

درد اهل ذمه

نگرشی بر زندگی اجتماعی
اقلیت‌های مذهبی در اواخر عصر صفوی



ویراستار
رضا کوهرزاد

دو چهره نگار
یوسف شریفی

درد اهل ذمه

نگرشی بر زندگی اجتماعی
اقلیت‌های مذهبی در اواخر عصر صفوی

پژوهش و نگارش
یوسف شریفی

ویراستار علمی و ادبی
رضا گوهرزاد

۱۳۸۷

نام کتاب: درد اهل ذمه
پژوهش و نگارش: یوسف شریفی
ویراستار علمی و ادبی: رضا گوهرزاد
چاپ نخست: زمستان ۱۳۸۷ خورشیدی - ۲۰۰۹ میلادی
ناشر: مؤلف
صفحه آرای، تنظیم، چاپ و پخش: شرکت کتاب

Darde- Ahle - Zemeh
The Suffering of the Dhimmitude in Iran
Yousef Sharifi

Editor: Reza Goharzad

First Edition-2009

Publisher: Yousef Sharifi

I S B N: 1-59584-173-3

©Yousef Sharifi



Printing & Distribution by: Ketab Corp.

1419 Westwood Blvd.

Los Angeles, CA 90024 U.S.A.

Tel: (310) 477-7477

Fax: (310) 444-7176

Website: www.Ketab.com

e-mail: Ketab1@Ketab.com

در این کتاب می خوانید

عنوان	شماره صفحه
انگیزه	۹
مقدمه	۱۷

فصل اول: سلطنت شاه عباس دوم

شرایط و موقعیت محیط پرورشی شاهزادگان صفوی	۲۹
اجبار یهودیان به تغییر دین و پذیرش اسلام	۳۱
منبع نخست: شرح واقعه به روایت کتاب عباسنامه	۳۳
منبع دوم: شرح واقعه به روایت بابایی بن لطف	۳۵
منبع سوم: شرح واقعه به روایت آراکل تبریزی	۳۹
شمار یهودیانی که مجبور به پذیرش اسلام شدند	۴۹
اخراج ارمنیان از شهر اصفهان	۴۹
نقش آفرینان و دستور دهندگان	۵۶
وزرای شاه عباس دوم	۵۷
مرگ شاه عباس دوم	۶۰
علمای مذهبی در اواخر عصر صفوی	۶۱
شیخ بهالدین عاملی معروف به شیخ بهایی	۶۲
احکام اهل ذمه در کتاب جامع عباسی	۶۳
دیدگاه های شیخ بها الدین عاملی	۶۶
شیخ علی نقی کمره ای	۶۷

۶۹	محمد تقی مجلسی
۷۰	دیدگاه‌های محمد تقی مجلسی
۷۱	رساله جهادیه - احکام اهل ذمه
۷۹	ملا محمد باقر سبزواری
۷۹	دیدگاه‌های محقق سبزواری
۸۰	ملا محسن فیض کاشانی، حامی یهودیان
۸۱	دیدگاه‌های ملا محسن فیض کاشانی
۸۳	ملا محسن فیض یک شاعر
۸۴	دیدگاه‌های مشترک ملا محسن فیض و محقق سبزواری
۸۶	ملا محسن فیض و حمایت از یهودیان
۸۸	کاهش فشار بر یهودیان
۸۸	استقبال جدید اسلام‌ها در کاشان از شاه عباس دوم
۹۱	هندیان، دست در روغن داغ

فصل دوم: سلطنت شاه سلیمان

۹۵	فشار بیشتر بر دگراندیشان
۹۸	محمد باقر مجلسی - نماد خشک اندیشی
۱۰۵	رساله صواعق الیهود

فصل سوم: سلطنت شاه سلطان حسین

۱۰۹	اوج گیری ستیز با دگراندیشان
۱۱۱	زرتشتیان در دوران شاه سلطان حسین
۱۱۳	یهودیان در دوران شاه سلطان حسین
۱۱۴	ارمنیان در دوران شاه سلطان حسین
۱۱۸	سنی مذهببان در دوران شاه سلطان حسین
۱۲۲	سرانجام شاه سلطان حسین
۱۲۶	تفصیل آمدن نادر به کاشان

فصل چهارم: بررسی چند مورد اجتماعی

۱۲۹	 ممنوعیت تدریس علوم عقلی و فلسفه
۱۳۱	 تبلیغات و آثار ضد مسیحی و ضد یهودی در عصر صفوی
۱۳۲	 ردیه نویسی در عصر صفوی
۱۳۴	 علی‌قلی جدیدالاسلام - یا پدر آنتونیو سابق
۱۳۶	 تفاوت‌های موقعیت اجتماعی مسیحیان با یهودیان و زرتشتیان در عصر صفوی
۱۳۷	 نقش اقتصادی ارمنیان در عصر صفوی
۱۳۹	 حمایت کشورهای اروپایی از مسیحیان ایران
۱۴۰	 نقش اقتصادی یهودیان و زرتشتیان
۱۴۲	 حمایت کشورهای خارجی از یهودیان و زرتشتیان

فصل پنجم: قانون ارث اقلیت‌های مذهبی بر مبنای فقه اسلامی

۱۴۵	 شیوه‌ای برای فشار بر اقلیت‌ها
۱۴۶	 بررسی موضوع ارث بر مبنای فقه اسلامی
۱۴۷	 دیدگاه‌های فقهای شیعه
۱۵۰	 دیدگاه‌های فقهای اهل سنت
۱۵۱	 نمونه‌ای از فتوای صادر شده در باب ارث
۱۵۲	 قانون ارث در دوران قاجاریه
۱۵۶	 عصر جمهوری اسلامی و احیای مجدد قانون

فصل ششم: جزیه اهل ذمه

۱۵۹	 تعریف جزیه
۱۶۰	 جزیه در فقه اسلامی
۱۶۱	 هدف از برقراری جزیه و میزان آن
۱۶۵	 جزیه در پیش از اسلام
۱۶۶	 دریافت جزیه و خراج از ایرانیان پس از حمله اعراب
۱۶۸	 مهر بردگی برگردن ایرانیان

۱۶۹	خشونت اعراب در گرفتن جزیه و خراج
۱۷۳	شورش ایرانیان بر ضد اعراب و پرداخت جزیه و خراج
۱۷۷	جزیه از قرن سوم هجری (نهم میلادی) تا حمله مغول
۱۸۱	جزیه از عهد مغولان تا عصر صفوی
۱۸۴	جزیه در عهد صفویه
۱۸۶	میزان جزیه در عصر صفوی
۱۸۷	سرکله‌گیر مامور جمع‌آوری جزیه
۱۹۰	دریافت عوارض و مالیات اضافی
۱۹۱	جزیه در زمان افغان‌ها، نادر شاه و زندیه
۱۹۳	جزیه در دوران قاجاریه
۱۹۵	اعمال خشونت در دریافت جزیه
۱۹۵	لغو دریافت جزیه
۲۰۱	جمهوری اسلامی و نظام جزیه

فصل هفتم: لباس مخصوص و علامت‌های مشخصه اهل ذمه

۲۰۳	لباس و یا علامت مشخصه اهل ذمه در تاریخ
۲۰۵	لباس و یا علامت مشخصه اهل ذمه در ادبیات ایران
۲۱۰	لباس و علامت مشخصه اهل ذمه در عصر صفویه
۲۱۰	دیدگاه‌های فقهای صفوی
۲۱۴	لباس و علامت مشخصه اهل ذمه در عصر قاجاریه

فصل هشتم: طهارت و نجاست غیر مسلمانان

۲۲۱	دیدگاه‌های فقه اسلامی در مورد نجاست غیر مسلمانان
۲۲۴	فقیهان شیعه که به نجاست اهل کتاب رای داده‌اند
۲۲۷	دیدگاه‌های گروهی از فقیهان شیعه در مورد نجاست اهل کتاب
۲۳۲	ممنوعیت ورود غیر مسلمانان به مساجد
۲۳۶	بهره‌گیری جنسی از زنان غیر مسلمان
۲۳۷	مواد نجس در ارتباط با اهل کتاب از دیدگاه فقه شیعه

۲۴۱	فقیهانی که رای به طهارت اهل کتاب داده‌ند
۲۴۲	ممنوعیت رفت و آمد اهل کتاب در روزهای برفی و بارانی
۲۴۴	دیدگاه‌های فقه اهل سنت در مورد طهارت و نجاست غیر مسلمانان
۲۴۴	شواهد تاریخی
۲۴۵	طهارت و نجاست غیر مسلمانان در عصر صفوی
۲۴۹	طهارت و نجاست غیر مسلمانان در عصر قاجاریه
۲۵۰	طهارت و نجاست غیر مسلمانان در دوران مشروطیت و پهلوی
۲۵۳	احساس انسانی و مشکل نجاست

فصل نهم: دیه اهل کتاب - نابرابری انسان‌ها

۲۵۷	انواع مجازات در فقه اسلامی
۲۵۹	دیه قتل شخص مسلمان
۲۶۰	دیه شخص غیر مسلمان
۲۶۳	طبقه‌بندی انسان‌ها در فقه شیعه
۲۶۶	دیدگاه‌های فقهای شیعه و دیه اهل کتاب
۲۶۷	شواهد تاریخی و ارزش انسان‌ها
۲۶۷	از حمله اعراب به ایران تا عهد صفوی
۲۶۹	دیه اهل ذمه در عهد صفوی
۲۷۴	دیه اهل ذمه در دوران قاجاریه
۲۷۵	جهودکشان
۲۸۱	ظهور باب، بابی‌کشی
۲۹۴	عصر مشروطیت نگاهی تازه به انسان ایرانی
۲۹۸	رهبران فکری مشروطه و دیدگاه‌های آنان
۲۹۸	میرزا حسین خان سپهسالار
۳۰۰	میرزا فتحعلی آخوندزاده
۳۰۸	میرزا ملکم‌خان
۳۱۱	عبدالرحیم طالبوف
۳۱۴	زین العابدین مراغه‌ای
۳۱۸	میرزا آقاخان کرمانی

- ۳۲۲ مستشارالدوله
- ۳۲۳ میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل علی اکبر دهخدا نشریه صوراسرافیل
- ۳۲۸ روحانیون و مشروطه
- ۳۲۹ دیدگاه‌های روحانیون ضد مشروطه
- ۳۳۰ شیخ فضل الله نوری
- ۳۳۳ رساله تذکرة الغافل
- ۳۳۴ رساله نویافته در نکوهش مشروطه
- ۳۳۴ آخوند رستم آبادی
- ۳۳۶ شیخ ابوالحسن نجفی مرندی
- ۳۳۸ محمدحسین تبریزی
- ۳۴۰ دیدگاه‌های روحانیون مشروطه‌خواه
- ۳۴۱ محمدحسین نائینی
- ۳۴۴ محمدکاظم خراسانی
- ۳۴۷ سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی
- ۳۴۹ سیدنصرالله تقوی اخوی
- ۳۵۱ عمادالعلماء خلخالی
- ۳۵۲ سیدعبدالحسین لاری
- ۳۵۵ شیخ محمداسماعیل محلاتی غروی
- ۳۵۹ جمع بندی دیدگاه‌های روحانیون مشروطه‌خواه
- ۳۶۱ روحانیون و مشروطه در دوران استبداد صغیر
- ۳۶۷ زرتشتیان و مشروطیت
- ۳۷۸ قتل فریدون زرتشتی چالشی برای برابری انسان‌ها
- ۳۸۷ قانون اساسی مشروطیت و آزادی و برابری
- ۳۹۷ عصر پهلوی، اقلیت‌های مذهبی آزادی و برابری
- ۳۹۸ جمهوری اسلامی و ایجاد نابرابری‌های مجدد
- ۴۰۰ دیه اهل کتاب در جمهوری اسلامی
- ۴۰۹ اعمال نابرابری و تبعیض برای اقلیت‌ها در جمهوری اسلامی

پیوست‌ها

- پیوست شماره ۱
 احکام اهل ذمه در کتاب جامع عباسی شیخ بهالدین عاملی ۴۱۵
- پیوست شماره ۲
 رساله جهادیه - احکام اهل ذمه از محمدتقی مجلسی ۴۲۱
- پیوست شماره ۳
 رساله صواعق الیهود از محمدباقر مجلسی ۴۲۹
- پیوست شماره ۴
 احکام اهل ذمه در کتاب تحریر الوسيله روح الله خمینی ۴۳۵
- پیوست شماره ۵
 فرمان متوکل خلیفه عباسی در مورد اهل ذمه از تاریخ طبری ۴۶۵
- پیوست شماره ۶
 عریضه وکلای انجمن پارسیان هندوستان به ناصرالدین شاه ۴۶۹
- پیوست شماره ۷
 دیدگاه‌های شیخ فضل الله نوری در مورد اهل ذمه در رساله «حرمت مشروطه» ۴۷۷
- پیوست شماره ۸
 بخش‌هایی از دو رساله از میرزا ملکم خان ۴۸۳

توضیحات، واژه‌های کلیدی

- جدول زمانی حکومت پادشاهان صفوی ۴۹۳
- واژه‌های کلیدی ۴۹۴

منابع

- کتاب‌ها ۴۹۹
- مقالات ۵۱۰
- فهرست اعلام ۵۱۵

انگیزه

بهار سال ۱۳۶۷ شمسی بود، حدود ده سال از انقلاب اسلامی در ایران می‌گذشت، شبی به دعوت یکی از دوستان یهودی به مجلس جشنی که در خانه خود برگزار کرده بود، رفته بودم، ساعت حدود یازده شب، چند ساعتی از آغاز جشن گذشته بود، که پاسداران انقلاب اسلامی به محل جشن ریختند و تمام میهمانان را از زن و مرد همراه با صاحب‌خانه بازداشت کردند و با مینی‌بوس‌هایی که از پیش به محل آورده بودند، به یکی از کمیته‌های انقلاب بردند. شب را تا صبح، بازداشت و در کمیته گذرانیدیم، صبح روز بعد، یکایک ما بازداشت شدگان با سپردن وثیقه‌ای چون سند خانه و یا سند ماشین، به طور موقت آزاد شدیم.

پس از حدود دو ماه، از سوی دادگاه انقلاب به همه اطلاع دادند که در روزی معین به یکی از شعبه‌های دادگاه‌های انقلاب مراجعه کنیم. در صبح روز تعیین شده همه به دادگاه انقلاب رفتیم. چند ساعتی را در حیاط دادگاه منتظر ماندیم. بعد از ظهر بود که اسامی را

خواندند و افراد به صورت گروه‌های پنج نفری برای محاکمه به اتاق دادگاه برده شدند. من را همراه با چهار نفر دیگر از دوستانم به دادگاه بردند، از پنج نفری که محاکمه می‌شدیم، سه نفر یهودی، یک نفر از دوستان مسلمان و دیگری دوستی بهایی بود. رییس دادگاه آخوند یا حجت‌الاسلام میان‌سالی بود و مرد جوانی که ته‌ریشی داشت منشی دادگاه بود. به دستور آخوند رییس دادگاه هر یک خود را معرفی کردیم و مذهب خود را که پرسیده شده بود، گفتیم. در این هنگام آخوند رییس دادگاه رو به دوست مسلمان ما کرد و گفت:

«حاج آقا من نمی‌دانم شما چطور به خانه یک یهودی رفته‌اید؟ غذای آن‌ها را خورده‌اید! چای و آب آن‌ها را نوشیده‌اید! اگر دست یک یهودی به دست من بخورد و عرق دستش دست مرا تر کند، دست من نجس می‌شود، نمی‌دانم شما چطور غذای آن‌ها را خورده‌اید؟»

محاکمه گروهی، بیش از پنج دقیقه طول نکشید، دوست مسلمان ما خوشبختانه آزاد شد و ما سه نفر یهودی هر یک به هفتاد ضربه شلاق محکوم شدیم و آخوند رییس دادگاه دوست بهایی ما را، علاوه بر محکوم کردن به هفتاد ضربه شلاق، به دو سال تبعید در یکی از شهرهای بد آب و هوا هم محکوم کرد. یک جرم معین از نظر دادگاه و سه مجازات مختلف. هر یک از میهمانان را پس از محاکمه چند دقیقه‌ای به زیرزمین دادگاه انقلاب بردند و حکم شلاق را در مورد آنان اجرا کردند. از هفتاد ضربه شلاقی که به آن محکوم شده بودم، بیست ضربه را محکم زدند و پنجاه ضربه باقیمانده را هم به صورت نمایشی آرام زدند. ساعتی بعد با پستی زخمی از ضربات شلاق و روحی بسیار آشفته و قلبی شکسته به خانه آورده شدم. چند روزی در خانه بستری بودم و یکی از دوستان پزشک، هر روز پانسمان زخم‌های پشتم را عوض می‌کرد. پس از گذشت حدود دو ماه، از زخم‌های شلاق اثری نبود، ولی اثر زخم سخن حجت‌الاسلام رییس دادگاه انقلاب اسلامی من را رها نمی‌کرد. به دست‌هایم نگاه می‌کردم و در آن‌ها به دنبال نجاست می‌گشتم. در آن دوران در بحران روحی

بسیار بدی بسر می بردم، کشمکش عجیبی در درون خود داشتم، از خود می پرسیدم در حالی که نگاه دادگاهی که باید از حقوق من به عنوان یک شهروند ایرانی دفاع کند نسبت به من چنین است، آیا زندگی کردن من و خانواده ام در زیر یوغ چنین حکومتی درست، عقلانی و قابل تحمل است.

پس از این رخداد، همسر و فرزندانم با گرفتن گذرنامه به خارج از ایران رفتند، دولت اسلامی به من گذرنامه برای خروج از کشور نداد. غروب یک روز زمستان همان سال بود که از زاهدان حرکت کردیم، من با یک خانواده پنج نفری یهودی دیگر همراه بودم، پدر و مادر و سه پسر بچه ی کوچک، چهار روز بود که در زاهدان منتظر بودیم که راه ها امن شود و از مرز عبور کنیم. بعد از ظهر بود که خبر دادند که راه ها امن است.

غروب بود که همراه با کاروان قاچاقچیان حرکت کردیم، آن ها کالاهای قاچاق را با وانت هایی به پاکستان می بردند، ما هم همراه آن ها می رفتیم. عقب یکی از وانت ها سوار شدیم. وانت ها پراز گونی های جنس قاچاق بود، فضای کوچکی هم در انتهای وانت برای نشستن ما خالی گذاشته بودند. پیرمرد بلوچ که چند روزی میهماندار ما بود کاسه آب را پشت سر ما خالی کرد. چه مهربان در این مدت از ما پذیرایی کرده بود، غذا برای ما آماده کرده بود، ظرف های غذای ما را بدون احساس نجس بودن شسته بود.

هوا تاریک شده بود که از زاهدان خارج شدیم، کاروان وانت ها پشت سر هم زنجیروار حرکت می کردند. راننده ها مسیر راه را در بیابان به خوبی می شناختند. با چراغ خاموش حرکت می کردند. در پشت وانت به آسمان صاف و پرستاره بلوچستان نگاه می کردم، فکرم به هر سوی پرواز می کرد، از خود می پرسیدم من در این شب سرد زمستانی در بیابان های بلوچستان، همراه با کاروان قاچاقچیان چه می کنم؟ چرا اینجا هستم؟ از چه چیز فرار می کنم؟ چرا فرار می کنم؟

چه جرمی مرتکب شده‌ام که باید این‌گونه از کشور مادری‌ام خارج شوم؟ خاطرات و رخداد‌های گذشته در ذهنم عبور می‌کردند. کاروان وانت‌ها جاده زاهدان - میرجاوه را قطع و از عرض جاده عبور می‌کند. کاروان در بیابان حرکت می‌کرد و ما ساعت‌ها بود که در فضای کوچک پشت وانت نشسته بودیم. شب از نیمه گذشته بود، حدود یک بامداد بود که کاروان در بیابان ایستاد. راننده‌ها پیاده شدند، مرد قاچاقچی رابط ما هم پیاده شد و به ما نزدیک شد گفت: از پشت وانت پیاده شوید، پیاده شدیم. سیگاری روشن کرد به طرف ما آمد گفت: از مرز عبور کردیم، حالا در پاکستان هستیم. یک لحظه خشکم زد اصلاً خوشحال نشدم، ناگهان احساس کردم درونم خالی شد، احساس کردم قسمتی از وجودم را از دست داده‌ام و خود را گم کرده‌ام، بی اختیار روی زمین نشستم سرم را بین دو دست گرفتم. اشک‌هایم بی اختیار از چشمانم جاری شد و گونه‌هایم را خیس کرد. رابط پهلویم آمد، دستش را روی شانه‌هایم زد پرسید: حالت خوب است؟ گفتم آره.

هنگامی که به کراچی رسیدم با بسیاری از ایرانیان گریخته از میهن روبرو شدم. جوانانی که از جنگ گریخته بودند و روزها در شهر سرگردان می‌گشتند. مصرف مواد مخدر بین این جوانان چه بیداد می‌کرد. خانواده‌های بهایی را دیدم که به همین ترتیب از ایران خارج شده بودند. افراد بسیاری که به طور موقت به پاکستان آمده بودند تا از کشوری دیگر ویزا بگیرند و به آن‌جا بروند. یک‌سال و نیم در راه بودم که به آمریکا رسیدم، پس از مدت‌ها تمام خانواده دوباره دور هم جمع شدیم.

چند سالی طول کشید که مشکلات و بحران‌های مهاجرت را پشت سر گذاردم و در اولین زمان فراغت‌ی که برایم فراهم شد، در پی پاسخ به پرسش‌هایی که در این مدت، همیشه ذهن مرا می‌آزرد گشتم. ریشه‌های این تعصبات و خرافات در کجاست؟ چرا غیرمسلمانان

نمی‌توانند در یک جامعه اسلامی دارای حقوق برابر با مسلمانان باشند؟ در جستجوهای خود که نگاه نجس بودن یهودیان از کجا ریشه می‌گیرد، مجبور شدم که به گذشته‌های تاریخی مراجعه کنم، مشاهده کردم که بسیاری از این خرافات و تعصبات ریشه در عصر صفوی دارد. به داستان پردرد زندگی زرتشتیان و یهودیان در آن دوران برخوردم. از این روی در این نوشته سعی شده است که موقعیت اجتماعی و مذهبی اقلیت‌های مذهبی در اواخر عصر صفوی مورد بررسی قرار گرفته و مشکلاتی را که این اقلیت‌ها در آن روزگار با آن روبرو بوده‌اند، شرح داده شود.

در آغاز کار، قصد داشتم چند صفحه‌ای به صورت مقاله کوتاهی بنویسم، ولی هنگامی که نخستین نوشته‌هایم را به زنده‌یاد دکتر هوشنگ ابرامی سپردم، او پس از مطالعه پیشنهاد کرد که کار را ادامه دهم و پژوهش بیشتری انجام دهم و نوشته‌ها را کامل‌تر کنم. روانش شاد باد.

نوشته‌هایی که در پیش رو دارید حاصل پرسشی است که آن روز در دادگاه انقلاب اسلامی به ذهن من خطور کرد.

واقعۀ‌ای در اواخر عصر صفوی برای یهودیان در ایران رخ داده است که طی آن ایرانیان یهودی را به زور مجبور کردند که از یهودیت دست بردارند و مسلمان شوند. بهانه‌ای که برای این اجبار به تغییر دین آوردند این‌گونه بود که چون به باور فقیه زمان، یهودیان نجس هستند و باید از داخل جامعه مسلمانان اخراج گردند، تا نجاست آنان مسلمانان را آلوده نکند. برای بررسی این واقعۀ از سه منبع مختلف استفاده شده است که هر یک از این منابع، از دیدگاه خاص خود واقعۀ را شرح داده‌اند. کوشش من بر این بوده است که با مقایسه گزارش‌های هر سه منبع، واقعیت رویداد بهتر روشن شود.

در کتاب در بخشی مجزا، پنج مشکل اساسی را که جامعه‌های غیرمسلمان ایرانی، در طول تاریخ در ایران با آن روبرو بوده‌اند، مورد

بررسی قرار گرفته است. این پنج مشکل عبارتند از:

۱- قانون ارث اقلیت‌های مذهبی

۲- جزیه اهل ذمه

۳- لباس مخصوص و علامت مشخصه اهل ذمه

۴- طهارت و نجاست غیر مسلمانان

۵- دیه اهل کتاب

در پژوهش و نگارش این کتاب، کوشش شده است تا جای ممکن از منابع دست اول استفاده گردد و در هر بخشی از نوشته‌ها، که از منابع مختلف استفاده شده است، آن بخش بصورت حروف برجسته مشخص شده و منابع مورد استفاده، در پای نوشته‌ها آورده شده است.

با آوردن پیوست‌هایی در انتهای کتاب کوشش شده است که خواننده بتواند تصویر بهتری از رویدادها، احکام و یا نظام فکری و عقیدتی چند نفر از فقیهان بزرگ شیعه و یا اندیشمندان دوران مشروطیت، در رابطه با غیرمسلمانان داشته باشد. جدول زمانی سلطنت پادشاهان صفوی در انتهای کتاب آمده است. با واژه‌نامه‌ای که به پایان کتاب افزون شده، سعی گردیده است که واژه‌ها و اصطلاح‌هایی را که ممکن است برای خواننده ناآشنا باشد، شرح داده شود.

در این جا از تمام کسانی که در این مدت برای انجام این کار من را یاری داده‌اند سپاسگزاری می‌کنم. جا دارد که بار دیگر از زنده‌یاد دکتر ابرامی یاد کنم، روانش شاد. از همسر منو تشکرمی‌کنم که کار حروف‌نگاری اولیه‌ی نوشته‌های مرا بر عهده گرفت و این همیاری را به خوبی به انجام رساند. از دوست عزیزم آقای رضا گوهرزاد که ویرایش علمی و ادبی این کتاب را انجام داد و از نظرات سازنده‌اش در سامان کتاب بهره‌ها برده‌ام، سپاسگزاری می‌نمایم. از آقای فریار نیکبخت که نوشته‌هایم را خوانده و نظرات سازنده‌ای را ارائه داد و از آقای بیژن خلیلی که امکانات شرکت کتاب را برای این کار در اختیار من قرار دادند، به شایستگی سپاسگزاری می‌نمایم.

سرانجام، از خوانندگان عزیزی که کتاب را مطالعه می‌کنند درخواست می‌نمایم در صورتی که به منابع، مدارک و یا نوشته‌های دیگری در زمینه زندگی اقلیت‌های مذهبی در ایران، دسترسی، اطلاع و یا در اختیار دارند با من تماس بگیرند تا بتوان در آینده از آن‌ها بهره گرفت. لازم می‌دانم این نکته را به خوانندگان عزیز یادآور شوم که من هرگز خود را در جایگاه یک پژوهشگر و یا نویسنده حرفه‌ای نمی‌دانم، از این روی ممکن است کتاب دارای اشتباه‌ها و کاستی‌هایی باشد. در صورتی که بتوانند نظرات اصلاحی خود را با پست الکترونیکی

ahlezemeh@yahoo.com

با من در میان بگذارند، سپاسگزار خواهم شد.

یوسف شریفی - لس آنجلس

آبان ۱۳۸۷ خورشیدی - نوامبر ۲۰۰۸ میلادی

مقدمه

عصر صفوی، عصر شگفت‌انگیزی در تاریخ ایران است. این دوران از سال ۹۰۷ قمری/۱۵۰۲ میلادی با تاجگذاری شاه اسماعیل آغاز می‌شود و در سال ۱۱۳۵ قمری/۱۷۲۲ میلادی با فتح اصفهان به دست محمود افغان به پایان می‌رسد. در این دوره حدود دویست و بیست ساله، دگرگونی‌های اساسی و بنیادی در زمینه‌های مذهبی، اجتماعی و سیاسی در ایران به وقوع می‌پیوندد. در این عصر برای نخستین بار، شیعه اثنی‌عشری، مذهب رسمی ایران می‌شود.

شاه اسماعیل اول پایه‌گذار سلسله صفوی، در سن سیزده سالگی در سال ۹۰۷ قمری/۱۵۰۲ میلادی تاجگذاری می‌کند. او اجداد خاندان خود را به شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۶۵۰ تا ۷۳۵ قمری/۱۲۵۲ تا ۱۳۴۵ میلادی) صوفی هم‌زمان با حاکمیت مغول در ایران می‌رساند. اجداد شاه اسمعیل از شیخ صفی تا او به ترتیب شیخ صفی‌الدین اردبیلی، صدرالدین، خواجه‌علی، شیخ ابراهیم، شیخ جنید و شیخ حیدر بوده‌اند و شاه اسماعیل، خویشتن را سید حسینی می‌خواند^۱ و تاریخ‌نویسان

۱- دانش‌پژوه. محمدتقی: مقاله یک پرده از زندگانی شاه طهماسب صفوی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال هفتم شماره چهارم شماره مسلسل ۲۸، زمستان ۱۳۵۰، صفحه ۹۱۵.

طرفدار خاندان صفوی، نسب نیاکان شاه اسمعیل را تا امام موسی کاظم و حضرت علی می‌رسانند.^۱ او اعتقاد و تعصب زیادی به مذهب شیعه دوازده امامی داشت. احمد کسروی با توجه به بررسی‌های تاریخی که انجام داده، معتقد است که شیخ صفی‌الدین اردبیلی اصولاً شیعه نبوده، بلکه شافعی مذهب بوده است.^۲ دکتر نظام‌الدین مجیر شیبانی هم با توجه به تحقیقاتی که انجام داده، معتقد است که شیخ صفی شافعی مذهب بوده است.^۳ هنگامی که شاه اسمعیل به سلطنت رسید، اکثریت بزرگی از مردم ایران سنی مذهب بودند و شهرهای اصلی شیعه‌نشین ایران، منحصر به چند شهر قم، ری و کاشان بود.^۴ از نخستین اقداماتی که پادشاه خردسال، پس از تاجگذاری انجام داد، رسمی کردن مذهب شیعه دوازده امامی در ایران بود.^۵

در آغاز عصر صفوی، شاه اسماعیل که با کمبود علمای شیعه در ایران روبرو می‌شود، علمای شیعه را از جبل عامل لبنان و بحرین به ایران دعوت می‌کند و مهاجرت جبل عاملی‌ها به ایران در تمام دوران صفوی ادامه پیدا می‌کند. جبل عاملی‌ها در دولت‌های صفوی به مناصب و مقامات بسیار بالایی سیاسی و مذهبی دست می‌یابند، تا حدی که شاه طهماسب، دومین پادشاه صفوی، طی فرمانی عملاً اداره تمام امور اداره کشور را به شیخ علی کرکی، عالم مهاجر از جبل عامل می‌سپارد. در این حکم که شاه طهماسب برای علی کرکی صادر کرده، دستور داده است که تمام سادات، اکابر و اشراف و

۱- پیرزاده زاهدی. شیخ حسین: سلسله‌النسب صفویه، به کوشش پرفسور ادوارد براون، برلین، انتشارات ایران‌شهر، ۱۳۴۳ قمری، صفحه‌های ۱۰ و ۱۱، چاپ مجدد در تهران، اقبال، ۱۳۵۱.

۲- کسروی. احمد: شیخ صفی و تبارش، تهران، انتشارات جار، ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ شمسی).

۳- مجیر شیبانی. دکتر نظام‌الدین: تشکیل شاهنشاهی صفویه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، صفحه‌های ۴۶ تا ۵۲.

۴- جعفریان. رسول: مقاله پیشینه تشیع در کاشان، از کتاب: مقالات تاریخی دفتر دوم، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۶، صفحه ۳۴۶.

۵- طاهری. ابوالقاسم: تاریخ سیاسی اجتماعی ایران، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۹، صفحه ۱۵۰.

وزرا و سایر ارکان دولت، باید شیخ کرکی را مقتدای خود قرار دهند و در جمیع امور از او اطاعت کنند. شاه طهماسب این اختیار را به شیخ کرکی داد که او می‌تواند هرکس از امرای دولتی، نظامی و یا امرای امور شرعی را عزل و یا نصب نماید. با این حکم شاه طهماسب تمام امور مملکت ایران را به شیخ علی کرکی که به شیخ عرب مشهور بود واگذار می‌کند.^۱ خط‌مشی سیاسی و مذهبی عصر صفوی را عملاً این گروه از علمای مهاجر جبل‌عاملی تعیین و مشخص می‌کردند. گروه جبل‌عاملی‌ها در برقراری بسیاری از تعصبات مذهبی در ایران، نقش بسیار مهمی داشتند.

شاه اسماعیل می‌پنداشت که برای پیاده کردن مذهب شیعه دوازده امامی در ایران، وظیفه‌ای الهی برعهده او گذارده شده است و او می‌باید تمام مردم ایران را به هر صورت و به هر بهایی به دین اسلام و مذهب شیعه درآورد. او هنگامی که تبریز را بدون هیچ‌گونه مقاومتی فتح کرد، خواست خطبه را به نام دوازده امام بخواند، یارانش به او یادآور شدند که از سیصد هزار تن مردم تبریز دویست هزار تن آنان سنی هستند و اگر خطبه به نام دوازده تن امام خوانده شود، مردم سر به شورش برمی‌دارند،^۲ او در پاسخ گفت:

«... مرا به این کار بازداشته‌اند و خدای عالم با حضرت، همراه من‌اند و من از هیچ‌کس باک ندارم به توفیق الله تعالی، اگر رعیت هم حرفی بگوید شمشیر از غلاف می‌کشم و به عون خدا یک کس را زنده نمی‌گذارم.»^۳

پیروان شاه اسماعیل رسالت پیامبرگونه‌ای برای او قائل بودند و او را در حد امامان می‌پنداشتند.

«او با غلو مذهبی که داشته و خود را نور خدا می‌دانسته... به قزل‌باشان و سرخ‌سران و صوفیان و درویشان جانباز و کارکنان دستگاه خود که بیشتر ترک بوده و از رومیان آسیای کوچک که

۱- جعفریان. رسول: دین و سیاست در دوره صفوی، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۰، صفحه ۹۵.

۲- تاریخ سیاسی اجتماعی ایران طاهری، صفحه ۱۵۱.

۳- عالم‌آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳، صفحه ۶۴.

پیشینیان آن‌ها شیخ جنید [جد شاه اسمعیل] را خدا می دانسته اند، دستور می داده است که او را سجده کنند.^۱

بازرگانی ونیزی که در آن دوران در تبریز بوده است، در خاطرات خود به اعتقاد عجیب و پیامبرگونه‌ای که پیروان شاه اسماعیل برای او قائل بودند، اشاره می کند. او در خاطرات خود می آورد که پیروان اسماعیل، او را در حد خدایی می دانستند:

«این صوفی را مردم کشورش مانند خدا دوست دارند و تکریم و تعظیم می کنند، به خصوص سپاهیان‌ش که بسیاری از آنان بی زره به جنگ می روند و انتظار دارند که اسماعیل در پیکار نگهدار ایشان باشد. همچنین کسانی دیگر هستند که بی زره و جوشن به جنگ می روند و راضی اند که در راه پادشاه خود کشته شوند. از این رو با سینه‌های برهنه به پیش می تازند و فریاد می زنند «شیخ شیخ». نام خدا را در سراسر ایران فراموش کرده و فقط اسم اسماعیل را به خاطر سپرده اند. اگر کسی هنگام سواری از اسب بر زمین افتد یا پیاده شود هیچ خدای دیگری را جز شیخ به یاری نمی طلبد، ... همه مردم ایران بخصوص سپاهیان اسماعیل او را جاوید می دانند. اما شنیده‌ام که اسمعیل از این که او را خدا یا پیغمبر بخوانند خشنود نیست.»^۲

اسماعیل در تبریز بیمار می شود، به نحوی که حکما از معالجه او قطع امید می کنند. نجم زرگر، سردار شاه اسماعیل او را در حال مرگ می بیند، دست دعا بر می دارد که «خدایا من عمر خود را به او بخشیدم جان مرا بگیر و به این شهریار شفایی کرامت کن... به این سرور که فراش دین است و رواج دهنده مذهب اثنی عشر» همان شب شاه بهبودی می یابد و نجم سه ساعت بعد می میرد.^۳

شاه اسماعیل برای شیعه سازی مردم ایران از هیچ گونه خشونت، قتل و خونریزی پرهیز نکرد و در تاریخ، موارد بسیاری از قتل عام های مردم ایران که به دست شاه اسماعیل صورت گرفته، ثبت شده است،

۱- مقاله یک پرده از زندگانی شاه طهماسب صفوی- دانش پژوه، صفحه ۹۱۶.

۲- سفرنامه های ونیزیان در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹، بخش سفرنامه بازرگان ونیزی در ایران، صفحه های ۴۲۸ و ۴۲۹.

۳- شرح کامل این داستان در کتاب «عالم آرای صفوی» صفحه های ۳۰۴ تا ۳۰۶ آمده است.

برای نمونه به چند مورد آن اشاره می‌شود. شاه اسماعیل پس از شکست الوند شاه به تبریز آمد و تبریزیان بدون هیچ‌گونه مقاومتی تسلیم شدند، او به پیشنهاد علمای امامی گروه تبراییان را در شهر تبریز به راه انداخت، در حالی که آنان در شهر حرکت می‌کردند با صدای بلند سب (دشنام) خلفای سه‌گانه، عمر و عثمان و ابوبکر و تمامی گروه سنیان و دشمنان دوازده امام می‌گفتند. دسته‌ای از تبرداران و قورچیان سرخ کلاه مامور شده بودند که به دنبال تبراییان راه افتاده و هر کس را که از ادای جمله «بیش باد و کم مباد» غفلت ورزد، دردم هلاک کنند و هر کس را که سد راه ایشان شود به ضرب تبر بر خاک اندازند.^۱ با این که تبریزیان بدون هیچ مقاومتی تسلیم شده بودند ولی شاه اسماعیل بسیاری از تبریزیان را به قتل رساند، بازرگان ونیزی که در آن هنگام در ایران بسر می‌برده است در مورد قتل عام مردم تبریز می‌نویسد:

«... سپس رو به تبریز نهاد [شاه اسماعیل] و در آن جا با هیچ مقاومتی روبرو نشد. با این همه بسیاری از مردم شهر را قتل عام کرد. حتی کسانی زنان آبستن را با جنین‌هایی که در شکم داشتند کشتند. گور سلطان یعقوب و بسیاری از امیرانی را که در نبرد دربند شرکت جسته بودند نبش کردند و استخوان‌هایشان را سوختند. سیصد تن از زنان روسپی را به صف درآوردند و هریک را دو نیمه کردند، ... حتی همه سگان تبریز را کشتار کردند و مرتکب بسیاری فجایع دیگر شدند.»^۲

از دیگر شاهدانی که در آن زمان در ایران بوده و گواهی به خشونت و قتل عام تبریزیان، به دست شاه اسماعیل را داده است، مسافر ونیزی آنجوللو^۳ است. او اشاره می‌کند که شاه اسماعیل بیست هزار نفر از مردم تبریز را کشت، حتی زنان و کودکان را به قتل رساند، او گروه بسیاری از عالمان سنی مذهب تبریز را کشت. تا این‌که:

۱- تاریخ سیاسی اجتماعی ایران طاهری، صفحه ۱۵۲ به نقل از تاریخ شاه اسماعیل، موزه بریتانیا، ورق ۷۴b.

۲- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، بخش سفرنامه بازرگان ونیزی در ایران، صفحه‌های ۴۰۸ و ۴۰۹.

«سرانجام همه مردم پیرامون آن سامان فرمان او را گردن نهادند و همه ساکنان شهر شعار او را که جبه‌ای سرخ بود برتن کردند. در این نبرد بیش از بیست هزار تن کشته شدند. آن‌گاه فرمان داد تا استخوان چند تن از بزرگان را از گور بیرون آورند و سوختند.»^۱

نجم ثانی سردار شاه اسماعیل تمام مردم شهر قرشی یا نخشب، در خراسان بزرگ، در شرق ایران را قتل عام کرد. در این قتل عام ده‌ها هزار تن به قتل رسیدند، زنان و کودکان را هم بقتل رساندند. نجم ثانی دستور داد حتی حیوانات شهر قرشی از قبیل سگ‌ها و گربه‌ها را هم به قتل رساندند و موجود زنده‌ای را در این شهر باقی نگذاشتند. «... فرمود که حتی سگ‌ها و گربه‌های قرشی را به قتل در آورند و

فرمود که هموار کنید.»^۲

از مردم دیگر شهرهایی که به دست قزل‌باشان صفوی قتل عام شدند می‌توان از شهرهای زیر نام برد. در سال ۹۱۰ قمری/۱۵۰۴ میلادی شاه اسمعیل بی‌بهاغه به شهر طیس حمله برد و هفت هزار از ساکنان بی‌گناه شهر را کشت.^۳ پس از شکست از یکان به دستور شاه اسمعیل تمام اهالی مرو قتل عام شدند.^۴

با قتل عام‌های شاه اسمعیل و نوک شمشیر قزل‌باشان، به قول گروهی از تاریخ‌نویسان، ایران وحدت ملی خود را بازیافت و ایران به مرزهای دوران ساسانی خود رسید و کشور واحد مستقلی دوباره به وجود آمد، کشوری که تمام آن در زیر فرمان یک حکومت مذهبی مرکزی، با اعتقاد به مذهب شیعه اثنی‌عشری قرار گرفت. با استقرار حکومت مذهبی در ایران، دیگر امکان وجود و ابراز دیگر اعتقادات و اندیشه‌ها وجود نداشت و تمام نظام حکومت در خدمت مذهب قرار گرفت. مساله تابعیت و ملیت عوض شد، سنی مذهب بلوچ و گُرد و هراتی و خراسانی و ترک ایرانی، دیگر تابع دولت صفوی نبودند،

۱- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، بخش سفرنامه آنجلو، صفحه ۳۱۰.

۲- برای مطالعه جزئیات این قتل عام وحشتناک می‌توان به کتاب «عالم آرای صفوی» صفحات ۳۷۰ تا ۳۷۲ مراجعه کرد.

۳- تاریخ سیاسی اجتماعی ایران طاهری، صفحه ۱۵۸.

۴- تشکیل شاهنشاهی صفویه، دکتر مجیر شببانی، صفحه ۱۲۶.

آن‌ها یا می‌بایست شیعه اثنی عشری می‌شدند و یا از محدوده دولت صفوی خارج می‌گشتند. می‌توان گفت سنی بودن در عصر صفوی یک جرم تلقی می‌شد. در تمام دوران صفوی حتی یک دولت مرد در درون حکومت صفوی را نمی‌توان یافت، که مسلمان غیر شیعه اثنی عشری نباشد. حتی یکی از مسلمانان سنی مذهب هم در بین دولت مردان دوران صفوی یافت نمی‌شوند. این یک پارچگی مذهبی و یک نوع اندیشیدن، تا چه اندازه توانست در دراز مدت به نفع ایران و ایرانیان باشد، باید مورد بررسی پژوهش‌گران قرار گیرد. یکی از بهترین توجیه‌هایی که در مورد یکی از اثرهای این سیاست عصر صفوی نوشته شده است، عقیده دکتر باستانی پاریزی است. او به درستی می‌نویسد:

«شاه اسماعیل صفوی دور ایران دیواری کشید مدور که من [باستانی پاریزی] آنرا دیوار صفوی نام می‌نهم، با حرکت او، امپراطوری ایران به دو قسمت مهم تقسیم شد، یک طرف دیوار اهل سنت قرار گرفتند و داخل آن اهل تشیع، و حال آنکه بیش از آن مرز طبیعی ایران از شرق، سیحون یا لاقل جیحون بود و از غرب فرات یا لاقل دجله، و از شمال رود کر یا لاقل ارس و از جنوب دریای فارس و بحر عمان. صفویه این دیوارهای طبیعی را شکستند ولی نتوانستند دیوار محکم‌تری جای آن بگذارند و به همین دلیل در این سیصد چهار صد سال بسیاری از جنگ‌هایی که ما درگیر آن بوده‌ایم، جنگ عقیدتی و مذهبی بوده است و آن مرزهای مطمئن طبیعی، جای خود را به مرزهای متموج تغییر پذیر دادند، که دائم در کوهستان‌های کردستان یا دشت‌های ترکمن صحرا یا بیابان‌های بلوچستان ییلاق و قشلاق می‌کنند و هرگز هم جای پای محکمی برای خود نمی‌یابند.»^۱

می‌توان گفت، قرن‌ها بود که پوشش محدوده جغرافیایی زبان فارسی در غرب از دریای مدیترانه آغاز می‌شد و در شرق تمام منطقه ازبکستان و تاجیکستان و دیگر کشورهای آن منطقه را می‌پوشاند و به

۱- باستانی پاریزی. ابراهیم: ماه و خورشید و فلک، قم، نشر خرم، ۱۳۷۶، صفحه‌های ۴۸ و ۴۹.

داخل مرزهای هند می‌رسید و زبان فارسی، زبان درباری بسیاری از دولت‌های حاکم در این محدوده جغرافیایی بود. در حالی که دشمنان شاه اسمعیل یعنی عبیدخان پسر شیبک‌خان اوزبک و سلطان سلیم امپراطور عثمانی به زبان فارسی به یکدیگر نامه می‌نوشتند،^۱ زبان رسمی دربار شاه اسمعیل ترکی بود.

سیاست شیعه‌سازی ایرانیان، در تمام عصر صفوی پی‌گیری شد. در بخش‌هایی از این عصر مانند دوران شاه‌اسماعیل اول و شاه‌طهماسب، نخستین و دومین پادشاه صفوی و شاه سلطان حسین آخرین پادشاه این سلسله، سیاست شیعه‌سازی به شدت دنبال شد و در دورانی مانند سلطنت شاه‌عباس اول تا حدود کمتری شدت عمل به خرج داده شد. تعصبی که شاهان صفوی نسبت به اسلام و مذهب شیعه داشتند و خشونت‌هایی که آن‌ها نسبت به سنی‌مذهب‌ان ایرانی در پیش گرفتند سبب شد آن دسته از سنی‌مذهب‌ان ایرانی که توان و امکانات آن را داشتند دست به مهاجرت از وطن خود بزنند و گروه کمی به کشور عثمانی رفتند و گروه بسیار بزرگ‌تری به سوی شرق رفته و به هند مهاجرت کردند. در عصر صفوی با پدیده خروج بسیاری از فرهیختگان ایرانی به بیرون از محدوده حکمرانی صفویه روبرو هستیم. در طول تاریخ ایران، در سه مرحله تاریخی با خروج فرهیختگان ایرانی از میهن خود برخورد می‌کنیم و یا به عبارتی دیگر در سه دوران از تاریخ ایران، پدیده فرار مغزها اتفاق افتاده است. نخستین بار پس از حمله اعراب به ایران و تصرف کشور ایران به دست آن‌ها است، که رد پای این مهاجران ایرانی را می‌توان تا هند و حتی سرزمین چین مشاهده کرد. دومین دوران تاریخی فرار مغزها، عهد صفوی است، که در این دوران هم، گروه عظیمی از فرهیختگان و هنرمندان ایرانی از ایران گریختند و یا مهاجرت کردند و بخش بزرگی از آنان به هند رفتند، در

۱- بخشی‌هایی از این نامه را می‌توان در کتاب اسناد و نامه‌های تاریخی و اجتماعی دوره صفویه، تالیف دکتر ثابتیان، صفحه‌های ۱۰۴ و ۱۰۵ مطالعه کرد. دکتر مجیر شیبانی هم می‌نویسد: بیشتر نامه‌های سلطان سلیم به شاه اسمعیل و عبیدخان ازبک به زبان فارسی با انشاء زیبا بود، که نشان می‌داد تا چه اندازه تمدن ایرانی در آسیای صغیر نفوذ داشت. (کتاب تشکیل شاهنشاهی صفویه، دکتر مجیر شیبانی، پای نوشته صفحه ۲۰۷).

آن روزگار گورکانیان بر هند حکمرانی می کردند. آنان تا حدود زیادی به آزادی های مذهبی و آزادی اندیشه ارج می گذاشتند. سومین مرحله فرار مغزها در ایران، پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ شمسی رخ داده که حکومت مذهبی اسلامی در ایران برقرار شده است.

بی تردید پدیده فرار مغزها در عصر صفوی باید مورد مطالعه جدی صورت گیرد و اثرات منفی دراز مدت آن، بر فرهنگ و ادبیات، تاریخ، هنر و علم ایران، مورد بررسی قرار گیرد.^۱

در دوران دویست و بیست ساله حکومت صفویان، ایران به اوج اقتدار سیاسی، نظامی و اقتصادی خود می رسد، ولی با تمام پیشرفت ها در این زمینه ها، سقوط ادبی و فرهنگی ایران را به خوبی می توان در این عصر مشاهده کرد، هیچ شاعر و یا اندیشمند ایرانی را که ارزشی در حد حافظ و سعدی مولانا و یا حتی در حد جامی داشته باشند را، نمی توان در این عصر یافت و بسیاری از شاعران ارزشمند، پارسی گوی ایرانی این دو قرن، از ایران یا گریختند و یا مهاجرت کردند و در هند می زیستند. پرفسور ادوارد براون به این فقر فرهنگی در عصر صفوی توجه می کند و در جستجوی علت آن بر می آید، در نامه ای که او به علامه قزوینی می نویسد سبب این امر را می پرسد. ادوارد براون می نویسد:

«از این که در عهدی به آن باشکوهی و قدرتی به آن دوام، هیچ شاعر بزرگی در ایران ظهور نکرده است به قدری متعجب شدم که به رفیق دانشمند و همکار محترم خود میرزا محمدخان قزوینی ... مراسله نوشته و به طریق ذیل استفسار نمودم. اولاً آیا این قضیه را مسلم و لایق بحث می دانند یا خیر. ثانیاً از چه راه می توانند آن را حل نمایند؟»

علامه قزوینی در نامه ای که در تاریخ ۲۴ ماه می ۱۹۱۱ در جواب پرفسور ادوارد براون می نویسد، چنین می آورد:

«... شکی نیست که در عهد صفویه ادبیات و شعر فارسی به

۱- دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، در مقاله مدنیت، کولی دوره گرد هرجایی، به صورت بسیار مختصر اشاراتی به مهاجرت و فرار فرهیختگان ایرانی در عصر صفوی کرده و سعی کرده است علل و پیامد فرار آن ها را مورد بررسی قرار دهد. (کتاب نان جو، دوعگو صفحه های ۵۹۸ تا ۷۰۲).

پایه پستی افتاده است و حتی یک شاعر درجه اول هم در این عصر به ظهور نیامده است. بزرگ‌ترین علت این قضیه چنانکه خودتان هم به شرح آن پرداخته‌اید، ظاهراً این است که سلاطین صفویه بر حسب نظرات سیاسی و ضدیتی که با دولت عثمانیه داشتند، بیشتر قوای خود را صرف ترویج مذهب شیعه و تشویق علمایی که از اصول و قوانین این مذهب اطلاعات کامله داشتند می‌نمودند. اما اگر چه علمای مزبور مساعی جمیله در توحید مذهبی به کار بردند (که نتیجه آن وحدت سیاسی مملکت شد) و اساس ایران فعلی را که ساکنانش علی‌العموم دارای مذهب و لسان و نژاد واحد هستند بر پای نمودند، لیکن از طرف دیگر از لحاظ ادبیات و شعر و عرفان و تصوف و به قول خودشان هرچه متعلق به کمالیات بود (در مقابل شرعیات) نه تنها در توسعه و ترقی آن جدی اظهار نکردند، بلکه به انواع وسائل در پی آزار و تخفیف نمایندگان این کمالیات برآمدند، زیرا که نمایندگان مزبور اغلب در قوانین و مراسم مذهبی به طور کامل استقرار نداشتند. صوفیه را مخصوصاً به اقسام سختی و خشونت تعقیب نمودند و به جلای وطن و نفی بلد و قتل و مواخذه محکوم کردند. بعضی را علماً شخصاً یا برحسب فتاوی خود عرضه شمشیر یا طعمه آتش کردند. علاقه و رابطه شعر و ادبیات با تصوف و عرفان خاصه در ایران واضح و مبرهن است به طوری که اطفای یکی موجب اعدام و اضمحلال دیگری خواهد بود. از این جهت در عهدسلطنت دودمان صفویه فضل و ادب و شعر و عرفان ایران را وداع گفته، ... باری در عهد صفویه به جای شعرا و حکمای بزرگ، فقهای مثل مجلسی، محقق ثانی، شیخ حر عاملی و شیخ بهایی و غیره به ظهور رسیدند^۱ که در بزرگی آن‌ها شکی نیست ولیکن بی‌اندازه سخت و خشک و متعصب و متکلف بودند.^۲

۱- از چهار فقیهی که علامه قزوینی نام می‌برد، سه تن یعنی محقق ثانی (شیخ کرکی)، حر عاملی و شیخ بهایی متولد جبل عامل لبنان بودند و از جبل عامل به ایران آمدند و مجلسی‌ها، یعنی محمدتقی مجلسی، پدر و محمدباقر مجلسی، پسر، از پیروان مکتب فکری جبل عامل بودند. این سه تن تنها علمایی نبودند که از جبل عامل به ایران آمدند، علمایی که در عصر صفوی از جبل عامل و بحرین به ایران آمدند لیست بسیار بلندی را تشکیل می‌دهند.

۲- براون. ادوارد: تاریخ ادبیات ایران (از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر)، ترجمه رشید یاسمی، تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۵، جلد چهارم صفحه‌های ۳۶ و ۳۷.

علوم انسانی چون شعر و ادبیات، تاریخ و فلسفه تنها رشته‌هایی نبودند که با ظهور دولت صفوی در ایران سقوط کردند، بلکه با مهاجرت عظیم پزشکان و ریاضی‌دانان ایرانی علوم عقلی هم در این عصر سقوط بسیاری کرد. در حالیکه پزشکان ایرانی در هند پژوهش‌های بسیاری می‌کردند و به نگارش کتاب‌های پزشکی بسیاری می‌پرداختند و مسئول اداره بیمارستان‌ها در هند بودند، حتی نمی‌توان نشان وجود یک بیمارستان مناسب را در عهد صفوی، در ایران مشاهده کرد و حتی یک مدرسه که در آن علوم عقلی چون پزشکی، ریاضیات و نجوم در آن تدریس شود، در دوران صفوی در ایران یافت نمی‌شود. در حالی که اروپاییان دوران قرون وسطا و تفتیش عقاید را پشت سر می‌گذاشتند و دوران پیشرفت و رنسانس را آغاز می‌کردند، با شروع عصر صفوی، پسرفت عظیم فرهنگی و علمی در ایران آغاز شد که اثرات آن تا اواخر عصر قاجاریه و آغاز مشروطیت ادامه داشت.

به هر روی، در ایران عصر صفوی، با استقرار حکومتی بر مبنای یک مذهب مجاز و یک نوع عقیده و اندیشه مجاز، جایی برای دگراندیشان نبود و اقلیت‌های مذهبی ایرانی، یعنی یهودیان و زرتشتیان هم جای مناسبی در نظام فکری دولت صفوی نداشتند. این عصر را می‌توان یکی از تاریک‌ترین دوران زندگی یهودیان، زرتشتیان و حتی سنی‌مذهبان در ایران دانست.

فصل اول

سلطنت شاه عباس دوم

(۱۰۵۲ تا ۱۰۷۷ قمری - ۱۶۴۲ تا ۱۶۶۶ میلادی)

شاه عباس دوم، پسر شاه صفی، هفتمین شاه صفوی است. او در سال ۱۰۴۳ قمری/۱۶۳۳ میلادی به دنیا آمد. آغاز سلطنت او از ۲۶ صفر ۱۰۵۲ قمری برابر با ۲۵ می سال ۱۶۴۲ میلادی است. مرگ او در ۲۵ ربیع الاول ۱۰۷۷ قمری، برابر با سپتامبر سال ۱۶۶۶ میلادی در سن ۳۶ سالگی اتفاق افتاده است.^۱

هنگامی که شاه عباس دوم پس از مرگ شاه صفی، به سلطنت رسید ۹ ساله بود و هیچ گونه اطلاعی از سلطنت و اداره مملکت نداشت. او در آغاز سلطنت خود حتی قادر به خواندن و نوشتن هم نبود. دو ماه پس از آغاز سلطنت، در تاریخ ربیع الآخر سال ۱۰۵۲/۱۶۴۲ میلادی در قزوین شروع به فراگیری خواندن و نوشتن کرد.^۲

شرایط و موقعیت محیط پرورشی شاهزادگان صفوی

انگلبرت کمپفر^۳ جهانگرد آلمانی، محیط پرورشی و نوع آموزش

۱- شاملو. ولی قلی بن داود قلی: قصص خاقانی، تصحیح و پاورقی از سید حسن سادات ناصری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ چاپ اول، جلد دوم صفحه ۲۳.

۲- وحید قزوینی. محمد طاهر: عباسنامه، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک، انتشارات کتابفروشی دآوری، ۱۳۲۹، صفحه ۲۵.

3- Engelbert Kaempfer

شاهزادگان صفوی و ولیعهد را این‌گونه توصیف می‌کند:

«آینده ولیعهد مملکت نه با تربیت منظم تعیین می‌گردد و نه با تعلیم جدی و نه با معاشرت و نشست و برخاست با مردان لایق و شایسته. زندگی ولیعهد سراسر در اتاق‌های حرمسرا می‌گذرد و خارج از حدود حرمسرا حتی به وی اجازه نمی‌دهند که رنگ آفتاب را ببیند. دایه ولیعهد به کودک تحت سرپرستی خود بیشتر آداب‌دانی و دین‌داری را می‌آموزد... و حتی قبل از این که طفل از عهده خواندن و نوشتن برآید با او از علم دین صحبت می‌کند. ... تا اصول و عقاید مذهب شیعه را به وی تلقین کند. قبل از هر چیز قواعد نماز، وضو، غسل، روزه را به او می‌آموزد و او ناگزیر است که همه را مو به مو اجرا کند.

معلم ولیعهد مغز شاهزاده را با افسانه‌های بی‌معنی پر می‌کند. ... حرمسرا چنین می‌خواهد. آن‌چه دانستن آن برای شاه آینده مملکت لازم است به هیچ‌وجه مورد نظر نیست، بخصوص بسیار توجه می‌شود مبدا ولیعهد پس از به دست گرفتن زمام امور به سخن مشاوران خود اعتنا نکند و بخواهد شخصاً به حل و عقد مهمات همت گمارد. برای ولیعهد که هنوز به سن بلوغ نرسیده است چندین همسر انتخاب می‌کنند. تمام نیروی شاهزاده که باید صرف کارها و اقدامات بزرگ شود به شهوت‌رانی مبدل می‌گردد.^۱»

شاه عباس دوم در اوایل سال ۱۶۴۳ میلادی به اصفهان وارد شد. تاورنیه^۲ سیاحتگر و تاجر جواهر فرانسوی، که در آن هنگام در ایران به سر می‌برد، شاهد ورود شاه عباس دوم، شاه تازه به سلطنت رسیده به اصفهان بوده است. او گزارش ملاقات خود با شاه را شرح می‌دهد و از حرکات کودکانه شاه ۹ ساله موردهایی را بیان می‌کند، او می‌نویسد:

«شاه روبروی ما آن طرف حوض نشسته بود، و مجموعه‌های میوه پیش او چیده بودند، و چون جوان بود دائماً تفریح می‌کرد. [نحوه تفریح بدین صورت بود که] یک نارنج را روی فواره بگذارند و آب آن را بالا ببرد، و چون آب فواره ضعیف بود، اغلب نارنج

۱ - کمپفر. انگلبرت: سفرنامه کمپفر، ترجمه کی‌کاس جهاننداری، تهران، خوارزمی، چاپ دوم سال ۱۳۶۰ صفحات ۲۵ تا ۲۸.

به میان حوض می افتاد. آن وقت شیر فواره را می بستند که نارنج دیگری رویش بگذارند.^۱

سرپرسی سایکس یکی از علل انحطاط صفویان را پس از عصر شاه عباس اول، در نوع تعلیم و تربیت و آموزش شاهزادگان صفوی می داند. او نحوه تربیت آنان را به طور خلاصه و بسیار نزدیک به صورتی که کمپفر یادآور شده است بیان می کند.^۲

اجبار یهودیان به تغییر دین و پذیرش اسلام

یکی از اسفبارترین رویدادهایی که برای یهودیان در ایران رخ داده، در عصر صفوی است. واقعه‌ای که در سال ۱۰۶۶ قمری برابر با ۱۶۵۶-۱۶۵۷ میلادی، در دوران سلطنت شاه عباس دوم، رخ داد. در این واقعه، شاه عباس دوم با تحریک مستقیم محمدبیک اعتمادالدوله صدراعظم خود و بر مبنای فتوای مذهبی یکی از علمای شیعه، فرمان داد که تمام یهودیان ایران باید تغییر دین دهند و قبول اسلام کنند، در غیر این صورت از خانه‌های خود و شهرها اخراج خواهند شد. او دستور داد که منازل آن‌ها مصادره گردد و مردان آنان شکنجه و آزار شوند. یهودیانی که حاضر به قبول اسلام نمی شدند، می توانستند در خانه‌های خود باقی بمانند و جزیه‌ای که از آن‌ها به سبب یهودیت گرفته می شد، قطع می گردید و به هر یک دو تومان انعام داده می شد و کسانی که حاضر به قبول اسلام نمی شدند، از خانه‌های خود اخراج می شدند و خانه‌های شان مصادره می شد. دلیلی که برای این فرمان آورده شد این بود که مسلمانان اعتقاد داشتند یهودیان نجس هستند و زندگی آن‌ها در کنار مسلمانان موجب نجس شدن آن‌ها می گردد. پس از اجبار آنان به مسلمان شدن، دستور داده شد که، ناظران و معلم‌هایی برای آن‌ها تعیین شود تا قوانین اسلامی را به آن‌ها تعلیم

۱- تاورنیه. ژان باتیست: سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، تهران، کتابخانه سنایی- کتابفروشی تایید، ۱۳۶۳، صفحه ۵۰۵.

۲- سایکس. سرپرسی: تاریخ ایران سرپرسی سایکس، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم ۱۳۶۳، جلد دوم صفحه ۳۰۰.

دهند و آنان را مجبور به حضور در مسجدها کنند و ناظران مواظب باشند که جدیدالاسلام‌ها در پنهان قوانین یهودی را اجرا نکنند. در آن دوران نزدیک به بیست‌هزار خانواده یهودی در ایران مجبور به پذیرش اسلام شدند.

شرح واقعه اخراج یهودیان از اصفهان و اجبار آنان به پذیرش اسلام

برای بررسی این واقعه از سه منبع مختلف استفاده شده است، دو منبع اول و دوم از این منابع، دیدگاه‌های متضادی با یکدیگر دارند. منبع سوم ناظر بی‌طرفی است که خود شخصاً شاهد وقوع واقعه بوده و شرح حادثه را در کتاب خود آورده است. در نتیجه امکان بررسی و قضاوت بهتری پیدا می‌شود که رخداد از همه زوایا مورد بررسی قرار گیرد.

منبع نخست: کتاب «عباسنامه»، تألیف محمد طاهر وحید قزوینی، تاریخ‌نگار و وقایع‌نویس شاه‌عباس دوم است، که از دیدگاه حکومت‌گران به رخداد نگریسته است.

منبع دوم: سرگذشت منظوم «بابایی بن لطف»، شاعر یهودی اواخر عصر صفوی است که این حادثه را از نظر یهودیان بیان کرده است. چون اصل نوشته‌های بابایی بن لطف در دسترس نبود، از آن‌چه که دکتر حبیب لوی با استفاده از این منبع در کتاب تاریخ یهود ایران خود آورده، استفاده شده است.

بابایی بن لطف سرگذشت یهودیان و شرح زجر و آزارهایی را که در عهد صفویه بر آن‌ها اعمال شده، به شعر سروده و آن‌ها را حکایت کرده است.

منبع سوم: کتاب «تاریخ آراکل تبریزی» است^۱ که توسط مورخ

1- The History of Vardapet Arak'el of Tabriz, Translated by George A. Bournoutian, Costa Mesa, California, Mazda, 2005 .

ارمنی آراکل تبریزی نوشته شده است. آراکل خود در آن زمان شاهد این ماجرا بوده است. از این منبع می‌توان به عنوان یک منبع بی‌طرف نام برد.

منبع نخست: شرح واقعه به روایت کتاب عباسنامه

محمدطاهر وحیدقزوینی از اهالی قزوین بود و در زمان سلطنت شاه عباس دوم به سمت تاریخ‌نویس و وقایع‌نگار دربار انتخاب شد.^۱ او در زمان شاه سلیمان صفوی به منصب وزارت اعظمی رسید و در زمان شاه سلطان حسین هم سمت وزارت داشت، تا این که از منصب وزارت استعفا داد. کتاب اصلی وی عباسنامه است که رخدادهای دوران سلطنت شاه عباس دوم را در آن شرح داده است. او شرح رخدادهای سال‌های ۱۰۵۲ تا ۱۰۷۳ قمری/۱۶۴۲ تا ۱۶۶۲ میلادی را در کتاب خود آورده است. چون تمام جملات و کلماتی که محمدطاهر وحیدقزوینی در شرح این واقعه آورده است دارای اهمیت ویژه‌ای است، تمام نوشته‌های او در مورد این واقعه آورده می‌شود، فقط بخش‌هایی از تعارف‌های معمول آن زمان، از متن حذف می‌گردد. در شرح رویدادهای سال ۱۰۶۶ هجری قمری در کتاب عباسنامه چنین آمده است:

شرح وقایع سال ۱۰۶۶ هجری قمری؛

مسلمان شدن جماعت یهودان

«چون خاطر خطیر حق شناس... پیوسته متوجه ترویج شرع انور و دین مطهر می‌باشد و همگی نیت والا مصروف و معطوف بر آن است که گلستان خلدنشان شریعت مصطفوی از خار و خس خلاف و گرد و غبار اختلاف پرداخته باشد لهذا این نیت خیرانیت... در مزاج پیر و جوان یهودان که صلابت کفر و شدت عناد ایشان بر عالمیان ظاهر است و در

۱- حزین. شیخ محمد علی: تذکره حزین، اصفهان، کتابفروشی تایید، چاپ دوم، سال ۱۳۳۴، صفحه ۴۶.

زمان سلاطین سلف به سیاسات الیم و عقوبات عظیم، ترک دین باطل نکرده و سالک صراط مستقیم اسلام نگشته بودند اثر نموده طالب این سعادت و ملبس به لباس ایمان و ممتاز به انعامات بیکران گردیدند.

تفصیل این اجمال آن که، از بدو سکناى دارالسلطنه اصفهان منازل آن جماعت و خانه‌های مسلمانان در جوار هم واقع شده، در ملبوس علامتی که بدان نشان از اهل اسلام ممتاز کردند، نداشتند، و این معنا موجب عدم اجتناب مسلمانان و سرایت نجاست ایشان می‌گردید، امر فرمودند که این گروه اگر بر مذهب باطل خود ثابت و راسخ باشند مکانی در خارج شهر جهت ایشان تعیین نموده به لباسی که حسب الشرع الاقدس مقرر است ملبس گردند که از اهل اسلام ممتاز باشند، و منازل ایشان از سرکار خاصه شریفه داده شود و هر یک را که نور اسلام بر سرآچه ضمیر تافته به هدایت توفیقات الهی مسالک طریق اسلام گردد، از قرار نفری مبلغ دو تومان از سرکار خاصه شریفه داده و مانع نشده، گذارند که در منازل سابق خود سکنی داشته باشند، لهذا جماعت مزبوره همگی اتفاق نموده و به خواهش تمام تلقی به قبول اسلام نمودند. و وجه جزیه ایشان که مبلغی خطیر و هر ساله واصل سرکار خاصه شریفه می‌شد از ایشان ساقط گشته، سوای آن نیز از قرار نفری مبلغ دو تومان به انعام ایشان مقرر گردید و یهودان سایر ممالک محروسه نیز بعد از استماع خبر این عطیه عظمی، رغبت به دین مبین نموده. قریب به بیست هزار خانوار از آن جماعت به شرف اسلام مشرف گشته، از انعامات پادشاهانه محظوظ و بهره‌مند گردیدند. و در هر بلدی از بلاد و محلی از محال ممالک محروسه معلمی از اهل اسلام تعیین شد، که تا حین رسوخ آن جماعت در اسلام از سرکار دیوان موظف بوده تعلیم سنن ملت بیضا به جماعت مزبوره و منع ایشان از ارتکاب امور غیرمشروع، و احضار ایشان به مساجد نمایند و این قسم امری غریب که هیچ یک از سلاطین را توفیق آن نشده بود. به برکت نیت این پادشاه اسلام‌پناه به عرصه ظهور جلوه‌گر گردید. امید که تا قیام ساعت و ساعت قیام گلشن اسلام به آبیاری اهتمام آن خسرو سپهر

احتشام رشک بهارستان جنان و غیرت افزای روضه رضوان باد.^۱

منبع دوم: شرح واقعه به روایت بابایی بن لطف

بابایی بن لطف شاعر و وقایع‌نگار یهودی در سال ۱۶۵۶ میلادی نگارش کتاب *انوسی* را آغاز کرد. این کتاب در شرح رویدادهای دوره صفویه، در مجبور کردن یهودیان به پذیرش دین اسلام است. کتاب بابایی بن لطف کتابی است مردمی. اشعار بابایی گرچه سست است و از نظر ادبی دارای ارزش زیادی نیست، اما محتوای کتاب او بسیار پرارزش است و از درون مایه‌ای مبتنی بر واقعیت بر خوردار است. بابایی به سبک شاهنامه شعر سروده است.

بابایی بن لطف، مظالم و کشتارهایی را که در زمان زندگی او بر یهودیان دوره صفویه رفته است را با شعر فارسی و خط عبری شرح می‌دهد. کتاب ۸۳ فصل دارد. نوه او بابایی بن فرهاد، که مانند پدر بزرگ خود اهل کاشان بود، وقایع‌نگاری را در بیان احوال یهودیان ایران را تا سال ۱۷۲۵ میلادی ادامه می‌دهد.^۲ منظومه‌های آن‌ها در سال‌های ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ میلادی همراه با تحقیقات تاریخی در مجله فرانسوی *تحقیقات درباره یهود* در فرانسه به چاپ رسیده است.^۳

طبق سروده های بابایی بن لطف هنگامی که دستور شاه صادر شد، محمدبیک یهودیان را خواست و به آن‌ها گفت: «شما مردمی پلید و نجس هستید و نباید در میان مسلمانان زندگی کنید».^۴

بابایی بن لطف، بهانه نجس بودن یهودیان را علت اخراج آنان از شهرها یادآور می‌شود. «شما با این فقر و ناداری و تنگدستی اگر نخواهید مسلمان بشوید به امر شاه همین امروز باید از شهر بیرون بروید». دستور پذیرش اسلام و یا اخراج از منازل داده شد. یهودیان غمگین

۱- عباسنامه، صفحه‌های ۲۱۸ و ۲۱۹.

۲- لوی. دکتر حبیب: *تاریخ یهود ایران*، باز نوشته دکتر هوشنگ ابرامی، لس آنجلس، ۱۳۷۶، صفحه‌های ۲۹۶ و ۲۹۷.

۳- نراقی. حسین: *تاریخ اجتماعی کاشان*، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵، پای نوشته صفحه ۱۴۱.

۴- *تاریخ یهود ایران* لوی، صفحه ۳۱۴.

و اندوهناک گفتند: «این شهر اصفهان را اجداد ما بنا کرده‌اند. نامش در آغاز دارالیهود بود. ما که جزیه می‌دهیم». بابایی بن لطف در اشعار خود، پرداخت جزیه توسط یهودیان را در آن زمان تأیید می‌کند.
 «بگفتا آصف، که من این‌ها ندانم
 شما را ز اصفهان، آخر برانم»

هنگامی که یهودیان از صدراعظم پرسیدند که کجا باید برویم؟
 صدراعظم از نقطه دورافتاده‌ای به نام کلاه قاضی که در ده فرسنگی شهر بود و نه آب داشت و نه گیاه نام برد.
 «بگفت آنجا کنیتان شهر بنیاد
 نهیتان نام آن را، محنت آباد
 برفتند جملگی آنجا، به یک بار
 ندیدند، جز شغال و گرگ و کفتار
 بترسیدند تمامی، از زن و مرد
 دگر باز آمدند، دل‌ها پر از درد
 یهودیان در پای تورات به گریه و زاری نشستند و جارچیان در
 کوی و برزن راه افتادند.

که ناگاه جار زد، در شهر و بازار
 که موسوی رود، امشب به ایلغار
 همه بیرون روند، از ماده و نر
 که فردا هر که بینند، می‌برند سر
 به شب این جار، چون مردم شنیدند
 همه بیچارگان، از جا جهیدند
 بگفتند وای بر ما، تا چه سازیم
 اگر فردا رسد سرها ببازیم»

«گروهی راه زیارتگاه «سارا بت آشر» در چهار فرسنگی اصفهان را در پیش گرفتند، چادرهای زنان را بیرون از شهر به هم بستند و زیر آن بیتوته کردند. آنگاه اعتمادالدوله فرمان نهایی را صادر کرد و سه تن از سران یهودیان را خواست و دستور داد که تمام یهودیان کشور باید مسلمان شوند و یا همه از ایران بیرون بروند، و اگر بیرون نروند و مسلمان نشوند

قتل عام خواهند شد.»

بابایی بن لطف در بیان فشارها و درد و رنجی که بر یهودیان تحمیل می‌شد، صدای ناله یهودیان را این‌گونه به گوش می‌رساند:

«چو دیدند آن چنان مجلس تمامت
تو گویی آشکار شد قیامت
مثال بید بودند، جمله لرزان
برخ سیماب و بردل، جمله ترسان
خداوندا به حق اهل پاکان
به حق دردهای دردناکان
در این گالوت، برس ما را به فریاد
که این محنت، ندارد کس یاد
در این گالوت، دل‌ها بس خرابست
دل و جان و دین، اندر عذابست»

این‌گونه بود که بسیاری از یهودیان که در این موقعیت فاجعه‌آمیز قرار گرفته بودند، چاره‌ای جز پذیرش اسلام نیافتند.
«شهادت گفت و شد در دم مسلمان
بیاوردند تمامی، نیز ایمان
اول، یکایک ریيسان راه رفتند
شهادت پیش آصف، جمله گفتند
پس آنکه یک بیک هم از رعیت
همی گفتند، از ترس شهادت»

بابایی بن لطف، به دادن خلعت و یا انعام به کسانی که به اجبار قبول اسلام کرده بودند، بدین صورت اشاره می‌کند:
«محمد بیک به هر یک از نومسلمانان خلعتی داد. مقرر شد که به هر مرد جدیدالاسلام یک تومان ونیم، به هر طفل پنج قران و به هر فقیر ژنده‌پوش دو تومان، از محل موقوفه چهارده معصوم بپردازند.»^۱

تاریخ حکایت از این دارد که آن چه که در اصفهان گذشت در شهرستان های دیگر نیز به گونه ای رخ داد. عبارت «صدراعظم به هجده شهر ایران نامه و مأمور فرستاد» نشان از این موضوع دارد. سپس بابایی بن لطف از فجایی که در مورد یهودیان کاشان، نطنز، همدان، خوانسار، گلپایگان، لار و شیراز رخ داد، صحبت می کند. باید در نظر داشت که آن چه که در کتاب عباسنامه آمده است هماهنگی و تشابه بسیار زیادی با شرح وقایع بابایی بن لطف دارد و نشانه محکمی بر صحت سروده های بابایی است. تنها تفاوت اساسی که بین عباسنامه و سروده های بابایی وجود دارد، این است که در کتاب عباسنامه ذکر شده است که یهودیان با کمال میل و حتی با خواهش قبول اسلام کردند.

«همگی اتفاق نموده و به خواهش تمام تلقی به قبول اسلام نمودند. ... از این عطیه عظمی استقبال کردند و رغبت به دین مبین [اسلام] نمودند.»^۱

ولی بابایی بن لطف از زجر، شکنجه، فشار، عذاب و قتل های بسیاری که بر یهودیان وارد آمد، تا مسلمان شوند، سخن می گوید. روشن است که گفته های بابایی در مورد این فشارها بیشتر با حقیقت مطابقت دارد. حسین نراقی در کتاب اجتماعی کاشان هم به این اتفاق اشاره کرده است و از زبان بابایی بن لطف واقعه را شرح می دهد، او می نویسد:

«در طول هفت سال سه بار یهودیان را با زور و جبر مسلمان کردند و به هر نفری هم چهار تومان پول دادند و چون معلوم می گردد که اقرار و ایمان آن ها دروغ و ظاهری بوده، کار به تعقیب و مزاحمت و گاهی نیز به کشت و کشتار می کشد. چنان که در یکی از کشمکش ها ۱۵۰ تن یهودی در کاشان کشته شدند و کنیسه های آن ها نیز خراب و ویران گردید.»^۲

حسین نراقی در کتاب تاریخ اجتماعی کاشان یادآور می شود که

۱- عباسنامه، صفحه ۲۱۹.

۲- تاریخ اجتماعی کاشان، صفحه ۱۴۰.

در آن ایام دو نفر کمک زیادی به یهودیان کردند.

۱ - یکی از حکام کاشان به نام میرزا اشرف خان که مردی خدا ترس و آزادی طلب بود که اقدام به کمک به یهودیان کرد و تا حدی از تجاوز مأموران اعتمادالدوله به آن‌ها جلوگیری کرد.

۲ - ملا محمد محسن فیض کاشانی فرد دیگری بود که نقش یاری دهنده‌ای به یهودیان داشت.

«به طوری که شخصاً نمایندگان یهود را همراه خود به دربار برده نزد شاه رفتار ظالمانه و نامشروع اعتمادالدوله را نکوهش می‌کند تا آن که اعتمادالدوله از کار برکنار [سال ۱۰۷۱ قمری] و فرمان آزادی مذهب یهود صادر می‌گردد.»^۱

«با این حال بیش از نیمی از کل جمعیت یهود کاشان (که بالغ بر یک هزار خانوار بوده‌اند) ... دین اسلام را پذیرفتند از جامعه یهود کناره جویی نمودند که آن‌ها و بازماندگان شان بعدها به نام طایفه جدیدها شناخته می‌شدند.»^۲

در مورد زندگی و افکار ملا محسن فیض، در بخش‌های دیگر، شرح بیشتری داده خواهد شد.

منبع سوم: شرح واقعه به روایت آراکل تبریزی

آراکل تبریزی را می‌توان به عنوان مهم‌ترین تاریخ‌نویس ارمنی قرن هفدهم میلادی نام برد. کتاب تاریخ او رخدادهای سال‌های ۱۶۰۲ تا ۱۶۶۲ میلادی / ۱۰۱۰ تا ۱۰۷۲ قمری را شرح می‌دهد. کتاب تاریخ آراکل، در سال ۱۶۶۲ بپایان رسید و در سال ۱۶۶۹ میلادی به چاپ رسید. آراکل اولین تاریخ‌نویس ارمنی است که کتاب او در زمان حیات خودش به چاپ رسیده است.

همان‌طور که از نام آراکل مشخص می‌شود او اهل تبریز است. تاریخ تولد او به دقت مشخص نیست و پژوهشگران معتقدند که او در دهه آخر قرن شانزدهم میلادی تولد یافته است. او کتاب تاریخ خود را هنگامی شروع به نوشتن کرد که در سنین کهولت خود به سر می‌برده

۱ - تاریخ اجتماعی کاشان، صفحه ۱۴۰.

۲ - تاریخ اجتماعی کاشان، صفحه ۱۴۰ و ۱۴۱.

است. آراکل در سال ۱۶۵۱ میلادی شروع به نوشتن تاریخ خود کرد. او در سال ۱۶۵۵ برای مدتی از نوشتن دست برداشت ولی دوباره در سال ۱۶۵۸ کار خود را دوباره آغاز کرد. آراکل در سال ۱۶۶۲ کتاب خود را به پایان رساند. او در جمع، نه سال از وقت خود را صرف نوشتن این کتاب کرد. بسیاری از پژوهشگران براین باورند که کتاب تاریخ آراکل، مهم‌ترین کتاب تاریخی است که زندگی مردم و کلیسای ارمنی را در قرن هفدهم میلادی شرح می‌دهد. آراکل در سال ۱۶۷۰ میلادی فوت می‌کند و بنا بر آرزوی خود در اجمیاتسین به خاک سپرده می‌شود. کتاب تاریخ آراکل به زبان‌های بسیاری ترجمه شده و انتشار یافته است.^۱ چون آراکل شخصا شاهد رویدادهای آن عصر بوده است، لذا این کتاب تاریخ را می‌توان به عنوان یکی از منابع مهم و معتبر تاریخ عصر صفوی در رابطه با ارمنیان و سایر اقلیت‌های مذهبی نام برد.

آراکل تبریزی واقعه‌ای را که برای یهودیان اتفاق افتاده است را این گونه شرح می‌دهد:^۲

«در سال ۱۶۵۷ میلادی در روزگار شاه عباس دوم، جمعه شبی محمد بیک اعتمادالدوله در شهر اصفهان، سربازان خود را به خانه‌های یهودیان که آنان را «جهود» می‌نامیدند فرستاد. او به تمام یهودیان دستور داد که شما باید شبانه از شهر اصفهان خارج شوید و در محلی خارج از محدوده شهر ساکن شوید. دلیلی را که او برای این دستور خود آورد این بود که شما یهودیان به اسلام اعتقاد ندارید و اشخاصی نجس هستید و باید از شهر خارج شوید.»

۱ - این کتاب توسط جورج بورنوتیان به انگلیسی ترجمه شده و توسط نشر مزدا در کالیفرنیا بچاپ رسیده است.

The History of Vardapet Arak'el of Tabriz, Translated by George A. Bournoutian, Costa Mesa, California, Mazda Publisher, 2005 .

۲ - مطالبی را که در این بخش از قول آراکل مورخ ارمنی آورده می‌شود، برداشت آزادی است که از نوشته‌های او شده است. برای اطلاع جزییات بیشتر می‌توان به اصل کتاب مراجعه کرد.

محمد طاهر وحید قزوینی در کتاب عباسنامه و بابایی بن لطف در اشعار انوسی خود، به همین نکته اشاره کرده‌اند که محمد بیک عدم اعتقاد یهودیان به اسلام را و نجس بودن آنان را بهانه کرد و با توسل به آن یهودیان را از اصفهان اخراج کرد.

«یهودیان گفتند: چون این دستور پادشاه است ما بدون هیچ گونه سوالی آن را اجرا می‌کنیم، فقط درخواست داریم که به ما سه روز مهلت داده شود که بتوانیم لوازم و اسباب‌های خود را جمع‌آوری کنیم و با فرزندان خود از شهر خارج شویم. آن‌ها گفتند افراد بیمار، کودکان و پیران بسیاری در بین ما هستند. آن‌ها نمی‌توانند شبانه حرکت کنند. اما سربازان این اجازه را به یهودیان ندادند و از آن‌ها خواستند که شبانه از خانه‌های خود خارج شوند. سربازان گفتند، اگر تا روز بعد کسی در شهر باقی بماند، دستگیر و شکنجه خواهد شد. اعتمادالدوله دستور داد این کار در جمعه شب انجام گیرد تا بدین وسیله قداست و حرمت شنبه یهودیان را از بین ببرد.

سربازان اموال و اثاثیه یهودیان را به هم ریختند و آن‌ها را کتک زدند و زخمی کردند و تمام یهودیان را شبانه از منازل‌شان اخراج کردند. یهودیان در حالی که گریه می‌کردند و لباس‌ها و رختخواب‌های خود را به پشت خود بسته بودند از منازل‌شان خارج شدند.»

آراکل از تنهایی و بی‌پناهی یهودیان می‌نویسد:

«کسی وجود نداشت که برای آنان دلسوزی و ترحم کند.»

یهودیان شهر را ترک کردند و به جلفای جدید (محل زندگی ارمنیان) و گبر محله (محل زندگی زرتشتیان) رفتند. ولی در آن‌جا هم پناهگاهی برای خود پیدا نکردند. محمدبیک قبلاً افرادی را به آن دو محله فرستاده بود و به جلفاییان و ساکنان زرتشتی گبر محله دستور داده بود که اجازه ندارند به یهودیان پناه دهند. آنان هم چنین کردند. بدبختی و اندوه بسیاری بر یهودیان وارد آمده بود، آنان در آن شب بدون پناهگاه مانده بودند.

آراکل می‌نویسد که این حادثه در پاییز اتفاق افتاد، هوا سرد و یخبندان بود. او ادامه می‌دهد:

هوای سرد پاییزی شرایط را برای یهودیان بدتر کرده بود. آن‌ها

مجبور بودند در فضای باز بدون هیچ سقفی بسر برند. هوای سرد آن‌ها را از پای می‌انداخت. در میان یهودیان پیران ضعیف، بیماران رنجور و افراد ضعیفی بودند که قادر به حرکت نبودند. مادران جوانی بودند که نوزادان خود را در بغل داشتند، زنان حامله‌ای بودند که با پاهای خسته حرکت می‌کردند.

در اینجا آراکل به نکته‌ای اشاره می‌کند که درد آور است و آن همراهی گروهی از مردم عادی مسلمان با سربازان است که همراه با آنان، به ایذا و آزار یهودیان پرداختند. او می‌نویسد:

«وقتی یهودیان با آن وضع فلاکت بار از خانه‌های خود اخراج می‌شدند، مردم هرزه آنان را دنبال کردند و کلمات زشت به دختران و پسران جوان آنان می‌گفتند. مردم مسلمان آنان را تعقیب می‌کردند و به آن‌ها توهین می‌کردند و آن‌ها را تحقیر می‌کردند. این عمل مسلمانان به بدبختی و بیچارگی آنان می‌افزود و عذاب و زجر آن مردم نگون بخت را اضافه می‌کرد.»

محمد بیک ابتدا سعی می‌کند که یهودیان را وادار کند که به طور داوطلبانه قبول اسلام کنند و هنگامی که درمی‌یابد که نمی‌تواند به صورت داوطلبانه آنان را وادار به این کار کند، تصمیم می‌گیرد که به خشونت روی آورد و آنان را به زور به این کار وادارد.

او دستور داد که سربازان و مردم مسلمان کوچه و بازار، هر کجا یک یهودی را یافتند او را دستگیر کنند و به دیوان اعتمادالدوله بیاورند. در ابتدا، او با ملایمت با یهودیان صحبت می‌کرد و به آنان می‌گفت: «شما از مذهب دروغین خود دست بردارید و به خداوند زمین و آسمان ایمان آورید و در سلک برادران ما در آیید.»

یهودیان به او پاسخ دادند:

«ما به خداوند زمین و آسمان اعتقاد داریم و به او تعظیم می‌کنیم، ولی نمی‌خواهیم در زمره برادران شما باشیم و نمی‌خواهیم از ایمان خود دست برداریم.»

اعتمادالدوله به آنان گفت:

«اگر شما به مذهب ما در آیید نه تنها از برادران ما خواهید بود، بلکه شما به پاداش و هدایا و ثروت زیادی دست خواهید یافت.» یهودیان پیشنهاد اعتمادالدوله را نپذیرفتند و از او خواستند که

محل را برای سکونت مجدد به آن‌ها بدهد. به او گفتند که محلی در خارج محدوده شهر به ما بده تا مانند ارمنیان در آن ساکن شویم.^۱ محمدبیک اعتمادالدوله محلی را که در خارج شهر قرار گرفته بود به آنان پیشنهاد کرد. آن محل جای مناسبی برای زندگی نبود و فاصله زیادی از شهر داشت، آب آشامیدنی هم برای استفاده در محل موجود نبود و امکان آوردن آب هم از راه دور وجود نداشت. به علت سنگی بودن زمین منطقه، آن‌ها قادر نبودند چاهی در آن محل حفر کنند و در صورت حفر چاه، آن چاه به آب نمی‌رسید. مسلمانان این منطقه نامناسب را از آن روی به یهودیان پیشنهاد کردند که یهودیان خود را در شرایط نامناسب و بدون امیدی ببینند و نتوانند در آن محل باقی بمانند.

از آن پس اعتمادالدوله نقشه کشید که یهودیان را به تدریج شکنجه کند.

«در کنار شهر در محلی دور، زمینی وجود داشت که به وسیله حصاری بلند محدود شده بود و از طریق دروازه‌هایی می‌توان وارد آن محوطه شد. در داخل حصار ساختمانی وجود نداشت، نه خانه‌ای و نه محلی برای زندگی، فقط فضایی باز و خالی بود. اعتمادالدوله دستور داد که تمام یهودیان را بازداشت کنند و به یکدیگر ببندند و به آن محل بیاورند، برای هر دو نفر یهودی او یک سرباز را مامور کرد که آن‌ها را شکنجه دهد. زمین از آب پوشیده شده بود و سربازان یهودیان را مجبور کردند روی زمین بنشینند. فصل سرد پاییزی بود و زمین یخ بسته بود. یهودیان نگون‌بخت روی زمین یخ زده نشسته بودند و سربازان در بالای سر آنان ایستاده بودند و آن‌ها را کتک می‌زدند. یهودیان در آن وضعیت سه روز و سه شب گرسنه در آن جا نگاه داشته شدند و به هیچ یک از آنان غذایی داده نشد.»

پس از سه روز، اعتمادالدوله دستور داد که یهودیان را به شهر بیاورند و به سیاهچال‌ها بیاورند.

در اینجا آراکل به نکته بسیار مهمی اشاره می‌کند و از این مطلب

۱ - پیش از اخراج یهودیان از شهر اصفهان، محمد بیک اعتمادالدوله ارمنیان و زرتشتیان را هم از شهر اصفهان اخراج کرده بود. در بخش‌های بعدی در قسمت اخراج ارمنیان از اصفهان این رویداد مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

پرده بر می دارد که مقام صدر، روحانی بزرگ شیعه که در آن زمان سمت صدر را در دربار شاه عباس دوم عهده دار بود، با این کار اعتمادالدوله که می خواست به جبر و زور یهودیان را مسلمان کند، موافقت نداشت^۱ او می نویسد:

«اعتمادالدوله از صدر، رهبر مذهبی وقت در مورد یهودیان چنین پرسش می کند که: من هر آن چه را که کوشش کردم، یهودیان نمی خواهند به مذهب اسلام درآیند آیا می توانیم آنان را مجبور به این کار کنیم؟

صدر به او پاسخ می دهد که: «مذهب ما این اجازه را نمی دهد که کسی را مجبور به تغییر دین کنیم.»

اعتمادالدوله دوباره از او می پرسد: پس ما چه می توانیم بکنیم؟ صدر پاسخ می دهد که: «به من ربطی ندارد، هر آن چه می خواهی انجام ده.»

اعتمادالدوله دوباره به یهودیان اخطار و توصیه می کند که دین اسلام را بپذیرند و اگر آنها اسلام را قبول کنند، به هر یک از آنان دو تومان پاداش داده خواهد شد و از شکنجه خلاص خواهند شد و می توانند به خانه های خود برگردند و در آن جا به زندگی خود ادامه دهند.

شکنجه های اعتمادالدوله نتیجه داد و یهودیان که برای رهایی از این شکنجه ها راهی نداشتند، بسیاری از آنان مجبور شدند که تغییر دین دهند و اسلام را قبول کنند.

«پس از آن که یهودیان تحت فشار و ارباب و شکنجه مجبور به قبول اسلام شدند، مسلمانان برای هر یک از آنان، عباي جدیدی آوردند و بر تن نو مسلمانان کردند. به هر یک از آنان دو تومان

۱- مقام صدر یکی از مقامات بالای روحانی شیعه در عصر صفوی بوده است. مقام صدر به دو بخش تقسیم می شده است که هر یک از آنان وظایف جداگانه ای داشته اند.

- صدر عامه

- صدر خاصه

برای مشاهده وظایف صدر می توان به دو مرجع زیر مراجعه کرد:

- کتاب تذکره الملوک، سازمان اداری حکومت صفوی صفحه های ۷۳ و ۷۴.

- دین و سیاست در دوره صفوی، رسول جعفریان، صفحه های ۷۸ تا ۹۰.

از خزانة^۱ پرداختند. سپس به آن‌ها اجازه دادند که به خانه‌های خود بازگردند. پس از تغییر دین ملای مسلمانی را تعیین کردند که یهودیان تازه مسلمان را آموزش اسلامی دهد و قوانین اسلامی را به آنان بیاموزد. او آن‌ها را به طور منظم برای نماز به مساجد ببرد و به فرزندان آنان قوانین اسلامی را آموزش دهد. به نومسلمانان دستور دادند که دختران خود را به عقد مسلمانان در آورند و دختران مسلمان را به همسری گیرند. به آن‌ها دستور دادند که دیگر حیوانات را به سبک مذهب یهود ذبح نکنند و گوشت را از قصابان مسلمان خریداری کنند. مسلمانان قوانین و احکام بسیاری را برای یهودیان تازه مسلمان وضع کردند.»

آراکل از یک زندگی دو گانه که یهودیان تازه مسلمان، مجبور شدند که برای خود آغاز کنند، پرده برمی دارد. یهودیان تازه مسلمان، در خارج از خانه به ظاهر مسلمان شده بودند و به مساجد می‌رفتند و نماز اسلامی می‌خواندند. آن‌ها قوانین اسلامی را در اجتماع اجرا می‌کردند و چنین وانمود می‌کردند که مسلمان شده‌اند. ولی وقتی به خانه‌های خود می‌رفتند از این پوسته مسلمانی خارج می‌شدند و به صورت یک یهودی برمی‌گشتند و سعی می‌کردند قوانین یهودی را در خفا در منازل خود اجرا کنند. آراکل می‌نویسد:

«اما یهودیان در ظاهر اسلام را قبول کرده بودند. آن‌ها برای مدتی به مساجد می‌رفتند. ولی پس از مدتی از حضور در مساجد امتناع کردند. آن‌ها برای عدم حضور خود در مساجد بهانه‌های مختلفی را می‌آوردند. نو مسلمانان گوشت را از قصابی‌های مسلمان خریداری نمی‌کردند، چندین روز آن‌ها غذاهای بدون گوشت می‌خوردند و یا این که گوسفند زنده را در خانه‌های خود به سبک قوانین یهودی ذبح می‌کردند و گوشت آنرا مصرف می‌کردند. گاهی از اوقات آنان از مغازه‌های قصابی مسلمان گوشت می‌خریدند و به خانه می‌بردند. ولی آن‌ها آن گوشت را نمی‌خوردند و بطور پنهانی جلوی سگ‌ها می‌انداختند. یهودیان بسیاری این نوع کارها را انجام می‌دادند و این عمل آن‌ها نشان دهنده آن بود که نمی‌خواستند از دین یهود خارج شوند.»

آراکل می‌نویسد، پس از این که یهودیان را مسلمان کردند، آن‌ها را

۱- در کتاب عباسنامه آمده است که دو تومان پرداختی به یهودیان از منبع سرکار خاصه پرداخت شده است.

از پرداخت جزیه معاف کردند.^۱ اما چون یهودیان در اندیشه برگشت به یهودیت بودند، مبلغ جزیه سالیانه خود را در صندوقی نگه می داشتند و حتی دو تومانی را که به آنان به عنوان پاداش برای مسلمان شدن داده بودند را خرج نکردند و حتی بهره آن را هم کنار گذاشتند. آراکل می نویسد:

«پس از این واقعه، دولتیان با آن که می دانستند یهودیان به راستی مسلمان نشده اند دیگر از آنان نمی خواستند جزیه پرداخت کنند و آنان را بخشی از جامعه مسلمانان به حساب می آوردند. اما هنگامی که این یهودیان بدور یکدیگر جمع می شدند از دین یهود پیروی می کردند و قوانین یهودی و نه اسلامی را اجرا می کردند. آن ها می گفتند که جزیه سالیانه خود را سال ها است که جمع می کنند که اگر روزی مسلمانان از آنان در خواست پرداخت دوباره آن را کردند، آن ها بتوانند آن را پرداخت کنند.

یهودیان حتی مبلغ دو تومانی را که به عنوان پاداش برای تغییر دین به آن ها پرداخت کرده بودند را خرج نکردند و در کناری نگه داشتند. حتی بهره سالیانه آن را هم کنار گذاشتند که اگر روزی از آنان خواسته شود که آن را پس دهند، آن ها بتوانند کل مبلغ را پرداخت کنند.»

آراکل می نویسد هم اکنون که دهم ماه مارچ سال ۱۶۶۰ میلادی است. یهودیان و مسلمانان چنین عمل می کنند و فقط خداوند می داند که چه اتفاقی خواهد افتاد.

آن گاه آراکل اشاره می کند، پس از آن که یهودیان اصفهان را به زور مسلمان کردند، اعتمادالدوله فرمانی از پادشاه گرفت و به تمام شهرها و ولایات ایران فرستاد که طی این فرمان به تمام والیان دستور داده شد، که به تمام یهودیان اطلاع داده شود، که در هر جایی که زندگی می کنند باید از دین یهود دست بردارند و مسلمان شوند. در ضمن به والیان دستور داده شد، که اگر کسانی از یهودیان از این کار سرباز زدند، باید آنان را به زور و یا تحت شکنجه وادار کنند که اسلام را قبول کنند.

۱- برای اطلاع بیشتر از نظام جزیه در ایران، می توان به بخش جزیه اهل ذمه در این کتاب مراجعه کرد.

هنگامی که فرمان دولتی به شهرها رسید، مسلمانان یهودیان را جمع کردند و مجبور کردند که از فرمان پادشاه اطاعت کنند. اما یهودیان از این کار سرباز زدند. یهودیان هرکدام به طریقی از انجام این کار فرار کردند. گروهی به وسیله دادن رشوه به مقامات دولتی این کار را انجام دادند، گروهی دیگر راه مهاجرت را در پیش گرفتند، گروهی تظاهر می کردند که مسلمان شده اند و دین اسلام را قبول کرده اند، ولی در خفا دین یهودی خود را حفظ کرده بودند. آراکل اضافه می کند که:

یهودیان شهرهای زیر، راه فراری نیافتند و گروهی از آنان مجبور شدند که مسلمان شوند. این شهرها عبارت بودند از شهرهای کاشان، قم، تبریز، اردبیل، قزوین، لار، شیراز. اما یهودیان شهرهای زیر به طرق مختلف از قبیل دادن رشوه به مقامات و یا مهاجرت از قبول اسلام امتناع کردند. از این دسته از شهرها می توان از شهرهای گلپایگان، خوانسار، بندر شوشتر، همدان، یزد، کرمان، دماوند، استرآباد و ولایات خراسان و گیلان و منطقه و دهکده فرح آباد در شمال ایران نام برد.

سپس آراکل آن چه را که بر سر یهودیان فرح آباد رفت را به تفصیل شرح می دهد، او می نویسد:

پس از رسیدن فرمان پادشاه، والی فرح آباد تمام یهودیان را جمع کرد و به آنان گفت شما باید از دستورات شاه اطاعت کنید و اسلام را قبول کنید. اما یهودیان به طور بسیار آشکاری این پیشنهاد والی را رد کردند و به او گفتند ما از دین اجدادی پدران مان دست بر نخواهیم برداشت و دین اسلام را قبول نخواهیم کرد. با ما هرچه می خواهی بکن.

والی، یهودیان را برای مدتی طولانی تحت شکنجه قرار داد. او دستور داد که آن ها را به چوبه های دار ببندند و با چوب آن ها کتک بزنند. یهودیان را در زیر آب فرو می بردند و سپس بیرون می آوردند و کتک می زدند. او سربازان را به خانه های یهودیان فرستاد و دستور داد که که اموال آنان را غارت کنند و سربازان به زنان و پسران

ودختران آن‌ها توهین می‌کردند.

یهودیان فرح آباد، مردمی ثروتمند بودند و بسیاری از آنان در بازار شهر صاحب دکان بودند. آن‌ها پارچه‌های گرانبه‌ایم و وسایل نقره‌ای می‌فروختند. والی دستور داد که مسلمانان مغازه‌های یهودیان را غارت کنند و مسلمانان فوراً مغازه‌ها را غارت کردند.

بیش از صد مرد یهودی بازداشت شدند و بر گردن آن‌ها زنجیر انداختند و آن‌ها را به یکدیگر بستند. آن‌ها را مرتباً برای محاکمه به قصر والی می‌آوردند و سپس دوباره به زندان برمی‌گرداندند. آن‌ها را در حبس در غل و زنجیر نگاه می‌داشتند.

شکنجه یهودیان برای سه تا چهار ماه ادامه داشت. چون یهودیان با تمام شکنجه‌هایی که شدند اسلام را قبول نکردند، والی از شکنجه یهودیان خسته شد. او دستور داد که چون یهودیان می‌خواهند در یهودیت خود باقی بمانند، آن‌ها باید علامت مشخصه‌ای را بر گردن خود داشته باشند، به طوری که هر کسی که آن‌ها را ببیند، بداند که آن‌ها یهودی هستند. یهودیان فرح آباد با خوشحالی این دستور را پذیرفتند.

برای این که یهودیان مورد ریشخند و استهزا قرار گیرند، او دستور داد که آنان باید زنگ‌هایی مسین و یا تکه‌هایی از آهن یا مس و یا لیوان‌های آهنی آبخوری را با ریسمانی بر گردن خود آویزان کنند. تمام مردان یهودی می‌باید این زنگوله‌ها و یا وسایل را بر گردن خود می‌بستند.^۱

یهودیان مجبور بودند که با این علامات در خیابان و بازار و میدان‌ها حرکت کنند و هر مرد یهودی که این علامات را نداشت تنبیه، یا حبس و یا جریمه مالی می‌شد. تمام یهودیان این کار را انجام دادند.^۲

۱- بستن این وسایل بر گردن یهودیان بر مبنای فتوا و دستور فقیه همان عصر محمد تقی مجلسی انجام گرفت. برای آگاهی از جزئیات آن به رساله جهادیه از محمد تقی مجلسی در پیوست شماره ۲ در انتهای این کتاب مراجعه کنید.

2 - *The History of Vardapet Arak'el of Tabriz*, Translated by George A. Bournoutian, Costa Mesa, California, Mazda, 2005, Volume II Pages 347 – 361

شمار یهودیانی که مجبور به پذیرش اسلام شدند

در کتاب عباسنامه آمده است که در اثر این واقعه بیست هزار خانواده یهودی مجبور به پذیرش اسلام شده و مسلمان شدند. در صورتی که شمار افراد هر خانواده بین پنج تا شش نفر در نظر گرفته شوند، در آن دوران، بین صد تا صد و بیست هزار نفر یهودی را مجبور کردند که مسلمان شوند.

راجر سیوری^۱ در کتاب ایران عصر صفوی تعداد یهودیانی را که در این حادثه مجبور به پذیرش اسلام شده‌اند را نزدیک به صد هزار نفر برآورد کرده است.^۲

پس از فاجعه ای که برای یهودیان رخ داد، شمار یهودیان در اصفهان و سایر شهرهای ایران به شدت کاهش یافت. شاردن سیاح فرانسوی که در اواخر سلطنت شاه عباس دوم و در اوایل سلطنت شاه سلیمان پس از این فاجعه، در اصفهان بوده است، در سفرنامه خود به شمار اندک یهودیان ساکن اصفهان اشاره می‌کند، او چنین می‌نویسد:

کوی جهودان و کنیسه‌های ایشان در اصفهان:

«کویی است که به نام کوی جهودان موسوم است و کنیسه عمده ایشان در همان جا است. شمار یهودیان در این شهر اندک می‌باشد. و همه آن‌ها در پایتخت به مانند سراسر مملکت نادرند. معه‌ذا در اصفهان سه باب کنیسه دارند، ولی این کنیسه‌ها نمازخانه‌های کوچکی بیش نیست.»^۳

اخراج ارمنیان از شهر اصفهان

یهودیان تنها اقلیت مذهبی نبودند که در زمان شاه عباس دوم از اصفهان اخراج شدند، بلکه این فرمان برای ارمنیان اصفهان هم اجرا

1 - Roger Savory

۲- سیوری. راجر: ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، انتشارات نشر مرکز، چاپ ششم، ۱۳۷۲، صفحه ۲۲۹.

۳- شاردن. سیاحت نامه شاردن: ترجمه محمدعباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵، جلد هفتم، صفحه ۲۲۱.

شد. طی فرمانی که شاه عباس دوم صادر کرد، ارمنی‌ها هم از شهر اصفهان اخراج شدند. عده‌ای به جلفای اصفهان کوچانده شدند و عده‌ای هم مجبور شدند به محله «ماربانان» که محله‌ای ارمنی‌نشین در نزدیکی جلفا بود نقل مکان کنند. در کتاب تاریخ جلفای اصفهان آمده است:

«هنگامی که شاه عباس دوم به پادشاهی رسید، طی فرمانی می‌فروشی را در اصفهان اکیداً قدغن کرد. اما چندان که فرمانش سخت و سنگین بود، برای می‌خواران غیر ارمنی آن اندازه اهمیت نداشت. زیرا از شمار می‌خواران در شهر اصفهان چندان کاسته نشد. اما دست‌آویزی شد برای غیرارمنیان [مسلمانان] تا از آن‌ها بدگویی کنند. که تا وقتی این‌ها در کنار ما زندگی می‌کنند، محال است بتوان این فرمان را اجرا کرد. و زبان به شکایت گشودند: که این‌ها قومی می‌خواره‌اند و آب را نجس می‌کنند. چون هر وقت انگور می‌فشارند و آب آن را شراب می‌کنند، تفاله‌های آن را در آب می‌ریزند و آب نجس می‌شود. هرگاه هم عرق می‌کشند باز تفاله‌های آن را در آب می‌ریزند و باز هم آب نجس می‌شود. هر وقت هم می‌خواهند خمره‌های شراب را بشویند، می‌آورند در وسط مادی یکی دو روز می‌خیسانند و می‌شویند و آب شستشوی خمره، در آب ریخته می‌شود، و آب نجس می‌شود.

شکایت غیرمسیحیان [مسلمانان]، به شاه و وزیران هم دین خود مقبول آمد و پذیرفتند که ارمنی‌ها را از وسط شهر بیرون کنند. با این‌که تقاضا داشتند که از خانه و کاشانه خود اخراج نشوند، اما این تقاضا مسموع نیفتاد و در سال ۱۶۵۰ دشتی‌ها از شمس‌آباد خارج شدند و در جلفا جای گرفتند. ایروانی‌ها و اهالی محله شیخ یوسف بنا در برابر پیشنهاد شاه بیشتر سرسختی نشان دادند و نمی‌خواستند خانه و کاشانه خود را رها کنند. از این‌رو بوسیله هاکوب‌جان، سرکرده خود، به شاه شکایت بردند. اما شاه خشمگین شد و حکم کرد آن‌ها را بی‌مهلت و به زور از داخل شهر برانند. ارمنی‌ها با التماس به اعتمادالدوله، صدراعظم، از شاه مهلت خواستند که اثاثه خود را بی‌زیان و ضرر بار کنند. این تقاضا را از روی لطف پذیرفتند. لشکریانی که مأمور راندن آن‌ها بودند، از این کار منصرف شدند. اعتمادالدوله به فرمان شاه معمارانی را برای اسکان آن قوم در محل ماربانان، در نزدیکی

غرب جلفا اعزام کرد.^۱

انگیزه اخراج ارمنی‌ها، با انگیزه‌هایی که بر ضد یهودیان آوردند، کمی تفاوت داشت. در مورد یهودیان نجس بودن خود آن‌ها را دلیل آوردند. ولی در مورد ارمنی‌ها، نجس کردن آب را بهانه کردند. تفاوت دیگری که وجود داشت این بود که به یهودیان حکم شد تغییر دین دهند و مسلمان شوند. ولی در مورد ارمنی‌ها فقط دستور اخراج آنان از اصفهان داده شد، ولی فرمان داده نشد که آنان مسلمان شوند. به هر صورت برای هر دو اقلیت دستور اخراج از اصفهان و سکونت در گتوهای خود همانند بود.

کتاب تاریخ جلفای اصفهان برای شرح این واقعه از دو منبع مختلف بهره گرفته است. هریک از این منابع، تاریخ متفاوتی را یادآور شده‌اند. منبع نخست، سال ۱۶۵۰ میلادی را و منبع دوم، سال ۱۶۵۶ میلادی را می‌آورد،^۲ که این سال برابر ۱۰۶۶ هجری قمری است سالی که فرمان شاه عباس دوم بر ضد یهودیان هم صادر شد.

فرمانی در دست است که در ربیع‌الاول سال ۱۰۶۰ قمری/مارچ ۱۶۵۰ از سوی شاه عباس دوم صادر شده است که این تاریخ با زمان صدارت خلیفه سلطان مطابقت دارد. طبق این فرمان، آزادی‌هایی به اقلیت‌های مذهبی اعطا گردیده است. طی این فرمان اهل ذمه این حق انتخاب را داشتند که برای حل و فصل دعاوی خود نزد خلیفه و یا کشیش خود بروند و یا این که این اختلاف‌ها را در محضر قضات مسلمان حل و فصل کنند. این فرمان با دستور اخراج ارامنه در همان سال از اصفهان منافات دارد. به همین دلیل به نظر می‌رسد که سال ۱۰۵۶ برای تاریخ اخراج ارامنه از اصفهان درست‌تر باشد، این تاریخ مطابق با زمان صدارت محمدبیک است.

متن فرمان به شرح زیر است:

«... چون موافق شرع شریف و ملت منیف و حضرت سید الکونین و رسول العلیین آن است که هرگاه اهل ذمه را با یکدیگر گفتگو

۱- درهوهانیان. هاروتون: تاریخ جلفای اصفهان، ترجمه لئون. گ. میناسیان و م.ع. موسوی فریدنی، اصفهان، نشرزنده رود، ۱۳۷۹، صفحه‌های ۶۰ و ۶۱.

۲- تاریخ جلفای اصفهان، صفحه ۶۱.

باشد و طرفین مسلمان نباشند، مختارند که دعوی و گفتگوی خود را نزد قضات اسلام رفع نمایند که موافقت شریعت غراء حضرت سیدالمرسلین میانه ایشان حکم شرع اطهر جاری سازد یا نزد خلیفه و کشیش خود روند که مطابق دین و مذهب خود دعوی ایشان را به فیصل رساند.^۱

این فرمان به طور کلی برای اهل ذمه صادر شده است ولی به نظر می‌رسد که بیشتر منظور آن ارمنیان ایران بوده است. طبق روایت آراکل تبریزی هم که در پی خواهد آمد، آراکل یادآور شده است که اخراج ارمنیان از اصفهان از سال ۱۶۵۵ میلادی شروع شد و در سال ۱۶۵۶ میلادی به پایان رسید.

اخراج ارمنیان از شهر اصفهان به روایت آراکل تبریزی

آراکل تبریزی در کتاب تاریخ خود، ماجرای اخراج ارمنیان را از اصفهان به این گونه شرح داده است:

در زمان شاه عباس دوم، شاه دستور منع تولید و مصرف شراب را صادر کرد. طبق این فرمان اگر کسی شراب نزد خود داشت، چه خریدار چه فروشنده، او را جریمه می‌کردند، گوش و بینی او را می‌بریدند و اگر کسی این جرم را برای بار دوم تکرار می‌کرد، خاخی را به شکنجه‌های دردآور محکوم می‌کردند، شکم او را پاره می‌کردند و سر او را می‌بریدند، او کشته می‌شد.

طی گزارشاتی که به محمدبیک اعتمادالدوله، صدراعظم شاه عباس دوم رسید، به او اطلاع دادند که داروغه شهر در عدم موفقیت طرح منع تهیه و مصرف شراب نقش اساسی دارد. بدین صورت که او مردم را آزاد می‌گذارد که شراب تولید کنند و به فروش رسانند. سپس او به وسیله جریمه‌های مالی زیادی که این افراد را می‌کند، مبلغ کلانی رشوه می‌گیرد.

اعتمادالدوله برای این که از حقیقت امر آگاه شود، شخصی از افراد مورد اعتماد خود به نام نجف قلی بیک را مامور تحقیق این مساله

۱- راوندی. مرتضی: تاریخ اجتماعی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹، جلد چهارم بخش دوم، صفحه ۱۱۹۸.

می‌کند. به او مأموریت می‌دهد که به اصفهان برود و در شهر جار بزند و به اطلاع مردم برساند که تولید و مصرف شراب ممنوع است و به طور مخفیانه اعمال داروغه را تحت نظر قرار دهد.

محمد طاهر قزوینی در کتاب **عباسنامه** به ناموفق بودن طرح مبارزه با تولید و مصرف شراب در اصفهان اشاره کرده است. او به مأموریت نجف‌قلی بیک زنگنه امیر آخورباشی شاه اشاره می‌کند، که او را برای تحقیق از شهر قزوین به شهر اصفهان اعزام کردند.

«... اخبار سلوک ناهنجار میرقاسم بیک داروغه دارالسلطنه اصفهان چه از رهگذر عدم اهتمام منع شراب که در آن زمان حکم شاهنشاهی ... نفاذ یافته ... از دارالسلطنه قزوین نجف‌قلی بیک یساول ... بجهت تحقیق امور مزبور معین روانه اصفهان شد.»^۱

محمد طاهر قزوینی، نام داروغه شهر اصفهان را در آن هنگام، میرقاسم بیک ذکر می‌کند.

طی تحقیقاتی که صورت می‌گیرد، عدم موفقیت طرح منع شراب را بدین گونه گزارش دادند که چون یهودیان و ارمنیان که مصرف شراب در دین آن‌ها مجاز است با مسلمانان در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و با یکدیگر اختلاط دارند، اجرای این طرح عملی نیست.

مسلمانان می‌گفتند، که ارمنیان هنگامی که می‌خواهند خمره‌های شراب را بشویند، خمره‌ها را برای یک یا دو روز در آب رودخانه قرار می‌دهند و سپس آن‌ها را می‌شویند. با این کار، آن‌ها آب نهر را نجس می‌کند. مسلمانان می‌گفتند که ارمنیان باقی مانده موادی را که عرق از آن گرفته‌اند را در آب می‌ریزند و آن‌ها بدین طریق آب را نجس می‌کنند.

به استناد به این بهانه‌ها، اعتمادالدوله طرحی را تهیه کرد که ارمنیان و یهودیان باید از شهر اصفهان اخراج گردند و طرح جدا سازی مسلمانان و غیر مسلمانان عملی گردد.

اعتمادالدوله و حامیان روحانی این طرح، شکایت خود را نزد شاه عباس دوم می‌آورند و آنقدر اصرار می‌کنند تا این که شاه عباس دوم

دستور صادر می‌کند که، مردمی که مذهب آن‌ها این اجازه را به آنان داده است که شراب مصرف کنند، باید از مسلمانان جدا شوند و آنان باید در خارج از محدوده شهر ساکن شوند.

با صدور فرمان شاه، اعتمادالدوله ارمنیان دشتی را به حضور می‌خواند و به آنان اطلاع می‌دهد، شاه دستور داده است که ارمنیان باید شهر اصفهان را تخلیه کنند و در خارج از محدوده شهر اسکان یابند. ارمنیان به خانه‌های بزرگان یا اشراف^۱ شهر رفتند به آن‌ها التماس کردند که به آن‌ها اجازه داده شود که در خانه‌های خود باقی بمانند، ولی کسی به درخواست آن‌ها توجهی نکرد.

ارمنیان خانه‌های خود را ترک کردند، گروهی به جلفای جدید رفتند و گروهی دیگر به محله گبرآباد، محل زندگی زرتشتیان رفتند. آن‌ها در آن‌جا خانه‌هایی را اجاره کردند و با اعضای خانواده خود در آن ساکن شدند. پس از این‌که ارمنیان دشتی را از اصفهان اخراج کردند، مسلمانان شروع به اخراج بقیه ارمنیان از شهر اصفهان کردند.

گروهی از ارمنیان از اجرای فرمان پادشاه سر باز زدند. این عمل آنان، شاه را خشمگین کرد و او دستور داد که این اخراج هر چه سریعتر صورت گیرد.

ارمنیان عرض حالی تهیه کردند و به اعتمادالدوله عرضه کردند. آن‌ها از او خواستند که به آنان اجازه داده شود که اخراج و اسکان مجدد آنان به تدریج صورت گیرد. این پیشنهاد مورد قبول اعتمادالدوله قرار گرفت.

آراکل از دو نفر نام می‌برد که در این ماجرا نقش اساسی داشتند. یکی از آن‌ها را به نام Keeper of the Book می‌نامد که می‌تواند محمدطاهر قزوینی نویسنده کتاب عباسنامه باشد که در آن زمان سمت وقایع‌نویس شاه‌عباس دوم را بر عهده داشت. آراکل از افرادی به نام Nakharars اسم می‌برد که در اخراج ارمنیان از شهر اصفهان نقش اساسی داشتند و به شاه‌عباس دوم این توصیه را می‌کردند.

۱ - آراکل برای این افراد کلمه Notables را به کار برده است، که مشخص نیست که آن‌ها چه اشخاصی بودند.

جورج بournoutian^۱ مترجم کتاب تاریخ آراکل در توضیحی که درباره سمت Nakharars می‌دهد، تاکید می‌کند آراکل غالباً این لقب را برای رئیس دادگاه‌های شرع و یا عالی در کشورهای ایران و عثمانی به کار برده است.^۲ که این سمت می‌تواند مقام شیخ الاسلامی و یا مقام صدر در دستگاه صفوی باشد، به هر حال این مقام یکی از مقامات بالای مذهبی، روحانی آن دوران بوده است.

آراکل تبریزی می‌نویسد، اولین دسته ارمنیانی که از اصفهان اخراج شدند دشتی‌ها بودند. اخراج آنان در سال ۱۶۵۵ میلادی / ۱۰۶۵ قمری انجام گرفت و در سال ۱۶۵۶ میلادی / ۱۰۶۶ قمری بقیه ارمنیان که ایروانی‌ها جزو آن‌ها بودند از شهر اخراج شدند. دیگر هیچ مسیحی در شهر اصفهان باقی نماند. آنان در منطقه جدیدی که برای آن‌ها مشخص کرده بودند، اسکان یافتند.

پس از این که فرمان شاه صادر شد، اعتمادالدوله و روحانیان موافقت کردند که محلی را در طرف جنوب رودخانه برای اسکان مجدد ارمنیان اختصاص دهند.

بخش اصلی شهر که مراکز تجاری و مسکونی شهر در آن واقع شده بود، همه در شمال رودخانه قرار داشتند. همچنین قصر پادشاه در این قسمت واقع شده بود. ارمنیان را در زمین‌های جنوب رودخانه اسکان دادند.

طبق فرمان شاه، اعتمادالدوله دستور داد که زمین‌های جنوب رودخانه را اندازه‌گیری کنند و بر مبنای تعداد افراد هر خانواده، زمینی در اختیار آنان قرار دهند. ارمنیان در آن زمین‌ها شروع به ساختن خانه برای خود کردند.

اخراج ارمنیان از شهر اصفهان در ابتدا برای آن‌ها بسیار سخت و مشکل بنظر می‌رسید. ولی پایان خوبی برای آنان داشت. وقتی آنان به محل جدید آمدند، در آن‌جا خانه‌های مجلل جدیدی برای خود بنا کردند. آن‌ها خانه‌هایی با سقف‌هایی بلند، دارای ایوان،

1 - George A. Bournoutian

2 - **The History of Vardapet Arak'el of Tabriz**, Volume II Foot Note Page 341.

باغ‌های گل و پارک‌ها با درختان میوه برای خود ساختند. با جدا سازی ارمنیان از جامعه مسلمانان آنان از آزادی بیشتری برخوردار شدند و از آزار مسلمانان که در قبل با آن روبرو بودند، خلاص شدند.

این حادثه برای ارمنیان خاتمه خوشی داشت و به طور کلی به نفع آنان پایان یافت. آراکل اشاره می‌کند که هم اکنون که این کتاب را می‌نویسد شانزدهم ماه می سال ۱۶۵۹ میلادی / بیست و چهارم شعبان سال ۱۰۶۹ قمری است، ارمنیان و زرتشتیان شهر اصفهان را ترک کرده‌اند و طرح جداسازی مسلمانان با غیر مسلمانان انجام گرفته است و از این پس مسلمانان دیگر نجس نخواهند شد.^۱

شاردن که در اواخر دوره شاه عباس دوم از ایران بازدید کرده است اشاره می‌کند، که مسیحیان اجازه نداشتند که در شهر اصفهان مسکن گزینند. او می‌نویسد:

«مسلمانان برای باده گساری و میخوارگی به خانه‌های عیسویان می‌رفتند... به همین جهت همه مسیحیان به خارج شهر رانده شدند. به استثناء مبلغین مذهبی و کارمندان شرکت‌های اروپایی، که یک نوع افراد دولتی بودند و تحت حمایت مستقیم شاه می‌باشند.»^۲

نقش آفرینان و دستوردهندگان

در ماجرای پذیراندن اسلام به یهودیان، دو فرد نقش اساسی و عمده داشتند:

۱ - شاه عباس دوم

۲ - محمد بیک اعتمادالدوله وزیر اعظم

با این‌که شرح احوال و زندگی‌نامه شاه عباس دوم و محمد بیک ارتباط مستقیمی به این واقعه ندارد، ولی بررسی زندگی این دو به روشن شدن نحوه زندگی و شرایط محیط پرورشی، و نوع دیدگاه‌های حکومت‌گران در آن دوران کمک می‌کند.

وزرای شاه عباس دوم

هنگامی که شاه عباس دوم در سال ۱۰۵۲ قمری/ ۱۶۴۲ میلادی در سن ۹ سالگی به سلطنت رسید نخستین وزیر او ساروتقی بود.

۱ - ساروتقی اعتمادالدوله (تقی موسرخه)

- ساروتقی نخستین صدر اعظم شاه عباس دوم بود که هم زمان با شروع سلطنت او به عنوان وزیر اعظم یا اعتمادالدوله شروع به کار کرد و پس از چهار سال، در سال ۱۰۵۵ قمری / ۱۶۴۵ میلادی بر اثر توطئه‌ای که بر ضد او صورت گرفت به قتل رسید.^۱ علت قتل او بدگویی‌هایی بود که دشمنانش بر ضد او انجام دادند و شاه عباس دوم را تحریک کردند که حکم قتل او را صادر کند. شاه عباس دوم در آن زمان ۱۳ سال داشت.^۲

۲ - سید علاءالدین حسین (خلیفه سلطان)

- پس از قتل ساروتقی در سال ۱۰۵۵ قمری / ۱۶۴۵ میلادی سیدعلاءالدین حسین ملقب به خلیفه سلطان عهده‌دار صدارت اعظم شاه عباس دوم گردید. او از قواعد اصول دین اطلاع کافی داشت و از فقه‌های صفوی به شمار می‌آمد. او طبع شعر و شاعری هم داشت. خلیفه سلطان داماد شاه عباس اول بود و دختر او را به زنی گرفته بود.^۳ او در سال ۱۰۶۴ قمری در ولایت مازندران در گذشت.^۴

۳ - محمد بیک اعتمادالدوله

- پس از فوت خلیفه سلطان در سال ۱۰۶۴ قمری/ ۱۶۵۴ میلادی، محمدبیک اعتمادالدوله به وزارت رسید. رخدادهای سال ۱۰۶۶ برای یهودیان در دوران صدارت او و به فرمان مستقیم وی به وقوع پیوست.

۱- عباسنامه، صفحه ۶۵.

۲- برای آگاهی بیشتر از سرگذشت ساروتقی به کتاب سفرنامه تاورنیه صفحه ۵۰۰ نگاه کنید.

۳- کریمی. علیرضا: مقاله سلطان علما، فصل نامه حکومت اسلامی، شماره ۶.

۴- عباسنامه، صفحه ۱۷۰.

محمدبیک در سال ۱۰۷۱ قمری از منصب خود عزل شد.^۱ به سبب اهمیت رخداد سال ۱۰۶۶ علیه یهودیان، به سرگذشت و زندگی محمد بیک بیشتر پرداخته خواهد شد.

۴- محمد مهدی صدرالممالک

- در سال ۱۰۷۱ پس از این که محمدبیک اعتمادالدوله از مقام صدارت خلع شد، محمد مهدی صدرالممالک که یک فقیه و عالم مذهبی بود، عهده دار مقام صدارت شاه عباس دوم شد. وی تا پایان سلطنت و مرگ شاه عباس دوم در سال ۱۰۷۷ قمری / ۱۶۶۶ میلادی در این مقام باقی ماند.

محمد بیک اعتمادالدوله

محمد بیک از اهالی تبریز و پسر خیاطی بود که پدرش او را به تحصیل تشویق فراوان کرد و به ریاست ضرابخانه سلطنتی گماشته شد.^۲

در سال ۱۰۶۴ قمری خلیفه سلطان صدر اعظم وقت شاه عباس دوم در سن ۶۳ سالگی در مازندران فوت می کند. پس از مرگ او، محمدبیک که در آن هنگام ناظر بیوتات بود به مقام صدراعظمی (اعتمادالدوله) می رسد.

محمدبیک خیلی زود در دل شاه جا می گیرد و خود را محبوب القلوب همه رجال دربار می سازد. او به همه فوق العاده احترام می گذاشت و در کارهای آنها مداخله نمی کرد و اگر نسبت به کسی دشمنی هم پیدا می کرد ظاهر نمی ساخت و فکر انتقام را در خاطر خود پنهان می کرد.

او که فردی جاه طلب بود، کوشش کرد دست به کارهای بزرگ بزند. نخست با کمک یک فرانسوی اهل نورماندی که ادعا می کرد در علم معدن شناسی و شیمی مهارت دارد کوشش کرد که به کشف

۱- عباسنامه، صفحه ۲۹۸.

۲- عباسنامه، پای نوشته صفحه ۱۷۱.

معدن طلا و نقره بپردازد که در این کار توفیقی نیافت. محمدبیک پس از این که از کشف معدن طلا و نقره مأیوس شد، کوشش در کشف معدن مس کرد، که در این کار هم موفقیت زیادی پیدا نکرد. او افزون بر جاه طلبی، کینه‌توز هم بود. تاورنیه در سفرنامه خود به شمار زیادی از توطئه‌هایی که او بر ضد مخالفان و یا رقبای خود انجام داد، اشاره می‌کند. برای مثال او بر ضد حاکم ایروان توطئه می‌کند و با فرمانی که از شاه می‌گیرد، حاکم ایروان را غل و زنجیر کرده و به اصفهان می‌آورد.

تاورنیه توطئه و کینه‌توزی که محمدبیک در حق حاکم فارس عملی کرد را نیز شرح می‌دهد و بیان می‌کند که او حاکم بی‌گناه را چگونه از هستی ساقط می‌کند و به حبس می‌اندازد. شهوت انتقام‌گیری محمدبیک اندازه نداشت. او از تمام مخالفان خود انتقام کشید. میرزا قاسم داروغه و دیوان بیگی اصفهان هم قربانی توطئه‌های او شدند. محمدبیک تمام نزدیکان شاه را که مخالف او بودند را از دربار دور کرد و خود یکه تاز دربار شاه‌عباس دوم گردید.

ولی شکوه و جلال و قدرت محمدبیک هم برای همیشه ادامه پیدا نکرد. پس از مدتی شاه خبردار شد که بر خلاف گزارش‌های محمدبیک، سپاه ایران در خراسان از ازبک‌ها شکست خورده‌اند و بر خلاف گزارش‌های او، هیچ گونه شورشی بر ضد دولت مرکزی در گرجستان صورت نگرفته و محمدبیک سعی در پنهان نگاه داشتن حقایق از شاه را داشته است. پس از این، شاه بر او خشم می‌گیرد و فرمان می‌دهد که او را با زن و فرزندان به قم تبعید کنند. شاه دستور می‌دهد که او نه سر بتراشد و نه به حمام رود و نه با احدی معاشرت کند.^۱

پس از برکناری محمدبیک، میرزا مهدی صدر به مقام صدر اعظمی (اعتمادالدوله) رسید. محمد طاهر قزوینی واقعه برکناری محمدبیک، از صدراعظمی شاه‌عباس دوم را در زیر وقایع اتفاق افتاده در سال

۱۰۷۱ قمری ذکر کرده است.^۱

محمدبیک اعتمادالدوله از سال ۱۰۶۴ تا ۱۰۷۱ قمری / ۱۶۵۴ تا ۱۶۶۰ میلادی، به مدت هفت سال عهده‌دار صدراعظمی شاه‌عباس دوم بود و فاجعه‌ای که برای یهودیان در سال ۱۰۶۶ رخ داد و اخراج ارمنیان از اصفهان در زمان صدراعظمی او به وقوع پیوسته است.

مرگ شاه عباس دوم

بی‌تردید مرگ شاه عباس دوم هم درخور توجه است. کمپفر در باره‌ی مرگ او در سفرنامه خود می‌نویسد:

«... او در مازندران بدرود حیات گفت. او سال پیش از آن (۱۶۶۵ میلادی) برای استراحت ... به آنجا رفته و کلیه اهل حرم را به استثناء یک همسر شرعی و چند همخوابه در اصفهان بجا گذاشته بود. در آن هنگام او در قصر کوچکی واقع در اشرف به خوشگذرانی سرگرم بود. که شبی در حال مستی در خود میلی شدید به یک رقاصه احساس کرد. رقاصه خود را به زمین افکند و شاه را به مقدسات سوگند داد که از وی درگذرد، زیرا به یکی از بیماری‌های زهروی مبتلاست. اما بدون توجه به این احوال شاه با وی همبستر شد.»

«یک ماه بعد در شرمگاه شاه آثار درد و تناول ظاهر شد، ولی شاه از معالجه خود غافل ماند. تا این که علائم بیماری مقاربتی که کاملاً پیشرفته بود نمودار گردید. اما چون باز وی نمی‌توانست امساک کند و بر خود سخت بگیرد، و از طرف دیگر اطباء خواه به علت جهل و خواه به دلیل این که جرأت تجویز دارویی را که درخور بیماری پیشرفته شاه بود نداشتند، به طور سطحی و غیراساسی به معالجه وی پرداختند. بیماری به نوعی خوره سرطان مانند تبدیل شد و لثه‌ها و استخوان بینی وی را به صورتی خورد و از بین برد که دود غلیان از بینی او بیرون می‌زد. دیگر جلوی این بیماری مهلک را نمی‌شد گرفت... هشت روز قبل از مرگش دستور داد که وی را به خسروآباد که نزدیک شهر دامغان است ببرند.

درست در حینی که شاه به هیچ وجه در اندیشه مرگ نبود، شبی هنگامی که به تقاضای زنانش مقداری شیرینی خورده بود دچار درد شدیدی شد و در نتیجه شب بعد را تا صبح به طرز

وحشتناکی تا حد جنون رنج کشید و در حالی که از خود بی خود بود و اطباء معالج خود را به باد فحش و ناسزا گرفت. در ساعت ۴ صبح بیست و ششم ربیع الثانی سال ۱۰۷۷ هجری که برابر است با بیست و ششم اکتبر ۱۶۶۶ مسیحی مرگ وی در رسید. وی به هنگام مرگ سی و شش ساله بود.^۱

شاردن نوع بیماری و نحوه مرگ شاه عباس دوم را بسیار نزدیک به صورتی که کمپفر آورده است، بیان می‌کند.^۲

علمای مذهبی در اواخر عصر صفوی

صادر کننده فتوا

حکم نجس بودن یهودیان و دستور اخراج ارمنیان و یهودیان از اصفهان و مجبور کردن یهودیان برای تغییر دین، یک مساله شرعی است و بدون فتوای یکی از علمای مذهبی صفوی این کار امکان پذیر نبود. محمدبیک اعتمادالدوله صدراعظم دوران شاه عباس دوم، یک عالم مذهبی نبود که بتواند فتوای مذهبی این فرمان را صادر کند. پس چه کسی فتوای نجس بودن یهودیان را صادر کرده است؟

در این بخش سعی می‌شود که زندگی چند تن از عالمان مذهبی که مقارن سال ۱۰۶۶ هجری قمری زندگی می‌کرده‌اند و دارای مقام‌های مذهبی بالایی بوده‌اند، مورد مطالعه قرار گیرد و عقاید مذهبی و دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی آن‌ها مورد بررسی قرار گیرد. با این بررسی تا حدودی نوع افکار و دیدگاه‌های مذهبی حاکم بر آن عصر روشن خواهد شد. سعی بر این است که مشخص شود که کدام یک از عالمان آن عصر این فتوای مذهبی را صادر کرده است.

عالمان بلند پایه صفوی که در حدود سال ۱۰۶۶ قمری زندگی می‌کرده‌اند عبارتند از:

- علی نقی کمرهای وفات ۱۰۶۰ قمری/ ۱۶۵۰ میلادی

- محمدتقی مجلسی (مجلسی اول) وفات ۱۰۷۰ قمری/ ۱۶۶۰ میلادی

- ملا محمد باقر سبزواری وفات ۱۰۹۰ قمری/ ۱۶۷۹ میلادی

۱- سفرنامه کمپفر، صفحات ۴۰ و ۴۱.

۲- سیاحت نامه شاردن، جلد نهم، صفحه های ۳۱ تا ۳۵.

- ملا محسن فیض کاشانی وفات ۱۰۹۱ قمری/ ۱۶۸۰ میلادی

شیخ بهالدین عاملی معروف به شیخ بهایی

۹۵۳ تا ۱۰۳۰ قمری (۱۵۴۶ تا ۱۶۲۱ میلادی)

یکی از علمای شیعه که در عصر صفوی وظایف، شرایط و احکامی را برای اهل ذمه بیان کرده، شیخ بهالدین عاملی معروف به شیخ بهایی است. او در سال ۹۵۳ قمری / ۱۵۴۶ میلادی در جبل عامل (جنوب لبنان امروزی) به دنیا آمد و در سال ۱۰۳۰ قمری (۱۶۲۰ یا ۱۶۲۱ میلادی) در گذشت. او تقریباً ۳۵ سال پیش از واقعه سال ۱۰۶۶ قمری فوت می‌کند. به این ترتیب او نقش مستقیمی در واقعه آن سال برای یهودیان نداشته است، ولی زندگی و دیدگاه‌های او از این نظر مورد بررسی قرار می‌گیرد که دیدگاه‌های او باعث ایجاد محدودیت و فشارهای بسیاری بر یهودیان و زرتشتیان در زمان شاه عباس اول شد، به طوری که بعدها بیان خواهد شد، نظراتی که او در مورد اهل ذمه ارائه کرده است، تشابه بسیار زیادی با دیدگاه‌های دیگر علمای شیعه پس از عصر او دارد و پایه‌ای شده است برای محدودیت‌های بعدی اهل ذمه.

شیخ بهالدین عاملی معروف به شیخ بهایی، در کودکی همراه پدرش به ایران آمد. پدرش شیخ حسین بن عبدالصمد که خود یک عالم شیعه به شمار می‌رفت، یکی از شاگردان شهید ثانی بود. او در ابتدا نزد پدر خود علوم دینی را آموخت و سپس در اصفهان به آموزش دینی خود ادامه داد.^۱

شیخ بهایی پس از درگذشت پدرش در سال ۹۸۴ قمری/ ۱۵۷۶ میلادی، به شهرهای مختلف ایران مانند تبریز و اصفهان رفت. در سال ۹۹۱ قمری/ ۱۵۸۳ میلادی پس از سفر به حج مدتی را در مصر، قدس و شام به سربرد و در سال ۹۹۲ قمری به ایران بازگشت. شیخ بهایی از حدود سال‌های ۱۰۰۴ قمری/ ۱۵۹۲ میلادی به دربار شاه

۱- عقیقی بخشایشی، فقهای نامدار شیعه: قم، دفتر نشر نوید اسلام

عباس اول رفت و در سفری که شاه‌عباس در سال ۱۰۰۸ قمری پیاده به مشهد رفت، او را همراهی کرد.

شیخ در سال ۱۰۱۷ قمری/۱۶۰۸ میلادی به قصر عمه شاه که درگذشته بود انتقال یافت. شیخ بهایی بزرگترین عالم دربار شاه عباس اول بود و قدرت و نفوذ بسیار زیادی در دربار او داشت. شیخ بهایی زمانی به منصب شیخ‌الاسلامی اصفهان، که بالا ترین مرجعیت دینی - سیاسی زمان خود بود، منصوب شد.^۱ همان‌گونه که در آغاز اشاره شد شیخ بهایی در سال ۱۰۳۰ قمری/۱۶۲۱ میلادی درگذشت.

شیخ بهایی دارای تألیفات بسیاری در زمینه فقه شیعه است. یکی از آثار فقهی او کتاب جامع عباسی است که به زبان فارسی است، او در این کتاب به شرح احکام فقه شیعه پرداخته است.

در آغاز باب ششم کتاب آمده است که پنج باب اول کتاب توسط خود شیخ بهایی نوشته شده و باقی مانده به قلم شیخ نظام‌الدین ساوجی که از شاگردان برجسته شیخ بهایی بوده، به رشته تحریر درآمده است. در بخش‌هایی از این کتاب شیخ به شرح احکام اهل ذمه از نظر فقه شیعه پرداخته است.^۲

احکام اهل ذمه در کتاب جامع عباسی

شیخ بهاء‌الدین عاملی، قوانین و احکام و محدودیت‌های بسیاری را برای اهل ذمه در نظر گرفته است. دیدگاه او در مورد اهل ذمه بسیار حقارت آمیز است. احکام و دیدگاه‌های شیخ بهایی که در کتاب جامع عباسی آمده است را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد.

شیخ بهاء‌الدین عاملی باور داشت که جهاد با یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان واجب است تا آن که آنان مسلمان شوند و یا این‌که پرداخت

۱ - جعفریان. رسول: صفویه از ظهور تا زوال، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸، صفحه ۲۴۶.

۲ - کتاب جامع عباسی در بمبی به چاپ رسیده است و انتشارات فراهانی آن را مجدداً چاپ کرده است. آیت‌الله شهاب‌الدین نجفی مرعشی در اظهار نظری که در اول کتاب کرده است معتقد است که این کتاب جزو «رسایل عملیه آیات عظام عصر سابق قرار گرفته و بر آن حواشی زیادی نوشته‌اند».

جزیه را طبق شرایطی بپذیرند. هنگامی که آن‌ها پرداخت جزیه را قبول کردند، شرایط و احکام جزیه باید به صورت زیر باشد:

- هر فرد ذمی باید پرداخت جزیه را قبول کند و سالانه آن را پرداخت نماید.

- مقدار جزیه توسط امام یا نایب امام در آخر هر سال تعیین می‌گردد.

- میزان جزیه بر مبنای آن‌چه که امیرالمؤمنین [حضرت علی] معین کرد، افراد فقیر سالانه دوازده درهم، افراد متوسط ۲۴ درهم و افراد ثروتمند ۱۴۸ درهم باید پرداخت کنند. ولی به هر حال میزان جزیه به تصمیم امام بستگی دارد. جزیه به منزله مذلت و خواری اهل ذمه می‌باشد.

- اگر فردی از اهل ذمه در اواسط سال مسلمان شود جزیه از او ساقط می‌شود.

- اهل ذمه ملزم به پیروی از احکام مسلمانان هستند.

- اهل ذمه نباید با مسلمانان جنگ کنند و یا به دشمنان آن‌ها کمک کنند.

- اهل ذمه نباید زنان مسلمان را به عقد خود در آورند و یا با آنان زنا کنند.

- مسلمانان را نباید از راه به در کنند.

- جاسوسان کفار را در خانه خود راه ندهند و اسرار مسلمانان را به کفار ندهند و خبری از مسلمانان را به آن‌ها ندهند.

- زنان و مردان مسلمان را نکشند.

- در صورتی که اهل ذمه به شرایط بالا عمل نکنند حربی می‌شوند و قتل‌شان واجب است.

- به خداوند و رسول خدا دشنام ندهند، دین و کتاب مسلمانان [قرآن] را خفیف نکنند و اگر این کار را انجام دهند واجب‌القتل می‌گردند.

- آن‌چه در اسلام حرام است مانند نوشیدن شراب و خوردن گوشت خوک را انجام ندهند.

- مادر و خواهر خود را به عقد خود در نیاورند.
- عبادت‌گاه و پرستش‌گاه در کشور اسلامی ایجاد نکنند.
- کتاب‌های دینی خود را با صدای بلند نخوانند و ناقوس کلیسا را به صدا در نیاورند.
- خانه‌های خود را بلندتر از خانه‌های مسلمانان نسازند.
- باید لباس‌هایی متفاوت با لباس مسلمانان بپوشند.
- چهارپایی را که سوار می‌شوند باید غیر از چهارپایی باشد که مسلمانان سوار می‌شوند، حق سوار شدن به اسب را ندارند. هنگام سواری باید هر دو پای خود را از یک طرف چهارپا آویزان کنند.
- حق بستن شمشیر و حمل سلاح را ندارند.
- لباس زنان آن‌ها باید طوری باشد که از زنان مسلمان متفاوت باشد، و مسیحیان نباید زنار ببندند.
- در جاده‌ها راه نروند بلکه باید از جاده‌ها منحرف شوند.
- لقب و کنیه برای فرزندان خود انتخاب نکنند.
- نمی‌تواند در حجاز مسکن گزیند. مراد از حجاز مکه و مدینه و طایف و حوالی آن می‌باشد. فقط آن‌ها می‌توانند از آن حوالی عبور کنند.
- حق خرید و فروش و تملک قرآن را ندارند.^۱

آن‌چه که اشاره شد، خلاصه‌ای از احکامی بودند که شیخ بهایی در کتاب جامع عباسی در مورد اهل ذمه آورده است. برای مطالعه متن کامل احکام اهل ذمه در کتاب جامع عباسی می‌توان به پیوست شماره ۱ در انتهای این کتاب مراجعه کرد.

در اینجا به دیدگاه‌های دیگر شیخ بهایی که در بخش‌های دیگر کتاب جامع عباسی در مورد اهل ذمه آورده است، اشاره می‌گردد. در انتهای هر دیدگاه صفحه‌ای از کتاب جامع عباسی، که این نظر در آن آمده است، در میان دو کمان () آورده می‌شود.

۱ - عاملی (شیخ بهایی). بهالدين: جامع عباسی، تهران، فراهانی، صفحات ۱۵۳ تا ۱۵۵.

دیدگاه‌های شیخ بهالدین عاملی

در مورد اهل ذمه، در کتاب جامع عباسی

- ۱- او اعتقاد داشت که کافران چه اهل ذمه باشند و چه حربی نجس هستند. (صفحه ۲۹)
- ۲- او معتقد بود در خانه‌ای که زرتشتی (در متن مجوس آمده است) و سگ در آن باشد، نماز مسلمان مکروه است. (صفحه ۳۵)
- ۳- فروختن کتاب قرآن به کافر حرام است. (صفحه ۲۰۰)
- ۴- ازدواج زن مسلمان با مرد غیرمسلمان ممنوع است. ازدواج زن مسلمان شیعه با مرد مسلمان سنی ممنوع است. (صفحه ۲۶۶)
- ۵- رفتن به مجلس عروسی کافر مکروه است. (صفحه ۲۶۷)
- ۶- زن یهودی و مسیحی را نمی‌توان به عقد دائمی در آورد، ولی متعه [صیغه کردن] آن‌ها جایز است. (صفحه ۲۷۶)
- ۷- او معتقد بود که گوشت حیوانات ذبح شده توسط یهودیان و مسیحیان حرام است. (صفحه ۳۳۰)
- ۸- در محاکم شرعی، مسلمان را می‌توان بر اهل کتاب مقدم داشت. (صفحه ۳۵۳)
- ۹- گواهی اهل ذمه برای مسلمانان درست نیست. (صفحه ۳۶۷)
- ۱۰- غیرمسلمان از مسلمان ارث نمی‌برد، اگرچه آن شخص به متوفی بسیار نزدیک باشد. ولی مسلمان از کافر ارث می‌برد. (صفحه ۳۹۳)
- ۱۱- مسیحی، یهودی و زرتشتی را که شرایط اهل ذمه را قبول نکنند، باید کشت. (صفحه ۴۲۹)
- ۱۲- کشتن یهودی، مسیحی و زرتشتی کفاره ندارد. (صفحه ۴۳۰)
- ۱۳- مسلمان را جهت کشتن کافر قصاص نمی‌کنند بلکه تعزیر می‌کنند و باید دیه بدهد، ولی اگر مسلمان عادت به کشتن یهودی کند آن‌گاه است که باید قصاص شود. (صفحه ۴۳۱)
- ۱۴- خون‌بهای مرد مسلمان ده هزار درهم و زن مسلمان پنج هزار درهم است ولی خون‌بهای مردان یهودی هشت صد درهم و زنان یهودی چهار صد درهم است. (صفحه ۴۴۹)

۱۵- اگر کافری کافر دیگری را بکشد و مسلمان شود قصاص از او ساقط می‌شود، بلکه باید دیه بدهد. (صفحه ۴۳۲)

شیخ علی نقی کمره‌ای

وفات سال ۱۰۶۰ قمری (۱۶۵۰ میلادی)

شیخ علی نقی کمره‌ای یکی از علمای بلندپایه عصر صفوی است. او در سال ۱۰۶۰ هجری قمری یعنی ۶ سال پیش از واقعه سال ۱۰۶۶ فوت کرده است. در نتیجه نقش مستقیمی در آن واقعه نداشته است. با این حال زندگی وی مورد بررسی قرار می‌گیرد، چون او تا هنگام مرگ، عهده‌دار مناصب بسیار مهمی در حکومت صفوی بوده است. او از سال ۱۰۵۵ تا سال ۱۰۶۰ هجری قمری، منصب شیخ الاسلامی و امامت جمعه اصفهان را برعهده داشت، که این مقام یکی از بالاترین مقام‌های دینی و سیاسی آن زمان بوده است. بنابراین عقاید و دیدگاه‌های وی می‌تواند تأثیر بسیار زیادی در نظام مذهبی و سیاسی زمان خود و پس از او بگذارد.

«شیخ علی نقی کمره‌ای شیرازی اصفهانی [متوفی ۱۰۶۰ قمری/۱۶۵۰ میلادی] ... از عالمان برجسته دوره صفویه است ... که افزون بر دانش قابل توجه، از موقعیت اجتماعی و سیاسی و دینی بالایی برخوردار بوده است. مدت‌ها قاضی شیراز بود و پس از آن به درخواست خلیفه سلطان [دومین وزیر شاه عباس دوم] اعتمادالدوله شاه عباس دوم، در سال ۱۰۵۵ قمری به منصب شیخ الاسلامی اصفهان که بالاترین مرجعیت دینی-سیاسی بود دست یافت، و تا سال مرگش ۱۰۶۰ قمری این منصب را در اختیار داشت.»^۱

سرفصل‌های دیدگاه شیخ علی نقی کمره‌ای را می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

۱- جعفریان. رسول: مقاله گزارش اندیشه‌های سیاسی یک عالم شیعی صاحب منصب در دولت صفوی، علی نقی کمره‌ای، مقالات تاریخی، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۷، دفتر چهارم صفحه ۱۴.

- ۱- دین و سیاست از یکدیگر جدا نیست.
 - ۲- مقتضای ضرورت عقلی آن است که انسان‌ها همواره نیازمند به یک رییس قدرتمند، مقتدر و هدایت کننده باشند.
 - ۳- وی تنها فقیهان و مجتهدین را وارثان حقیقی پیامبران می‌دانست و معتقد بود که مراجعه به ایشان در شناختن احکام حلال و حرام واجب است و رجوع به غیر ایشان به منزله‌ی رجوع به سوی طاغوت است و رد حکم آن‌ها در حکم رد حکم خدا است و در حد شرک به الله است.
 - ۴- امور قضاوت در حیطه و اختیار مجتهدان است و رجوع به غیر ایشان رجوع به طاغوت محسوب می‌شود.
 - ۵- اداره‌ی زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم از اختیارات امام و رهبری شیعه است.^۱
- شیخ علی نقی کمره‌ای در عقاید شیعی صفوی خود بسیار افراطی بود. او در تشیع راه افراط در پیش گرفت، تا حدی که عقیده داشت اهل سنت مانند کفارند و نمی‌توان با آن‌ها ازدواج کرد و حتی غذای آنان مانند غذای یهودیان و مسیحیان نجس می‌باشد.
- «همانند برخی از عالمان اهل سنت که شیعیان را تکفیر می‌کرده و آتش جنگ عثمانی‌ها را بر ضد ایرانی‌ها بر می‌انگیزتند، او هم به کفر اهل سنت حکم کرده و در جایی هم به صراحت نوشته است که حکم مشرکان بر ایشان [اهل سنت] در دنیا و آخرت جاری است و مناکحت [عقد زناشویی] و مصاهرت [با کسی خویشی کردن از طریق ازدواج] و مساورت و مواکلت [با کسی طعام خوردن] و خوردن ذبیحه [گوشت ذبح شده] ایشان چون انجاسند [نجس می‌باشد] و جایز نیست.»^۲
- این نکته را باید در نظر گرفت که شیخ علی نقی کمره‌ای یک فرد عادی نبود، او عهده‌دار منصب شیخ الاسلامی اصفهان بود. بنابراین

۱- خالقی، علی: مقاله اندیشه‌های سیاسی شیخ علی نقی کمره‌ای، نشریه حکومت اسلامی شماره ۲.

۲- جعفریان، رسول: مقاله گزارش اندیشه‌های سیاسی یک عالم شیعی صاحب منصب در دولت صفوی - علی نقی کمره‌ای، مقالات تاریخی دفتر چهارم، قم، دفتر نشر الهادی، چاپ اول ۱۳۷۷، صفحه ۲۳. به نقل از کتاب هم‌الثواب شیخ علی نقی کمره‌ای.

دیدگاه‌های وی می‌تواند تاثیر بسیار زیادی در نوع رابطه حکومت و اقلیت‌های مذهبی بگذارد. در حالی که او مسلمانان سنی مذهب را نجس می‌شمارد و ازدواج و معاشرت با آنان را برای شیعیان ممنوع می‌کند و حتی فتوا به نجس بودن غذای آن‌ها می‌دهد، می‌توان تصور کرد که نوع دیدگاه‌های وی نسبت به یهودیان و مسیحیان چگونه بوده است.

محمدتقی مجلسی

۱۰۰۳ تا ۱۰۷۰ قمری (۱۵۹۴ تا ۱۶۶۰ میلادی)

محمدتقی مجلسی، مجلسی اول در سال ۱۰۰۳ هجری قمری/۱۵۹۴ میلادی در اصفهان به دنیا آمد. از استادان او می‌توان از شیخ عبدالله شوشتری، شیخ بهایی، میرفندرسکی و امیر اسحاق استرآبادی را نام برد.^۱

او در سال ۱۰۳۴ هجری قمری/۱۶۲۴ میلادی، هنگامی که ۳۱ سال داشت به نجف رفت. پس از بازگشت از نجف به اصفهان آمد و در این شهر مشغول تدریس شد. پس از مرگ شیخ بهائی (۱۰۳۰ قمری/۱۶۲۰ یا ۱۶۲۱ میلادی) و میرداماد (متوفی ۱۰۴۱ قمری/۱۶۳۱ میلادی) او یکی از بزرگ‌ترین مدرسان حدیث و فقه در حوزه اصفهان شد. از شاگردان او می‌توان محمدباقر مجلسی پسرش، سید عبدالحسین خاتون آبادی، محقق خوانساری و نعمت‌الله جزایری را نام برد. او به امامت جمعه اصفهان نیز منصوب گردید.

فرزند کوچک او محمدباقر مجلسی، یکی از بزرگ‌ترین فقهای اواخر دوران صفوی است. محمدتقی مجلسی در ۱۱ شعبان سال ۱۰۷۰ قمری/آوریل ۱۶۶۰ میلادی در اصفهان فوت کرد.

محمدتقی اقداماتی برای نشر حدیث‌های شیعه کرد. اقدام او به نگارش شرحی بر کتاب «من لایحضره الفقیه» شیخ صدوق (متوفی سال ۳۸۱ قمری/۸۹۱ میلادی) در عالم شیعه از ارزش خاصی

۱- گلشن ابرار، شرح حال محمدتقی مجلسی

برخوردار است. به همین منظور او دو کتاب یکی به عربی به نام «روضه المتقین»، و یکی به فارسی به نام «لوامع صاحبقرانی» نگاشت. او این کتاب را به نام شاه عباس دوم تالیف کرد.^۱ در کتاب لوامع صاحبقرانی است که او به تفصیل در مورد احکام و قوانینی که اهل ذمه باید در ممالک اسلامی رعایت کنند مطالبی را آورده است. او چکیده آن قوانین را در رساله جهادیه خود نیز آورده است.

دیدگاه‌های محمدتقی مجلسی

سنی مذهبان

او شکر خدای را به جا می‌آورد و معتقد بود که نعمت عظیمی است که در زمان او در تمام اصفهان، یک مسلمان سنی یافت نمی‌شود. «... به یمن پادشاهان صفویه - انارالله برهانهم - به شرف ایمان مشرف شدند و به مرتبه‌ای که جزم داریم در کل اصفهان و حدودش یک سنی نیست و بلادی که همیشه شیعه بوده‌اند مثل کاشان و قم، در حدودشان یک یکه سنی به هم می‌رسند و الحمدلله هذه النعمة العظيمة.»^۲

یهودیان

محمدتقی مجلسی نظر مساعدی نسبت به یهودیان نداشت، ارتباط و نشست و برخاست با آنان را عذاب برای مسلمانان می‌پنداشت. او در فضیلت حج می‌نویسد:

«چند گاه قبل از این یکی از فضلا مرد و حج نکرده بود. صالحی که نهایت اعتقاد و مریدی را داشت به آن عالم نقل کرد که عجیب واقعه‌ها دیدم، و حیرانم که چه معنا دارد گفت: در چندی روزی که فلانی فوت شده بود در واقعه دیدم که او با یهودیان بود، و بعد از چندگاه دیگر او را در واقعه‌ای دیدم که بسیار منور و خوب بود.

۱ - جعفریان. رسول: مقاله پاره‌ای از مسائل دینی، فرهنگی و اجتماعی روزگار صفوی از زبان محمدتقی مجلسی، مقالات تاریخی، قم، نشر الهادی، ۱۳۷۷ چاپ اول، دفتر چهارم صفحه ۲۸۲.

۲ - مقاله پاره‌ای از مسائل دینی، فرهنگی و اجتماعی روزگار صفوی از زبان محمدتقی مجلسی، جعفریان، مقالات تاریخی، دفتر چهارم، صفحه ۲۹۴.

نمی دانم که چه معنا دارد. یکی از اخوان مؤمنین گفت:
واقعۀ شما صحیح است. فلانی حج نکرده بود و از جهت او
استیجار حج کردند. تا حج نکرده بود از جهت او حشرش با یهودان
بود و چون از جهت او حج کردند، از آن عذاب خلاص شد.^۱

محمدتقی مجلسی در مورد کتاب تورات معتقد است که در آن
تحریف‌های زیادی انجام شده است:

«و این بنده تتبع بسیار کرده‌ام این تورات محرف را تا ظاهر
شد وجود تحریفات پنج سفر و وجوه اکاذیب باقی. [مؤلف در
ضمن نقل مربوط به حضرت داود و داستان اوریا و تکذیب آن و
این که تورات محرف است می‌نویسد:] و الحمد لله که به واسطه
الزام یهود، تورات را با اسفار ملحقه به آن مطالعه کردم پنج سفر
تورات است که در سفر آخر یهودان در آن خلاف کرده‌اند به اعتبار
تکالیف شاقه که در آنجا هست و باقی اسفار را ملحق به تورات
کرده‌اند از جهت اغوای عوام.»^۲

رساله جهادیه

احکام اهل ذمه از دیدگاه محمدتقی مجلسی

محمدتقی مجلسی رسالۀ ای به نام جهادیه تألیف کرده که در آن
احکام اهل ذمه را آورده است. از دیدگاه او آن‌ها احکامی هستند که
باید اهل ذمه رعایت و عمل کنند، تا آن‌ها بتوانند در ممالک اسلامی
در امان باشند. او در این رساله قوانین، محدودیت‌ها، تعهدها و
تبعیض‌های بسیاری را برای اهل ذمه آورده است.

محمدتقی مجلسی احکام اهل ذمه را به طور کامل در کتاب لوامع
صاحبقرانی آورده است. او این کتاب را حدود سال‌های ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶
قمری (۱۶۵۵ میلادی) در زمان شاه‌عباس دوم تألیف کرده و به او
تقدیم کرده است. این درست همان سالی است که شاه‌عباس دوم

۱ - مقالات تاریخی، مقاله پاره‌ای از مسائل دینی - فرهنگی و اجتماعی روزگار صفوی
از زبان محمدتقی مجلسی، دفتر چهارم، صفحه ۲۸۷.

۲ - مقالات تاریخی، مقاله پاره‌ای از مسائل دینی - فرهنگی و اجتماعی روزگار صفوی از
زبان محمدتقی مجلسی، دفتر چهارم، صفحه ۳۰۳.

فرمان خود را در مورد یهودیان صادر کرد و آنان را وادار ساخت که تغییر دین دهند و مسلمان شوند. محمدتقی مجلسی احکام اهل ذمه را در رساله جهادیه خلاصه و منتشر کرده است.

او در ابتدای رساله به آیه ۲۹ سوره توبه این گونه اشاره می کند: «این ها جمعی اند که ما کتاب ها به سوی ایشان فرستاده ایم، که آن یهود و نصارا و مجوس باشند. یعنی با اهل کتاب جهاد کنید تا مسلمان شوند. یا به دست خود جزیه بدهند، در حالتی که ذلیل و خوار باشند.»^۱

سپس او از قول امام صادق بیان می کند که هر کودکی که به دنیا می آید ذاتاً مسلمان متولد می گردد، سپس مادران و پدران ایشان هستند که آن ها را یهودی، مسیحی و یا زرتشتی می کنند. او معتقد است که اگر آن ها فرزندان خود را به حال خود واگذارند کودکان آن ها دین اسلام را اختیار خواهند کرد.

او پس از آن می افزاید، که اهل ذمه که اکنون در ایران زندگی می کنند، به تعهدات اهل ذمه عمل نکرده اند و بنابراین دیگر امان ندارند.

تفاوت اساسی که رساله جهادیه محمدتقی مجلسی با سایر رساله های دیگر احکام اهل ذمه، مانند قوانین عمر و یا احکامی که در مورد اهل ذمه در کتاب جامع عباسی آمده دارد، در این است که محمدتقی مجلسی در این رساله حکم جهاد بر علیه اهل ذمه داده و معتقد است که اهل ذمه به تعهداتی که در جامعه مسلمانان داشته اند عمل نکرده اند و دیگر آن ها در شرایط امن به سر نمی برند و شرایط اهل ذمه بر آن ها انطباق ندارد.

«این جماعتی که امروز هستند از اهل امان نیستند و چون به شرط آن حضرت وفا نکردند.»

او به مواردی که اعتقاد دارد اهل ذمه به آن ها عمل نکرده اند اشاره می کند و نتیجه می گیرد که اهل ذمه به این ترتیب دیگر در شرایط امان نیستند:

۱- قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (آیه ۲۹ سوره توبه) (ترجمه فارسی که از این آیه در بالا آورده شده، ترجمه ای است که محمدتقی مجلسی انجام داده است و در متن رساله جهادیه خود آورده است).

«... امان ندارند و از اهل ذمه نیستند... می باید که در ایشان به قدر وسع و طاقت جزیه بگیرند... که ذلیل باشند، می باید مقرر نسازند بر ایشان که هر سال چه چیز بدهند، تا ذلت و خواری ایشان بیشتر باشد.»

او سپس برقراری شرایط سخت و طاقت فرسا و عجیبی را برای اهل ذمه پیشنهاد می کند که باید بر آنها تحمیل کرد تا وادار شوند که قبول اسلام کنند و مسلمان شوند.

او در آخر رساله جهادیه خود این گونه یادآور می شود که:
«احکام ذلت ایشان بسیار است، مجمل [مختصر] در این عرضه مذکور شد.»

او پس از آوردن این دلایل، به شاه عباس دوم توصیه می کند که اگر علمای اهل ذمه را اخراج نمایند، آنها زودتر مسلمان خواهند شد.

«اگر علما ایشان اخراج نمایند، اسلام ایشان به زودی حاصل می شود.»

او به شاه توصیه می کند که اگر هر کدام از آنان که مسلمان شود بتواند نوکر شاه شود، به زودی همه آنها مسلمان خواهند شد. او اعتقاد دارد و به شاه توصیه می کند که جزیه ای را که از آنها گرفته می شود، باید به جمعی از مسلمانان داد که بر علیه آنان جهاد کنند. جهاد در شرایط و هنگام غیبت امام زمان هم واجب است. او در آخر رساله به شاه عباس دوم اخطار می کند و شاید هم بتوان گفت عملاً دستور می دهد که:

«بدان که بر پادشاه اسلام واجب است که جمع شعائر اسلام را افادت فرمایند و شعائر کفر را زایل گردانند.»

آنچه که در زیر می آید، خلاصه و سرفصل های احکامی است که محمدتقی مجلسی در رساله جهادیه خود آورده است:

۱- اهل ذمه باید جزیه بدهند تا کشته نشوند و به بندگی در نیایند. آنها می باید به قدر وسع و طاقت خود جزیه بدهند و باید ذلیل باشند، نباید مشخص باشد که هر سال چقدر جزیه بدهند تا ذلت و خواری

ایشان بیشتر باشد.

۲- اگر کسی از آن‌ها بمیرد و وارث دور مسلمانی، داشته باشد، تمام ارث به خویشاوند دور مسلمان می‌رسد و سایر وارث سهمی از ارث نمی‌برند.

۳- با مسلمانان در مقام غدر [خیانت] نباشند، احوال مسلمانان را به کفار ننویسند، جاسوسی کفار را نکنند.

۴- آن‌ها نباید فرزندان خود را به دین خود ترغیب کنند و جلوی مسلمانان را نگیرند که فرزندان آن‌ها را ترغیب به مسلمان شدن کنند.

۵- زن مسلمان را به همسری نگیرند و با زنان مسلمان زنا نکنند و با اولاد ایشان لواط نکنند.

۶- شراب و گوشت خوک را نخورند و با مادر و خواهر و دختر برادر و دختر خواهر خود ازدواج نکنند.

۷- در سرزمین‌های اسلامی کنیسه، کلیسا و آتشکده نسازند و اگر بسازند واجب است که خراب شود. اگر صورت مسیح را ساخته‌اند به مسلمانان نشان ندهند.

۸- به حضرت محمد و امامان مسلمانان حرف رکیک نگویند و به قرآن سخن ناپسند نگویند. هر کس از مسلمانان که بشنود که آن‌ها به حضرت محمد دشنام داده است، باید گوینده آن‌را بکشد.

۹- ناقوس کلیسا را به صدا در نیاورند و هنگام خواندن انجیل و تورات صدای خود را بلند نکنند.

۱۰- خانه‌های خود را بلندتر از خانه‌های مسلمانان نسازند.

۱۱- هر آن‌چه که در دین مسلمانان حرام شده است را انجام ندهند.

۱۲- نباید پوست به مسلمانان بفروشند.

۱۳- اگر دیر و یا صومعه آن‌ها خراب شد، اجازه ندارند آن‌را دوباره بسازند.

۱۴- آن‌ها نمی‌توانند که از ورود مسلمانان به منازل خود جلوگیری کنند. درهای خانه‌های آن‌ها باید بقدری بزرگ باشد که حیوانات

مسلمانان با بار بتواند وارد آن شوند.

۱۵- به طلب باران بیرون نروند و اعیاد خود را ظاهر نسازند.

۱۶- هنگامی که مردگان خود را می‌برند آواز و دعا به صدای بلند نخوانند.

۱۷- کتاب تورات و انجیل و زند و پازند را نمی‌توانند به مسلمانان بفروشند.

۱۸- آن‌ها نباید ادعا کنند که عَزِیز را خدا می‌دانیم [یهودیان] و یا عیسی پسر خداست [مسیحیان].^۱

۱۹- بنده مسلمان نخرند، قرآن هدیه ندهند.

۲۰- اگر کسی از خویشان آنان بخواهد مسلمان شود نباید از او جلوگیری کنند.

۲۱- آن‌ها نباید مانند مسلمانان لباس بپوشند و یا موی خود را درست کنند و مانند مسلمانان سخن بگویند.

۲۲- آن‌ها حق ندارند سوار اسب شوند و بهتر است که بر یابو هم سوار نشوند. آنان می‌توانند بر استر و الاغ سوار شوند و حق ندارند از زین استفاده کنند و باید از پالان استفاده کنند. هنگام سواری باید هر دو پا را از یک طرف حیوان آویزان کنند.

۲۳- روزهای بارانی از خانه خارج نشوند که در کوچه و بازار راه بروند و مسلمانان را نجس کنند.^۲

۲۴- در مجالس، مقدم بر مسلمانان ننشینند.

۲۵- به خانه‌های مسلمانان نظر نکنند.

۲۶- با مسلمانان در تجارت شریک نشوند.

۱- اشاره به آیه ۳۰ سوره توبه قرآن است که در آن آمده است:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ.

«و یهودیان گفتند عَزِیز پسر خداست، و مسیحیان گفتند مسیح پسر خداست. این سخنی است که با زبان خود می‌گویند و همانند گفتار کافران پیشین است خدا مرگشان دهد چگونه دروغ می‌گویند.»

۲- برای آگاهی و مطالعه دیدگاه‌های فقه شیعه در مورد طهارت و نجاست اهل کتاب، به بخش طهارت و نجاست غیرمسلمانان در این کتاب مراجعه کنید.

۲۷- از مسلمانان نوکر نگیرند و بنا، نجار و کارگر ساختمانی مسلمان نگیرند.

۲۸- اگر مسلمانی وارد خانه آنها شد وظیفه دارند که از برای آنها نان و مرغ و تخم مرغ آورند، آن مواد را باید از مسلمانان بخرند و بیاورند.

۲۹- شمشیر را در گردن نیاندازند و سلاح حمل نکنند.

۳۰- لباس‌شان باید با لباس مسلمانان متفاوت باشد. مسیحیان باید لباس کبود بپوشند. یهودیان رنگ روناس نپوشند. یهودیان باید کلاه کبود لاچوردی بر سرگذارند. منديل رنگی از کلاه خود بیاویزند. زنان زنگی بر پا ببندند. کفش‌های زنان باید هر لنگه رنگ متفاوتی داشته باشد، یک لنگه سرخ و یکی زرد باشد.^۱

۳۱- در گردن مردان و زنان آنها باید انگشتری آهن یا مسی یا برنجی بیاویزند.^۲

۳۲- اگر زمینی را از مسلمانان بخرند باید خمس آن را بدهند.

۳۳- اگر مسلمانی فردی از آنان را بکشد، مسلمان را نمی‌کشند فقط باید دیه بدهد. برای مرد چهارصد و پنج دینار و برای زن بیست و پنج دینار.^۳

۳۴- اگر زنی از اهل ذمه بمیرد و وارث نداشته باشد تمام ارث او به

۱ - برای اطلاع بیشتر در مورد لباس خاص و وصله روی لباس اهل ذمه، می‌توان به بخش لباس مخصوص برای اهل ذمه در این کتاب مراجعه کرد.

۲- هنگامی که در زمان عمر، اعراب به ایران حمله کردند و خاقان را به تصرف درآوردند، برای ننگ داشتن خراج بر گردن ایرانیان گردنبندی چرمی انداختند و در محل گره آن مهری گذاشتند. این گردنبند و مهر را "دوالی" می‌گفتند. در کتاب فتوح البلدان آمده است که اعراب بر گردن پانصد و پنجاه هزار تن مهر بردگی انداختند (فتوح البلدان، احمد البلازی، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، صفحه‌های ۳۲ و ۳۴) برای اطلاع بیشتر در این مورد می‌توان به بخش جزیه اهل ذمه در این کتاب مراجعه کرد.

طبق نوشته اراکل تبریزی مورخ ارمنی، هنگامی که دستور داده شد که تمام یهودیان ایران مسلمان شوند، در شهر فرح آباد به یهودیانی که اسلام را قبول نکرده بودند دستور داده شد که زنگوله‌هایی با ریسمان بر گردن خود ببندند. که این دستور مطابقت کامل با فتوای محمدتقی مجلسی دارد.

۳ - برای مشاهده قوانین دیه غیر مسلمانان می‌توان به بخش دیه اهل کتاب، در این کتاب مراجعه کرد.

امام می رسد.^۱

۳۵- میزان جزیه سالیانه آنها، ثروتمندان پنج اشرفی، تجار و طبقه متوسط نصف این مقدار و فقرا یک چهارم آن است. هنگام اخذ جزیه از اهل ذمه، گیرنده جزیه باید نشسته باشد و ذمی باید ایستاده او باید دست خود را از گریبان پیراهن در آورد و زر را در نزد گیرنده بریزد این کار آن قدر ادامه دهد تا امام بگوید که بس است و مستوفی که جزیه را اخذ می کند ریش ذمی را بگیرد و بعد از آن سیلی محکمی بر بناگوش او بزند. قولی است که باید از پشت سر به او نیز پس گردنی زد که تفسیر آیه قرآن اجرا شود که در وقت دادن جزیه ذلیل باشند.^۲

۳۶- در راه رفتن، باید راه را بر آنان تنگ کرد. آنها نمی توانند از وسط جاده حرکت کنند باید از کنار جاده راه بروند. اگر راه شلوغ باشد و مسلمانان ازدحام کرده باشند باید صبر کنند تا جاده خلوت شود.

۳۷- اگر در حمام باشند اول باید مسلمانان غسل کنند.

۳۸- در همه جا مسلمان را بر خود مقدم دارند. در نزد قاضی که روند مسلمان نشسته باشد و ذمی ایستاده باشد.

۳۹- زنان اهل ذمه به منزله کنیزانند و روی ایشان را می توان از روی لذت دید. زنان ذمی نمی توانند زنان مسلمان را برهنه ببینند، بنابراین آنها نمی توانند به حمام مسلمانان روند.

۴۰- دوستی با ایشان حرام است و نمی توان آنها را امین کرد.

۴۱- نمی توان با آنها دست داد و نباید بر آنها سلام کرد. اگر سلام کردند باید علیک گفت.^۳

مطالعه متن کامل رساله جهادیه محمد تقی مجلسی که در پیوست

۱ - برای اطلاع بیشتر از قانون ارت اقلیت های دینی، می توان به بخش قانون ارت اقلیت های مذهبی در این کتاب مراجعه کرد.

۲ - برای اطلاع بیشتر در مورد جزیه می توان به بخش جزیه اهل ذمه در این کتاب مراجعه کرد.

۳ - مجلسی. محمد تقی: احکام اهل ذمه یا رساله جهادیه، به کوشش سید ابوالحسن مطلبی، دفاتر میراث اسلامی ایران دفتر سوم، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۵، صفحه ۷۰۷ تا ۷۱۶.

شماره ۲ انتهای کتاب آمده است، می‌تواند آگاهی بیشتری نسبت به این تاریک‌اندیشی واپسگرایانه ارائه نماید.

اگر به احکامی که محمدتقی مجلسی در رساله جهادیه خود در مورد اهل ذمه آورده است توجه شود و تقارن زمان انتشار «رساله جهادیه» و کتاب «لوامع صاحبقرانی» در نظر گرفته شود و توجه شود که او این کتاب را به شاه‌عباس دوم تقدیم کرده است و اگر جزئیات وقایعی که بر یهودیان گذشت مورد بررسی قرار گیرد و با احکامی که در رساله جهادیه محمدتقی مجلسی مطابقت داده شود، مشاهده می‌شود که دقیقاً احکامی را که محمدتقی مجلسی در رساله خود آورده، در مورد یهودیان ایران پیاده شده است. بنابراین بدون شک و تردید می‌توان گفت که:

در سال ۱۰۶۶ قمری (۱۶۵۶-۱۶۵۷ میلادی) با فتوای محمدتقی مجلسی یک توطئه کلی به صورت هم زمان بر ضد اقلیت‌های مسیحی، یهودی و زرتشتی در ایران انجام گرفته است. رساله جهادیه محمدتقی مجلسی، فتوای مذهبی است که او صادر کرد و بر مبنای این فتوا، شاه‌عباس دوم فرمان داد که ارمنیان و یهودیان از شهر اصفهان اخراج شوند و یهودیان تحت فشار، اخراج، تهدید و شکنجه قرار گیرند و بسیاری از آنان مجبور شوند که تغییر دین دهند و مسلمان شوند.

چنان‌که مشاهده می‌شود پس از درگذشت محمدتقی مجلسی در سال ۱۰۷۰ قمری/۱۶۶۰ میلادی و برکناری محمدبیک از وزارت، فشار بر یهودیان و مسیحیان کمتر می‌شود و با پادر میانی و وساطت ملا محسن فیض، محدودیت‌های یهودیان بسیار کاهش می‌یابد.

ملا محمد باقر سبزواری

۱۰۱۷ تا ۱۰۹۰ قمری (۱۶۰۸ تا ۱۶۷۹ میلادی)

ملا محمد باقر سبزواری، معروف به محقق سبزواری در سال ۱۰۱۷ قمری/ ۱۶۰۸ میلادی در سبزواری به دنیا آمد. او پس از وفات پدرش به اصفهان رفت، از استادان او می‌توان محمدتقی مجلسی و ابوالقاسم میرفندرسکی و شیخ بهایی را نام برد. او در اندک زمانی، سرآمد علمای عصر خود شد و به درخواست شاه عباس دوم سمت امامت جمعه و منصب شیخ الاسلامی اصفهان را پذیرفت. محقق سبزواری در نزد شاه عباس دوم و وزیر او خلیفه سلطان، بسیار عزیز و محترم بود. خلیفه سلطان او را بسیار دوست داشت و بر نزدیکان خویش مقدم می‌داشت. در سفری که شاه عباس دوم در گذشت، محقق سبزواری همراه او بود و شخصاً با کمک یکی دو نفر دیگر، جسد شاه را غسل داد.^۱

ملا محمد باقر سبزواری در هشتم ربیع الاول سال ۱۰۹۰ قمری/ آوریل ۱۶۷۹ میلادی در سن ۷۳ سالگی در اصفهان وفات یافت.

دیدگاه‌های محقق سبزواری

۱- از نظر محقق سبزواری منشأ تشکیل اجتماع نیازهای اقتصادی است.^۲

۲- او اعتقاد به امنیت برای تجار بیگانه داشت، ولو آن‌که آن‌ها غیر مسلمان باشند.^۳

۳- محقق سبزواری رساله‌ای در مورد غنا [موسیقی] نوشته است که در آن غنا را تحت شرایطی مجاز شناخته است. این دیدگاه وی با مخالفت پاره‌ای دیگر از علمای صفوی روبرو گشت. آن‌ها شدیداً به

۱ - جعفریان. رسول: صفویه از ظهور تا زوال، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸، صفحه ۲۹.

۲ - لک زایی. نجف: مقاله درآمدی بر اندیشه سیاسی محقق سبزواری، فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۵.

۳ - درآمدی بر اندیشه سیاسی محقق سبزواری.

- او حمله کردند و اتهام‌هایی را بر او وارد آوردند.^۱
- ۴- محقق سبزواری به حکمت علاقمند بود و به آثار حکمای یونان توجه داشت.^۲
- ۵- او به استقلال علمای دینی در اجرای امر به معروف و نهی از منکر اعتقادی نداشت و معتقد بود که این کار باید در اختیار حکومت باشد.^۳
- ۶- او از کسانی که حکما را متهم به صوفیگری می‌کردند و سپس حکم به تکفیر آن‌ها می‌دادند انتقاد می‌کند.^۴
- ۷- محقق سبزواری اعتقاد به مشورت در امور حکومت داشت.^۵
- ۸- او به حقوق مردم در مقابل دولت اعتقاد داشت و معتقد بود که مردم در مقابل دولت دارای حقوقی هستند که دولت موظف است آن‌ها را رعایت کند.^۶
- ۹- محقق سبزواری بر خلاف بسیاری از علمای شیعه اعتقاد بر طهارت اهل کتاب داشت. او در این مورد چنین می‌نویسد:
 «گرچه مشهور، به نجاست اهل کتاب نظر داده‌اند، ولی ادله معتبره بر طهارت آنان وجود دارد، البته جرات بر مخالفت با نظر مشهور سزاوار نیست.»^۷

ملا محسن فیض کاشانی، حامی یهودیان

۱۰۰۷ تا ۱۰۹۱ قمری (۱۵۹۸ تا ۱۶۸۰ میلادی)

ملا محسن فیض کاشانی از علمای بزرگ عصر صفوی است، او

۱- جعفریان. رسول: دین و سیاست در دوره صفوی، قم، انصاریان، ۱۳۷۰، صفحه ۲۰۳.

۲- دین و سیاست در دوره صفوی، صفحه ۲۰۳.

۳- دین و سیاست در دوره صفوی، صفحه ۲۰۸.

۴- دین و سیاست در دوره صفوی، صفحه ۲۱۱.

۵- لکزایی. نجف: مقاله رابطه فرد و دولت در اندیشه سیاسی محقق سبزواری، فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۲۰ تیرماه سال ۱۳۸۰ صفحات ۱۵۲ تا ۱۷۱.

۶- مقاله رابطه فرد و دولت در اندیشه سیاسی محقق سبزواری، بخش حقوق مردم بر دولت.

۷- لکزایی. نجف: نگاهی به اندیشه سیاسی فقهی سبزواری در کفایة الاحکام، فصلنامه حکومت اسلامی.

در سال ۱۰۰۷ قمری/۱۵۹۸ میلادی، در کاشان به دنیا آمد. او در واقع معاصر چهار پادشاه صفوی بود. زمانی شاه صفی از وی دعوت به حضور در دربار برای همکاری می‌نماید. ملا محسن فیض این دعوت را به علت اختلاف عقاید با علمای درباری رد می‌کند. اما در زمان شاه‌عباس دوم به دعوت وی به اصفهان می‌رود و برای مدتی کوتاه عهده‌دار منصب امامت جمعه اصفهان می‌شود. ولی پس از یک سال، به علت اختلاف‌هایی با علمای درباری پیدا می‌کند، از این سمت استعفا می‌دهد و دوباره به کاشان باز می‌گردد.^۱

از شاه‌عباس دوم فرمانی در دست است که در تاریخ ربیع‌الاول سال ۱۰۶۵ ژانویه سال ۱۶۵۵ میلادی صادر شده است و طی آن، شاه‌عباس دوم از ملا محسن فیض دعوت به عمل آورده است تا سمت امامت جمعه اصفهان را بپذیرد.^۲

این دعوت درست یک سال پیش از فاجعه سال ۱۰۶۶ قمری در مورد یهودیان است. پس از یک سال در ماه ذی‌القعدة سال ۱۰۶۶ اگوست سال ۱۶۵۶ میلادی، ملا محسن فیض طی نامه‌ای از سمت امامت جمعه اصفهان استعفا می‌دهد.^۳ او گرایش‌های عرفانی داشت، این گرایش‌ها تا به اندازه‌ای بود که فیض را به تصوف متهم کرده‌اند.^۴

دیدگاه‌های ملا محسن فیض کاشانی

دیدگاه‌های ملا محسن فیض در مورد مسائل مختلف مذهبی و سیاسی و اجتماعی را می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

۱- او بر خلاف پاره‌یی از علمای صفوی که عقیده داشتند سیاست باید کلاً تابع شرع باشد معتقد بود که سیاست به دو نوع شرعی و

۱ - خالقی. علی: اندیشه سیاسی فیض کاشانی - بخش زندگی و شخصیت فیض کاشانی، بوستان کتاب.

۲ - اندیشه سیاسی فیض کاشانی، ضمیمه شماره ۱.

۳ - اندیشه سیاسی فیض کاشانی، ضمیمه شماره ۳.

۴ - صفویه از ظهور تا زوال، صفحه ۳۸۵.

- عرفی تقسیم می‌شود.^۱
- ۲- سیاست عرفی یا سیاست ضروریه سیاستی است که تنها به حفظ اجتماعی ضروری انسان‌ها می‌پردازد. او این سیاست را به نام سیاست دنیویه هم تعبیر کرده است.^۲
- ۳- او اعتقاد داشت که سیاست گاهی از شرع فرمان می‌گیرد و گاهی هم به شرع نه می‌گوید.^۳
- ۴- او برای حقوق مردم در مقابل حاکمان ارزش قائل بود و اعتقاد داشت که حاکمان در مقابل مردم مسئول‌اند.^۴
- ۵- او برخلاف بسیاری از فقهای اسلام غنا (موسیقی) را کلاً حرام نمی‌دانست و نوعی از آن را مجاز می‌شمرده است او معتقد بود که: «غنایی حرام است که مشتمل بر امری بوده باشد که حرمتش از خارج ثابت باشد. مثل غنایی که همراهش با آلات لهو یا اختلاط زن و مرد در مجلس و تکلم نمودن به امر باطل باشد.»^۵
- نظرات ملا محسن فیض و محقق سبزواری در مورد غنا (موسیقی) با مخالفت تعدادی از فقهای هم عصر آنان مواجه شد.^۶
- ۶- وی علما را به سه گروه تقسیم کرده است. آنان که تنها علم ظاهر، یعنی فقه می‌دانند. آنان که تنها علم باطن - عرفا - و سوم کسانی که هم علم ظاهر می‌دانند و هم باطن و این اشاره به خود اوست که فقه و عرفان را جمع کرده است.^۷
- ۷- او در شمار کسانی بود که نماز جمعه را واجب می‌دانست.^۸
- ۸- ملا محسن فیض را معتقد بودند که تمایل به تصوف دارد، از این رو او مورد حمله پاره‌ای از علمای صفوی قرار گرفت.^۹
- دیدگاه‌های ملا محسن فیض در مقام مقایسه با شیخ علی نقی

۱ - مقاله اندیشه سیاسی فیض کاشانی فصل دوم جایگاه سیاست در اندیشه فیض.

۲ - اندیشه سیاسی فیض کاشانی.

۳ - اندیشه سیاسی فیض کاشانی.

۴- اندیشه سیاسی فیض کاشانی، فصل پنجم، بخش حقوق متقابل مردم بر حاکمان.

۵- ملکوتی فر. ولی الله: مقاله غنا از دیدگاه محقق سبزواری، فصلنامه مشکوة شماره ۵۳.

۶- مقاله غنا از دیدگاه محقق سبزواری.

۷- صفویه از ظهور تا زوال، صفحه ۳۸۶.

۸- صفویه از ظهور تا زوال، صفحه ۳۸۷.

۹- دین و سیاست در دوره صفوی، صفحه ۲۷۳.

کمره‌ای، بسیار معتدل‌تر بود. او کمتر راه افراط در تشیع را در پیش گرفت.

ملا محسن فیض، یک شاعر

ملا محسن فیض، طبع شعر هم داشت و با تخلص فیض شعر می‌سرود. دیوان شعری هم از او در حدود هفتصد صفحه به چاپ رسیده است.^۱

در این جا بخش‌هایی از دو غزل وی آورده می‌شود:

یارب چمن حسن تو خرم ز چه آبیست
 کاندنظرم هرچه به جز توست سرا بیست
 غیر از دل عشاق تو معمور ندیدیم
 گشتیم سراپای جهان، جمله خرابست
 هر کس که چشید، از می عشق تونشد پیر
 بستان غمت را، همه عمر شبابست
 رندی که به مستی گذراند همه عمر
 فارغ ز غم پرسش و اندوه حسابست
 هوشیار کجا گردد ز آشوب قیامت
 آن مست که از نشأ چشم تو خرابست
 گر میکده ویران و خرابات خرابست
 در هر نگه چشم تو صد گونه شرابست
 بیدار کجا گردد از آشوب قیامت
 آن دیده [که] با فتنه چشم تو خوابست
 پروا نکند از آتش جانسوز جهنم
 آن سینه که بر آتش عشق تو کبابست
 تنها نه دل فیض، خراب از نگه تست
 کودل که نه زان غمزه مستانه خرابست^۲

۱- دیوان کامل فیض کاشانی با تصحیح سید علی شفیعی توسط نشر چکامه به چاپ رسیده است.

۲- فیض کاشانی. محسن: دیوان فیض کاشانی، با تصحیح سید علی شفیعی، تهران، نشر چکامه، چاپ چهارم ۱۳۷۵، صفحات ۹۹ و ۱۰۰

او در غزلی دیگر چنین می سراید:

ما سر کن فکانیم، ما را که می شناسد
از دیده ها نهانیم، ما را که می شناسد
هر چند بر زمینیم، با خاک ره نشینیم
برتر ز آسمانیم، ما را که می شناسد
ما همنشین ناریم، از خلق برکناریم
هر چند که در میانیم، ما را که می شناسد
ما جان جان جانیم، از جسم برکرانیم
بیرون از این جهانیم، ما را که می شناسد
از نام ما مگوئید، وز ما نشان مگوئید
بی نام و بی نشانیم، ما را که می شناسد
در هر جهت مپوئید، و ندر مکان مگوئید
بیرون ز هر مکانیم، ما را که می شناسد
ما عاقلان مستیم، ما نیستان هستیم
اقرار منکراتیم، ما را که می شناسد
کم گوی "فیض" اسرار، دُردِ رصف نگهدار
ما بحر بی کرانیم، ما را که می شناسد^۱

دیدگاه‌های مشترک ملا محسن فیض و محقق سبزواری
ملا محسن فیض و محقق سبزواری دارای اندیشه‌ها و دیدگاه‌های
مذهبی - سیاسی و اجتماعی بسیار نزدیک با یکدیگر بودند.^۲
آن‌ها در موارد زیر دارای دیدگاه‌های مشترک بودند:
- هر دو قائل به حقوق مردم در برابر حکومت بودند.
- غنا (موسیقی) را در مواردی مجاز می‌شمردند.
- هر دو از علمای قشری وابسته به حکومت انتقاد می‌کردند و با
آن‌ها اختلاف داشتند.

ملا محسن فیض در زندگینامه‌ای که به قلم خود نوشته است
به طور روشن به این اختلاف‌ها اشاره می‌کند و از دست: «جمعی از

۱ - دیوان فیض کاشانی، صفحات ۲۶۳ و ۲۶۴.

۲ - دین و سیاست در دوره صفوی، صفحه ۲۰۲.

ارباب عمایم که دعوی اجتهاد می کردند و دم از علوم شرعیه می زدند» شکایت و انتقاد می کند. او این اختلاف ها را دلیل کناره گیری خود از مناصب رسمی ذکر می کند.^۱

محقق سبزواری نیز از علمای قشری انتقاد می کند و شیوه هایی را که آن ها برای حمله و تحت فشار قرار دادن دیگران از آن استفاده می کردند را شرح می دهد:

- منبری های کم سواد و نااهل احکام و احادیث را بر مطالب خود حمل نمایند.
- تحریر در الفاظ و معانی احادیث می کنند تا به مقصود برسند.
- بسیار باشد که احادیث بر سبیل خدعه و تلبیس [حیله]، وضع نمایند.
- بسیار باشد که علما و دانشمندان را تفسیق [تهمت فسق] کنند.
- چه بسا علما را تکفیر کنند.

محقق سبزواری در این مورد نمونه هایی را هم ارائه می دهد. وی مثال زده است که:

«اینان اگر ببینند کسی کتابی از کتب صوفیه در دست دارد، او را متهم به صوفیگری می کنند و چون صوفیه را نیز از قبل کافر می دانند، حکم کفر را بر آن فرد جاری می کنند. ... یا اگر ببینند کسی بر کتب حکما و علوم فلسفی مطلع است گویند: فلان حکیم است و کافر و ایمان ندارد و تلبیس ها [حیله ها] کنند و تهمت ها زنند.»^۲

یکی از نکات جالبی که در دیدگاه های مشترک ملا محسن فیض و محقق سبزواری وجود دارد، این است که هر دوی آن ها، عقیده بر پاکی (طهارت) اهل کتاب داشتند.

در بین فقهای شیعه اکثر قریب به اتفاق آن ها، فتوا به نجاست اهل کتاب داده اند، تا حدی که این رای آن قدر شهرت پیدا کرده است که به

۱- دین و سیاست در دوره صفوی، صفحه ۲۸۲.

۲- لک زایی. نجف: مقاله روضة الانوار عباسی - رابطه مجتهد و سلطان، فصلنامه علوم سیاسی شماره ۱.

صورت رای مشترک تمام فقهای شیعه [اجماع] تلقی می‌گردد.

«... تقریباً اکثر قاطع فقهای شیعه به نجاست اهل کتاب فتوا داده‌اند و این فتوا آنقدر شهرت یافته، که گاهی از آن اجماع شیعه تلقی می‌شود...»^۱

ولی ملا محسن فیض و محقق سبزواری بر خلاف تمامی فقهای شیعه، به طهارت اهل کتاب رای داده‌اند.
ملا محسن فیض: «... در ذیل حدیث ۴۱۳۴ از کتاب الوافی آورده است:

«احادیث مزبور بر نجاست اهل کتاب دلالت ندارند. زیرا اولاً، شاید نهی به سبب خباثت باطنی کافران باشد و ثانیاً، احادیث بسیاری وجود دارد که علت لزوم پرهیز از اهل کتاب را آلودگی آنان را به نجاسات شمرده است، نه نجاست ذاتی بدن آنها.»^۲
محقق سبزواری:

«در کفایه الاحکام تصریح می‌کند که ادله نجاست اهل کتاب ناتمام است زیرا در مقابل آنها احادیث معتبری وجود دارد که طهارت آنها را اثبات می‌کند. این در حالی است که وی به موجب فتوای مشهور در مورد نجاست اهل کتاب می‌فرماید: جرات بر مخالفت مشهور - به ویژه که ادعای اجماع هم بر آن شده باشد - سزاوار نیست.»^۳

بی‌تردید ملا محسن فیض و محقق سبزواری دارای اندیشه‌های مذهبی - سیاسی و اجتماعی بسیار نزدیک به یکدیگر بوده‌اند.^۴

ملا محسن فیض و حمایت از یهودیان

همان‌گونه که اشاره شد، ملا محسن فیض از تاریخ ربیع‌الاول سال ۱۰۶۵ ژانویه سال ۱۶۵۵ میلادی تا ذی‌العقده سال ۱۰۶۶ اگوست سال ۱۶۵۶ میلادی، مدت ۱۹ ماه، مقام شیخ‌الاسلامی و امامت جمعه اصفهان را بر عهده داشت. آراکل تبریزی مورخ ارمنی اشاره می‌کند،

۱- زمانی. محمدحسین: طهارت و نجاست اهل کتاب و مشرکان در فقه اسلامی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۸، صفحه ۲۲۲.

۲- طهارت و نجاست اهل کتاب، صفحه ۲۴۴.

۳- طهارت و نجاست اهل کتاب، صفحه ۲۴۴، به نقل از کفایه الاحکام.

۴- دین و سیاست در دوره صفوی، صفحه ۲۰۲.

زمانی که فرمان مسلمان کردن یهودیان صادر شد، پاییز بود و هوا سرد بود. بنابراین حادثه باید در پاییز سال ۱۰۶۶ قمری اتفاق افتاده باشد و ملا محسن فیض در تابستان ۱۰۶۶ قمری اگوست ۱۶۵۶ میلادی از سمت شیخ الاسلامی اصفهان استعفا داده بود. بنابراین این حادثه پس از زمان استعفای او و در غیاب او رخ داده است. در منابع آمده است که ملا محسن فیض به علت اختلاف‌هایی که بین او و سایر علمای درباری بوجود آمد، از سمت امام جمعه اصفهان استعفا داد. این که اختلاف‌ها چه بوده است، تاکنون مشخص نشده است. ولی روشن است که بین ملا محسن فیض و محقق سبزواری از یک سو و گروه جبل عاملی‌ها به سرکردگی محمدتقی مجلسی از سوی دیگر اختلافاتی وجود داشته است. در اواخر عصر صفوی با به قدرت رسیدن محمد باقر مجلسی، دیدگاه جبل عاملی غالب می‌شود و تمام اختیارات مذهبی در دست آن‌ها قرار می‌گیرد و کشور را در عمل آن‌ها اداره می‌کنند. در بخش‌های دیگر اشاره خواهد شد که چگونه این نظام فکری جبل عاملی موجب سقوط ایران بدست افغانه می‌شود. در تاریخ اجتماعی کاشان در مورد نقش ملا محسن فیض در حمایت از یهودیان این گونه آمده است:

«به طوری که شخصاً نمایندگان یهود را همراه خود به دربار برده و نزد شاه رفتار ظالمانه و نامشروع اعتمادالدوله را نکوهش می‌کند. تا اینکه اعتمادالدوله از کار برکنار می‌شود و فرمان آزادی مذهب یهود صادر می‌گردد.»^۱

به هرحال، پادرمیانی ملا محسن فیض هم در آن زمان، اثری نداشت و فرمان مسلمان کردن اجباری یهودیان اجرا گردید. در آن دوران، آزار و ایزای یهودیان مدت پنج سال ادامه داشت تا این که در سال ۱۰۷۱ قمری ۱۶۶۱ میلادی، محمدبیک اعتمادالدوله برکنار می‌شود و یک سال پیش از آن هم در سال ۱۰۷۰ قمری ۱۶۶۰ میلادی، محمدتقی مجلسی فوت می‌کند و آن هنگام است که فرمان

آزادی مذهب یهود صادر می‌گردد.^۱

کاهش فشار بر یهودیان

شاه عباس دوم پس از مرگ محمدتقی مجلسی در سال ۱۰۷۰ قمری ۱۶۶۰ میلادی و برکناری محمدبیک اعتمادالدوله، فشار بر یهودیان را کمتر کرد و سختگیری‌هایی که در دوره وزارت محمدبیک بر یهودیان وارد می‌شد کمتر گردید. شاه عباس دوم از سال ۱۰۷۰ تا پایان سلطنت خود ۱۰۷۷ قمری ۱۶۶۶ میلادی در راستای منافع ملی ایران قدم‌هایی برداشت و با اینکه عالمان صفوی مخالف بودند او از تجار ارمنی به شدت حمایت کرد، زیرا وی به نقش ارمنیان در تجارت خارجی ایران واقف شده بود.

شاردن هم به صورتی دیگر این نکته را تایید کرده است:

«صدر اعظمی هم که در طفولیت شاه عباس [دوم] اداره امور را داشته، از تنفر خود نسبت به عیسویان نتیجه نگرفت و نتوانست پادشاه را معتقد سازد و بر آن دارد که به عیسویان حکم شود، مانند یهودیان برای تشخیص از مسلمین به لباس خود وصله زنند. و می‌گویند این مسئله یکی از اسباب عزل او گردید. پس از این اقدامات صلاح آمیز، پادشاه که منبعد مقتدرتر شد نه تنها عیسویان را در عبادت و اجرای مراسم مذهبی خود آزاد گذارد، بلکه علیرغم و بر خلاف میل آشکار و باطنی آن‌ها به یهودیان نیز آزادی بخشید.»^۲

با توجه به حمایتی که شاه عباس دوم در طول سلطنت خود از مسیحیان به عمل آورد، هنگامی که او فوت کرد، مسیحیان از مرگ او بسیار متأثر شدند.^۳

استقبال جدیدالاسلام‌ها در کاشان از شاه عباس دوم

شاه عباس دوم، در تابستان سال ۱۰۷۳ قمری ۱۶۶۳ میلادی، یعنی حدود هفت سال پس از فاجعه، برای دیدار ملامحسن فیض به

۱- تاریخ اجتماعی کاشان، صفحه ۱۴۰.

۲- سیاحت نامه شاردن، جلد نهم صفحه ۱۱۸.

۳- سیاحت نامه شاردن، جلد نهم صفحه ۱۱۷.

فین کاشان عزیمت می‌کند و دوبار به خانه وی می‌رود.^۱
 «از طرف حاکم جار کشیدند که کلیه جدیدالاسلام‌ها باید با لباس
 مشک‌ی [چون ماه محرم بود] برای استقبال از موکب شاه در راه
 فین و کاشان حاضر شوند. در آن روز از شهر کاشان تا فین در دو
 طرف راه، مردم صف کشیدند تا شاه آمد.»^۲

«بابایی بن لطف» آمدن شاه عباس دوم به کاشان را شرح می‌دهد
 و چگونگی مجبور کردن «یهودیان جدیدالاسلام» را برای استقبال از
 او را بیان می‌کند:

چو تاریخ هتیو^۳ او رفت باری
 بیامد سال هتک آن روزکاری
 قضا را ماه تیشری^۴ بود ناگاه
 بر آمد ناگهان، آوازه شاه
 که می‌آید به کاشان، شاه ثانی
 ابا چتر و درفش خسروانی
 یا بنگر چه سیه شد در آن ماه
 ز بهر آن، محرم بود ناگاه
 سیه پوشیده بودن، کل پاسول^۵
 همی باید کنیم موعد را خول^۶
 چو آنوسی بودیمان ما دیگر بار
 همی باید سیه پوشیم ناچار
 بودی یک روز، پیش از عید سوکاه^۷
 بیامد بهر پوشش، یک دو ریکاه
 به ضرب چوب، رخت پوشی نمودند
 همه بند غم از دل‌ها گشودند

۱- عباسنامه، صفحه ۳۲۵.

۲- تاریخ اجتماعی کاشان، صفحه ۱۳۹.

۳- هتیو بر مبنای حروف ابجد برابر سال ۵۴۱۶ عبری است که معادل سال ۱۶۵۶ میلادی
 و یا سال ۱۰۶۶ قمری است و این همان سالی است که فرمان شاه عباس ثانی بر علیه
 یهودیان صادر شد.

۴- تیشری ماه اول سال عبری و برابر ماه اکتبر میلادی است.

۵- پاسول: به معنی مسلمان.

۶- موعد را خول کردن، بمعنی حرمت عید را از بین بردن است.

۷- عید سوکاه یا میوه بندان یکی از عیدهای یهودیان است که در ماه تیشری است.

قضا را بود، پنج شبات^۱ آن عید
 که بودند منتظر در راه امید
 همی کردند سه روزه شادکامی
 همی خوردند، بعضی یک دو جامی
 چو آمد روز یکشنبه، دیگر بار
 منادی گر، بزد در شهر، یک جار
 که شه، در چشمه فین شد خروشان
 به فردا، می شود داخل بکاشان
 چنین فرمود آصف، تا که ساده
 در آیند، خانه ما یک پیاده
 و لیکن گفت، جدیدالاسلام باید
 که رنگین خویش را، بر شاه نماید
 دو شباتش^۲ برفتند با دلی شاد
 بزرگ و کوچک، ویران و آباد
 در دولت سرا، تا چشمه فین
 دو روی صف کشیدند خوش به آیین

با این که حدود هفت سال از واقعه اجبار یهودیان به پذیرش اسلام
 می گذشت، بابایی بن لطف به روشنی از زندگی دوگانه ای که یهودیان
 در پیش گرفته بودند، پرده برمی دارد. یهودیان بظاهر مسلمان شده
 بودند ولی در خفا به دین یهودی خود باقی مانده بودند و به آن اعتقاد
 داشتند. بابایی از عید سوکا نام می برد و از جشن گرفتن این عید و
 نوشیدن جام شراب به مناسبت آن سخن می گوید. آراکل تبریزی،
 مورخ ارمنی، نیز به این زندگی دوگانه یهودیان اشاره کرده است.

سپس بابایی بن لطف نحوه ورود شاه عباس دوم را به کاشان شرح
 می دهد:

دو رویه، صف کشیده آن جماعت
 مصلی^۳ تا به نزدیک زراعت

۱ - پنج شنبه

۲ - دوشبات: دوشنبه

۳ - مصلی: محل برگزاری نماز جمعه.

ز کرنا و نفیر کوس و هم سنج
 که می برد از دل غم دیده ها، رنج
 گذشتند صد هزاران، میروسلطان
 همه با خیمه و خرگاه الوان
 گذشتند صد هزاران، اسب شاهی
 ابا زین طلا، چندان که خواهی
 سواره جمله بودند، صد هزاران
 چو جمشید و چو خاقان، فریدان
 به پیشاپیش ایشان صد تفنگچی
 همه چو رستم زال و منوچی
 پی ایشان دیگر صد پور ساهه
 همه اندر جلد، چون مه فتاده
 تمامی زلف ها کرده پریشان
 همه قنطورها پوشیده ایشان
 بودند قنطورها هر یک زمخمل
 سیاه و زرد، سبز و سرخ و صندل
 میان در داشتند، حوران کوثر
 دو زنگ حیدری، فی الجمله از زر
 پی آن حوریان، بود شاه ثانی
 چه شاهی، همچو یاقوت یمانی
 جوانی مهوشی، خورشید منظر
 سرافراز جهان، همچو سکندر
 خرامیدی، چنان طاووس سرمست
 خلایق در قفا، چون مور، پابست^۱

هندیان، دست در روغن داغ

دردوره صفویه گروهی از هندیان در ایران زندگی می کردند. آن ها را ملتایان یا بانیان نیز می نامیدند. شماری از آنان در اصفهان سکنا داشتند. شغل عمده آنان صرافی بود و پول قرض می دادند و

1- Moreen. Vera Basch: Iranian Jewry's Hour of Peril and Heroism, New York- Jerusalem, the American Academy for Jewish Research, 1987, Appendix pages 199-200.

بهره می گرفتند^۱

هنگامی که بین آن‌ها و مسلمانان اختلافی پیش می آمد و مسلمانان بر سر مسائل مالی از آن‌ها شکایت می کردند، قاضی شرع از آن‌ها می خواست که برای اثبات حقانیت خود قسم یاد کنند. در صورتی که آن‌ها از قسم یاد کردن سرباز می زدند، قاضی حق را به مسلمانان می داد. نحوه قسم یاد کردن به این صورت بود که آن‌ها می باید دست در روغن داغ فرو برند و در آن حال قسم یاد کنند. تا از «عهده مدعی برآیند».

روشن است که هیچ کس توان چنین نحوه قسم یاد کردن را نداشت، در نتیجه هندیان در محاکم شرع بازنده می شدند. به همین دلیل، دعاوی مسلمانان بر علیه آن‌ها بسیار زیاد شد. با توجه به رأی دادگاه‌های شرع بر علیه آن‌ها، مسلمانان پول‌های زیادی از آنان اخاذی می کردند.

در سال ۱۰۷۲ قمری/ ۱۶۶۲ میلادی، در دوران شاه عباس دوم و پس از مرگ محمدتقی مجلسی و برکناری محمدبیک، هندوان از شاه عباس دوم درخواست دادخواهی کردند و تقاضا کردند که به مشکل آن‌ها رسیدگی شود. شاه عباس دوم هیاتی از علمای شرع، به سرپرستی «ملاحسن فیض» را مأمور رسیدگی به این کار کرد.

ملاحسن فیض همراه با سه نفر دیگر از علما به این امر رسیدگی کردند و طی گزارشی که او به شاه عباس دوم داد، روشن کرد که بسیاری از دعاوی مسلمانان بر ضد هندوان پایه و اساس درستی ندارد و صرفاً آن‌ها از این قانون غیرانسانی، برای تصرف مال هندیان سوءاستفاده می کنند.^۲

نگاهی که ملاحسن فیض به انسان دارد، با نگاه فقیهان پیرو مکتب جبل عامل، تفاوت اساسی دارد. هندوها با این که حتی از اهل ذمه نبودند و طبق فقه اسلامی جزو کفار حربی به حساب می آمدند، مال، ثروت و حتی جان‌شان هم بر طبق قوانین فقهی هیچ گونه ارزشی

۱- سفرنامه ناورنیه، صفحه ۵۱۳.

۲- عباسنامه، صفحه‌های ۳۰۵ و ۳۰۶.

نداشت، ملا محسن فیض از حقوق حقه آنان در برابر مسلمانان شیعه دفاع می‌کند و حق را به آنان می‌دهد.

فصل دوم

سلطنت شاه سلیمان

۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵ قمری - ۱۶۶۷ تا ۱۶۹۴ میلادی

فشار بیشتر بر دگراندیشان

پس از مرگ شاه عباس دوم، فرزند او شاه سلیمان در سال ۱۰۷۷ قمری/۱۶۶۷ میلادی، به سلطنت رسید. شاه سلیمان در آغاز سلطنت خود ابتدا به نام شاه صفی دوم تاجگذاری کرد. ولی او به علت افراط در مشروب خواری و زیاده روی در اعمال جنسی و مصرف تریاک و سایر مواد مخدر به بیماری و ضعف بدن مبتلا شد. طبیبان او که از عهده معالجه وی بر نمی آمدند با مهارت و تردستی، تقصیر را به گردن سیارات انداختند. ستاره شناسان دربار، به او گفتند که سبب بیماری شاه نحوست ساعت تاجگذاری او بوده است.^۱ بدین جهت مراسم تاجگذاری را دوباره تکرار کردند و این بار او به نام شاه سلیمان تاجگذاری کرد و شاه سلیمان نامیده شد.

سانسون که در سال ۱۶۸۳ به دربار شاه سلیمان آمده است، نظر متفاوتی را برای تکرار تاجگذاری شاه سلیمان ارائه کرده است. او در سفرنامه خود می نویسد:

«می گویند یهودیان برای شاه جادو کرده بودند و در نتیجه به چنان ناتوانی و وضعی مبتلا شده بود که به مرگ و نیستی

۱ - سیاحت نامه شاردن، جلد نهم صفحات ۱۹۰ و ۱۹۱.

می‌رفت. شیخ علی‌خان اعتمادالدوله یا رئیس‌الوزرایش سحر و جادو را کشف کرد و به شاه توصیه نمود اسمش را تغییر دهد تا به این وسیله از آسیب سحر و جادو مصون بماند.^۱

در اواخر دوران شاه عباس دوم، دولت او مدارا و همدلی زیادی با مسیحیان نشان داد. در مورد دیگر اقلیت‌ها نیز تساهل بیشتری انجام گرفت، ولی در دوران شاه‌سلیمان، مدارا و تساهل دیگر ادامه نیافت. علمای قشری با دیدگاه جبل عاملی قدرت و توان زیادی در دستگاه حکومتی پیدا کردند. فشار و محدودیت‌های زیادی بر اقلیت‌های دینی وارد آمد. لارنس لکه‌ارت در کتاب «انقراض سلسله صفویه و استیلای افغانه در ایران» می‌نویسد:

«هر چه ایام سلطنت [شاه سلیمان] سپری می‌گردید تعذیب و شکنجه‌های مذهبی شدیدتر می‌شد... او بر خلاف شاه‌صفی گامی برای مصون ماندن عیسویان از تعرض در قلمروی خویش برنداشت. یکی از راهبان کرملی نامه‌ای از اصفهان مورخ اول اکتبر ۱۶۷۲ [۱۰۸۳ قمری] نوشته که قسمتی از آن ذیلأ درج می‌شود:

ایران پس از آن که این پادشاه به تخت نشست به سرزمینی مبدل گردیده که در اینجا بیدادگری و رسوایی و ظلم و جور، حصه‌ی عیسویان شده است. خداوندا، کاش این اعمال درست به خاطر تنفر مذهبی صورت بگیرد. اما انگیزه آنان به طور کلی حرص و آز و بنابر دعوی ایشان نجس بودن ما است که آنان در آتش این کین می‌سوزند این مردم ما را نجس می‌خوانند بدون آن که در مقام اثبات مدعای خود باشند. یا در این باره تحقیق و تفحص بپویند. خلیفه اعظم کلیسای ارامنه را به سیاه چال انداخته و به پاهای ایشان غل و زنجیر بسته‌اند. و کلیساهای جلفا محکوم شده‌اند همه ساله مبلغ چهارصد تومان بپردازند.»^۲

کلیساهای و راهبان مسیحی تا زمان شاه‌سلیمان از پرداخت مالیات

۱- سانسون. سفرنامه سانسون: ترجمه دکتر تقی تفضلی، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۶، صفحه ۲۷.

۲- لکه‌ارت. لارنس: انقراض سلسله صفویه و استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی‌قلی عماد، تهران، مروارید، چاپ دوم، صفحه ۳۷.

معاف بودند، ولی در زمان شاه سلیمان طبق فرمانی که او در سال ۱۶۷۱ میلادی/۱۰۸۱ قمری، صادر کرد بر کلیساها مالیات بست.^۱ میزان این مالیات بسیار زیاد بود تا حدی که پرداخت آن از توان ارمنیان خارج بود.

لارنس لکهارت در ادامه می‌نویسد:

«تنی چند از متعصبان مسلمان در ماه می ۱۶۷۸ [۱۰۸۸ یا ۱۰۸۹ قمری] به عذر آن‌که آزادی بی‌حد و حساب عقاید یهود و عیسویان ارمنی موجب خلل در آیین اسلام می‌شود، از شاه در موقعی که از فرط مستی از خود بی‌خود بود فرمانی تحصیل کردند تا گروهی از این دو جماعت مذهبی را به قتل رسانند. به اعتبار این فرمان چند تن خاخام یهودی در نهایت قساوت در اصفهان به قتل رسیدند، لیکن ارمنه و یهودیان دیگری که نیز محکوم به مرگ شده بودند توانستند با پرداختن رشوه‌های گزاف جان بدر برند.»^۲

در زمان شاه سلیمان زرتشتیان کرمان را از داخل شهر اخراج کردند و آنان را مجبور کردند که در خارج از شهر مسکن گزینند. «در زمان شاه سلیمان صفوی... علمای کرمان گفتند مجوسیه ساکن بلده باید خارج شهر منزل نمایند تا با مسلمانان محشور نباشند، آن‌ها را در خارج بلده سمت شمال، جنب دروازه (گبری) سکنا دادند و خانه‌ها و آتشکده ساختند و مدتی زیست کردند.»^۳ شاه سلیمان که قدرت بدنی‌اش در اثر مصرف زیاد شراب و عیاشی‌ها و خوشگذرانی‌های بی‌حساب، به تحلیل رفته بود سرانجام در سال ۱۱۰۵ قمری برابر با ۲۹ ژوئیه ۱۶۹۴ میلادی در سن ۴۷ سالگی فوت می‌کند.^۴

۱- تاریخ جلفای اصفهان، صفحه ۵۷۴.

۲- انقراض سلسله صفویه، صفحه ۳۸ - به نقل از تاریخچه وقایع کرملی در ایران جلد یکم صفحه ۴۰۸.

۳- باستانی پاریزی. ابراهیم: سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تهران، صفی‌علیشاه، چاپ سوم ۱۳۶۲، صفحه ۲۴۵. به نقل از جغرافیای کرمان، صفحه ۲۸.

۴- انقراض سلسله صفویه، صفحه ۳۹.

محمدباقر مجلسی - نماد خشک اندیشی

۱۰۳۷ تا ۱۱۱۰ قمری (۱۶۲۷ تا ۱۶۹۸ میلادی)

محمدباقر مجلسی، فرزند کوچک محمدتقی مجلسی است. محمدباقر در سال ۱۰۳۷ هجری قمری/ ۲۸-۱۶۲۷ میلادی، تولد یافت و در سال ۱۱۱۰ هجری قمری/ ۱۶۹۸ میلادی، در سن ۷۳ سالگی در گذشت. او معاصر با دوران سلطنت چهار نفر از شاهان صفوی، که به ترتیب عبارتند از: شاه صفی، شاه عباس دوم، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین بود.

محمدباقر مجلسی در اواخر سلطنت شاه سلیمان بعد از فوت آقا حسین خوانساری در سال ۱۰۹۸ قمری/ ۱۶۸۷ میلادی، به مقام شیخ الاسلامی و امامت جمعه اصفهان رسید و تا پایان سلطنت او در این مقام باقی ماند. پس از مرگ شاه سلیمان در سال ۱۱۰۵ قمری- ۱۶۹۴ میلادی و به سلطنت رسیدن شاه سلطان حسین، او در این مقام باقی ماند. وی تا موقع مرگ خود در سال ۱۱۱۰ قمری/ ۱۶۹۸ میلادی، عهده دار این منصب بود.

محمدباقر مجلسی، مدت هفت سال در دوران شاه سلیمان و نیز مدت پنج سال در دوره سلطنت شاه سلطان حسین و در مجموع مدت دوازده سال سمت شیخ الاسلامی و امامت جمعه اصفهان را عهده دار بود. وی در این مدت منصب قضاوت شهر اصفهان را نیز به عهده داشت.

محمدباقر مجلسی در عقاید شیعی خود بسیار متعصب و خشک اندیش بود. او با هر گونه دگراندیشی مخالفت می کرد. دکتر ذبیح الله صفا معتقد است که یکی از علل سقوط صفویه و حمله افغان ها به اصفهان، تعصب مذهبی و خرافاتی بود که در دوران محمدباقر مجلسی شدت بیشتری پیدا کرد، او معتقد است که محمدباقر مجلسی در رواج آن، نقش اساسی داشته است. او در این مورد می نویسد:

«نفوذ قاطع ملا محمدباقر مجلسی، ملا باشی ایران ... در امور

کشوری عهد شاه سلیمان و شاه سلطان حسین معروف است.

بویژه از ضعف شاه سلطان حسین و ملامنشی او برای دخالت در

کار مُلک بهره گرفت، چنان که در باره او نوشته‌اند که پادشاهی سلطان حسین موقوف بر وجود او بود، و چون مرد آثار فتور در آن آشکار گردید. ولی حقیقت امر آن است که یکی از چند علت خرابی کار آن پادشاه ناتوان غلبه این مرد متعصب سخت‌کش و یارانش بود. وی در سخت‌گیری آزار اهل سنت، و بر کسانی که متهم بدعت و الحاد می‌شدند، و در کشتار صوفیان و نشر خرافات و اوهام و نظایر این گزافه کاری‌ها مشهور است.^۱

پروفسور ادوارد براون، محقق انگلیسی هم چون دکتر صفا، بر این باور بود که سقوط صفویه و اغتشاشاتی که در اواخر آن عصر رخ داد، به علت اقتدار هرچه بیشتر علمای صفوی و نفوذ و دخالت آن‌ها در امور مملکتی بود. او از محمدباقر مجلسی با القابی مانند «قاتل صوفیه و کفار، و شخص مهیب و هول‌انگیز» نام برده و بیان کرده است که سقوط اصفهان و غلبه افغان‌ها در آخر آن عصر نتیجه «سخت‌گیری‌ها و آزادی کشی‌های او و همکارانش می‌باشد.»^۲

خلاصه‌ای از دیدگاه‌ها و اقدامات ملا محمدباقر مجلسی به شرح زیر است:

هندویان

از نخستین اقداماتی که محمدباقر مجلسی پس از رسیدن به منصب شیخ‌الاسلامی انجام داد شکستن بت هندیان مقیم اصفهان بود، که آن‌ها آن را می‌پرستیدند.

«دوره مسموع شیخ افتاد که جماعتی از کفار هند پنهانی بتی را که در شهر اصفهان بوده، می‌پرستیدند. پس حکم شرعی به شکستن آن بت صادر کرد و سعی و تلاش کفار مؤثر نیافتاد و هر چه مال و منال و هدایا تقدیم همایونی نمودند که بلکه آن داهبه را از سر معبود خودشان دفع کرده باشند، سودی نبخشید و برحسب حکم نافذ آن عالم ربانی، بت را شکستند.»^۳

۱ - صفا. دکتر ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس، چاپ سوم ۱۳۶۶، جلد پنجم صفحه ۱۸۱

۲ - براون. پرفسور ادوارد: تاریخ ادبیات در ایران، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ابن‌سینا، چاپ سوم ۱۳۴۵، جلد چهارم صفحه ۱۱۵.

۳ - سلطان محمدی. ابولفضل: مقاله مروری بر زندگانی سیاسی علامه محمدباقر

پس از شکستن بت یکی از ملازمان او ریسمانی به گردن آن انداخت و در کوچه و بازار اصفهان بر زمین کشید.^۱ می‌توان تفاوت دیدگاه ملامحسن فیض را با محمدباقر مجلسی را در اینجا دید. ملامحسن فیض از حقوق هندیان در مقابل مسلمانان دفاع می‌کند و حق را به آنان می‌دهد و محمدباقر مجلسی این فقیه پیرو مکتب جبل عامل، بت هندوان را می‌شکند و ایادیش در کوچه و بازار آن را می‌کشند.

صوفیان

گرچه همواره صوفیان در اواخر عصر صفوی مورد تعقیب و آزار قرار می‌گرفتند، ولی هنگامی که دوران ریاست به محمدباقر مجلسی رسید این آزارها به اوج خود رسید. دکتر ذبیح‌الله صفا به این نکته اشاره دارد او می‌نویسد:

«آزردن صوفیان سنی و شیعی همچنان ادامه داشت تا دوره ریاست دینی به ملا محمدباقر مجلسی رسید که به حکم او تکفیر و آزار و شکنجه کردن صوفیان به نهایت، شدت یافت. و بر اثر این شدت عمل، بیشتر طریقت‌های تصوف ایرانی عملاً از آغاز قرن دوازدهم هجری به بیرون از مرزهای ایران انتقال یافت.»^۲

رسول جعفریان در کتاب دین و سیاست در عصر صفوی به نقل از دکتر شبلی نقل می‌کند که، محمدباقر مجلسی مخالف و بر ضد صوفیان بود. در زمان او صوفیان را به شدت تحت فشار و آزار قرار می‌دادند، تا حدی که مراکز آنان را بستند و تمام مراسم و برنامه‌های آنان را ممنوع کردند، او می‌نویسد:

«حکومت، صوفیان را تحت فشار و پیگرد قرار داد و تمامی را از پایتخت تبعید کرد (فوائد صفویه/ ورقه ۶۴). برپا کردن حلقه‌های ذکر ممنوع و همه مراسم صوفیانه قدغن شد. از جمله به منظور زدودن آثار تصوف، حتی حکومت را از یاهو گرفتن منع کرد (فوائد صفویه/ ورقه ۶۴). و شاگردان مجلسی در سرتاسر اصفهان به راه

مجلسی، فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۲۰ به نقل از ریحانة الادب.

۱- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، جلد پنجم صفحه ۱۸۲.

۲- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، جلد پنجم صفحه ۳۲۱.

افتادند و حتی در دکان کوزه‌گران، خمره‌ها را می‌شکستند بدین بهانه که اگر در آن‌ها دمیده شود طنین یاهو می‌دهد.^۱

«روهر بورن»^۲ به اقداماتی که در اواخر عصر صفوی و در زمان شاه سلطان حسین بر ضد صوفیان انجام شد اشاره می‌کند او می‌نویسد:

«... طریقه صوفیه که شعار و اطوار سلسله صوفیه بود بر انداخت از آن جمله توحید خانه که در دولت خانه آن حضرت متصل به عالی قاپو بود، و در هر شب جمعه مشایخ صوفیه جمع شده با خلفا و امرا وجد کرده یاهو می‌زدند موقوف فرموده...»^۳

هنر

● نقاشی مجسمه سازی

محمدباقر مجلسی نقاشی صورت انسان‌ها را حرام می‌دانست و معتقد بود که اگر صورتی کشیده می‌شود «بهتر آن است که آن را ناقص کنند. مثل آن که چشمش را کور کنند یا عضوی از آن را محو کنند.»^۴

او از قول امام محمدباقر نقل می‌کند که:

«باکی نیست که صورت‌ها در خانه باشد اگر سرش را تغییر دهند

و سایر اعضای بدنش بحال خود باشد.»^۵

در آثار هنر نقاشی عصر صفوی و قاجار به تابلوهای نقاشی تصاویر انسان‌هایی برخورد می‌کنیم که ویژگی خاصی دارند. در این تابلوها، صورت انسان‌ها دارای یک چشم است، بیشتر فقط یک چشم در میان پیشانی آن‌ها کشیده شده است، علت این نوع نقاشی، این است که کشیدن تصویر انسان با دو چشم از نظر فقه شیعه صفوی ممنوع است و هنرمندان برای این که این ممنوعیت شرعی را رعایت کنند، تصاویر را فقط با یک چشم نقاشی می‌کردند.

۱- دین و سیاست در دوره صفوی، صفحه‌های ۲۵۴ و ۲۵۵ به نقل از تشیع و تصوف دکتر شبلی صفحه‌های ۳۹۹ و ۴۰۰.

2 - Klaus Michael Rohrborn

۳- روهر بورن. کلاوس: نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۳۵۷ شاهنشاهی (۱۳۵۷ شمسی)، صفحه ۵۸، به نقل از تاریخ طهماسبیه صفحه a ۱۲۱.

۴ - مجلسی. محمد باقر: حلیۃ المتقین، تهران، بهزاد، ۱۳۷۵، صفحه ۳۰۶.

۵- حلیۃ المتقین، صفحه ۲۰۷.

شاردن در سفرنامه خود در شرح خانه میرزا رضی منشی الممالک می نویسد:

«نکته‌ای که به نظر من در این خانه شایان دقت می باشد، آن است که بعضی تالارها دارای کاشی‌های منقش و مصوری است که فقط یک چشم در تصاویر آن‌ها مشاهده می گردد. این برای آن است که بتوان در آن جا بدون دغدغه خاطر نماز گزارد. مسلمانان تصاویر را مکروه می شمارند تا جایی که بعضی شان مدعی هستند که اقامت در منازل مصور و منقش ارتکاب معاصی شمرده می شود، و معتقدند که ادعیه و اذکار و عباداتی که در این قبیل منازل گزارده می شود، بیهوده است و به هیچ وجه مقبول درگاه خداوندی نیست... برای رفع این محذور... اگر در آن جا تصاویر و تمثال‌هایی ببینند فی الفور چشم چپ آن را با نوک چاقو خراب می کنند. میرزا رضی که خوب متوجه این مساله بود، پیشاپیش به صورتگر دستور داده است که در تمام تصاویر فقط یک چشم را ترسیم کند.»^۱

● موسیقی

محمدباقر مجلسی موسیقی را حرام می دانست و خوانندگی را زمزمه شیطان می شمرد و غنا (موسیقی) را «نوحه ابلیس بر فراق بهشت» می دانست.^۲

او از قول حضرت امیرالمؤمنین نقل می کند که:

«کبوتر در خوانندگی که می کند نفرین می کند بر آن‌ها که سازها می زنند و کنیزان خواننده نگاه می دارند و عود و نی می نوازند»

او از قول حضرت صادق نقل می کند که:

«و در حدیث معتبر از حضرت صادق منقول است که هر که چهل روز در خانه او طنبور بنوازند، حق تعالی بر او مسلط گرداند، شیطانی را که او را فقندر می گویند. پس هیچ عضوی از اعضای او نماند مگر آن که شیطان بر آن بنشیند. پس چون چنین شود حیا از او برطرف شود و پروا نکند از آن چه گوید یا شنود و غیرت

۱- سیاحت‌نامه شاردن، جلد هفتم صفحه ۷۰ و ۷۱.

۲- برای مشاهده نظرات محمدباقر مجلسی در مورد موسیقی می توان به کتاب حلیۃ المتقین، بخش در حرمت غنا صفحات ۵۴۹ و ۵۵۰ مراجعه کرد.

از او زایل شود تا آن که اگر دارند که با زناش زنا می کنند غیرت نورد.^۱

● شاهنامه

او شاهنامه را قصه دروغ مجوسان می شمرد.^۲

یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان

بخشی از دیدگاه های محمدباقر مجلسی در مورد یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان را می توان به صورت زیر خلاصه کرد:
- او مخالف تجارت، داد و ستد و دوستی با یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان بود. او از قول امام صادق نقل می کند که:
«سزاوار نیست مؤمن را با کافران اهل ذمه شراکت، یا امانتی به ایشان بدهد که برایش چیزی بخرند یا چیزی به ایشان سپارند، یا دوستی با ایشان بکنند.»^۳

محمدباقر مجلسی اهل ذمه را نجس می دانست و از قول امام موسی نقل می کند که:

«مسلمان نباید که با گبر در یک کاسه چیزی بخورد و یا با او در یک فرش بنشیند و یا با او مصاحبت کند.»

او از قول امام صادق نقل می کند که:

«اگر با ایشان مصافحه کنی، [دست دادن] از زیر جامه مصافحه کن و اگر دست به دست او رسد دست را بشوی و اگر با اهل ذمه یعنی جهودان یا ترسایان و گبران مصافحه کنی دست را به خاک یا دیوار بمال... دست به خاک یا دیوار مالیدن در صورتی است که دست مسلمان و ایشان هیچیک تر نباشد.»^۴

او معتقد بود که مسلمانان شیعه در مقایسه با افراد سایر ادیان و

۱- حلیۃ المتقین، باب خاتمه صفحه ۳۸۷.

۲- حلیۃ المتقین، صفحه ۵۵۲.

۳- حلیۃ المتقین، صفحه ۲۶۷.

۴- حلیۃ المتقین، صفحه ۲۶۷.

مذاهب در مقام بالاتر انسانی قرار دارند.
 «اگر محتاج شوی به طبیب ترسا، باکی نیست که سلام بر او کنی
 و او را دعا کنی که دعای تو نفعی به او نمی‌رساند.»

محمدباقر مجلسی از قول حضرت محمد این گونه نقل می‌کند که:
 «ابتدا مکنید اهل کتاب را سلام و چون ایشان بر شما سلام کنند
 علیکم بگویید.»

محمدباقر مجلسی احکام و محدودیت‌های اهل ذمه را در رساله‌ای
 به نام «صواعق الیهود» آورده است. این رساله در مورد احکام اهل
 ذمه و گرفتن جزیه از اهل کتاب است. او در این رساله محدودیت‌ها
 و الزام‌هایی را که باید اهل ذمه رعایت و اجرا کنند را آورده است. او
 معتقد است که جزیه را فقط می‌توان از اهل کتاب (یهودیان، مسیحیان
 و زرتشتیان) گرفت. جزیه شامل سایر کفار (حربی) نمی‌شود.
 او معتقد بود که اهل کتاب «به هدایت نزدیک‌ترند از سایر کافران».
 او عقیده داشت که:

«... هرگاه شرایط جزیه را در حق ایشان رعایت نمایند و به
 خواری و مذلت در میان مسلمانان زندگی کنند، تعصب ایشان را
 مانع از قبول دین حق نخواهد گردید.»

محمدباقر مجلسی معتقد بود که با وجود خواری و ذلتی که بر اهل
 ذمه اعمال می‌شود به زودی آنان مجبور خواهند شد که دین اسلام
 را قبول کنند. این رساله در کتاب «۲۵ رساله فارسی» از محمدباقر
 مجلسی منتشر شده است.
 رساله صواعق الیهود را خانم ورا مورین به زبان انگلیسی ترجمه
 و همراه با مقدمه‌ای منتشر کرده است.^۱

1 - Moreen. Vera Basch: The Treatise Lightning Bolts Against the Jews.

رساله صواعق الیهود

تالیف محمد باقر مجلسی

سر فصل‌ها و خلاصه احکامی را که محمدباقر مجلسی در رساله صواعق الیهود ذکر کرده به شرح زیر است:

۱- جزیه فقط شامل اهل کتاب می‌شود و سایر کفار شامل احکام جزیه نمی‌شوند.

۲- جزیه فقط از مردان بالغ اهل ذمه گرفته می‌شود و کودکان، زنان و مردان پیر و علیل را شامل نمی‌شود.

۳- از فقرای آن‌ها هم باید جزیه گرفت و اگر نداشته باشند باید حتی گدایی کنند تا مبلغ جزیه را پرداخت نمایند.

۴- جزیه مقدار معینی ندارد و بستگی به نظر امام یا نایب امام دارد.

۵- میزان جزیه برای فقرا ۱۲ درهم و افراد متوسط الحال ۲۴ درهم و برای ثروتمندان ۴۸ درهم است.

۶- اهل ذمه نباید با مسلمانان جنگ کنند و یا به کافران کمک کنند.

۷- باید احکام مسلمانان را رعایت کنند و از حکمی که حاکم مسلمانان طبق شرع اسلام بر آن‌ها قرار می‌دهد، اطاعت کنند.

۸- با زنان مسلمان، زنا نکنند.

۹- مسلمانان را وسوسه نکنند و از دین برنگردانند.

۱۰- راهزنی مسلمانان را نکنند.

۱۱- جاسوسان کافران را پناه ندهند و با کافران همکاری نکنند.

۱۲- زنان و اطفال مسلمانان را نکشند.

۱۳- آن‌چه که در اسلام ممنوع ولی در دین آن‌ها آزاد است را، انجام ندهند. مانند نوشیدن شراب، خوردن گوشت خوک و ازدواج با محارم.

۱۴- کلیسا، معبد و آتشکده در کشورهای اسلامی بنا نکنند. اگر

احتیاج به تعمیر داشته باشند اجازه تعمیر دارند ولی اگر خراب شود نمی‌توانند بازسازی کنند.

۱۵- هنگام خواندن کتاب‌های مذهبی خود، صدای خود را بلند نکنند و ناقوس کلیسا را به صدا در نیاورند.

۱۶- خانه‌های خود را بلندتر از خانه مسلمانان نسازند.

۱۷- لباس‌های آنان باید از مسلمانان متفاوت باشد. یهودی‌ها لباس عسلی بپوشند. مسیحیان لباس‌های سیاه و کبود. مسیحیان زنار به کمر ببندند و یهودیان وصله‌ای که رنگ دیگری دارد بر لباس خود بدوزند. کفش‌هایی که می‌پوشند باید هر لنگه به رنگی مختلف باشد.

۱۸- انگشتی مسی یا آهنی بر گردن نبندند.

۱۹- زنان در حمام، زنگی به پا نبندند.

۲۰- بر اسب سوار نشوند، بر قاطر و یا الاغ سوار شوند. آن‌ها حق ندارند زین بر مرکب گذارند و باید بر پالان سوار شوند، هر دو پای خود را از یک طرف مرکب آویزان کنند.

۲۱- حق ندارند شمشیر ببندند و یا سلاح با خود حمل کنند. حتی آن‌ها نمی‌توانند این وسائل را در خانه‌های خود هم نگاه دارند.

۲۲- مقدار جزیه نباید مقدار مشخصی داشته باشد، تا آن‌ها در تمام طول سال در تشویش و اضطراب باشند و در هنگام پرداخت جزیه باید نزد گیرنده جزیه بایستند و بگویند بشمار و او زر را بشمارد تا وقتی که مسلمان بگوید بس است.

۲۳- در راه از میان جاده عبور نکنند و در کنار جاده راه بروند.

۲۴- در حمام هنگامی که مسلمانان در حوض است وارد حوض نشوند.

۲۵- مسلمانان به آن‌ها سلام نکنند فقط هنگامی که آن‌ها سلام کردند، مسلمان در جواب علیک بگوید.

۲۶- مسلمانان نباید با آنان در تجارت مشارکت کنند.

۲۷- مواد غذایی که قابل تطهیر نیست، مانند روغن و مایعات، که آن‌را نجس کرده‌اند را نباید از آن‌ها گرفت.

- ۲۸- پوست حیوانات و آن چه که از پوست ساخته می شود، مانند کفش و چکمه را نمی توان از آن ها گرفت.
- ۲۹- مایعاتی که در داخل پوست (مشک) قرار دارد را نمی توان از آن ها گرفت.
- ۳۰- در روزهای برفی و بارانی آن ها نباید از خانه خارج شوند، چون مسلمانان را نجس می کنند.
- ۳۱- اگر شنیده شود که به مسلمانی دشنام داده اند و یا اهانت کرده اند، باید زجر و مجازات شوند.
- ۳۲- اگر میان آن ها و مسلمانان اختلافی به وجود آید، فقط حاکم شرع مسلمانان است که می تواند در مورد آنان قضاوت کند.^۱
- متن کامل رساله «صواعق الیهود» نوشته محمدباقر مجلسی، در پیوست شماره ۳ انتهای کتاب آورده شده است.

۱- مجلسی. محمد باقر: ۲۵ رساله فارسی، رساله صواعق الیهود، تحقیق سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۲ قمری، صفحات ۵۱۳ تا ۵۲۲.

فصل سوم

سلطنت شاه سلیمان حسین

۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ قمری - ۱۶۹۴ تا ۱۷۲۲ میلادی

پس از مرگ شاه سلیمان، فرزند بزرگ او سلطان حسین در سال ۱۱۰۵ قمری/۱۶۹۴ میلادی، به سلطنت رسید. سلطان حسین فردی بسیار مذهبی، پرهیزکار و خرافی بود تا حدی که لقب ملاحسین به او داده بودند. او پیش از رسیدن به سلطنت تمام عمر خود را در حرم به سر برده بود و به همین سبب هیچ آگاهی از دنیای بیرون نداشت. سلطان حسین مانند پدرش شاه سلیمان زیر نفوذ شخصیت فوق العاده نیرومند و موثر محمداقر مجلسی، یکی از فقهای شیعه بود که شاه سلیمان چند سال پیش از مرگش او را به سمت شیخ الاسلامی منصوب کرده بود.^۱

اوج گیری ستیز با دگراندیشان

هنگامی که شاه سلطان حسین به سلطنت رسید، نوشیدن شراب را ممنوع کرد. او سعی کرد با کمک محمداقر مجلسی تمام قوانین اسلامی را در ایران پیاده کند. او با این که نوشیدن شراب را ممنوع کرده بود، خود به حد افراط شراب می نوشید. او هیچ گونه اراده ای در

برابر زن نداشت، حرمسرای او دارای شمار بسیار زیادی زن بود. در دوران شاه سلطان حسین، با نفوذ بسیار زیاد محمدباقر مجلسی زمام امور کشور به دست روحانیون شیعه و متملقان و خواجهان درباری پشتیبان آنان افتاد. در عصر شاه سلطان حسین، انتصاب به سلک روحانی کافی بود که شخص هر مقام دولتی را اشغال کند. راجر سیوری در کتاب ایران عصر صفوی در شرح موقعیت علمای صفوی در اواخر آن دوره می‌نویسد:

«در دوران شاهان ضعیف و بی‌کفایت، علما تمایل به تجدید ادعایشان مبنی بر عدم وابستگی به نهاد سیاسی کشور را داشتند. بنابراین جای تعجب نیست که طی سلطنت دو تن از ضعیف‌ترین پادشاهان صفوی، سلیمان و سلطان حسین، که روی هم رفته پنجاه و شش سال از سال ۱۰۷۷ تا ۱۱۳۵ قمری (۱۶۶۶ تا ۱۷۲۲ میلادی) فرمانروایی کردند، علما را در اوج قدرت‌شان می‌بینیم. طی این دوره، مجتهدان استقلال خود را از شاه کاملاً تثبیت کردند و حق ویژه‌شان را مبنی بر نیابت امام دوازدهم بازپس گرفتند و بدین‌سان در کشوری شیعه مذهب، تنها منبع بر حق قدرت محسوب می‌شدند.»^۱

علمای پیرو دیدگاه جبل‌عامل، در آن هنگام، اختیار و مهار شاه را در دست داشتند و در عمل کشور را اداره می‌کردند. راجر سیوری ادامه می‌دهد که:

«مجتهدان از دعوی روز افزون عدم وابستگی به شاه رفته‌رفته به جایی رسیدند که در واقع شاه را کنترل کردند. به گفته بنانی «به نظر بعضی منابع، گروهی مجتهد بالای سر شاه حکومت مستقیم مذهبی برقرار کرده بودند.» علما برای تحصیل موقعیت مسلط در کشور فشار می‌آوردند و توجهی به این واقعیت نداشتند که با این کار به نابودی کشور کمک می‌کنند.»^۲

۱ - سیوری. راجر: ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز چاپ ششم ۱۳۷۸، صفحه ۲۳۷.

۲ - ایران عصر صفوی، صفحه ۲۳۸.

زرتشتیان در دوران شاه سلطان حسین

در آغاز سلطنت شاه سلطان حسین، بنا به توصیه علمای صفوی، او دستور داد که زرتشتیان ایران باید به دین اسلام درآیند. در آن هنگام زرتشتیان در محله‌ای به نام گبرآباد در جنوب جلفا زندگی می‌کردند.^۱ طبق دستور شاه سلطان حسین، همگی آن‌ها را به زور مسلمان کردند. گروهی از روی ترس و عده‌ای با تشویق و وعده. سپس محله آن‌ها را از گبرآباد به حسین‌آباد تغییر نام دادند، در این تغییر دین اجباری، حدود دویست خانواده زرتشتی به زور مسلمان شدند.^۲

لارنس لکه‌ارت درمورد موقعیت زرتشتیان در زمان شاه سلطان حسین صفوی به این واقعه اشاره کرده است و می‌نویسد:

«محمدباقر مجلسی و محمدحسین [نوه او]^۳ و یاران ایشان

نسبت به زرتشتیان ایران سبعیتی خاص پیشه ساختند. تعذب این مردم نگون بخت در ایام سلاطین اولیه صفویه غالباً به قدر کفایت شدید بود، ولی در دوره شاه سلطان حسین سخت بر حدت آن افزوده شد. شاه سلطان حسین را اندکی پس از جلوس اغوا کرده بودند تا فرمانی صادر کند که به موجب آن به اسلام گروند. اسقف اعظم آنقوره به سال ۱۶۹۹ میلادی [۱۱۱۰ قمری] خود شاهد اعمال وحشتناکی بود که در آن موقع برای اجرای این فرمان در اصفهان بالاخص در حسن آباد [حسین آباد] محله زرتشتیان، که در آن جا گروهی کثیر از آنان مجبور به قبول اسلام شدند به کار رفته بود. معبد آنان منهدم گردیده و به جای آن مسجد و مدرسه‌ای احداث شده بود. لیکن مؤبدان زرتشتی پیش از وقوع این عمل، به

۱- همان‌گونه که در بخش اخراج ارمنیان از اصفهان اشاره شد، در زمان شاه عباس دوم ارمنیان که از اصفهان اخراج شدند، آن‌ها در در ابتدا به محله گبرآباد، محل زندگی زرتشتیان رفتند و خانه‌هایی را در آنجا از زرتشتیان کرایه کردند. آنان در کنار یکدیگر در جلفای جدید اسکان داشتند.

۲- تاریخ جلفای اصفهان، صفحه ۱۴۷.

۳- طی پژوهش‌هایی که اخیراً انجام گرفته، مشخص شده است که محمدحسین، آخرین ملاباشی شاه سلطان حسین، نوه محمدباقر مجلسی نبوده است. ولی او عملاً سیاست مذهبی محمدباقر مجلسی را دنبال می‌کرده و از نظام فکری جبل‌عاملی او پیروی می‌کرده است.

حفظ آتش مقدس و جلوگیری از تهتک به حرمتش کوشیده آن را به کرمان که در آنجا تعذب زرتشتیان کمتر شدت داشت انتقال دادند. حتی در کرمان هم رفتار با زرتشتیان آن چنان بود که چون غلزایی‌های سنی [افغان‌ها] به سرکردگی محمود به سال ۱۷۱۹ قدم به شهر گذاشتند آنان به مهاجمان به دیده آزادی بخش نگریسته و ایشان را دشمن تلقی نکردند.^۱

در سال ۱۱۳۳ قمری (۱۷۲۰ میلادی) محمود افغان به کرمان حمله برد. او ابتدا «گَبر محله»، محل زندگی زرتشتیان را که در شمال غربی شهر کرمان واقع شده بود، تصرف کرد و خانه‌ها و اموال زرتشتیان را غارت کرد.^۲ زرتشتیان آواره از گبر محله وارد شهر کرمان شدند. در این هنگام رویداد شگفتی رخ داد، با این‌که محمود افغان گبر محله را غارت کرده و صدمات زیادی به زرتشتیان وارد آورده بود، شماری از زرتشتیان ایرانی با محمود افغان همراه و متحد شدند و در سال ۱۱۳۵ قمری/۱۷۲۲ میلادی همراه با سربازان افغان با سپاه شاه‌سلطان حسین جنگیدند.

در کتاب سقوط اصفهان اشاره شده است که هزار تفنگچی زرتشتی در سپاه محمود خدمت می‌کردند.^۳

نصرالله‌خان گور - (گبر)

یکی از افراد زرتشتی که با محمود افغان همراه و متحد شد و همراه با سربازان افغان با سپاه شاه سلطان حسین جنگید، فردی به نام نصرالله‌خان گور و یا گبر بود. او که سمت سرداری گروهی از سربازان زرتشتی را به عهده داشت نقش مهمی در تسخیر شیراز داشت. در همین جنگ شیراز بود که او زخمی شد و درگذشت. دلیل این‌که چرا

۱ - انقراض سلسله صفویه، لارنس لکهارت، صفحه ۸۴.

۲ - وزیر، احمد علی خان: تاریخ کرمان، به کوشش دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، علمی، تهران، چاپ سوم ۱۳۶۴، جلد دوم صفحه ۶۶۴.

۳ - گیلانننز. پطرس دی سرکیس: سقوط اصفهان گزارش‌های گیلانننز درباره حمله افغانان و سقوط اصفهان، مترجم محمد مهریار، اصفهان، انتشارات گله، چاپ دوم، صفحه ۱۰۲.

زرتشتیان با افغان‌های سنی مذهب متحد شدند و با دولت صفوی جنگیدند پرسشی است که مطرح می‌گردد. تنها پاسخی که وجود دارد و شواهدی هم آن را تأیید می‌کند این است که تعصب، سخت‌گیری، آزار و اذیت‌هایی که روحانیون صفوی بر زرتشتیان ایران در آن دوران وارد آوردند، موجب شد که آنان به محمود افغان به چشم یک ناجی و نجات دهنده نگاه کنند و با او همکاری کنند.^۱

دکتر باستانی پاریزی در مورد این واقعه چنین می‌نویسد:

«توهین و خشونت‌هایی که سال‌ها پیش به زرتشتیان کرمان و یزد وارد شده بود، این روزها متأسفانه عکس‌العمل خود را نشان داد. زیرا زرتشتیان با محمود همراهی کردند و نصرالله سلطان گور (گبر) با محمود همراهی کرد، چنان‌که این نصرالله سلطان به مقابله کسانی که از همدان و لرستان به کمک شاه می‌آمدند تاخت و آن‌ها را تار و مار کرد... نصرالله‌خان در حمله به شیراز زخم برداشت و مُرد ولی شیراز تسخیر شد.»^۲

یهودیان در دوران شاه سلطان حسین

میزان فشارهای اجتماعی بر یهودیان در زمان شاه سلطان حسین افزایش پیدا کرد. یکی از پژوهشگران معتقد است که اگر دولت شاه سلطان حسین سقوط نکرده و نادرشاه افشار نیامده بود، از یهودیان و زرتشتیان ایران اثری باقی نمی‌ماند. در این مورد لارنس لکه‌هارت می‌نویسد:

«به راستی مصائب یهودیان در ایام سلطنت شاه سلطان حسین به اندازه‌ای طاقت‌فرسا بود که در وصف آن یکی از محققان جدید (پرفسور و. ج. فیچل)^۳ می‌گوید: فقط زوال سلسله صفویه بر اثر هجوم موفقیت‌آمیز افغانه و قیام بعدی فرمانروای جدید آزادمنشی همچون نادرشاه، یهودیان اصفهان و یهودیان ایران را بر روی هم از فنای کامل نجات بخشید.»^۴

۱ - تاریخ ادبیات در ایران، پرفسور ادوارد براون، جلد چهارم صفحه ۱۲۰.

۲ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، صفحات ۳۸۶ و ۳۸۷.

3 - Walter Joseph Fischel

۴ - انقراض سلسله صفویه، صفحه ۸۵.

ارمنیان در دوران شاه سلطان حسین

شاه سلطان حسین بر خلاف پادشاهان گذشته صفوی (شاه عباس اول- شاه صفی و اواخر دوران شاه عباس دوم) تحت تأثیر عالمان صفوی قرار گرفت و دیگر از ارمنیان حمایت و پشتیبانی نکرد. او سعی کرد که آن‌ها را به دین اسلام در آورد، به همین منظور برای خوار و خفیف کردن و تحت فشار قرار دادن آن‌ها فرمانی صادر کرد که ارمنیان مجبور به اجرای آن بودند. طی این فرمان ارمنیان باید موارد زیر را رعایت می‌کردند:

- آن‌ها باید چاک گریبان خود را از پشت ببندند.
- بر شانه‌های‌شان گلیم کهنه اندازند و کلاه تکه پاره بر سر گذارند تا از مسلمانان متمایز گردند.
- سواره به بازار نروند.
- در ایام بارانی به بازار و دکان وارد نشوند تا مبادا خیسی لباس‌شان مسلمانان را نجس کند.
- دستور داده شد که مسیحیان باید تابوت معدومان را حمل کنند.

شاه سلطان حسین برای تشویق ارمنیان برای مسلمان شدن فرمان داد که سر هر ماه جارچی جار زند که شاه در مورد ارمنیانی که مسلمان شوند احسان کرده و هر خواسته آن‌ها را اجابت خواهد کرد.^۱

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، تا پیش از سلطنت شاه سلیمان، کلیساها از پرداخت مالیات معاف بودند. ولی در سال ۱۶۷۱ میلادی/ ۱۰۸۱ قمری، شاه سلیمان بر کلیساها مالیات بست و آن‌ها را مجبور به پرداخت مالیات کرد. پرداخت مالیات در زمان شاه سلطان حسین نیز ادامه پیدا کرد و حتی افزایش هم یافت. در کتاب تاریخ جلفای اصفهان جدول سنگین مالیات‌هایی که بر کلیساها بسته شد، آورده شده است:

۱- تاریخ جلفای اصفهان، صفحه‌های ۱۴۷ و ۱۴۸.

کلیساهای جلفای قدیم	جمعاً ۲۶۵ تومان
کلیساهای جلفای نو	جمعاً ۴۸ تومان
کلیساهای بلوک فریدن	جمعاً ۶۷/۵ تومان
کلیساهای بلوک بربروت	جمعاً ۴۳/۴ تومان ^۱

این تنها مالیاتی نبود که جلفاییان مجبور به پرداخت آن بودند، بلکه مبالغ دیگری هم علاوه بر این مالیات‌ها باید پرداخت می‌کردند، که در جمع بالغ بر ۸۰۰ تومان در سال می‌گردید.^۲

با اینکه شاه‌سلطان حسین طی چهار فرمان مختلف در سال ۱۱۱۱، سال ۱۱۱۹ و سال ۱۱۲۰ و سال ۱۱۲۸ هجری قمری، کلیساها را از پرداخت مالیات معاف کرد، ولی فرمان‌های او در عمل هیچ گاه اجرا نشد و از کلیساها مالیات گرفته می‌شد.^۳ میزان مالیات به قدری زیاد بود که پرداخت آن از توان کلیساها خارج بود. در کتاب تاریخ جلفای اصفهان آمده است که برخی از کلیساها چون پولی برای پرداخت مالیات و رشوه به مأموران دولت اصفهان نداشتند اشیاء و اموال کلیساها را به جای مالیات و رشوه برای مأموران می‌فرستادند.^۴

ارمنیان در زحمت، جلفا رو به خرابی می‌رود

پس از سختگیری، فشار و محدودیت‌های بسیاری که در اواخر عصر شاه سلیمان و دوران شاه سلطان حسین در مورد ارمنیان انجام گرفت، جلفا از رونق پیشین خود افتاد و دیگر آن شکوفایی اقتصادی پیشین خود را نداشت. فشارهای مالیاتی، مذهبی و اجتماعی، دامنه فعالیت‌های اقتصادی ارمنیان را محدود کرد. در آن دوران دیگر تجارت خارجی و منافع ملی ایران مفهومی نداشت و تعصبات مذهبی اوج گرفته بود و ملایان و روحانیون یکسره بر کشور حکومت می‌کردند. همین فشارهای اجتماعی باعث فرار ارمنیان از جلفا شد.

۱- تاریخ جلفای اصفهان، صفحه ۵۷۸.

۲- تاریخ جلفای اصفهان، صفحه ۵۷۸.

۳- متن کامل این چهار فرمان در کتاب تاریخ جلفای اصفهان صفحه‌های ۵۷۸ تا ۵۸۰ آورده شده است.

۴- تاریخ جلفای اصفهان، صفحه ۵۸۰.

گریز ارمنیان از جلفا

محدودیت‌ها و آزار ارمنیان و ظلم شاه سلطان حسین در آن دوران، به تجارت جلفا صدمه بسیاری زد. مشکلات ایجاد شده برای ارمنیان سبب شد که آن‌ها به فکر کوچ از جلفا افتاده، راهی کشورهای دیگر از جمله هند و روسیه شوند. آن‌ها نمی‌توانستند منزل و اموال خود را بفروشند، چون اگر به این کار دست می‌زدند، مشخص می‌شد که قصد خروج از جلفا و مهاجرت به کشوری دیگر را دارند و اگر داروغه، حاکم و یا مقامات دولتی به قصد آن‌ها پی می‌بردند جلوی مهاجرت آن‌ها را می‌گرفتند و جریمه‌شان می‌کردند. آن‌ها تمام کارها را پنهانی و بدون سر و صدا ترتیب می‌دادند.

«مخفیانه قاطر را به چهار برابر نرخ معمول کرایه می‌کردند و شبانه از جلفا بیرون می‌زدند، و دو منزل طی می‌کردند و سفر را شتابان انجام می‌دادند تا کسی از دنبال‌شان نتواند تعقیب‌شان کند و به جلفایشان باز گرداند. هنگام خروج از خانه در را می‌بستند و کلید را به پشت‌بام می‌انداختند و اثاث خانه را رها می‌کردند و فقط اشیای سبک وزن و سنگین قیمت را همراه بر می‌داشتند.»^۱

کشیش داوید دوم خلیفه جلفا، در گزارش‌هایی که در ۳ آوریل و ۱۵ سپتامبر سال ۱۷۰۵ میلادی می‌دهد، از ۱۵۹ باب خانه نام می‌برد که فقط در سال ۱۷۰۵ میلادی/ ۱۱۱۶ قمری، خانواده‌های ارمنی، آن خانه‌ها را رها کرده و به کشورهای دیگر کوچ کرده‌اند.^۲

فرار ارمنیان که از دوران شاه سلطان حسین شروع شده بود، پس از سقوط صفویه همچنان ادامه پیدا کرد.

یکی از ساکنان جلفا در تاریخ ۲۶ فوریه ۱۷۵۳ میلادی در نامه‌ای می‌نویسد:

«هر روز زجر و زحمت آن‌جا هست... یک روز کتک می‌زنند، شب و روز زجر و درد تمامی ندارد، خلاصه مطلب اگر اقامت در آن‌جا

۱- تاریخ جلفای اصفهان، صفحه ۲۲۱.

۲- تاریخ جلفای اصفهان، صفحه ۲۲۰.

باعث درد و زحمت است انشاءالله کوچیدن سبب آرامش باشد.»^۱
 در پاره‌ای از اوقات، بستگان ارمنیانی که در خارج بودند، ترتیب
 مهاجرت را می‌دادند. آن‌ها در خارج قراردادی با کسانی که دست
 اندر کار بودند می‌بستند و به آن‌ها پول می‌دادند و ترتیب خروج
 بستگان‌شان را فراهم می‌آوردند.
 نامه‌ای در مجله آرگاسر چاپ کلکته چاپ شده که در آن نحوه
 خروج یک خانواده ارمنی شرح داده شده است:

«حضور محترم صاحب دولت صاحب ب. ه.

عرض می‌شود که در این تاریخ در اینجا طی نامه‌ای قراردادی با
 حاجی عبدالله پسر حاجی قاسم روغن‌کش شوشتری بستیم جهت انتقال
 خانواده‌ام، خودت، همسرت، چهار دخترت و یک نوه دختریت که جمعاً
 هشت نفر می‌شوید. مبلغی پول برای این هشت نفر پرداخته‌ام به حاجی
 که برود به شوشتر و با ایل خود بیاید اصفهان و در نزدیکی آن از ایل خود
 با چند نفر از ایل جدا شود و سپس به اصفهان و جلفا بیاید و با پرس و جو
 شما را پیدا کند. کاغذ مرا به شما برساند و قسم‌تان بدهد که راز را با کسی
 نگوید و این کاغذ را هم پنهانی بخوانید تا کسی از این راز با خبر نشود
 و اینطور عمل کنید... یک شب با شما قرار می‌گذارد و بیرون میایی همگی
 با او به ایلش می‌روید. انشاءالله که خوفی نیست. این همان فرد و پسر
 همان کسی است که کوچ ملوک آقاها و کاتان آقازاریان‌ها با جمع زنان‌شان از
 اصفهان خارج کرده است و در کارش ترس ندارد. اگر خدا نکرده رشوه‌ای
 باید داد یا خرجی بشود و یا اتفاقی بیافتد کلاً به عهده خود اوست که این
 مخارج را بپردازد. ثانیاً خودت باید نوشته‌ام را بخوانی، یک ساعت قبل
 [از حرکت] شخصاً آماده شوی و این خبر را به زن و بچه‌هایت ندهی که
 صدای‌شان در نیاید تا آن ساعت که بیرون می‌آیید. همین قدر به آن‌ها
 می‌گویی برویم. این گفتن و بیرون آمدن باید هم‌زمان باشد تا کسی باخبر
 نشود. بدون دیدن فامیل خارج می‌شوی. به اثاث خانه دست نمی‌زنی. اگر
 از کسی طلبی داری سراغش نمی‌روی تا بویی نبرند. اگر بشود چیزی از
 بدهکارانت بگیری خوب است. و الا از آن‌ها سند بگیر... اگر جنسی برای
 فروش داری مخفیانه جدا جدا بفروش. آشکار نشود که مطلب لو برود. کاری

نکنید که کسی باخبر شود. اگر در خانه چیز سبک وزنی دارید پنهانی به حاجی عبدالله بدهید. به اثاثیه سنگین وزن دست نزنید. بگذارید در خانه بماند که انشاءالله بعد از خروج شما حاکم به جستجوی تو می‌پردازد و اگر خانه‌ات خالی باشد فامیلت که در آن جا هستند به دردرس می‌افتند و آن‌ها را اذیت می‌کنند و می‌گویند شما خبر داشته‌اید. اگر خانه را دست نخورده ببینند اینطور می‌فهمند که فامیل خبر نداشته‌اند و آزارشان نمی‌دهند و به حکومتی‌ها می‌گویند که ما را هم خبر نکردند و هر چه داشتند گذاشتند و گریختند و کسی در صدد پیدا کردن شما بر نمی‌آید. بالاخره باید این امر را بسیار مخفی نگه دارید. از فامیل خودمان هم باید مخفی بماند... دیگر فکر نکن زمانه به دست کیست چطور خواهد شد. به خدا توکل کنید و خارج شوید و با بگذارید او شما را خارج کند با حاجی هم شرط کرده‌ام که اگر میل به خروج نداری نامه‌ای از تو بگیرد که جوابت در آن باشد و آن را به من نشان دهند، تمام پولی را که به او داده‌ام مال خودش باشد و آن چه را هم که خرج کرده از من بگیرد. دیگر تکرار نمی‌کنم اگر هشت نفری هم دست خالی بیايید، به خدا پناه می‌بریم. خدا به فکر شما هست و کارها به مراد خواهد شد. خانه، اثاثه خانه، باغ، لباس، همه را بگذار و فقط جانت را نجات بده. هرگز طمع مکن که فلان چیز را به فلان کس بسپاری تا گم نشود، یا فلان کس فامیل من است چگونه بی‌خدا حافظی از او جدا شوم، و یا از فلان کس طلبی دارم، بروم با زور از او بگیرم و غیره. هر وقت حاجی بگوید زمانش رسیده است خودتان را به او بسپارید و همان وقت هم خارج شوید. نوشتیم که برای دو روز خوراک و آذوقه بردارید تا به ایل برسید. بعداً در ایل با کمبود غذا روبرو نیستید. هر قدر پول بخواهید می‌دهد. با او قطع کرده‌ام که فقط خرج خوراک‌تان با من باشد...

صاحب اختیار تویی عمرت دراز باد. ه. ب.^۱

سنی مذهبان در دوران شاه سلطان حسین

سنی مذهبان ایرانی در شروع عصر صفوی، اکثریت قاطع ایرانیان را تشکیل می‌دادند، با فشار و تعقیب و محدودیت‌های بسیاری که در دوران صفوی بر آنان وارد آوردند، سنی‌ها را مجبور به تغییر مذهب و

۱- تاریخ جلفای اصفهان، صفحات ۲۲۶-۲۲۷ و ۲۲۸. پس از وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ شمسی در ایران، دولت جمهوری اسلامی به بسیاری از یهودیان و بهاییان گذرنامه برای خروج از کشور نداد و بسیاری از این خانواده‌ها به صورتی بسیار مشابه به روشی که نقل شد، از ایران خارج شدند و جلای وطن کردند.

پذیرش مذهب اثنی عشری کردند. پس از گذشت حدود دویست سال، در اواخر عصر صفوی، سنیان ایرانی تبدیل به یکی از اقلیت‌های مذهبی در ایران شدند. وضعیت اجتماعی و زندگی سنی مذهبیان، در دوران شاه سلطان حسین، در ایران به وخامت بیشتری گرایید.

شاه سلطان حسین تحت نفوذ علمای پیرو مکتب جبل عامل، دیگر سیاست مدارای شاه عباس اول، شاه صفی و شاه عباس دوم در اواخر سلطنت خود را در مورد ادیان و مذهب‌های دیگر را اجرا نکرد. او حتی سنی مذهبیان را به شدت مورد آزار و تعقیب قرار داد. فشار بر آنان را از حد گذراندید. در کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی» آمده است که:

«شاه سلطان حسین به تحریک علمای شیعه از سیاست مدارا با پیروان مذاهب دیگر که در عهد اسلاف وی تعقیب می‌شد، سرباز زد و تعقیبات خونینی را علیه سنیان قفقاز، کردستان، افغانستان و دیگر ایالات آغاز کرد. در شیروان (آذربایجان - آران) که اقامت‌گاه عده کثیری از سنیان بود، مساجد آنان را ملوث یا به اصطبل تبدیل کردند، و روحانیون ایشان را سیاست نمودند.»^۱

گرگین خان حکمران اعزامی دربار اصفهان به قندهار که از مریدان محمدباقر مجلسی بود،^۲ فشار و آزار سنیان افغان را از حد گذرانید. او مالیات مردم را سه برابر کرد. رفتار توهین آمیزی نسبت به بزرگان افغان داشت و دستور داد که زنان و دختران‌شان را برای او بیاورند.^۳

آن‌ها جور و تعدی را در مورد افغان‌های سنی مذهب از حد گذراندند. در این مورد، در کتاب رستم‌التواریخ چنین آمده است که:

«علمای آن زمان، چنان می‌دانستند که خون سنیان و مال‌شان و زن‌شان و فرزندشان حلال است... پس خسروخان و گرگین‌خان و اتباع و عمله جانش شروع نمودند به ایذاء و آزار

۱- تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، گروه پژوهشگران روس، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، چاپ چهارم ۱۳۵۴، صفحات ۵۷۴ و ۵۷۵.

۲- رستم‌التواریخ، صفحه ۱۱۵.

۳- تاریخ جلفای اصفهان، صفحه ۱۶۱.

نمودن اهل سنت به مرتبه‌ای که از حد تحریر و تقریر بیرون است. یعنی زنان و دختران و پسران‌شان را به جور و تعدی می‌گادند و اموال‌شان را به زور و شلتاق می‌بردند و به جور و جفا خون‌شان را می‌ریختند.^۱

در کتاب مرات واردات هم به این نوع تجاوزها و تعدی‌ها که حکمرانان دربار صفوی در حق افغانان روا داشتند، اشاره شده است:

«... دست بیداد از آستین بی‌باکی بر آورده، شروع در ظلم‌های نامشروع نمودند... با وجود عدم مناسبت این اوراق، به تحریر یکی از هزار جرات می‌نماید... به تحقیق رسیده که مدام گرجیان کافر ماجرا، خوکان را در مساجد سر داده... و اکثر دختران خوردسال [خردسال] نابالغ و پسران نه، ده سال را به تعدی تمام به خانه‌های خود برده به فعل مذموم باعث هلاک آن اطفال صغیر می‌گشتند. و هنگامی که آن معصوم مجبور از ظلم آن ظالمان، هلاک می‌گردید لاش [جسد] آن را آورده بر دروازه والدین می‌افکندند.»^۲

جور و ستمی که فرستادگان و حکمرانان دربار شاه سلطان حسین در حق افغانان سنی مذهب روا داشتند، فتنه افغانان را در پی داشت و این فتنه از ارمغان‌های آن خشونت‌ها است.

میرویس به سبب ستم‌هایی که حکمرانان دربار صفوی در حق افغانان روا می‌داشتند، به عنوان نماینده آنان برای دادخواهی و رسیدگی به دربار شاه سلطان حسین، به اصفهان آمد. او مدت شش ماه در اصفهان سرگردان بود و کسی به دادخواهی او رسیدگی نکرد. به او توهین‌ها کردند و حتی به او اجازه ندادند که با شاه ملاقات کند. هنگامی که او از این که کسی به شکایت و دادخواهی او رسیدگی کند ناامید شد، از اصفهان برای طواف کعبه به حجاز رفت.^۳ در حجاز از علمای سنی مذهب آن‌جا فتوایی گرفت، که با توجه به ظمی

۱- آصف. محمد هاشم: رستم القواریخ، به اهتمام محمد مشیری، صفحه ۱۱۵.
 ۲- طهرانی. محمد شفیع: مرآت واردات، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات دکتر منصور صفت گل، تهران، میراث مکتوب، چاپ اول ۱۳۸۳، صفحه‌های ۱۰۸ و ۱۰۹.
 ۳- مرآت واردات، صفحه‌های ۱۱۰ و ۱۱۱.

که شیعیان در حق سنی‌های افغانی روا می‌دارند، شورش و جنگ سنیان بر ضد دربار صفوی شایسته است. او با این فتوا به زادگاه خود بازگشت.^۱ چندی بعد، این فتوا را دست آویز قرار داد و سپاهی از افغانان گرد آورد و بر ضد حکمرانان شاه‌سلطان حسین و دربار اصفهان در آن جا قیام کرد. دکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات ایران آورده است که:

«به علت این تعدی‌ها، رئیس افغانان غلجایی [میرویس] پس از نوید شدن از دادرسی در اصفهان ناکزیر از عالمان سنی فتوایی در بایستگی جنگ با شیعه و کشتارشان گرفت و همان فتوا است که دستاویز قیام افغانان شد و کار به محاصره اصفهان و سقوط صفویه انجامید.»^۲

دکتر باستانی پاریزی نیز معتقد است که شورش افغان‌ها یک حمله خارجی نبود، بلکه قیامی داخلی بود بر ضد جور و ستم علما و دستگاه حکومتی شاه‌سلطان حسین. او برای این نظریه خود دلایلی را ارائه می‌کند که منطقی و درست است. او می‌نویسد:

«شورش و طغیان یا قیام محمود افغان، برخلاف تصور امروز ما خصوصاً بعد از تبلیغات عهد قاجار - یک هجوم خارجی حساب نمی‌شود، و از نوع مهاجمه مغول و ترکمن و تاتار و تیمور و حتی ترک نیز به شمار نمی‌آید، محمود یک ایرانی بوده از قندهار که فارسی حرف می‌زده و شعر فارسی می‌فهمیده و ادعای رفع ظلم داشته. هنوز ما در خصوص هجوم افغانه و مقایسه آن با هجوم اسکندر و عرب و مغول و تاتار و غیره این اشتباه را می‌کنیم. حال آن‌که طغیان او یک طغیان از نمونه طغیان‌های دیگر محلی ایرانی بوده.

... برخلاف تصور، رفتار حکام و مأموران اصفهانی در کرمان خیلی بدتر از رفتار محمود و افغانان بوده است... لطفعلی‌خان که برای دفع افغانه آمده بود، به قول فارسنامه ناصری، سپاه لطفعلی‌خان بیش از جماعت افغان در خرابی شهر کرمان کوشیدند.»^۳

۱- کروسینسکی. تاوویودا (Tadeusz Juda st. J. Krusinski): سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق دُنبللی، تصحیح دکتر مریم احمدی، تهران، توس، چاپ اول ۱۳۶۳، صفحه‌های ۳۵ و ۳۶.

۲- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، جلد پنجم صفحه ۱۹۵.

۳- باستانی پاریزی. ابراهیم: وادی هفت‌واد - بحثی در تاریخ اجتماعی و آثار تاریخی

سرانجام شاه سلطان حسین

با توجه به تعدی که گرگین خان حاکم دربار صفوی، در حق افغانان انجام داد و شکایت و دادخواهی میرویس که به جایی نرسید، میرویس با فتوایی که از علمای سنی حجاز گرفته بود به قندهار بازگشت. او این فتوا را بهانه قرار داد و افغانان را بر گرد خود جمع کرد و بر ضد گرگین خان قیام کرد. میرویس در سال ۱۱۲۰ قمری/ ۱۷۰۹ میلادی، با سپاهیان گرگین خان جنگیده و آن‌ها را شکست داده و گرگین خان را به قتل رساند. او از اطاعت دولت اصفهان سرپیچید و پایه قیامی را در آن جا بر ضد دولت صفوی پایه‌گذاری کرد.

میرویس در سال ۱۱۲۷ قمری/ ۱۷۱۵ میلادی، جان می‌سپارد و محمود بزرگ‌ترین پسرش پس از قتل میرعبدالله عمویش، به جای پدر می‌نشیند. محمود، قیام پدرش میرویس را، بر ضد دولت صفوی دنبال می‌کند. او لشکری از افغانان گرد می‌آورد و به داخل ایران حمله می‌کند. ابتدا سپاهیان او به کرمان می‌تازند و این شهر را فتح می‌کنند، سپس راه اصفهان را در پیش می‌گیرند.

در تاریخ بیستم جمادی‌الاول سال ۱۱۳۴ قمری/ مارس ۱۷۲۲ میلادی، جنگی در گلون‌آباد بین سپاه محمود افغان و سپاه شاه سلطان حسین در می‌گیرد، که منجر به شکست سپاهیان شاه می‌شود و محمود به سمت اصفهان حرکت می‌کند. او ابتدا جلفا را تسخیر می‌کند، ولی از ارمنیان کسی را نمی‌کشد.^۱ او سپس به سمت اصفهان حرکت می‌کند و این شهر را به محاصره در می‌آورد.

محاصره اصفهان اواخر آوریل ۱۷۲۲ میلادی/ جمادی‌الاول ۱۱۳۴ قمری، کامل می‌شود و عملاً مدت شش ماه به طول می‌انجامد. محمود از ورود آذوقه به شهر جلوگیری می‌کند و در نتیجه مواد غذایی در شهر به پایان می‌رسد و قحطی عظیمی در اصفهان روی می‌دهد. مردم پس از اتمام مواد غذایی به خوردن گوشت اسب و الاغ مشغول می‌شوند و

کرمان، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۲۵۳۵ (۱۳۵۵ شمسی)، صفحه‌های ۱۶۰ و ۱۶۱.

۱- انقراض سلسله صفویه، صفحه ۱۷۶.

سپس حتی سگ و گربه و موش‌ها را می‌کشند و می‌خورند. بسیاری از مردم در اثر قحطی و بی‌غذایی هلاک می‌شوند. هر چه محاصره اصفهان طولانی‌تر می‌شود مردم بیشتری تلف می‌شوند، «معا بر از انبوه اجساد متلاشی شده، که کسی قادر به تدفین آن‌ها نبودند، آکنده شد.»^۱

در اواخر دوران محاصره اصفهان مردم حتی به خوردن اجساد مردگان پرداختند و گوشت انسان را به نام دیگر در دکان‌ها به فروش می‌رساندند.^۲

اختلاف‌های امرا و بزرگان دربار شاه سلطان حسین، بویژه کارشکنی‌ها و دخالت‌های ملاباشی و حکیم‌باشی شاه سلطان حسین از اقدامات موثری که باید برای جنگ با افغانان صورت گیرد، جلوگیری می‌کرد. با این‌که اصفهان در حال سقوط بود، اقدامات جدی نظامی صورت نمی‌گرفت و خرافات در دربار رواج بسیار داشت. علما و روحانیون درباری به شاه سلطان حسن چنین القاء کرده بودند که هیچ جای نگرانی و تشویش نیست و حکومت صفوی تا ظهور حضرت مهدی ادامه پیدا خواهد کرد.^۳

در کتاب رستم‌التواریخ آمده است که علما به شاه پیشنهاد کردند تا برای کمک و رفع بلا به حضرت مهدی، نامه‌ای نوشته شود.

«... و بعضی از علما می‌آمدند و به خدمتش عرض می‌نمودند که عریضه بنویسید به خدمت امام غایب، حضرت صاحب‌الامر(ع) و آن را به مشمّع نهید و در آب روان اندازید که "حسین ابن روح" ملازم آن جناب، به آن جناب خواهد رساند و آن جناب امداد و اعانت خواهد نمود. روز و شب به قدر هزار عریضه، اهل حریم پادشاهی می‌نوشتند و به آب جاری می‌انداختند.»^۴

۱- انقراض سلسله صفویه، صفحه ۱۹۳

۲- انقراض سلسله صفویه، صفحه ۱۹۲

۳- رستم‌التواریخ، صفحه ۱۴۳.

۴- رستم‌التواریخ، صفحه ۱۴۴.

قطب‌الدین نیریزی در هنگام حمله افغان‌ها، به دربار شاه سلطان حسین نامه‌ای می‌نویسد که طی آن نامه، توصیه‌هایی برای دفع افغانه می‌کند. در جوابیه‌ای که برای او از دربار می‌رسد، به اطلاع او می‌رسانند که در دربار شاه سلطان حسین علاوه بر تدارکات دولتی، تدارکات دعایی هم پیش‌بینی شده و قرار است آشی پخته شود که به هر نخود آن لاله‌الاله بخوانند و این آش را به مردم بخورانند تا بلا و یا فتنه افغان رفع گردد.

«... راست است، فتنه افغانه در کار است، ما هم خود به علاوه تدارک دولتی، تدارک دعایی کرده قدغن فرموده‌ایم که در اندرون‌ها که رجال و نساء سادات موسوی نخود را لاله‌الاله بخوانند، صبحا و مساءً، در کارند انشاءالله آش معتبری فراهم کرده به کل خلق خدا می‌خورانیم، از باطن اجداد موسویه دفع بلا خواهد شد،...»^۱

لارنس لکهارت در کتاب سقوط سلسله صفویه هم به رواج این نوع خرافات در آن زمان اشاره کرده است. او می‌نویسد:

«شاه خرافی و ساده‌لوح که به پیشگویی منجمان خویش اکتفا نکرده بود، امر صادر کرد که سپاهیان وی در آن شب با آبگوشتی سحرآمیز اطعام شوند. یکی از سرداران شاه به وی اطمینان داد که اگر سپاهیان با این آبگوشت تغذیه گردند، به صورت نامرئی مبدل خواهند شد و در نتیجه مزیتی عظیم بر دشمن خواهند داشت. این آبگوشت باید در ظروفی تهیه می‌گردید که در هریک از آن‌ها دو پاچه بز نر با ۳۲۵ غلاف سبز نخود با آب پخته می‌شد و دوشیزه‌ای بر هر ظرف کلمات تشهد را ۳۲۵ بار تلاوت می‌کرد.»^۲

پس از این که شش ماه اصفهان در محاصره قرار گرفت، قحطی و مرگ و میر عظیمی در شهر بوجود آمد، شاه‌سلطان حسین این شاه خرافی و ضعیف مجبور به تسلیم در برابر افغانان گردید. در روز ۲۳

۱- جعفریان. رسول: علل برافتادن صفویان، دیدگاه‌های سیاسی قطب‌الدین نیریزی، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۲، صفحه ۲۸۷.

۲- انقراض سلسله صفویه، صفحه ۱۵۸. به نقل از تاریخ افغانه اثر فرییر صفحه‌های ۴۳ و ۴۴.

اکتبر سال ۱۷۲۲ میلادی/ ۱۳ محرم ۱۱۳۵ قمری، شاه سلطان حسین بدون هیچ‌گونه جلال، جبروت و شکوه از قصر سلطنتی خود بیرون می‌آید و همچو فردی بینوا و پریشان حال از اصفهان خارج می‌گردد. او به اردوگاه محمود می‌رود و به محمود افغان تسلیم می‌شود. شاه سلطان حسین در ملاقات با محمود می‌گوید:

«فرزندم چون اراده قادر متعال بر این قرار گرفته که من بیش از این سلطنت نکنم و به موجب مشییتش وقت آن شده تواز اورنگ سلطنت ایران بالا روی، من از صمیم قلب سلطنتم را به تو وامی‌گذارم و از خداوند توفیق تو را می‌خواهم.»^۱

شاه سلطان حسین خود شخصاً تاج شاهی را از سر بر می‌دارد و بر سر محمود می‌گذارد.

محمود روز بعد وارد اصفهان می‌شود و دستور می‌دهد که آذوقه و غذا به اصفهان وارد شود و اجساد مردگان در شهر جمع آوری و دفن گردد. شاه سلطان حسین عملاً در قصر خود زندانی و تحت نظر قرار می‌گیرد و از حرمسرای عظیم او که بالغ بر ۵۰۰ زن در آن وجود داشت فقط ۴ زن را در اختیار او قرار می‌دهند و سایر زنان او را بین امرای افغان تقسیم می‌کنند.

زد و خوردهای بسیاری بین سپاهیان افغان و لشگر طهماسب میرزا فرزند شاه سلطان حسین و سردار لشکرش نادرقلی (نادرشاه بعدی) صورت می‌گیرد. در شهرهای مختلف ایران مقاومت‌هایی از طرف مردم عادی به صورت مستقل صورت می‌گیرد. سپاهیان افغان به قزوین می‌آیند و قزوینی‌ها از آن‌ها استقبال می‌کنند و افغان‌ها به شهر می‌آیند. اما پس از چندی از مردم شهر می‌خواهند که زنان و دختران خود را برای آنان بیاورند، مردم بر ضد آن‌ها قیام می‌کنند و افغان‌ها را شکست می‌دهند و از قزوین بیرون می‌کنند. محمود به انتقام شکستی که در قزوین خورده بود، تمام اعیان و بزرگان اصفهان را در روز ۲۴ ژانویه ۱۷۲۴ میلادی/ ربیع‌الآخر ۱۱۳۶ قمری، به قتل

می‌رساند.^۱

در تاریخ هفت یا هشت فوریه ۱۷۲۵ میلادی/ ۲۴ جمادی‌الاول ۱۱۳۷ قمری، محمود دستور داد که کلیه شاهزادگان محبوس صفوی را به یکی از حیاط‌های قصر بردند و دست‌های آنان را بستند و سپس تمامی آنان را به قتل رساندند.^۲

از دربار پر عظمت شاه سلطان حسین، فقط شاه هنوز زنده مانده بود. شاه سلطان حسین عملاً در حبس به سر می‌برد. محمود افغان در تاریخ ۱۱۳۷ قمری/ ۱۷۲۵ میلادی، به دست اشرف افغان به قتل می‌رسد و اشرف به جای او می‌نشیند. اشرف که احساس می‌کرد زنده نگاه داشتن شاه سلطان حسین برای او ممکن است مشکلی ایجاد کند دستور قتل او را صادر می‌کند.

سرانجام در سال ۱۱۳۹ قمری/ ۱۷۲۶ میلادی شاه سلطان حسین این پادشاه نگون‌بخت، به قتل می‌رسد و نعش او را به دارالمومنین قم می‌فرستند و در آن‌جا دفن می‌کنند.^۳ با مرگ شاه سلطان حسین این شیعه متعصب و خرافی، که در تمام دوران ۳۰ ساله سلطنت خود تحت تاثیر روحانیون متعصب پیرو مکتب جبل عامل قرار داشت، عملاً دوران سلسله صفوی به پایان می‌رسد.

تفصیل آمدن نادر به کاشان

در سال ۱۱۴۳ قمری/ ۱۷۳۰ میلادی، اشرف افغان بر اثر شکستی که در جنگ‌های سمنان از طهماسب قلی‌خان (نادرشاه بعدی) خورده بود، شهر کاشان را درحال عقب‌نشینی به اصفهان تخلیه نمود. نادر که در تعقیب او بود، با سپاه چهل هزار نفری خود به کاشان نزدیک شد. اهالی آن شهر در حال جشن و شادی به رهبری میرزا ابوالقاسم شیخ‌الاسلام که دانشمندی زیرک و سخنور بود به پیشواز او رفتند.

نادر که با پیشوایان روحانی شیعه میانه خوشی نداشت، چنان شیفته اخلاق و گفتار و عقاید شیخ‌الاسلام گردید که کاشان را از

۱- انقراض سلسله صفویه، صفحه ۲۲۷.

۲- انقراض سلسله صفویه، صفحه ۲۳۹.

۳- تاریخ حزین، صفحه ۶۳.

تحمیلات جنگی و اردو کشی و حتی پرداخت مالیات هم معاف نمود و اهالی از هر گونه تجاوز و دست اندازی سپاهیان که در اردوگاه های خارج شهر قرار گرفته بودند محفوظ ماندند. اما کوی یهودیان به گفته بابایی فرهاد مورد تجاوز قرار گرفت و مأمورین نادر به خانه ها ریخته، جزیه گزافی مطالبه نمودند و چون پول رایج هم که به نام اشرف افغان سکه خورده بود پس از شکست اخیر او، ارزش خود را از دست داده و با آن داد و ستد نمی شد، ناچار یهودیان معادل پانصد تومان از بازرگانان هندی [ملتاییان] مقیم کاشان وام گرفتند و برای نادر که در خانه شیخ الاسلام بود بردند. آن ها اظهار نمودند که ما از دل و جان مسلمان شده ایم. نادر که از این بیان خوشحال شده بود، به آن ها مبارک باد گفت و پانصد تومان جزیه را رد کرد و نپذیرفت بلکه به رؤسا و کدخدایشان خلعت هم بخشید.

پس از آن، هنگامی که نادر در تعقیب افاغنه به فارس رفت، شیخ الاسلام نیز بر حسب دعوت او و شاه طهماسب دوم عازم اصفهان و شیراز شد. چون به اردوگاه رسید نادر او را گرامی داشت و در آغوش خود گرفت و بوسید. آنگاه شیخ الاسلام وضع متزلزل یهودیان کاشان را تشریح کرد و حکم آزاد گذاردن آن ها را در اختیار مذهب خود از نادر گرفت و تسلیم نمایندگان شان که همراه او رفته بودند، نمود. بر اثر این اقدام سیزده کنیسه یهودیان، پس از هفت ماه که بسته بود، دوباره گشوده شد و آن ها مشغول اجرای مراسم مذهبی خویش گردیدند. بابایی فرهاد از اقدام آزادی خواهانه شیخ الاسلام کاشان و همچنین ملا محمد محسن فیض سپاسگزاری بسیار کرده و دعا و ثنای جامعه یهود را درباره آن ها چندین بار تکرار کرده است.^۱

فصل چهارم

بررسی چند مورد اجتماعی در اواخر عصر صفوی

ممنوعیت تدریس علوم عقلی و فلسفه

شاردن سیاح فرانسوی که در اواخر عصر صفوی در ایران اقامت داشته است، در سفرنامه خود در بخش اصفهان، از شمار بسیار زیاد مدارس بزرگ تدریس علوم دینی (حدود چهل و هشت مدرسه)^۱ در نقاط مختلف شهر اصفهان نام می‌برد، که در آن‌ها دروس مذهبی تدریس می‌شده است. ولی او حتی از یک مدرسه که در آن علوم عقلی (علم پزشکی، ریاضیات و نجوم) تدریس می‌شده است، نام نمی‌برد. او حتی به وجود یک بیمارستان در آن شهر هم اشاره نمی‌کند. در حالی که کتاب‌های پزشکی ابوعلی سینا و فارابی در آن زمان در دانشگاه‌های اروپا تدریس می‌شد، تدریس فلسفه این بزرگان در مدارس علوم دینی ایران ممنوع شده بود.

پیترو دلاواله^۲ در بین سال‌های ۱۶۱۷ تا ۱۶۱۹ میلادی در زمان شاه عباس اول از ایران بازدید کرده است، او در نامه‌ای که به دوست خود می‌نویسد، به این نکته اشاره می‌کند که:

۱- سیاحت نامه شاردن، جلد هشتم صفحه ۱۲۱.

2- Pietro Della Valle

«به من نوشته بودید کتاب قانون ابن سینا و کتب دیگری را تهیه کنم، ولی با وجود همه کوشش‌هایم تا کنون موفقیتی در این راه نصیب من نشده زیرا کتاب‌های علمی در این نواحی بسیار کم است و استفاده‌ای از آن نمی‌کنند، و همین تعداد کم نیز در دست اشخاص علاقمندی است که با تمام وجود خود از آن نگهداری می‌کنند و نمی‌گذارند به دست کسی بیافتد. کتاب‌هایی که می‌شود اینجا پیدا کرد [کتاب‌های مجاز] یا قصص و حکایات و اشعار و یا قوانین و تعالیم مذهبی است.»^۱

کتاب قانون ابن سینا در قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) توسط جرالد کرمونا به لاتین ترجمه شد. این کتاب چنان با استقبال مواجه شد که در سی سال آخر قرن پانزدهم میلادی شانزده بار تجدید چاپ شد. پانزده بار به لاتین و یک بار به عبری و طی قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری) هم بیش از بیست بار تجدید چاپ شده است.^۲

در حالی که اروپائیان سعی می‌کردند که به کتاب‌های علمی ابوعلی سینا و سایر دانشمندان ایرانی دست یابند، تدریس فلسفه و کتاب شفای ابوعلی سینا در مدارس مذهبی ایران ممنوع می‌گردد.

مریم بیگم، دختر شاه صفی، که در سال ۱۱۱۵ قمری/ ۱۷۰۳ میلادی، در زمان شاه سلطان حسین مدرسه‌ای در محله خواجه در اصفهان ساخته است. در وقف‌نامه این مدرسه، شرط‌هایی برای تدریس و فراگیری آورده شده است، از جمله این شرط‌ها این است که در این مدرسه فقط باید علوم دینی تدریس شود و تدریس علوم عقلی و فلسفه ممنوع شده است. در وقف‌نامه آمده است که:

«... از جمله آن شروط این است که باید سکنه مدرسه مذکور مشغول تحصیل علوم دینی که فقه و حدیث و تفسیر و مقدمات آن هاست... باشند... و باید که کتاب‌های علوم و همیه یعنی علوم مشکوک و شبهات که به علوم "عقلیه و حکمت" مشهور و معروف است مثل "شفا" و "اشارات" و "حکمت العین" و شرح هدایت و امثال ذالک به شبهه دخول در مقدمات علوم دینی نخوانند.»^۳

۱- دلاواله. پیترو، سفرنامه پیترو دلا واله، ترجمه دکتر شعاع الدین شفا، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۰ صفحه ۹۸.

۲- ایران عصر صفوی، صفحه ۲۱۹.

۳- سپنتا. عبدالحسین، تاریخچه اوقاف اصفهان، اصفهان، انتشارات اداره کل اوقاف

تبلیغات و آثار ضد مسیحی و ضد یهودی در عصر صفوی

در عصر صفوی با حضور کشیشان مسیحی در ایران، جدال‌های ردیه نویسی بین کشیشان و فقیهان صفوی در گرفت. کشیشان مسیحی در خارج از ایران کتاب‌هایی در مورد رد مذهب اسلام منتشر می‌کردند و فقیهان صفوی هم کتاب‌هایی بر ضد دین یهود و مسیح می‌نوشتند. آن‌ها سعی می‌کردند ثابت کنند که ادیان مسیح و یهود منسوخ شده است و در کتاب‌های انجیل و تورات، تحریفاتی صورت گرفته است.

با این که یهودیان در آن عصر، هیچ‌گونه نقشی در امور سیاسی، اجتماعی، مذهبی و فرهنگی ایران نداشتند با این همه مورد حمله تبلیغاتی علمای صفوی قرار می‌گرفتند.

ترجمه تورات

در زمان سلطنت شاه عباس اول، اقدام به ترجمه تورات و مزامیر شد:

«فیشل (Walter Joseph Fischel) می‌نویسد که کار ترجمه از سال ۱۶۱۶ میلادی/۱۰۲۴ قمری در اصفهان آغاز شد، در کار ترجمه مزامیریک یهودی اصفهانی دستیار کشیش کرملی بود. این کشیش (G. Vechietti) در مارس ۱۶۱۵ میلادی در نامه‌ای نوشت: من مشغول تألیف کتاب‌هایی به زبان فارسی هستم و این کار پرمحتمی است و در آن سه ملای ایران و یک ربای یهودی متولد اصفهان با من کار می‌کنند. این آخری، متن‌ها را از عبری ترجمه می‌کند و من پس از مقابله با متن لاتین ترجمه‌ها را اصلاح می‌کنم... دو نفر ایرانی، ترجمه‌ها را به خط فارسی می‌نویسند، فیشل با اشاره به این که این تنها ترجمه‌ای بوده که در عهد سلطنت شاه عباس صورت گرفته، می‌گوید که ترجمه مزامیر در قزوین به شاه داده شد و اکنون نسخه آن در اکسفورد موجود است.»^۱

استان اصفهان، ۱۳۴۶، صفحه ۲۹۹.

۱ - مقالات تاریخی، رسول جعفریان: مقاله ادبیات ضد مسیحی در دوره صفویه، دفتر اول، صفحه‌های ۲۱۶ و ۲۱۷ به نقل از: ترجمه‌های تورات وانجیل، مجله راهنمای کتاب

ردیه‌نویسی در عصر صفوی

آثار نوشتاری به جای مانده از عصر صفوی، نشانگر این است که فقیهان زیر ردیه‌هایی بر ضد مسیحیت و یهودیت نوشته‌اند:

۱- میر سیداحمد علوی عاملی از فقهای عصر صفوی است که حدود سال‌های ۱۰۵۴ تا ۱۰۶۰ هجری قمری، در زمان شاه‌عباس دوم وفات یافته است. او سه کتاب در رد مسیحیت و یک کتاب در رد یهودیت نوشته است.^۱

- لوامع ربانی در رد شبهات نصرانی در رد مسیحیت
- مصقل صفا در رد مسیحیت
- لمعات ملکوتیه در رد مسیحیت^۲

۲- ظهیرالدین تفرشی از دیگر عالمان صفوی است. او قبل از سال ۱۱۱۴ هجری قمری در زمان سلطنت شاه سلطان حسین وفات یافته است. او کتابی در رد مسیحیت نوشته است:

- نصره الحق در رد مسیحیت

از دیگر آثار ضد مسیحی و ضد یهودی دوره صفوی می‌توان به رساله‌های زیر اشاره کرد:

- ۳- محمد خلیل‌بن محمد اشرف قاینی (متوفی ۱۱۳۶ قمری/ ۱۷۲۴ میلادی) رساله‌ای با عنوان رد نصارا در رد مسیحیت نوشته است.^۳
- ۴- صالح بن حسین، رساله‌ای با عنوان بیان الواضح المشهود من فضایح النصاری و الیهود نوشته است.^۴
- ۵- کتابی با عنوان رد یهود از سده ۱۱ هجری قمری وجود دارد.
- ۶- علی قلی جدیدالاسلام، یکی دیگر از کسانی است که در دوره

سال سوم، صفحه‌های ۲۲ و ۲۳.

- ۱- برای مطالعه شرح حال سیداحمدعلوی عاملی به دفاتر میراث اسلامی دفتر سوم مقاله لمعات ملکوتیه صفحه‌های ۷۲۴ تا ۷۲۷ مراجعه کنید.
- ۲- مقالات تاریخی، رسول جعفریان: مقاله ادبیات ضد مسیحی در دوره صفویه، دفتر اول صفحه ۲۲۲. متن کامل رساله «لمعات ملکوتیه» را می‌توان در دوره دفاتر میراث اسلامی دفتر سوم صفحه‌های ۷۲۴ تا ۷۲۷ مطالعه کرد.
- ۳- دین و سیاست در دوره صفوی، صفحه ۳۱۱.
- ۴- دین و سیاست در دوره صفوی، صفحه ۳۱۲.

شاه سلطان حسین صفوی، در مورد رد مسیحیت و یهودیت کتاب‌هایی نوشته است:

– هدایة الضالین و تقویة المؤمنین در رد مسیحیت
 – فواید ازدواج در رد مسیحیت^۱
 – سیف المؤمنین فی قتال المشرکین در رد یهودیت
 وی در کتاب سیف المؤمنین فی قتال المشرکین، اقدام به ترجمه و تفسیر سفر پیدایش «کتاب برشیت» تورات کرده است. او این کتاب را به اشارت فاضل هندی، دیگر فقیه بزرگ شیعه صفوی نگاشته و به شاه سلطان حسین صفوی، هدیه کرده است.^۲ او کتاب‌هایی را هم در رد عقاید صوفیان نوشته است:

ردیه نویسی بر ضد ادیان مسیحی و یهودی در تمام دوره صفوی انجام می‌گرفته و در دوران قاجاریه هم ادامه داشته است.^۳
 با توجه به دشمنی که علمای صفوی در عصر صفویه با صوفیان داشتند رساله‌های بسیاری هم در رد صوفیان نوشته شده است. به برخی از این کتاب‌ها و رسالات اشاره می‌شود.

- | | |
|-------------------------------|--|
| ۱ – ملامحمد طاهر قمی | رساله رد صوفیه ^۴ |
| ۲ – علی‌قلی جدیدالاسلام | رساله در رد جماعت صوفیان ^۵ |
| ۳ – شیخ الاسلام محمد طاهر قمی | مونس‌الابرار در رد صوفیان (شعر) ^۶ |
| ۴ – سید محمد بن محمد میر لوحی | سلوة الشیعة و قوت الشریعة ^۷ |
- ۱ – رساله فواید ازدواج به کوشش محمدرضا زایری در دفاتر میراث اسلامی، دفتر اول، صفحه‌های ۲۹۰ تا ۳۱۰ به چاپ رسیده است.
- ۲ – مقالات تاریخی، رسول جعفریان: مقاله ادبیات ضد مسیحی در دوره صفویه، دفتر اول صفحه ۲۳۸.
- ۳ – برای مشاهده فهرست کامل آثار ضد یهودی و ضد مسیحی در عصر صفوی می‌توان به کتاب دین و سیاست در دوره صفوی از رسول جعفریان مراجعه کرد. صفحه‌های ۲۹۹ تا ۳۳۴.
- ۴ – این رساله در دفتر چهارم دفاتر میراث اسلامی صفحه‌های ۱۳۱ تا ۱۵۰ به چاپ رسیده است.
- ۵ – این رساله در دفتر هشتم دفاتر میراث اسلامی صفحه‌های ۱۱ تا ۵۴ به چاپ رسیده است.
- ۶ – این رساله در دفتر هفتم دفاتر میراث اسلامی صفحه‌های ۴۲۳ تا ۴۲۷ به چاپ رسیده است.
- ۷ – این رساله در دفتر دوم دفاتر میراث اسلامی صفحه‌های ۳۳۹ تا ۳۵۹ به چاپ رسیده است.

علی قلی جدیدالاسلام، یا پدر آنتونیو سابق

پدر آنتونیو، از کشیشان پرتغالی بود که در اواخر عصر صفوی، در زمان شاه سلطان حسین به صورت یک کشیش مسیحی به ایران اعزام شد. او پس از اقامت چندی در ایران، تغییر مذهب داد و اسلام شیعی صفوی را پذیرفت، او با توجه به آگاهی‌هایی که در مورد دین مسیحیت و یهودیت داشت، سعی به نوشتن رساله‌هایی در رد اصول این ادیان کرد. او کوشش کرد تا حقانیت دین اسلام و مذهب شیعه اثنی‌عشری را در نوشته‌های خود ثابت کند.^۱

گرچه او به عنوان یکی از اندیشمندان شیعی عصر صفوی شناخته شده است، باید توجه داشت که تغییر دین پدر آنتونیو در نتیجه ارتباطات و رهنمودهای علمای صفوی هم عصر وی بوده است، او ارتباط نزدیکی با فاضل هندی عالم بزرگ دین در اواخر دوران شاه سلطان حسین داشته است.

عبدالهادی حائری در کتاب «نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب» از وی به عنوان یکی از ستیزه‌گران با استعمار غرب در آخرین روزهای عصر صفوی نام می‌برد.^۲

نوع اندیشه‌های علی‌قلی جدیدالاسلام آینه تمام نمای نحوه تفکر علمای صفوی در اواخر عصر صفویه و مقارن با حمله محمود افغان به اصفهان است. برای این‌که به نحوه تفکر و دیدگاه‌های علمای صفوی و به قول عبدالهادی حائری این «ستیزه‌گر با استعمار غرب» آشنا شوید، پاره‌ای از نوشته‌های ضد یهودی او، با بهره‌گیری از مقالات پژوهشی رسول جعفریان در این‌جا آورده می‌شود.

علی‌قلی جدیدالاسلام پس از دگردیسی مذهبی که انجام می‌دهد، عقاید ضد یهودی و مسیحی خود را این گونه بیان می‌کند:

۱- مقالات تاریخی، رسول جعفریان: مقاله ادبیات ضد مسیحی در دوره صفویه، دفتر اول صفحه ۲۳۴.

۲- حائری. عبدالهادی: نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۷، صفحه‌های ۴۸۹ تا ۴۹۱.

«برهر شیعه لازم است که آن رشته محبتی که از برای محبت دو سه غاز پول دنیا مابین او و یهود و نصارا هست قطع کرده هر عداوتی که مقدورش شود در باره ایشان هرچند که خویش او هم باشد به ظهور برساند و اگر چنین نکند دشمن خدا و انبیاء و مستوجب لعن خواهد بود، ... دشمنی این دو طایفه با مسلمانان نه به مرتبه‌ای است که شرح توان داد. اما عداوت نصارا معلوم، و اما عداوت یهود به مرتبه‌ای است که در میان خود روز عید در هر سال قرار داده‌اند و در آن روز البته نان به خون مسلمانان خمیر شده باید که بخورند و این عمل را از واجبات دین خود می‌دانند. در آن روز سعی می‌کنند و جستجو می‌نمایند تا آن که فرصت به دست‌شان بیافتد. در شب یا روز به هر نحو باشد، مسلمانی خواه خرد باشد و خواه بزرگ پیدا کرده ذبح می‌نمایند و خون او را داخل خمیر می‌کنند و به آن نان می‌پزند و می‌خورند. و اگر کسی به دست‌شان نیافتد که او را بکشند، علمای ایشان فتوا داده‌اند که در این وقت بگردند هر جای که یک از مسلمان فصد [خون‌گیری] کرده باشد، خون او را برداشته داخل نان بکنند. پس هر کس از مسلمانان که بر اسلام افتخار می‌کنند و می‌خواهد که شیعه علی‌این‌ابی طالب هم باشند، بعد از آن که به توسط این کتاب به عداوت قلبی به هر نوع که مقدورشان شود با ایشان بورزند. زیرا که اگر چنین نکنند نه تنها دوست خدا و انبیاء نخواهند بود بلکه از یهود و نصارا شمرده می‌شوند.»^۱

علی‌قلی جدیدالاسلام و سایر علمای صفوی تنها دشمنی با یهودیان و مسیحیان نداشتند، بلکه آن‌ها با هرگونه دگراندیشی چه از نظر مذهبی یا سیاسی و فلسفی مخالف و دشمن بودند. چنان‌که هم این علی‌قلی جدیدالاسلام، مسلمانان سنی مذهب را «آفت مزرعه‌های دین اسلام» می‌داند و می‌نویسد:

«... من که تازه داخل این دین شده‌ام و به سبب لعنی که به مذهب یهود و نصارا می‌کنم ایشان را دشمن خود کرده‌ام آیا این جماعت از برای عداوت کم بودند که باید سنیان را که در عدد از ملخ بیشتر و آفت مزرعه‌های دین اسلام می‌باشند نیز دشمن خود

۱- مقالات تاریخی، رسول جعفریان: مقاله علی‌قلی جدیدالاسلام و نقد تورات، دفتر دوم، صفحه‌های ۷۴ و ۷۵.

بکنم؟ اما چه کنم که بر من لازم شده است که آن چه بر من ظاهر شود پنهان نسازم، زیرا که می بینم که الله تعالی بنا بر لطف و کرم خود فقیر را از آن ظلمت آباد کفر بیرون آورده به نور دین مبین هدایت فرموده است، پس می ترسم که فردای قیامت از من بپرسد که هر گاه من تو را بنا بر لطف و مرحمت خود هدایت نمودم چرا تو با آنان که می دانستی که گمراهند، راه حق را ننمودی؟^۱

او با مطالعه کتاب گلشن راز نوشته شیخ محمود شبستری به رد عقاید صوفیان هم می پردازد. علی قلی جدید الاسلام تنها کسی نبود که با هر گونه دگراندیشی مخالفت می کرد. همچنان که پیشتر اشاره شد، شیخ علی نقی کمره‌ای نیز مسلمانان سنی مذهب را نجس می شمرد و محمدتقی مجلسی هم شکر خدای را بجا می آورد و معتقد بود نعمت عظمی است که در تمام اصفهان یک مسلمان سنی یافت نمی شود.^۲

در هنگامی که کشورهای اروپایی عصر تفتیش عقاید قرون وسطا را پشت سر گذارده و عصر رنسانس را آغاز کرده بودند، افکار قرون وسطایی کلیسای تفتیش عقاید اروپا، توسط این نوع کشیشان وارد ایران می شد و از سوی علمای صفوی پیرو مکتب جبل عامل هم مورد پذیرش واقع می شد.

دکتر علی شریعتی در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی به بسیاری از موارد نفوذ این گونه عقاید و افکار جبل عاملی و مراسم قرون وسطایی اروپا، به عقاید و افکار علمای صفوی اشاره کرده است.^۳

تفاوت های موقعیت اجتماعی مسیحیان با یهودیان و زرتشتیان

در عصر صفوی

موقعیت اجتماعی و اقتصادی مسیحیان در عصر صفوی با یهودیان

- ۱- رسول جعفریان، مقاله علی قلی جدید الاسلام و نقد تورات، دفتر دوم، صفحه ۷۵.
- ۲- مقالات تاریخی، مقاله گزارش اندیشه های سیاسی یک عالم شیعی صاحب منصب در دولت صفوی، صفحه ۲۹۴.
- ۳- شریعتی. دکتر علی: تشیع علوی و تشیع صفوی، بدون ذکر محل چاپ - نام ناشر و سال انتشار، صفحه های ۲۰۵ تا ۲۰۸.

و زرتشتیان تفاوت اساسی داشت. مسیحیان در مقام مقایسه دارای شرایط بسیار بهتری از یهودیان و زرتشتیان بودند و دلایل اقتصادی و سیاسی در این امر نقش اساسی داشتند.

نقش اقتصادی ارمنیان در عصر صفوی

تجارت خارجی ایران در عصر صفوی عملاً در اختیار تاجران ارمنی بود. تولید و تجارت ابریشم در ایران در اختیار پادشاه وقت قرار داشت و تاجران ارمنی نقش واسطه را در تجارت ابریشم بازی می کردند.^۱ آن ها ابریشم را از پادشاه می خریدند و آن را از بندر گمبرون [بندرعباس] از جنوب و یا از طریق شمال، از راه روسیه و مسکو به اروپا صادر می کردند.^۲

«پیترو دولا والیه» در نامه ای که در تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۶۱۹ می فرستد، اشاره می کند که در مناقصه ای که برای فروش ابریشم های سلطنتی شاه عباس صورت گرفت، بازرگانان ارمنی- ایرانی بودند که بالاترین قیمت را پیشنهاد دادند و تمام ابریشم ها را یک جا خریداری کردند.^۳ در مقابل صادرات ابریشم، آن ها کالاهای اروپایی خصوصاً ماهوت را وارد می کردند.^۴ شاردن در سفرنامه خود یادآور می شود که ماهوت وارداتی از انگلستان توسط بازرگانان ارمنی به فروش می رفت و ارمنی ها تنها فروشندگان این کالا بودند.^۵

از آغاز سال ۱۶۲۶ تا سال ۱۷۲۳ ارمنیان جلفا تجارت ابریشم خام، گوهرهای گران بها، مروارید و پارچه های دست بافت را بین ایران، هندوستان و روسیه، در دست داشتند.^۶

رابطه شاهان صفوی با تاجران ارمنی بسیار خوب بود و حتی پادشاهان به خانه های آنان رفت و آمد می کردند. تاورنیه به رفت و

۱- سیاست و اقتصاد عصر صفوی، صفحه ۱۲۲.

۲- سیاست و اقتصاد عصر صفوی، صفحه های ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۳.

۳- سفرنامه پیترو دلاواله، جلد دوم صفحه ۹۳۱.

۴- سیاست و اقتصاد عصر صفوی، صفحه ۱۱۵.

۵- سیاحت نامه شاردن، جلد هفتم صفحه ۱۴۰.

۶- تاریخ جلفای اصفهان، صفحه ۱۲۷.

آمد شاه صفی به خانه بازرگان ارمنی **لتسنون** اشاره می‌کند.^۱ گذشته از دلایل سیاسی، ویژگی مثبت و درست‌کاری آن‌ها در امر تجارت، از دلایل پیشرفت تاجران ارمنی بود. علت پیشرفت آن‌ها، خیانت نورزیدن، وفای به عهد، زیرکی، کاردانی، کوشش و جدیت خستگی‌ناپذیر، مهارت در حسابداری بود. آن‌ها حساب و کتاب داد و ستد را به درستی نگه می‌داشتند و با ذکر نام فروشندگان در مکان و زمان مشخص و هرچه لازم به یادداشت بود در کمال روشنی می‌نوشتند و سودی را که بر اساس آن قرارداد به هر یک می‌رسید منصفانه تقسیم و سهم تجار را بدون کوچکترین تقلبی رد می‌کردند.^۲ تاورنیه از بازرگانی به نام خواجه نظر نام می‌برد که در عصر شاه عباس اول و شاه صفی زندگی می‌کرده است. «او شروع به ساخت کاروانسرای کرد، که بیش از صد هزار اکو خرج آن شد.»^۳

خواجه نظر و برادرش خواجه صفر سرپرستی ارمنیان را در جلفا عهده‌دار بودند و شاه عباس مرتب به خانه‌های آن‌ها رفت و آمد می‌کرد.^۴ در کتاب تاریخ جلفای اصفهان نام بسیاری از خاندان‌های ارمنی که به کار تجارت اشتغال داشتند، آورده شده است.

با توجه به نیازی که شاهان صفوی از لحاظ اقتصادی و تجارت خارجی خود، به بازرگانان ارمنی داشتند، سعی می‌کردند که از هر لحاظ برای راحتی و آسایش و امنیت اقتصادی آن‌ها کوشش کنند و با این که بارها علمای صفوی توطئه‌هایی بر علیه ارمنیان و مسیحیان انجام دادند شاهان صفوی در مقابل آن‌ها ایستادگی کردند و از ارمنیان پشتیبانی نمودند. شاردن در این مورد در سیاحت‌نامه خود می‌نویسد:

«از مرگ شاه عباس [دوم] عیسویان در میان رعایا بیش از همه متأثر بودند. چه همیشه با آن‌ها به رأفت عمل می‌کرد، و نوازش فوق‌العاده می‌نمود. و مفتنین از علما و غیره هر قدر در نزد پادشاه

۱- سفرنامه تاورنیه، صفحه ۴۰۲.

۲- تاریخ جلفای اصفهان، صفحه ۱۱۵.

۳- سفرنامه تاورنیه، صفحه ۶۲.

۴- تاریخ جلفای اصفهان، صفحه‌های ۵۷ و ۶۵.

به ضدیت آن‌ها می‌کوشیدند سعی خود را باطل دیده، بلکه اغلب مورد غضب شاهانه می‌گشتند.^۱

«پیش نماز پادشاه نیز با عیسویان عناد می‌ورزید، و اذهان را بر ضد آن‌ها برمی‌انگیخت و همین مسئله سبب تبعید او شد.»^۲

حمایت کشورهای اروپایی از مسیحیان ایران

عامل دیگری که در تثبیت موقعیت مسیحیان و ارمنیان در ایران تأثیر زیادی داشت، حضور میسیونرها و نمایندگان کشورهای اروپایی در ایران بود. در عصر صفوی عملاً حلقه اتحادی بین شاهان صفوی و دولت‌های اروپایی وجود داشت. کشورهای اروپایی و ایران در معرض خطر حمله ترکان عثمانی قرار داشتند و بارها جنگ‌ها و محاصره‌های زیادی بین ایران و کشورهای اروپایی از یک سو و کشور عثمانی از سوی دیگر، صورت گرفت. در آن دوره فرستادگان بسیاری از کشورهای اروپایی به ایران می‌آمدند. بسیاری از کشیشان مسیحی و ارمنی‌های ایرانی، نقش مترجم را بین نمایندگان کشورهای اروپایی و دربار ایران ایفا می‌کردند. هرگاه مسیحیان و یا ارمنیان در ایران به مشکلاتی برخورد می‌کردند، نمایندگان کشورهای اروپایی از نفوذ خود در دربار صفوی استفاده می‌کردند و مشکلات آن‌ها را حل می‌کردند. برای نمونه به حادثه‌ای که در زمان شاه سلیمان روی داده است اشاره می‌شود:

زمانی شاه سلیمان به این بهانه که زنان حرمسرایش می‌خواهند لباس‌های فرنگی را از نزدیک مشاهده کنند، هشت دختر ارمنی را به حرمسرای خود دعوت می‌کند. پس از آمدن آن‌ها به حرمسرا از خروج آن‌ها و بازگشت به خانه‌هایشان جلوگیری می‌کند. او سعی می‌کند که دختران را برای خود نگاه دارد. در این هنگام، سفرای خارجی مقیم اصفهان وارد عمل می‌شوند و به این اقدام شاه سلیمان سخت اعتراض می‌کنند. آن‌ها با کوشش بسیار دختران ارمنی را از

۱- سیاحت نامه شاردن، جلد نهم صفحه ۱۱۷.

۲- سیاحت نامه شاردن، جلد نهم صفحه ۱۱۸.

حرمسرای شاه سلیمان نجات می‌دهند. کمپفر در سفرنامه خود از اقدامات «فابریتیوس» سفیر سوئد در اصفهان که در آزادی دختران ارمنی نقش اساسی داشت، یاد می‌کند.^۱

بنابر آن چه که اشاره شد، شاهان و حکومت‌های صفوی به دلایل اقتصادی و سیاسی نیاز به همکاری و کمک ارمنیان و مسیحیان ایرانی داشتند. به همین جهت با این که بارها توطئه‌هایی بر ضد آن‌ها صورت گرفت، حکومت‌ها از مسیحیان و ارمنیان پشتیبانی کردند.

نقش اقتصادی یهودیان و زرتشتیان

یهودیان و زرتشتیان به علت محدودیت‌های مذهبی و اجتماعی که در مورد آن‌ها انجام می‌گرفت اجازه هیچ‌گونه فعالیت چشمگیر اقتصادی و اجتماعی را نداشتند و بیشتر روابط اقتصادی آن‌ها در داخل جامعه بسته خودشان صورت می‌گرفت، کارهایی مانند قصابی، پارچه فروشی، فروش سبزی و میوه، پزشکی و... که آن‌ها انجام می‌دادند. در منابعی اشاره شده است که گروهی از یهودیان به کار خرید و فروش جواهر هم اقدام می‌کردند.

تاورنیه در سفرنامه خود اشاره می‌کند که قریب ششصد خانوار یهودی در آن زمان در شیراز زندگی می‌کردند، که تجارت عمده آن‌ها تولید و فروش شراب بود.^۲ او اشاره می‌کند که ساکنان شهر لار در نزدیکی شیراز در آن زمان بیشتر یهودی بودند و به کار ابریشم اشتغال داشتند و خاصه شال کمر خوب می‌بافتند.^۳

آراکل تبریزی مورخ ارمنی اشاره کرده است که یهودیان فرح‌آباد در شمال ایران در زمان شاه‌عباس دوم، دارای مغازه‌های پارچه فروشی و فروش لوازم نقره بودند.

زرتشتیان هم بیشتر به کار کشاورزی، دامداری و بافندگی اشتغال داشتند.^۴ تاورنیه اشاره می‌کند که زرتشتیان کرمان شال‌های کمر

۱- سفرنامه کمپفر، صفحه ۶۲.

۲- سفرنامه تاورنیه، صفحه ۶۵۹.

۳- سفرنامه تاورنیه، صفحه ۶۷۵.

۴- سروشیان. جمشید، سوادآموزی و دبیری در دین زرتشت: اروین - کالیفرنیا، ۱۹۸۸.

پشیمی می‌بافتند، آن‌ها نوعی پارچه پشیمی تولید می‌کردند که بسیار لطیف بود و بیشتر شبیه به پارچه‌های ابریشمی بود.^۱

یهودیان و زرتشتیان با توجه به شرایط بد اقتصادی‌شان دارای نقدینه‌های مالی و ذخیره‌های پولی نبودند. چنانکه هنگامی که در سال ۱۱۳۵ قمری/۱۷۲۲ میلادی، محمود افغان وارد اصفهان شد و سپس دیگر شهرهای دیگر ایران را فتح کرد، جریمه‌های هنگفتی از گروه‌های مختلف قومی و یا خارجی‌ان مقیم ایران گرفت، که صورت آن طبق جدول زیر است:

۱- از ارمینیان هفتاد هزار تومان درخواست کرد که هفده هزار تومان نقد گرفت و باقی را سند گرفت.

۲- هندیان - بانیان (ملتائیان) بیست و پنج هزار تومان جریمه شدند، که بیست هزار تومان آن را پرداختند و پنج هزار تومان آن را نتوانستند پرداخت کنند.

۳- جمع جریمه هلندیان شصت و یک هزار تومان بود.^۲

۴- انگلیسی‌ها حدود دوازده هزار و پانصد تومان پرداختند.^۳

۵- فرانسوی‌ها فقط شصت تومان جریمه پرداختند.

۶- حکیم‌باشی شاه سابق بیست هزار تومان جریمه شد.

در جدول جریمه‌های دریافت شده هیچ نامی از یهودیان و زرتشتیان آورده نشده است. زرتشتیان به علت آزادی‌هایی که محمود افغان به آن‌ها داد تا حدودی از او پشتیبانی کردند ولی با اینکه محمود نظر مساعدی نسبت به یهودیان نداشت در منابع نیامده است که جریمه‌ای از آن‌ها گرفته باشد دلیل این امر این نیست که محمود از جریمه کردن یهودیان صرف نظر کرده بود، بلکه به این علت بود که آن‌ها اندوخته و دارایی قابل ملاحظه‌ای نداشتند که محمود از آن‌ها بگیرد.

صفحه ۱۸۵.

۱- سیاست و اقتصاد عصر صفوی، صفحه ۱۲۷، به نقل از سفرنامه تاورنیه.

۲- گیلانننز. پطرس دی سرکیس: سقوط اصفهان گزارش‌های گیلانننز درباره حمله افغانان و سقوط اصفهان، مترجم محمد مهریار، اصفهان، انتشارات گلها، چاپ دوم ۱۳۷۱، صفحه‌های ۹۳ تا ۹۹.

۳- سقوط اصفهان گزارش‌های گیلانننز درباره حمله افغانان و سقوط اصفهان، پای نوشته صفحه ۹۸.

در همان زمان در کشور عثمانی، تجارت خارجی کشور در دست یهودیان بود. یهودیان همان نقشی را که ارمنیان در مورد تجارت خارجی در ایران بازی می‌کردند، در کشور عثمانی ایفا می‌کردند.

حمایت کشورهای خارجی از یهودیان و زرتشتیان

کشورهای اروپایی چون هیچ‌گونه علاقه و همبستگی مذهبی، سیاسی و اجتماعی با یهودیان و زرتشتیان نداشتند، بنابراین هیچ گونه پشتیبانی و حمایتی در عصر صفوی از آن‌ها به عمل نیاوردند. نخستین نشانه‌هایی که یک کشور خارجی، یا اتباع کشوری دیگر، از زرتشتیان ایرانی پشتیبانی به عمل آوردند را می‌توان در عصر قاجاریه و در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار دید. در آن زمان پارسیان هند نفوذ، قدرت سیاسی و اجتماعی بسیاری در هندوستان داشتند. آن‌ها اقدام به پشتیبانی از زرتشتیان ایران کردند. پارسیان هند کوشش‌هایی هم در بالا بردن سطح زندگی و آموزشی زرتشتیان به عمل آوردند. آن‌ها کوشیدند تا از زرتشتیان ایرانی پشتیبانی کنند. فرزانه مانکجی که از پارسیان هند بود به ایران آمد و اقدامات بسیاری برای تأمین منافع زرتشتیان ایران انجام داد. یکی از اقدامات وی، الغای قانون جزیه بود. در این کوشش‌ها کنت گوینو کارمند سفارت فرانسه و کارمندان سفارت انگلیس هم با وی همراهی کردند. در تاریخ دوم دسامبر ۱۸۸۰ میلادی، عریضه‌ای به ناصرالدین‌شاه نوشته شد که طی آن درخواست الغا و معافیت جزیه زرتشتیان، از وی شده بود، ولی به این نامه ترتیب اثر داده نشد. وزیرمختار و وزیر خارجه انگلیس هم طی نامه‌هایی که به ناصرالدین‌شاه نوشتند و توصیه‌هایی که به او کردند، درخواست معافیت جزیه را نمودند، تا این که با ملاقات‌های پی‌درپی که با او انجام گرفت سرانجام ناصرالدین‌شاه طی فرمانی که در ماه رمضان سال ۱۲۹۹ قمری/ ۱۸۸۲ میلادی، صادر کرد دریافت جزیه از زرتشتیان ایران را لغو کرد.^۱

۱- شهردان. رشید: تاریخ زرتشتیان - فرزنانگان زرتشتی، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۶۳، صفحات ۶۳۳، ۶۳۴.

نشانه پشتیبانی از یهودیان ایرانی را هم می‌توان در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار دید. در سال ۱۸۹۱ میلادی/۱۳۰۸ قمری توطئه‌ای صورت می‌گیرد و کوشش می‌شود که انجمن آلیانس فرانسه را که در آن هنگام اقداماتی برای اصلاح وضعیت اجتماعی یهودیان در ایران انجام می‌داد، در زمره انجمن‌های فراماسونری و مجالس بابیه معرفی کنند. انجمن الیانس فرانسه در آن زمان مدارس برای آموزش کودکان یهودی در ایران تاسیس کرده بود. به ناصرالدین شاه گزارش می‌شود که انجمن آلیانس خطرناک است. دکتر فوریه پزشک فرانسوی ناصرالدین‌شاه که در آن هنگام ریاست این انجمن را برعهده داشت، به نزد شاه می‌رود و به ناصرالدین شاه می‌فهماند که آلیانس فرانسه، جمعیتی است که در مسائل سیاسی مداخله نمی‌کند و بر هم زدن آن برای او که دوست مملکت فرانسه است خوشایند نیست. ناصرالدین‌شاه توضیحات دکتر فوریه را پذیرفت و نه تنها انجمن آلیانس را تعطیل نکرد بلکه تحت ریاست عالیه خود قرار داد.^۱ در طول سفرهایی که ناصرالدین‌شاه به کشورهای اروپایی کرد در آن کشورها نمایندگان یهودیان با او ملاقات کردند و طی گفتگوهایی که صورت گرفت آن‌ها از ناصرالدین‌شاه خواستند که اقداماتی برای بهبود وضعیت یهودیان ایرانی بعمل آورد.

۱- فوریه. سه سال در دربار ایران- خاطرات دکتر فوریه پزشک ویژه ناصرالدین شاه، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، دنیای کتاب، صفحه ۲۸۱.

فصل پنجم

قانون ارث اقلیت‌های مذهبی بر مبنای فقه اسلامی

شیوه‌ای برای فشار بر اقلیت‌ها

یکی از شیوه‌هایی که در عصر صفوی به کار می‌بردند تا اقلیت‌های مذهبی را تحت فشار قرار دهند و آن‌ها را وادار به قبول اسلام کنند، قانون ارث بود. قانون به این صورت بود که اگر یکی از اعضای خانواده اقلیت‌های مذهبی (یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان) تغییر مذهب می‌داد و مسلمان می‌شد، پس از مرگ بزرگ خانواده، تمام ارث به فرد نومسلمان می‌رسید و دیگر افراد خانواده از ارث محروم می‌شدند.

دلیلی را که حکومت‌های مذهبی وقت می‌آوردند مبنای فقه شیعی داشت. آن‌ها بر این باور بودند که دیگر اعضای خانواده کافرند و با وجود وارث مسلمان، به کافر ارث نمی‌رسد.

محروم شدن از ارث سبب زیر فشار قرار گرفتن دیگر اعضای خانواده می‌شد، تا جایی که افراد خانواده از خانه و کاشانه خود اخراج می‌شدند و فقر و پریشانی آن‌ها را به دنبال داشت، آنان را به تنگنا می‌کشید. به هر روی بازماندگان دو راه بیشتر در پیش روی خود نداشتند:

۱- در صورتی که وراثت اصرار به حفظ دین خود را داشتند از ارث محروم می‌شدند و مجبور بودند که تمام پیآمدها و مشکلات آن را تحمل کنند.

۲- اگر وارثان از دین خود برمی‌گشتند و قبول اسلام می‌کردند، آن‌گاه بود که می‌توانستند از مزایای ارث استفاده کنند. جهانگردانی که از ایران در عصر صفوی بازدید کرده‌اند در سفرنامه‌ها و گزارش‌های خویش به این مساله اشاره کرده‌اند.

گزارش تاورنیه تاجر فرانسوی

تاورنیه تاجر فرانسوی که در اواخر پادشاهی شاه عباس دوم و اوایل سلطنت شاه سلیمان صفوی (بین سال‌های ۱۶۳۲ تا ۱۶۶۸ میلادی) چندین بار به ایران سفر کرده، در سفرنامه خود به این قانون اشاره کرده است. او چنین می‌نویسد:

«این قانون در ایران رواج [پیدا] کرده است که هر عیسوی و یهودی و بت‌پرست که مسلمان بشود، وارث منحصر به فرد خانواده خود خواهد بود، و برادر و خواهرانش [از ارث] بی‌نصیب هستند حتی می‌تواند پدر و مادر خود را زن دیگری یا شوهر دیگر بدهد. به این جهت بسیاری از ارامنه و گرجی‌ها و عیسوی‌هایی که رعیت پادشاه ایران هستند مسلمان شدند، که همه میراث خانواده را صاحب شوند. این کار حکمت دیگرش این است که سایر اعضای خانواده برای این که محروم نشوند همه مسلمان می‌شوند.»^۱

سانسون کشیش فرانسوی، دیگر جهانگرد اروپایی است که در آن عصر از ایران بازدید کرده است، او هم در سفرنامه خود به این مورد اشاره کرده است.^۲

بررسی موضوع ارث بر مبنای فقه اسلامی

فقه اسلامی با دو دیدگاه کاملاً متفاوت با موضوع ارث برخورد کرده است. بیشتر فقهای شیعه، موافق دادن تمام ارث به وارث

۱- سفرنامه تاورنیه، صفحه ۴۱۱.

۲- سفرنامه سانسون، صفحه ۲۳۰.

مسلمان هستند. ولی بیشتر فقهای اهل سنت معتقدند که مسلمان از کافر ارث نمی برد.

۱- دیدگاه های فقهای شیعه

از دیدگاه فقه شیعه، حالت کفر در وارث است که به موجب آن کافر از ارث بردن از مسلمان محروم می شود. اما چنانچه وارث مسلمان باشد و متوفی کافر، باعث ممنوعیت مسلمان از ارث کافر نمی شود و مسلمان از مورث خود ولو کافر باشد ارث می برد. در کتاب الشرایع در مورد ارث بردن مسلمان از کافر چنین آمده است:

«مسلمان از کافر چه ملی و چه مرتد ارث می برد. اگر کافری بمیرد و چند وارث کافر و یک وارث مسلمان داشته باشد، میراث او برای وارث مسلمان است. هرچند که ولی نعمت یا ضامن جریره او باشد و وارثان کافر از او ارث نمی برند، هرچند در نسب به او نزدیک تر باشند.»^۱

شیخ مفید^۲ از فقهای بزرگ شیعی در کتاب مقنعه در باب ارث و پیروان ادیان مختلف چنین می نویسد:

«اهل اسلام براساس روابط نسبی و سببی از خویشان کافر و مسلمان خود ارث می برد، ولی کافر در هیچ حالی از مسلمان ارث نمی برد. بنابراین اگر شخصی یهودی یا نصرانی [مسیحی] یا مجوسی [زرتشتی] یک پسر مسلمان و یک پسر غیرمسلمان داشته باشد، میراث او بر مذهب آل محمد برای پسر مسلمان است نه کافر. و اگر برادری مسلمان و پسری کافر داشته باشد، برادر مسلمان او موجب حجب پسر کافر، از میراث پدر می شود و از او به میراث پدر سزاوارتر است. در این فرض، پسر کافر به سبب کفر خود، همچون پسری که در حیات پدرش مرده، یا پسری که

۱ - لطفی. اسدالله: مقاله توارث مسلمان و کافر، فصلنامه مشکوة شماره ۵۷.

۲ - شیخ مفید متولد سال ۳۲۸ و متوفی در سال ۴۱۳ قمری است وی از فقهای بزرگ شیعه بشمار می آید. کتاب مهم فقه وی، مقنعه است. برای آگاهی بیشتر از زندگی وی می توان به کتاب فقهای نامدار شیعی نوشته عقیقی بخشایشی (ناشر: دفتر نشر نوید اسلام قم) مراجعه کرد.

قاتل پدرش باشد به سبب جنایت خود از ارث محروم شده باشد،
به شمار می‌آید.^۱

فقهای شیعه زیر موافق دادن تمام ارث متوفی به وارث تازه مسلمان
هستند:

- ۱- علی بن بابویه قمی در کتاب الشرایع
(متوفی ۳۷۹ قمری)
- ۲- صاحب جواهر
- ۳- شیخ مفید در کتاب مقنعه
(متولد ۳۳۸ - متوفی ۴۱۳ قمری)
- ۴- سید مرتضی علم الهدی در کتاب الناصریات
(متولد ۳۵۵ در بغداد - متوفی ۴۳۶ قمری)
- ۵- شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب النهایة
(متولد ۳۸۵ - متوفی ۴۶۰ قمری)
- ۶- قاضی ابن براج در کتاب مذهب
- ۷- سید ابوالمکارم ابن زهره در کتاب الغنیه
(متولد ۵۱۱ در حلب - متوفی ۵۸۵ قمری)
- ۸- ابن حمزه معروف به عمادالدین در کتاب الوسيله
طوسی (متوفی ۵۸۵ قمری)
- ۹- محمد بن ادریس حلی در کتاب سرایر
(متولد ۵۸۳ - متوفی ۵۹۸ قمری)
- ۱۰- یحیی بن سعید حلی در کتاب المجامع اللشرايع
- ۱۱- شیخ حسن بن یوسف، علامه در کتاب قواعد^۲
حلی (متولد ۶۴۸ متوفی ۷۲۶ قمری)
- ۱۲- شیخ بهایی در کتاب جامع عباسی
- ۱۳- محمد تقی مجلسی در رساله جهادیه

۱ - هاشمی (رئیس قوه قضاییه در جمهوری اسلامی). سید محمود: مقاله میراث
غیرمسلمان، فصلنامه فقه اهل بیت، فارسی، شماره ۲۹.

۲- مقاله میراث غیرمسلمان

از علمای شیعه معاصر که در موافقت با این مساله اظهار نظر کرده‌اند می‌توان از افراد زیر نام برد:

۱. آیت‌الله خمینی در کتاب تحریرالوسیله
۲. آیت‌الله خویی در کتاب منهاج الصالحین^۱
۳. آیت‌الله خامنه‌ای
۴. آیت‌الله نوری همدانی

آیت‌الله روح‌الله خمینی در کتاب تحریرالوسیله جلد چهارم، در کتاب ارث و در توضیح یکی از عواملی که مانع ارث می‌شود، می‌نویسد که: اگر یکی از اهل زمه فوت کند و وراثت مسلمان و غیرمسلمان داشته باشد ارث متوفی فقط به وارث مسلمان می‌رسد.

«مساله ۱ - اگر کافر بمیرد چه اصلی و چه مرتد و مرتد هم چه فطری باشد و چه ملی باشد و وارثی مسلمان و کافر داشته باشد ارث او تنها به وارث مسلمانش می‌رسد همچنان که بیان شد، و اگر هیچ وارث مسلمان نداشته باشد و همه ورثه او کافر باشند همه آن‌ها طبق قواعد و دستورات ارث می‌برند مگر آنکه کافری که مرده است قبلاً مسلمان بوده و مرتد شده و به کفر قبلی خود برگشته و یا مسلمان زاده بود و کافر شده که در این صورت میراث او ملک امام علیه‌السلام است نه ورثه کافر او.»^۲

با توجه به دیدگاه‌های فقهای شیعه می‌توان بیان کرد که طبق نظر آن‌ها:

با وجود وارث مسلمان هرچند که نسبت او دور باشد، وارثان غیر مسلمان از متوفی غیر مسلمان ارث نمی‌برند و تمام ارث متوفی به فرد مسلمان می‌رسد.

اگر متوفی دارای وارث صغیری هم باشد، بعضی از فقیهان شیعه

۱- مقاله میراث غیرمسلمان.

۲- خمینی. روح‌الله: تحریرالوسیله، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، جلد چهارم، کتاب ارث، موانع ارث مساله ۱.
برای معانی کلمات مرتد، مرتد ملی، مرتد فطری در انتهای کتاب به بخش اصطلاحات مراجعه کنید.

معتقدند که باید از طرف وارث مسلمان به آن‌ها نفقه داده شود، تا این که آنان به سن بلوغ برسند. پس از رسیدن به سن بلوغ اگر آن‌ها مسلمان شدند ارث بر آن‌ها تعلق می‌گیرد و اگر مسلمان نشوند آن‌ها از ارث محروم خواهند شد.

ولی گروهی دیگر از فقیهان شیعه حتی پرداخت نفقه به فرزندان صغیر متوفی را واجب نمی‌دانند. قائل به اسقرار ارث برای وارثان مسلمان و عدم استحقاق فرزندان غیر مسلمان هستند، حتی اگر پس از بلوغ، فرزندان مسلمان شوند.^۱

۲- دیدگاه فقهای اهل سنت:

نظر بیشتر فقهای اهل سنت مخالف نظر فقهای شیعه است. در دیدگاه آنان کفر مانع ارث محسوب نمی‌شود.^۲

بیشتر آن‌ها معتقدند که مسلمان از کافر ارث نمی‌برد تا چه رسد که مانع از ارث بردن ورثه کافر شود.^۳

سانسون کشیش فرانسوی در سفرنامه خود این نکته را تأیید می‌کند. او اشاره می‌کند که ترکان عثمانی که از اهل سنت بودند، ارث متوفی غیرمسلمان را به وارث مسلمان نمی‌دادند، حتی او را از ارث محروم می‌کردند. او چنین می‌نویسد:

«ترکان عثمانی نه تنها اموال خانواده را به ملحدی که دین خود را ترک کرده است نمی‌بخشند بلکه هرگز نمی‌خواهند کسی که دین مسیح را ترک کرده و مسلمان شده است مانند سایر برادرانش از پدر ارث ببرد. زیرا عقیده دارند کسی که دین اسلام را پذیرفته است بهترین پاداش‌ها را دریافت کرده است.»^۴

پس از فوت فرد غیرمسلمان آن‌چه که بر سر سایر وراث غیر مسلمان می‌آمد بسیار دردناک بوده است، شرح کارهایی را که وارث

۱- مقاله میراث غیرمسلمان.

۲- مقاله توارث مسلمان و کافر.

۳- مقاله میراث غیرمسلمان.

۴- سفرنامه سانسون، صفحه ۲۳۰.

تازه مسلمان همراه با ملاها و ضابطین حاکم شرع انجام می‌دادند، در کتاب تاریخ جلفای اصفهان این گونه آمده است:

«وقتی فرمان صادر می‌شد که دارایی مسیحی متوفی به مرتد [فرد تازه مسلمان] می‌رسد، گروه ملا و مسلمان به منزل متوفی می‌ریختند و دست‌های فرزندان متوفی را می‌بستند و از خانه بیرون می‌کردند. در خانه و اتاق‌ها را می‌بستند و مهر می‌کردند تا چیزی از اثاث آن خانه کاسته نشود. وارثان می‌کوشیدند به طریق قانونی از حق خود دفاع کنند. اگر متوفی هنگام حیات خود دارائیش را کلاً به دیگری یا به وارثان خود یا برای خیرات وقف کلیسا کرده بود، در چنین مواقعی هم مجتهدان علت این امر را پی‌جویی می‌کردند که کیفیت این مصالحه یا وقف از چه قرار است، تا مسیحیان مجبور شوند وجه هنگفتی به مرتد [تازه مسلمان] بپردازند و قضیه را فیصله دهند.»^۱

نمونه‌ای از فتواهای صادر شده در باب ارث

در این جا یکی از فتواهایی که در این مورد صادر شده است آورده می‌شود. این فتوا توسط یکی از علمای صفوی، شیخ الاسلام ایروان صادر شده است. تاریخ صدور فتوا سال ۱۰۳۰ هجری قمری مطابق با ۱۶۲۱ - ۱۶۲۲ میلادی، در دوران سلطنت شاه‌عباس اول است، از شیخ الاسلام ایروان پرسیده شده است:

سؤال:

«ایضاً بیان فرمایید علماء اناام - ابدت ایام افاداتهم بین الکرام - در بیان این مساله که هرگاه بابا ذمی فوت شود، از سر دو برادرزاده مسلمان و برادر کافر و پسران کافرین والحاله هذه کفار ممنوع از ارث ذمی‌اند یا نه؟ بینوا تو جزوا.»

شیخ الاسلام ایروان در پاسخ این پرسش چنین فتوا داده است:

«هوالعالم، عزنوره. بلی با وجود وارث مسلمان، کافر از ارث ممنوع است. الله اعلم. حررالعبد - محل مهر.»^۲

۱- تاریخ جلفای اصفهان، صفحه ۲۸۲.

۲- تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم بخش طبقه روحانیان، صفحه ۴۸۶، به نقل از متن فارسی فرامین، گردآوری پایازیان.

راه حل ابداعی ارمنیان

کمپفر یکی از جهانگردان اروپایی است که در بین سال‌های ۱۶۸۵ - ۱۶۸۳ میلادی به ایران سفر کرده است. او در سفرنامه خود اشاره می‌کند که ارمنیان ثروتمند در عصر صفوی روشی پیدا کرده بودند که می‌توانستند با این مشکل مقابله کنند. او در سفرنامه خود چنین می‌نویسد:

«ارمنی‌های ثروتمندتر عادت کرده‌اند که با حيله‌ای از چنگ قانون بگریزند و ورثه خود را از شر چنین حوادثی حفظ کنند. آن‌ها ظاهراً دار و ندار خود را در قبال چند شاهی به یک نفر مسلمان ایرانی می‌فروشند، ولی قبلاً آن‌ها قرار و مدار خود را دقیقاً گذاشته‌اند. در این مورد آن‌ها از دفتردار یک نفر قاضی نیز که به تمام حقه بازی‌های آن‌ها وارد است کمک می‌گیرند. بلافاصله پس از این امر مالک موقت تمام اموال منقول و غیرمنقول خود را به پسران ارمنی می‌فروشد. این فروش جدید یک فرد مسلمان را نیز قاضی به صورت مکرر در دفتر خود ثبت و تأیید می‌کند. حال چون نسبت به اموالی که توسط یک نفر مسلمان خریداری شده باشد از طرف فرد ثالث هیچ اعتراضی جایز نیست پس بعد از مرگ پدر هرگاه یک نفر شاکی [فرد نومسلمان] در اثر عدم اطلاع به معاملاتی که قبلاً انجام گرفته [است] دعوایی طرح کند، به علت وجود این اسناد و مدارک همچون سگ گرسنه‌ای که رانده شود از پیشگاه محکمه طرد می‌گردد.»^۱

قانون ارث در دوران قاجاریه

قانون ارث برای افراد نومسلمان در دوره قاجاریه هم به مورد اجرا درمی‌آمد. که شواهد بسیاری در این مورد وجود دارد. در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار پارسیان هند که نفوذ و قدرت زیادی در هند داشتند به کمک زرتشتیان ایرانی آمدند آن‌ها اقدام به پشتیبانی و بالا بردن سطح زندگی زرتشتیان ایرانی کردند. فرزانه مانکجی به همین منظور به ایران آمد. او اقدامات زیادی در رفع محرومیت‌های

۱- سفرنامه کمپفر، صفحه‌های ۱۷۵ و ۱۷۶.

زرتشتیان انجام داد. بر اثر اقدامات او ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۸۸۰ طبق فرمانی که صادر کرد، قانون ارث را لغو کرد. از آن پس از دین برگشتگان حق نداشتند علیه وارثان دیگر خانواده، ادعای تمام ارث متوفی را کنند. فرمان الغاء قانون ارث با مقاومت و مخالفت روحانیان شیعه مواجه شد، آن‌ها معتقد بودند که این قانون بخشی از قوانین فقه شیعه است و باید اجرا گردد و با لغو آن مخالفت می‌کردند و در اکثر موارد لغو قانون فقط بر روی کاغذ باقی ماند. در هر منطقه‌ای که روحانیان توان و قدرت داشتند، فرمان ناصرالدین شاه را نادیده می‌گرفتند و قانون را اجرا می‌کردند.

سید شیعه از موبد زرتشتی ادعای ارث می‌کند

گاهی از اوقات براساس این قانون وقایعی رخ می‌داد که بیشتر جنبه طنز تلخ پیدا می‌کرد. در نامه‌ای که وکلای انجمن پارسیان هندوستان به ناصرالدین شاه می‌نویسند، اشاره می‌شود که یک سید شیعه به نام سید محمدعلی نامیرا از یکی از موبدهای زرتشتی بر مبنای این قانون ادعای ارث کرده است. ماجرا به صورت زیر در نامه آمده است:

«... فقره دوم این است که اگر از یک خانواده از زرتشتیان کسی مسلمان شود اولاد این نومسلمان نسلا بعد نسل وارث جمیع آن خانواده می‌شوند... چنان‌که سید محمدعلی نامیرا حکایت می‌کند در این ایام از یکی از موبدهای این طایفه ادعای ارث می‌نمود، موجب حیرت بسیار شد که سید مسلمان را با موبد زردشتی به هیچ وجه نسبیتی و قرابتی تصور نتوان کرد پس از استفسار معلوم شد که در زمان خاقان مینون مکان آقامحمدخان [آقامحمدخان قاجار اولین پادشاه قاجاریه] طاب الله ثراه که افواج قاهره متوجه تنبیه یاغیان کرمان بود یکی از سربازها دختری را از زردشتیان یزد دزدیده و به آذربایجان و به عقد خود آورده بود. پس از فوت او دیگری او را گرفته و به اصفهان برده پس از او جد سید محمد مذکور او را گرفته بود. این است که تاکنون هم که زیاده از نود سال گذشته است، سید محمدعلی وارث کل آن

خانواده شده است و خود سید محمدعلی گفته بود که من تاکنون زیاده از چهل ارث از زردشتیان گرفته‌ام حال بندگان اعلیحضرت اقدس شهریار ملاحظه فرمایند که این فقره با چه قاعده درست می‌آید و با کدام عدالت و انسانیت موافقت می‌کند... مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر که وزیری خردمند و مشیری دانا بود در بدو سلطنت که تختگاه ایران به وجود مسعود اعلیحضرت اقدس ظل الهی زینت یافت محض خیرخواهی دولت ابد آیت فرمانی صادر فرمود که هر کس از ملل خارجه ارث می‌خواهد باید به دربار معدلت مدار حاضر شود و مراتب را خدمت اولیای دولت ابد آیت معروض دارد. تا هرچه مقتضی عدالت است مجری شود و همچنین در این سنوات دستخط همایونی به همین مضمون شرف صدور یافت ولی افسوس که هنوز هیچ کدام اجری نیافته و هر روز به بهانه ارث معترض مردم می‌شوند...»

سپس در ادامه نامه، درخواست شده است که ناصرالدین‌شاه دستور دهد که فرمانی را که صادر کرده است را به اجرا درآورند و هر روز به بهانه ارث، مزاحم و متعرض زرتشتیان نشوند. متن کامل عریضه وکلای انجمن پارسیان هند به ناصرالدین‌شاه را می‌توان در پیوست شماره ۴ در انتهای کتاب مطالعه کرد.

شیخ فضل‌الله نوری از عالمان و فقهای بزرگ شیعه عصر قاجار است. او در اوایل نهضت مشروطه، با مشروطه‌خواهان همراه شد ولی به سرعت راه خود را از آن‌ها جدا کرد و به مشروطه‌خواهان پیوست و اقدامات بسیاری بر ضد مشروطیت انجام داد. پس از این که محمدعلی شاه از مشروطه‌خواهان شکست خورد و استبداد صغیر پایان یافت، مشروطه‌خواهان شیخ فضل‌الله نوری را دستگیر و محاکمه کردند و سپس او را به دار آویختند. شیخ فضل‌الله نوری در رساله‌ای به نام «حرمت مشروطه» که بر ضد مشروطیت نوشته است، در مورد قوانین ارث اقلیت‌های مذهبی از این قانون جانب‌داری کرده است و آن را یکی از قوانین اسلامی به شمار آورده است. او در این رساله می‌نویسد: «... و نیز در باب موارث [ارث‌ها] کفر یکی از موانع ارث است و

۱ - عریضه وکلای انجمن پارسیان به ناصرالدین‌شاه، ایران نامه، سال دوازدهم شماره ۱ و ۲ زمستان ۱۳۷۹ بهار ۱۳۸۰، صفحات ۲۱۵ و ۲۱۶.

کافر از مسلم ارث نمی برد. دو العکس [نه عکس آن].^۱

پس از صدور فرمان ناصرالدین شاه، طبق آن فرمان دیگر تازه مسلمانان نمی توانستند تمام اموال متوفای زرتشتی را تصاحب کنند و سایر وراث غیر مسلمان هم می توانستند از ارث سهمی ببرند. ادوارد براون ایران شناس انگلیسی که در اواخر عصر قاجاریه از یزد بازدید کرده است اشاره می کند، که شاهزاده عمادالدوله که در آن هنگام حکمران یزد بود، در اختلافی که بین فردی زرتشتی تازه مسلمان شده و سایر ورثه زرتشتی متوفی پیش آمد، او طرف زرتشتیان را گرفت و دستور داد پولی را که فرد تازه مسلمان از سایر بستگان زرتشتی خود به این بهانه گرفته است را به بستگان زرتشتی خود پس دهد.^۲

با این که ناصرالدین شاه با فرمان صریح خود این قانون را لغو کرد ولی روحانیون شیعه آن را جزئی از قوانین فقه شیعه به شمار می آوردند و هرگاه فرصتی می یافتند، سعی داشتند این قانون را دوباره پیاده کنند. در گزارشی که در سال ۱۹۲۵ میلادی آلیانس اسرائیلیت داده، چنین آمده است:

یهودیان از دین برگشته و مساله ارث ۱۹۲۵

«رئیس مدرسه آلیانس در اصفهان در مورد ظهور مجدد بی عدالتی، که قبلاً محو شده بود به کمیته مرکزی [آلیانس در پاریس] گزارش می دهد. ملایان مسلمان برای تشویق یهودیان به گرویدن به اسلام چند سال پیش قانونی وضع کردند بدین معنا که یهودیانی که مسلمان می شوند می توانند اموال والدین خود را که یهودی باقی مانده اند را تصاحب کنند. وقتی چنین قانونی وضع شد، سازمان های یهودی، بخصوص آلیانس و انجمن یهودیان انگلستان، در این امر مداخله کردند تا از اجرای آن جلوگیری نمایند. کوشش آن ها به نتیجه رسید.

۱- نوری. شیخ فضل الله: رساله حرمت مشروطه، از کتاب رسائل مشروطیت، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، انتشارات کویر، چاپ اول ۱۳۷۴، صفحه ۱۶۰.
 ۲- براون. ادوارد گرانویل: یکسال در میان ایرانیان، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات ماه ریز، چاپ اول ۱۳۸۱، صفحه ۳۹۱.

در سال ۱۸۸۰ ناصرالدین شاه به والیان استان‌های کشور فرمان داد که از دین برگشتگان [نومسلمانان] حق ندارند علیه وارثان دیگر خانواده ادعای وراثت تمام اموال درگذشتگان [یهودی] را بنمایند. این فرمان بار دیگر در سال ۱۸۹۰ صادر گردید. بدین معنا که مسئله وراثت در میان یهودیان باید مطابق قانون وراثت در یهودیت به مورد اجرا درآید. و یهودی که اسلام آورده می‌تواند فقط قسمت متعلق به خودش را درخواست نماید. در سال ۱۸۹۷ همان فرمان توسط والی [اصفهان] صادر گردید.

اخیراً یک یهودی از دین برگشته اصفهان به دنبال این بود که ماترک بستگان دور خود را مطالبه نماید. این موضوع به نماینده یهودیان در مجلس، موسیو حیثم گزارش داده شد. و بدون تردید برای بحث و رسیدگی در دستور جلسه پارلمان قرار خواهد گرفت. در این مورد همچنین با وزیر عدلیه و نمایندگان چند کشور خارجی تماس برقرار شده است.^۱

عصر جمهوری اسلامی و احیای مجدد قانون

قانون ارث اقلیت‌های مذهبی در اواخر عصر قاجاریه در عمل لغو گردید و از آن پس در عصر پهلوی هم اجرا نشد. اقلیت‌های مذهبی در مورد ارث تابع قوانین شرعی خود بودند و وراثت تازه مسلمان فقط می‌توانستند بخش متعلق به خود را ارث ببرند. ولی در عصر جمهوری اسلامی این قانون عصر صفوی دوباره پا گرفته است و اجرا می‌شود. همان طور که اشاره شد آیت‌الله خمینی در کتاب تحریرالوسیله خود به لزوم اجرای این قانون اسلامی تاکید کرده است. این قانون در ماده مکرر ۸۸۱ الحاقی قانون مدنی جمهوری اسلامی به صورت زیر تعریف شده است:

«کافر از مسلم ارث نمی‌برد. و اگر در بین ورثه متوفای کافری، مسلم باشد، وراثت کافر ارث نمی‌برند. اگرچه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلم باشند.»^۲

۱- پادیاوند. پژوهش نامه یهود ایران: به کوشش امنون نتصر، جلد دوم، مقاله گزارشات آلیانس، صفحه‌های ۱۹۶ و ۱۹۷.

۲- نوین. دکتر پروین: عباس‌خواجه پیری، حقوق مدنی (۸)، تهران، گنج دانش، چاپ اول ۱۳۷۸، صفحه ۴۲.

این قانون با فتوایی که از طرف آیت الله خامنه‌ای صادر شده است به صورت اجرایی در آمده است.

فتوای آیت الله خامنه‌ای

طی استفساء که از آیت الله علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی صورت گرفته است پرسش شده است که:

«بسمه تعالی»

خدمت مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای سلام علیکم:

خواهشمند است نظر مبارکتان را در مورد مسئله ذیل اعلام فرمایید:

اگر در یک خانواده زرتشتی که در نظام جمهوری اسلامی ایران زندگی می‌کنند، فرزندی از این خانواده به دین اسلام مذهب شیعه جعفری مشرف شده باشد، پس از فوت والدین آن خانواده که به دین زرتشتی می‌باشند، مساله تقسیم ارث بین وراث با توجه به مسلم بودن یکی از وراث، چه حکمی دارد؟
لطفاً نظر خود را اعلام فرمایید. با تشکر و توفیق روزافزون مسلمین.»

آیت الله خامنه‌ای در پاسخ چنین فتوا داده است:

«با وجود وارث مسلمان، ارث به کافر نمی‌رسد.»^۱

موریس معتمد نماینده وقت کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی نیز به احیای مجدد این قانون در دوران جمهوری اسلامی اشاره کرده است. او در یکی از نطق‌های پیش از دستور خود در مجلس شورای اسلامی اظهار داشته است که:

۱- نشریه ایرانشهر چاپ لس آنجلس سال هشتم، شماره ۱۳۳، تاریخ جمعه ۱ تیرماه ۱۳۸۰، ۲۸ ژوئن ۲۰۰۱، مقاله آیا زرتشتیان کافرند؟

«نکته دیگر اینکه تشرف به دین اسلام که امر تازه‌ای نیست و قبلاً هم وجود داشته، اینک وسیله سوءاستفاده گروهی فرصت طلب گردیده که برای تضییق سایر وراث و یا عدم پرداخت مهریه و نفقه تظاهر به اسلام‌گرایی می‌نمایند، و دادگاه محترم نیز بلافاصله سایر وراث و زوجه را از حقوق قانونی خود محروم می‌سازد.»^۱

آیت‌الله حسین نوری همدانی از دیگر آیت‌الله‌های دولتی جمهوری اسلامی است، که فتوا در تایید این قانون داده است. از او پرسش شده است:

«با سلام

اگر در یک خانواده زرتشتی که در نظام جمهوری اسلامی ایران زندگی می‌کنند، فرزندی از این خانواده به دین اسلام مذهب شیعه جعفری مشرف شده باشد، پس از فوت والدین آن خانواده که به دین زرتشتی می‌باشند، مساله تقسیم ارث بین وراث با توجه به مسلم بودن یکی از وراث، چه حکمی دارد.»

حسین نوری همدانی در پاسخ چنین فتوا داده است:

«بسمه تعالی

با عرض سلام

در فرض مذکور تمام ترکه متعلق به وارث مسلمان است در صورتی که قبل از فوت مورث اسلام را اختیار کرده باشد. حسین نوری همدانی

فرستاده شده در تاریخ: دوشنبه ۲۹ خرداد ۱۳۸۵ ... به سوال شرعی و فقهی (۱۹۷۷)»^۲

۱- منبع تارنمای انجمن کلیمیان ایران، نطق پیش از دستور موریس معتمد نماینده کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی.

۲- دیده شده در بخش سئوالات تارنمای اختصاصی آیت‌الله نوری همدانی بخش استفتائات جدید، ارث، متفرقه، در تاریخ ژانویه ۲۰۰۷ به نشانی: <http://www.noorihamedani.com>

فصل ششم

جزیه اهل ذمه باجی^۱ برای حفظ ایمان و عقیده

تعریف جزیه

در آغاز اسلام هنگامی که اعراب به کشورها حمله می کردند، مردم جوامع و یا کشورهایی که مورد حمله واقع می شدند دو راه بیشتر نداشتند یا این که جنگ کنند و از کشورشان دفاع کنند و یا تسلیم اعراب شوند. در صورتی که برای دفاع از خود، جنگ می کردند و شکست می خوردند به عنوان کافران حربی تلقی می شدند و جان و مالشان در برابر اعراب اعتباری نداشت، مردان آنها کشته می شدند و اموال آنان به غارت می رفت و زنان و کودکان آنها به صورت بردگان اعراب درمی آمدند. اگر آنها بدون جنگ تسلیم می شدند و جزو کفار ذمی نبودند باید مسلمان می شدند و یا کشته می گردیدند و اگر از کفار ذمی بودند (زرتشتی، مسیحی و یهودی) یا باید مسلمان می شدند و یا این که در برابر پرداخت مبلغی سالیانه، که جزیه نام داشت برای خود و هر یک از افراد خانواده خود می توانستند دین و

۱- کلمه باج را برای جزیه از دکتر آذرتاش آذرنوش وام گرفته ام، او جزیه را باجی از اهل ذمه تلقی کرده است. (فتح البلدان، بخش لغات و اصطلاحات، در تعریف ذمی صفحه ۲۳۵).

مذهب خود را حفظ کنند و با قبول احکام و شرایطی می توانستند در زیر سلطه اعراب و مسلمانان به زندگی ادامه دهند.

در سال ۱۳ هجری/ ۶۳۴ میلادی، کمی پیش از جنگ قادسیه، که بین اعراب و ایرانیان رخ داد، فرستاده عمر، خلیفه مسلمانان به دربار یزدگرد سوم شاه ایران رفت و به یزدگرد پیشنهاد کرد:

۱- تسلیم شود و جزیه بدهد

۲- مسلمان شود و خود را نجات دهد

۳- و یا این که شمشیر در میان است و وارد جنگ شود

شاه ساسانی به فرستاده عمر گفت اگر فرستاده نبودی تو را می کشتم و سپس دستور داد که بار خاک آوردند و بار فرستاده کردند و او را از مدائن بیرون راندند.^۱

جزیه در فقه اسلامی

نگاهی به قرآن نشان می دهد که، نظام جزیه در اسلام بر مبنای آیه ۲۹ سوره توبه قرآن بنا شده است:

«قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»^۲

«با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز آخرت ایمان ندارند و چیزی را که خدا و رسولش حرام کرده، حرام نمی دانند و متدین به دین حق نیستند، بجنگید، تا با خواری و حقارت با دست خود جزیه (مالیات سرانه) بدهند.»^۳

بر مبنای این آیه از کتاب قرآن مردمان کشورهای مغلوب اعراب مسلمان، اگر می خواستند دین خود را حفظ کنند، مجبور بودند که به اعراب جزیه و خراج بپردازند. اعراب جزیه را فقط از اهل کتاب

۱- طبری. محمد بن جریر: تاریخ طبری، ترجمه ابولقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۴ چاپ سوم، جلد دوم صفحه های ۱۶۵۵ و ۱۶۵۶.

۲- آیه ۲۹ سوره توبه قرآن.

۳- ترجمه فارسی این آیه بر مبنای ترجمه ایست که محمد تقی مجلسی از این آیه کرده و در رساله جهادیه خود آورده است. (رساله جهادیه - احکام اهل ذمه، محمد تقی مجلسی).

می گرفتند و مردم ادیان دیگر، بت پرستان و بی دینان یا باید مسلمان می شدند و یا کشته می شدند. در صدر اسلام مسلمانان در این که مسیحیان و یهودیان جزو اهل ذمه هستند تردیدی نداشتند، ولی در این که زرتشتیان یکتا پرستند و می توان آن ها را در زمره اهل ذمه به حساب آورد و از آن ها جزیه گرفت، اعراب بین خود اختلاف داشتند. روایت شده است که از امام صادق درباره زرتشتیان پرسش شد، که آیا آن ها پیغمبری داشته اند، امام صادق در جواب گفت:

«... بلی، آیا نامه رسول خدا به اهل مکه به تو رسیده است که حضرت به آنان نوشت: اسلام بیاورید وگرنه به جنگتان خواهیم آمد. آنان به پیامبر نوشتند: از ما جزیه بگیر و بگذار بت های خود را بپرستیم، پیامبر به آنان نوشت: من فقط از اهل کتاب جزیه می گیرم. آنان به عنوان تکذیب سخن پیامبر نوشتند: شما ادعا می کنید که جز از اهل کتاب جزیه نمی گیرید. در حالی که از مجوس هجر جزیه گرفتید: پیامبر به آنان نوشت: مجوس پیامبری داشتند که او را کشتند و کتابی داشتند که آن را آتش زدند. پیامبر آنان برای آنان کتابی در دوازده هزار پوست گاو آورده بود.»^۱

بنا براین زرتشتیان را هم جزو اهل ذمه به حساب آوردند و از آن ها جزیه گرفتند.

هدف از برقراری جزیه و میزان آن

در مقاله «چشم اندازی به نظام جزیه و مناسبات جدید جهانی» نوشته علی اکبر کلانتری این مساله مورد بررسی قرار گرفته که هدف از دریافت جزیه از اهل ذمه چه بوده است؟ او پنج دیدگاه مختلف را در این مورد ذکر کرده است:

- ۱- هدف از تشریح جزیه، کیفر کردن اهل ذمه، به سبب دشمنی و کفر آنان نسبت به پیامبر [حضرت محمد] و دین خاتم [اسلام] است.
- ۲- غرض از آن اهانت به کافران و خوار ساختن آنان است، تا بدین وسیله از کفر به اسلام روی آورند.

۱ - مدرسی. آیت الله حاج سید محمدتقی: الفقه الاسلامی، بخش احکام، مترجم آذیر، فصل چهارم، احکام جنگ، احکام جزیه.

۳- جزیه به منظور حفظ خون و اموال کافران و هدف جلوگیری از به بردگی گرفته شدن آنان، واجب گردیده است.

۴- جزیه در برابر اقامت اهل ذمه در دارالسلام بر آنان مقرر گردیده است.

۵- جزیه از اهل ذمه دریافت می شود به منظور این که در حفظ ذمه و حفظ اداره آنان و حمایت از حقوق ایشان مصرف گردد.^۱

پس از بیان دیدگاه های بالا، علی اکبر کلانتری این گونه نتیجه گیری کرده است که هدف از دریافت جزیه دیدگاه پنجم است، بدین معنا که مقصود از وضع جزیه دفاع از حقوق اهل ذمه است. ولی شواهد تاریخی و رساله های علمای اسلام از آن حکایت می کنند که هدف از استقرار جزیه کيفر کردن اهل ذمه، خوار کردن آنان، تحت فشار قرار دادن آن ها و اهانت به اقلیت ها بوده است که آنان را مجبور سازند که اسلام را بپذیرند. شواهد تاریخی که در بخش های بعد خواهد آمد، تایید کننده این دیدگاه است.

در رساله های علمای اسلامی مانند آن چه که در کتاب جامع عباسی شیخ بهایی و یا رساله جهادیه محمد تقی مجلسی آمده

۱- کلانتری. علی اکبر: چشم اندازی به نظام جزیه و مناسبات جدید جهانی، فصل نامه فقه اهل بیت فارسی شماره ۵ و ۶، صفحه ۲۹۳.

فصلنامه «فقه اهل بیت» از انتشارات موسسه فقه اهل بیت در قم است. این موسسه در سال ۱۳۶۹ شمسی به دستور آیت الله خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران و به ریاست آیت الله سید محمود هاشمی رییسی وقت قوه قضاییه در جمهوری اسلامی ایجاد شد. از اهداف و وظایف این موسسه تدوین آرا و انعکاس نظرات فقهای معاصر شیعه در مورد مسائل فقه اسلامی است.

سید محمود هاشمی شاهرودی رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی ریاست این موسسه را به عهده دارد. (سال ۱۳۸۵) وی عهده دار سمت های زیر در جمهوری اسلامی هم بوده است:

- رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی

- عضو فقهای شورای نگهبان

- عضو مجلس خبرگان رهبری

- عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام

- نایب رئیس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

می توان گفت که مطالب مندرج در فصلنامه فقه اهل بیت، منعکس کننده دیدگاه های فقهی فقهای شیعه معاصر وابسته به جمهوری اسلامی است.

است به طور روشن و صریح به این نکته اشاره می‌شود که هدف از برقراری جزیه خوار و تحقیر کردن اهل ذمه است که آنان را وادار به قبول اسلام کنند.^۱

اعراب و مسلمانان به ایران حمله کردند، شهرها را غارت کردند، مردان را قتل عام کردند، زنان و کودکان را به اسارت و بردگی بردند. آنان چگونه می‌خواستند با برقراری نظام جزیه و خراج از حقوق ایرانیان دفاع کنند؟

در کتاب قرآن میزان مشخصی برای جزیه سالیانه اهل ذمه تعیین نشده است و علمای اسلامی بر این نکته تاکید کرده‌اند که میزان جزیه سالیانه اهل ذمه نباید مقدار مشخصی باشد و مقدار آن باید به وسیله امام و یا حاکم وقت مشخص گردد، که اهل ذمه در طول سال در هراس و ترس باشند و ندانند که در انتهای سال چه مقدار از آن‌ها جزیه دریافت خواهد شد. تا بدین وسیله به خواری و ذلت آنان افزوده گردد.

شیخ بهایی فقیه بزرگ شیعه عصر صفوی در دوران شاه‌عباس اول، در کتاب جامع عباسی خود دقیقاً به این نکته اشاره کرده است.^۲

محمد تقی مجلسی دیگر فقیه بزرگ شیعه عصر صفوی، در رساله جهادیه، یا احکام اهل ذمه به این نکته اشاره می‌کند که باید از اهل ذمه به اندازه توانایی و طاقت ایشان جزیه گرفت و مقرر نباشد که هر سال چه مقدار جزیه بدهند تا ذلت و خواری آن‌ها بیشتر باشد.

«... می‌باید که در ایشان به قدر وسع و طاقت جزیه بگیرند و چون فرموده است که ذلیل باشند، می‌باید که مقرر نسازند بر ایشان که

۱ - برای آگاهی از دیدگاه‌های شیخ بهایی، محمدتقی مجلسی، محمدباقر مجلسی در مورد جزیه اهل ذمه می‌توان به پیوست‌های شماره ۱ و ۲ و ۳ در انتهای کتاب مراجعه کرد.

۲ - جامع عباسی، شیخ بهالدین عاملی: چاپ انتشارات فراهانی، صفحات ۱۵۳ تا ۱۵۵.

هر سال چه چیز بدهند تا ذلت و خواری ایشان بیشتر باشد.^۱

آیت الله روح الله خمینی، در کتاب تحریر الوسیله، به این نکته تاکید کرده است که مقدار جزیه نباید مقداری مشخص باشد و میزان آن باید با نظر امام و یا حاکم مسلمان وقت تعیین شود. او دلیل این کار را مجازات و ایجاد خواری و ذلت برای اهل ذمه ذکر کرده است، که آن‌ها از پذیرش حق [دین اسلام] سرکشی کرده‌اند.

«مساله ۱ - در شریعت مقدسه اسلام ضابطه و مقدار معینی مقرر نشده بلکه مقدار آن بستگی به تشخیص حاکم دارد که از نظر مصالح روز و مکان و زمان و مقتضیات احوال تفاوت می‌کند، بهمین جهت برای حاکم اسلام که قومی را به محاصره خود درآورده بهتر آن است که برای جزیه آنان اندازه‌ای معین نکند و اختیار آن را بر امام علیه السلام واگذار نماید که این، صغار [خواری] و ذلت سرکشان از پذیرفتن حق را بهتر تامین می‌سازد.»^۲

اعراب معتقد بودند که «جزیه و خراج دو حق هستند که خداوند آن‌ها را از مشرکان به مسلمانان می‌رساند».^۳

تفاوت‌های خراج و جزیه

جزیه در مورد مالیات سرانه اهل ذمه بکار برده می‌شود و خراج در مورد مالیاتی است که از اراضی مردمان کشورهای اشغال شده دریافت می‌شده است.

وجه مشترک‌ها و تفاوت‌های جزیه و خراج را می‌توان به صورت جدول زیر خلاصه کرد:

۱- هر دو جزیه و خراج را از مشرکان می‌گیرند.

۱- رساله جهادیه - احکام اهل ذمه، محمد تقی مجلسی، به کوشش سید ابوالحسن مطلبی، میراث اسلامی ایران، دفتر سوم ۱۳۷۵، به کوشش رسول جعفریان، صفحات ۷۰۷ تا ۷۱۶.

۲- تحریر الوسیله، جلد چهارم، بخش اهل ذمه، گفتار در مقدار جزیه، مساله ۱.

۳ - کلانتری. علی اکبر: چشم‌اندازی به نظام جزیه و مناسبات جدید جهانی، به نقل از ماوردی صفحه ۲۹۳.

- ۲- هم جزیه و هم خراج با آمدن هر سال باید پرداخت گردد.
- ۳- در مورد دریافت جزیه در قرآن مستقیماً اشاره شده است، در صورتی که در مورد خراج علما به دریافت آن رای داده‌اند.
- ۴- کمترین مقدار جزیه را شرع مشخص کرده است و بیشترین مقدار آن اجتهادی است.
- ۵- جزیه از اهل ذمه گرفته می‌شود و در صورتی که ذمی مسلمان شود، دریافت جزیه از او قطع می‌گردد. در صورتی که اگر ذمی مسلمان هم شود باید خراج را پرداخت کند.^۱
- در شروع اسلام تفاوتی بین جزیه و خراج نبوده و هر دو کلمه به معنی باج بوده است. در کتاب فتوح البلدان آمده است که: «چندین جا کلمه جزیه به معنی خراج و خراج به معنی جزیه، یا هر دو به معنی کلی باج استعمال شده است.»^۲
- در فقه اسلامی آمده است که جزیه‌ای را که از اهل ذمه گرفته می‌شود باید به رزمندگان اسلام تخصیص داد که بر ضد مشرکان جهاد کنند.^۳

جزیه پیش از اسلام

- گفته می‌شود که جزیه در پیش از اسلام هم در ایران وجود داشته است و به آن «گزیت» یا مالیات سرانه می‌گفتند و جزیه معرب شده کلمه گزیت فارسی است.^۴
- «ابن بلخی درباره مالیات سرانه‌ای که به فرمان انوشیروان بسته شده بود نوشته است: و جزیه سرها از کسانی که جزیه گذار بودند، از طبقات رعایا به سه نوع بسته بودند: توانگران ۱۲ درهم و میانه تر، هشت درهم و کمتر، ۴ درهم و هر سال یکبار بستدی.»^۵

۱ - چشم اندازی به نظام جزیه و مناسبات جدید جهانی، علی اکبر کلانتری.
 ۲ - بلاذری. احمد ابن یحیی: فتوح البلدان، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، به تصحیح استاد محمد فرزانه، تهران، سروش، ۱۳۶۴ چاپ دوم، بخش اصطلاحات صفحه ۲۳۲.
 ۳ - چشم اندازی به نظام جزیه و مناسبات جدید جهانی، به نقل از شیخ طوسی در کتاب خلاف، و سید ابن زهره در کتاب غنیه.
 ۴ - تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران، صفحه ۵۲۲.
 ۵ - تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران، صفحه‌های ۵۱۸ و

در پیش از اسلام، کسانی که به کشتزار یا مزرعه‌شان آفتی می‌رسید، از مالیات سرانه آن‌ها کم می‌شد و از مردگان و یا کسانی که سن‌شان از پنجاه سال گذشته بود و یا کمتر از بیست سال داشتند گزیت گرفته نمی‌شد.^۱

همچنین انوشیروان دستور داد که از خاندان‌های اصیل، مرزبانان، لشکریان، دبیران و خدمت‌گزاران شاهی، گزیت گرفته نشود و بیماران هم از پرداخت گزیت معاف بودند.^۲

تفاوت اساسی که گزیت پیش از اسلام با جزیه اسلامی دارد در این است که گزیت یا مالیات سرانه، مالیاتی بود که از همه افراد کشور بدون در نظر گرفتن ایمان و مذهب و عقیده آنان گرفته می‌شد و منبعی برای درآمد دولت به شمار می‌آمد. در صورتی که جزیه در اسلام فقط از اهل ذمه، که غیر مسلمان بودند گرفته می‌شد. و نوع عقیده و دین و مذهب افراد، در گرفتن آن نقش اساسی داشت.

دریافت جزیه و خراج از ایرانیان پس از حمله اعراب

اعراب پس از تسلط بر ایران و غارت شهرها به نام غنیمت، از ایرانیان جزیه و خراج می‌گرفتند. در قرآن میزان معینی برای جزیه آورده نشده است و مقدار آن بستگی به نظر حاکم مسلمان در هر منطقه داشته است. میزان جزیه در آغاز اسلام برای توانگران سالیانه ۴۸ درهم بود و طبقه متوسط باید ۲۴ درهم و کشاورزان و کارگران هر کدام سالیانه ۱۲ درهم می‌پرداختند. از زنان و کودکان و اشخاص عاجز و از کارافتاده و روحانیون و پیرمردان جزیه گرفته نمی‌شد.^۳

جزیه به صورت نقدی از اهل ذمه گرفته می‌شد و خراج به صورت نقدی و غیر نقدی. در تاریخ طبری و سایر کتاب‌های تاریخی

۱۹۹ به نقل از فارس نامه صفحه ۱۰۸ چاپ شیراز.

۱ - تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران، صفحه‌های ۵۱۲ و ۵۱۳، به نقل از تاریخ الرسل والملوک، جلد دوم صفحه ۱۵۲ (چاپ قاهره ۱۹۶۰ میلادی)

۲ - تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران، صفحه‌های ۵۱۲ و ۵۱۳، به نقل از اخبار الطوال، تالیف ابوحنیفه احمد ابن داود دینوری صفحه‌های ۷۵ و ۷۶.

۳ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد چهارم بخش دوم صفحه ۸۶۹ به نقل از کتاب الخراج ابویوسف و سایر منابع فقهی.

اشاره‌های بسیاری به کشتار ایرانیان به دست اعراب و اخذ جزیه از آنان، پس از شکست یا تسلیم، شده است. محمد جریر طبری، تاریخ نویس اسلامی در زیر وقایع سال ۲۳ قمری در مورد فتح استخر به دست اعراب و کشتار عظیمی که آن‌ها از ایرانیان کردند، آورده است:

«گویند عثمان ابن ابی العاص آهنگ استخر کرد و چندان که خدا خواست بکشتند و چندان که خواستند غنیمت گرفتند و کسان به غزا [جنگ] رفتند، پس از آن عثمان مردم را به جزیه دادن و ذمی شدن خواند و کس فرستادند و او نیز کس فرستاد و هر بزد و همه فراریان یا گوشه گرفته‌گان پذیرفتند و تعهد جزیه کردند.»^۱

مقدار جزیه و خراج بسیار بالا بود. در تاریخ طبری در زیر وقایع سال پنجاه و نهم آمده است که میزان مالی را که اعراب از خراسان بردند، بالغ بر بیست هزار هزار درهم بود.

«ابوحفص گوید: یزید بن عبدالرحمان گفت: از خراسان چه مال با خود آورده‌ای؟

گفت: بیست هزار هزار درهم.»^۲

در تاریخ قم آمده است که:

«عمر خطاب امر کرد... به هر جریبی از گندم چهار درهم بنهاد و از جو دو درهم و از نخلستان هشت درهم و از انگورستان و رطاب شش درهم. و بر ششصد هزار آدمی از اهل ذمت جزیه بنهاد.»^۳

میزان جزیه‌ای که در سال ۲۸۲ هجری قمری فقط از قصبه قم گرفته می‌شود، بالغ بر پنج هزار و سیصد و پنج دینار بود.^۴

ایرانیان حتی مجبور بودند برای برگزاری جشن‌های نوروز و مهرگان به اعراب باج دهند، در زمان عمر در سال ۴۲ قمری/۶۶۲

۱- تاریخ طبری، جلد پنجم صفحه ۲۰۰۸.

۲- تاریخ طبری، جلد هفتم صفحه ۲۸۸۰ در زیر وقایع سال پنجاه و نهم هجری.

۳- قمی. حسن ابن محمد، تاریخ قم، به تصحیح و تحشیه استاد جلال الدین تهرانی، تهران، انتشارات طوس، ۱۳۶۱، صفحه ۱۸۱.

۴- تاریخ قم، صفحه ۱۲۵. برای مطالعه مبالغ عظیمی که اعراب بابت خراج و جزیه فقط از ناحیه قم از ایرانیان دریافت می‌کردند، می‌توان به کتاب تاریخ قم، بخش‌های مربوط به خراج، صفحه‌های ۱۰۷ تا ۱۹۰ مراجعه کرد.

میلادی ایرانیان برای مهرگان و نوروز ده میلیون درهم پرداختند.

«معاویه ... به عبدالرحمان بن ابی بکره، درباره‌ی سرزمین بصره نیز چنین نوشت: و آن‌ها را دستور داد که هدیه‌های نوروز و مهرگان نزد وی فرستند. در نوروز و جز آن و در مهرگان ده میلیون [درهم] نزد وی فرستاده می‌شد.»^۱

در زمان یزید در سال ۱۰۵ قمری/ ۷۲۳ میلادی باج جشن‌های نوروز و مهرگان را دوباره بر ایرانیان برقرار کردند.^۲

مهر بردگی بر کردن ایرانیان

اعراب برای نگه داشتن میزان خراج و جزیه اهل ذمه، بر گردن رعایا دوالی [گردن بند] می‌انداختند و در محل گره آن مهری می‌گذاشتند. در بخش توضیحات کتاب فتوح البلدان آمده است که در مصر کسانی که جزیه خود را پرداخت می‌کردند، مهری مسین به گردن می‌انداختند و این کار در ایران نیز معمول بوده است.^۳

«ابوعبیده از کثیرابن حشام، از جعفرابن برقان و او از میمون ابن مهران روایت کند که: عمر ... حذیفه و ابن حنیف [فرستادگانش] را به خانقین [در آن زمان خانقین بخشی از ایران بود] فرستاد. آن جای از نخستین سرزمین‌هایی است که فتح شد. آن دو، نخست دوالی مهرداد بر گردن اهل ذمه نهادند و سپس خراج گرفتند.»^۴

«... ولید، از واقدی ... روایت کند که ... عثمان ابن حنیف بر گردن پانصد و پنجاه هزار تن از رعایا [دوالی] مهرداد نهاد و در زمان ولایت او خراج به صد هزار هزار درهم می‌رسید.»^۵

۱- یعقوب. احمد بن ابی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۶ چاپ پنجم، جلد دوم صفحه ۱۴۵.

۲- تاریخ یعقوبی، جلد دوم صفحه ۲۸۰.

۳- فتوح البلدان، بخش توضیحات، صفحه‌های ۲۳۲ و ۲۳۳.

۴- فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران صفحه‌های ۳۳ و ۳۴.

۵- فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران صفحه ۳۲.

خشونت اعراب در گرفتن جزیه و خراج

برای گرفتن جزیه و خراج از اهل ذمه در آغاز تصرف ایران به دست اعراب، خشونت زیادی اعمال می‌شد. تاریخ‌نویسان شواهدی را در این مورد آورده‌اند. اشاره شده است که در زمان عمر برای گرفتن جزیه از اهل ذمه‌ای که جزیه خود را پرداخت نکرده بودند، بر سر آنان روغن می‌مالیدند و در آفتاب نگاه می‌داشتند تا بدین وسیله آنان را شکنجه کنند.

«ابو یوسف می‌گوید: عمر ابن الخطاب وقتی از سفر شام باز می‌گشت، بر مردمی گذشت که آنان را در آفتاب نگه داشته بودند و روغن بر سرشان مالیده بودند، علت را پرسید به او گفته شد جزیه خود را نپرداخته‌اند و برای آن که جزیه را بپردازند آنان را شکنجه می‌دهیم.»^۱

حتی گاهی از مواقع هم حکم می‌شد که وراثت مردگانی از اهل ذمه که جزیه خود را نپرداخته بودند، باید جزیه درگذشتگان خود را بپردازند، تا بتوانند مردگان خود را دفن کنند.

«پس از وفات عبدالعزیز، حاکم جدید مصر عبدالله عبدالملک ابن مروان، همه افراد از بیست سال به بالا را گرد آورد، فراریانی را که در میان آنان بودند داغ نهاد و بفرمود هیچ مرده‌ای را پیش از آن که جزیه او پرداخت شود دفن نکنند.»^۲

روح الله خمینی در کتاب تحریر الوسیله جلد چهارم، به همین نکته اشاره کرده است که اگر یکی از اهل ذمه در آخر سال فوت کند و جزیه خود را در آن سال پرداخت نکرده باشد، وراثت شخص متوفی باید جزیه او را بطور کامل بپردازند و اگر شخص در میان سال فوت کند،

۱- تاریخ اجتماعی ایران، جلد چهارم بخش دوم، صفحه‌های ۸۷۵ و ۸۷۶، به نقل از کتاب الخراج ابویوسف صفحه ۱۵۰.

۲- تاریخ اجتماعی ایران، جلد چهارم بخش دوم، صفحه ۸۷۶، به نقل از جزیه در اسلام ترجمه دکتر محمد علی موحد صفحه ۱۴۷.

وراث او باید نسبت به مدت زمانی که شخص متوفی در آن سال زنده بوده است، جزیه برای او بپردازند.

«مساله ۹ - ذمی اگر بعد از تمام شدن سال و قبل از پرداخت جزیه بمیرد جزیه از او ساقط نمی شود بلکه حاکم آن را از ترکه وی می گیرد، و اگر در وسط سال بمیرد و در صلح نامه اول سال شرط شده باشد از ترکه او می گیرد، و همچنین است اگر زمان پرداخت بین سال تعیین شده باشد و او بعد از تحقق شرط مرده باشد، و اما اگر شرط شده باشد که هر ماه فلان مبلغ بپردازد و او در بین سال بمیرد بهر مقدار که از سال زنده بوده به آن مقدار جزیه را از ترکه او می گیرند، و اگر آخر سال برای پرداخت معین شده باشد به این معنا که او در آخر سال بدهکار شود و او جلوتر از دنیا برود حاکم مسلمین چیزی از او طلبکار نمی شود، و اگر شرط شده باشد که جزیه را از همان اول سال بدهکار باشد ولی آخر سال بپردازد و او در بین سال بمیرد آیا ورثه می تواند تا آخر سال پرداخت را تاخیر بیندازد یا با مردن مورث بدهی مدت دار او فوری می شود؟ مساله محل تامل است هر چند که فوری شدن آن مانند سایر بدهی ها بعید نیست.»^۱

در کتاب تاریخ قم آمده است که اعراب کسانی را که از پرداخت خراج امتناع می کردند، سرنگون می آویختند و کتک می زدند. خانه های شان را خراب می کردند و مزارع شان را می گرفتند و اموال شان را ضبط می کردند.

«پس به وقت استخراج مال خراج از ایشان مطالبت مال می نمودند و ایشان امتناع می کردند تا بدان می رسید که ایشان را سرنگون در می آویختند و می زدند و سراهای ایشان خراب می کردند و ضیعت های [زمین های زراعتی] ایشان را به دست فرو می گرفتند و اموال ایشان را برمی داشتند.»^۲

در تاریخ طبری در زیر وقایع سال صد و دهم قمری آمده است

۱- تحریر الوسیله، آیت الله خمینی، جلد چهارم، بخش اهل ذمه، گفتار در مقدار جزیه مساله ۹.

۲- تاریخ قم، صفحه ۱۶۱.

که، اعراب برای اخذ جزیه و خراج ایرانیان را تحقیر می‌کردند، جامه‌های شان را پاره می‌کردند، کمربندهای شان را برگردن‌های شان می‌بستند.

«... عاملان خراج در کار گرفتن خراج اصرار ورزیدند و بزرگان عجم را تحقیر کردند، مجش، عمیره ابن سعد را بر دهقانان مسلط کرد که متوقف‌شان کردند، و جامه‌های شان را پاره کردند و کمربندهای شان را برگردن‌های شان افکندند و از مردم ضعیف که مسلمان شده بودند جزیه گرفتند، از این رو مردم سغد و بخارا کافر شدند...»^۱

ایرانیانی که از ظلم و فجایع اعراب به ستوه آمده بودند، امید به ناجی بسته بودند که برای نجات آنان از هندوستان ظهور کند و ایرانیان را از ظلم و جور اعراب رهایی بخشد. در اشعار زیر که به قول دکتر عبدالحسین زرین کوب «ناله جانسوز زرتشتی ایران دوستی بود که در زیر فشارها و رنج‌ها و شکنجه‌ها آرزو می‌کرد که یک دست خدایی از آستین غیب بر آید و کشور را از چنگ تازیان برهاند»^۲، توسط ایرانی به ستوه آمده‌ای در آن زمان سروده شده است، شاعر آرزوی آمدن نجات دهنده‌ای را می‌کند و در ضمن فجایعی را که اعراب در حق ایرانیان اعمال می‌کردند را شرح می‌دهد. در این اشعار شاعر به دریافت جزیه و خراج از ایرانیان اشاره می‌کند.

اصل این اشعار به زبان پهلوی است و صادق هدایت این اشعار را به صورت آزاد ترجمه کرده و در مجله سخن به چاپ رسانده است.^۳ استاد ملک‌الشعراى بهار اصل پهلوی این اشعار همراه با ترجمه درى آن را، با توضیحات کاملی در مجله سخن منتشر کرده است. در اینجا ترجمه درى استاد بهار آورده می‌شود.

۱- تاریخ طبری، جلد نهم صفحه ۴۰۹۵ در زیر وقایع سال صد و دهم هجری .

۲- زرین کوب. عبدالحسین: دو قرن سکوت، تهران، جاویدان، چاپ هفتم ۲۵۳۶ (۱۳۵۶ خورشیدی)، صفحه ۱۰۱.

۳- مقاله آمدن شاه بهرام ورجاوند، صادق هدایت، مجله سخن، سال دوم شماره ۷ تیرماه ۱۳۲۴، صفحه ۵۴۰.

کی باشد که پیکی آید از هندوستان
 که رسید آن شاه بهرام^۱ از دودمان کیان
 که فیل هست هزار [و] سراسر دارد فیلبان
 که آراسته درفش دارد بآیین خسروان
 پیش لشکر برند بوسیله سپاه سرداران
 مردی گسیل باید کردن، زیرک ترجمان
 که شود و بگوید به هندوستان
 که ما چه دیدیم از دست تازیان
 بر یک گروه، دین نزار کرد...
 و برفت شاهان شاهی ما از چیز ایشان

.....^۲

نه بهتر، نه بمری، بلکه باستهزاوریشخند
 بستانند گیرند به ستم از مردان
 زن و خواسته های شیرین، باغ، بوستان
 "جزیه" بر نهادند قسمت کردند بر سران^۳
 با وجود اسلیک، خواستند «ساو» [خراج] گران
 بنگر که چند بد افکند دروغ بدین جهان

۱- «شاه بهرام از دوده کیان، پادشاه موعودی است که به اعتقاد زرتشتی ها مقارن ظهور هوشیدر پدید خواهد آمد... گویند این بهرام ورجاوند در آن روزگار زمام پادشاهی بدست گیرد و چون بسن سی سالگی رسد لشکر از چین و هند فراز آورد و به بلخ یا بهرود شتابد و پیروزی شگرف یابد و ایران آبادان کند.» (دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، بخش یادداشت ها صفحه های ۲۹۷ و ۲۹۸).

۲- یک بیت از شعر آورده نشده است. به اصل منبع مراجعه شود.

۳- «در آغاز (فتح ایران به دست اعراب) عمانان خلیفه در سواد بر هر سر (نفر) ماهانه (به) نظر سالیانه درست می آید) چهار درهم جزیه می نهادند، و اهل قریه را شمار می کردند و دهقان قریه را می گفتند که قریه تو فلان مقدار باید جزیه بپردازد، بروید آن را در بین قوم توزیع کنید. آن گاه عاملان، به موسم خویش می آمدند و از دهقان، جزیه اهل قریه را می ستانند.» (دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، بخش یادداشت ها صفحه ۲۹۸، به نقل از ابی عبید، الاموال صفحه ۵۲).

۴- استاد ملک الشعرای بهار معتقد است که «اسلیک» ممکن است همان عسلی باشد، که بعد از حمله اعراب و اشغال ایران، اعراب ایرانیان و سایر اهل ذمه را مجبور کردند که وصله هایی بر روی لباس خود نصب کنند تا از مسلمانان متمایز باشند. این قانون عاملی بود برای تحقیر و کوچک کردن اهل ذمه. این وصله ها به نام های عسلی، غیار و یا یهودانه خوانده می شد و در اصطلاح عام بعدها به نام وصله جهودی نامیده شد. برای مشاهده توضیحات بیشتر در این مورد می توان به بخش لباس مخصوص و علامات مشخصه اهل ذمه در این کتاب مراجعه کرد.

که نیست بدتر از او در جهان از ما
 ببايد آن شه بهرام ورجاوند از دوره کيان
 بياوريم کين تازيان ...
 چنانکه رستم آورد صد کين جهان

.....

.....^۱

تا ناپديد شوند دروغ‌ها و گشودگان [بستگان دروغ] از اين جهان
 فرجام يافت بدرود و شادي^۲

شورش ايرانيان بر ضد اعراب و پرداخت جزیه و خراج
 جور و تعدی و خشونتى که اعراب همراه با تحقيرى که برای گرفتن
 خراج و جزیه از ايرانيان اعمال می کردند، سبب شورش و مقاومت های
 بسيارى در نقاط مختلف ايران شد. ايرانيان که مورد اين تجاوزات و
 تحقيرها واقع می شدند بر ضد اعراب دست به شورش و قيام می زدند
 و هنگامی که به سختی سرکوب و قتل عام می شدند راهی به جز
 قبول اسلام نداشتند تا بتوانند تا حدودی از اين تجاوزها و تحقيرها
 بکاهند.

در بسيارى از موارد اشاره شده است که ايرانيان از روی دلبستگى
 به اسلام روی نياوردند بلکه به خاطر فرار و تنفر از جزیه بود که
 مجبور شدند که قبول اسلام کنند.

در تاريخ طبرى در زير حوادث سال صد هجرى آمده است:
 عمر بن عبدالعزيز خليفه اسلامى به جراح بن عبدالله حاکم عرب
 خراسان نوشت که: بنگر هر که در قلمرو تو سوى قبله نماز می برد
 جزیه از او بردار. عاملان جراح حاکم عرب خراسان به او گزارش
 دادند که:

«... مردم به اسلام روی آورده اند و اين سبب نفرت از جزیه دادن
 است، آن ها را امتحان کن که ختنه کرده اند يا نه؟»

۱- يك بيت از اشعار آورده نشده است به اصل منبع مراجعه شود.

۲- مقاله يك قصيده پهلوى، استاد ملك الشعرای بهار، مجله سخن، سال دوم شماره
 ۸ شهريور سال ۱۳۲۴، صفحه های ۵۷۷ تا ۵۸۱.

در تاریخ طبری آمده است که این مساله را حاکم عرب خراسان به عمر خلیفه عرب گزارش کرد. خلیفه در جواب او نوشت: حضرت محمد به دعوتگری فرستاد و نه ختنه‌گری.^۱

طبری در زیر وقایع سال صد و دهم هجری آورده است که ابوالصیدا فرستاده عرب خلیفه که ماموریت او دعوت مردم به اسلام بود، مردم سمرقند را به اسلام خواند و مردم برای فرار از جزیه به شتاب به مسلمانی روی آوردند، با برداشتن جزیه و خراج درآمد دستگاه خلیفه اسلامی کاهش یافت و اشرس ولایت‌دار عرب خراسان، به حسن‌ابن العمرطه‌ی کندی عامل عرب سمرقند، نوشت: که خراج منبع درآمد مسلمانان است و آنان که مسلمان شده‌اند از روی دلبستگی، به اسلام روی نیاوردند بلکه برای فرار از جزیه بوده است، به همین دلیل آلت مردان تازه مسلمان را نگاه کن آیا ختنه کرده‌اند یا نه، آزمایش کن آیا تازه مسلمانان سوره‌ای از قرآن را یاد گرفته‌اند، در آن صورت خراج را از آنان بردار.

«ابوالصیدا سوی سمرقند رفت که حسن‌ابن ابی‌العمرطه‌ی کندی عامل آن جا بود، بر جنگ و خراج.

گویند: پس ابوالصیدا مردم سمرقند و اطراف آن را به اسلام خواند به شرط آن که جزیه از آن‌ها برداشته شود، و کسان با شتاب به مسلمانی روی آوردند، غوزک به اشرس نوشت که خراج کاستی گرفته، اشرس به ابی‌العمرطه نوشت که خراج مایه قوت مسلمانان است، شنیده‌ام که مردم سغد و امثال آن‌ها از روی دلبستگی اسلام نیاورده‌اند، بلکه برای فرار از جزیه به مسلمانی روی آورده‌اند، بنگر هر که ختنه کرده و فرایض را به پا داشته و اسلامش نکوشده [ختنه کرده است] و سوره‌ای از قرآن را آموخته، خراج از او بردار.»^۲

اشرس - ولایت دار عرب خراسان

ابوالصیدا - فرستاده خلیفه برای دعوت مردم به اسلام

حسن ابن العمرطه کندی - عامل عرب سمرقند برای جنگ و خراج.

۱- تاریخ طبری، جلد نهم صفحه ۳۹۶۰ زیر وقایع سال صدودهم هجری.

۲- تاریخ طبری، جلد نهم صفحه ۴۰۹۳.

ظلم و تعدی و تجاوزی که حکمرانان عرب بر ایرانیان وارد کردند باعث شورش‌هایی در نقاط مختلفی از ایران شد. این شورش‌ها از طرف اعراب و سرسپردگان‌شان به شدت سرکوب می‌شد. در تاریخ طبری و سایر منابع تاریخی به این شورش‌ها و قیام‌ها اشاره‌های بسیاری شده است.

در سال ۲۴ قمری پس از مرگ عمر مردم کابل بر ضد اعراب قیام کردند.^۱

در سال ۲۹ قمری پس از این که مردم خراسان مطلع شدند که عثمان کشته شده است بر ضد اعراب شوریدند.^۲

در سال ۳۰ قمری مردم گرگان قیام کردند.^۳

در سال ۳۹ هجری مردم فارس و کرمان بر ضد عاملان عرب شوریدند و سهل بن حنیف عامل علی ابن ابی طالب را از فارس بیرون کردند و از پرداخت خراج سر باز زدند. ابن عباس، عامل علی با گروه بسیاری به سوی فارس رفت و شورش مردم فارس را سرکوب کرد.^۴ در سال ۳۷ قمری در زمان خلافت علی ابن ابی طالب مردم خراسان و نیشابور قیام کردند. علی، خلیفه بن قریه ربوعی را برای سرکوب مردم نیشابور فرستاد.^۵

شورش‌هایی هم در استخر (۳۹ هجری/۶۵۹-۶۶۰ میلادی) و در بادغیس، هرات و پوشنگ (۴۱ هجری/۶۶۱-۶۶۲ میلادی) و ری در سال ۶۴ هجری (۶۸۳-۶۸۴ میلادی) و خراسان سال‌های ۶۱ و ۶۶ هجری بر ضد اعراب انجام گرفت.^۶

پس از این که حدود صد سال از اشغال ایران گذشت، شورش‌ها و مقاومت‌های پراکنده‌ای که ایرانیان بر ضد اعراب انجام می‌دادند به صورت منسجم‌تری شروع شد. ابومسلم در سال ۱۳۰ قمری مخالفت با

۱- تاریخ طبری، جلد پنجم صفحه ۲۰۸۹ در زیر وقایع سال ۲۴ قمری.

۲- تاریخ طبری، جلد پنجم صفحه‌های ۲۱۱۲ و ۲۱۱۳ زیر وقایع سال ۲۹ قمری.

۳- تاریخ طبری، جلد پنجم صفحه ۲۱۱۸ زیر وقایع سال ۳۰ قمری.

۴- تاریخ طبری، جلد ششم صفحه ۲۶۷۴ زیر وقایع سال ۳۹ قمری.

۵- تاریخ طبری، جلد ششم صفحه ۲۵۸۲ زیر وقایع سال ۳۷ قمری.

۶- اشپولر. برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۴، صفحه ۳۵.

خلفا را در خراسان شروع کرد. او عملاً از اطاعت خلفا سرپیچی کرد. ابومسلم در سال ۱۳۸ قمری به دست خلیفه به قتل رسید.^۱ سندهاد زرتشتی که از یاران ابومسلم بود، قیام ابومسلم را دنبال کرد، ولی او هم در سال ۱۳۸ قمری به قتل رسید.^۲ استاد سیس در سال‌های ۱۵۰ یا ۱۵۱ قمری (۷۶۷ یا ۷۶۸ میلادی) بر ضد اعراب قیام کرد.^۳ شروع قیام بابک در سال ۲۰۱ هجری/۸۱۶ میلادی بود.^۴ پس از حدود بیست سال مقاومت و جنگ عاقبت بابک به دست افشین گرفتار آمد و به دربار معتصم خلیفه عرب فرستاده شد. معتصم، بابک دلاور ایرانی را در سال ۲۲۳ قمری/۸۳۸ میلادی به قتل رساند.^۵ در سال ۲۴۷ هجری/۸۶۱ میلادی، مردم سیستان با یعقوب لیث بیعت کردند و او را امیر سیستان نامیدند.^۶ او عملاً سلسله مستقل صفاریان را در سیستان پایه‌گذاری کرد. مقاومت و قیام‌های ایرانیان بر ضد اعراب را می‌توان از لحاظ پایه‌های مذهبی به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول قیام‌هایی بودند که قیام‌کنندگان هنوز باورمند آیین اولیه خود پیش از حمله اعراب بودند و به آن اعتقاد و همبستگی داشتند، مانند قیام‌های پراکنده‌ای که تا سال‌های حدود ۱۱۰ هجری در ایران صورت گرفت. قیام‌های سندهاد و استاد سیس و بابک را هم می‌توان جزو این دسته از قیام‌ها به حساب آورد.

۱- تاریخ طبری، جلد یازدهم صفحه ۴۶۹۱ زیر حوادث سال ۱۳۸ قمری.

۲- تاریخ طبری، جلد یازدهم صفحه ۴۷۱۵ زیر حوادث سال ۱۳۸ قمری.

۳- ایران در قرون نخستین اسلامی، صفحه ۸۴.

۴- تاریخ طبری، جلد سیزدهم صفحه ۵۸۰۴.

۵- تاریخ طبری، جلد سیزدهم صفحه‌های ۵۸۵۵ و ۵۸۵۶.

برای مطالعه جزئیات قیام بابک می‌توان به دو منبع زیر مراجعه کرد:

الف- بابک خرم‌دین دلاور آذربایجان، نوشته استاد سعید نفیسی، تهران انتشارات فروغی، سال ۱۳۴۲.

ب- بابک (رمان شمشیر آخته) نوشته جلال برگشاد، ترجمه رحیم رئیس‌نیا- رضا انزابی، انتشارات نشر تندرو انتشارات نگاه، تهران، چاپ ۱۳۶۵

۶- یزدانیان. حسین: زندگی یعقوب لیث، تهران، انتشارات طوس، چاپ سوم ۲۵۳۶ (۱۳۵۶ خورشیدی)، صفحه ۵۴.

دسته دوم قیام‌هایی بودند که قیام‌کنندگان دیگر باورمند آیین نیاکان خود نبودند و به اسلام گرویده بودند. ولی آن‌ها برای آزادی سرزمین خود از زیر سلطه اعراب و خلفا قیام کردند. از این دسته می‌توان به قیام ابومسلم خراسانی و یعقوب لیث اشاره کرد. به هر صورت پس از گذشت دو قرن از حمله اعراب و اشغال ایران، بسیاری از ایرانیان یا به جبر و زور و یا به میل خود پیرو آیین اسلام شدند و زرتشتیان که در زمان حمله اعراب اکثریت مطلق ایرانیان را تشکیل می‌دادند، پس از گذشت دو قرن، با این که هنوز شمار آنان در ایران بسیار بود، جزو اقلیت قرار گرفتند و مسلمانان اکثریت مردم ایران را تشکیل می‌دادند.

جزیه از قرن سوم هجری (نهم میلادی) تا حمله مغول

در قرن سوم هجری (نهم میلادی) سلسله‌های مستقل محلی ایرانی بوجود می‌آیند. یعقوب لیث سلسله صفاریان را در سیستان بوجود می‌آورد (۲۴۷ قمری/ ۸۶۱ میلادی). سلسله‌های مستقل آل بویه و طاهریان بوجود می‌آیند. این سلسله‌های محلی ایرانی روش بسیار مسالمت‌آمیزتری در مقایسه با اعراب نسبت به زرتشتیان در پیش گرفتند. خشونت اولیه‌ای که اعراب طی دو قرن در مورد ایرانیان زرتشتی اجرا کردند کمتر شد. این سلسله‌ها مدارا و شکیبایی بیشتری را از خود نشان دادند. در آن هنگام در حالی که اکثریت ایرانیان به اسلام گرویده بودند هنوز شمار بسیاری از زرتشتیان در نقاط مختلف ایران زندگی می‌کردند. در آذربایجان، ری، قم، اصفهان، یزد، کرمان، فارس، نواحی جنوبی بحر خزر، خوزستان تعداد زیادی زرتشتی زندگی می‌کردند. مرکز حقیقی زرتشتیان در جنوب ایران در ناحیه فارس بود.^۱

یعقوب لیث صفاری سلسله صفاریان را در ایران ایجاد کرد. آنان رابطه بسیار انسانی‌تری نسبت به زرتشتیان در پیش گرفتند. ولی به

۱- اشیپولر. برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۴، صفحه‌های ۳۴۶ و ۳۴۷.

هر حال صفاریان هم پس از گذشت حدود دو قرن مسلمان شده بودند و نحوه برخورد آنان با اهل ذمه از قوانین اسلامی تاثیر می‌گرفت. در کتاب زین‌الاکبار گردیزی اشاره شده است که عمروبن لیث صفاری برادر یعقوب دارای سه خزینه [خزانه] مالی بود، که همیشه همراه وی بود. یکی از این خزانه‌ها به نام خزانه صدقات و «گزیده‌ها» خوانده می‌شد.^۱

مصحح تاریخ «زین‌الاکبار گردیزی» معتقد است که: «گزیه شکلی از گزیت است، به فتحه اول و کسره دوم که معرب [عربی شده] آن جزیه باشد. به معنی مالیه و خراج و پولی که از کفار ذمی می‌ستاندند».^۲ خزانه گزید نشان دهنده آن است که در زمان عمرولیث از اهل ذمه در ایران جزیه گرفته می‌شده است. وجه جمع آوری شده در خزانه صدقات و گزیده‌ها خرج سپاه می‌گردید، که هماهنگی کامل با فقه اسلامی دارد که در آن اشاره شده است که درآمد جزیه باید صرف مخارج سپاهیان شود که بر ضد کفار جنگ کنند.

یعقوب و عمرولیث صفاری که پدران آنان روزگاری جزیه پرداز اعراب بوده‌اند، پس از گذشت دو قرن و مسلمان شدن خاندان آنان، خود جزیه‌گیر از هموطنان ایرانی زرتشتی خود شدند.

قرن چهارم تا قرن هفتم هجری را می‌توان دوران رستاخیز فکری ایرانیان به حساب آورد. ایرانیان در این دوران خود را از زیر استیلای نظامی، سیاسی و فرهنگی اعراب آزاد کردند و به آزادی نسبی رسیدند. این تحول، آزادی فکر و اندیشه را در پی داشت. در آن دوران شاهان سنی مذهب غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی در ایران حکومت می‌کردند.

سلسله ایرانی آل‌بویه در قرن‌های چهارم و پنجم قمری در بخش‌هایی از ایران حکمرانی می‌کردند. آنان روش بسیار ملایمتری از اعراب و مسلمانان صدر اسلام و خلفای راشدین و اموی با غیر مسلمانان داشتند. در دوران آنان، اهل ذمه دارای آزادی‌های بسیاری

۱- گردیزی. ابوسعید عبدالحی: زین‌الاکبار گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، صفحه ۱۴۲.

۲- زین‌الاکبار گردیزی، پای نوشته صفحه ۱۴۲.

بودند و تعداد بسیاری از آنان دارای کارهای دولتی و اداری بودند. وزیر عضدالدوله دیلمی مسیحی بود.^۱

بنیامین تطیلی که در سال ۵۶۳ قمری/ ۱۱۶۸ میلادی از شهر بغداد بازدید کرده است به جمعیت چهل هزار نفری یهودیان بغداد اشاره کرده است. او اشاره می‌کند که یهودیان دارای ۲۸ کنیسه و ده مرکز تعلیماتی در بغداد داشتند.^۲

بانکداران و بازرگانان یهودی در بغداد به کار مشغول بودند.^۳ بسیاری از فیلسوفان یهودی در قلمرو حکومت آل بویه زندگی می‌کردند.^۴

آل بویه، به سنن ایرانی پیش از اسلام ارج بسیاری می‌نهادند و روابط آنان با زرتشتیان بسیار دوستانه و انسانی بود. ابونصر خدشاده مجوسی خزانه‌دار عضدالدوله بود و علی بن عباس مجوسی طبیب مخصوص او بود. میزان پشتیبانی عضدالدوله از زرتشتیان تا حدی بود که هنگامی که مسلمانان در شیراز به زرتشتیان حمله کردند، عضدالدوله متجاوزان مسلمان را به سختی مجازات کرد.^۵

ناصر خسرو قبادیانی در اشعاری که می‌سراید اشاره می‌کند که در قرن پنجم قمری در زمان غزنویان، یهودیان و مسیحیان که در شهر بلخ زندگی می‌کردند، از آزادی بسیاری برخوردار بودند. آنان در آسایش به سر می‌بردند و ناصر خسرو از این وضعیت تا حدودی شکایت می‌کند:

با جهودان حسن کنند به بلخ
وین خسان جمله اهل زُئارند
وآنکه زُئار بر نمی‌بندند
همچو من روز و شب به تیمارند

۱- کرم. جوئل. ل: احیای فرهنگی آل بویه، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، سال ۱۳۷۵، چاپ اول، صفحه ۱۲۱.

۲- احیای فرهنگی آل بویه، صفحه ۱۲۴.

۳- احیای فرهنگی آل بویه، صفحه ۱۲۵.

۴- احیای فرهنگی آل بویه، صفحه ۱۳۰ تا ۱۳۲.

۵- احیای فرهنگی آل بویه، صفحه ۱۳۴.

حرمت امروز، مر جهودان راست اهل اسلام و دين حق، خوارند^۱

بنيامين تودلايی می نویسد که در سوريه روابط اسماعيليان با يهوديان بسيار دوستانه بود، و در ايران يک جامعه يهودی تحت حکومت اسماعيليان می زیست که به هنگام جنگ با آنان همکاری می نمود.^۲

ربای بنيامين تودلايی، جهانگرد يهودی در حدود سال های ۱۱۶۶ میلادی ۵۶۱ قمری، سفر خود را از اسپانيا آغاز و به بسیاری از نقاط پرجمعیت آن زمان مسافرت می کند. او به هر نقطه ای که می رسید آمار يهوديان آن منطقه و موقعیت اجتماعی آنان را بیان می کند. او اشاره می نماید که در زمان سلطان سنجر سلجوقی جمعیت بزرگی از يهوديان در ايران زندگی می کردند. ربای تودلايی آماری از جمعیت يهوديان ارائه می دهد.

شهر شوش و ایلام هفت هزار نفر، در رودبار بیست هزار نفر، در نهاوند چهار هزار نفر، در عمادیه بیست و پنج هزار نفر، در همدان سی هزار نفر، در طبرستان چهار هزار نفر، در اصفهان پانزده هزار نفر، در شیراز ده هزار نفر، در شهر خیوه در کنار رود جیحون هشت هزار نفر، در سمرقند پنجاه هزار نفر يهودی زندگی می کردند.^۳

ربای تودلايی اشاره می کند که يهوديان در آن زمان جزیه پرداخت می کردند. یکی از وظایف حاکم هر منطقه، جمع آوری جزیه يهوديان بوده است.^۴

۱ - دیوان ناصرخسرو قبادیانی، صفحه ۱۸۲.

۲ - لوئیس. برنارد: تاریخ اسماعيليان، ترجمه دکتر فریدون بدره ای، تهران، انتشارات توس، اسفند ۱۳۶۲، صفحه ۱۱۹.

۳ - نقصر. آمنون: سیری در تاریخ يهود ايران، بخش سوم دوره سلجوقی ها، (ترجمه سفرنامه بنيامين بن یونا تودلايی)، پادیاوند جلد سوم، لس آنجلس، ۱۹۹۹ میلادی، انتشارات مزدا، صفحه های ۱ تا ۱۸.

TUDELA. BENJAMIN: The Itinerary of Benjamin of Tudela, Philipp Feldheim Inc, First Edition 1907, Page 77.

۴ - تودلايی. ربای بنيامين: سفرنامه ربای بنيامين تودلايی، ترجمه مهوش ناطق، تهران، انتشارات کارنگ، سال ۱۳۸۰، صفحه های ۱۱۸ تا ۱۲۷.

«... آن‌ها تحت سلطه شاه ایران هستند که توسط عامل خود از آن‌ها مالیات می‌گیرد. این مالیاتی است که در سرزمین اسلامی از هر فرد ذکوری از پانزده سالگی به بالا، سالی یک زر امیری - که آن برابر است با یک و یک سوم زر مرابطی - گرفته می‌شود.»^۱

در کتاب سلجوقیان و غز در کرمان آمده است که در سال‌های حدود ۵۹۹ تا ۶۰۰ قمری (۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ میلادی) در کرمان بر رعایا ستم و ظلم فراوان وارد آوردند و از اهل ذمه، یهودیان و زرتشتیان جزیه گرفتند.^۲

جزیه از عهد مغولان تا عصر صفوی

در سال ۶۱۷ قمری/۱۲۲۰ میلادی، مغولان به ایران حمله کردند و شهرهای بسیاری را ویران و مردم بی‌شماری را قتل عام کردند. در تاریخ آمده است که آن‌ها برخی از شهرها را با خاک یکسان کردند. تاریخ نویسان ارقام بسیار بالایی از کشته شدگان در حملات مغول‌ها ارائه می‌دهند. آن‌ها از کشتارهای میلیونی ایرانیان در شهرهای نیشابور، مرو، هرات یاد می‌کنند و از ویران شدن شهرهای بلخ، مرو، نیشابور، هرات، توس، ری، قزوین، همدان، مراغه، اردبیل می‌نویسند.^۳ روشن است که اهل ذمه که در آن هنگام در ایران زندگی می‌کردند، از این قتل و غارت‌ها مصون نماندند و از آنان هم بسیاری کشته شدند.

با چیرگی مغولان در ایران نظام حکومتی ایران که تا حدودی بر مبنای قوانین اسلامی پایه گرفته بود، برای مدتی حدود صد سال در ایران فرو ریخت. مغولان از لحاظ مذهبی پیرو عقیده شمنی بودند که مجموعه‌ای از جادوگری و احضار روح بود و اصولاً آن‌ها را بی‌دین

۱- سفرنامه بنیامین بن یونا تودلایی، پادیاوند جلد سوم صفحه ۱۴.

۲- محمد بن ابراهیم، سلجوقیان و غز در کرمان، به تصحیح دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۴۳، صفحه ۲۰۷.

۳- بویل جی. آ، تاریخ ایران کمبریج جلد پنجم از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، صفحه‌های ۴۵۶ و ۴۵۷.

می خواندند.^۱

برای مغولان دین مطرح نبود و تفاوتی بین مسلمان و یهودی، مسیحی و زرتشتی وجود نداشت. به علت بی دینی اولیه مغولان آنان نمی کوشیدند که دین خاصی را بر مردم تحمیل کنند. بر مبنای دستور چنگیزخان به تمام ادیان آزادی داده شد و روحانیون مذاهب از پرداخت مالیات معاف شدند.^۲ در دربار چنگیزخان جلسات مباحثه بین روحانیان مسیحی و یهودی و دانشمندان چینی انجام می گرفت.^۳ همزیستی مسالمت آمیزی بین پیروان ادیان مختلف در دربار فرمانروایان مغول وجود داشت.

در دوران نخستین غلبه مغولان، دریافت جزیه از اهل ذمه متوقف شد و از آنان دیگر جزیه ای دریافت نمی شد. ارغون خان [۶۸۳/۶۹۰ قمری برابر با ۱۲۸۶/۱۲۹۱ میلادی] در نامه ای که به پادشاهان مسیحی مغرب زمین می نویسد، به آنان اطلاع می دهد که مسیحیان از پرداخت جزیه معاف می باشند.^۴

سیاست مدارا و برابری که مغولان در مورد تمام ادیان انجام می دادند دیری نمی پاید، رفته رفته برخی از خانان مغول به اسلام می گرایند و قوانین اسلامی را در مورد دیگر ادیان دوباره به اجرا می آورند. غازان خان [۶۹۴/۷۰۳ قمری برابر با ۱۲۹۵/۱۳۰۴ میلادی] در سال ۶۹۴ قمری/ ۱۲۹۵ میلادی از دین بودایی به اسلام می گراید.^۵ او نام محمود را بر خود می گذارد. غازان خان سیاست مدارای مذهبی مغولان را دیگر دنبال نمی کند و به تضعیف دیگر ادیان می پردازد. به فرمان او مساجد و مدارس علوم دینی ساخته می شود.^۶ به دستور او بت ها را می شکنند و بت خانه ها و آتشکده ها را خراب می کنند.^۷

۱- اشپولر. برتولد (Bertold Spuler): تاریخ مغول در ایران، ترجمه دکتر محمود میرآفتاب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱، صفحه ۱۷۴.

۲- تاریخ مغول در ایران، صفحه ۲۰۳.

۳- تاریخ مغول در ایران، صفحه ۲۰۶.

۴- تاریخ مغول در ایران، صفحه ۲۲۳.

۵- تاریخ مغول در ایران، صفحه ۱۹۱.

۶- تاریخ مغول در ایران، صفحه ۱۹۳.

۷- تاریخ ایران کمبریج جلد پنجم، صفحه ۵۱۴، به نقل از جامع التواریخ.

غازان در روز جلوس خود بر تخت سلطنت، دوباره جزیه را برای مسیحیان و یهودیان برقرار و فرمان تخریب معابد مسیحی و یهودی و بودایی را صادر کرد. مغولان برخی از این معابد را به شکل مسجد درآوردند.^۱

اما غازان در سال ۶۹۶ قمری/۱۲۹۷ میلادی، تا حدودی تغییر سیاست داده و دستور می‌دهد که تسهیلاتی در پرداخت جزیه برای مسیحیان ایجاد شود.^۲

غازان خان در سال ۶۹۹ قمری/۱۲۹۹ میلادی، دمشق را فتح می‌کند، او دستور می‌دهد که مسیحیان و یهودیانی که جزیه می‌پردازند از هر گونه آسیبی مصون بمانند.^۳

در سال ۷۰۶ قمری/۱۳۰۶ میلادی، اولجایتو جانشین غازان و وصول جزیه از اهل ذمه را دوباره برقرار می‌کند.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر دانشمند عصر مغول، ابتدا سمت وزارت غازان‌خان را به عهده داشت و پس از مرگ غازان‌خان در سال ۷۰۶ قمری/۱۳۰۶ میلادی سمت وزارت اولجایتو دیگر خان مغول را به عهده گرفت. خواجه خود پزشک بود و مجتمع عظیم دانشگاهی ربیع رشیدی را در نزدیکی تبریز بنا کرد. او برای تأمین مخارج این مجتمع عظیم دانشگاهی منابع مالی مختلفی را در نظر گرفت، یکی از منابع مالی را که او برای تأمین مخارج و تعلیم و تربیت دانشجویان در نظر گرفته بود، تخصیص جزیه دریافتی از مردم غیرمسلمان روم و قسطنطنیه و هند بود. این موضوع مشخص می‌کند که در زمان غازان‌خان و اولجایتو، خانان مسلمان شده مغول، از اهل ذمه جزیه دریافت می‌شده است. خواجه رشیدالدین در مکاتبات خود به پسرش خواجه سعدالدین آورده است که:

«... شش هزار طالب علم دیگر از ممالک اسلام به امید تربیت ما آمده بودند، در دارالسلطنه تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که ادراعات [مستمری و مقرر] و میاومات [حقوق روزانه] ایشان

۱- تاریخ مغول در ایران، صفحه ۲۲۵.

۲- تاریخ مغول در ایران، صفحه ۲۲۷.

۳- تاریخ مغول در ایران، صفحه ۲۲۶.

را از حاصل جزیه روم و قسطنطنیه کبری و جزیه هند اطلاق کنند تا ایشان از سرفاهیت خاطر به افاده و استفادت مشغول گردند.^۱

در دوران سلطان اویس جزیه‌ای که سالیانه مردان مسیحی و یهودی می‌پرداختند به صورت زیر بود:

«... هشت دینار از متمولان، شش دینار از متوسط حال و چهار دینار از افراد مقل حال.»^۲

فرمانی از اوزن حسن پادشاه آق‌قویونلو در دست است که او در سال ۸۸۰ قمری برابر ۱۴۷۵ میلادی صادر کرده است. بر مبنای این فرمان کشیشان و کلیسا از پرداخت جزیه و خراج معاف شده‌اند. این فرمان نشان دهنده آن است که در اواخر قرن نهم هجری و اواخر قرن پانزده میلادی هم از اهل ذمه جزیه دریافت می‌شده است. میزان ونحوه دریافت جزیه مشخص نیست.^۳

جزیه در عهد صفویه

در سال ۹۰۷ قمری/۱۵۰۲ میلادی شاه اسماعیل اول پایه‌های دولت صفوی را بنا نهاد. حکومتی که بر مبنای قوانین اسلام و شیعه اثنی عشری بنا یافته بود. شاه اسماعیل چنین می‌پنداشت که رسالتی الهی بر عهده او گذاشته شده است که تمام ایرانیان را مسلمان و به مذهب

۱- ستوده. منوچهر: مقاله تبریز در روزگار خواجه رشیدالدین فضل‌الله از کتاب: مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله همدانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰ شمسی، صفحه ۱۶۴، به نقل از کتاب مکاتبات، یا مجموعه رسالات وزیر رشیدالدین فضل‌الله، مکتوب شماره ۵۱ به پسر خود، خواجه سعدالدین. همان طور که قبلاً اشاره شد در فقه اسلامی جزیه دریافت شده از اهل ذمه را باید در جهاد و جنگ با کفار خرج کرد و شاید این اولین و آخرین باری در تاریخ اسلام باشد که باج و جزیه اهل ذمه طبق دستور این وزیر دانشمند، نه تنها صرف جنگ و کشتار نشده، بلکه به امر تعلیم و تربیت و آموزش دانشجویان اختصاص یافته است.

۲- تاریخ ایران کمبریج، گردآورنده جی. آ. بویل، مترجم حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ چاپ اول، جلد پنجم، صفحه ۵۰۶، به نقل از دستور الکاتب ورق A ۲۲۰.

۳- تاریخ اجتماعی ایران جلد چهارم، بخش دوم، صفحه ۹۷۲، با استناد به: آ.و. پاپازیان، متن فارسی فرامین، ایروان، ۱۹۵۶، صفحه ۲۵۷.

شیعه اثنی عشری درآورد و برای انجام این مقصود از هیچ کوشش و جنایتی فروگذار نکرد و با خشونت غیرقابل تصور برای انجام این مقصود قدم برداشت. در رفتار شاه اسماعیل هیچ نشانه‌ای از مدارای مذهبی یافت نمی‌شد. او هنگامی که تبریز را بدون جنگ فتح کرد، گروه تبرائیان را در شهر راه انداخت که آن‌ها بر خلفای سه‌گانه سنیان لعنت می‌گفتند و تمام مردم مجبور بودند که آنان را همراهی کنند و بیش باد گویند و هر کس که از این کار سرپیچی می‌کرد او را به قتل می‌رساندند. با این همه شاه اسماعیل بسیاری را در تبریز کشت او حتی زنان آبستن، با جنین‌هایی که در شکم داشتند را هم از دم تیغ گذراند.^۱

ایرانیان سنی مذهب در عهد صفوی به شدت مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند و این سیاست تعقیب در تمام دوران صفوی به جز دوران کوتاه سلطنت شاه اسماعیل دوم دنبال شد. در زمان شاه اسماعیل و شاه طهماسب قوانین اسلامی پیاده و اجرا شد و سنیان ایرانی و دیگر اقلیت‌ها سخت تحت فشار قرار گرفتند. ولی در زمان شاه عباس اول فشارهای مذهبی بر اقلیت مسیحی کاهش یافت و آنان از آزادی بسیار زیادی برخوردار بودند. ولی یهودیان و زرتشتیان در تمام دوران عصر صفوی تحت فشار و آزار بودند. در اواخر عصر صفوی این آزارها به اوج خود رسید و در این دوران حتی مسیحیان هم تحت فشار بسیاری قرار گرفتند.

وینچنتو دالساندری^۲ تاجر ونیزی در اواسط قرن نهم هجری و شانزدهم میلادی در زمان شاه طهماسب صفوی به ایران مسافرت کرده است، او در سفرنامه خود اشاره می‌کند که در زمان مسافرت او به ایران شاه طهماسب شصت و چهار ساله است و از زمان سلطنتش پنجاه یک سال می‌گذرد که برابر حدود ۹۸۱ قمری/ ۱۵۷۴ میلادی است. او می‌نویسد در این زمان مسیحیان به صورت خانوادگی مالیات می‌پرداختند، که به احتمال زیاد همان جزیه است. او می‌نویسد

۱- سفرنامه ونیزیان در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹، بخش سفرنامه بازرگان ونیزی در ایران، صفحه ۴۰۹.

هر خانواده مسیحی بر مبنای ثروت و درآمد خود سالیانه بین پنج تا هشت دوکات پرداخت می‌کرده است.^۱

در تمام عصر صفوی از اهل ذمه جزیه گرفته می‌شد. در کتاب عباسنامه آمده است که در آن عصر از یهودیان جزیه گرفته می‌شد.^۲ منابع مختلف به دریافت جزیه از غیر مسلمانان اشاره کرده‌اند. کمپفر در سفرنامه خود اشاره می‌کند که یکی از منابع درآمد دولت در آن زمان گرفتن جزیه از غیرمسلمانان بوده است.^۳

میزان جزیه در عصر صفوی

منابع مختلف، مقادیر متفاوتی را برای میزان جزیه‌ای که در عصر صفوی از یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان گرفته می‌شده است، ذکر کرده‌اند. برخی از منابع ذکر می‌کنند که میزان دریافت جزیه برای تمام اقلیت‌های مذهبی تقریباً به یک اندازه بوده است.

در کتاب شرفنامه بدلیسی که در حدود سال ۱۰۰۷ قمری/۱۵۹۸ میلادی، نوشته شده و در آن زندگی و تاریخ مردم کردستان مورد بررسی قرار گرفته، اشاره شده است که میزان جزیه حدود چهارهزار نفر از اهل ذمه که در آن زمان در آن مناطق زندگی می‌کردند بر مبنای هفتاد آچه به ازای هر نفر بوده است. هر دوازده آچه عثمانی برابر یک مثقال نقره ارزش داشته است.

«جزیه و خراج چهار هزار نفر کفره با اسلوب جزیه قدیم که هر نفر قرار هفتاد آچه باشد. یک هزار و پانصد هزار و سی و سه هزار و سیصد و بیست و چهار آچه عثمانی می‌شود که هر دوازده عثمانی یک مثقال نقره خالص است.»^۴

در کتاب تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی

۱- سفرنامه ونیزیان در ایران، بخش سفرنامه وینچنتو دالساندری، صفحه ۴۴۷.

۲- عباسنامه، صفحه ۲۱۸ و ۲۱۹.

۳- سفرنامه کمپفر، صفحه ۱۱۸.

۴- بدلیسی. امیرشرف خان. شرفنامه بدلیسی یا تاریخ مفصل کردستان، به قلم محمد عباسی، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی، صفحه ۴۶۳.

آمده است که، میزان جزیه از غیرمسلمانان (مسیحیان، زرتشتیان و یهودیان) در عصر صفوی به طور متوسط برای هر مرد بالغ بیست ساله تا پنجاه ساله، سالیانه یک مثقال طلا (حدود ۴/۶ گرم) بوده است.^۱

استاد مینورسکی بر شرحی که بر تذکره الملوک آورده است به اخذ جزیه از مردم غیرمسلمان ایرانی و خارجی اشاره می‌کند. وی می‌آورد که:

«جزیه حاصل از مردم غیرمسلمان ایرانی و خارجی بر طبق گفته دومان در صفحه ۴۶ یهود و ارامنه مجبور بودند که خراج و جزیه‌ای معادل یک <MEDICAL> (مقصود مثقال برابر ۴/۶۹ گرم) طلا سرانه بدهند. این سرانه شامل مردان می‌گشت. تونو^۲ در صفحه ۲۱۶ می‌گوید که: یهود که در حفظ آیین خود پافشاری می‌کردند و تغییر مذهب نمی‌دادند هر یک سالانه مبلغی معادل یک سکن می‌پرداختند.»^۳

سانسون میزان جزیه مسیحیان را برای افراد تا پانزده سال برابر هفت لیور^۴ و ده سل^۵ و از بیست ساله به بالا پانزده لیور ذکر می‌کند.^۶

سرکله گیر مامور جمع‌آوری جزیه

در اواخر عصر صفوی در شهر کرمان برای جمع‌آوری جزیه

۱- تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، گروه پژوهش‌گران روس، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، چاپ چهارم ۱۳۵۴، صفحه ۵۲۹.

2- Thevenot

۳ - سازمان اداری حکومت صفوی، تحقیقات و حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر تذکره الملوک، ترجمه مسعود رجب‌نیا، به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸، صفحه ۲۲۳.

۴- لیور واحد پول قدیم فرانسه بود و هر چهل و پنج لیور معادل یک تومان بود. سفرنامه تاورنیه صفحه ۷۰۴.

۵- یک ریال معادل ۹۶ سل می‌باشد سفرنامه تاورنیه صفحه ۷۰۴.

۶ - سانسون. سفرنامه سانسون، ترجمه دکتر تقی تفضلی، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۶، صفحه ۱۳۴.

زرتشتیان یک مامور به نام سرکله گیر از طرف دولت انتخاب می‌شد که وظیفه او جمع‌آوری جزیه زرتشتیان بود.

«معمولا سرکله گیر، از زرتشتیانی انتخاب می‌شد که تازه به دین اسلام درآمده بودند و این به این دلیل بود که چنین شخصی همه زرتشتیان را می‌شناخت و از میزان تمول آن‌ها آگاه بود و می‌دانست که در چه موقع می‌تواند مالیات و جزیه مورد بحث را وصول کند.»^۱

اجاره و حواله جزیه

در اواخر دوران صفوی جزیه زرتشتیان را به اجاره می‌دادند، بدین معنی که شخصی درآمد جزیه سالیانه زرتشتیان را از دولت خریداری می‌کرد و سپس به جمع‌آوری جزیه از آنان اقدام می‌کرد.^۲ مشخص است که شخص اجاره‌گیر چه فشار و سختی برای دریافت هرچه بیشتر جزیه از زرتشتیان بر آنان وارد می‌کرده است. در کتاب تذکره صفویه کرمان آمده است که در سال ۱۰۶۸ قمری/ ۱۶۵۸ میلادی، در زمان شاه‌عباس دوم، قریب به پانصد نفر از زرتشتیان کرمان در سر راه شاه از این مساله شکایت کردند.^۳

در سال ۱۰۸۴ قمری/ ۱۶۷۳ میلادی، در زمان شاه سلیمان جزیه زرتشتیان کرمان را به اجاره صادق جدیدالاسلام و رستم دادند و آن‌ها مبالغ گزافی را از زرتشتیان کرمان طلب کردند. زرتشتیان رسیدن نشان دادند که جزیه خود را پرداخته‌اند، ولی اجاره‌گیران گفتند که این رسیده‌ها ساختگی است و از زرتشتیان خواستند که جزیه را دوباره پرداخت کنند. وزیر وقت هم از اجاره‌گیران طرفداری کرد. بر اثر این فشارها و اجحافات چون زرتشتیان قادر به پرداخت جزیه نبودند از خانه‌های خود فراری گشتند و «بعضی به بیغوله‌ها متواری شدند.»^۴

۱- مشیرزی. میر محمد سعید: تذکره صفویه کرمان، مقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، نشر علم، چاپ اول، بخش مقدمه صفحه ۴۳.

۲- تذکره صفویه کرمان، بخش مقدمه صفحه ۴۴، به نقل از صفحه ۲۵۷ متن اصلی کتاب.

۳- تذکره صفویه کرمان، صفحه ۲۵۱.

۴- تذکره صفویه کرمان، بخش مقدمه صفحه ۴۷، به نقل از اصل کتاب.

در حدود سال های ۱۰۹۰ قمری/ ۱۶۸۰ میلادی در زمان سلطنت شاه سلیمان ارمنیان لنجان چند سالی بود که جزیه خود را پرداخت نکرده بودند. صدراعظم شاه سلیمان پادشاه وقت دستور داد که حواله داده شود که حقوق سربازان از محل جزیه ارمنیان پرداخت شود. سربازان مستقیماً به ارمنیان مراجعه کردند و درخواست پول کردند. ارمنیان که قادر به پرداخت مبالغ جزیه خود نبودند و راهی هم برای فرار از چوب و چماق سربازان نداشتند، به اعتمادالدوله مراجعه کردند و از او خواستند که دین اسلام را بپذیرند و مسلمان شوند تا بتوانند که جزیه عقب افتاده خود را پراخت نکنند و از چوب و چماق سربازان در امان باشند.^۱

هر چه به اواخر عصر صفوی نزدیک تر می شویم مشاهده می شود که سخت گیری بیشتری برای دریافت جزیه از اهل ذمه صورت می گیرد. این سخت گیری ها برای دریافت جزیه تا آن جا ادامه پیدا می کند که در کرمان زرتشتیانی را که قادر به پرداخت جزیه خود نبودند به زندان می انداختند. حتی یک بار زندانیان زرتشتی سر زندانیان های خود را بریدند و زنجیرهای خود را باز کردند و از پشت بام زندان گریختند.^۲ در زمان محمدباقر مجلسی و زمان پس از او، سخت گیری ها به اوج خود می رسد.

در اواخر عصر صفوی، در زمان شاه سلطان حسین که فشار بر ارمنیان جلفا افزایش پیدا می کند، بسیاری از آنان از جلفا می گریزند و به سورات هندوستان می روند. کسانی که در جلفا باقی مانده بودند دیگر قادر به پرداخت جزیه خود نبودند و جلفاییان مقیم هند سعی می کردند که به خویشان خود در جلفای اصفهان کمک کنند و جزیه آن ها را بپردازند تا از فشار وارده بر آنان بکاهند. در کتاب جلفای اصفهان آمده است که مگردیچ نامی بابت جزیه ارمنیان ایران،

۱- سفرنامه سانسون، صفحه های ۳۰ و ۳۱.

۲- تذکره صفویه کرمان، صفحه ۴۶ مقدمه.

یک هزار و پانصد روپیه پرداخته است که این مبلغ را از جلفاییان هند در سورات وصول کرده است.^۱

دریافت عوارض و مالیات اضافی

جزیه تنها مالیاتی نبود که در عصر صفوی از اهل ذمه گرفته می‌شد. گاهی از اوقات بنا به شرایط مختلف، عوارض جدیدی هم وضع می‌شد. فرمانی موجود است که در سال ۱۱۱۵ قمری/۱۷۰۳ میلادی، از طرف شاه سلطان حسین صفوی صادر شده است. طی این فرمان مقرر شده بود که مبلغ شش دینار، سالیانه به طور سرانه از ارمنیان و یهودیان آذربایجان اخذ گردد. دو دینار آن برای تأمین مخارج بازماندگان میرعبدالرزاق نامی، کارسازی شود که بازماندگان آن سید مرحوم در رفاه و آسایش زندگی کنند. خلاصه متن فرمان همایونی شاه سلطان حسین چنین است:

«...مقرر فرمودیم که هر ساله وجه مذکور را چهار نفر سادات مزبور بالمساوات بازیافت و صرف معیشت خود نموده، به دعا گویی دوام دولت قاهره اشتغال نمایند. جماعت ارامنه و یهود ساکن آذربایجان دو دینار از جمله ۶ دینار مزبور را مخصوص سادات مشارالیهام داشته بالمساوات، سال به سال، واصل و عاید سادات مذکور نموده موقوف دارند. و حکام و عمال آذربایجان، به خلاف حکم و حساب، دخل در وجه مزبور ننموده و در هر باب، امداد و اعانت سادات مزبور به تقدیم رسانیده نوعی نمایند که هر ساله وجه مزبور بلاقصور و انکسار واصل و عاید ایشان شود. و در عهده شناسند. تحریر شد، شعبان المعظم سنه ۱۱۱۵.»^۲

(مطابق با سال ۱۷۰۳ میلادی)

در کتاب تاریخ جلفای اصفهان آمده است که ارمنیان به شاه سلطان حسین شکایت کرده‌اند که علاوه بر جزیه از آنان طلب پرداخت ده

۱- تاریخ جلفای اصفهان، پای نوشته صفحه ۱۵۱.

۲- تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم صفحه ۴۸۵ بخش طبقه روحانیان.

تومان جهت نعلش کشتی و هشت تومان هم جهت دانه ماکیان کرده اند^۱ شاه سلطان حسین طی فرمانی که صادر می کند این مالیات های اضافی را به ارمنیان می بخشد و از ماموران دولتی می خواهد که دیگر درخواست پرداخت این مالیات ها را از آنان نکنند.

«... بدین جهت از آستان ما استدعا کرده اند که به روال سابق آن مبلغ نعلش کشتی و دانه ماکیان بر آن ها بخشوده شود. لذا منبعذ احدی حق مطالبه از آن ها ندارد. لذا بدون آزار و محض ترحم مبلغ مذکور به تصدق فرق فرقدان همایونی بر آن ها بخشوده می شود تا منبعذ جهت آن اعمال و به اسم آن ملت چیزی طلب نشود تا موجب اذیت آن ها گردد. مستوفیان دارالسلطنه این حکم را در دفتر دیوان خانه بنویسند و طبق آن رفتار نمایند. که هر ساله تقاضای حکم دیگری نباشد و خارج از فرمان عملی صورت نگیرد.

تحریر فی الاجمادی الثانی ۱۱۲۸ قمری (۱۷۱۶ میلادی).^۲

جزیه در زمان افغان ها، نادر شاه و زندیه

در زمان شاه سلطان حسین صفوی اذیت و آزار اهل ذمه به اوج خود رسید. شاه سلطان حسین شیعه ای بسیار متعصب و خرافی بود. او بیش از بازیچه ای در دست فقیهان شیعه با دیدگاه های جبل عاملی نبود و می توان گفت که در زمان شاه سلطان حسین اداره امور کشور بیشتر با نظر روحانیون و فقیهان شیعه آن دوره اداره می شد. تعدی و اجحافتی را که فرستادگان شاه سلطان حسین در مورد افغانان سنی مذهب در افغانستان انجام دادند، شورش افغانان را در پی داشت و محمود افغان بر ضد دربار اصفهان شورش کرد و پس از محاصره شش ماهه در سال ۱۱۳۴ قمری/ ۱۷۲۲ میلادی اصفهان تسلیم افغانه شد و حکومت صفوی عملاً پایان یافت.

۱- مشخص نیست که این دو نوع مالیات بچه صورتی بوده است ونحوه و علت گرفتن آن چگونه بوده است.

۲- تاریخ جلفای اصفهان، پای نوشته صفحه ۱۵۱، این زمان حدود شش سال قبل از حمله افغانها به اصفهان و سقوط شاه سلطان حسین است.

افغان جزیه بخش^۱

افغانان در مورد اخذ جزیه از اهل ذمه رفتار ملایم‌تری را در پیش گرفتند. هنگامی که محمود افغان در سال ۱۷۲۲ اصفهان را محاصره کرد جزیه ارمنیان و یهودیان و بانیان (هندیان مقیم ایران) را موقوف ساخت و بنا به توصیه ملازعفران^۲ جزیه عقب افتاده آن‌ها را هم به نصف کاهش داد.^۳

پس از حمله افغان‌ها دریافت جزیه از زرتشتیان قطع شد. ولی پس از شکست و اخراج افغان‌ها دریافت جزیه از زرتشتیان دوباره برقرار شد، زرتشتیان که صدمات و کشتار زیادی را در حمله افغانان تحمل کرده بودند و در آن زمان شمار آنان بسیار کاهش یافته بود ولی بازماندگان آن‌ها را دوباره سرشماری کردند و مالیات جزیه را بدون هیچ کم و کسری بر آنان قسمت کردند.
در مورد این اتفاق، شاعر زرتشتی چنین سروده است:

«به کرمان قتل عامی گشت یکره
بسی بهدین در آن گردید کشته
هزاران مرد بهدین کشته گردید
ز ایشان زندگی برگشته گردید
نماند از ده یکی، کس زنده بر جا
فتاد هر جا تن و دست و سر و پا
ولی آن جزیه بد بر حال اول
نکردند اندر آن چیزی مبدل
ز بعد قتل، مردم را شمردند
حسابش را به دفتر جمله بردند

۱- اصطلاح افغان جزیه بخش را از دکتر ابراهیم باستانی پاریزی وام گرفته‌ام، کتاب «تاریخ صفویه کرمان» صفحه ۵۱.

۲- ملا زعفران مجتهدی سنی مذهب بود که سمت شیخ الاسلامی محمود افغان را در دست داشت. او مشاور امور مذهبی محمود بود.

۳- فلور. ویلم: اشرف افغان بر تخت گاه اصفهان، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۷ چاپ اول، صفحه ۱۴.

بر ایشان «جزیه» را کردند قسمت
 نهادند آن چنانی زشت بدعت
 به ضرب ظلم بگرفتند تا چند
 خدا بگشاد ناگه آن چنان بند^۱

در دوران نادرشاه افشار، در سال ۱۱۵۱ قمری/ ۱۷۳۹ میلادی،
 نادر طی فرمانی که به فرزندش رضاقلی میرزا صادر کرد، دریافت
 جزیه از غیرمسلمانان را برای مدت سه سال لغو کرد.

«... لهذا از ابتدای نوروز فیروزی قوی ییل لغایت سه سال تمامی
 مالوجهات و متوجهات ممالک محروسه ایران آن چه متعلق بایلیت
 و اربابی و رعیتی بوده باشد به موجبی در ذیل تفصیل یافته به
 تخفیف مقرر و محال خالصه و تیول ... که به تخفیف عمل کرده
 اعم از آن که محال اربابی و رعیتی باشد و یا متعلق سرکار (فیص
 آثار) و محال موقوفه باشد سوای خالصه و تیول...
 جزیه ارامنه و اکارجیه و یهود و هند و مجوس و غیره -
 بالتمام...»^۲

پس از مرگ نادرشاه و دوران پس از او، دریافت جزیه ادامه پیدا
 می‌کند و دریافت جزیه تا دوران شروع سلطنت کریمخان زند ادامه
 دارد. چون زرتشتیان آوازه عدل و داد کریمخان را شنیده بودند، دو
 نفر بهدین (زرتشتی) را به شیراز رهسپار کردند و آنان عریضه‌ای را
 به کریمخان تقدیم کردند.^۳

جزیه در دوران قاجاریه

نوع نظام مذهبی حاکم در دوران قاجاریه را می‌توان دنباله نظام

۱- تاریخ زرتشتیان. فرزنانگان زرتشتی، صفحه ۵۴۷.

۲- نادر شاه افشار طی فرمانی که صادر می‌کند، بسیاری از مالیات‌ها و عوارض را
 برای مدت سه سال در ایران ملغی می‌کند. چاپ عکسی این فرمان همراه با متن کامل
 آن در کتاب "دولت نادر شاه افشار" تألیف: م. ر. آروانو- ک. ز. اشراقیان، ترجمه حمید
 مومنی، صفحات ۹۷ تا ۹۹ آمده است.

۳- تاریخ فرزنانگان زرتشتی، صفحه ۵۴۷.

مذهبی اواخر عصر صفوی به حساب آورد. نوع دیدگاه‌های فقهای عصر قاجاریه نسبت به اهل ذمه تشابه بسیاری با دیدگاه‌های فقهای شیعه عصر صفوی دارد. در اوایل دوران قاجاریه در نحوه زندگی اقلیت‌های مذهبی تفاوت زیادی با عصر صفوی مشاهده نمی‌شود. فقط می‌توان گفت که در دوران قاجاریه، تعقیب و آزار سنی مذهبیان و محدودیت‌های آنان به مقدار زیادی کاهش می‌یابد. در تمام دوران قاجاریه تا اواخر سلطنت ناصرالدین شاه از اهل ذمه جزیه دریافت می‌شد.

کنت دوسری در سال ۱۸۳۹ میلادی/ ۱۲۵۵ قمری، در زمان محمدشاه قاجار به عنوان سفیر فوق‌العاده فرانسه به ایران می‌آید. او خاطرات سفر خود را در کتابی به عنوان ایران ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ به رشته تحریر می‌آورد. کنت دوسری در کتاب خود در مورد نظام گرفتن جزیه از اهل ذمه می‌نویسد که در آن زمان جزیه از خانواده‌ها گرفته می‌شده است و رئیس هر خانواده به ازای هر خانواده دوازده و نیم فرانک پرداخت می‌کرده است و مالیات به صورت سرانه دریافت نمی‌شده است.

«طریقه مالیات گرفتن در ایران از نظر تنوری بسیار ساده است. ایرانی چون مسلمان است مالیات نمی‌پردازد. هر رئیس خانواده مسیحی و یهود دوازده فرانک و نیم مالیات می‌دهد.»^۱

چند سال بعد در سال ۱۸۴۳ **وسترگارد**^۲ دانشمند و خاورشناس دانمارکی از ایران بازدید می‌کند. او به یزد می‌رود و با زرتشتیان ملاقات می‌کند و از ستمی که در مورد جزیه بر آنان می‌رود شواهدی می‌آورد. او می‌نویسد از یک‌هزار زرتشتی که در آن زمان در یزد زندگی می‌کردند، فقط دویست نفرشان می‌توانستند به آسانی جزیه خود را بپردازند و تعداد کمتری از آنان با مشکلاتی جزیه را پرداخت می‌کردند و حدود نصف آنان حتی قادر به پرداخت جزیه خود نبودند. او اشاره می‌کند که زرتشتیان نمی‌توانستند به بسیاری از شغل‌های

۱- کنت دوسری، ایران در ۱۸۳۹ و ۱۸۴۰ میلادی، سفارت فوق‌العاده کنت دوسری، ترجمه احسان اشراقی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، صفحه ۱۰۷.

2 - Vesterguard

سودمند هم اشتغال داشته باشند.^۱

ملکونف مهندس روس در سال ۱۸۶۰ میلادی/۱۲۷۷ قمری، در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به شمال ایران و شهر بارفروش (بابل) می‌رود. او اشاره می‌کند که حدود پنجاه خانواده یهودی در آن زمان در بارفروش زندگی می‌کردند، آنان باید هر ساله مبلغ صد تومان به عنوان جزیه بپردازند که حدود دو تومان به ازای هر خانواده می‌شد.^۲ برای این که بتوان مبلغی را که یهودیان به عنوان جزیه سالیانه در بارفروش می‌پرداختند با سایر درآمدهای دولت در آن زمان مقایسه کرد یادآوری می‌شود که کل درآمد گمرک استرآباد در آن زمان مبلغی حدود ۱۵۰۰ تومان در سال بوده است.^۳

اعمال خشونت در دریافت جزیه

در بسیاری از مواقع گرفتن جزیه همواره با خشونت همراه بوده است. به نمونه‌ای از آن که در مورد زرتشتیان صورت گرفته و در کتاب سوادآموزی و دبیری در دین زرتشت آورده شده است، اشاره می‌گردد. در این کتاب از قول یکی از جهانگردان اروپایی که حدود سال ۱۸۶۵ میلادی در ایران بسر می‌برده آمده است که مامور جمع‌آوری جزیه، شخص زرتشتی را در بازار گرفته و از او جزیه خواسته است. در همان حال او را کتک می‌زده و سپس او را با طناب به یک سگ بسته و با شلاق به شخص زرتشتی و سگ ضربه می‌زده است. می‌توان مجسم کرد که شخص بیچاره چه زجری از ضربات شلاق و گاز سگ تحمل کرده است.^۴

لغو دریافت جزیه

یکی از مناطقی که زرتشتیان ایرانی پس از حمله اعراب به آن جا

۱- سوادآموزی و دبیری در دین زرتشت، صفحه ۱۷۱.

۲- ملکونف. بینا: سفرنامه ایران و روسیه، تالیف عزالدوله و ملکونف، به کوشش محمد گلبن و فرامرز طالبی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳۶۳، صفحه ۱۵۷.

۳- سفرنامه ایران و روسیه، صفحه ۱۲۲.

۴- سروشیان. جمشید: سوادآموزی و دبیری در دین زرتشت، اروین- کالیفرنیا، ۱۹۸۸ صفحه‌های ۱۶۳ و ۱۶۴.

مهاجرت کردند کشور هند بود. مهاجرت زرتشتیان در دوره‌های مختلف انجام گرفته است. در قصه سنجان^۱ آمده است که گروهی از زرتشتیان پس از حمله اعراب نخست به جزیره هرمز رفتند و سپس از ایران به سنجان هندوستان مهاجرت کردند. آنان سپس در سورات در نزدیکی بمبئی کنونی مستقر شدند. پس از استقرار حکومت صفوی فشار و آزار زرتشتیان شدت یافت و موج دیگری از مهاجرت زرتشتیان از ایران به هند آغاز شد. اکثر مهاجران جدید هم به سورات هند رفتند و در آنجا مستقر شدند. زرتشتیان ایرانی در هند به نام پارسیان مشهورند. در قرن‌های هجده و نوزده میلادی پارسیان هند به پیشرفت‌های زیادی در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در هند نائل شدند. آنان قدرت و نفوذ زیادی در آنجا پیدا کردند و از لحاظ امکانات مادی و اقتصادی به پیشرفت‌های بالایی دست یافتند. در قرن نوزدهم آنان کوشش کردند که به هم‌کیشان زرتشتی خود در ایران کمک کنند. آنان امکانات مالی در اختیار زرتشتیان ایرانی گذاشتند و در بالا بردن سطح زندگی و آموزش‌های فرهنگی آنان کوشش‌هایی به عمل آوردند. مدارس جدیدی برای کودکان زرتشتی ایجاد کردند. آن‌ها سعی کردند که از زرتشتیان ایرانی در برابر آزار، تعدی و تجاوزایی که به آنان در آن زمان وارد می‌شد، حمایت کنند. به همین منظور فرزانه مانکجی^۲ که از پارسیان هند بود در ۳۱ مارس سال ۱۸۵۴ میلادی به عنوان نماینده پارسیان هند به ایران آمد.^۳

مانکجی نخست به یزد و کرمان رفت و سعی کرد که وضع زندگی زرتشتیان در آن مناطق را بهبود بخشد. او سپس به تهران رفت و مذاکره و گفتگو با اولیای دولت ایران را آغاز کرد. او زجر و تعدی را که بر زرتشتیان یزد و کرمان وارد می‌شد را با مقامات دولتی در میان گذاشت و مشکلاتی را که جزیه برای زرتشتیان ایجاد می‌کرد را برای

۱- برای مشاهده خلاصه‌ای از قصه سنجان، که داستان مهاجرت گروهی زرتشتیان ایرانی به هند است، می‌توان به کتاب تاریخ فرزندان زرتشتی صفحه ۷۲ تا ۷۶ مراجعه کرد.

۲- نام کامل فرزانه مانکجی عبارت بود از فرزانه مانکجی، پورلیمجی، پورهوشنگ، ماتریا ملقب به درویش فانی.

۳- تاریخ فرزندان زرتشتی، صفحه ۶۱۷.

دولتیان تهران مطرح کرد.^۱

مانکجی پس از مدتی به هند رفت و در سال ۱۲۸۲ قمری (۱۸۶۵ میلادی/۱۲۳۵ یزدگردی) دوباره به ایران و کرمان بازگشت.^۲ یکی از نخستین اقداماتی که فرزانه مانکجی انجام داد، سعی در لغو دریافت جزیه از زرتشتیان بود. در این راه کنت گوینو کارمند سفارت فرانسه، که خود شاهد وضع اسف انگیز زرتشتیان ایرانی بود، با او همکاری کرد. سفیر انگلیس در ایران هم در این مورد به او کمک کرد. فرزانه مانکجی به اتفاق سفیر انگلیس در ایران با ناصرالدین شاه قاجار در ایران ملاقات کردند و توافق شد که دیگر، جزیه مستقیماً از زرتشتیان یزد و کرمان گرفته نشود و جزیه آنان که مبلغی بالغ بر حدود ۹۴۵ تومان می شد، توسط نماینده آنان در تهران مستقیماً به دولت پرداخت شود. پرداخت جزیه زرتشتیان در تهران بدین نحو، حدود بیست سال ادامه یافت. کوشش های فرزانه مانکجی برای الغا کامل جزیه به جایی نرسید، تا این که انجمن پارسیان هند در دوم دسامبر ۱۸۸۰ میلادی عریضه ای به ناصرالدین شاه نوشتند و طی آن مشکلات و فشارها و نامردمی هایی را که بر زرتشتیان وارد می شد را شرح دادند و در بخشی از آن نامه، آن ها از ناصرالدین شاه درخواست کردند که از زرتشتیان ایرانی دیگر جزیه دریافت نشود.^۳

از سوی ناصرالدین شاه به نامه انجمن پارسیان هند ترتیب اثری داده نمی شود و دریافت جزیه از زرتشتیان همچنان ادامه پیدا می کند. چندی بعد پارسیان هند از وزیرمختار دولت انگلیس در ایران درخواست کمک می کنند و از او می خواهند که از نفوذ خود در دربار قاجار استفاده کند و در راه الغای جزیه، زرتشتیان ایرانی را کمک کند. به همین منظور تامسون وزیر مختار انگلیس در ایران همراه با فرزانه مانکجی چندین بار با ناصرالدین شاه ملاقات می کنند و به او

۱- تاریخ فرزنانگان زرتشتی، صفحه ۶۲۵.

۲- تاریخ فرزنانگان زرتشتی، صفحه ۶۲۶.

۳- عریضه وکلای انجمن پارسیان هندوستان به ناصرالدین شاه، ایران، نامه بنیاد مطالعات ایران، سال نوزدهم شماره یک و دو، زمستان ۱۳۷۹ و بهار ۱۳۸۰، صفحه های ۲۱۳ تا ۲۱۸.

متن کامل این عریضه را می توان در پیوست شماره ۶ در انتهای کتاب مطالعه کرد.

یادآور می‌شوند در صورتی که ناصرالدین‌شاه اقدام به الغای جزیه اهل ذمه کند، از خود نامی نیک در جهان به یادگار خواهد گذاشت. پس از این تماس‌ها و ملاقات‌ها، ناصرالدین‌شاه به سعیدخان وزیر امور خارجه خود دستور می‌دهد که فرمان معافیت زرتشتیان از جزیه را صادر کند.^۱

سرانجام ناصرالدین‌شاه قاجار طی فرمانی که در ماه رمضان سال ۱۲۹۹ قمری مطابق با ماه ژوئیه ۱۸۸۲ میلادی صادر می‌کند، دریافت جزیه از زرتشتیان ایرانی را لغو می‌کند.

متن کامل فرمان ناصرالدین‌شاه بصورت زیر است:

سواد فرمان مهر نشان همایونی

نظر به سیاسداری عنایات وافر و عطایای متاثره حضرت واهب بی‌منت عز اسمه که پرتو وجود اقدس ما را آرایش تاج و تخت فرمود و افاضه ذات همایون ما را موجب آسایش قاطبه و سکان ممالک ایران بر ذمت همت ملوکانه فرمود لازم است که رفاهیت حال و فراغت بال عموم رعایا از هر طایفه و ملت و طبقه و عشیرت را که در زیر سایه مرحمت پیرایه ما باید به آسودگی بغنوند مهیا داریم و به زلال موهبتی مخصوص زرع آمال هر یک را سرسبز و شکفته فرماییم، از جمله طایفه زردشتیان یزد و کرمان که از قدیم سکنه ایران و نتیجه دودمان پارسایانند رعایت احوال آن‌ها زائداً علی‌ماکان منظور نظر عنایت گستر همایون است به صدور این منشور قضا دستور امر و مقرر می‌داریم که قرار اخذ مالیات املاک و رسوم اضافیه و سایر عوارض و وجوهات دیوان به همان نهج که در شهر و بلوک یزد و کرمان با رعایای مُسَلِّم معامله می‌شود با زرتشتیان سکنه آن‌جا نیز بلا زیاد و نقصان به همان طور معمول گردد و نظر به این قرار چون مطالبه مبلغ هشت صد و چهل و پنج تومان که به اسم دیگر از طایفه مزبور گرفته شده است مرتفع خواهد بود لهذا از ابتدا هذالسنه

یونت ئیل خیریت دلیل و مابعدی‌ها مبلغ مزبور را به تخفیف ابدی مرحمت و مقرر می‌فرمائیم که مقرب الخاقان مستوفیان دیوان همایون و سررشته‌داران دفترخانه مبارکه که مبلغ مزبور را از حشو جمع یزد و کرمان کلیه موضوع و از دفتر اخراج نمایند، و حکام حال و استقبال ولایات یزد و کرمان این مبلغ مخصوص را به تخفیف ابدی برقرار دانسته از هذاه السنه یونت ئیل و مابعدا مطالبه آن را کلاً و جزاً موجب مواخذة و سیاست دانند و در مطالبه مالیات ملک و آب و مستغلات و رسوم اضافیه و غیره به همان قرار که با سایر رعایای آن جا معامله و رفتار می‌شود با زرتشتیان نیز معمول دارند و در عهده شناسند، تحریر فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۹.^۱ این تاریخ برابر با ژوئیه ۱۸۸۲ میلادی است.

با اینکه ناصرالدین شاه قاجار دریافت جزیه را از اهل ذمه لغو کرده بود، لغو این قانون مورد موافقت فقیهان و مجتهدان شیعه قرار نمی‌گیرد. آنان دریافت جزیه را بخشی از قوانین اسلام به حساب می‌آوردند و با لغو آن مخالفت می‌کردند.

در سال ۱۳۱۸ قمری/ ۱۹۰۰ میلادی، با اینکه حدود ۱۸ سال از الغای دریافت جزیه از زرتشتیان می‌گذشت، دوباره سعی شد که از آنان جزیه گرفته شود. انجمن زرتشتیان کرمان طی نامه‌ای که در جمادی‌الثانی سال ۱۳۱۸ قمری می‌نویسد، از بروز این مشکل شکایت می‌کنند و از مقامات دولتی درخواست کمک می‌کنند که به مشکل آن‌ها رسیدگی کنند.^۲ ولی به نظر می‌آید که مقامات دولتی به نامه انجمن زرتشتیان توجهی نکرده و به شکایت آنان ترتیب اثری نمی‌دهند. در نامه مجددی که انجمن ناصری زرتشتیان کرمان، در تاریخ جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۲ قمری/ سپتامبر ۱۹۰۴ میلادی، می‌نویسند،

۱- باستانی پاریزی. دکتر ابراهیم: وادی هفت واد - بحثی در تاریخ اجتماعی و آثار تاریخی کرمان، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵، جلد یکم صفحه‌های ۲۵۱ و ۲۵۲.

۲- تاریخ زرتشتیان کرمان، صفحه ۹۰، به نقل از نامه شماره ۳۷۰ مورخ جمادی‌الثانی ۱۳۱۸/۱۹۰۰ میلادی انجمن زرتشتیان کرمان.

شکایت می‌کنند که دولتیان کرمان از زرتشتیان خواسته‌اند که دوباره جزیه بپردازند و این موضوع باعث ناراحتی آنان شده است. آن‌ها طی این نامه بار دیگر از صدراعظم درخواست کردند که به این مورد رسیدگی کند.^۱

سید ابوالحسن لاری یکی از علمای دوران مشروطیت است، که از او بنام یکی از علمای طرفدار مشروطیت نام برده شده است. اما دیدگاه‌های او بهیچ وجه با آزادی و برابری و مساوات انسان‌ها، که از آرمان‌های مشروطیت بود، هماهنگی ندارد.^۲ عبدالحسین لاری رساله‌ای بنام «قانون مشروطه مشروعه» در سال ۱۳۲۵ قمری/ ۱۹۰۷ میلادی، یک سال پس از برقراری مشروطیت، انتشار داد، او در این رساله به برقراری مجدد نظام جزیه برای اهل ذمه تاکید می‌کند و می‌خواهد که گرفتن جزیه و نحوه مصرف آن در قانون اساسی [قانون ملی] مشروطیت گنجانده شود. قانونی را که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۹ قمری/ ۱۸۸۲ میلادی لغو کرد، روحانی شیعه مشروطه‌خواه، ۲۵ سال پس از لغو قانون خواهان برقراری مجدد آن می‌شود. او معتقد است که اگر جزیه از اهل ذمه گرفته شود گروهی از آنان با میل و گروهی دیگر به اجبار مسلمان خواهند شد. عبدالحسین لاری در رساله خود می‌نویسد:

«قانون ملی و مصلحت مقتضی تحلی و تجلی به حلیه و حلّی و زیور شرع انور عقد ذمه و ضرب جزیه بر کفار و اهل کتاب بر وجه مقرر شرعی، کما وکیفا و اخذا و صرفا و مصرفه مصارف بیت المال المعد لمصالح المسلمین، ... و اما فواید کلیه و مصالح نوعیه و احکام ملیّه اهل جزیه این است که هرکدام مخالفت شرایط مقررّه

۱- تاریخ زرتشتیان کرمان، صفحه ۱۳۴.

۲ محسن کدیور، سیدعبدالحسین لاری را چنین معرفی می‌کند «سید عبدالحسین لاری همان روحانی پر شر و شوری است که بعدها در لار، نیمچه حکومتی اسلامی برای خود برپا کرد، مردم را از پرداخت مالیات و ارتباط با کارگزاران حکومت مرکزی بر حذر کرد و تمبر پستی مخصوص به نام «پست ملت اسلامی» چاپ کرد. مخبر السلطنه هدایت در مقام حاکم فارس، در بهار ۱۲۹۴ خورشیدی، «اردوی کافی» به لار فرستاد و به گفته‌ی خودش «شر» سید عبدالحسین را که «علم استقلال برقرار کرده بود» کوتاه کرد.» (محسن کدیور، روح و جان مشروطه برابری انسان‌ها است، مصاحبه ناصر رحیم خانی با محسن کدیور، سایت اخبار روز پنج شنبه ۲۶ مرداد ۱۳۸۵ برابر ۱۷ اگوست ۲۰۰۶)

ذمه نمودند، خون و مال او حلال و داخل بیت المال. و اما فواید کلی و مصالح نوعی عملی شرعی آن است که اگر به این منوال و حکم عدل و اعتدال مقدر به حکمت ذی الجلال با کفار معامله و اعمال، هر آییننه تمام کفره بالطوع والرغبة در چند سال مشرف به شرف اسلام می شدند و تاکنون یک کافر در عالم باقی بر کفر نبوده،^۱

اوژن اوبن^۲ سیاستمدار فرانسوی، در بین سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۷ میلادی در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه، وزیر مختار فرانسه در ایران بود. او اشاره می کند که در آن زمان تقریباً دریافت جزیه در ایران منسوخ شده بود و در اصفهان، یهودیان در جمع صد تومان جزیه پرداخت می کردند و در تهران یهودیان به طور نمادین ابریشم به عنوان جزیه می دادند، که پرداخت بیست تومان جایگزین دادن ابریشم ها هم شده بود. یهودیان این مبلغ را به خیاط شاه می دادند.^۳

جمهوری اسلامی و نظام جزیه

پس از صدور فرمان ناصرالدین شاه در لغو جزیه اهل ذمه، هر چه زمان می گذرد نقش جزیه کم رنگ و کم رنگ تر می شود و پس از استقرار مشروطیت به طور کلی در عمل بر چیده می گردد و هیچ گاه در عصر پهلوی اجرا نمی شود، موضوع جزیه فقط در کتاب های فقهی مجتهدان شیعه باقی می ماند. اما گروهی از فقیهان معاصر شیعه در کتاب های فقهی خود به لزوم دریافت جزیه اشاره می کنند. به طور مثال می توان به کتاب تحریرالوسیله آیت الله روح الله خمینی اشاره کرد که او بخش مهمی از آن را به احکام اهل ذمه اختصاص داده است و در آن به لزوم اخذ جزیه و نحوه دریافت آن اشاره کرده است.^۴

۱- لاری. سید عبدالحسین: رساله قانون مشروطه مشروعه، رسایل مشروطیت، صفحه های ۳۸۶ و ۳۸۷.

2 - Eugene Aubine.

۳- اوبن. اوژن: ایران امروز ۱۹۰۶-۱۹۰۷، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، زوار، ۱۳۶۲، صفحه های ۳۱۰ و ۳۱۱.

۴- برای مشاهده دیدگاه های آیت الله خمینی در مورد جزیه اهل ذمه می توان به پیوست شماره ۴ «دیدگاه های آیت الله خمینی در مورد اهل ذمه در کتاب تحریرالوسیله»، در انتهای این کتاب مراجعه کرد.

در مقاله چشم‌اندازی به نظام جزیه و مناسبات جدید جهانی که توسط علی‌اکبر کلانتری در فصلنامه فقه اهل بیت فارسی، منتشر شده است نویسنده پس از بررسی در مبانی فقه اسلامی جزیه و نگاه به دیدگاه‌های فقهای اسلامی، در پایان مقاله این‌گونه جمع‌بندی کرده است:

- ۱- «جزیه وظیفه‌ای است مالی، نسبت به اهل ذمه در برابر اقامت آنان در حوزه اقتدار اسلام، و جلوگیری از کشتن آنان.
- ۲- جزیه مالیاتی است مانند دیگر مالیات‌ها که در خدمت مصالح عمومی جامعه قرار دارد.
- ۳- جزیه جایگزین خدمت نظامی اهل ذمه و حضور در صحنه‌های جهاد و دفاع است.»

سپس در انتهای مقاله چنین نتیجه‌گیری شده است که با توجه به دلائل مشروع بودن جزیه مانند آیه ۲۹ سوره توبه «حکومت اسلامی می‌تواند به گونه درخور، به دریافت آن [جزیه] بپردازد»^۱ او عملاً برقراری دوباره نظام جزیه برای اهل ذمه را پیشنهاد می‌کند. باید توجه داشت که فصل‌نامه فقه اهل بیت، منعکس‌کننده نظرگاه‌های فقهای شیعه معاصر در جمهوری اسلامی است، که این فقها در عمل امروزه (سال ۱۳۸۷ شمسی/۲۰۰۸ میلادی) نظام حکومت جمهوری اسلامی را هدایت می‌کنند.

۱- چشم‌اندازی به نظام جزیه و مناسبات جدید جهانی، علی‌اکبر کلانتری.

فصل هفتم

لباس مخصوص و علامت‌های مشخصه اهل ذمه

لباس و علامت مشخصه اهل ذمه در تاریخ غیر مسلمانان در کشورها و جوامع اسلامی در مقاطعی از تاریخ مجبور بودند که از نوع خاصی از لباس و یا پوشش استفاده کنند و یا علامت مشخصه‌ای را در روی لباس و یا کلاه خود داشته باشند، تا بدین وسیله از مسلمانان متمایز باشند و مسلمانان بتوانند با این تفاوت‌ها آن‌ها را تشخیص دهند .

در پاره‌ای از مواقع آن‌ها مجبور بودند که از لباس‌های خاصی استفاده کنند و یا لباس‌هایی به رنگ‌های مشخصی مانند عسلی (زرد) یا آبی در بر کنند و یا اجبار داشتند که وصله‌هایی به اندازه‌های مشخص و رنگ‌های معینی بر روی سینه و یا در پشت و یا روی کتف خود بدوزند.

در قرآن آیه‌ای مشخص نیامده و یا اشاره‌ای مستقیم نشده است که اهل ذمه باید لباسی مخصوص بپوشند و یا علامت مشخصه‌ای بر لباس خود داشته باشند، ولی در طول تاریخ بنا به فتوای علما و یا

فرامین خلفا و یا امیران و یا سلطان و پادشاهان وقت این کار انجام گرفته است.

نخستین سندی که در آن اشاره شده است که اهل ذمه باید لباس‌های خاصی را بپوشند قوانین عمر می‌باشد، که به نام «شروط العمریه» معروف است. در صدر اسلام، در زمان عمرالخطاب خلیفه دوم (۶۳۷ تا ۶۴۴ میلادی/ ۱۵ تا ۲۳ قمری) هنگامی که سپاهیان عرب شام (سوریه فعلی) را تسخیر کردند، مسیحیان منطقه را مجبور کردند که قوانین ویژه‌ای را اجرا و از شرایط خاصی برای زندگی پیروی کنند. یکی از شرایطی که در این قوانین وجود داشت این بود که لباس، کلاه، عمامه و کفش مسیحیان باید با مسلمانان متفاوت باشد و آن‌ها نباید از نوع فرم موی سر و باز کردن فرق سر از مسلمانان تقلید کنند.^۱

در سال ۲۳۵ قمری/ ۸۴۹ میلادی، متوکل خلیفه اسلامی (۸۴۷ تا ۸۶۱ میلادی) طی فرمانی که صادر کرد قوانین و محدودیت‌های زیادی برای اهل ذمه ایجاد کرد، او دستور داد که آن‌ها را از کارهای دولتی بیرون کنند و تعلیم کودکان‌شان را در مکتب‌های اسلامی ممنوع ساخت، بخشی از قوانینی که متوکل برای اهل ذمه وضع کرد در مورد نوع لباس و علامت‌های ویژه‌ای بود که اهل ذمه باید فقط از آن‌ها استفاده می‌کردند. متوکل دستور داد که تمام اهل ذمه عباهای عسلی بپوشند و زنار^۲ ببندند و بر روی کلاهی که بر سر می‌نهند، دو نوار آویزان کنند که رنگ نوارها با رنگ کلاه مسلمانان متفاوت باشد. غلامان اهل ذمه باید دو وصله بر لباس‌های خود می‌دوختند، یک وصله بر روی سینه و یک وصله دیگر در پشت لباس. اندازه وصله‌ها باید حدود چهار انگشت و به رنگ عسلی می‌بود اهل ذمه می‌بایستی از عمامه‌هایی به رنگ عسلی استفاده می‌کردند. روپوش زنان اهل ذمه هم باید به رنگ عسلی باشد. آن‌ها نباید کمر می‌بستند بلکه باید زنار می‌داشتند. شاعر عرب علی بن فهم در زمینه فرمان متوکل شعری

۱ - فرهمند. یونس، شروط العمریه - معرفی متنی کهن در باب اهل ذمه، فصل نامه تاریخ اسلام، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۸۱.

۲ - زنار نوعی کمربند خاصی بود که مسیحیان بر کمر می‌بستند.

سروده که در آن به عسلی اشاره کرده است. او معتقد بود که علامت عسلی که اهل ذمه مجبور بودند بر روی لباس خود داشته باشند، نشانگر وجود فاصله بین هدایت یافتگان [مسلمانان] و گمراهان [اهل ذمه] است.

عسلی‌هایی که میان
هدایت‌یافتگان و گمراه این فاصله آورد.
عاقل را چه باک اگر بسیار شود
که بیشتر موجب بازگشت می‌شود.^۱

لباس و یا علامت مشخصه

اهل ذمه در ادبیات ایران

علامت و یا وصله‌ای را که اهل ذمه مجبور بودند که روی لباس‌های خود بدوزند در ادبیات ایران به نام‌های مختلفی خوانده شده است. این علامت‌ها به نام‌های «عسلی»، «یهودانه» و یا «غیار» نامیده شده است. در دوران قاجاریه به «وصله جهودی» مشهور بود. این علامت‌ها یا وصله‌ها باید طوری روی لباس دوخته می‌شد، که به آسانی قابل دیدن باشد و بتوان با دیدن آن، اهل ذمه را تشخیص داد. در آثار ادبی ایران می‌توان شواهدی را برای نوع لباس و این وصله‌ها و علامت مشخص به دست آورد، که نشان دهنده آن است که اهل ذمه در دوره‌هایی از تاریخ، مجبور به نصب این علامات بر روی لباس‌های خود بودند.

نخستین اشاره‌هایی که در ادبیات ایران به نشان و یا علامت بر روی لباس اهل ذمه شده است، شعری است که ایرانی دلسوخته‌ای

۱- تاریخ طبری، جلد چهارم، صفحات ۶۰۲۲ و ۶۰۲۳. برای مطالعه کامل جزئیات فرمان متوکل می‌توان به پیوست شماره ۵ در انتهای کتاب مراجعه کرد. شرح فرمان متوکل را هم می‌توان در دو منبع تاریخ ابن‌خلدون و تاریخ یعقوبی مطالعه کرد.
- ابن‌خلدون. ابوظیر عبدالرحمان: تاریخ ابن‌خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۴، جلد دوم صفحه‌های ۴۲۷ و ۴۲۸.

- احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی: ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم سال ۱۳۶۶، صفحه ۵۱۵.

در دوران اولیه حمله اعراب به ایران و اشغال این سرزمین، به زبان پهلوی سروده و این شعر به وسیله استاد ملک الشعرای بهار به زبان دری ترجمه شده است. در این شعر به کلمه «آسلیک» اشاره شده که استاد بهار معتقد است که ممکن است فارسی کلمه عسلی باشد، که بمعنی وصله‌ای بود که زرتشتیان در آن روزگار اشغال، مجبور بودند بر روی لباس خود داشته باشند.

با وجود «آسلیک» خواستند ساو[خراج] گران
بنگر که چه افکند دروغ بدین جهان^۱

انوری شاعر قرن ششم ایران که در زمان سلطان سنجر زندگی می‌کرده در اشعار خود این گونه آورده است :

گاه می‌دوخت، یک‌را به کتف بر عسلی
گاه می‌بست، یکی را میان بر زُنار^۲
کرده دوش، یهود را تهدید
احتساب سیاستش به غیار^۳

در این اشعار مشخص شده است که یهودیان در آن زمان مجبور بودند که وصله عسلی بر کتف خود و یا وصله غیار را بر دوش خود داشته باشند و مسیحیان زنار بر کمر ببندند. داشتن غیار بر روی لباس برای مجازات و یا تحقیر بکار می‌رفته است.

خاقانی شاعر قرن ششم می‌سراید:
فلک را یهودانه به کتف ارزق
یکی پاره ای زرد، کتان نماید^۴

۱- مقاله یک قصیده پهلوی، استاد ملک الشعرای بهار، مجله سخن، سال دوم شماره ۸ شهریور سال ۱۳۲۴، صفحه‌های ۵۷۷ تا ۵۸۱.

۲- دیوان انوری، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۶، صفحه ۱۶۷.

۳- دیوان انوری، صفحه ۱۸۶.

۴- دیوان خاقانی، ویراسته دکتر میرجلال‌الدین کرآزی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵، جلد اول، صفحه ۲۱۸.

گردون، یهودانه، به کتف کبود خویش
 آن زردپاره بین، که چه پیدا برافکنند^۱
 «نخل به جنبش آمد، گرنه یهود شد چرا
 پاره زرد بر کتف دوخت، بدان مُشهری^۲»
 خاقانی در مرثیه‌ای که برای امام ناصرالدین ابراهیم می‌سراید،
 می‌آورد:

«یهود آسا، غیاری دوز بر کتف مسلمانان
 اگرشان، برد را غیاردین، بینی به دربانی»^۳

خاقانی در مدح مظفرالدین قزل ارسلان می‌سراید:
 «خوش خوش، چو یهود، پاره‌ی زرد
 بر ارزق^۴ آسمان زند صبح»^۵

از این اشعار مشخص می‌گردد که در آن زمان یهودیان مجبور بودند وصله‌کتابانی زرد رنگ بر کتف خویش بدوزند.
 مسعود سعد سلمان می‌سراید:

تا یهودی گشت باغ و، جامه‌ها پوشید زرد
 می‌نیارد زند خواندن، زند واف، زند خوان^۶
 تشبیه زرد شدن رنگ‌های باغ به یهودیان اشاره به این نکته است
 که یهودیان در آن زمان مجبور بودند که لباس زرد رنگ بر تن کنند و
 یا وصله‌ای زرد رنگ بر لباس خود بدوزند.

۱- دیوان خاقانی، جلد اول، صفحه ۱۸۹.

۲- دیوان خاقانی، جلد اول، صفحه ۶۰۲. مُشهری: شهرت یافتن، مشهور بودن. جامه‌ای که برای زینت کناره‌ای به آن دوخته باشند که رنگش مخالف رنگ جامه باشد. (فرهنگ فارسی سه جلدی عمید)

۳- دیوان خاقانی، جلد اول، صفحه ۶۱۷.

۴- ازرق: آبی، نیلگون، (لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ فارسی عمید)

۵- دیوان خاقانی، جلد اول، صفحه ۶۴۹.

۶- گزیده اشعار مسعود سعد، به کوشش حسین لسان، تهران شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هفتم ۱۳۷۸، صفحه ۱۷۶. تشبیه یهودی شدن باغ به جهت برگ‌های زرد پاییزی است که به غیار زرد رنگ یهودیان تشبیه شده است. زند به معنی اوستا، متن کتاب مقدس زرتشتیان به کار رفته است. زند واف، به معنی بلبل است و زندخوان منظور خواننده کتاب زند، خواننده کتاب زند، زرتشتی بلبل (توضیح از صفحه ۳۵۷ کتاب).

ناصر خسرو به شمار زیاد یهودیان بلخ در دوران غزنویان اشاره می‌کند که به راحتی در آن دوران می‌زیستند، او می‌سراید:

«با جهودان حسن کنند به بلخ
وین خسان، جمله اهل زنارند
وان که زنار بر نمی بندد
همچومن، روز و شب به تیمارند
حرمت امروز، مر جهودان راست
اهل اسلام و دین حق، خوارند»^۱

هم او می‌سراید:

«چون عسلی شد زخانت زرد، چرا
با غزل دمی به طبع چون عسلی
از غزل و می چو تیر و گل نشود
پشت چون چوگان، و روی چون عسلی»^۲

تشبیه صورت زرد رنگ را به عسلی، نشان دهنده آن است که یهودیان در آن زمان لباس زرد رنگ می‌پوشیدند یا وصله‌های زرد رنگ بر لباس خود داشتند و مسیحیان زنار بر کمر می‌بستند. مجد همگر، شاعر قرن هفتم هم اشاره می‌کند که در آن زمان در شهر موصل یهودیان مجبور بودند که علامتی زرد رنگ بر سر داشته باشند و مسیحیان هم زنار بر کمر ببندند.

«زین دو ملت، به خطه موصل
هر که را بینی، صغار و کبار
یا بود بر سرش، علامت زرد
یا بود بسته در میان زنار»^۳

این اشعار نشان دهنده آن است که شمار زیادی یهودی و مسیحی در آن دوران در شهر موصل زندگی می‌کرده‌اند و یهودیان علامتی زرد رنگ بر کلاه خود داشتند و مسیحیان زنار می‌بستند.

۱- دیوان ناصر خسرو قبادیانی، تنظیم و نظارت جهانگیر منصور، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۵، صفحه ۱۸۳.

۲- دیوان ناصر خسرو قبادیانی، صفحه ۴۸۲.

۳- دیوان مجد همگر.

نظامی شاعر قرن ششم که در زمان اتابکان آذربایجان در نواحی گنجه در کشور آذربایجان امروزی به دنیا آمده است، می سراید:

«زرد قصب^۱ خاک به رسم جهود

کآب چوب موسی ید بیضا نمود»^۲

سعدی می سراید:

«این حلاوت که توداری نه عجب کزدست

عسلی دوزد و زَنار ببند زنبور»^۳

سعدی در غزلی دیگر می گوید:

«علم از دوش بنه وَر عسلی فرماید

شرط آزادی آنست که بر دوش کنی»^۴

شواهدی که آورده شد، نشان دهنده آن است که رنگ زرد علامت مشخصه یهودیان بود، که آنان مجبور بودند که لباس یا پوشاک زرد رنگ بر تن کنند و یا این که وصله ای زرد رنگ بر سینه و پشت و یا کتف خود بدوزند و یا به صورت نواری زرد رنگ بر روی کلاه خود نصب کنند. مسیحیان هم مجبور بودند که زنار بر کمر ببندند.

در سال ۱۰۸۵ میلادی، در زمان حکومت جلال الدین ملکشاه سلجوقی، قوانین عُمَرِیک بار دیگر به مرحله اجرا در آمد. در سال ۱۰۹۱ میلادی او دستور داد که زنان یهودی علاوه بر تکه پارچه مشخص شده بر لباس خود، باید کفش های دو رنگ بپوشند.

در تاریخ آمده است که در عهد حکمرانی ایلخانان مغول در زمان ارغون خان (حدود سال های ۶۹۵ قمری/ ۱۲۹۶ میلادی) پس از این که سعدالدوله وزیر یهودی به قتل رسید، مسلمانان به کشتار یهودیان بغداد و سایر شهرهای ایران دست زدند. مسلمانان به تعقیب مسیحیان و یهودیان پرداختند، کلیساهای تبریز و اردبیل را ویران کردند. در آن

۱- قصب: جامه کتان نازک

۲- دیوان نظامی گنجوی، صفحه ۷۸۷.

۳- کلیات سعدی. بخش غزلیات، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳. صفحه ۵۲۱.

۴- کلیات سعدی، فروغی، بخش مواعظ، صفحه ۸۰۶.

زمان مسیحیان که زنار به کمر داشتند و یهودیان که با پارچه‌ای زرد رنگی که بر دور عمامه خود داشتند و بدین وسیله مشخص می‌شدند، جرات نداشتند در معابر ظاهر شوند.^۱

لباس و علامت مشخصه اهل ذمه در عصر صفویه

عصر صفوی عصر اوج‌گیری تعصبات مذهبی است در این دوران مذهب شیعه مذهب رسمی ایران می‌شود و پدیده جدیدی وارد نظام فکری ایرانیان شیعه شده می‌شود و آن تفکر نجاست غیرمسلمانان است. این تفکر که در نظام فکری فقه شیعه وجود دارد در ایران پیاده می‌شود و باعث می‌گردد که جدایی غیرمسلمانان از مسلمانان معنای تازه‌ای به خود بگیرد. لباس مخصوص و یا وصله برای شناسایی اهل ذمه و عدم تماس فیزیکی آنان بامسلمانان بکار گرفته می‌شود، که نجاست غیرمسلمانان به مسلمانان سرایت نکند.

دیدگاه‌های فقهای صفوی

نظرات شیخ بهایی

شیخ بهالدین عاملی، معروف به شیخ بهایی (۹۵۳ تا ۱۰۳۰ قمری/ ۱۵۶۶ تا ۱۶۲۱ میلادی) یکی از بزرگترین فقیهان شیعه عصر صفوی است او در زمان شاه‌عباس اول زندگی می‌کرده و یکی از بزرگترین عالمان دربار او به شمار می‌آمد. او قدرت و نفوذ بسیاری در دربار شاه عباس اول داشت. شیخ بهایی مدتی هم منصب شیخ‌الاسلامی اصفهان را به عهده داشت. کتاب جامع عباسی که بخش‌هایی از آن توسط خود او نوشته شده است یکی از آثار بزرگ فقهی شیعه به زبان فارسی است. شیخ بهایی بخش‌هایی از این کتاب را به احکام اهل ذمه اختصاص داده است. او در این بخش نوع لباسی را که اهل ذمه باید بپوشند مشخص و تاکید کرده است که اهل ذمه باید طوری لباس بپوشند که بتوان آن‌ها را از مسلمانان تشخیص داد. او می‌نویسد:

۲- تاریخ مغول در ایران، صفحه ۲۲۵، به نقل از ابن فوطی ۴۸۳.

«به طریقی بگردند که از مسلمانان متمیز [متمایز] شوند به اینکه لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد... و نصارا زنان بر میان ببندند و زنان ایشان نیز به نوعی بگردند که از زنان مسلمانان متمیز [متمایز] شوند.»^۱

در زمان شاه عباس اول، ملا مردخای لاری،^۲ قصاب یهودی به علت اختلاف هایی که با جامعه یهودیان لار پیدا می کند از یهودیت برمی گردد و مسلمان می شود، او پس از مسلمان شدن نام ملا محسن لاری را بر خود می نهد و سپس اقداماتی بر ضد جامعه یهود انجام می دهد. او به نزد علمای شیعه می رود و از آنان فتوایی می گیرد که یهودیان مجبور بودند قوانینی را با ۱۸ ماده قبول و اجرا کنند. یکی از موارد این قوانین این بود که یهودیان مجبور شدند کلاهی با یازده شاخه، که هر شاخه آن یک رنگ بود بر سر گذارند و حدود سه زرع پارچه به دور سر خود بپیچند.^۳

از دیگر مواد این قوانین این بود که بر پایین چادر زنان یهودی باید زنگوله هایی دوخته می شد که هنگام حرکت آنان مسلمانان آگاه شوند. سپس شاه عباس اول دستور داد که تمام یهودیان ایران باید از این نوع کلاه و پوشاک استفاده کنند. مشخص نیست که ملا محسن لاری فتوای اجرای این قوانین را از کدام یک از فقهای شیعه دوره شاه عباس اول گرفته است.

دیدگاه های محمدتقی مجلسی

محمدتقی مجلسی فقیه بزرگ شیعه (متوفی ۱۰۷۰ قمری/ ۱۶۶۰ میلادی) در زمان شاه عباس دوم زندگی می کرد. او مدتی منصب شیخ الاسلامی اصفهان را هم به عهده داشت. محمدتقی مجلسی در حدود سال های ۱۰۶۵ قمری/ ۱۶۵۵ میلادی رساله ای به نام رساله

۱- جامع عباسی، صفحه های ۱۵۳ تا ۱۵۵.

۲- در زمان صفویه جامعه بزرگی از یهودیان در شهر لار، در نزدیکی شیراز زندگی می کردند. تاورنیه سیاح و تاجر فرانسوی در کتاب سفرنامه خود به این نکته اشاره کرده است. (سفرنامه تاورنیه، صفحه ۶۷۵)

۳- تاریخ یهود ایران- لوی، صفحه ۲۹۸، به نقل از کتاب انوسی بابایی بن لطف.

جهادیه می‌نویسد که طی آن وظایف و مقررات خاصی را برای اهل ذمه مشخص می‌کند. بخشی از رساله او اختصاص به نوع پوشاک اهل ذمه دارد. او در رساله خود آورده است که، مشاهده می‌کند، اهل ذمه در آن زمان از لباس مخصوص و یا علامت مشخصه‌ای استفاده نمی‌کنند که از مسلمانان متمایز گردند، در نتیجه بین آنان و مسلمانان تماس‌های بدنی ایجاد می‌شود که نجاست اهل ذمه به مسلمانان انتقال پیدا می‌کند. بنابراین او در این رساله فتوا می‌دهد که برای جلوگیری از انتقال نجاست به مسلمانان، اهل ذمه باید لباس‌شان با لباس مسلمانان متفاوت باشد. او فتوا می‌دهد که مسیحیان باید رنگ کبود بپوشند و یهودیان رنگ روناس بپوشند [به نظر می‌آید که بپوشند درست باشد]، یهودیان باید کلاه لاجوردی رنگ (آبی پررنگ) بر سر گذارند و از منديل کلاه خود باید نواری رنگی بیاویزند و زنان آن‌ها هم باید زنگی به پا داشته باشند که در هنگام حرکت صدا کند تا مسلمانان از وجود آنان آگاه شوند. کفش‌های زنان اهل ذمه باید یک لنگه قرمز و لنگه دیگر زرد یا رنگ دیگر باشد. مردان و زنان آن‌ها باید انگشتی آهنین و یا مسی بر گردن بیاویزند،^۱ این قوانین برای یهودیان و مسیحیان تا مدتی اجرا می‌گردد.

دیدگاه‌های محمدباقر مجلسی

محمدباقر مجلسی از دیگر فقیهان بزرگ شیعه دوره صفوی است (متوفی ۱۰۹۰ قمری/ ۱۶۷۹ میلادی)، او اواخر دوره صفوی در زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین زندگی می‌کرده و در زمان این دو پادشاه منصب شیخ‌الاسلامی اصفهان را هم بر عهده داشته است. او نقش بسیار موثری در ایجاد محدودیت‌ها و آزار اقلیت‌های مذهبی در آن دوران ایفا کرده است. او در رساله صواعق‌الیهود اشاره می‌کند که یهودیان باید لباس‌های به رنگ عسلی (زرد) در بر کنند و وصله‌هایی

۱- رساله جهادیه احکام اهل ذمه، محمد تقی مجلسی، میراث اسلامی دفتر سوم صفحه‌های ۷۱۵ (متن کامل رساله جهادیه محمدتقی مجلسی را می‌توان در پیوست شماره ۲ در انتهای کتاب مطالعه کرد).

برای شناسایی در روی لباس های خود بدوزند. مسیحیان هم باید لباس های سیاه و کبود بپوشند و زنار بر کمر ببندند و حتی او می گفت گروهی از فقهای شیعه معتقد بودند که بهتر است آن ها کفش هایی با دو رنگ مختلف بر پای داشته باشند.

«سزاوار است که حاکم مسلمانان بر ایشان [اهل ذمه] شرط کند که در لباس خود ممتاز باشند از مسلمانان، که مشتبه به مسلمانان نشوند، چنان چه متعارف بوده است که یهودیان جامه عسلی می پوشیده اند و نصارا جامه های سیاه و کبود می پوشیده اند، و نصارا زنار بر کمر بندند، و یهودان پارچه ای به رنگ دیگر بر روی جامه بدوزند که نمایان باشد. و بعضی گفته اند که مخالف کفش متعارف مسلمانان باشد بپوشند، یا آن که یک تای کفش به رنگی باشد و تای دیگر به رنگ دیگر، مثل آن که یکی زرد باشد و دیگری سرخ و انگشتر آهن یا سرب یا مس در گردن ببندند و در حمام زنگی به پا بندند که از مسلمانان ممتاز باشند، همچنین زنان ایشان باید که در لباس از زنان مسلمان ممتاز باشند با آن ها که مذکور شد یا غیر آن ها»^۱.

هرچه که به اواخر عصر صفوی نزدیکتر می شویم محدودیت ها، فشار و آزار اقلیت های مذهبی بیشتر می شود و قوانین تازه تری بر ضد آنان وضع می گردد. در کتاب تاریخ جلفای اصفهان آمده است که شاه سلطان حسین بنا به توصیه ملایان و به منظور خوار و خفیف کردن ارمنیان، فرمانی صادر کرد که ارمنیان باید: «چاک گریبان خود را از پشت ببندند. بر شانه های شان کهنه گلیم اندازند و کلاه تکه پاره بر سر گذارند تا از مسلمانان متمایز شوند»^۲.

در دوران زندیه نیز، پس از دوران کریمخان زند، علیمردان خان بختیاری در حدود قلمرو حکمرانی خود دستور داد که ثروتمندان باید به فقرا کمک کنند و اگر هر یک از آنان از این فرمان سرپیچی کند،

۱ - رساله صواعق الیهود، محمد باقر مجلسی: کتاب بیست رساله فارسی صفحه های ۵۱۳ تا ۵۲۲. متن کامل رساله صواعق الیهود را می توان در پیوست شماره ۳ در انتهای کتاب مطالعه کرد.

۲ - تاریخ جلفای اصفهان، صفحه ۱۴۷.

برای مجازات و تحقیر، مجبور بودند که وصله‌ای ناهم‌رنگ مانند آن‌چه که یهودیان بر سینه خود دارند، بر جلوی لباس خود بدوزند.^۱ علیمردان‌خان، بدین وسیله می‌خواست خطاکاران را مجازات کند. این فرمان نشان دهنده آن است که یهودیان در آن دوران مجبور بودند که وصله‌ای برای شناسایی بر سینه خود داشته باشند.

لباس و علامت مشخصه اهل ذمه در عصر قاجاریه

نظام مذهبی عصر قاجاریه، در عمل ادامه دهنده نظام عصر صفوی بود و در نحوه رفتار و برخورد با اقلیت‌های مذهبی، همانند دوران صفویه بود. همان محدودیت‌های عصر صفوی در دوره قاجاریه هم اجرا می‌شد.

در زمان محمدشاه قاجار در حدود سال ۱۲۶۳ قمری/۱۸۴۷ میلادی یهودیان مجبور بودند که علامت سرخ رنگی را بر روی سینه طرف راست لباس خود نصب کنند. در کتاب «جهود کشان» که رمانی است که داستان آن در آن روزگار روی داده است، نویسنده پیرمرد یهودی و دختر جوانی را توصیف می‌کند که علامت سرخ رنگی را به نشانه یهودی بودن بر روی لباس خود داشته‌اند.

«از علامت سرخ، که طرف راست سینه‌اش، روی ارخالیق [قبایی کوتاه] قدک [جامه رنگین ردای ابریشمین] او چسبانده، و از خطوط ظریف صورتش معلوم بود که این‌ها یهودند.»^۲
در جایی دیگری از کتاب آمده است که:

«لباس آن‌ها عبارت بود از ارخالیق قدک، جبه دراز و کلاه پوش. فقط از همان علامت سرخ، که روی ارخالیق‌ها چسبانده بودند، معلوم می‌شد که این‌ها جهود، و از طایفه [ای] هستند که خدا آن‌ها را لعن کرده [است].»^۳

سیاحتگرانی که در قرن نوزدهم میلادی از ایران بازدید کرده‌اند،

۱- رستم التواریخ، صفحه‌های ۲۵۵ و ۲۵۶.

۲- رمان جهود کشان، از نویسنده‌ای ناشناخته در عصر مشروطه: تصحیح هارون وهومن، انتشارات کتاب ارزان، استکهلم سوئد، چاپ اول زمستان ۱۳۸۳/ فوریه ۲۰۰۵، صفحه ۵۳.

۳- رمان جهود کشان، صفحه ۱۰۵.

گزارش‌های تاسف‌انگیزی از وضعیت زرتشتیان در ایران داده‌اند. یکی از نکاتی را که آن‌ها به آن اشاره کرده‌اند، نوع پوشش و یا لباس خاصی بود که زرتشتیان مجبور بودند در بر کنند. سیاحتگران به محدودیت‌های خاصی که برای زرتشتیان وجود داشت اشاره کرده‌اند و نوشته‌اند که آن‌ها مجبور بودند تا سال ۱۸۸۵ میلادی کلاه‌های پاره بر سر گذارند و حق پوشیدن جوراب سفید را نداشتند. کفش‌هایشان باید به صورت مخصوص و بد شکل باشد. رنگ لباسشان می‌باید قهوه‌ای، زرد یا خاکستری باشد. شلوارهایشان باید به صورت تنبان تا زیر زانو باشد. آن‌ها نمی‌توانستند شلوار بلند به پا کنند. زرتشتیان حق استفاده از چتر را نداشتند و نمی‌توانستند عینک به چشم خود بزنند. آن‌ها اجازه نداشتند انگشتری بر دست داشته باشند و کمربندشان باید از پارچه ضخیم زرد رنگ باشد و نمی‌توانستند از کمربند سفید استفاده کنند.^۱

زرتشتیان مقیم هند که به پارسیان هند معروف هستند در قرن نوزدهم میلادی دارای موقعیت‌های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی مناسبی در هند بودند. آنان به کمک همکیشان خود در ایران آمدند و فرستادگانی به ایران گسیل داشتند، مدارس برای تعلیم تربیت کودکان زرتشتی ایجاد کردند و بامقامات حکومتی برای کاهش فشارها و محدودیت‌های زرتشتیان مذاکراتی را آغاز کردند.

در عریضه‌ای که وکلای انجمن پارسیان هندوستان به ناصرالدین‌شاه می‌نویسند، به محدودیت‌های زرتشتیان اشاره می‌کنند و شکایت می‌کنند که مسلمانان اجازه نمی‌دهند که زرتشتیان لباس سفید و نو بپوشند و آنان را مجبور می‌کنند که لباس کهنه و پاره بپوشند. آنان طی این عریضه از ناصرالدین‌شاه درخواست می‌کنند که به این محدودیت‌ها خاتمه داده شود و از او می‌خواهند که فرمانی صادر کند که به حکام یزد و کرمان دستور داده شود که دیگر بعلت پوشیدن لباس سفید و نو مزاحم زرتشتیان نشوند. در بخشی از

۱- سواد آموزی و دبیری در دین زرتشتی، صفحه‌های ۱۶۱ و ۱۶۲، به نقل از ناپیر ملکم (Napier Malcolm) در کتاب پنج سال در یک شهر ایران.

عریضه که به نوع پوشش زرتشتیان اشاره شده، چنین آمده است:

«فقره پنجم: این است که اگر این طایفه بخواهند لباس سفید و یا لباس نو بپوشند مانع می‌شوند و حال آن‌که لباس سفید پوشیدن به حکم مذهبی بر این طایفه واجب است. معذالک به ملاحظه میل اهل اسلام ترک کردند، ولی لباس نو پوشیدن را ترک نمی‌توان کرد زیرا که لباس ناچار پاره می‌شود و باز شخص لباس لازم دارد و تعجب در این است که نه در قرآن و حدیث ذکری هست که خارجه لباس نو نپوشد و نه به حکم عقل و مصلحت وجهی دارد، زیرا که پاکیزه بودن لباس رعیت موجب شکوه دولت است و به عکس مندرس بودن لباس آن‌ها مایه شکست دولت و چون میل اقدس همایونی به آبادی و ترقی ایران است استدعا داریم که حکم محکم به عهده حکام یزد و کرمان صادر شود که کسی در باب لباس متعرض این طایفه نشود.^۱

پروفسور ادوارد براون که خود در سال ۱۳۰۵ قمری/۱۸۸۷ میلادی در کرمان مهمان زرتشتیان بود به این نکته اشاره کرده است که زرتشتیان یزد و کرمان در آن زمان مجبور بودند که لباس زرد بپوشند و حق نداشتند که عمامه خود را محکم ببندند و طرز پیچیدن عمامه آن‌ها می‌بایست بامسلمانان متفاوت باشد.^۲

پروفسور ویلیام جکسون^۳ ایران‌شناس آمریکایی است که در سال ۱۹۰۳ میلادی از ایران بازدید کرده است، او اشاره می‌کند که حتی تا ده سال پیش از آن زمان هم زرتشتیان مجبور بودند که به سبک و شیوه‌ای لباس بپوشند که از مسلمانان متمایز باشند و شناخته شوند. آن‌ها حتی حق نداشتند که از چتر و عینک استفاده کنند و نمی‌توانستند جوراب سفید به پا کنند. او می‌نویسد:

«زرتشتیان همیشه مجبور بودند به سبک و شیوه‌ای لباس بپوشند که از مسلمانان باز شناخته شوند، و تنها حدود ده سال

۱- عریضه وکلای پارسیان هند به ناصرالدین شاه، ایران نامه مجله ایران شناسی، سال نوزدهم شماره ۱ و ۲ زمستان ۱۳۷۹ و بهار ۱۳۸۰، صفحه ۲۱۷، متن کامل این عریضه را می‌توان در پیوست شماره ۶ در انتهای کتاب مطالعه کرد.

۲- جامع المقدمات - باستانی پاریزی، صفحه ۵۲۷، به نقل از یک سال درمیان ایرانیان.

است که می توانند به هر رنگی که بخواهند، جز زرد، خاکستری و یا قهوه ای لباس در بر کنند، و پوشیدن جوراب سفید تا مدت های مدید ممنوع بود. استعمال عینک و بدست گرفتن چتر نیز در ظرف همین ده سال اجازه داده شده، و حتی اکنون گبران حق ندارند که در خیابان ها و کوچه ها سوار بر اسب و یا چهارپای دیگر شوند، یا به حمام های عمومی روند.^۱

یکی از هدف ها و اعتقادهای گروهی از فعالان غیرمذهبی نهضت مشروطیت در ایران، آزادی و برابری تمام ایرانیان بدون در نظر گرفتن نوع دین و مذهب آنان بود. آنان به برابری تمام ایرانیان باور داشتند. در زمان مشروطیت و پس از آن، محدودیت های پوششی زرتشتیان و یهودیان برداشته شد و آن ها می توانستند مانند مسلمانان لباس بپوشند و دیگر مجبور نبودند وصله هایی بر لباس و یا نواری بر روی کلاه خود داشته باشند. اوژن اوپن (Eugene Aubine) که بین سال های ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ میلادی پس از استقرار مشروطیت، وزیر مختار فرانسه در ایران بود اشاره می کند که لباس یهودیان مانند لباس سایر ایرانیان است و دیگر یهودیان مجبور نبودند که لباس خاصی را در بر کنند و یا این که وصله های سرخ یا زرد در روی لباس خود داشته باشند.^۲ در عمل پس از مشروطیت، یهودیان و زرتشتیان و مسیحیان مانند مسلمانان لباس می پوشیدند.

با این که پس از انقلاب مشروطیت، محدودیت نوع لباس و بسیاری دیگر از قوانین سخت از روی اقلیت های مذهبی برداشته شد و مساوات و برابری برای تمام ایرانیان تا حدودی عملی گردید، ولی گروهی از روحانیون شیعه در آن زمان مخالف برابری و مساوات تمام ایرانیان بودند و قوانین لباس را جزئی از قوانین مذهبی اسلامی می دانستند و معتقد بودند که باید غیر مسلمانان از لحاظ نوع لباس با مسلمانان متمایز باشند. از جمله این روحانیون آقا سیدیحیی از علمای سرشناس آن دوران یزد بود. او در مجلس انتخاب نماینده دوم یزد در مجلس

۱- جکسن. ویلیامز: سفرنامه ویلیام جکسن، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره ای، تهران، انتشارات خوارزمی، سال ۱۳۵۷ چاپ دوم، صفحه ۴۲۴.

۲- اوپن. اوژن: ایران امروز، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، انتشارات کتابفروشی زوار، ۱۳۶۲، صفحه ۳۱۱.

شورای ملی می گوید:

«آقا سید یحیی

... نگذارید زردشتی ها غالب شوند، زیرا می شنوم یکی از فصول قوانین مجلس مساله مساوات است، باید در یزد زردشتی خفیف و خوار باشد، بروید به تهران و به اهل مجلس حالی کنید که یزد سوای سایر بلاد ایران است. مثلاً می شنوم در شهرهای داخله زردشتی ها سوار بر اسب و قاطر می شوند. البسه فاخر و الوان می پوشند، کلاه به سر می گذارند این کارها خلاف شرع است. زردشتی باید قبای کرباس (مله) بپوشد، عمامه کرباس (مله) به سر بگذارد اگر متمول باشد.»^۱

همین مشکل در آن دوران در اصفهان هم دیده می شود. پس از استقرار مشروطیت در ایران، انجمن ولایتی اصفهان در سال ۱۳۲۴ قمری/ ۱۹۰۶ میلادی در عمارت چهلستون اصفهان افتتاح می شود. این انجمن به مرجع تصمیم گیری و اداره اصفهان تبدیل می گردد. عده ای از صنف پارچه فروشان اصفهان در این انجمن حاضر می شوند و شکایت می کنند که یهودیان دستفروش به منازل مسلمانان مراجعه می کنند و پارچه های خود را به فروش می رسانند، که این عمل آنان باعث فساد می شود. پس از جلساتی که در منزل حاج محمد کازرونی و به ریاست او تشکیل گردید، دستور داده می شود که از این پس یهودیان حق فروش اجناس خود در اصفهان و تا شعاع دو فرسخی آن شهر را ندارند و در ضمن یهودیان را مجبور می کنند که متعهد شوند که «زنان آنان روبند نزنند که شبیه مسلمانان شوند و از جهت وضع لباس شبیه مسلمانان نباشند.»^۲

در عصر پهلوی لباس اقلیت های مذهبی شبیه لباس مسلمانان بود

۱- روزنامه صوراسرافیل، شماره ۱۷، پنجشنبه ۱۴ شوال ۱۳۲۶ قمری/ ۲۱ نوامبر ۱۹۰۸ میلادی، صفحه ۴، صورت مجلس و نطق اهالی یزد برای انتخاب وکیل.

۲- این مطلب در تاریخ سپتامبر ۲۰۰۴ در تارنمای اینترنتی اصفهان به نشانی زیر دیده شده است:

و آن‌ها دیگر مجبور نبودند از لباس‌های مخصوص و یا از رنگ‌های مشخصی استفاده کنند و یا نشانه یا علامت خاصی را بر روی لباس خود داشته باشند.

در انتها بی‌مناسبت نیست که دیدگاه‌های آیت‌الله روح‌الله خمینی در مورد لباس و پوشش اهل ذمه آورده شود.

آیت‌الله خمینی در کتاب تحریرالوسیله خود اشاره می‌کند که اهل ذمه را باید مجبور کرد که لباسی متفاوت از لباس مسلمانان بپوشند. او معتقد بود که آن‌ها باید از نظر شکل موی سر با مسلمانان متفاوت باشند. او این تفاوت را عاملی برای عزت مسلمانان و خوار کردن اهل کتاب به حساب می‌آورد. او معتقد بود که این کار از آن روی باید انجام گیرد که اهل کتاب مجبور شوند که از روی رغبت و یا از روی ترس و اجبار مسلمان شوند. او در این مورد می‌نویسد:

«مساله ۷ - برای حاکم مسلمین سزاوار آنست که وقتی بین خود و اهل کتاب عقد ذمه می‌بندد تمامی آن چه که مایه رفعت مسلمین و عزت آنان و خواری اهل کتابست و مسلمانان از آن قید و شرط سود می‌برند را در ضمن عقد شرط کند، اگر شرطی باشد که باعث می‌شود اهل کتاب به اسلام در آیند حال چه از رغبت و چه از ترس آن شرط را در ضمن عقد اشتراط کند که یکی از آن‌ها اینست که محکوم‌شان کند به این که از نظر لباس و موی سر و صورت و سوار بر مرکب شدن و نام‌گذاری خود از مسلمانان متمایز کنند (بطوری که هر ناشناسی فلان فرم لباس یا فلان فرم آرایش موی سر و صورت یا فلان سواری یا فلان نام و کنیه را در کسی ببیند بفهمد که آن شخص یا یهودی است یا نصرانی)»^۱

۱- تحریرالوسیله، روح‌الله خمینی، جلد چهارم، بخش گفتار در شرایط اهل ذمه مساله شماره ۷. برای مشاهده عقاید آیت‌الله روح‌الله خمینی در مورد اهل ذمه می‌توان به پیوست شماره ۴ در انتهای کتاب مراجعه کرد.

فصل هشتم

طهارت و نجاست غیر مسلمانان

نجس شمردن غیر مسلمانان یکی از بزرگترین مشکلات و تحقیرهایی بوده است که در طول قرن‌ها در ایران بر اقلیت‌های مذهبی بخصوص یهودیان و زرتشتیان وارد می‌شده است. در این بخش سعی می‌گردد ریشه‌های این فکر مورد مطالعه قرار گیرد و دیدگاه‌های فقه شیعه و اهل سنت در این باره بررسی گردد.

دیدگاه‌های فقه اسلامی در مورد نجاست غیر مسلمانان
فقه اسلامی بر مبنای آیه ۲۷ سوره توبه قرآن، بخشی از انسان‌ها و غیر مسلمانان را که مشرک می‌نامد را، نجس می‌شمارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ
بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید محققاً بدانید که مشرکان نجس و پلیدند و بعد از این سال نباید قدم به مسجد الحرام گذارند و اگر در اثر

دور شدن تجارت و ثروت آن‌ها از شما از فقر می‌ترسید خدا شما را به فضل و رحمت خود از مشرکان بی‌نیاز خواهد کرد که او داناست و در کمال عنایت و حکمت است.^۱

در سال نهم هجری، حضرت محمد ابن عبدالله پس از قتل عام دو قبیله یهودی بنی قریظه و بنی نضیر، اسرای آنان را در مسجدالنبی جای داد. آن‌گاه این آیه بر حضرت نازل شد.^۲ از آن پس مسلمانان مشرکان را نجس دانستند و اجازه ندادند غیر مسلمانان وارد مسجد النبی شوند.

تعریف مشرک

طبق تعریف مشرکان در فقه اسلامی، بخشی از مشرکان کسانی هستند که به خداوند اعتقاد ندارد و یا وجود دیگری را با خدا شریک قرار می‌دهد. از نظر تمام مذاهب اسلامی، با در نظر گرفتن استثناهایی، انسان‌هایی که یهودی، زرتشتی و یا مسیحی نیستند و جزو یکتاپرستان نیستند، آن‌ها در زمره مشرکان بحساب می‌آیند. از این نقطه به بعد فقه اسلامی بدو بخش تقسیم می‌گردد. فقه اهل سنت یهودیان و مسیحیان را مشرک نمی‌داند، ولی فقه شیعه دوازده امامی یهودیان و مسیحیان را هم جزو مشرکان بحساب می‌آورد.

دلایل فقه شیعه به مشرک بودن یهودیان و مسیحیان

فقه شیعه یهودیان و مسیحیان را مشرک می‌داند. فقهای شیعه به آیه ۲۹ سوره توبه قرآن استناد می‌کنند که در آن آمده است که: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...»^۳ «و یهودیان گفتند عُزَیْر پسر خداست، و مسیحیان گفتند مسیح پسر خداست...»

۱- آیه ۲۷ سوره توبه قرآن، ترجمه فارسی این آیه برگرفته از ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای است، قرآن، تهران، انتشارات پیراسته، ۱۳۸۰ چاپ یازدهم.
 ۲- نجفی. محمد حسین: مقاله ورود کافران به مساجد و اماکن مقدس، کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۱۰
 ۳- آیه ۲۹ سوره توبه قرآن .

با استناد به این آیه فقهای شیعه ادعا می‌کنند که چون مسیحیان حضرت مسیح را پسر خدا می‌خوانند و یهودیان می‌گویند که عزیر (عزرا) پسر خداست،^۱ آنان برای خدا شریک قائل شده‌اند، در نتیجه مشرک هستند و چون در قرآن آمده است که مشرکان نجس هستند، در نتیجه آن‌ها هم نجس می‌باشند.

تقسیم‌بندی نجاست در فقه شیعه

در فقه شیعه نجاسات به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- نجاست ظاهری

عبارت است از آلودگی‌های جسمانی. کثافت‌های ظاهری، در برابر نظافت و پاکیزگی

۲- نجاست شرعی

بر مبنای فقه شیعه برخی از عوامل و آلودگی‌ها باعث نجاست شرعی لباس و بدن نمازگزار می‌شود، که با به جا آوردن کارهایی مانند غسل، آن آلودگی‌ها برطرف می‌گردد و شخص می‌تواند نماز خود را به جا آورد و یا وارد مسجد شود. برخی از عواملی که باعث نجاست شرعی می‌گردند عبارتند از: بول (ادرار)، مدفوع، منی، مردار، خون، سگ، خوک، کافر، شراب، عرق حیوان نجاست خوار.^۲

۳- نجاست ذاتی

عبارت است از پلیدی روحی و خبث باطنی انسان نجس. مشاهده می‌شود که آلودگی ظاهری و کثیفی لباس و بدن مانع

۱- در منابع مذهبی یهود هیچ شواهدی وجود ندارد که یهودیان ادعا کرده باشند که عزرا پسر خداست.

۲- فقه‌های شیعه بخشی یا تمام این عوامل را باعث نجاست شرعی می‌دانند، (برای مشاهده جزئیات بیشتر می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد).

- توضیح المسائل آیت الله سیستانی بخش نجاسات

- توضیح المسائل آیت الله روح الله خمینی بخش نجاسات

- توضیح المسائل آیت الله عبدالکریم اردبیلی بخش نجاسات مساله ۶۸

ورود مسلمانان به مسجد نمی‌شود. عوامل دومی که باعث نجاست شخص مسلمان می‌شود، نجاسات شرعی است که با آلوده بودن به آن‌ها شخص نمی‌تواند وارد مسجدالحرام گردد و باید آن نجاسات شرعی حتماً برطرف گردد تا شخص بتواند وارد مسجدالحرام شود. ولی عاملی که باعث می‌شود شخص غیر مسلمان بدون داشتن نجاسات ظاهری و شرعی نتواند وارد مسجدالحرام شود، بر طبق دیدگاه‌های فقه شیعه، نجاست روحی، باطنی و عقیدتی انسان غیر مسلمان است.

تقریباً اکثریت قاطع فقهای شیعه به نجاست اهل کتاب فتوا داده‌اند و این فتوا آن قدر شهرت یافته است که گاهی از آن اجماع شیعه (اجماع به معنی موردی است که اکثر فقهای شیعه در آن اتفاق نظر دارند) تلقی می‌گردد.^۱ شاید نتوان کتابی از فقهای شیعه را یافت که آنان رای بر نجاست کافران بویژه مشرکان نداده باشند.^۲

فقیهان شیعه که به نجاست اهل کتاب رای داده‌اند

فقیهان شیعه زیر، رای به نجاست اهل کتاب داده‌اند:

- ۱- شیخ صدوق در فقه الرضا (متوفی ۳۸۱ قمری)
- ۲- سید مرتضی در الانتصار (متوفی ۴۳۶ قمری)
- ۳- ابی‌الصلاح الحلبي در الکافی (متوفی ۴۴۷ قمری)
- ۴- شیخ طوسی در المبسوط، النهاية، التبیان (متوفی ۴۶۰ قمری)
- ۵- ابن براج در جواهر الفقه (متوفی ۴۸۱ قمری)

۱- زمانی. محمد حسین: طهارت و نجاست اهل کتاب، صفحه ۲۲۲.
 ۲- عابدینی. احمد: ناپاکی کافران و مشرکان از نگاه اجماع، کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۷ صفحه ۱۳۱.

- ۶- طبرسی
(متوفی ۵۴۸ قمری)
در مجمع البیان
- ۷- سعید راوندی
(متوفی ۵۷۳ قمری)
در فقه القرآن
- ۸- ابن زهره
(متوفی ۵۸۵ قمری)
در عنیة النزوع الی علمی الاصول والفروع
- ۹- ابی حمزه طوسی
(متوفی ۵۸۰ قمری)
در الوسيلة الی نیل الفضلة
- ۱۰- ابی الحسن صهرشتی
۱۱- محمد ابن ادریس حلی
(متوفی ۵۹۸ قمری)
در اصباح الشیعه بمصباح الشریعه
در السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی
- ۱۲- علاءالدین حلبی
۱۳- المحقق الحلی اول
(متوفی ۶۷۶ قمری)
در اشارة السبق الی معرفة الحق
در المختصر النافع
- ۱۴- یحیی ابن سعید الهذلی
(متوفی ۶۹۰ قمری)
در الجامع للشرائع
- ۱۵- حسن ابن یوسف علامه حلی
(متوفی ۷۲۶ قمری)
در قواعد الاحکام، تحریر الاحکام، ارشاد
الاذهان، تذکرة العلماء
- ۱۶- الشہید اول محمد المکی
(شہید ۷۸۶ قمری)
در اللمعة الدمشقیة والدروس الشرعیہ
- ۱۷- الشہید الثانی زین الدین
(شہید ۹۶۵ قمری)
در الروضة البهیة
- ۱۸- المحقق الثانی الکرکی
(متوفی ۹۴۰ قمری)
در جامع المقاصد فی شرح القواعد
- ۱۹- احمد مقدس اردبیلی
(متوفی ۹۹۳ قمری)
در مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد
الاذهان
- ۲۰- میرزا محمد مشہدی
(متوفی ۱۱۲۵ قمری)
در کنزالدقائق
- ۲۱- یوسف البحرانی
در الحقائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة

- ۲۲- الحسنی العاملی
(متوفی ۱۲۲۶ قمری)
در مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة
- ۲۳- سید علی طباطبایی
(متوفی ۱۲۳۱ قمری)
در ریاض المسائل فی بیان الاحکام
بالدلائل فی شرح النافع
- ۲۴- محمد حسین النجفی
(متوفی ۱۲۶۶ قمری)
در جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام
- ۲۵- شیخ مرتضی الانصاری
(متوفی ۱۲۸۱ قمری)
در کتاب الطهارة
- ۲۶- ملا احمد نراقی
(متوفی ۱۳۴۵ قمری)
در مستند الشیعه
- ۲۷- محمد حسین کاشف الغطاء
(متوفی ۱۳۷۳ قمری)
در کشف الغطاء
- ۲۸- فاضل هندی
در کشف اللثام عن قواعد الاحکام
- ۲۹- سید محمد کاظم یزدی
در العروة الوثقی
- ۳۰- محمد تقی شیرازی
در النخبة
- ۳۱- سید ابوالحسن اصفهانی
در وسیلة النجاة و ذخيرة العباد
- ۳۲- سید حسین بروجردی
در رساله توضیح المسائل
- ۳۳- سید محسن حکیم
(متوفی ۱۳۹۰ قمری)
در مستمسک العروة الوثقی
- ۳۴- سید محمود هاشمی
رئیس قوه قضاییه در جمهوری اسلامی
در رساله علمیه به نام ذخیره المومنین
- ۳۵- سید احمد خوانساری
(متوفی ۱۴۰۵ قمری)
در جامع المدارک فی شرح المختصر
النافع
- ۳۶- محمد تقی آملی
در مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی
- ۳۷- روح الله خمینی
در «تحریر الوسیله» و «الطهارة»
- ۳۸- محمد رضا گلپایگانی
در «توضیح المسائل» و «مجمع
المسائل»

- ۳۹- محمدعلی اراکی در «رساله عملیه» و «تعلیق بر عروه»
 ۴۰- محمدتقی شیرازی در رساله عملیه^۱
 ۴۱- محمدتقی مجلسی در رساله جهادیه - احکام اهل ذمه^۲
 (متوفی ۱۰۷۰ قمری)
 ۴۲- محمدباقر مجلسی در رساله صواعق الیهود^۳
 (متوفی ۱۱۱۰ قمری)
 ۴۳- شیخ فضل الله نوری در رساله حرمت مشروطه^۴
 (بدار آویخته شده در ۱۳۲۶ قمری)

اگر به صورت بلند فقهای شیعه که رای به نجاست اهل کتاب داده اند نگاه شود، مشاهده می‌گردد که اکثریت فقیهانی که به نجاست اهل کتاب اعتقاد دارند، تا قرن دهم هجری که صفویه در ایران به قدرت رسیدند ایرانی نبودند و این نوع تفکر پس از به قدرت رسیدن صفویه توسط علمای شیعه عرب، بخصوص علمای وارداتی از جبل عامل لبنان، وارد نظام فکری ایرانی شیعه شده، گردید. این نوع فکر با اندیشه ایرانی ارتباطی ندارد و یک عامل وارداتی عربی است.

دیدگاه‌های گروهی از فقیهان شیعه در مورد نجاست اهل کتاب

شیخ صدوق:

- متولد در قم (متوفی در ۳۸۱ قمری/ ۹۹۱ میلادی)
 - «و هنگامی که مسلمان و یهودی و نصرانی بر سر حوض جمع شدند، اول مسلمان غسل می‌کند.
 - وضو از آب زیاد آمده از مصرف جنب (آن که بر وی غسل واجب شده باشد بسبب آمیزش جنسی یا خروج منی) و حائض (زنی که

۱- ردیف‌های ۱ تا ۴۰ این لیست از کتاب «طهارت و نجاست اهل کتاب» گرفته شده است، صفحه‌های ۲۲۸ تا ۲۳۰.

۲- رساله جهادیه - احکام اهل ذمه، محمدتقی مجلسی.

۳- رساله صواعق الیهود، محمدباقر مجلسی.

۴- رساله حرمت مشروطه، شیخ فضل الله نوری.

دوران عادت ماهیانه خود را طی می‌کند) اشکال ندارد.

- وضو با نیم خورده [منظور از نیم خورده آبی است که آنان از آن آب نوشیده‌اند و یا وضو گرفته‌اند] یهودی، نصرانی، ولدزنا، مشرک، و هر مخالف اسلامی جایز نیست.^۱

- «در چند جای نماز مخوان، مقابل عکس، در لباس آهنین، در لباس آلوده به شراب، در لباس سیاه رنگ، روی بوریا و فرشی که یهود و نصارا بافته‌اند.»^۲

سید مرتضی:

(متوفی ۴۳۶ قمری / ۱۰۴۴ میلادی)

- «از اموری که جزء منفردات امامیه [شیعه] است. قایل شدن نجاست نیم خورده یهودی و نصرانی و هر کافر است. و همه فقها [علمای اهل سنت] در این مساله با ما [شیعیان] مخالفند... دلیل درستی رای ما، افزون اجماع شیعه، آیه «انما المشركون نجس» است.^۳

شیخ طوسی:

متولد در طوس خراسان^۴ (متوفی ۴۶۰ قمری / ۱۰۶۸ میلادی)

- آب حمام... تا مادامی که ندانی در آن چیز نجس وجود دارد بر پاکی خود باقی است، ولی اگر دانستی که در آن چیز نجس وجود دارد، یا یهودی، نصرانی، مشرک، دشمن اهل بیت و کافران و مانند آنان، خود را در آن وارد کرده‌اند، به کار بردن آن آب به هیچ

۱- ناپاکی کافران و مشرکان از نگاه دلیل اجماع.

۲- طهارت و نجاست اهل کتاب، صفحه ۲۵۶.

۳- عابدینی. احمد، بحثی در باره پاک بودن ذاتی انسان: کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۷ صفحه ۱۱.

۴- شیخ طوسی در سال ۳۵۵ قمری / ۹۶۶ میلادی در خراسان تولد یافت ولی پس از تحصیلات مقدماتی به بغداد نزد شیخ مفید بغدادی رفت و اکثر اوقات خود را با او بسر برده است. شیخ طوسی عملاً پرورش یافته شیخ مفید بوده و پس از مرگ شیخ مفید، او بیست و سه سال در خدمت سید مرتضی دیگر فقیه شیعه عرب بوده است. برای مشاهده لیست استادان عرب شیخ طوسی می‌توانید به مقاله "شخصیت علمی و مشایخ شیخ طوسی" نوشته استاد سید عبدالعزیز طباطبایی مراجعه کنید. این مقاله در دفتر دوم مجموعه میراث اسلامی ایران دفتر دوم سال ۱۳۷۴ صفحه‌های ۳۶۱ تا ۴۱۲ انتشار یافته است.

روی جایز نیست.^۱

– به کار بردن ظرف‌های مشرکان چه غیر اهل ذمه و چه اهل ذمه جایز نیست.^۲

– استعمال ظرف‌های مشرکان، چه اهل ذمه و چه غیر اهل ذمه، جایز نیست ... به دلیل قول خداوند «انما المشركون نجس» که چون حکم به نجاست آنان کرده، واجب است هر چه که با آنان برخورد می‌کند نجس باشد. این مطلب نزد شیعه اجماعی است و احتیاط هم اقتضا می‌کند که ظرف‌های آنان را نجس بدانیم.^۳

– استعمال نیم خورده همه مخالفان اسلام هر گونه کافری که باشند و همچنین نیم خورده دشمنان اهل بیت پیغمبر اکرم جایز نیست.^۴

– غذایی که بعضی از کافران، با دست خود و با مباشرت خود درست می‌کنند، خوردنش جایز نیست، چون آنان نجسند و غذا به خاطر مباشرت آنان نجس می‌شود.^۵

– دلیل ما (ممنوع بودن کافران از ورود به مساجد) این سخن خداوند است که «ای مومنان، مشرکان نجسند از این سال به بعد، نزدیک مسجدالحرام نشوند» خداوند آنان را محکوم به نجاست کرده است. وقتی ثابت شد نجسند، روا نیست وارد هیچ مسجدی شوند. زیرا خلاف نیست که مساجد باید از ناپاکی‌ها به دور باشند.^۶

– اگر سگ یا خوک یا شغال یا روباه یا موش یا وزغ در حال رطوبت به لباس انسان بخورد، شستن آن مقدار لباس واجب است ... و همچنین است اگر دست انسان با یک ذمی یا ناصبی ملاقات کند.^۷

علامه حلی:

– همه کافران نجس‌اند و این نظر تمام علمای ماست و تفاوتی

۱- ناپاکی کافران و مشرکان از نگاه دلیل اجماع.

۲- ناپاکی کافران و مشرکان از نگاه دلیل اجماع.

۳- بحثی در باره پاک بودن ذاتی انسان.

۴- بحثی در باره پاک بودن ذاتی انسان.

۵- بحثی در باره پاک بودن ذاتی انسان.

۶- ورود کافران به مساجد و اماکن مقدس.

۷- طهارت و نجاست اهل کتاب، صفحه‌های ۲۵۶ و ۲۵۷.

ندارد که این کافران اهل کتابند و یا کافر حربی یا مرتد باشند.^۱

شیخ مفید:

متولد در بغداد (متوفی ۴۱۳ قمری / ۱۰۲۲ میلادی)

- پاکیزه کردن خود، با نیم خورده کافران، مشرک، یهودی، نصرانی، مجوسی، و صائبین، جایز نیست و نیم خورده آنان آن آبی است که از آن آب نوشیده‌اند یا وضو گرفته‌اند، یا با دست و بدن لمس کرده‌اند، زیاد بیاید و پاکیزه کردن خود با نیم خورده سگ و خوک جایز نیست، ولی با نیم خورده گربه اشکال ندارد چون نجس نیست.

- هنگامی که کافر با مسلمان دست داد و دست او به واسطه عرق یا غیر عرق آن تر بود، دست خود را می‌شوید و اگر تری در کار نبود دست خود را بدیوار یا به خاک می‌کشید.

- هم غذا شدن با مجوسی [زرتشتی] جایز نیست و به کار بردن ظرف‌های آنان هم پیش از شستن جایز نیست.^۲

شیخ مفید در «رساله تحریم ذبایح اهل کتاب» خوردن گوشت ذبح شده توسط اهل کتاب را تحریم کرده است.

جواهر کلام:

- «نجس بودن اهل کتاب، شعار شیعه است، به گونه‌ای که علمای اهل سنت و زنان و عوام آنان هم می‌دانند، بلکه خود اهل کتاب هم، خبر از چنین حکمی دارند، تا چه رسد به علمای شیعه. افزون بر اجماع، آیه قرآن هم بر نجس بودن آنان دلالت می‌کند...»^۳

محمدباقر مجلسی:

متولد در ایران، در اواخر عصر صفوی (متوفی ۱۱۱۰ قمری / ۱۶۹۸ میلادی)

او از قول امام موسی نقل می‌کند که:

۱ - بحثی در باره پاک بودن ذاتی انسان.

۲ - ناپاکی کافران و مشرکان از نگاه دلیل اجماع.

۳ - ناپاکی کافران و مشرکان از نگاه دلیل اجماع.

- «مسلمان نباید که با گبر در یک کاسه چیزی بخورد و یا با او در یک فرش بنشیند یا با او مصاحبت کند.

- اگر با ایشان مصافحه [دست دادن] کنی از زیر جامه مصافحه کن و اگر دست تر بدست او رسد دست را بشوی. اگر با اهل ذمه یعنی جهودان یا ترسایان یا گبران مصافحه کنی دست را بخاک یا دیوار بمال... دست به خاک یا دیوار مالیدن در صورتی است که دست مسلمان و ایشان هیچ یک تر نباشد... و از امام محمدباقر منقول است که اگر کسی با گبری مصافحه کند دستش را بشوید.»^۱

آیت الله محمد حسینی شاهرودی:

در سایت شخصی او در بخش «پاسخ استفتائات شرعی - احکام طهارت» آمده است:

«سوال (۳۳): آیا کافر کتابی پاک است یا نجس؟

جواب: اظهر نجاست آنها است.»

در بخش «احکام نجاسات» او آمده است:

«سوال (۵۵): نظر برخی از فقهاء اینست که نصاری (مسیحیان) نجس اند و حکم نجاست بر آنها جاری است و نظر برخی دیگر همچون آیه الله حکیم بر طهارت آنها است، نظریه آن حضرت چیست؟

جواب: اخبار در باره طهارت و نجاست اهل کتاب مختلف است، و ترجیح با اخبار نجاست است که مطابق مشهور و مخالف عامه است.

سوال (۵۷): اهل کتاب (یهود نصاری) که پیامبری محمد صلی الله علیه وآله را قبول ندارند، نجس اند یا پاک؟

جواب: اقوی نجاست است.»^۲

آیت الله خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی:

«سوال ۳۲۸: لطفاً به سوالات زیر پاسخ فرمائید:

۱ - معاشرت و همنشینی و دست دادن دانش آموزان مسلمان با دانش آموزان پیرو فرقه گمراه بهائیت، اعم از این که دختر باشند

۱- مجلسی. محمد باقر، حلیه المتقین: تهران، انتشارات بهزاد، ۱۳۷۸، صفحه ۲۶۰.

۲- تارنمای اختصاصی آیت الله محمد حسینی شاهرودی.

یا پسر، مکلف باشند یا غیر مکلف، در داخل مدرسه یا خارج از آن، در دوران ابتدائی، متوسطه و پیش دانشگاهی، چه حکمی دارد؟
۲ - رفتار استادان و مربیان با دانش‌آموزانی که بهائی بودن خود را آشکار می‌کنند و یا یقین داریم که بهائی هستند، چگونه باید باشد؟

۳ - استفاده از وسایلی که همه دانش‌آموزان از آن‌ها استفاده می‌کنند مانند شیر آب آشامیدنی، شیر توالت و آفتابه آن، صابون و مانند آن، با این که علم به مرطوب بودن دست و بدن داریم، چه حکمی دارد؟

جواب: همه پیروان فرقه گمراه بهائیت محکوم به نجاست هستند و در صورت تماس آن‌ها با چیزی، مراعات مسائل طهارت در رابطه با آن‌ها، نسبت به اموری که مشروط به طهارت است، واجب است. ولی رفتار مدیران و معلمان و مربیان با دانش‌آموزان بهائی باید بر اساس مقررات قانونی و اخلاق اسلامی باشد.

سوال ۳۵۰: بهائیان بسیاری در اینجا کنار ما زندگی می‌کنند که رفت و آمد زیادی در خانه‌های ما دارند. عده‌ای می‌گویند بهائی‌ها نجس هستند و عده‌ای هم آن‌ها را پاک می‌دانند. این گروه از بهائی‌ها اخلاق خوبی از خود آشکار می‌کنند، آیا آن‌ها نجس هستند یا پاک؟

جواب: آن‌ها نجس و دشمن دین و ایمان شما هستند، پس فرزندان عزیزم جداً از آن‌ها بپرهیزید.^۱

ممنوعیت ورود غیرمسلمانان به مساجد

اکثر به اتفاق فقیهان شیعه اعتقاد دارند که غیرمسلمانان اجازه ورود به مسجدالحرام را ندارند. حتی غیرمسلمانان نمی‌توانند وارد مساجد و سایر اماکن مقدسه مسلمانان شوند. این ممنوعیت نه تنها شامل کافران می‌شود، بلکه اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان و

۱- تارنمای شخصی آیت‌الله خامنه‌ای به آدرس:

<http://www.khamenei.ir>

این پرسش و پاسخ در ماه ژانویه ۲۰۰۷ در این تارنما مشاهده شده است. بخش احکام واستفتائات، قسمت طهارت - احکام کافر.

زرتشتیان را هم شامل می‌شود.^۱

فقیهان شیعه، نه تنها معتقدند که غیرمسلمانان نمی‌توانند وارد مسجدالحرام شوند حتی آنان نمی‌توانند در شهرهای مکه و مدینه و طائف و اطراف آن هم اقامت کنند. غیرمسلمانان تنها می‌توانند از این شهرها عبور کنند.^۲ فقهای شیعه حتی معتقدند که هیچ مسلمانی نمی‌تواند به شخص غیر مسلمانی اجازه ورود به مساجد را بدهد.^۳

نظرگاه‌های گروهی از فقیهان شیعه در مورد ورود غیرمسلمانان به مساجد

شیخ طوسی:

– «مذهب فقهای شیعه این است که غیرمسلمان هرگز حق دخول به مساجد را ندارند و هیچ فرد مسلمانی نمی‌تواند چنین اجازه‌ای به آنان بدهد.»^۴

– «پیامبر اسلام، حضرت محمد، اسرای یهود بنی قریظه و بنی نضیر را در مسجد النبی جای داد... این عمل پیش از نزول آیه «انما المشركون نجس» بوده است.»^۵

نظام‌الدین مهرشتی:

– وارد شدن به مساجد روا نیست، ذمی باشد یا غیر ذمی.

قطب راوندی:

– ظاهر آیه «انما المشركون نجس» این است که کافران نجس‌اند و اجازه ورود به هیچ مسجدی را ندارند.

۱ – ورود کافران به مساجد و اماکن مقدس.

۲ – تحریر الوسیله، روح‌الله خمینی، جلد چهارم، بخش گفتار در احکام ساختمان‌ها.

۳ – عمید زنجانی. آیت‌الله عباس‌علی: حقوق اقلیت‌ها، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ سوم پاییز ۱۳۶۳، صفحه ۱۷۳ به نقل از المبسوط فی فقه الامامیه جلد دوم صفحه ۴۷.

۴ – حقوق اقلیت‌ها، صفحه ۱۷۳، به نقل از المبسوط فی فقه الامامیه جلد دوم صفحه ۴۷.

۵ – ورود کافران به مساجد و اماکن مقدس.

علامه حلی:

- روا نیست کافران به مساجد وارد شوند.
- روا نیست برای کافران ورود به مساجد، هر چند با اجازه باشد.

محقق حلی:

- روا نیست برای کافری ورود به مسجدالحرام و نه دگر مساجد، هر چند مسلمانی اجازه دهد.^۱

شیخ بهالدین عاملی (شیخ بهایی)

- ... شرط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده‌اند اما در حدیث مذکور نیست و جایز نیست ذمی در حجاز توطن کند و مراد از حجاز، مکه و مدینه و طائف و حوالی آن‌ها است و اگر بگذرد و توطن نکند جایز است.^۲

دیدگاه‌های فقیهان معاصر

فقیهان معاصر زیر رای به ممنوعیت ورود غیر مسلمانان به مساجد داده‌اند:

آیت‌الله روح‌الله خمینی:

مساله ۹: داخل شدن کفار در مسجدالحرام بدون اشکال جایز نیست چه این که کافر ذمی باشند و یا غیر ذمی، و همچنین است سایر مساجد، البته در صورتی که داخل شدن کفار در آن هتک حرمت باشد جایز نیست بلکه اگر نکوئیم اقوی حداقل بنابر احتیاط باید گفت مطلقاً جایز نیست چه هتک شمرده بشود و چه نشود، و هیچ مسلمانی نمی‌تواند به کافری اجازه ورود در مسجدی را بدهد و به فرضی هم که مسلمانان اذنش بدهند باز هم جایز نیست.

مساله ۱۰ - ایستادن و توقف و عبور از یک درب مسجد به طرف درب دیگر و حتی داخل شدن در مسجد برای جلب طعام یا چیز دیگر برای کافر جایز نیست، و آیا داخل شدن آنان در حرم امن

۱- مقاله ورود کافران به مساجد و اماکن مقدس.

۲ - جامع عباسی، صفحه ۱۵۵

الهی (که مسافتی است در چهار طرف شهر مکه) برای توقف یا عبور یا خرید جنس جایز است یا نه؟ بعضی گفته‌اند جایز نیست و استدلال کرده‌اند که مراد از کلمه «مسجد الحرام» در آیه شریفه همین حرم است و در این باب روایتی هم هست و احتیاط نیز همین را اقتضا می‌کند، بعضی دیگر از فقها حرم ائمه معصومین علیه‌السلام و صحن شریف آن‌ها را ملحق به مسجد کرده‌اند البته در صورتی که دخول آنان هتک حرمت این اعتبار مقدسه باشد نظر ما نیز همین است، لکن نزدیک‌تر به احتیاط آن است که به طور کلی داخل نشوند چه هتک باشد و چه نباشد.

مساله ۱۱ - بنابر قول مشهور برای کفار جایز نیست سرزمین حجاز را وطن خود قرار دهند و شیخ الطائفه رضوان‌الله تعالی علیه ادعای اجماع بر آن را کرد و روایتی هم از شیعه و سنی بر طبق آن وارد شده است و عمل کردن به این حکم اشکالی ندارد، و اما این که حجاز کجاست، حجاز همین سرزمینی است که فعلاً به این نام نامیده می‌شود و اختصاص به مکه و مدینه ندارد، و اقوی آن است که عبور کفار از این سرزمین و خریدن جنس از آن جا جایز است.^۱

آیت الله محمد حسینی شاهرودی:

در تارنمای شخصی آیت‌الله محمدحسین شاهرودی در بخش «پاسخ استفتائات شرعی - احکام طهارت» آمده است:

سوال (۶۲): آیا داخل شدن کفار در مسجد برای شنیدن مطالب اسلامی اشکال دارد یا نه؟

جواب: جایز نیست.^۲

آیت الله گلپایگانی:

سوال - ۱۷۶: شهرستان... فاقد محل مخصوص مجالس ترحیم است، در ایام فواتح، یهودی‌های ساکن این شهرستان جهت عرض تسلیم و اظهار همدردی با صاحبان میت، داخل شبستان مسجد مسلمین می‌شوند آیا این مطلب جایز است؟

۱- تحریر الوسیله، روح‌الله خمینی، جلد چهارم، بخش گفتار در احکام ساختمان‌ها.

۲- تارنمای اختصاصی آیت‌الله محمدحسینی شاهرودی.

جواب - ورود غیر مسلمان، در مسجد، جایز نیست و این گونه مجالس فاتحه را که در معرض شرکت غیر مسلمان می باشد، در غیر مسجد منعقد نمایند.^۱

بهره گیری جنسی از زنان غیر مسلمان

با این که فقه شیعه اعتقاد دارد که هر گونه تماس بدنی و یا عرق دست غیر مسلمان باعث نجس شدن فرد مسلمان می شود، وقتی که مساله ارتباط جنسی و هم خوابگی و بهره گیری بدنی از زنان غیر مسلمان مطرح می گردد، از داستان نجاست بسیار کوتاه می آید و بهره گیری جنسی از آنان را مجاز می داند. در اینجا دیگر مساله نجاست به هیچ روی مطرح نمی گردد و مرد مسلمان می تواند بدون هیچ نگرانی از نجس شدن، با زنان غیر مسلمان ارتباط جنسی برقرار کند. فقهای شیعه حتی بهره گیری جنسی از زنان شوهردار غیر مسلمان را که اسیر مسلمانان شده اند و یا این که در مالکیت مسلمانان قرار گرفته اند را مجاز دانسته اند. بهره گیری جنسی از زنان غیر مسلمان به هر صورت و شکلی مجاز است و به هیچ وجه، رضایت آنان لازم نیست.

احکام بردگان

«... مالکیت مرد نسبت به برده مونث در حکم ازدواج با وی است بنابر این هرگونه استمتاع جنسی مرد از کنیزانش جایز است (منهاج ۲ / ۲۷۵، العروة الوثقی ۲ / ۸۰۵). در این روابط جنسی اولاً رضایت زن مطلقاً لازم نیست، ثانیاً لازم نیست کنیز، مسلمان یا اهل ذمه باشد، حتی اگر کنیز کافر و مشرک هم باشد، این روابط مجاز است. ثالثاً در استمتاع از کنیز بر خلاف نکاح دائم در زمان واحد سقف عددی چهار لازم نیست. اما هر گونه ارتباط

۱- فلاح زاده. محمد حسین: حفظ حرمت مسجد (مقاله)، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم - مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، به نقل از اجوبه الاستفتائات آیت الله گلپایگانی، جلد ۱ صفحه ۱۲۹، سوال ۴۳۰، این مقاله در تاریخ ۲۲ اگوست ۲۰۰۴ در شبکه اینترنتی بلاغ به آدرس زیر دیده شده است.

جنسی زن با غلامانش بدون ازدواج ممنوع است و بردگان مذکر نسبت به ملک مونث نامحرم محسوب می‌شوند. (العروة الوثقی ۲/ ۱۸۰۴).^۱

حجت‌الاسلام محمد ابراهیمی در کتاب ازدواج با بیگانگان به نقل از فقهای شیعه آورده است که:

«بهره‌گیری جنسی و هم‌خوابی با زنان اهل کتاب و کافران از دیدگاه فقه شیعه مجاز و مباح است و هیچ گونه ممنوعیتی در آن وجود ندارد، حتی بدون این که آنان تغییر دین و مذهب داده باشند و یا این که ازدواجی صورت گرفته باشد. بهره‌گیری جنسی از زنان شوهردار غیرمسلمان که در مالکیت یا اسیر مسلمانان باشند هم مجاز می‌باشد. حاصل این که هم‌خوابی با کنیزان غیرمسلمان به هر آیینی که بوده باشند، با فرض عدم حاملگی بلامانع است.»^۲

مواد نجس در ارتباط با اهل کتاب از دیدگاه فقه شیعه

بدن انسان:

بدن انسان اهل کتاب نجس است. عرق دست، آب دهان، اشک چشم و هر مایع دیگری که از بدن او باشد.

مواد غذایی:

مایعات:

تمام مواد غذایی که به صورت مایع هستند مانند آب، شیر، روغن، دوغ، ماست، عسل، ... اگر به وسیله اهل کتاب لمس شود و یا با آنان

۱- کدیور. محسن: مسأله برده‌داری در اسلام معاصر، محسن کدیور در این مقاله با دیدی انتقادی، مسأله حقوق بشر در اسلام را مورد بررسی قرار داده است. او این مقاله را در دومین همایش بین‌المللی حقوق بشر، مبنای نظری حقوق بشر، که در دانشگاه مفید قم تشکیل شده بود، عرضه کرده است و در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۱ در این همایش قرائت شده است. منبع تارنمای اختصاصی محسن کدیور.

۲- ابراهیمی ورکیانی. حجت‌الاسلام محمد: ازدواج با بیگانگان، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷، فصل دوم، بخش هم‌خوابی با کنیزان غیرمسلمان.

ارتباط یابد، نجس خواهد شد و این مواد قابل تطهیر نیستند. به هیچ وجه نمی‌توان آن‌ها را مصرف کرد.

«... همچنین مایعاتی که در میان پوست جا کرده باشند، مانند روغن و دوشاب و شیر، امله، هلیله و امثال این‌ها که در میان دبه یا مشک کرده باشند، از ایشان نمی‌توان گرفت و در این احکام سایر کفار از هنود (هندیان) و غیر ایشان شریکند، بلکه بدترند.»^۱

میوه‌ها:

میوه اگر با بدن اهل کتاب تماس پیدا کرده باشد و یا اهل کتاب آن را لمس کرده باشد، نجس است و قابل تطهیر نیست.

گوشت:

فقه شیعه معتقد است، گوشتی که حیوان آن به دست غیر مسلمان ذبح شده باشد نجس می‌باشد. اهل سنت ذبح اهل کتاب را نجس نمی‌دانند و از آن می‌خورند.

پشم، پوست و چرم:

فقه شیعه معتقد است که چون پشم این خاصیت را دارد که می‌تواند عرق دست را بخود جذب کند، بنابراین پشمی که توسط اهل ذمه لمس شده باشد و یا پارچه و یا فرشی که توسط اهل ذمه بافته شده باشد، چون ممکن است عرق دست آنان در آن وجود داشته باشد، نجس است. ولی این مواد را می‌توان به وسیله آب کشیدن تطهیر کرد.^۲ همین نکته در مورد پوست و چرم هم صدق می‌کند.

شاردن سیاح فرانسوی که در اواخر عصر صفوی از ایران بازدید کرده است به این نکته اشاره می‌کند. او در سیاحت‌نامه خود می‌نویسد که در بازار اصفهان پوست فروشان به دو بخش مسلمانان و مسیحیان تقسیم شده بودند. او می‌نویسد: «پوست فروشان به دو بخش تقسیم می‌گردند. قسمت مسلمانان

۱- رساله صواعق الیهود از محمد باقر مجلسی.

۲- رساله صواعق الیهود از محمد باقر مجلسی.

و بخش مسیحیان، چون ایرانیان را در آیین خود عقیده بر آن است که پشم از جمله چیزهایی است که لمس آن به دست غیر مسلمان موجب ناپاکی و نجاست آن می‌گردد، زیرا بمثل اسفنج عرق وجود انسانی را جذب می‌کند. بدین طریق مسلمانان (شیعیان) نباید اشتباه کنند و ناآگاه این کالا را از مسیحیان ابتیاع کنند.^۱

در سال‌های اخیر با آسان شدن بیشتر ارتباطات جهانی، روابط اقتصادی بین کشورها رو به توسعه گذاشته و به مرحله جدیدی رسیده است. بسیاری از کالاها، بین کشورها مبادله می‌شود. یکی از این کالاها کفش‌های چرمی ساخت چین است که به ایران صادر می‌گردد. ورود این کفش‌ها مساله طهارت و نجاست چرم آن‌ها را برای فقهای شیعه مطرح کرده است. فقها نسبت به طاهر و یا نجس بودن آن‌ها نظرات مختلفی دارند. بهمین منظور از فقها این سوال مطرح گردیده است:

«سوال: کفش‌های چرمی که از بازارهای اسلامی خریداری می‌شود ولی مارک تولید در کشورهای غیر اسلامی مانند چین را دارد، آیا پاک است یا نجس؟»

آیت‌الله‌های مختلف در جمهوری اسلامی در این مورد نظرات مختلفی ارائه کرده‌اند، گروهی رای به طهارت داده‌اند و گروهی دیگر معتقدند که کفش‌ها نجس می‌باشند. جمع‌بندی عقاید آنان به صورت زیر است:

آیت الله بهجت:

«اگر چرم مصنوعی باشد اشکال ندارد و حکم چرم طبیعی در مساله ۹۹ رساله به این صورت آمده است: گوشت و پیه و چرمی که در بازار مسلمانان فروخته می‌شود پاک است و همچنین است اگر یکی از این‌ها در دست مسلمان باشد. ولی اگر بدانند آن مسلمان از کافر گرفته و رسیدگی نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، نجس می‌باشد.»

آیت الله خامنه‌ای:

«اگر احتمال دهد که حیوان ذبح اسلامی شده پاک است و اگر یقین

دارد که ذبح اسلامی نشده، محکوم به نجاست است و همچنین اگر در چرم بودن آن شک باشد پاک است و تحقیق لازم نیست.»

آیت الله فاضل لنکرانی:
«محکوم به طهارت است و فحص لازم نیست.»

آیت الله مکارم شیرازی:
«پاک است.»

آیت الله سیستانی:
«اگر احتمال باشد که مصنوعی است یا از حیوانی است که ذبح اسلامی شده پاک است.»

آیت الله تبریزی:
«چنانچه مشکوک است که چرم مصنوعی است یا طبیعی، فحص لازم نیست و چنانچه احراز کنند که چرم طبیعی است اگر از کشور غیر اسلامی خریداری شده و احتمال بدهند فروشنده تحقیق از تذکیه کرده، پاک و خرید آن جایز است.»

آیت الله صافی گلپایگانی:
«اگر چرم بودن آن مشکوک فیه باشد، محکوم به طهارت است و فحص لازم نیست و اگر اطمینان به چرم بودن باشد و از بلاد کفر وارد شده باشد محکوم به نجاست است.»^۱

مشکل نجاست و یا طهارت، در مورد توپ‌های ورزشی چرمی که جوانان و ورزشکاران از آن‌ها استفاده می‌کنند و از چین و ژاپن به ایران وارد می‌شود هم مطرح شده است. این سوال پیش آمده است که آیا این توپ‌ها طاهر هستند و یا نجس می‌باشند؟ از آیت الله صانعی

۱- سایت کلوپ: مرکز پاسخگویی به سوالات شرعی و شبهات به آدرس:
<http://archive.cloob.com/cat10/club8752/thread449315.html>
این مطلب در تاریخ مارس سال ۲۰۰۷ در این تارنما دیده شده است.

در این مورد استفتاء شده است. او رای به نجاست این توپ‌ها داده است.

«سوال: توپ‌های ورزشی چرمی که در بازار مسلمین فروخته یا توسط دولت جمهوری اسلامی از کشورهایی مثل چین و ژاپن و سایر کشورهای غیرمسلمان که ذبح در آنجا غیرشرعی است وارد می‌شود، از حیث طهارت و نجاست چه حکمی دارد؟ آیا با فرض وجود عده‌ای قلیل از مسلمانان در آن بلاد که معلوم نیست بر فرض وجودشان در مراکز کشتار حیوانات، رعایت مسائل شرعی را در ذبح کرده باشند، می‌شود ذبح را مستند به آنان دانست و حکم به طهارت کرد؟ در صورت منفی بودن جواب، آیا قاعده سوق المسلمین در ما نحن فیه قابل جریان است یا نه؟

جواب: محکوم به میته بودن و نجاست است، چون از بلادی غیراسلامی که غلبه و سلطه با غیرمسلمانان است آورده می‌شود و سوق المسلمین در جایی مفید است که وضع سابقش مشکوک باشد.»^۱

فقیهانی که رای به طهارت اهل کتاب داده‌اند

از خیل عظیم فقیهان شیعه غیر معاصر، که به نجاست اهل کتاب رای داده‌اند دو تن هستند که معتقد بودند که اهل کتاب نجس نیستند. هر دوی آنان در اواخر عصر صفوی در زمان شاه عباس دوم می‌زیستند. یکی از آنان ملامحسن فیض‌کاشانی است، آزاد مردی که هنگامی که در زمان شاه عباس دوم، یهودیان را مجبور کردند که قبول اسلام کنند و مسلمان شوند از یهودیان پشتیبانی کرد و برای رهایی و آزادی آنان کوشش‌ها کرد. او معتقد بود که نجاست اهل کتاب، نجاست ذاتی نیست بلکه ممکن است به علت آلودگی آنان به نجاست شرعی باشد.

«لامحسن فیض‌کاشانی (متوفی ۱۰۹۱ قمری/ ۱۶۸۰ میلادی) در ذیل حدیث ۴۱۳۴ از کتاب الوافی آورده است: احادیث مزبور بر نجاست اهل کتاب دلالت ندارند، زیرا اولاً، شاید نه به سبب خباثت

۱- روزنامه شرق، چهارشنبه ۷ مرداد ۱۳۸۳ شمسی برابر با ۲۸ جولای ۲۰۰۳، سال اول شماره ۲۵۰.

باطنی کافران باشد و ثانیاً، احادیث بسیاری وجود دارد که علت لزوم پرهیز از اهل کتاب را آلودگی آنها به نجاسات شمرده است، نه نجاست ذاتی بدن آنها.^۱

فقیه دومی که رای به طهارت اهل کتاب داده است، محمدباقر سبزواری است (متوفی ۱۰۹۰ قمری/ ۱۶۷۹ میلادی). او هم، در دوران ملامحسن فیض زندگی می‌کرده و با او نسبت خانوادگی داشته است. این دو از لحاظ دیدگاه‌های مذهبی دارای فصل مشترک‌های بسیاری با یکدیگر بودند. او معتقد بود که احادیث بسیاری وجود دارد که طهارت اهل کتاب را اثبات می‌کند. ولی چون اکثر فقیهان شیعه به نجاست اهل کتاب رای داده‌اند، سزاوار نیست که با آنان مخالفت کرد. محمدباقر سبزواری تصریح می‌کند که ادله، نجاست اهل کتاب ناتمام است.

«ادله، نجاست اهل کتاب ناتمام است، زیرا در مقابل آنها احادیث معتبری وجود دارد که طهارت آنها را اثبات می‌کند. این در حالی است که وی به موجب فتوای مشهور در مورد نجاست اهل کتاب می‌فرماید: جرات بر مخالفت مشهور به ویژه که ادعای اجماع هم بر آن شده است - سزاوار نیست.»^۲

ممنوعیت رفت و آمد اهل کتاب در روزهای برفی و بارانی
یکی از مشکلاتی که اهل کتاب پس از عصر صفوی با آن روبرو بودند، این مساله بود که فقه شیعه معتقد بود که اهل کتاب نباید در روزهای برفی و بارانی از منزل خارج شوند، چون برف و باران با بدن آنها تماس پیدا می‌کند و باعث نجس شدن محیط زیست برای مسلمانان می‌شود و نجاست آنان به شیعیان سرایت می‌کند. محمدتقی مجلسی معتقد بود که:

«روز باران بیرون نیایند (مقصود یهودیان، زرتشتیان و مسیحیان

۱ - طهارت و نجاست اهل کتاب، صفحه ۲۴۴.

۲ - طهارت و نجاست اهل کتاب، صفحه ۲۴۴ به نقل از کفایة الاحکام صفحه ۱۱.

هستند) که در بازار راه روند و مسلمانان را نجس کنند.^۱

محمدباقر مجلسی در رساله صواعق الیهود آورده است:
 «...بهتر است که حاکم مسلمانان مقرر فرماید که جمیع کفار در
 روز برف باران از جای‌های خود حرکت نکنند که مسلمانان را
 نجس می‌کنند.»^۲

شاردن سیاحتگر فرانسوی که در اواخر عصر صفوی از ایران
 بازدید کرده است، در مورد ممنوعیت رفت و آمد اهل کتاب در روزهای
 برفی و بارانی در سیاحت‌نامه خود می‌آورد:

«برای اجتناب از نجاست جسمانی از قبیل تماس و تصادم با یک
 نفر متدین به مذهب دیگر هنگام عبور از راه، و یا پذیرایی در
 موقع باران از معتقدین ادیان غیرمسلمان یک فرسنگ راه خود را
 منحرف می‌کنند. چون پوشاک باران دیده غیر مسلمانان مردار
 است و با هر چیزی به اعم از اثاثیه و اشخاص تماس یابد، موجب
 نجاست آن می‌شود.»^۳

در کتاب تاریخ جلفای اصفهان آمده است که شاه سلطان حسین
 صفوی آخرین پادشاه صفوی دستور داد که اهل کتاب در روزهای
 بارانی به بازار و دکان‌ها وارد نشوند تا «مبادا خیسی لباس‌شان
 مسلمانان را نجس کند»^۴

این ممنوعیت رفت و آمد در روزهای بارانی تا اواخر دوران قاجاریه
 هم اعمال می‌شده است. درنامه‌ای که به شماره ۱۰۷۲ در تاریخ ۲۶
 رمضان ۱۳۲۲ قمری/نوامبر ۱۹۰۴ میلادی، انجمن زرتشتیان کرمان
 می‌نویسند، شکایت می‌کنند که آقا سیدحسن نامی، زرتشتیان و
 هندیان کرمان را به شدت کتک زده است که چرا آنان در روزهای

۱- رساله جهادیه - احکام اهل ذمه، محمد تقی مجلسی.

۲- رساله صواعق الیهود، محمد باقر مجلسی.

۳- سیاحت‌نامه شاردن، جلد چهارم صفحه ۱۵۳.

۴- تاریخ جلفای اصفهان، صفحه ۱۴۷.

برف و بارانی از خانه خارج شده‌اند و باعث نجس شدن مسلمانان گردیده‌اند.^۱

دیدگاه فقه اهل سنت در مورد طهارت و نجاست غیرمسلمانان
فقه اهل سنت در مورد طهارت و نجاست اهل کتاب، دیدگاهی کاملاً متفاوت و متضاد با دیدگاه فقه شیعه دارد. تمام فقیهان اهل سنت به طهارت اهل کتاب نظر داده‌اند و بر این نظر هستند. در تمام کتاب‌های فقهی که از آنان باقی مانده است، آنان به اتفاق آرا، معتقد به طهارت اهل کتاب بوده‌اند.^۲

شواهد تاریخی

تا پیش از بنیاد سلسله صفوی که به دست شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ قمری/۱۵۰۲ میلادی انجام گرفت و شیعه دوازده امامی مذهب رسمی ایران شد، در ادبیات و تاریخ ایران شواهد و یا نشانه‌هایی که اهل کتاب را نجس به شمار آورده باشند، دیده نمی‌شود. گروهی از سیاست‌مداران، تاریخ‌نویسان و شاعران ایرانی پیش از صفویه، نظر مساعدی نسبت به اهل کتاب نداشتند ولی هیچگاه از نجس بودن آن‌ها سخنی به میان نیاورده‌اند. خواجه نظام‌الملک وزیر دربار سلجوقی در قرن پنجم هجری، نظر مساعدی نسبت به مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان و بخصوص شیعیان که آنان را رافضی می‌خواند، نداشت. او در کتاب سیرالملوک و یا سیاست‌نامه خود توصیه می‌کند که در کارهای دولتی و اداری از این چهار گروه استفاده نگیرد، او بخصوص مخالف شدید شیعیان (رافضی‌ها) بود.^۳ خواجه نظام‌الملک با تمام مخالفتی که با این چهار گروه داشت هیچ‌گاه آنان را نجس نمی‌دانست

۱- تاریخ زرتشتیان کرمان، صفحه ۱۳۶، به نقل از نامه شماره ۱۰۷۲ مورخ رمضان سال ۱۳۲۲ قمری/نوامبر ۱۹۰۴ میلادی.

۲- طهارت و نجاست اهل کتاب، صفحه ۲۱۹.

۳- نظام‌الملک طوسی. خواجه ابوعلی: سیرالملوک یا سیاست‌نامه، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم سال ۱۳۶۴، صفحه‌های ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲.

و دلیل مخالفت با آنان را نجس بودن آن‌ها ذکر نمی‌کند. در سال ۷۱۵ قمری/۱۳۱۵ میلادی خواجه رشیدالدین فضل‌الله یهودی و یا یهودی‌زاده، در دربار مغولان عهده‌دار سمت وزارت می‌شود و در آن دوران یهودیان دارای سمت‌های دولتی بودند. در آن زمان ناصرالدین منشی کرمانی، با رقیب سیاسی یهودی خود که او را پسر محسن یهودی حلبی می‌نامد اختلاف پیدا می‌کند و به او القاب و نسبت‌های بد و نامناسبی می‌دهد. او هر آن‌چه که در فکر و ذهن خود داشته برای کوچک و خفیف کردن رقیب یهودی خود بکار می‌برد. او رقیب خود را با القاب و نسبت‌های زشت زیر خطاب می‌کند:

حقودی (کینه ورزی)، **حسودی**، **عنودی** (ستیزه‌کاری)، **جمودی** (خشکی) **بدرگی** (بدذاتی - بدطینتی)، **مخنثی** (بد کارگی مردان)، **بی‌نفسی**، **مابونی** (بدکارگی)، **ملعون** (نفرین شده)، **خری و غری**.^۱

با وجود تمام تنفیری که او از رقیب یهودی خود داشته است، او را نجس خطاب نمی‌کند.

طهارت و نجاست غیر مسلمانان در عصر صفوی

در عصر صفوی پس از رسمی شدن مذهب شیعه دوازده امامی در ایران، علمای بزرگ شیعه ایرانی، در ایران وجود نداشتند و اگر به لیست بلند فقیهانی که اهل کتاب را نجس شمرده‌اند نگاه کنیم، می‌بینیم که تا پیش از ایجاد سلسله صفوی هیچیک از آنان ایرانی نبودند و در دوران صفویه است که آنان ظاهر می‌شوند و به دعوت شاه اسماعیل و خصوصاً شاه طهماسب از مناطقی مانند جبل عامل لبنان و بحرین به ایران سرازیر می‌شوند و یکی از این عقاید تعصب آمیز جبل عاملی خود را که همانا نجس بودن اهل کتاب است را، وارد فرهنگ دینی ایرانیان می‌کنند. اولین نشانه تاریخی از نجس شمردن اهل کتاب را می‌توان در این دوران مشاهده کرد و آن هنگامی است که آنتونی جنگینسون سفیر ملکه الیزابت امپراطور انگلستان به دربار شاه

۱- باستانی پاریزی. دکتر ابراهیم: حصیرستان، تهران، ناشر علمی، چاپ اول سال ۱۳۸۲، صفحه ۱۱۸، به نقل از سمت‌العلی، صفحه ۱۰۰

طهماسب، دومین پادشاه صفوی می‌آید. او در قزوین که در آن هنگام پایتخت ایران بود به حضور شاه طهماسب می‌رسد. شاه طهماسب که شیعه‌ای بسیار خرافی و متعصب بود، هنگامی که درمی‌یابد که جنگینسون مسیحی است به او می‌گوید:

«ای کافر ما را هیچ حاجت و نیازی به کفار نیست.»

و او را از دربار اخراج می‌کنند و هنگامی که او از دربار خارج می‌شود، شخصی با یک سینی بزرگ خاک از عقب سر وی می‌آید و جای پای او را که به اعتقاد آنان نجس شده بود خاک می‌پاشد تا تطهیر شود.^۱

در تمام دوران صفوی فقهای شیعه و مذهب تشیع، اهل کتاب را نجس به حساب آورده‌اند. ولی نحوه رفتار شاهان و دولت مردان حکومتی در این عصر با اهل کتاب یک‌نواخت و به یک روش نبوده است. در دوران شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب، هم فقهای شیعه و هم حکومت اهل کتاب را نجس می‌دانستند، ولی در دوران شاه عباس اول، خود شاه و مردان حکومتی او، با فقهای شیعه آن دوران تفاوت نظر داشتند. فقیهان شیعه تمام اهل کتاب را نجس می‌دانستند ولی شاه‌عباس با این که خود شیعه‌ای بسیار متعصب بود و یهودیان و زرتشتیان را هم نجس بحساب می‌آورد، در مورد مسیحیان و ارمنیان به نظر علما زیاد توجه نمی‌کرد. هم خود شاه و هم دولت مردان حکومتی او با مسیحیان و ارمنیان رفت‌آمد داشتند. در تاریخ آمده است که شاه‌عباس به خانه خواجه‌نظر و برادرش خواجه صفر، تاجرهای ارمنی رفت و آمد داشته است^۲ و شاه‌صفی به خانه بازرگان ارمنی لتسنون می‌رفته است.^۳ همین نحوه برخورد با اهل کتاب در دوران شاه‌صفی و تا اواخر سلطنت شاه‌عباس دوم ادامه پیدا می‌کند.

هر چه به اواخر عصر صفوی نزدیک می‌شویم، علمای پیرو دیدگاه

۱- سایکس. سرپرسی: تاریخ ایران سرپرسی سایکس، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، جلد دوم صفحه‌های ۲۴۱ و ۲۴۲.

۲- تاریخ جلفای اصفهان، صفحه ۱۱۵.

۳- سفرنامه تاورنیه، صفحه ۴۰۲.

جبل عامل، مانند محمدتقی مجلسی و پسرش محمدباقر مجلسی قدرت بیشتری می‌گیرند و در این دوران دیگر حکومت هم مانند علمای شیعه مسیحیان را هم مانند یهودیان و زرتشتیان نجس بحساب می‌آورد. اوج این سخت‌گیری‌ها بر اهل کتاب در اواخر سلطنت شاه سلیمان و در تمام دوران شاه سلطان حسین است.

تاورنیه فرانسوی که در زمان شاه سلیمان به ایران آمده است، در سفرنامه خود اشاره می‌کند که در نزدیکی شهر لار به آب انباری برخورد کرده است که بواسطه افتادن یک یهودی در آن، مردم آن آب انبار را نجس می‌شمردند و دیگر از آن استفاده نمی‌کردند. حتی آن را خراب کردند و آب انباری جدیدی برای خود ساختند. او در این مورد می‌نویسد:

«روزیستم مارس به کاروانسرای که موشک می‌نامیدند، رسیدیم، که از خانه‌ای در پای کوه تشکیل شده است مسافران باید آب خوردن را از آب انباری که تا آنجا یک تیر تفنگ فاصله دارد بیاورند. چند سال بود که آب آن آب انبار را نمی‌توانستند بخورند، زیرا یک یهودی که خواسته [بود] آب بر دارد، پایش لغزیده میان آب انبار افتاده بود و مسلمانان که فوق‌العاده متعصب هستند آن آب انبار را خراب کردند و بعد نزدیک آن دیگری بنا نمودند.»^۱

تاورنیه از وزیر حکومت شیراز یاد می‌کند که به پادرد سختی مبتلا شده بود و تاورنیه جراح خود را همراه می‌برد که وزیر را معالجه کند، ولی وزیر به او می‌گوید «اگر من بی‌پا شوم، بهتر از این است که دست فرنگی به پایم برسد.»^۲

در نامه‌ای که یکی از راهبان کرملی در تاریخ اول اکتبر ۱۶۷۲ میلادی/ ۱۰۸۳ قمری، در اواخر عصر صفوی، در زمان سلطنت شاه سلیمان می‌نویسد، از آن شکایت می‌کند که مسلمانان جور و ظلم زیادی بر مسیحیان روا می‌دارند و مسیحیان را بدون هیچ دلیلی نجس می‌دانند.^۳

۱- سفرنامه تاورنیه، صفحه ۶۷۰.

۲- سفرنامه تاورنیه، صفحه ۵۹۰.

۳- انقراض سلسله صفویه و استیلای افغانه در ایران، صفحه ۳۷.

همان طور که اشاره شد سنی مذهب اهل کتاب را نجس به حساب نمی‌آوردند و حکومت سنی مذهب عثمانی هم این دیدگاه را دنبال می‌کرد و یهودیان و مسیحیان را نجس نمی‌دانست. دولت عثمانی در اواخر عصر صفوی بغداد را تصرف کرد. تاورنیه تاجر فرانسوی جواهر، در سفر نامه خود به این نکته اشاره می‌کند که سنی مذهب اهل عثمانی در آن زمان اهل کتاب را نجس نمی‌شمردند. او از اتفاقی که در آن زمان در بغداد روی داده است برای ادعای خود شاهد آورده است. او در سفرنامه خود می‌نویسد:

«در سال ۱۶۲۹ بعد از فتح بغداد به دست خداوندگار (سلطان عثمانی) یک یهودی در بازار از یک سقای رافضی (شیعه) آب خواست، سقا گذشته از ندادن آب، یهودی را چند فحش و دشنام می‌گوید. یهودی شکایت نزد قاضی می‌برد. قاضی می‌فرستد سقا را با مشک آبش حاضر می‌کنند، اول کاسه آب او را گرفته به یهودی می‌دهند، پس از این که یهودی نوشید خود قاضی از همان ظرف آب می‌خورد. آن گاه سقا را به چوب بسته تنبیه می‌نماید و در زیر چوب به او حالی می‌کند که ما همه محمدی - عیسوی و یهودی بنده و مخلوق خدا هستیم، باین جهت حالا عقاید موهومه خود را چندان ظاهر نمی‌کنند.»^۱

فتوای فقیه شیعه به نجاست اهل سنت

در اواخر عصر صفوی دامنه تعصبات خرافی به اوج خود می‌رسد. در آن هنگام حتی بعضی از عالمان شیعه نه تنها غیرمسلمانان را نجس می‌شمارند، بلکه فتوا به مشرک بودن و نجاست سنیان هم می‌دهند. یکی از این فقیهان شیخ علی نقی کمره‌ای است (متوفی ۱۰۶۰ قمری/ ۱۶۵۰ میلادی). او یکی از بزرگترین فقیهان عصر خود بوده است، او در زمان شاه عباس دوم مدت‌ها منصب شیخ الاسلامی اصفهان پایتخت آن دوران را بر عهده داشت. او آن چنان راه افراط در تشیع را در پیش گرفت که اهل سنت را هم جزو کفار بحساب می‌آورد و ازدواج

با آنان را مجاز نمی‌داند و حتی غذای آنان را هم نجس می‌داند. رسول جعفریان در این مورد می‌نویسد:

«او هم به کفر اهل سنت حکم کرد. و در جایی هم به صراحت نوشته است که مشرکان بر ایشان [اهل سنت] در دنیا و آخرت جاری است و مناکحت [عقد زناشویی] و مصاهرت [با کسی خویشی کردن از طریق ازدواج] و مساورت و مواکلت [با کسی طعام خوردن] و خوردن ذبیحه [گوشت ذبح شده] ایشان چون انجاسند [نجس می‌باشد] و جایز نیست.»^۱

طهارت و نجاست غیر مسلمانان در عصر قاجاریه

در دوران قاجاریه تغییر اساسی در مورد فتوای نجس بودن اهل کتاب داده نشد و همان روش اواخر عهد صفوی دنبال شد. اکثر به اتفاق علمای شیعه این دوران هم، فتوا به نجس بودن اهل کتاب داده‌اند. سیدعلی طباطبایی، محمدحسین نجفی، شیخ مرتضی انصاری، ملا احمد نراقی، از این دسته از علمای عصر قاجار هستند که این نظر را داشته‌اند.^۲ از دیگر علمای سرشناس این عصر شیخ فضل‌الله نوری است که در رساله حرمت مشروطه خود صریحاً به نجس بودن اهل کتاب فتوا داده است.^۳

شواهد تاریخی بسیاری از این دوران وجود دارد که نشان می‌دهند در آن عصر غیر مسلمانان را نجس به حساب می‌آوردند، به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود.

ادوارد براون محقق انگلیسی می‌نویسد در اواخر قاجاریه در یزد یکی از زرتشتیان را بشدت کتک زده‌اند، چون هنگام عبور او از کوچه، بدن او بامیوه‌هایی که در آن جا گذاشته بودند تماس پیدا می‌کند و در نتیجه به عقیده آنان میوه‌ها نجس شده‌اند.^۴

۱ - جعفریان. رسول: مقاله گزارش اندیشه‌های سیاسی یک عالم شیعی صاحب منصب در دولت صفوی - علی نقی کمره‌ای، مقالات تاریخی دفتر چهارم، قم، دفتر نشر الهادی، چاپ اول ۱۳۷۷، صفحه ۲۳.

۲ - طهارت و نجاست اهل کتاب، صفحه‌های ۲۲۹ و ۲۳۰.

۳ - رساله حرمت مشروطه، در کتاب رسائل مشروطه، صفحه ۱۶۰.

۴ - سواد آموزی و دبیری در دین زرتشت، صفحه ۱۷۷، به نقل از کتاب یک سال در میان ایرانیان از ادوارد براون.

در نامه‌ای که انجمن زرتشتیان کرمان در حدود سال ۱۳۱۶ قمری ۱۸۹۸/ میلادی می‌نویسند شکایت می‌کنند که یکی از زرتشتیان بنام جهانبخش در بازار دست به خیار زده و سیدی او را بواسطه این عمل سخت کتک زده است، که بواسطه این حادثه چند استخوان پهلوی شکسته شده است.^۱

با اینکه در دوران قاجاریه یهودیان را نجس می‌شمردند ولی با این حال گروهی از پزشکان آن دوره یهودی بودند. آن‌ها با وجود یهودی بودن خود، به مداوای مسلمانان می‌پرداختند. دکتر پولاک پزشک مخصوص ناصرالدین‌شاه، خود یهودی بود. او در سفرنامه خود اشاره می‌کند که پزشک مخصوص محمدشاه قاجار یهودی بوده و دکتر پولاک خود شخصاً او را ملاقات کرده بود.^۲

طهارت و نجاست غیرمسلمانان در دوران مشروطیت و پهلوی

عصر مشروطیت دورانی است که مشروطه‌خواهان غیرمذهبی قدم‌های اساسی در برابری تمام ایرانیان با هر نوع عقیده و ایمانی برمی‌دارند. رهبران فکری غیر مذهبی ظهور می‌کنند که نطفه‌های تفکر آزادی و برابری انسان‌ها و نهضت مشروطیت را پایه‌ریزی می‌کنند، آنان دیگر به نجس بودن غیر مسلمانان اعتقاد ندارند. از پیشروان فکری این اندیشه می‌توان از میرزا آقاخان کرمانی نام برد. او از بسیاری از خرافاتی که در آن زمان در جامعه ایران رواج داشت انتقاد کرده است. او در رساله سه مکتوب خود این سوال را مطرح کرده است که چرا شیعیان غیر مسلمانان را نجس می‌شمارند؟ و او از این عقیده انتقاد کرده است. او در مکتوب اول رساله خود می‌نویسد:

«... دیگر نجاست یهود و نصاری در کدام کتاب بر شما نازل شده است، که به واسطه مسئله طهارت و نجاست تمام ملل و امم عالم را نجس می‌دانید و پلید می‌خوانید و از معاشرت ایشان نفرت دارید...»^۳

۱- تاریخ زرتشتیان کرمان، صفحه ۴۵.

۲- پولاک. یاکوب: سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ اول ۱۳۶۱، صفحه‌های ۳۹۷ و ۳۹۸.

۳- کرمانی. میرزا آقاخان: سه مکتوب، به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، استکھلم

با شروع عصر پهلوی دگرگونی‌های عظیمی در جامعه ایرانی رخ داد، از آن جمله نظام آموزشی دانش‌آموزان که تا آن روز بر مبنای سیستم مکتب خانه‌ها بنا شده بود و ملاهای مذهبی مستقیماً مسئول تدریس در آن مکتب خانه‌ها بودند، برچیده شد و مدارس به سبک امروزی تأسیس گردید. معلمان از طرف وزارت معارف آن زمان مسئول آموزش دانش‌آموزان شدند. دست ملاهای مذهبی از سیستم آموزشی کشور کوتاه شد. به کودکان یهودی و زرتشتی این اجازه داده شد که وارد این مدارس شوند و در کنار دانش‌آموزان مسلمان مشغول تحصیل شوند. مدارس الیانس اسرائیلیت سال‌ها قبل از دوران پهلوی توسط الیانس فرانسه در شهرهای مختلف ایران تأسیس یافته بود. این مدارس برای آموزش دانش‌آموزان یهودی بوجود آمده بود، ولی بسیاری از خانواده‌های مسلمان هم فرزندان خود را برای تحصیل به این مدارس فرستادند. این هم‌جواری دانش‌آموزان یهودی و مسلمان باعث شد که ارتباط بیشتری بین کودکان یهودی و مسلمان برقرار گردد.

در اوایل شروع پذیرش دانش‌آموزان یهودی در مدارس دولتی مشکلاتی وجود داشت، هنوز احساس نجاست غیرمسلمانان در ذهن کودکان مسلمان جای داشت به سال‌ها زمان نیاز بود تا بتوان آن را از ذهن کودکان بیرون کشید. روان‌شاد مرحوم پدرم هارون شریفی تعریف می‌کرد، در اوایل دهه ۱۳۱۰ شمسی که او به مدرسه دولتی فردوسی در گلپایگان می‌رفت، در مدرسه دانش‌آموزان یهودی اجازه نداشتند به بشکه آبی که برای نوشیدن آب دانش‌آموزان در مدرسه گذاشته بودند دست بزنند. آن‌ها مجبور بودند قرص‌های گنه‌گنه تلخ را که در آن زمان برای جلوگیری از انتشار بیماری مالاریا بین دانش‌آموزان توزیع می‌شد، با آب دهان خود فرو دهند. او می‌گفت روان‌شاد آقای روحانی مدیر مدرسه، دانش‌آموزان را در حیاط مدرسه جمع کرد و طی سخنرانی که برای آنان انجام داد به دانش‌آموزان

مسلمان تفهیم کرد که همه کودکان با هر آیین و مذهبی که دارند، با یکدیگر برابرند و تفاوتی ندارند.

دادگاه‌های شرع که روحانیون شیعه قرن‌ها بوسیله آن بر نظام قضایی کشور تسلط داشتند، برچیده شد و دادگستری و دادگاه‌های قضایی جدید تشکیل گردید و آن‌ها جایگزین دادگاه‌های شرع شدند. نظام قضایی کشور بطور کلی عوض شد و اقلیت‌های مذهبی توانستند در پناه قوانین جدید قضایی و کشوری به حقوق اجتماعی بیشتری دست یابند. اقداماتی که در دوره رضاشاه شروع شد، به اقلیت‌های مذهبی این اجازه را داد که وارد فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و اداری کشور شوند. این اقدامات رفته‌رفته به ثمر نشست و باعث گردید که اقلیت‌ها بتوانند جایی در کل جامعه ایرانی پیدا کنند و ارتباط مستقیمی با مسلمانان داشته باشند. یهودیان توانستند بتدریج از گتوها و محلات خود خارج شوند و محل زندگی خود را به خارج از این محلات انتقال دهند. ارتباط بیشتری که بین جامعه‌های اقلیت مذهبی و مسلمان برقرار شد باعث گردید که رفته‌رفته دیوار جدایی نجاست ترک بردارد و با گذشت سال‌ها تا حدود زیادی فرو ریزد و نجاست غیر مسلمانان نادیده گرفته شود و حتی فراموش گردد. اقلیت‌های مذهبی بسیاری توانستند در ادارات دولتی استخدام شوند و همکاران مسلمان آنان بدون احساس نجاست، در کنار آن‌ها در یک محل مشغول کار شوند.

با تمام تغییراتی که در تفکر جامعه مسلمان صورت گرفت هنوز نشانه‌هایی از تفکر نجاست در گوشه و کنار به چشم می‌خورد. گرمابه‌ها و یا حمام‌های عمومی وجود داشتند که در بالای سر در آن‌ها این جمله نوشته شده بود که: «گرمابه مخصوص مسلمین است» و فقط مسلمانان حق داشتند در این گرمابه‌ها تن و بدن خود را بشویند. یهودیان در بسیاری از شهرهای ایران مجبور بودند که از گرمابه‌های مخصوص خود استفاده کنند. یهودیان تهران در محله عودلاجان، گرمابه مخصوص خود را داشتند و یهودیان گلپایگان تا اواخر دهه ۱۳۲۰ و اوایل ۱۳۳۰ شمسی گرمابه مخصوص خودشان را در این شهر

داشتند.

تحولاتی که در این دوران انجام گرفت بقدری اساسی و پایه‌ای بود که توانست افکار عمومی ایرانیان مسلمان را در مورد نجاست اهل کتاب تغییر دهد، تا جایی که اقلیت‌های مذهبی توانستند حتی کارخانه‌های تولید مواد غذایی را در اختیار خود داشته باشند. از آن جمله می‌توان از کارخانه‌های تولید مواد غذایی میکایلیان و آرزومانیان نام برد که صاحبان آن ایرانیان ارمنی مذهب بودند و بسیاری از کارگران ارمنی در این کارخانه‌ها کار می‌کردند. این کارخانه‌ها در آن زمان بخش بزرگی از مواد گوشتی از قبیل سوسیس و کالباس ایران را تولید می‌کردند و بسیاری از مسلمانان بدون احساس هیچ‌گونه نجاستی محصولات آن‌ها را مصرف می‌کردند. صاحبان بسیاری از رستوران‌ها و اغذیه فروشی‌های تهران مسیحی ارمنی بودند.

احساس انسانی و مشکل نجاست

نجس شمردن انسان غیر مسلمان با احساس شخص شیعه معتقد به آن در ارتباط است. با وضع قوانین و یا مقررات و یا صدور بخشنامه، نمی‌توان این احساس را از فکر و اندیشه معتقدان به آن خارج کرد. این احساس با وجود شخص معتقد عجین شده است، در وجود او زندگی می‌کند و با او همراه است. او آن را جزئی از بدیهیات زندگی خود می‌داند. آموزش تبلیغ و روشنگری بسیاری لازم است تا بتوان این تصور را از ذهن آنان پاک کرد. اولین قدم را باید فقیهان شیعه بردارند و فتوا به طهارت همه انسان‌ها دهند.

حجت‌الاسلام احمد عابدینی از کسانی است که در جمهوری اسلامی کوشش‌هایی در این زمینه به عمل آورده است. او سعی بر آن دارد که ثابت کند که نجس شمردن غیرمسلمانان از لحاظ دینی و مذهبی پایه‌های درستی ندارد. او در مورد این که چگونه این فکر جزئی از بدیهیات اندیشه علمای شیعه شده است مثالی می‌آورد. او با یکی از علمای شیعه که اسم نبرده است مذاکره می‌کند، فقیه شیعه در پاسخ این سوال که چرا غیر مسلمانان نجس هستند این گونه با او

گفتگو کرده است:

«... آنان بدون شک نجس هستند.

گفتم چرا؟

پاسخ داد: حتی عشایر و روستاییان هم می‌دانند که آنان نجس هستند، با اینکه اگر ظرفی را جلوی سگ بگذارند و سگ آن را زبان بزند، می‌گویند: سگ ظرف را تمیز کرد و تطهیر نمی‌خواهد، ولی همین عشایر که این ظرف را پاک می‌دانند، اگر یک یهودی از ظرف آنان چیزی بخورد، فوراً ظرف را تطهیر می‌کنند. پس معلوم است اهل کتاب نجس هستند و این عمل عشایر، سیره‌ای است مستمر از زمان ائمه که به آنان رسیده است. تمام عشایر می‌گویند اهل کتاب همه نجس هستند. آن‌گاه تو می‌گویی پاک هستند.»^۱

قرن‌ها است که از عهد صفویه به بعد علمای پیرو دیدگاه جبل عامل به گوش شیعیان خوانده‌اند، در خطبه‌ها، در کتاب‌ها و توضیح المسائل‌ها به آن فتوا داده‌اند که غیرمسلمانان نجس می‌باشند. هنوز آیت‌الله محمود هاشمی شاهرودی رئیس قوه قضاییه در جمهوری اسلامی، که باید از حقوق ایرانیان غیرمسلمان دفاع کند، عقیده دارد که غیرمسلمانان نجس هستند.^۲ آیت‌الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی، با این که رای به غیرنجس بودن اهل کتاب داده است، هنوز معتقد است که بهاییان نجس می‌باشند و هرگونه تماس با آنان را ممنوع کرده است.^۳ مشکل بنظر می‌رسد که فقیهان دولتی جمهوری اسلامی بخواهند این مساله را حل کنند.

شیعه متعصب حتی وقتی کشور ایران را ترک می‌کند و به اروپا و امریکا می‌آید، هنوز این احساس را با خود حمل می‌کند. در محیط جدید هنوز این سوال برای او مطرح می‌شود که چگونه می‌تواند با غیرمسلمانان ارتباط پیدا کند و مساله نجاست را چگونه می‌تواند برای خود توجیه کند. سوالاتی را که این گونه اشخاص به خارج از ایران

۱- بحثی در باره پاک بودن ذاتی انسان.

۲- طهارت و نجاست اهل کتاب.

۳- تارنمای اختصاصی آیت‌الله خامنه‌ای، بخش احکام و استفتائات، قسمت طهارت

- احکام کافر، سوال‌های شماره ۳۲۸ و ۳۵۰.

آمده، مطرح کرده‌اند، نشان دهنده این احساس است. در اینجا به نمونه سؤالاتی که برای این گروه از شیعیان به خارج از ایران آمده، مطرح شده و با آیت‌الله‌های مراجع تقلیدشان در میان گذاشته‌اند آورده می‌شود:

گروهی از آنان با آیت‌الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی پرسش‌های زیر را مطرح کرده‌اند و او پاسخ‌های لازم را به پرسش‌های آنان داده است:

سوال ۳۲۱: در منطقه محل تحصیل و سکونت ما اکثریت مطلق مردم کفار بودایی هستند. اگر دانشجویی، خانه‌ای را از آن‌ها اجاره نماید، آن خانه از نظر طهارت و نجاست چه حکمی دارد؟ آیا شستن و تطهیر منزل ضرورت دارد؟ قابل ذکر است که بسیاری از خانه‌های این منطقه از چوب ساخته شده و قابل شستن نیست. هتل‌ها و ائاثیه و لوازم موجود در آن‌ها چه حکمی دارد؟

جواب: تا یقین به تماس اشیا مورد استفاده شما با دست و بدن مرطوب کافر غیر کتابی حاصل نشده، حکم به نجاست نمی‌شود. در صورت یقین به نجاست هم آب کشیدن در و دیوار منزل و هتل‌ها و ائاثیه و لوازم موجود در آن واجب نیست. آن‌چه واجب است تطهیر اشیا نجسی است که برای خوردن و آشامیدن و نماز خواندن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

سوال ۳۳۲: آیا صندلی‌های ماشین و قطاری که مورد استفاده مشترک مسلمانان و کافران است، با این که کفار در بعضی از مکان‌ها بیشتر از مسلمان‌ها هستند و حرارت هوا باعث ترشح عرق و حتی سرایت رطوبت می‌شود، محکوم به طهارت است؟

جواب: کافر اهل کتاب محکوم به طهارت است، و در هر صورت در مورد اشیاء مورد استفاده مشترک کفار و مسلمین با عدم علم به نجاست، حکم به طهارت آن‌ها می‌شود.

سوال ۳۳۳: زندگی دانشجویی در خارج مستلزم ارتباط و معاشرت با کفار است، در چنین موردی استفاده از مواد غذایی ساخت آن‌ها مشروط بر این که مواد حرام مثل گوشت تذکیه نشده در آن‌ها نباشد، ولی احتمال تماس دست مرطوب کافر با آن‌ها

داده شود، چه حکمی دارد؟

جواب: مجرد احتمال تماس دست مرطوب کافر با مواد غذائی، برای وجوب اجتناب کافی نیست، بلکه تا یقین به تماس حاصل نشود، حکم به طهارت می شود. کافر اگر از اهل کتاب باشد، نجس ذاتی نیست و تماس دست مرطوب او باعث نجاست نمی شود.^۱

فصل نهم

دیه اهل کتاب، نابرابری انسان‌ها

انواع مجازات در فقه اسلامی

در فقه جزایی اسلام، مجازات افراد خطاکار به روش‌های مختلف صورت می‌گیرد. هر یک از این روش‌ها ویژگی‌های خود را دارد. از جمله روش‌های مجازات‌های اسلامی، می‌توان از قصاص، تعزیر، حد و دیه نام برد.

قصاص

مجازات قصاص که یکی از شدیدترین نوع مجازات اسلامی است معمولاً در مورد جرایمی از قبیل قتل عمد، ضرب و جرح، قطع و یا از کار افتادگی اعضای بدن صورت می‌گیرد. در مجازات قصاص شخص خطاکار و یا گناهکار امکان دارد به اعدام یا قطع یکی از اعضای بدن محکوم شود.

حد

حد، مجازاتی است که نوع، میزان و مورد آن در شرع اسلام تعیین شده است و قابل تخفیف و یا تعطیل نمی‌باشد. در قانون مجازات

اسلامی که در سال ۱۳۸۶ برای تصویب به مجلس شورای اسلامی ارائه گردیده، موارد زیر از نظر جمهوری اسلامی، جرم شناخته شده است که مجازات حدی، برای این جرائم پیش‌بینی شده است:

زنا و ملحقات آن، لواط، تفخیز (شهوت راندن مرد، مابین دو ران شخصی دیگر، بدون انجام دخول)، مساحقه (همجنس‌بازی زنان)، قَوّادی (جاکشی)، قَذف (تهمت و افترا)، سب النبی (دشنام به حضرت محمد و امامان)، ارتداد (تغییر دین دادن فرد مسلمان به دینی دیگر)، بدعت و سحر و جادو، مصرف مشروبات الکلی، سرقت، محاربه و ایجاد فساد در روی زمین.

با توجه به نوع جرائمی که صورت گرفته است، مجرم ممکن است به قتل، رجم (سنگسار) و یا ضربات شلاق محکوم گردد.

دیه

دیه یا پرداخت خون بها صورتی دیگر از مجازات اسلامی است که در فقه شیعه به صورت زیر تعریف شده است:

«دیه عبارت از مالی است که در مقابل جرح، قتل، نقص عضو، باید جانی به مجنی علیه و یا ورثه او دهد.»

در مجموعه قوانین وضع شده در جمهوری اسلامی، ماده ۲۹۴ قانون مجازات اسلامی، دیه را به صورت زیر تعریف کرده است:

«ماده ۲۹۴ - دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا عضو، به مجنی علیه یا به ولی اولیاء دم او داده می‌شود.»^۱

بنا به تعریف یاد شده، دیه یا خون بها به صورت جریمه مالی انجام می‌گیرد و عبارت است از مالی که از شخص خطاکار گرفته می‌شود و به قربانی و یا ورثه او داده می‌شود. کشتن یا بریدن اعضای بدن، شلاق و زندان در این مجازات نقشی ندارد.

۱- قانون مجازات اسلامی، به اهتمام حبیب‌الله وحیدی، تهران، نشر آبتین، تابستان ۱۳۷۱، صفحه ۷۹. مجموعه قوانین مجازات اسلامی در تاریخ هفتم آذر ماه ۱۳۷۰ شمسی به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام جمهوری اسلامی رسیده است و بر طبق مواد آن، دادگاه‌ها در دادگستری جمهوری اسلامی آرای خود را صادر می‌کنند.

دیه قتل شخص مسلمان

اگر فردی به عمد شخص مسلمانی را به قتل برساند، قاتل با توجه به نوع جرم به اعدام و یا زندان محکوم می‌گردد. در صورتی که اولیا دم (صاحبان خون) مقتول، رضایت دهند، می‌توان مجازات را عوض کرد و قاتل را به پرداخت دیه و یا خون‌بها محکوم کرد. این تبدیل مجازات را می‌توان با توافقی که صورت می‌گیرد، در مورد جرایمی از قبیل نقص عضو و یا از کارافتادگی اعضای بدن هم انجام داد. در فقه اسلامی دیه قتل مرد مسلمان برابر است با:

«صد شتر پنج ساله یا دویست گاو و یا دویست جفت پارچه از نوع بُرد یمانی و یا هزار گوسفند و یا هزار دینار طلا و یا ده هزار درهم نقره».

ماده ۲۹۷ قانون مجازات اسلامی در جمهوری اسلامی، دیه قتل مرد مسلمان را به صورت زیر تعیین کرده است:

«ماده ۲۹۷ - دیه قتل مرد مسلمان یکی از امور ششگانه ذیل است که قاتل در انتخاب هر یک از آن‌ها مخیر می‌باشد و تلفیق آن‌ها جایز نیست:

- ۱ - یک صد شتر سالم و بدون عیب که خیلی لاغر نباشند.
 - ۲ - دویست گاو سالم و بدون عیب که خیلی لاغر نباشند.
 - ۳ - یک هزار گوسفند سالم و بدون عیب که خیلی لاغر نباشند.
 - ۴ - دویست دست لباس از حله‌های یمَن.
 - ۵ - یک هزار دینار مسکوک سالم و غیر مغشوش که هر دینار یک مثقال شرعی طلا به وزن هجده نخود است.
 - ۶ - ده هزار درهم مسکوک سالم و غیر مغشوش که هر درهم به وزن ۱۲/۶ نخود نقره می‌باشد.
- تبصره. قیمت هر یک از امور ششگانه در صورت تراضی طرفین و یا تعذر همه آن‌ها پرداخت می‌شود.»^۱

در ماده ۳۰۰ قانون مجازات اسلامی آمده است:

«دیه قتل زن مسلمان خواه عمدی خواه غیر عمدی، نصف مرد مسلمان است.»^۲

۱- قانون مجازات اسلامی ماده ۲۹۷، صفحه ۸۰.

۲- قانون مجازات اسلامی ماده ۳۰۰، صفحه ۸۱.

دیه شخص غیر مسلمان

بنا بر فقه اسلامی اگر شخص مسلمانی انسان غیرمسلمانی را به قتل برساند، قاتل مسلمان به هیچ وجه به مجازات قصاص که عبارت از کشتن باشد محکوم نمی شود. حتی قاتل به زندان هم محکوم نخواهد شد و مجازات حد که صورتی از آن عبارت از شلاق زدن باشد، در مورد او جاری نخواهد شد. قاتل مسلمان فقط باید دیه بپردازد. «هیچ مسلمانی به عوض قتل یا جرح ذمی قصاص نخواهد شد».^۱ دیه قتل غیر مسلمانان با توجه به نوع دین و مذهب آنان متفاوت می باشد.

دیه غیر مسلمانانی که اهل ذمه نیستند

بنا بر فقه اسلامی، جان غیر مسلمانانی که اهل ذمه نیستند و یا اهل ذمه هستند، ولی قرارداد اهل ذمه با مسلمانان ندارند، هیچ ارزش و حرمتی ندارد و قتل آنان دیه ندارد. بدین معنی که اگر فرد مسلمانی شخص غیر مسلمانی را که یهودی، مسیحی و یا زرتشتی نیست به قتل برساند، مقتول کافر حربی به حساب می آید و قاتل نه تنها به مجازات اعدام و زندان محکوم نخواهد شد، حتی نباید هیچ گونه دیه و یا خون بهایی هم بپردازد.

دیه اهل کتاب (یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان)

میزان دیه اهل ذمه در فقه شیعه، برابر هشت صد درهم نقره است، که اگر با میزان دیه مسلمان که برابر ده هزار درهم نقره است مقایسه شود، می توان نتیجه گرفت که دیه اهل کتاب کمتر از هشت درصد دیه شخص مسلمان است. برابری حیوانی آن معادل با هشت شتر و یا شانزده گاو و یا هشتاد گوسفند است. فقه شیعه فقط در یک حالت است که میزان دیه اهل کتاب را برابر با دیه یک مسلمان می داند و آن در حالتی است که قاتل مسلمان عادت به کشتن اهل ذمه داشته باشد،

۱- هاشمی شاهرودی. سید محمود (رییس قوه قضاییه در جمهوری اسلامی): مقاله دیه اهل ذمه و شهروندان غیر مسلمان، مجله فقه فارسی، شماره ۲۸.

بدین معنی که قاتل هرگاه میل کند و بدون دلیل اشخاص ذمی را به طور مرتب به قتل برساند، در آن صورت است که به پرداخت دیه کامل یک مسلمان که برابر ده هزار درهم نقره است محکوم می‌گردد. در آغاز اسلام شک در آن بود که اگر مسلمانی یک زرتشتی را به قتل رساند، آیا زرتشتی را می‌توان از اهل ذمه به حساب آورد و هشت صد درهم نقره برای قتل او دیه پرداخت و یا مانند سایر کفار حربی، کشتن او دیه ندارد. حدیث است که از پیامبر اسلام در این مورد سوال شد، پیامبر این امتیاز را به زرتشتیان دادند و فرمودند می‌توان زرتشتیان را جزو اهل ذمه به حساب آورد و در ازای کشتن هر یک از آنان مانند کشتن یهودیان و مسیحیان دیه پرداخت.

«امام صادق فرمود: پیامبر اسلام، خالد بن ولید را به بحرین فرستاد. وی گروهی از یهودیان و نصرانیان و مجوسان (زرتشتیان) را به قتل رسانید و به پیامبر نوشت: من گروهی از مجوسی‌ان را کشتم و در مورد دیه اینان شما فرمانی به من ندادید. پیامبر در پاسخ او نوشت: دیه آنان مثل دیه یهود و نصارا است و فرمود آنان اهل کتاب هستند.»^۱

موردی را که تمام مذاهب اسلامی در آن توافق دارند این است که مسلمانی را در ازای قتل غیرمسلمان نمی‌توان قصاص کرد، ولی دیدگاه‌های فقه اسلامی در مورد میزان دیه اهل کتاب یکسان نیست و با یکدیگر تفاوت اساسی دارد. گروهی از فقهای اهل سنت دیه اهل کتاب را برابر با دیه مسلمانان در نظر گرفته‌اند. گروهی دیگر دیه آنان را نصف دیه مسلمانان دانسته‌اند، ولی کمترین میزان دیه اهل کتاب را فقه شیعه در نظر گرفته و اعمال کرده است. دیدگاه مذاهب مختلف اسلامی، در مورد دیه اهل کتاب را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

– فقهای حنفیه و زیدیه

فقهای حنفیه و زیدیه به تساوی دیه اهل کتاب با دیه مسلمانان نظر داده‌اند.

۱ – دیه اهل ذمه و شهروندان غیرمسلمان، مجله فقه فارسی، شماره ۲۸.

- فقه‌های شافعیه

دیدگاه فقه‌های شافعی بر این اساس است که دیه اهل کتاب یک سوم دیه مسلمان است و دیه زرتشتیان هشت صد درهم نقره است.

- فقه‌های مالکی و حنبلی

فقه‌های مالکی و حنبلی معتقدند که دیه اهل کتاب نصف دیه مسلمان است و دیه زرتشتیان هشت صد درهم نقره است.

- فقه‌های شیعه

گروه فقه‌های شیعه معتقدند که دیه همه اهل کتاب و زرتشتیان برابر و فقط هشت صد درهم نقره است.^۱

همانطور که ملاحظه می‌شود، فقه‌های شیعه کمترین مقدار دیه را برای اهل کتاب در نظر گرفته‌اند.

اگر غیرمسلمانی از اهل ذمه، مسلمانی را به قتل برساند، آن شخص قصاص می‌شود. آیت‌الله خمینی در تحریرالوسیله حکم داده است که ذمی خودش و همه اموالش به اولیاء مقتول منتقل می‌شود.^۲ در قوانین فقهی مذهب شیعه آمده است:

اگر غیرمسلمانی، غیرمسلمان دیگری را به قتل برساند قصاص خواهد شد، ولی اگر قاتل، پس از قتل مسلمان شود او را نمی‌توان به قتل رساند. قاتل مسلمان شده فقط لازم است که دیه کافر را بپردازد.

آیت‌الله خمینی در تحریرالوسیله چنین آورده است:

«مساله ۶ - اگر کافری، کافر دیگر را به قتل برساند و سپس مسلمان شود دیگر ورثه مقتول نمی‌توانند او را به قتل برسانند (چون آن‌ها کافرنند و او مسلمان)، بلکه به عهده قاتل است که اگر

۱- ابراهیمی. محمد: مقاله تاثیر دین بر میزان دیه، منبع تارنمای اینترنتی دادگستری جمهوری اسلامی به آدرس:

www.dadgostary-tehran.ir

این مقاله در تاریخ ژوئن سال ۲۰۰۶ در این تارنما دیده شده است.

۲ - خمینی. آیت‌الله روح‌الله: تحریرالوسیله، بخش قصاص، گفتار در شرایط معتبره در قصاص، مساله ۴.

مقتول دیه دارد، دیه او را بپردازد (اما اگر مانند کافر حربی که خونش هدر است باشد دیه هم ندارد).^۱

انسان‌ها در اسلام بخصوص در مذهب شیعه، دارای حقوق و مزایای برابر نیستند و با توجه به نوع عقاید دینی که دارند، طبقه‌بندی می‌شوند.

طبقه‌بندی انسان‌ها در فقه شیعه طبق جدول محسن کدیور

محسن کدیور در مقاله تحقیقی و بسیار با ارزشی که تحت عنوان «حقوق بشر و روشنفکر دینی»^۲ انتشار داده، طبقه‌بندی یا درجه‌بندی انسان‌ها را در فقه شیعه مورد بررسی قرار داده است. محسن کدیور معتقد است که: «در احکام اسلام سنتی تبعیض غیر قابل انکاری بین معتقدان ادیان مختلف وجود دارد». انسان‌ها در فقه شیعه به چهار درجه یا طبقه تقسیم می‌شوند.

۱- انسان‌های درجه یک، مسلمانان فرقه ناجیه (مسلمانان شیعه اثنی‌عشری)

۲- انسان‌های درجه دو، مسلمانان سایر مذاهب اسلامی.

۳- انسان‌های درجه سه، اهل کتاب، یعنی مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان به شرطی که شرایط اهل ذمه را بپذیرند.

۴- انسان‌های درجه چهارم، که شامل دیگر انسان‌ها یعنی کافران حربی و کلیه غیرمسلمانان غیر اهل ذمه و یا اهل ذمه غیر معاهد می‌شوند.

مزایا و امتیازها و امکاناتی را که هر یک از این گروه‌ها برخوردار خواهند بود با یکدیگر متفاوت می‌باشد.

۱- انسان‌های درجه یک یعنی مسلمانان شیعه اثنی‌عشری، از

۱- تحریرالوسیله خمینی، بخش قصاص، گفتار در شرایط معتبره در قصاص، مساله ۶.

۲- کدیور. محسن: مقاله حقوق بشر و روشنفکر دینی، مجله آفتاب، شماره ۲۷، تیر ماه ۱۳۸۲، صفحه‌های ۵۴ تا ۶۹.

تمامی حقوق انسانی و امتیازهای دینی برخوردار خواهند بود. مناصبی وجود دارد که تقریباً فقط این انسان‌های درجه یک می‌توانند عهده‌دار شوند و دیگر انسان‌ها فاقد آن هستند، از آن جمله مناصب می‌توان ولایت امر، مرجعیت، امامت جمعه، قضاوت و شهادت را نام برد. حتی شهادت انسان‌های مسلمان غیر شیعه قابل شنیدن نیست و قضاوت‌شان معتبر نیست. ریشخند مسلمان شیعه خلاف شرع است، ولی هجو و ریشخند دیگر مسلمانان معصیت محسوب نمی‌شود. حتی زن مسلمان شیعه نمی‌تواند به همسری مرد مسلمان سایر مذاهب اسلامی درآید.^۱

۲ - انسان‌های درجه دو مسلمانان سایر مذاهب اسلامی هستند که آن‌ها از اکثر حقوق شرعی برخوردار هستند، اما از برخی از حقوق شرعی و بسیاری از اختیارات دینی محرومند.

۳ - انسان‌های درجه سه، مردم اهل کتابند، یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان که از اکثر حقوق شرعی بی‌بهره‌اند. محسن کدیور معتقد است که تفاوت حقوقی مسلمان و غیر مسلمان از ضروریات شرعی در اسلام شیعه است. بدن انسان کافر نجس است، نوع کافر فرقی نمی‌کند می‌خواهد مشرک، مرتد، کافر اصلی، کافر ذمی و یا اهل کتاب باشد. بدین معنی که به طور مطلق غیرمسلمانان نجس محسوب می‌شوند و از نجاسات شرعا باید اجتناب کرد.^۲ مسلمان حق ازدواج با غیرمسلمان را ندارد.^۳ یکی از موانع ارث بردن هم کفر است، کافر

۱- مقاله حقوق بشر و روشنفکر دینی، صفحه ۵۵.

شیخ علی‌نقی کمره‌ای که از فقهای بزرگ شیعه در اواخر عصر صفوی است، به صراحت فتوا داده است که زن مسلمان شیعه نمی‌تواند به همسری مرد مسلمان معتقد به دیگر مذاهب اسلامی درآید. (جعفریان. رسول، مقاله گزارش اندیشه‌های سیاسی یک عالم شیعی صاحب منصب در دولت صفوی - علی‌نقی کمره‌ای، مقالات تاریخی دفتر چهارم، قم، دفتر نشر الهادی، چاپ اول ۱۳۷۷، صفحه ۲۳).

۲- برای مطالعه جزئیات بیشتری از داستان نجاست غیر مسلمانان می‌توان به بخش طهارت و نجاست غیر مسلمانان در این کتاب مراجعه کرد.

۳- برای مطالعه جزئیات بیشتر منع ازدواج مسلمانان با غیر مسلمانان، میتوان به منابع زیر مراجعه کرد:

- مقاله فقه و ازدواج با کافران، علی اکبر کلانتری، مجله کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۷.

- کتاب ازدواج با بیگانگان، محمد ابراهیمی.

نمی‌تواند از مسلمان ارث ببرد ولی مسلمان از کافر ارث می‌برد.^۱ در شرایط اجرای حکم قصاص، مسلمانی که غیر مسلمانی را کشته باشد را به جرم قتل غیرمسلمان نمی‌توان کشت، ولی کافر به واسطه قتل مسلمان قابل قصاص است. حتی اگر «کافری پس از قتل کافر دیگری، اگر مسلمان شود، قاتل را نمی‌توان قصاص کرد.» محسن کدیور در مورد شرایط اهل ذمه در یک جامعه اسلامی شیعه می‌نویسد:

«البته اهل کتاب یعنی مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان با پذیرش عقد ذمه با شرایطی می‌توانند در جامعه اسلامی از امنیت جانی، مالی و ناموسی بهره‌مند شوند. مهمترین شرط ذمه پرداخت جزیه است. نحوه پرداخت جزیه می‌باید ذیلانه باشد و اهل ذمه باید همواره احساس فروستنی کنند.»^۲

شهادت غیرمسلمان علیه مسلمان قابل شنیدن نیست. قضاوت آن‌ها برای مسلمانان فاقد اعتبار است. اهل ذمه در طبقه‌بندی انسان‌ها در فقه شیعه انسان‌های درجه سه محسوب می‌شوند.

۴ - انسان‌های درجه چهار عبارتند از کفار غیر ذمی و اهل ذمه غیرمعاهد، که آن‌ها فاقد هرگونه حق هستند و هیچ‌گونه حرمت و ارزشی ندارند. کفار غیرذمی اصولاً دیه ندارند. «اگر مسلمانی یک انسان غیرمسلمان را که جزو اهل کتاب نیست را به قتل برساند، به هیچ وجه نمی‌توان او را مجازات کرد.» حتی لازم نیست که او دیه یا خون‌بهای او را بپردازد. این افراد از لحاظ شرع اسلامی شیعه، نفس محترمه نیستند، خون‌شان احترام ندارد و آنان ارزشی ندارند.^۳ محسن کدیور می‌نویسد طبق احکام فقه شیعه «پایبندی به دین و عقیده باطل، جان انسان را بی‌ارزش می‌کند.» غیرمسلمانان نه تنها در

۱ - برای مطالعه جزئیات بیشتر از قانون ارث اقلیت‌های مذهبی در فقه شیعه، می‌توان به بخش قانون ارث اقلیت‌های مذهبی در این کتاب مراجعه کرد.

۲ - برای مشاهده نظام جزیه در فقه اسلامی وشواهد تاریخی آن در ایران، می‌توان به بخش جزیه اهل ذمه در این کتاب مراجعه کرد.

۳ - مقاله حقوق بشر و روشنفکر دینی کدیور، صفحه ۵۵

طول حیات بلکه در مرگ نیز با مسلمانان متفاوتند. آنان را نمی‌توان در قبرستان مسلمانان دفن کرد و حرمت نبش قبر مختص مسلمین است.

محسن کدیور چنین نتیجه‌گیری می‌کند که :

«با صراحت می‌توان گفت که در اسلام سنتی انسان فاقد حقوق ذاتی است. انسان از آن حیث که انسان است حقوقی ندارد، حقوق دینی اولاً و به الذات متعلق به این مذهب، جنسیت و حریت است، نه متعلق به نوع انسان و بشر، پس ما در این تلقی [فقه شیعه] حقوق مومن [فرد شیعه]، حقوق مسلمان، حقوق مذکر، حقوق حر [فرد آزاد نه برده]، حقوق عبد [انسان برده]، حقوق فقیه و حقوق عوام داریم. اما حقوق بشر نداریم. در اسلام تاریخی [شیعه اثنی عشری] نمی‌توان از حقوق بشر دم زد.»^۱

دیدگاه‌های فقهای شیعه و دیه اهل کتاب

شیخ طوسی

«هرگاه قاتل (مسلمان)، عادت به قتل اهل ذمه داشته باشد، امام می‌تواند به صلاح دید خود، قاتل را به پرداخت دیه کامل مسلمان یا پرداخت چهار هزار درهم ملزم کند، اما نسبت به کسی که به ندرت مرتکب قتل ذمی شده، بیش از هشت صد درهم بر او نخواهد بود.»^۲

«دیه ذمی، هشت صد درهم عالی یا به اندازه قیمت آن از اعیان و اجناس است و دیه زنان ایشان نصف دیه مردانشان (چهار صد درهم نقره) می‌باشد. هرگاه کسی به قتل اهل ذمه عادت کرده باشد، امام می‌تواند او را به پرداخت چهار هزار درهم ملزم کند تا دیگر بار مرتکب این عمل نشود.»^۳

۱- مقاله حقوق بشر و روشنفکر دینی کدیور، صفحه ۵۵.

۲- دیه اهل ذمه و شهروندان غیر مسلمان، سید محمود هاشمی.

۳- دیه اهل ذمه و شهروندان غیر مسلمان، سید محمود هاشمی.

محقق حلی

«کفار غیر اهل ذمه دیه ندارند، چه طرف معاهده مسلمانان باشند، چه طرف جنگ، چه دعوت اسلام به ایشان رسیده و چه نرسیده باشد.»^۱

روح الله خمینی

«مساله ۲ - اگر مسلمانی به کشتن اهل ذمه عادت کرده باشد قصاص گرفتن از او جایز است، چیزی که هست تفاوت خون بها از ذمی گرفته می شود، بعضی خواستند بگویند این کشتن مسلمان بخاطر کفار قصاص نیست بلکه حد الهی است، لکن این شخص ضعیفی است.»^۲

شواهد تاریخی و ارزش انسان ها

از حمله اعراب به ایران تا عهد صفوی

هنگامی که اعراب به ایران حمله کردند و ایران را به اشغال خود درآوردند، ایران را به عنوان کشور فتح شده به وسیله مسلمانان به حساب آوردند و ایرانیان به صورت مردمی که تحت انقیاد اعراب و مسلمانان هستند به حساب آمدند. گروهی از ایرانیان که به زور و یا به میل خود مسلمان می شدند، دارای مزایایی محدودی می شدند ولی این مزایا به هیچ وجه تا مرحله برابری با اعراب نمی رسید و اعراب، ایرانیانی را که می خواستند آیین و دین خود را حفظ کنند، را مجبور می کردند که قوانین و مقررات سنگینی را اجرا کنند تا بتوانند در کشور خودشان بمانند. نخستین قوانین و مقرراتی که در این زمینه وضع گردید، قوانین عمر است که توسط خلیفه دوم مسلمانان برای مردم کشورهای اشغالی وضع گردید. در کتاب های بسیاری به این قوانین اشاره شده است. ایرانیان زرتشتی مجبور بودند به این شرایط

۱- دیه اهل ذمه و شهروندان غیرمسلمان، سید محمود هاشمی.

۲- تحریرالوسیله خمینی، بخش قصاص، گفتار در شرایط معتبره در قصاص، مساله ۲.

گردن نهند در غیر این صورت جان، مال، زنان و فرزندان شان امان نداشت و خانه ها و مال شان مانند اموال کافران حربی، بر مسلمانان حلال می شد. جزییات این قوانین در یکی از رسالاتی که در قرن نهم هجری نوشته شده، آمده است، با استفاده از این رساله، قوانین عمر شرح داده می شود. در این قوانین آمده است:

«حقوق رعیت کفار و شرایط اهل ذمه»

«اما رعیت کفار و اهل ذمه را دیگر است و آن رعایت آن شرایط است که عمر به جهت تقریر مجوسی و اهل کتاب در عهدنامه خود ثبت کرده است و اهل ذمه را بدان شرایط امان داده و بر حاکم و والی هر ولایت واجب است که اهل ذمه دیار خود را بدان شرایط تکلف کند و دما و اموال ایشان را به وفاء آن منوط گردانید و آن بیست شرط است:

شرط اول: آن که در هر ولایتی که متصرف آن حاکم مسلمان باشد، دیر و بیعه و کنیسه و بتخانه تجدید نکنند.
شرط دوم: آن که از این عمارت های قدیم که ویران شود تجدید نکنند.

شرط سوم: آن که مسافران اسلام را از نزول دیر بتخانه منع نکنند.

شرط چهارم: آن که هر مسلمانی که در منازل ایشان نزول کند و اگر او را اتفاق مکت بود، سه روز در ضیافت آن تقصیر نکند.
شرط پنجم: آن که جاسوسی دیار اسلام نکنند و جاسوسی را جای ندهند.

شرط ششم: آن که مسلمانان اگر خویشان ایشان را در اسلام رغبت کنند، ایشان را منع نکنند.

شرط هفتم: آن که مسلمانان را حرمت دارند.

شرط هشتم: آن که چون در مجلس نشسته باشند، چون مسلمانان حاضر شوند، مجلس با ایشان گذارند.

شرط نهم: آن که در لباس تشبه به مسلمانان نکنند.

شرط دهم: آن که نام های مسلمانان را بر یکدیگر ننهند.

شرط یازدهم: آن که اسب با زین و لجام سوار نشوند.

۱ - این شرط بدان معنی است که اگر مسلمانی به خانه های آنان وارد شد و منزل کرد، آنان وظیفه دارند تا سه روز از او پذیرایی کنند.

شرط دوازدهم: آن که شمشیر و نیزه بر ندارند.
 شرط سیزدهم: آن که انگشتی با نکین و مهر بر انگشت مهر نکنند.
 شرط چهاردهم: آن که خمر نفروشد و آشکارا نخورند.
 شرط پانزدهم: آن که لباس‌هایی که در رسم جاهلیت داشته‌اند ترک نکنند، تا از مسلمانان، ممتاز باشند.
 شرط شانزدهم: آن که رسوم و عادات مشرکان را در میان اهل اسلام اظهار نکنند.
 شرط هفدهم: آن که در همسایگی مسلمانان خانه بنا نکنند.
 شرط هجدهم: آن که مردگان خود را نزدیک مقابر مسلمانان نبرند و آن که در عزاهای مردگان آواز بلند نکنند.
 شرط نوزدهم: آن که بنده مسلمان نخرند.
 در آخر عهدنامه نوشته است که: اگر در چیزی از این شرایط مخالفت کنند، ایشان را امان نیست و خانه‌ها و مال‌های ایشان بر مسلمانان حلال است، چنان که خون و مال کافران محارب والسلام.»^۱

با شواهدی که در تاریخ آمده است، می‌توان گفت که این قوانین و شرایط حداقل تا دو قرن پس از حمله اعراب به ایران، در مورد ایرانیان زرتشتی اعمال می‌شده است.

دیه اهل ذمه در عهد صفوی

نظام حکومتی دولت صفوی بر مبنای قوانین دین اسلام و مذهب شیعه اثنی عشری پایه‌ریزی شد و قوانین اجتماعی و اداری کشور بر مبنای قوانین مذهب شیعه انجام گرفت. شاهان صفوی در خود رسالتی الهی می‌دیدند که باید تمام ایرانیان را به مذهب تشیع درآورند. روحانیون و علمای شیعه در تمام عصر صفوی به جز در دوران کوتاه شاه اسمعیل دوم اقتدار و نفوذ کاملی در دولت‌های صفوی داشتند. روحانیون و علمای شیعه در این دوران بسیاری از سمت‌های رسمی دولتی از قبیل شیخ‌الاسلامی، قاضی شرع، امامت

۱ - رساله «نجات الامراء» تالیف میر شاهی بن محمد حاتمی، به کوشش ابوالفضل حافظیان، دفتر دهم از دفاتر میراث اسلامی، تهران، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۳۷۸، صفحه ۲۹۷. مولف از دانشمندان قرن نهم و یا دهم هجری قمری است. متن کامل این رساله را می‌توان در دفتر دهم از دفاتر میراث اسلامی صفحه‌های ۲۶۵ تا ۳۵۲ مطالعه کرد.

جمعه را در شهرهای مختلف ایران را به عهده داشتند. در مواردی دیده می‌شود که حتی علما و روحانیون منصب صدارت را هم در آن دوران عهده‌دار شدند و حتی عملاً اداره بسیاری از ارگان‌های دولت‌های صفوی را در دست داشتند.

مذهب تشیع در مقایسه با تسنن مدارای بسیار کمتری نسبت به غیر مسلمانان داشت. در تمام دوران صفوی یک غیر مسلمان یافت نمی‌شود که سمتی اداری در نظام حکومتی دولت صفوی داشته باشد. این وضعیت فقط شامل غیر مسلمانان نمی‌شد، بلکه مسلمانان غیر شیعه هم در حکومت راهی نداشتند و حتی تعصبات به جایی رسید که سنی بودن در بسیاری از دوران عصر صفوی، جرم به حساب می‌آمد. با شروع عصر صفوی وضعیت زندگی زرتشتیان و یهودیان در ایران سخت‌تر و مشکل‌تر شد. مسیحیان در بخش‌هایی از این دوران به علت ملاحظات سیاسی و اقتصادی از آزادی‌های بیشتری نسبت به یهودیان و زرتشتیان برخوردار بودند. حقوق اجتماعی غیرمسلمانان در این دوران کاهش بسیاری یافت، نجس شمردن غیر مسلمانان وارد فرهنگ ایرانیان شیعه مذهب، شد و همانطور که پیشتر اشاره شد، مذهب شیعه در مورد دیه اهل کتاب کمترین مقدار را در بین تمام مذاهب اسلامی در نظر گرفته است.

در دوران صفوی به موارد متعددی برخورد می‌شود که یهودیان و زرتشتیان را مجبور کرده‌اند که مسلمان شوند و به دین اسلام در آیند. به علت سختگیری‌هایی که در خراسان بر ضد زرتشتیان صورت گرفت، سه هزار نفر از زرتشتیان خراسان به یزد فرار کرده و در آن‌جا پناه گرفتند. بخش شمالی خراسان از زرتشتیان خالی می‌شود و دیگر زرتشتی در آن نواحی زندگی نمی‌کند. بسیاری از زرتشتیان که پس از آن زمان در آن نواحی باقی ماندند، مانند یهودیان در لباس اسلام به دین قدیم خود عمل می‌کردند و مراسم و آداب آئینی خود را در پنهان به جا می‌آوردند.^۱

۱ - شه‌مردان. رشید: تاریخ زرتشتیان فرزنانگان زرتشتی، تهران، انتشارات فروهر، ۱۳۶۳، صفحه‌های ۲۶۹ و ۲۷۰.

در عصر صفوی در مواقع بسیاری زندگی و مرگ یهودیان و زرتشتیان بستگی به تصمیمات و فتوای روحانیون شیعه داشت. وقایعی در دوران شاه عباس اول و شاه عباس دوم و شاه سلطان حسین روی داد که طی آن یهودیان و زرتشتیان را مجبور کردند که مسلمان شوند. اوج نابسامانی های زرتشتیان، یهودیان و حتی مسیحیان را می توان در دوران سلطنت شاه سلطان حسین، آخرین پادشاه صفوی مشاهده کرد. به علت سخت گیری هایی که در مورد آنان صورت گرفت، از شمار یهودیان و زرتشتیان در دوران صفوی در ایران بسیار کاسته شد. ارزش انسانی آنان کاهش بسیاری یافت، قتل آن ها هیچ گونه مجازاتی برای قاتل مسلمان در بر نداشت و زندگی و مرگ یهودیان و زرتشتیان در بسیاری از مواقع به نظر و فتوای علمای شیعه بستگی داشت. واقعه ای که در دوران شاه عباس اول برای زرتشتیان اتفاق افتاد شاهد این مدعا است. در زمان شاه عباس اول هنگامی که عده ای از زرتشتیان کرمان را در یکی از ساختمان های شهر به بیگاری گرفته شده بودند، سر کارگر مسلمان، کارگران زرتشتی را مورد آزار و شکنجه قرار می داد، در اثر کشمکشی که روی می دهد سرکارگر مسلمان به دست کارگران زرتشتی کشته می شود. مسلمانان در مورد این قتل از روحانیون فتوا می خواهند. مفتی یا شیخ الاسلام شهر فتوا می دهد که:

«دست تا آرنج در شیره فرو کنند و داخل ارزن فرو برند، به تعداد ارزنی که بر دست چسبیده از افراد زرتشتی بکشند تا خون بهای مُسَلِم باشد. به او گفتند شماره زرتشتیان کرمان به آن اندازه نرسد. او فتوای خود را تعدیل کرد و گفت: هر اندازه دیدند همه را به قتل برسانند.»^۱

در تاریخ آمده است قرار شد هنگامی که همه زرتشتیان در یک روز برای زیارت در «بابو کمال» محلی نزدیک شهر کرمان جمع می شوند، همه آنان را یک جا قتل عام کنند. این قتل عام قرار بود در روز اول ماه

۱- باستانی پاریزی. دکتر ابراهیم: وادی هفت واد - بخشی در تاریخ اجتماعی و آثار تاریخی کرمان، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)، صفحه ۳۴۲.

دی پارسی انجام گیرد. شاه عباس از این تصمیم مطلع می شود و خود شخصاً از اصفهان به کرمان می آید تا در این مورد تحقیق کند.

«بعد از آن که به [شاه عباس] روشن گردید که آن چه بد از والی کرمان عرض کرده اند کذب بوده - مگر کشتن چند نفر فعله ی مجوسیه که آن هم به حق و سزا بوده زیرا که فراش مسلمی را که در سرکارشان بود کشته و زیر دیوار انباشته بودند - سلطان عادل اراده مراجعت فرمود».^۱

پس از انجام تحقیقاتی که توسط شاه عباس انجام می گیرد و فرمانی که او صادر می کند، از قتل عام عمومی زرتشتیان جلوگیری می شود. باستانی پاریزی در این مورد می نویسد:

«ظاهراً چنین می نماید که در این روزگار به توسط روحانیان یک توطئه علیه اقلیت زرتشتی چه در کرمان و چه یزد در شرف وقوع بوده است. زیرا زرتشتیان یزد نیز از همین سفر نهانی شاه عباسی روایتی دارند. اما دلیل روشن تر و واضح تر آن است که شاه عباس بعد از بازرسی و بازگشت دستور آسایش و رفاه زرتشتیان را داده است و حکام نیز آن را اجرا کرده اند. چه از آن زمان به بعد تمام اقلیت زرتشتی در «اورمزد دی ماه» یعنی روز اول دی ماه یزدگردی، مراسمی خاص برپا می کنند و آتش و حلوائ خوشمزه ای می پزند و به مردم می دهند و این به یاد بود روزی است که شاه عباس دست ستم «مغ کشی» را از سر آنان کوتاه کرده است و به همین سبب همه زرتشتیان این فدیة را بنام «خیرات شاه عباسی» نام گذاری کرده اند و بدان نام می خوانند. امروز در کرمان خیرات سالیانه بابو کمال به نام شاه عباس است».^۲

مقصود از یادآوری این واقعه، نشان دادن آسیب پذیری جامعه اقلیت های مذهبی در دوران صفوی است که با فتوای صادر شده از سوی مجتهد شیعه این فاجعه می توانست به آسانی صورت گیرد.^۳

۱- وزیر کرمانی. احمد علی خان: جغرافیای کرمان، به کوشش دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، تهران ابن سینا، ۱۳۵۲، صفحه ۶۴.

۲- وادی هفت واد - باستانی پاریزی، صفحه های ۳۴۳ و ۳۴۴.

۳- این واقعه شباهت بسیاری به داستان پوریم یهودیان دارد که در زمان خشایارشا برای یهودیان اتفاق افتاده است. در آن واقعه توطئه ای بر ضد یهودیان صورت گرفت و دستور قتل عام تمام یهودیان در تمام قلمرو حکومت خشایارشا صادر شد. روزی مشخص را برای این کشتار معین کردند. ولی پادشاه به واقعیت آگاهی یافت و با فرمانی

شاه عباس دارای قدرت و اقتدار بسیاری بود، با اینکه او شیعه‌ای بسیار متعصب بود ولی در بسیاری از مواقع در برابر روحانیون

که صادر کرد، از این قتل عام جلوگیری کرد و توطئه کنندگان را مجازات کرد. یهودیان به همین مناسبت، قرن‌ها است که پوریم را جشن می‌گیرند. در طول تاریخ به مواردی برخورد می‌شود که دستور این نوع قتل عام‌های دسته جمعی صادر شده است. فرمان صادر شده است که جامعه‌ای، افرادی با عقایدی خاص و یا ملتی قتل عام شوند. این قتل عام هم صورت گرفته است، از آن جامعه یا افراد جز نامی در تاریخ باقی نمانده است، از این گروه‌ها می‌توان مزدکیان را نام برد که در زمان انوشیروان قتل عام شدند و امروز جز نامی از آنان باقی نمانده است. در زمان پادشاهی همین شاه‌عباس اول، اهل نقطه و یا نقطویان را ملحد و مرتد اعلام کردند و به دستور او در طی چند روز همه آنان را در تمام ایران قتل عام کردند و افرادی از آنان که توانستند از قتل عام فرار کنند و زنده بمانند، به هند گریختند، این خود داستان پردرد دیگری است. کدام یک از فقها، نقطویان را ملحد خواندند و فتوای قتل عام آنان را صادر کردند، مشخص نیست و باید در این مورد مطالعاتی صورت گیرد.

یکی از اتهاماتی را که بر جامعه یا گروهی از دگراندیشان می‌زدند و به استناد به آن، جوان قتل عام آنان را صادر می‌کردند، آن بود که آنان را متهم می‌کردند که زنان در جامعه آنان در بین مردان مشترک هستند و زنان با مردان مختلف ارتباط جنسی دارند. این اتهام را بر مزدکیان وارد آوردند و مخالفان اهل نقطه هم این اتهام را بر آنان وارد آوردند. گروهی از نقطویان در فین کاشان به سر می‌بردند. همدی کاشانی شاعر، که با آنان مخالف بود، همین اتهام را بر آنان وارد آورده و از شاه‌عباس خواسته است که آنان را قتل عام کند. او در هجو و مذمت اهل نقطه ساکن فین کاشان سروده است:

ای همدی اگر تو، نه از خران فینی
میکن همیشه لعنت، بر ملحدان فینی
باشد زبان ایشان، ایری بجای آری
آری که هست واجب، قطع زبان فینی
این عاشق زن او، او مایل زن این
این شیوه نیک دانند، پیرو جوان فینی
ای همدی اگر تو، نه از خران فینی
میکن همیشه لعنت، بر ملحدان فینی
از حد بشد قباحث، از قبح این ارازل
خواهم گرفت آخر، دامان شاه عادل
گویم شها تو بودی، مایل بقتل این جمع
کردی به تیغ از ایشان، مقصود خویش حاصل
اکنون به قریه فین، چندین ملحد ستند
هم در نماز کاهل، هم در فساد کامل
مهدی صفت برآور، تیغی چو برق لامع
و این قوم را تمامی، از بیخ و اصل بگسل
(نقطویان یا پسیخانیان، صادق کیا، تهران، انتشارات انجمن ایرانویج، ۱۳۲۰ یزدگردی، صفحه ۶۹).

برای مطالعه در مورد پسیخانیان و نقطویان می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:

- نقطویان یا پسیخانیان، صادق کیا.
- زندگی شاه‌عباس، نصرالله فلسفی.
- جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان، علی میر فطروس.

می ایستاد. همین قدرت او بود که توانست از این فاجعه جلوگیری کند. ولی این اقتدار شاه عباس اول را دیگر در وجود پادشاهان پس از او مشاهده نمی کنیم. کشتار یهودی و زرتشتی بدون مجازات باقی می ماند، ولی در مورد قتل یک مسلمان بدست زرتشتیان فتوای قتل عام تمام افراد جامعه زرتشتی صادر می گردد. در اینجا است که نابرابری ارزش انسان ها بخوبی مشاهده می گردد. در عصر صفوی مرگ و زندگی زرتشتیان و یهودیان به فتوای روحانیون شیعه بستگی داشت. توانایی ها و اقتدار روحانیون شیعه در دوران شاه عباس دوم و شاه سلیمان افزایش می یابد و در دوران شاه سلطان حسین به اوج خود می رسد. با افزایش قدرت روحانیون، وضعیت آسایش اجتماعی زرتشتیان و یهودیان هم کاهش می یابد و در دوران شاه سلطان حسین به بدترین شکل خود می رسد. در دوران شاه سلطان حسین دیگر مسیحیان هم از آزار مصون نبودند و فشار و سختی بسیاری بر آنان هم وارد شد. در این دوران فشار برای تغییر مذهب و مسلمان کردن اجباری، قتل و بیرون راندن و کوچ اجباری از محل های زندگی آنان بسیار مشاهده می گردد.

دیه اهل ذمه در دوران قاجاریه

نوع برخورد با اقلیت های مذهبی در دوران قاجاریه شباهت بسیاری به وضعیت اواخر دوران صفوی دارد. نوع آرا و دیدگاه های علمای دوران قاجاریه نسبت به یهودیان و زرتشتیان، شباهت بسیاری به دیدگاه های محمدباقر مجلسی و سایر فقهای اواخر عصر صفوی دارد. محدودیت ها و تحقیرها بر آنان اعمال می شد، جان آنان ارزشی و قتل آنان مجازاتی نداشت. بابیان هم در میانه عصر قاجاریه به جمع دیگر اقلیت های مذهبی در ایران پیوستند. در تاریخ دوران قاجاریه به دو اصطلاح رایج در آن دوران، در رابطه با یهودیان و بابیان برخورد می شود. دو اصطلاح «جهود گشان» و «بابی گشی».

جُهود کُشان

«صدای یا علی صلوات و قتل جهودها، به لفظ واحد از جمعیت بلند و شنیده می شد.

بچه ها، دامن لباسشان را پر از سنگ کرده، پا برهنه از جلو ازدحام دویده، فریاد کنان و «جُهود کُشان» می رفتند. جمعی از سادات و ملاها و طلاب، با چند نفر از دراویش پریشان زلف و ریش، کشکول به شان و یا هو، یا حق گویان، به تدریج بر عده جمعیت افزوده شده، به سمت بالا خیابان می شتافتند.

مردم از خانه های شان متوحش بیرون آمده، سوال می کردند:

چه خبر است؟ چه اتفاق افتاده است؟

در جواب آن ها یک نفر می گفت:

«جُهود کُشان» است.

به محض شنیدن این کلام، دفعه واحد به طوری از جمعیت صدای صلوات و لفظ «جُهود کُشان» بلند می شد، که جوّ هوا پر و گوش فلک را کر می کرد.^۱

سپس مردم عادی تحریک شده به جلوداری طلاب و ملاها به محله و خانه های یهودیان حمله می کردند، آنان را می زدند، مجروح می کردند و به قتل می رساندند. هدف اصلی آنان غارت منازل یهودیان بود. این تصویری است که در وقایع جُهودکُشان صورت می گرفت. در اواخر دوران قاجاریه سفارت خانه های خارجی به ویژه انگلیس و فرانسه و امریکا به این «جُهود کُشان» اعتراض می کردند و سعی در جلوگیری از وقوع این گونه حوادث را داشتند، ولی آفرینندگان و ترتیب دهندگان حوادث آن را جزئی از حقوق و اختیارات خود می دانستند. هنگامی که مورد اعتراض قرار می گرفتند، می گفتند:

«خواجه باشی:

حرف من در باب «جُهود کُشان» معمولی است، که مسلمانان ایران بر حسب قانون معمولی و رسومات قدیم، سالی یک دفعه، برای رفع زیاد شدن این جماعت ملعون و تحصیل مقداری از دولت و ثروت آن ها، «جُهود کُشان» را فراهم می آورند. چه دخل به روس و انگلیس دارد؟^۲

۱- جُهود کُشان، صفحه های ۵۰ و ۵۱.

۲- جُهود کُشان، صفحه ۲۰۲.

در دوران قاجاریه به کرات به واقعه «جُهود کُشان» در شهرهای مختلف ایران برخورد می‌شود. اگر یک یهودی مرتکب خطا و یا جرمی می‌شد، خطا و جرم یک نفر را به حساب تمام جامعه می‌گذاشتند و تمام مردم جامعه را به طور دسته جمعی مجازات می‌کردند. در بسیاری از موارد جرائم بیش از یک بهانه و یا اتهام نبود. در ابتدا سعی می‌شد بهانه‌ای برای شروع عملیات «جُهود کُشان» تراشیده شود. رایج‌ترین این بهانه‌ها، این تهمت بود که در نزدیکی عید فطیر (پسح)، به یهودیان تهمت می‌زدند که شخص و یا کودک مسلمانی را کشته‌اند و خون او را در نان فطیر ریخته‌اند.^۱ از دیگر اتهامات وارد بر

۱- اتهام ریختن خون مسلمانان در نان فطیر به وسیله یهودیان، یکی از کثیف‌ترین اتهاماتی است که یهود ستیزان بر ضد یهودیان بکار می‌برند. این اتهام از حدود آخرین سال‌های دوره صفویه وارد ایران شده است و به یهودیان وارد می‌شود. در هیچ یک از رسالات و کتاب‌های مذهبی نوشته شده در دوران حکومت‌های سنی مذهب قبل از صفویه و حتی در نوشته‌های دوران اوایل و اواسط صفویه به این اتهام برخورد نمی‌شود. حتی محمدتقی و محمداقصر مجلسی که نگاه مساعدی نسبت به یهودیان نداشتند در نوشته‌های خود این اتهام را به یهودیان وارد نکرده‌اند. اولین باری که به این مورد اتهام در نوشته‌های فارسی برخورد می‌شود، رساله‌ای است که توسط پدر آنتونیو کشیش پرتغالی نوشته شده است. پدر آنتونیو که در اواخر عصر صفوی به ایران آمد، پس چندی که در ایران بسر برد، تغییر دین داد و مسیحیت را ترک کرد و به دین اسلام در آمد، او نام علی‌قلی جدیدالاسلام را بر خود نهاد. علی‌قلی جدیدالاسلام رسالاتی در رد دین مسیحیت و یهودیت نوشت. اوست که اتهامی را که سال‌ها کشیش‌های قرون وسطایی اروپا به یهودیان می‌زدند، برای اولین بار وارد ایران کرد. او این اتهام را در کتاب نقد تورات به یهودیان وارد آورده است، علی‌قلی جدیدالاسلام این رساله را در آخرین سال‌های دوران صفویه و هنگام سقوط آن (سال‌های ۱۱۳۴ قمری/ ۱۷۲۲ میلادی) نوشته است. سال‌هایی که شیوع خرافات در تمام سیستم‌های مذهبی و اجتماعی دولت شاه‌سلطان حسین صفوی رسوخ پیدا کرده بود. بسیاری از تاریخ‌نویسان عقیده دارند که یکی از عوامل سقوط دولت صفوی رواج خرافاتی از این نوع و پی آمدهای آن بود. او می‌نویسد:

«... اما عداوت یهود به مرتبه‌ای که در میان خود روز عید در هر سال قرار داده‌اند و در آن روز البته نان به خون مسلمانان خمیر شده باید که بخورند و این عمل را از واجبات دین خود می‌دانند. در آن روز سعی می‌کنند و جستجو می‌نمایند تا آنکه فرصت به دستشان بیافتد. در شب یا روز به هر نحو باشد، مسلمانی خواه خرد باشد و خواه بزرگ پیدا کرده ذبح نمایند و خون او را داخل خمیر می‌کنند و با آن نان می‌پزند و می‌خورند. و اگر کسی به دستشان نیافتد که او را بکشند علمای ایشان فتوا داده‌اند که بگردند و جایی که یک از مسلمانان فصد [خون گیری] کرده باشد، خون او را برداشته داخل نان بکنند.» (مقالات تاریخی، رسول جعفریان، مقاله علی‌قلی جدیدالاسلام و نقد تورات، دفتر دوم، صفحه‌های ۷۴ و ۷۵ برای اطلاعات بیشتر در این مورد می‌توان به بخش «تبلیغات و آثار ضد مسیحی و ضد یهودی در عصر صفوی» در این کتاب مراجعه کرد). در دوران قاجاریه این اتهام دست‌آویزی شد که بارها مردم عوام مسلمان را در شهرهای مختلف تحریک کردند و باعث شدند که مسلمانان به محلات یهودیان حمله کنند، خانه‌های‌شان را غارت کنند و آنان را به قتل رساندند. پس از انقلاب مشروطیت

آنان، توهین به دین اسلام و حضرت محمد بود. از دیگر این اتهامات این بود که یهودیان قرآن را سوزانده‌اند. پس از آن که این اتهامات را در بین مردم مسلمان عادی انتشار می‌دادند مردم در مساجد جمع می‌شدند و روحانیون آنان را تحریک بیشتری می‌کردند و مردم به سرکردگی طلاب به طور دسته جمعی به محله و خانه‌های یهودیان حمله‌ور می‌شدند در این بخش به اختصار به چند مورد از این «جُهود کُشان» اشاره می‌شود.

واقعه نخست در ۲۷ مارچ سال ۱۸۳۹ میلادی/۱۲۵۲ قمری در شهر مشهد رخ می‌دهد. به یک زن یهودی که دستش ورم داشته است، حکیمان تجویز می‌کنند که خون سگ بر روی آن بمالد. زن یهودی دستور طبیب را اجرا می‌کند و سگی را می‌کشند و دست زن را به خون سگ آغشته می‌کنند. زمان این اتفاق مصادف با ایام عید قربان مسلمانان بود. چنین شایع می‌شود که یهودیان برای توهین به عید قربان مسلمانان این کار را انجام داده‌اند. مردم متعصب به محله یهودیان می‌ریزند و در عرض مدت کوتاهی پنجاه یهودی را به قتل می‌رسانند، کنیسه‌ها را خراب می‌کنند و تورات‌ها را آتش می‌زنند. سپس به یهودیان اخطار می‌کنند که باید همگی مسلمان شوید و یا همه به قتل خواهید رسید. گروهی از یهودیان که چاره‌ای نداشتند به زور مسلمان می‌شوند و گروهی دیگر راه مهاجرت را در پیش می‌گیرند و از مشهد خارج می‌شوند. قتل عام یهودیان مشهد بدون مجازات باقی می‌ماند. یهودیان باقی مانده در مشهد، پس از این تغییر دین اجباری، زندگی دوگانه‌ای را در پیش می‌گیرند، در خارج از خانه مسلمان بودند و در داخل خانه به قوانین یهودی عمل می‌کردند. یهودی‌های به ظاهر مسلمان شده مشهد به انوسی‌ها مشهور هستند.^۱ آنان حدود صد

و در دوران پهلوی به این مورد اتهام، دیگر برخورد نمی‌شود. متأسفانه پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، خصوصاً پس از سال‌های ۱۳۸۰ این اتهام همراه با بسیاری از اتهامات و شایعات دیگر، بسیار در پرده و غیرمستقیم، ولی با برنامه‌ریزی‌های دقیق، مشخص و حساب شده، در کتاب‌هایی که توسط وابستگان رژیم منتشر می‌شود و طی برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و مقالات روزنامه‌های وابسته به رژیم، دوباره به یهودیان وارد می‌شود. یهود ستیزی به اشکال مختلف و با برنامه‌ریزی مشخص، در ابعاد مختلف، در جمهوری اسلامی دنبال می‌شود.

۱ - تاریخ یهود ایران لوی، جلد سوم صفحه‌های ۵۸۹ تا ۵۹۱.

سال در خفا زیستند.^۱

واقعه دوم که شرح داده می‌شود، در شهر شیراز رخ می‌دهد. در روز سی‌ام اکتبر سال ۱۹۱۰ میلادی در روز آخر عید سوکوت، شایع می‌شود که یهودیان دختر بچه چهار ساله‌ای را به قتل رسانده‌اند، چون به باور آنان یهودیان برای مراسم عید احتیاج به خون دارند. جسدی را در خارج شهر در نزدیکی گورستان یهودیان پیدا می‌کنند. مردم در برابر کاخ حاکم دور جسد دختر بچه ازدحام می‌کنند. بعدها مشخص می‌گردد که این دختر بچه مسلمان نبوده است بلکه جسد یک دختر یهودی بود که برای به راه انداختن بلوا از داخل قبرستان یهودی‌ها بیرون کشیده بودند. مسیو ناتاف رئیس مدرسه آلیانس شیراز شرح حادثه را این‌گونه بیان می‌کند، او می‌نویسد با قوام‌الملک ملاقات می‌شود، خطر حمله به محله یهودیان به او اطلاع داده می‌شود، او دستور می‌دهد که جمعیت متفرق شوند. ولی جمعیت به سوی محله یهودیان روانه می‌شوند. سربازانی برای محافظت محله یهودیان به آن‌جا فرستاده می‌شوند، ولی این سربازان از اولین کسانی بودند که شروع به غارت محله یهودیان می‌کنند. مسیو ناتاف گزارش می‌دهد:

«به مدت شش تا هفت ساعت ویرانی و قتل سراسر محله را در خود گرفته بود... تمام ۲۶۰ خانه یهودیان مورد چپاول و غارت قرار گرفتند. همه در این چپاول شرکت داشتند، سربازان، ارازل و اوباش، سیدها، زن‌ها و بچه‌های مسلمان... در یک مرحله، تعداد صد نفر قشقای که برای فروش گله به شهر آمده بودند، از فرصت استفاده کرده به چپاولگران پیوستند.

این دزدان یک صف زنجیری تشکیل داده و اموال دزدیده شده را بدین صورت، دست به دست، از منازل بسوی خیابان می‌فرستادند. هر چیزی که می‌شد رویش قیمتی گذاشت به غارت بردند. بسته‌های سنگین را خرد و تلاشی می‌کردند. در و پنجره‌ها را از جا کنده با خود می‌بردند. همه اطلاق‌ها و زیرزمین‌ها را در حقیقت شخم زدن

۱- برای مطالعه جزییاتی از زندگی دوگانه یهودیان آنوسی مشهد، می‌توان به مقاله آنوسی‌های مشهد که گفتار متن فیلمی است از بازماندگان یهودیان مشهد مراجعه کرد. (گفتار متن فیلم یهودیان مشهد، ترجمه سلیمان نعیم، یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر، جلد اول صفحه‌های ۲۴۱ تا ۲۵۲).

تا آن چه را در جایی پنهان شده بردارند و ببرند. از همان ابتدای حمله، تعدادی از یهودیان به قنسولگری انگلیس رفتند و حتی به مساجد التجاء کردند. و تعدادی در منازل ماندند و کوشیدند اموال خود را حافظت کنند. از میان اینها دوازده نفر را کشتند و پانزده نفر را با چماق و چاقو و تفنگ و هفت تیر بشدت زخمی کردند. چهل نفر دیگر را به صورت خفیف تری مجروح نمودند... بدین ترتیب بین پنج تا شش هزار یهودیان شیراز از هستی ساقط شدند. امروز صبح من به محله یهودیان رفتم. چگونه می توانم صحنه فلاکت بار ویرانی را توصیف کنم؟... مصیبت، شیون، گریه،... زن و مرد و پیر بر روی خاک نشسته به سینه خود مشت می کوبند و کمک و عدالت می طلبند. دیگران در بهت فرو رفته و زیر کابوس وحشتناکی که بر سر آنها سایه افکنده در حیرت مانده اند... کشته ها روی خرابه ها دراز کشیده اند. حتی کفن هم نمی شود برای آنها پیدا کرد. مجروحین روی زمین از درد غلت می خورند و در آتش تب می سوزند. آن شش هزار نفری که ظاهراً زنده اند در واقع مردگانند که شکل و شمایل زنده ها را دارند... وسایل کفن و دفن را از جاهای دیگر آوردیم، چون اوباشان هرچه بود به غارت بردند.»^۱

پس از این واقعه سعی شد که به یهودیان از لحاظ غذایی کمک شود، مقدار کمی از اموال آنان را که به غارت برده بودند به آنان بازگردانند، ولی هیچ گاه کسانی را که در این حمله یهودیان را به قتل رساندند مجازات نشدند و ریختن خون یهودیان کشته شده، بی مجازات باقی ماند.

باید به این نکته توجه داشت که این واقعه حدود چهار سال پس از برقراری مشروطیت، برای یهودیان شیراز رخ داده است و این دورانی است که سعی شده است اصول برابری و مساوات مشروطیت در ایران پیاده شود و از قدرت روحانیون به شدت کاسته شده است. در این حادثه ناظر خارجی وجود داشته است که جزییات حادثه را توانسته است گزارش کند. در بسیاری از این گونه حوادث، که در دوران صفویه و قاجاریه برای یهودیان و زرتشتیان رخ داده،

۱ - پایاوند، آمنون نصصر، جلد دوم، مقاله شیراز در سال ۱۹۱۰ صفحه های ۲۷۲ تا ۲۷۴.

حتی ناظری وجود نداشته است که حادثه را در تاریخ ضبط کند و بسیاری از این گونه حوادث نانوشته باقی مانده‌اند. در این بخش سعی می‌گردد که تعدادی از حوادث حمله به محله‌های یهودیان و قتل آنان و غارت منازل آن‌ها و تغییر دین و مسلمان کردن اجباری آنان را که صورت گرفته است، به صورت فهرست وار ذکر گردد:

- در زفره ۱۴ فرسنگی جنوب شرقی اصفهان در راه یزد قصبه‌ای وجود دارد که پنج هزار نفر جمعیت دارد، کلیه قصبه یهودی‌نشین بوده است که همه یهودیان را مسلمان کرده‌اند، کنیسه آنجا که تبدیل به مسجد شده، هنوز باقی است.^۱
- در سال ۱۸۰۱ یهودیان را از شهر مراغه اخراج کردند، بهانه آوردند که یهودیان کودک مسلمانی را مجروح کرده‌اند که خون او را در نان فطیر بریزند. بزرگ کنیسه و خادم آن را کشتند و خانه‌های یهودیان را غارت کردند و یهودیان را به قتل رساندند.^۲
- در شهر تبریز در حدود سال‌های ۱۸۳۱ میلادی در پی این اتهام که یهودیان کودک مسلمانی را کشته‌اند، تمام شش هزار نفر یهودیان تبریز، قتل عام می‌شوند.^۳
- در شهر کرمانشاه، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، در تاریخ به سه مورد حمله و غارت به محله یهودیان این شهر اشاره شده است. این حملات در اصطلاح یهودیان کرمانشاه به «غارتی اول و دوم و سوم» مشهور شده است. غارتی اول در سال ۱۸۹۳ و غارتی دوم در سال ۱۸۹۶ و آخرین آن یعنی «غارتی سوم» در بیست و هفتم ماه مارس ۱۹۰۹ میلادی/هفتم فروردین ۱۲۸۸ رخ داده است. در گزارشی که کاپیتان هاروارد کنسول انگلستان در کرمانشاه در تاریخ آوریل ۱۹۰۹ ارسال می‌کند، جزئیات این حمله شرح داده شده است. در بخشی از گزارش آمده است که: مسلمانان تحریک شده به محله یهودیان حمله می‌کنند و خانه‌های آنان را غارت

۱- تاریخ یهود ایران لوی، جلد سوم صفحه ۵۲۴.

۲- تاریخ یهود ایران لوی، جلد سوم صفحه‌های ۵۵۶ و ۵۵۷.

۳- تاریخ یهود ایران لوی، جلد سوم صفحه‌های ۵۳۹ و ۵۴۰.

می کنند، حتی درها و پنجره ها را می کنند و با خود می برند. در این حمله بسیاری از یهودیان مجروح می شوند که تعدادی از آنان چند روزی بعد فوت می کنند. دولت برای حفاظت محله یهودیان سربازانی را می فرستد که این سربازان خود در غارت شرکت می کنند. پس از حادثه سعی می شود که بخشی از اموال غارت شده یهودیان به آنان بازگردانده شود.^۱

ظهور باب، بابی کشی

سید محمدعلی باب در سال ۱۲۶۰ قمری/ ۱۸۴۴ میلادی رسالت خود را ظاهر کرد و گروهی از ایرانیان به او گرویدند. آیین جدید باب زنگ خطری را برای علمای شیعه به صدا در آورد و آنان آیین او را کفر و بدعت نامیدند و به مبارزه با این آیین و پیروانش برخاستند. باب دستگیر و در تبریز به محاکمه کشیده می شود. در محکمه باب، ملا محمد ممقانی ملقب به حجت الاسلام فتوا صادر می کند که قتل او واجب و خونش حلال است. آقا سیدعلی زنوزی مجتهد معروف دیگر هم فتوای قتل او را می دهد.^۲ باب در تاریخ ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ قمری/

۱- کرمانشاهی. حشمت الله: تحولات اجتماعی یهودیان ایران در قرن بیستم، لس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۳۸۶ خورشیدی/ ۲۰۰۷ میلادی، صفحه های ۳۴۳ تا ۳۴۵. عکس یهودیانی، که پس از حادثه کشتار و غارت، برای پس گرفتن بخشی از اموال خود در مدرسه آلیانس کرمانشاه گرد آمده اند، در کتاب چاپ شده است. در کتاب به نکته ای اشاره شده است که بس مهم می باشد، دکتر کرمانشاهی از قول مادر بزرگ خود تعریف می کند که هنگامی که غارتگران هر آنچه را که در خانه بود غارت کردند و بردند، یک منقل گلی برای ما باقی مانده بود و در این میان پیرزنی با قد خمیده به خانه ما آمد و منقل را برداشته و به زمین کوبید که به دو تکه تقسیم شد و با صدای بلند گفت: «این هم ثواب من» (صفحه های ۳۴۱ و ۳۴۲ کتاب)، نکته دردناک در همین جا است روحانیون به مردم عادی این گونه تلقین کرده بودند که این قتل ها و غارت ها اجری در این دنیا برای آن ها، به صورت اموالی که غارت می شود را دارد و صوابی هم در آخرت برای شرکت آنان در این حمله وجود دارد. پیرزن خمیده برای کسب صواب آخرت خود، که او هم در این جهاد شرکت داشته است، منقل گلی خانه غارت شده یهودی را به زمین می زند و می شکند و سربازان محافظ هم بدون هیچگونه احساس گناهی در این غارت شرکت می کنند. در بخش های بعدی به مواردی دیگر از همین نگاه اشاره خواهد شد.

۲- فشاهی. محمدرضا: واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فئودال، تهران، جاویدان، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶ شمسی)، صفحه ۸۸، به نقل از میرزا مهدی خان حکمت (زعیم الحکما).

جولای ۱۸۵۰ میلادی^۱ در تبریز به قتل می‌رسد.

امام جمعه قزوین در سال ۱۲۶۰ قمری/۱۸۴۴ میلادی کشته می‌شود و می‌گویند بابیان او را به قتل رسانده‌اند. در تاریخ ۱۸ شوال سال ۱۲۶۸ قمری/آگوست ۱۸۵۲ میلادی سوءقصد نافرجامی به جان ناصرالدین‌شاه انجام می‌گیرد، بابیان را مسئول می‌دانند، قتل‌عام بابیان رسمیت می‌یابد و علمای شیعه کشتار آنان را روا می‌دانند و فتوا به قتل آنان می‌دهند. بابی‌کشی به صورت رسمی شروع می‌شود،^۲ و کشتار وحشتناکی از بابیان به زشت‌ترین طرزی انجام می‌گیرد.^۳ پس از انجام ترور ناموفق ناصرالدین شاه ۳۸ نفر از بابیان دستگیر می‌شوند و علمای اسلام آنان را مرتد می‌دانند و از ناصرالدین‌شاه می‌خواهند که حکم قتل آنان را صادر کند. آنان کشتار بابیان را در حد ثواب جهاد اکبر می‌دانند و از او می‌خواهند که تمامی مردم را در قتل بابیان سهیم دارند، تا به ظن آنان، تمامی مردم در این ثواب، شریک باشند.

«این هنگام علمای بلد و چاکران درگاه از حضرت شاهنشاه خواستار شدند که هر کس، این مردم مرتد را که مخرب دین سید انام و قاصد جان شاهنشاه اسلام‌اند به دست خویش سربرگیرد، او را ثواب جهاد اکبر باشد. بهتر آن است که شاهنشاه دادخواه هر یک از ایشان را به دست طایفه از مردم بسپارد تا عرضه هلاک و دمار سازند و در این ثواب انباز [شریک] باشند.»^۴

هریک از بابیان دستگیر شده را به گروهی از اقشار دربار و جامعه می‌سپارند، که آن گروه فرد بابی را به قتل برساند تا همه مردم در این قتل‌عام شرکت داشته باشند. «... که عموم بندگان خدا از فیض عظمی بی‌نصیب نباشند».^۵

۱- آدمیت، فریدون: امیرکبیر و ایران، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱ خورشیدی چاپ ششم، صفحه ۴۴۸.

۲- امینی، تورج: مقاله مجلس اول و تساوی حقوق اقلیت‌های مذهبی.

۳- امیرکبیر و ایران آدمیت، صفحه ۴۵۵.

۴- لسان‌الملک سپهر، محمد تقی: ناسخ التواریخ، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۳، جلد چهارم، صفحه ۴۰.

۵- مقاله مجلس اول و تساوی حقوق اقلیت‌های مذهبی، به نقل از کتاب حقایق الاخبار ناصری.

نحوه قتل این بابیان بسیار فجیع است. برای نمونه چند مورد از آن ها که از زبان محمدتقی لسان الملک سپهر، مورخ دربار قاجار در کتاب ناسخ التواریخ آمده است، ذکر می گردد:

«سید حسن خراسانی [که از سرکردگان بابی ها بود] را به شاهزادگان سپردند تا همه گروه او را با تیغ پاره پاره کردند. ملاحسین خراسانی را نظام الملک و میرزا سعیدخان و اتباع وزارت دول خارجه مقتول ساختند.

ملافتح الله قمی... فرمان رفت تا در نیاوران بدن او را از چند جای سوراخ کردند و بُن شمع فرو دادند و شمع ها را بر افروختند،^۱ در این وقت حاجی علی خان فراشباشی حاجب الدوله، پشت او را هدف گلوله ساخت و فراشانش با کارد و دشنه پاره پاره کردند. محمدتقی شیرازی را، اسدالله خان میرآخور... نخستین نعل اسب بر پای او بستند [او را نعل کردند] و از آن پس با تخماخ و میخ سر و تنش را در هم شکستند.

۱ - شکنجه شمع، یا شمع آجین به این صورت بود که بدن محکوم را سوراخ می کردند (پشت و سینه) و شمع هایی در آن فرو می کردند، شمع را روشن می کردند. شمع آن قدر در بدن شخص می سوخت تا به انتها برسد. با سوختن شمع پوست و گوشت هم می سوخت.

«مردی: بر پیکر برهنه او، تابنده شمع ها، در سوز.

چون میخ ها فرو شده هر شمع در تنش
از داغ هر ته شمعی،

جویی ز خون دویده سوی پایین
وز اشک همچو سرب مذاپ هزار شمع
سوزد بسان دانه اسپند.

.....

بر شاهراه شهر!

مردی فتاده با تن عریان و داغدار

بس شمع نیم سوخته چسبید بر تنش

آن مرد، خاموش و سرد،

کرده رها تنش را،

اندوه و رنج و درد!

بر لب تبسمی به رضایت.

گوئی که جنگل گمشدگان را،

با جان خویش کرده هدایت.

راه را سپرده تا به نهایت.

تک توک عابریں، بر کشیده اند عباها!

با نفرت، از او نگاه گریزانده.

آرند! رو بسوی مساجد، پی نماز.»

(بخشی از شعر شمع آجین از منوچهر شیبانی)

محمدعلی نجف‌آبادی را به دست خمپاره چیان سپردند، تا نخست چشم او را برکنند و آن گاهش بر خمپاره بسته آتش در زدند.

نجف خمسه را به مردم شهر سپردند تا با چوب و سنگ زمین را از خونش لعل رنگ کردند.

حاجی میرزا جانی تاجر کاشانی را آقا مهدی ملک‌التجار و دیگر تاجران و بازرگانان هر یک جراحی کردند تا از پای در آمد.^۱

دردناکترین بخش این قتل عام، آن است که شاگردان و معلمان و افراد مدرسه دارالفنون را هم در این قتل عام شرکت دادند و میرزا نبی دماوندی را آنان به قتل رساندند. «میرزا نبی دماوندی را، اهالی مدرسه دارالفنون به شمشیر و سرنیزه کارش را ساختند».^۲ در کتاب ناسخ‌التواریخ هم به شرکت افراد دارالفنون در این قتل‌ها اشاره شده است. «میرزا نبی دماوندی را به مدرسه دارالفنون فرستادند تا معلم و متعلم فراهم شده او را پاره پاره کردند».^۳

در کتاب حقایق‌الخبار ناصری هم به مورد شرکت افراد مدرسه دارالفنون در این قتل‌ها اشاره شده است «میرزا نبی دماوندی را معلمان و متعلمان مدرسه دارالفنون، به قتل رساندند».

میرزا آقاخان کرمانی در کتاب سه مکتوب شرح قتل عام ده نفر از بابیان را به تفصیل شرح می‌دهد. او که خود به شخصه ناظر قتل عام آنان بوده است، شرح واقعه را بدین صورت می‌نویسد:

«من در زاویه میدان شاه طهران، درجه بی‌رحمی و پایه بی‌مروتی و طبع خونریزی و خوی ستمگری طبقات رعیت را ملاحظه و سیر نمودم. از هر طبقه رذالت ماب‌تر و شریرتر و خون خوارتر قلندران بی‌آزار و درویشان بی‌کیشان بی‌عار بودند که آن ده نفر بیچاره... بابی را که برای کشتن به اینان سپرده بودند. اولاً آن بی‌عاران آن بیچارگان را دست بسته، سر و پای برهنه و

۱- ناسخ‌التواریخ، لسان‌الملک سپهر، جلد چهارم صفحه‌های ۴۰ تا ۴۲.

۲- واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتودال، صفحه ۱۳۱

۳- ناسخ‌التواریخ، لسان‌الملک سپهر، جلد چهارم صفحه ۴۱.

یقہ دریده ریش و بروت [سبیل] کنده، سر و روی به خاک آکنده، رخت های پاره پاره صورت های به خاک و خون و آب دهان آلوده، از خیابان شمس العماره وارد میدان شاه کردند.

خلاصه در آن آشوب و همهمه و غوغا و غلغله و دهشت و هلهله که درویشان بی آزار و لوطیان بدکردار باد به شاخ نفیرها کرده و ولوله در میدان شاه انداختند... ایشان را در وسط میدان نشانندند و آن خوش سرشتان با اره ها و تبرزین ها اطراف آن بیچارگان را فرو کوفته مشغول به خواندن ذکر جلی هوهوالا هو و ناد علی شدند و هریک از آنان را درویشی با اره و تبرزین برابر نموده چون حلقه ذکر به آخر می رسید، یک دفعه آن تبرزین و اره ها را بر فرق آنان فرو می آوردند. مردم شهر در اطراف نظاره کنان دستک [دست] زنان آفرین گویان شاباش [مخفف شاد باش] کشان بودند و این حرکت وحشیانه و فعل زشت را تحسین کرده می ستودند. این آفرین و تحسین ها در حالت آن نادریشان تاثیر غریبی کرده بود که هر دوره حلقه ذکر را بلندتر و تبرزین را سخت تر بر مغز آن بینوایان می نواختند تا عاقبت کار ایشان را ساختند.

من از تماشای آن مغزهای پریشان و سر و صورت های تکه پاره شده پر از خون که بر خاک ریخته و بر کفن های سفید درویشان پاشیده و آنان را گلگون ساخته حالم دگرگون و حزین و اندوهم افزون شد.

بعد از آن که آن بی کیشان این دلریشان را بدین قسم زار و نزار کشتند، باز دست از کشته آنان برنداشته، محض خوش آمد نظاره گران و ازدیاد حظ تماشاییان شیشه های نفت آورده بر آن بدن های پاره پاره و خرد شده ریختند و آتش زده ختم مبارک هوهو و ذکر جلی الاهو را به آخر رسانیدند.^۱

با فتوای روحانیون و علما، بابی کشی رسمیت می یابد و خون آنان حلال می شود. تعقیب و کشتار آنان در تمام دوران ناصرالدین شاه و پس از او ادامه می یابد به نمونه هایی از این بابی کشی ها که در کتاب ها آمده است اشاره می شود.

میرزا آقاخان کرمانی در سه مکتوب خود به یکی دیگر از حوادث

۱- کرمانی. میرزا آقا خان: سه مکتوب، به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، آلمان، پخشیران، ۲۰۰۵، صفحه های ۳۱۰ تا ۳۱۲.

بابی‌کشی که در آن دوران اتفاق افتاده است، اشاره می‌کند. او در نامه‌ای خیالی که به شاهزاده جلال‌الدوله می‌نویسد، حکایت می‌کند که: روزی در خانه جراح باشی میهمان بود که از خانه همسایه صدای ناله و آواز سوزناک و گریه به گوش می‌رسد، تحقیق می‌کند مشخص می‌گردد که در همسایگی جراح باشی زنی است که همان روز دو پسر و دامادش را به تهمت بابیگری در میدان شاه کشته‌اند و زن بیچاره تازه از قتلگاه داماد و پسرانش برگشته است و گریه می‌کند.

چندی نمی‌گذرد که از خانه همسایه صدای دف، تنبک، آواز و بشکن به گوش می‌رسد. میرزا آقاخان و جراح باشی از این صداها تعجب می‌کنند که چگونه عزا تبدیل به شادی و آواز شده است. دختر خدمتکار را برای تحقیق می‌فرستند و خدمتکار باز می‌گردد با هیجان می‌گوید که می‌خواهند بی‌بی بیگم پیرزن فرزند و داماد از دست داده را بکشند و از آنان می‌خواهد که به داد او برسند. میرزا آقاخان می‌نویسد:

«... من با جراح باشی به خانه همسایه شتافتیم در صحن خانه محشری غریبی دیدیم از یک طرف سه چهار زن آرایش کرده، سرمه کشیده با زیرجامه‌های کوتاه ... می‌رقصیدند. از طرف دیگر پنچ شش یائسه سبز، سرخ و زرد پوشیده، سرخاب و سفیدآب کرده دایره و تنبک می‌زدند.

از سمتی دیگر جمعی سلیطه نره‌کُس قحبه لوند جنده، با سنگ و چوب و کفش و جاروب بر سر بی‌بی بیگم پیرزن هجوم آورده با مشت و لگد و کفش او را به این طرف و آن طرف بر خاک هلاک می‌کشیدند. یک قحبه بدقیافه، به کربلاییه موسوم، چارقده بی‌بی بیگم را که از دو سو به حلقش پیچیده، با جنده دیگر چنان سخت می‌کشیدند که از جان بی‌بی بیگم رمقی بیشتر نمانده بود که من و جراح باشی رسیده، ریش و سبیل گرو کرده آن پیرزن را از چنگ آن چندگان خلاص کردیم.»

میرزا آقاخان در صدد تحقیق برمی‌آید و از آنان می‌پرسد که شما چه کسانی هستید و این‌جا چه می‌کنید؟ آنان در پاسخ می‌گویند:

«... ما همسایگان این پیره زنیم و امروز شنیدیم دو پسر جوان و دامادش را کشته اند، محض غیرت دین و تعصب ملت خواستیم خوب دل این عجوزه را بسوزانیم و بزک و آرایش نموده بسرسلامتی او آمده ایم. این رقص و ساز و شادی و آواز برای عزای آن سگان کافر است از این بهتر چه ثوابی... به فتوای آقای امام جمعه هر کس یک بابی را بکشد ثواب هزار حج و عمره مقبوله برده و اجر صد ختم قرآن را دارد. اگر تو نیامده بودی و محض خاطر جراح باشی نبود، کربلاییه زینب که به گوش خود این حدیث شریف را از دهن مبارک آقای امام جمعه شنیده بود، بی بی بیگم را مانند سگ می کشت و این ثواب را می برد.»^۱

محمدعلی جمال زاده در کتاب «سرو ته یک کرباس»، بخشی از واقعه بابی کشی اصفهان را که در سال ۱۳۲۱ قمری/ ۱۹۰۳ میلادی در آن شهر رخ داده است را شرح می دهد. جمال زاده در زمان کودکی، خود شاهد این واقعه بوده است. او می نویسد در راه چاپارخانه با دوستش جمعیت عظیمی را می بیند که دو نفر را به اتهام بابی بودن کشان کشان در حالیکه آن ها را در زیر باران لگد و مشیت قرار داده بودند به میدان شاه اصفهان می آورند. وقتی آنان از پیرمردی سوال می کنند که چه خبر است؟ او می گوید «بابی کشی» است. جمال زاده در ادامه شرح رویداد می نویسد:

«... چوب چماق و مشیت وسیلی بود که بالا می رفت و بر سر و مغز این دو نفر آدم بی یار و یاور پایین می آمد. دیگر هیچ تاب و توانی در بدن آن دو نفر بخت برگشته نمانده بود. رنگ شان پریده، باچشمان نیم بسته و دهن بازی که صدای خرخر دلخراشی شبیه خرخر گوسفند مذبح از آن بیرون می آمد، ابداً قوت جلو رفتن نداشتند. ولی مومنین و مقدسین با شقاوت و قساوتی که تذکار آن بعد از چهل سال هنوز بدنم را می لرزاند آن ها را به طرف مسجد شاه ... می کشیدند. در آن اثنا شخصی پیت نفتی به یک دست و کاسه حلبی دسته داری به دست دیگر فرا رسید. در یک چشم به هم زدن آتش از سر و بدن آن دو نفر به طرف آسمان بلند شد. مردم رجاله محض صواب هر کدام از آن نفت کاسه ای به صد

دینار خریده به سر و صورت آن‌ها می‌پاشیدند.^۱

از مناطق دیگری که واقعه بابی‌کشی در آن صورت گرفت، منطقه یزد و اطراف آن است. واقعه بابی‌کشی منطقه یزد در ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۱ قمری/ژوئن ۱۹۰۳ میلادی شروع شد و طی چهار روز متوالی ۱۴۱ نفر از بابیان را در شهرهای یزد، اردکان و منشاد، به وضع فجیعی به قتل رساندند. در کتاب خاطرات نواب شرح این قتل وعام به تفصیل آمده است. نواب از نقش مستقیم علما در صدور دستور کشتار بابیان سخن می‌گوید و او اشاره می‌کند که علما نقش بزرگی در تحریک مردم و صدور فتوای قتل بابیان داشته‌اند.^۲

در این جا نحوه قتل یکی از بابیان را که در منشاد یزد اتفاق افتاده است، آورده می‌شود:

«روز جمعه چهاردهم شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۳۲۱ (۱۹۰۳ میلادی) جناب آقا میرزا محمد... در حجره‌ای در باغ سیدعلی اکبر... پنهان بود. ابوالقاسم پسر غلامرضا مطلع شده اشرار و شورشیان را خبر کرد. قریب دویست نفر از اشرار و شورشیان و تماشاچی از اهل منشاد و سایر محال، دور آن باغ جمع شدند و دو ساعت قبل از ظهر جناب آقا سیدمیرزا محمد را گرفته و دست‌هایش را به عقب بستند و از باغ بیرون آوردند و او را با دست‌های بسته به خانه جناب آقا علی شهید آورده و به درخت سفیداری... بستند و اشرار دور او را گرفته تیر بارانش کردند و سپس جسد را از درخت باز کردند بر روی زمین انداختند و با نفتی که زین‌العابدین عطار فرستاده بود آتش زدند.»^۳

افرادی از بابیان یزد و اطراف که از بابی‌کشی جان سالم بدر برده

۱- جمال‌زاده. محمدعلی: سر و ته یک کرباس، تهران، کانون معرفت، بدون تاریخ انتشار، جلد اول، صفحه‌های ۸۷ تا ۹۰.

۲- رضوی. سید محمد: خاطرات نواب وکیل، (نماینده دوره سوم مجلس شورای ملی)، صفحه‌های ۲۵۸ تا ۲۷۵

۳ - طبیب منشادی. سید محمد: شرح شهادت شهدای منشاد، صفحه‌های ۴۳ و ۴۴. ماجرای شرح شهادت شهدای منشاد در تاریخ می سال ۲۰۰۵ در سایتی به آدرس زیر دیده شده است:

بودند، از ترس کشتار، خانه و کاشانه خود را در یزد رها کرده و راه فرار در پیش گرفتند. محمدعلی جمالزاده که پس از واقعه بابی‌کشی اصفهان همراه با خانواده خود از ترس کشته شدن از اصفهان فراری شده بودند و به تهران می‌آمدند، در راه در حوالی کاشان به گروه بزرگی از این فراریان بابی یزد برخورد می‌کنند که با حالی نزار و رقت‌انگیز در آن جا بسر می‌بردند. جمالزاده می‌نویسد:

«هنوز اصفهانیان سرگرم بابی‌کشی بودند که میرزا دایی وارد شد و در بیست و چهار ساعت خانه و زندگی ما را فروخت و دلیجانی گرفته من و مادرم را با یک یا دو برادر دیگر و یک خواهر شیرخوار به طرف تهران حرکت داد.

خوب به خاطر دارم که در نزدیکی‌های کاشان به دهکده‌ای رسیدیم علی‌آباد نام... در همان دهکده برخوردیم به گروه انبوهی از زن و مرد و پیر و جوان که همه نیم‌مرده، با رنگ پریده و پاهای باد کرده، به حالی بی‌نهایت رقت‌انگیز در سایه دیوارها افتاده از گرسنگی و تشنگی و رنجوری و بیچارگی می‌نالیدند. معلوم شد از اهالی یزد می‌باشند و چون در آن جا نیز به دست‌یاری جلال‌الدوله حکمران، بابی‌کشی شروع شده بوده این مردم بی‌یار و یاور از دست تعصب همشهری‌های نامهربان خود با پای پیاده سر به صحرا گذاشته‌اند.»^۱

هنگامی که خبر بابی‌کشی اصفهان به شیراز می‌رسد مجتهدان شیراز هم فتوا به قتل عام بابیان می‌دهند. آن‌ها می‌گویند که هرکس بابی را بکشد ثواب عظیم دارد. مردم به هیجان آمده پی بابیان می‌آیند. علالدوله حاکم شیراز مطلع می‌شود و از این قتل‌عام جلوگیری می‌کند.

«بالنسبه بشورش و شلوغ در اصفهان از بابت حضرات بابی در اینجا هم این مطلب سرایت کرده، جناب آقا میرزا ابراهیم مجتهد ورقه نوشته [فتوا داده] خطاب به مردم که هر کس حضرات بابی را به دست بیاورد و به قتل برساند ثواب عظیم دارد. مردم هم به هیجان آمده نزدیک بود شورش بشود. جناب علالدوله مخبر شده فرستادند پیش جناب آقا میرزا ابراهیم، قدری تندی به او کرده و

او را ساکت نمودند. بعد چند نفر سره بابی‌ها را هم گرفته به زبان خوش آن‌ها را خرجی داده از شهر بیرون کردند.^۱

جمال‌زاده و آقاخان کرمانی به نکته دردناکی اشاره می‌کنند و آن شرکت مستقیم و گسترده مردم متعصب مسلمان عادی کوچه و بازار در کشتار بابیان است. چگونه جمعیت به هیجان آمده از خطبه‌های علما و فتوا و اعلام جهاد آنان، وظیفه‌ای خدایی و رسالتی شرعی در خود می‌بینند که به این قتل‌ها دست بزنند، بدون این که هیچ‌گونه گناهی احساس کنند، به آنان القاء شده بود که «بابی‌کشی» وظیفه‌ای اسلامی است و اجری بزرگ برای این دنیا و ثوابی عظیم برای آخرت آنان دارد. حتی گروهی از آنان به راحتی کاسه نفت را بر بدن بابیان خالی می‌کردند و با خونسردی کبریت می‌کشیدند و با شادی سوختن انسان را در آتش تماشا می‌کردند.

محمدعلی جمال‌زاده و یحیی دولت‌آبادی به نقش موثر آقاجفی روحانی مقتدر آن روزگار اصفهان، در انجام این کشتارها اشاره می‌کنند. یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد:

حدود سال ۱۳۰۷ قمری/۱۸۹۰ میلادی سیصد زن و مرد بابی از ترس قتل‌عام به کنسولگری روس در اصفهان پناهنده می‌شوند. کنسول روس از پناهندگان حمایت می‌کند. پس از تلگراف‌هایی که بین کنسول روس در اصفهان و سفارت روسیه در تهران رد و بدل می‌شود، کنسول روس به پناهندگان می‌گوید از کنسولگری خارج شوند و کسی مزاحم آنان نخواهد شد. متحصنان از کنسولگری خارج می‌شوند. مسلمانان که در کمین نشسته بودند، روسای آن‌ها را دستگیر می‌کنند و بعضی از آنان را در بین راه کنسولگری و خانه آقاجفی مجتهد سرشناس آن روزگار اصفهان، آنقدر می‌زنند که می‌میرند و عده‌ای را نیمه جان به خانه آقا نجفی می‌آورند و در دهلیز خانه و صحن حیاط می‌اندازند. نحوه برخورد آقا نجفی با این انسان‌های نیمه‌جان و در حال مرگ در خور تامل است و دیدگاه او را به انسان مشخص می‌کند. او که از مسجد

۱- وقایع اتفاقیه: گزارش‌های خفیه نویسان انگلیس در ایران، به کوشش سعیدی سیرجانی، صفحه ۷۰۷ و ۷۰۸ گزارش‌های می و ژوئن سال ۱۹۰۳.

آمده است، بدن های نیمه جان بایبان را در دهلیز خانه خود می بیند و بدون آن که اعتنائی به آنان کند پا روی بدن های آن ها می گذارد و به اندرون می رود. یحیی دولت آبادی می نویسد:

«... بعضی را به خانه آقای مزبور (آقا نجفی) می رسانند و هر یک از آن ها در حال مرگ در دهلیز خانه و در صحن حیاط می افتند. آقای نجفی از مسجد مراجعت کرده، این اشخاص را در این حال می بیند از روی آن ها گذشته، به اندرون می رود اعتنائی نمی نماید.»^۱

آقاجنقی در زمینه مسائل فقه اسلامی شخص ناآگاهی نبود، او سال ها در حوزه های علمیه تحصیل کرده بود. او مقام اجتهاد داشت و از مقام بالایی در بین روحانیون اصفهان برخوردار بود.^۲ آقاجنقی به

۱- حیات یحیی، جلد اول صفحه های ۳۱۸ و ۳۱۹. در کتاب وقایع اتفاقیه در زیر حوادث رجب ۱۳۰۷ قمری/فوریه ۱۸۹۰ میلادی، به این حادثه اشاره شده است و به نقش مستقیم آقاجنقی در این قتل عام تاکید گردیده است، (وقایع اتفاقیه صفحه های ۳۵۳ و ۳۵۴).

۲- محمدتقی اصفهانی معروف به آقاجنقی از علمای سرشناس اصفهان در عصر قاجاریه و دوران مشروطیت است. او در سال ۱۸۴۶/۱۲۶۲ میلادی در اصفهان تولد یافت. پدر او محمدباقر اصفهانی دیگر عالم بزرگ عصر قاجار در اصفهان است. آقاجنقی در اصفهان به تحصیل پرداخت و سپس برای ادامه تحصیل به نجف رفت و در آن جا به مقام اجتهاد رسید و به مرحله مرجعیت دست یافت. او در شهر اصفهان حکومت شرعی خود را داشت و صاحب نفوذ و قدرت بسیاری بود. آقاجنقی در سال ۱۳۳۲ قمری/۱۹۱۴ میلادی درگذشت. او دارای رسائل و کتاب های بسیاری در زمینه های فقه شیعه است. تعداد آثار او را بالغ بر صد اثر دانسته اند. (منبع مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی سایت اینترنتی

www.cgie.org.ir

یحیی دولت آبادی در مورد خاندان آقا نجفی می نویسد، محمد باقر اصفهانی پدر آقاجنقی از ملاکین بزرگ اصفهان بود و خود آقاجنقی هم از ملاکین بزرگ آن منطقه به حساب می آمد. او همواره در فکر اندوختن مال و اضافه کردن ثروت خود بود. یحیی دولت آبادی اشاره می کند:

«شیخ محمدتقی... به جمع آوری مال و ازدیاد مکنث به خریدن املاک و مستغلات پرداخته و به جمع وسایل کسب ثروت متشبث می شود... یگانه نقطه توجهش وسعت دادن به دایره تمول و ثروت خویش است.» (حیات یحیی جلد اول صفحه ۲۸)

یحیی دولت آبادی اضافه می کند که آقا نجفی تعدادی از ارازل و اوباش را به نام طلبه به دور خود جمع کرده بود و هر کس را که می خواست در مقابل او دم بزند به کفر و زندقه اش (بابی گری) متهم می کرد و جان و مال این شخص به شدت در خطر بود. (حیات یحیی جلد اول صفحه ۸۶) مهدی ملک زاده می نویسد آقا نجفی برای تصاحب ملک سید ماریینی که در مجاورت ملک آقا بود، او را متهم به بابی گری کرد و به تحریک او سید پیرمرد

تمام مسائل شرعی فقه شیعه احاطه کامل داشت و اقداماتی را که او در این مورد انجام می داد مطابق با احکام فقهی بود. چه عاملی باعث می شود که او این نوع نگاه را به گروهی از انسان ها داشته باشد؟ دلیل آن را باید در نوع ایدئولوژی و دیدگاه هایی که او به آن تعلق و اعتقاد داشت جستجو کرد. طبق نوشته محسن کدیور در مذهب شیعه، «دین است که باعث احترام جان می شود و پایبندی به دین و عقیده باطل جان انسان را بی ارزش می کند.» بنابر جدول طبقه بندی انسان ها در مذهب شیعه که توسط محسن کدیور ارائه شده است، بایان جزو انسان های درجه چهارم هستند و آن ها از کفار حربی به حساب می آیند و هیچ قرارداد ذمه ای بین آنان و حکومت اسلامی وجود ندارد. افزون بر آن چون بسیاری از آنان مسلمان بوده اند و دین اسلام و مذهب شیعه را ترک کرده و دین و آیین باب را پذیرفته بودند، بنابراین مرتد فطری^۱

هشتاد ساله را طلاب علوم دینی قطعه قطعه کردند و یکی از ناظران نقل کرده که خود شاهد بوده است که "آخوند خر گردنی پا روی گلوی سید گذاشت و آنقدر فشار داد تا سید بدبخت جان داد." (تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک زاده، کتاب اول صفحه ۱۲۹). سید جمال الدین واعظ اصفهانی پدر جمال زاده و خانواده اش، از ترس آقاجفی از اصفهان فراری شدند و به تهران آمدند. واعظ اصفهانی با همکاری ملک المتکلمین و شیخ احمد مجد الاسلام کرمانی، نمایشنامه ای به نام رویای صادقانه نوشتند، در این نمایشنامه خیالی آقاجفی، پس از مرگ در درگاه الهی به محاکمه کشیده می شود. جنایات و گناهان او بر شمرده می شوند و او مورد بازخواست قرار می گیرد. در انتهای نمایشنامه خداوند او را بخاطر جنایاتش به قعر جهنم می فرستد. رویای صادقانه از لحاظ پایه های فکری شباهت زیادی به داستان حاجی آقای صادق هدایت دارد. محمدعلی جمال زاده بخش هایی از این داستان را در کتاب سر و ته یک کرباس خود آورده است. نمایشنامه رویای صادقانه به کوشش بهرام چوبینه منتشر شده است. (رویای صادقانه، به کوشش بهرام چوبینه، انتشارات مرد امروز، ۱۳۶۵ شمسی). نکته جالب این است که آقاجفی با این نوع اعمال و رفتار و نگاه به انسان، مشروطه خواه می شود و همراه با سایر علما، تلگراف فتوای جهاد برای نگهداری مشروطه می فرستد. (تاریخ مشروطه ایران کسروی صفحه ۶۳۲)

۱- در فقه شیعه «مرتد فطری» کسی است که از پدر یا مادر، یا پدر و مادر مسلمان متولد شده و خودش نیز پس از بلوغ اظهار مسلمانی کرده است و سپس از اسلام بیرون رفته و دینی دیگر را انتخاب کرده است. در فقه اسلامی شخص مسلمان حق ندارد از اسلام خارج شده و دین دیگری را انتخاب کند. به چنین شخصی حکم می شود که باید دوباره به اسلام در آید و یا در غیر این صورت قتل او واجب است و باید کشته شود. در مقاله ماهیت حقوقی و انسانی ارتداد آمده است که: «می گویند در اوقات نمازهای پنج گانه، کتک می خورد تا توبه کند. در غیر این صورت کشته می شود.» (مقاله ماهیت حقوقی و انسانی ارتداد، نویسنده محمدمهدی کریمی نیا، چاپ شده در ماهنامه معرفت شماره ۴۷).

در جمهوری اسلامی، با وضع لایحه قانونی مجازات اسلامی، که در سال ۱۳۸۷ برای

محسوب می شدند و جان شان حرمتی نداشت و قتل شان واجب بود. «حکم ضال یعنی مرتد، به قانون الهی آن است که قتل شان واجب است و زنشانیان باین^۱ است و مال شان منتقل می شود به مسلمین از وراثتشان، جنازه آن ها احترام ندارد، غسل و کفن و صلوة و دفن ندارند. بدن شان نجس است»^۲. «... و نیز مرتد احکام خاصه مسلمّه دارد، مثل انتقال مال به وارث بینونه^۳ زوجة و نجاست بدن و وجوب قتل ...»^۴ آقاجفی هم از این ایدئولوژی پیروی می کرد و به آن اعتقاد داشت و نوع رفتار او با بابیان از این نگاه سرچشمه می گرفت. او

تصویب به مجلس شورای اسلامی عرضه شده، قتل مرتدان ملی و فطری بصورت قانونی در آمده است و مجازات اعدام شامل این گروه از افراد می شود. در ماده ۲۲۵ این قانون آمده است:

ماده ۱-۲۲۵: مسلمانی که به طور صریح اظهار و اعلان کند که از دین اسلام خارج شده و کفر را اختیار نموده، مرتد است.

ماده ۲-۲۲۵: در تحقق ارتداد قصد جدی شرط است. بنابراین هرگاه متهم به ارتداد ادعا نماید که اظهارات وی از روی اکراه یا غفلت یا سهو یا در حالت مستی یا غضب یا سبق لسان یا بدون توجه به معانی کلمات و یا نقل قول از دیگری بوده است یا اصل مقصود او چیز دیگری بوده، مرتد محسوب نمی شود و ادعای او مسموع است.

ماده ۳-۲۲۵: مرتد بر دو نوع است: فطری و ملی.

ماده ۴-۲۲۵: مرتد فطری کسی است که حداقل یکی از والدین او در حال انعقاد نطفه مسلمان بوده و بعد از بلوغش اظهار اسلام کرده و سپس از اسلام خارج شود.

ماده ۵-۲۲۵: مرتد ملی کسی است که والدین وی در حال انعقاد نطفه غیر مسلمان بوده و بعد از بلوغش به اسلام گرویده و سپس از اسلام خارج و به کفر برگردد.

ماده ۶-۲۲۵: هرگاه کسی که حداقل یکی از والدین او در حال انعقاد نطفه مسلمان بوده بعد از بلوغ بدون آن که تظاهر به اسلام نماید، اختیار کفر کند در حکم مرتد ملی است.

ماده ۷-۲۲۵: حد مرتد فطری قتل است.

ماده ۸-۲۲۵: حد مرتد ملی قتل است؛ اما بعد از قطعیت حکم تا سه روز ارشاد و توصیه به توبه می شود و چنان که توبه ننماید، کشته می شود

برای آگاهی بیشتر در مورد ارتداد در اسلام می توان به منابع زیر مراجعه کرد:

- ارتداد- نگاهی دوباره، تقریری از مباحث آیت الله موسوی اردبیلی - رمضان ۱۴۲۰، سیدجواد ورعی، فصلنامه حکومت اسلامی شماره های ۱۳، ۱۴ و ۱۵ پاییز، زمستان ۱۳۷۸.

- تحریر الوسیله آیت الله خمینی، بخش ارتداد.

- ماهیت حقوقی و انسانی ارتداد، نویسنده محمد مهدی کریمی نیا، ماهنامه معرفت شماره ۴۷.

۱ - باین: رها شده، طلاق داده شده. باین: نوعی از انواع طلاق است که مرد حق رجوع به زن مطلقه خود را ندارد.

۲ - به نقل از رساله تذکرة الغافل. رسائل مشروطیت صفحه ۱۷۸.

۳ - بینونت: جدایی، طلاق. مقصود آن است که ارثیه و اموال فردی که مرتد شده است به همسری که از او جدا شده و مرتد نشده است می رسد.

۴ - رساله حرمت مشروطه از شیخ فضل الله نوری، رسائل مشروطیت صفحه ۱۶۰.

کشتن و از بین بردن بابیان را یک وظیفه شرعی برای خود می دانست او پیروان خود را تحریک و تشویق به از بین بردن بابیان می کرد. همین دیدگاه در طبقه بندی انسان ها را می توان در آرای شیخ بهایی در کتاب عباسنامه یافت. محمدتقی مجلسی و محمدباقر مجلسی و شیخ فضل الله نوری هم، این نوع نگاه را به طبقه بندی انسان ها داشتند. این نوع نگاه به انسان، منحصر به علمای عصر صفویه و قاجاریه نیست. بلکه در دوران امروز هم گروهی از فقهای جمهوری اسلامی از این نوع نگاه پیروی می کنند.^۱

عصر مشروطیت

نگاهی تازه به انسان ایرانی

مشروطیت پدیده ای نیست جز نگاهی تازه به انسان ایرانی، مشروطیت درجه تازه ای را می گشاید و از آن به انسان ایرانی با معیارهای دیگری نگاه می کند، ارزش و حقوق جدیدی را برای او قائل می شود، آزادی، برابری و برادری را به او وعده می دهد. مشروطیت سعی می کند که حقوقی را که قرن ها انسان عادی ایرانی از آن محروم بود، برای او تامین کند. به قول شمس لنگرودی «با جنبش مشروطه قرار شد آدم ها ارزشی پیدا کنند و شناسنامه داشته باشند و سرنوشت شان را خودشان تعیین کنند و در واقع آدم به حساب بیایند.»^۲ عصر مشروطیت عصر بیداری ایرانیان است.

شاید بتوان گفت عصر بیداری ایرانیان از دوران امیرکبیر آغاز شد. در دوران امیرکبیر مدرسه دارالفنون تاسیس شد و روزنامه شروع به انتشار پیدا کرد و از همین دوران است که آشنایی ایرانیان با

۱- برای مشاهده نگاه آیت الله خمینی به انسان های غیر مسلمان می توان به کتاب تحریرالوسیله او مراجعه کرد. بخش هایی از دیدگاه های او در پیوست شماره ۴ در انتهای این کتاب آمده است.

۲- لنگرودی. شمس: مقاله عصر مشروطه تغییر در فرم و محتوا، مجله تلاش، سال ششم، شماره ۲۶، مرداد ماه ۱۳۸۵، آگوست ۲۰۰۶، صفحه ۱۴۳.

پیشرفت های غرب، آغاز شد. پس از قتل امیرکبیر (سال ۱۲۶۸ قمری) آقاخان نوری از سال ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۶ قمری صدارت کرد و با صدارت آقاخان نوری دوران فترتی در پیشرفت فکری ایرانیان رخ داد. نوری مخالف هرگونه اندیشه ترقی خواهی بود او حتی می خواست مدرسه نوبنیاد دارالفنون را هم تعطیل کند. فریدون آدمیت می نویسد غرامت دوران صدارت میرزا آقاخان نوری، برای ایران بسیار گران بود.^۱ پس از اخراج آقاخان نوری از صدارت، هیات چهل و دو نفری از شاگردان ایرانی برای آموختن دانش و فنون جدید، به فرانسه رفتند.^۲ ولی پس از گذشت حدود سه سال با آموزش آنان در فرانسه مخالفت شد و دستور بازگشت آنان به ایران داده شد. از دوران ناصرالدین شاه عده ای از فرهیختگان ایرانی که در غرب زندگی می کردند با نظام های جدید اجتماعی و تمدن و فرهنگ اروپا آشنا شدند و به تفاوت های عظیم نظام های اروپاییان، با نظام پوسیده ای که در ایران وجود داشت آگاه شدند. آنان شروع به فعالیت هایی برای بیداری ایرانیان کردند و مبارزه با ظلم و استبداد را، در ایران و خارج از ایران آغاز کردند. روشنفکران سعی کردند از طرق مختلف ایرانیان را بیدار کنند و آنان را از زیان های حکومت های استبدادی آگاه کنند. آن ها وضعیت بد اقتصادی، اشکالات سیستم آموزشی، وضعیت بد بهداشت و درمان و اعتقاد به خرافات و جهل، ظلم و تعدی حکام را به مردم نشان دادند. روشنفکران، مردم ایران را از همکاری گروهی از روحانیون با طبقه فاسد حاکمه آگاه کردند و از اشتراک منافع مالی این دو گروه سخن گفتند. بیداری ایرانیان مهمترین رسالتی بود که روشنفکران به عهده خود می دیدند. رساله گفتار دکارت در سال ۱۲۷۹ قمری به کمک کنت دوگوبینو وزیر مختار فرانسه در ایران منتشر شد. امیل برنه عضو سفارت فرانسه و العازار رحیم موسایی همدانی مشهور به ملا العازار با کمک یکدیگر این رساله را به فارسی ترجمه کردند.^۳ میرزاملکم

۱- آدمیت. فریدون: اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱، صفحه ۱۶.

۲- تاریخ اجتماعی ایران، راوندی، جلد دوم صفحه ۵۰۸، به نقل از خاطرات و خطرات، صفحه ۶۳.

۳- اندیشه ترقی و حکومت قانون، صفحه ۱۷.

خان رساله «دفتر تنظیمات» را نوشت و به ناصرالدین شاه عرضه داشت. در بین سال‌های ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۵ قمری رساله‌هایی در باره تغییرات و اصلاحات در نظام اجتماعی و حکومتی ترجمه، یا نوشته شد و منتشر گردید. حتی در برخی از آن‌ها تساوی حقوق اجتماعی، برای تمام ایرانیان بدون در نظر گرفتن مذهب، پیشنهاد شد.^۱ دوران صدارت و وزارت میرزا حسین خان سپهسالار را می‌توان دوران بیداری ایرانیان نامید. در بسیاری از رسالاتی که نویسندگان در آن دوران منتشر کردند، آن‌ها به مورد حقوق اجتماعی و فردی ایرانیان اشاره کرده‌اند و مضرات حکومت‌های استبدادی را برشمرده‌اند، آنان به قانون اساسی فرانسه و اعلامیه حقوق بشر توجه داشتند. در همین دوران است که هشیاری تاریخی و ملی‌گرایی ایرانی زنده می‌شود، نوشته‌های آخوندزاده و آقاخان کرمانی، شاهد آن است.^۲

سال‌های ۱۹۰۴ به بعد، سال‌هایی بودند که شورانقلاب و آزادیخواهی در روسیه برقرار بود و تفلیس یکی از مراکز آزادیخواهان به حساب می‌آمد. احزاب آزادیخواه در روسیه تشکیل شده و مشغول فعالیت بودند. یکی از این احزاب، حزب سوسیال‌دمکرات کارگران روس بود که ملیت‌های غیرروسی هم به آن پیوسته بودند. در آن هنگام صدها هزار کارگر ایرانی در شهرهای مختلف قفقاز مشغول به کار بودند.^۳

۱- اندیشه ترقی و حکومت قانون، صفحه‌های ۹۱ و ۱۳۵.

۲- در مقدمه کتاب قانون قزوینی که توسط محمدشفیع قزوینی نگارش و بکوشش ایرج افشار انتشار یافته است، لیست ۷۳ رساله انتقادی که بین سال‌های ۱۲۶۰ تا ۱۳۳۱ قمری توسط نویسندگان مختلف انتشار یافته، آورده شده است. هدف‌ها، آرا و دیدگاه‌های نویسندگان این رسالات یکسان نیست، آنان در طیف‌های مختلف فکری قرار دارند، ولی نویسندگان رسالات به لزوم تغییرات بنیادی و انجام اصلاحات در کشور، تاکید کرده‌اند.

۳- منابع مختلف اشاره می‌کنند که در آن دوران گروه بسیاری از ایرانیان در قفقاز مشغول بکار بودند. آدمیت می‌نویسد که تنها در سال ۱۹۰۴ میلادی، برای ۵۴۸۴۶ عمده معمولی ایرانی ویزای مهاجرت به روسیه صادر شد. در سال ۱۹۰۵ سیصد هزار ایرانی به روسیه رفتند که قسمت اعظم آنان را کارگران تشکیل می‌دادند. در سال ۱۹۰۳ از بیست و سه هزار کارگر صنعت نفت بادکوبه بیش از بیست و دو در صد آن از ایرانیان بودند. در سال ۱۹۰۶ در معادن مس‌الله‌وردی در ارمنستان دو هزار و پانصد ایرانی مزدور بودند و همین گروه، هسته اصلی اعتصاب کارگران آنجا را در همان سال تشکیل دادند. (منبع: فکر دمکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران آدمیت، پای‌نوشته صفحه ۱۵). زین‌العابدین مراغه‌ای در کتاب سیاحت‌نامه ابراهیم بیک به زندگی رقت‌بار این ایرانیان در قفقاز اشاره کرده است و از دولت وقت ایران انتقاد کرده است که نه

حزب سوسیال دمکرات قفقاز در سال ۱۹۰۴ در بادکوبه تشکیل شد و در سال ۱۹۰۵ کمیته سوسیال دمکرات ایران و یا اجتماعيون عاميون ایران در بادکوبه تشکیل گردید. گروهی از ایرانیان ساکن قفقاز که در تفلیس و بادکوبه بودند به این حزب پیوستند. این حزب در آنجا حدود شش هزار عضو داشت. این حزب با سایر احزاب آزادی طلب گرجی و ارمنی و روس همکاری داشت.^۱ شماری از رهبران فکری مشروطیت هم برای مدتی در قفقاز زندگی کردند، از آن جمله می توان از فتحعلی آخوندزاده، عبدالرحیم طالبوف و زین العابدین مراغه ای را نام برد. آنان در قفقاز بودند که با افکار آزادی خواهی آشنا شدند.

ارتباط فرهنگی ایرانیان با خارج از کشور از سه راه انجام می گرفت، اول ترکیه عثمانی، دوم روسیه تزاری و سوم اروپای غربی. ایرانیانی که به آن کشورها مسافرت و یا در آنجا اقامت کردند، از تفاوت های عظیمی که بین نظام حکومتی و آزادی انسانی در ایران آن روز و غرب وجود داشت، آگاه شدند. آنان در اروپا با تحولاتی که در غرب رخ داده بود آشنا می شدند و در بازگشت به ایران، به همراه خود لزوم تحول در وضعیت کشور و افکار آزادی خواهی را هم به ایران می آوردند. آنان سعی کردند که مردم ایران را از حق و حقوقی که باید داشته باشند آگاه کنند. سفرهای ناصرالدین شاه به اروپا در او تاثیراتی را گذاشت و او سعی کرد با حفظ قدرت مطلقه خود دست به اصلاحاتی بزند. روزنامه هایی که در خارج از ایران منتشر می شد، نقش بزرگی در انتقال اخبار و روشن شدن افکار ایرانیان داشتند. روشنفکران در آن زمان دریافته بودند که کشور نیاز به تحولات اساسی در تمام نظام های اداری و قضایی دارد، آنان معتقد بودند که دیگر نمی شود کشور را به صورت استبدادی اداره کرد، روشنفکران سهم اساسی و اصلی را

تنها به وضع اسف بار آنان رسیدگی نمی کند، بلکه ماموران دولتی ایران برای انجام کارهای اداری آنان، به صورت های مختلف از این کارگران اخاذی می کنند. (سیاحت نامه ابراهیم بیک صفحه ۵۵)

۱- آدمیت. فریدون: فکر دمکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام، چاپ سوم ۱۳۶۳، صفحه های ۱۳ و ۱۴.

در برافروخته کردن جرقه‌های نهضت مشروطیت داشتند و رهبران فکری مشروطه با نوشته‌های خود، مشعل جنبش مشروطه‌خواهی را روشن کردند.

رهبران فکری مشروطه و دیدگاه‌های آنان

در این بخش ضمن معرفی گروهی از رهبران فکری مشروطه، سعی می‌گردد که دیدگاه‌ها، آرا و عقاید آنان در مورد قانون، آزادی، برابری و برادری مورد بررسی قرار گیرد و نوع نگاه آن‌ها به انسان مشخص گردد و سعی می‌شود دیدگاه‌های مشترک آنان ذکر گردد. از رهبران فکری نهضت مشروطیت می‌توان از افراد زیر نام برد: میرزا حسین خان سپهسالار، فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان، مستشارالدوله، میرزا عبدالرحیم طالبوف، زین‌العابدین مراغه‌ای، میرزا آقاخان کرمانی.

از رهبران غیرمذهبی مشروطه که در دوران انقلاب مشروطیت، به طور فعال و عملی در آن نهضت شرکت کردند، می‌توان از میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، علی اکبر دهخدا، ملک المتکلمین، سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی، تقی‌زاده و یحیی دولت‌آبادی نام برد.

میرزا حسین خان سپهسالار

دوران صدارت میرزا حسین خان سپهسالار در زمان ناصرالدین شاه از تاریخ شعبان ۱۲۸۸ قمری/اکتبر ۱۸۷۱ میلادی شروع می‌شود و در تاریخ رجب سال ۱۲۹۰ قمری/سپتامبر ۱۸۷۳ میلادی به پایان می‌رسد. با اینکه دوران صدارت سپهسالار به پایان می‌رسد ولی او تا سال ۱۲۹۷ قمری/۱۸۸۰ میلادی، در دیگر پست‌های وزارت و سایر مشاغل دولتی مشغول به کار بوده است.

فریدون آدمیت می‌نویسد: «دوران سپهسالار درست هم‌زمان است

با رشد آگاهی ملی و ناسیونالیزم جدید ایران.^۱ دوران سپهسالار را می‌توان دوران اصلاحات نامید. آدمیت می‌نویسد: «روح عصر سپهسالار حکومت قانون است. دورانی که در کشور نظم قانونی برقرار گردد، حقوق اجتماعی مردم شناخته شوند، حد قدرت دولت معین باشد، و اداره مملکت بر اصول استواری نهاده شود.»^۲ سپهسالار قصد ایجاد نظام قضایی و یا وزارت عدلیه‌ای را داشت که استقلال خود را دارا باشد و بر مبانی قوانین عرفی عمل کند. او خواستار محدود کردن قدرت علما در نظام قضایی کشور بود، نظامی که تا آن روز، کلاً در اختیار علما و روحانیون شیعه قرار داشت. سپهسالار به زیان دخالت روحانیون در امور کشور آگاه بود و اعتقاد داشت که علما نباید به اندازه ذره‌ای در امور مملکتی دخالت کنند. او در نامه‌ای که به مستشارالدوله می‌نویسد، اشاره می‌کند که:

«اعتقاد من در باره حضرات ملاها بر این است که ایشان را باید در کمال احترام و اکرام نگاه داشت و جمیع اموراتی که تعلق به آن‌ها دارد از قبیل نماز جماعت و موعظه، به قدری که ضرر به جهت دولت وارد نیاورد، و اجرای صیغه عقد و طلاق و حل مسائل شرعیه و مایتعلق بها را به ایشان واگذار نمود. و به قدر ذره‌ای در امور حکومتی آن‌ها را مداخله نداد. و مشارالیه را ابدًا واسطه فیما بین دولت و ملت مقرر نکرد. والا وسیله بی‌انتظامی‌ها می‌شود، چنانچه شده است.»^۳

سپهسالار سعی کرد آزادی‌های اجتماعی را تا حدودی در ایران برقرار کند. او در این زمینه پیشنهادهایی به ناصرالدین شاه داد، حاجی ملاعلی کنی روحانی مقتدر وقت با اصل آزادی مخالفت کرد. ملاعلی کنی در مورد «کلمه قبیحه آزادی» چنین نوشت:

«کلمه قبیحه آزادی... به ظاهر خیلی خوش‌نماست و خوب، و در باطن سراپا نقص است و عیوب. این مساله برخلاف جمیع احکام رسل و اوصیاء و جمیع سلاطین عظام و حکام والامقام است. به

۱- اندیشه ترقی و حکومت قانون، صفحه ۱۶۲.

۲- اندیشه ترقی و حکومت قانون، صفحه ۱۷۲.

۳- اندیشه ترقی و حکومت قانون، صفحه ۱۷۹ به نقل از اسناد مستشارالدوله.

این جهت... دولت را وداع تام و تمام باید نمود، به واسطه این که اصل شرایع و ادیان در هر زمان خود قید محکم و سخت و شدیدی بوده و می باشد که ارتکاب مناهی و محرمات ننمایند... معلوم است نفوس بالطبع در طبیعت شیطانی، مایل به هوی و هوس و برآوردن مشتهیات خودند. همین مایه بی نظمی و زیادی تاخت و تاز شده، و هیچکس نمی تواند چاره کند. این است که قاطبه علما و فضلا را به صدا در آورده،...»^۱

سپهسالار خواستار تفکیک کامل سیاست و دیانت بود. افکار آزادیخواهی و برقراری قانون در دوران صدارت و وزارت سپهسالار شکل گرفت.

میرزا فتحعلی آخوندزاده

میرزا فتحعلی آخوندزاده در سال ۱۲۲۷ قمری/ ۱۸۱۲ میلادی در شکی به دنیا آمد. ولایت شکی از ولایات ایران بود که در زمان فتحعلی شاه از ایران جدا شد. میرزا فتحعلی دو ساله بود که همراه خانواده به تبریز کوچ کرد. هنگامی که پدر و مادرش از یکدیگر جدا می شوند، آخوندزاده همراه با مادرش به مشکین شهر از توابع اردبیل، نزد عمویش آخوند حاجی علی اصغر می رود. از این جهت او به آخوندزاده معروف می شود. در سال ۱۲۴۱ قمری/ ۱۸۲۵ میلادی آخوندزاده همراه با مادرش و عموی مادری اش به شهر گنجه می رود. تحصیلات او با فراگرفتن قرآن و فقه و عربی و زبان فارسی آغاز می شود. آخوندزاده برای ادامه تحصیل نزد آخوند ملاحسین می رود. در گنجه با میرزا شفیع، حکیم و شاعر گنجوی که به الحاد معروف بود، آشنا می شود. این شخص تاثیر بسیاری بر افکار آخوندزاده می گذارد. تاثیر میرزا شفیع بر افکار آخوندزاده تا حدی بود که او را که می خواست در سلک روحانیون در آید، از دین بیزار می کند. او در ۲۲ سالگی به عنوان مترجم در اداره ای دولتی در قفقاز مشغول به کار می شود. در آن دوران تفلیس مرکز ادب و اندیشه های انقلابی و

۱- اندیشه ترقی و حکومت قانون، صفحه ۲۰۰، به نقل از اسناد خان ملک ساسانی، حاج ملاعلی کنی به شاه، رجب ۱۲۹۰.

آزادیخواهان بود. آخوندزاده را می‌توان یکی از نخستین رهبران فکری نهضت مشروطیت به حساب آورد. از آثار آخوندزاده می‌توان کتاب تمثیلات را نام برد. این کتاب شامل شش نمایشنامه است. داستان یوسف‌شاه از دیگر آثار آخوندزاده است.^۱ او رساله‌ای نوشت که طی آن پیشنهاد کرد که خط فارسی تغییر پیدا کند و از حروف لاتین برای نوشتن استفاده گردد. او در سال ۱۸۶۳ رساله تغییر خط خود را به فواد پاشا صدراعظم وقت دولت عثمانی تقدیم کرد. اثر مهم و اثرگذار آخوندزاده کتاب مکتوبات او می‌باشد، این کتاب شامل سه مکتوب است که شاهزاده‌ای خیالی به نام کمال‌الدوله در هند به شاهزاده‌ای دیگر به نام جلال‌الدوله در ایران می‌نویسد. در این کتاب، آخوندزاده عواملی را که باعث عقب‌ماندگی و بدبختی ایرانیان شده است را مورد بررسی قرار می‌دهد. او این پرسش را مطرح می‌کند که چرا اروپا و آمریکا پیشرفت کرد و ایران و دیگر جوامع اسلامی عقب ماندند؟ او دلایل خود را برای این عقب‌ماندگی بیان می‌کند و برای جبران آن راه‌حل‌هایی را ارائه می‌دهد. قلم آخوندزاده در این کتاب بسیار صریح، تند و روشن است. او بدون هیچ‌گونه ملاحظه و پرده‌پوشی آن‌چه را که در فکر داشته، نوشته است. قلم بی‌پرده او مورد انتقاد عده‌ای قرار می‌گیرد، آخوندزاده در نامه‌ای که در ماه مارس ۱۸۷۱ به میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله می‌نویسد^۲ اشاره می‌کند که دیگر دوران نصایح و موعظه گذشته است و باید در مورد مسائل و اشکالاتی که در جامعه و کشور وجود دارد، نقد نوشت (او نقد را کریکا می‌خواند). او معتقد است که نقد را باید با روشنی کامل و بدون هیچ‌گونه پرده

۱- داستان یوسف‌شاه آخوندزاده، به واقعه قتل عام اهل نقطه به دست شاه‌عباس اول اشاره می‌کند. که در آن واقعه تمام پیروان آن مکتب به دستور شاه‌عباس در ایران قتل عام شدند.

۲- نامه میرزا فتحعلی آخوندزاده به میرزا یوسف‌خان در کتاب تمثیلات، شش نمایشنامه و یک داستان، آخوندزاده، ترجمه محمدجعفر قراچه‌داغی، تهران، خوارزمی، چاپ سوم ۱۳۵۶، صفحه‌های ۱۳ تا ۱۵. آمده است یوسف مستشارالدوله از دیگر رهبران فکری مشروطیت است که رساله یک کلمه وی جایگاه خاصی در نوشته‌های عصر مشروطیت دارد. او به عنوان نماینده مردم تبریز وارد مجلس شورای ملی شد. آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان و مستشارالدوله که مثلث فکری را ایجاد کردند و آنان با یکدیگر در ارتباط بودند.

پوشی و ملاحظه‌ای نوشت، آن هنگام است که نقد اثر خود را بر جامعه و افراد می‌گذارد. آخوندزاده با پیروی از این روش کتاب مکتوبات خود را نوشت، او در این کتاب، خدا و پیغمبر و دین اسلام را به زیر سوال کشیده و نقد کرده است. او یکی از علل عقب‌ماندگی ایرانیان را عامل دین و رواج خرافاتی که به نام دین رواج داشت می‌داند. او با روشنی کامل راه‌حل‌هایی را برای جبران عقب‌ماندگی ایران ارائه داده است.^۱ از دیگر آثار آخوندزاده می‌توان رساله نقدی بر ملحقات تاریخ روضه‌الصفاء را نام برد. دیدگاه‌های آخوندزاده تأثیر زیادی بر افکار دیگر رهبران فکری مشروطه از جمله آقاخان کرمانی می‌گذارد، میرزا آقاخان کتاب صد خطابه خود را به سبک مکتوبات آخوندزاده نوشته است. آخوندزاده در اواخر صفر ۱۲۹۵ قمری/سال ۱۲۵۷ خورشیدی/۲۸ فوریه ۱۸۷۹ میلادی، یعنی در حدود بیست و هفت سال پیش از برقراری مشروطیت، در سن شصت و هفت سالگی وفات می‌یابد. با این‌که آخوندزاده حدود سه دهه پیش از برقراری مشروطیت وفات می‌یابد ولی سایه افکار و دیدگاه‌های او را به خوبی می‌توان در دیگر نوشته‌های دوران مشروطیت احساس کرد.^۲

دیدگاه‌های آخوندزاده

۱- آخوندزاده ناسیونالیست بود و نگاهی به ایران پیش از اسلام داشت. او از این‌که شوکت و عظمت ایران باستان از بین رفته است، افسوس می‌خورد و برقراری نوع نظام حکومتی، فرهنگی و اجتماعی

۱- کتاب مکتوبات آخوندزاده هیچ‌گاه در ایران اجازه انتشار پیدا نکرد. بهرام چوبینه اشاره می‌کند که: «مکتوبات نخستین بار توسط محقق معاصر، باقر مومنی به صورت پنهانی در ایران منتشر شد، اما گرفتار سانسور رژیم گذشته گردید». (مکتوبات، انتشار بهرام چوبینه، پای نوشته صفحه ۱۷۱). این کتاب به همت و کوشش بهرام چوبینه با مقدمه‌ای مفصل و با ارزش در آلمان انتشار پیدا کرده است.

۲- برای اطلاع بیشتر در مورد شرح حال و آثار آخوندزاده می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:

- مقدمه بهرام چوبینه در ابتدای کتاب مکتوبات.
- شرح حال آخوندزاده به قلم خودش، آمده در کتاب مکتوبات صفحه‌های ۴۴۹ تا ۴۵۷.
- مقدمه کتاب تمثیلات، شش نمایشنامه از آخوندزاده، به کوشش علیرضا حیدری.
- از صبا تانیم، یحی آریانپور، جلد اول، صفحات ۳۴۲ تا ۳۵۸.

آن دوران را آرزو می‌کند. او معتقد است که ایرانیان می‌باید غرور ملی خود را دوباره باز یابند و پیروزی‌های نیاکان خود را دوباره زنده گردانند. آخوندزاده عاشق فردوسی بود و او را شاعر ملی ایرانیان می‌دانست. او مکتوبات خود را با اشعار فردوسی آغاز کرد و اشعار فردوسی را در ادبیات ایران، شعر واقعی و درست می‌داند.^۱

۲- آخوندزاده به شدت ضد عرب است و معتقد بود که اعراب باعث بدبختی ایران شدند، «عرب‌های برهنه و گرسنه یک هزار و دویست و هشتاد سال است که تو را بدبخت کرده‌اند»... «از هجرت تا این زمان به ایرانیان مصیبت‌هایی رسیده است که در هیچ یک از صفحات دنیا، خلق بدانگونه مصایب گرفتار نگریده است. آیا لشکرکشی‌ها و خونریزی عرب‌ها را بگویم...»^۲

۳- او با دین اسلام برای ایرانیان مخالفت می‌کند و آن را علتی برای عقب‌ماندگی ایران می‌داند، او می‌نویسد: «به تکلیف سعد وقاص دین اسلام را قبول کردیم. نظر به وعده‌های او بایستی در هر دو عالم به شادی و شاهی بوده باشیم. از عالم آخرت هنوز که خبر نداریم، حرفی است که سعد وقاص و سایرین می‌گویند. بیایم به عالم دنیا... نتیجه بشارتی که سعد وقاص خبر داده بود این شد. تنها اهل ایران نیست، خود عرب‌ها به چه روزی رسیدند...»^۳

۴- آخوندزاده یک ماتریالیست بود و بسیاری از محققان با توجه به نوشته‌های او، اشاراتی به بی‌دینی او می‌کنند. او یک عقل‌گراست و به ماورای طبیعت معتقد نیست و تنها به تجربیات علمی اعتقاد دارد.^۴ به عقیده او، راه حقیقت از شاهراه علم گذر می‌کند. او برای ایرانیان کسب دانش و علم را آرزو می‌کرد و معتقد بود که با کسب علم و دانش است که اصالت انسان تضمین می‌شود.

۱- آخوندزاده. فتح‌علی: مکتوبات، به کوشش بهرام چوبینه، فرانکفورت آلمان، ۲۰۰۶، صفحه‌های ۲۹۱ تا ۲۹۴.

۲- مکتوبات، صفحه ۲۹۴ و صفحه ۳۰۲.

۳- مکتوبات، صفحه ۳۰۲.

۴- مکتوبات، صفحه ۳۵۰ تا ۳۶۲.

۵- او از دین و افکار خرافی دینی که در آن زمان وجود داشت انتقاد می‌کرد. او بخش اعظم کتاب مکتوبات خود را به این موضوع اختصاص داده است، او معتقد بود که روحانیون برای حفظ منافع خود نه تنها از خرافات جلوگیری نمی‌کنند، بلکه باعث رواج بیشتر آن هم می‌شوند.

«علما نیز به عوض این که عوام را از این اعتقادات پوچ منع کرده، باز دارند و به ایشان بگویند همان پول‌ها را که به این قسم چیزها خرج می‌نمایند مریض‌خانه‌ها بسازند و مدارس عالییه به جهت علم طب و حکمت و شیمی و سایر علوم با منفعت بنا نموده، ملت را از ظلمت جهالت خلاص کرده، به روشنایی علم و بصیرت داخل سازند، مردم را به این گونه اعمال بی‌فایده و عوام‌فریب و ناپسندیده زیاده‌تر ترغیب می‌کنند.»^۱

اوج انتقاد از خرافات و علما را می‌توان در هنگامی یافت که او از زبان آخوند ملاصادق، وضعیت دشوار طبقات مختلف جهنم را، آن‌طور که محمدباقر مجلسی وصف کرده است را، بیان می‌کند. او از نظراتی که محمدباقر مجلسی در مورد حضرت امام زمان نوشته است انتقاد می‌کند و آن‌ها را درست نمی‌داند. آخوندزاده در انتها نتیجه می‌گیرد که:

«مادام که تو و هم مذهبان تو، از علم طبیعت و نجوم خبردار نیستید و مادام که به دانستن خوارق^۲ عادات و معجزات از ممتنعات در دست تو و هم مذهبان تو یک قاعده علمیه نیست، تو و ایشان همیشه به خوارق عادات و معجزات و جادو و سحر و ملائکه و جن و شیاطین و دیو پری و سایر این قبیل موهومات باور خواهید کرد و همیشه در جهالت خواهید ماند.»^۳

۶- آخوندزاده طرفدار برقراری قانون در ایران بود، قوانینی که برای همه ایرانیان به یک صورت اجرا گردد.^۴ قوانینی که بر مبنای قوانین غیر شرعی وضع شده باشد. او خواستار عدم دخالت پادشاه و ملایان در سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه بود.

۱- مکتوبات، صفحه ۳۰۶

۲- خوارق: آنچه که عادت و نظام عمومی و طبیعی را بر هم بزند

۳- مکتوبات، صفحه ۳۴۹

۴- مکتوبات، صفحه ۳۰۹

۷- آخوندزاده خواستار تغییرات اساسی در نظام آموزشی کشور بود. او از کتک زدن کودکان در مکتب‌خانه‌ها انتقاد می‌کرد.^۱

۸- آخوندزاده به آزادی انسان عقیده داشت، آزادی اندیشه و رهایی از قید و بندهای مذهبی، که او آن را لیبرته (آزادی) مورال (Moral) می‌خواند و آزادی اجتماعی و سیاسی که آن را لیبرته فیزیق (آزادی فیزیکی) می‌نامید. آخوندزاده می‌نویسد: "هر فردی از افراد نوع بشر که از کتم عدم بر عالم وجود قدم گذاشته است، باید به حکم عقل سلیم از نعمت حریت کامله بهره‌مند شود. حریت کامله از دو قسم حریت است: یکی حریت روحانیه است، دیگری حریت جسمانیه. حریت روحانیه ما را اولیای دین اسلام از دست ما گرفته، ما را در جمیع امورات روحانیه بالکلیه عبد رذیل و تابع امر و نهی خودشان کرده‌اند و ما را در این ماده هرگز اختیار مداخله نیست. پس ما در ماده حریت روحانیه، بنده فرمانبردار اولیاء دین بوده، از نعمت آزادی محرومیم. و حریت جسمانیه ما را فرمانروایان دیسپوتی از دست ما گرفته، در این حیات دنیویه بالمره ما را محکوم فرمایشات خودشان کرده... ما را بارکش انواع و اقسام تحمیلات و تکلیفات شاقه نموده‌اند. در این ماده هم عبد ذلیل و بندگان بی‌اختیار ظالمان بوده، از نعمت آزادی بی‌بهره‌ایم. این دو ماده مذکوره اصول حریت کامله شمرده می‌شوند... طوایف مشرق زمین به واسطه ظهور دین عرب‌ها و به واسطه تسلط ایشان در آسیا، حریت کامله را به یک‌بارگی گم کرده‌اند و از لذت مساوات و از نعمت حقوق بشریت کلیتا محرومند و بر فهم این حرمان عاجزند."^۲

۹- آخوندزاده به برابری تمام ایرانیان اعتقاد داشت، او از این که گروهی به واسطه موقعیت اجتماعی، مذهبی و یا وابستگی‌های خانوادگی و شاهزاده بودن ارزش‌ها و برتری‌های بیشتری را در جامعه داشته باشند، انتقاد می‌کرد.^۳ او به این نوع امتیازات اعتقادی

۱- مکتوبات، صفحه ۳۱۱.

۲- مکتوبات، پای نوشته صفحه ۳۱۹.

۳- مکتوبات، صفحه‌های ۳۱۷ و ۳۱۸.

نداشت، او برتری‌های انسانی را در افرادی می‌دید که خدماتی به جامعه و یا کشور خود انجام داده باشند. او زرتشتیان را برادران خود خطاب می‌کرد و از جنایاتی که در حق ایشان انجام گرفته بود عذرخواهی می‌کرد.^۱

۱۰- آخوندزاده به مساوات مالی، حکومت قانون عقلی عرفی اعتقاد داشت.

۱۱- آخوندزاده به برابری حقوق زن و مرد اعتقاد داشت. او برای نخستین بار از حقوق اجتماعی زن سخن می‌گوید. او در زمانی که زنان دارای هیچ‌گونه حقوق اجتماعی نبودند، از قول یکی از رهبران اسماعیلیه که در قرن‌های گذشته زندگی می‌کرده است، می‌گوید:

«ای جماعت، طایفه اناث را در حبس و حجاب نگاه داشتن قطع نظر از آن‌که ظلم عظیم است، در حق این نصف بشریت، از برای طایفه ذکور نیز خسارت لاتحصى [بی‌شمار] دارد. از امروز طایفه اناث را در حبس و حجاب نگاه دارید و ایشان را بی‌تربیت مگذارید و در حق ایشان ظلم و ستم را روا مبینید و زیاده بر یک زن مگیرید. هرکس بعد از این دختر کوچک خود را مثل پسر خود به خواندن و نوشتن مشغول نسازد... مستحق بازخواست... من خواهد شد.»^۲

۱۲- آخوندزاده طرف‌دار آزادی اندیشه و بیان بود، او در دو نامه تاریخی که یکی را به محمدجعفر قراچه‌داغی مترجم نمایشنامه‌های خود به فارسی و دیگری را به میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله می‌نویسد، از آزادی اندیشه و بیان دفاع می‌کند. او این نامه‌ها را در پاسخ به انتقاداتی که به او در مورد زبان صریح و انتقادی کتاب مکتوبات گرفته‌اند، به آنان می‌نویسد. او در این نامه‌ها اشاره می‌کند که دیگر زمان نصیحت و موعظه به سبک گلستان و بوستان سعدی گذشته است، آن نظام نصیحت‌گویی دیگر کار نمی‌کند، بر اشکالات و کجی‌ها باید نقد نوشت، صریح نوشت، روشن نوشت، بدون هیچ پرده‌پوشی و ملاحظه‌ای نوشت، آن‌گاه است که قلم اثر می‌کند. او

۱- مکتوبات، بخش ملحقات، مکتوب دوم، صفحه‌های ۴۳۶ و ۴۳۷.

۲- مکتوبات، صفحه ۳۷۹.

می نویسد که تا به امروز نقد نویسی بر اسلام وجود نداشته و این مساله است که باعث وحشت شده است. او در مورد تاثیرگذاری نقد می نویسد:

«... برادر مکرم من در خصوص مکتوبات کمال الدوله اشاره نموده اید... کج خلقی وقوع ندارد، اما عیب گیری و سرزنش وقوع دارد... شما باید از شروط کریکا [نقد] خبردار بوده باشید تا اینکه به این مسئله واقف بشوید. کریکا [نقد] بی عیب گیری و بی سرزنش و بی استهزا و بی تمسخر نوشته نمی شود. مکتوبات کمال الدوله کریکا [نقد] است، مواعظ و نصایح نیست. حقی که نه به رسم نقد، بلکه به رسم موعظه و نصیحت... نوشته شود در طبایع بشریه... هرگز تاثیر نخواهد گذاشت. بلکه طبیعت بشریه همیشه از خواندن و شنیدن مواعظ و نصایح تنفر دارد. اما طبایع به خواندن کریکا [نقد] حریص است... به ثبوت رسیده است که قبایح و ذمایم را... هیچ چیز قلع نمی کند، مگر کریکا [نقد] و استهزا و تمسخر. اگر نصایح و مواعظ موثر می شد گلستان و بوستان شیخ سعدی رحمة الله، من اوله الی آخره [از اول تا آخر] وعظ و نصیحت است، پس چرا اهل ایران در مدت ششصد سال هرگز ملتفت مواعظ و نصایح او نمی باشند... فن کریکا [نقد] در منشآت [نوشته ها] اسلامیه تا امروز متداول نیست. از این جهت شما از این قبیل چیزها وحشت می کنید. نهایت برای تربیت ملت و اصلاح و تهذیب اخلاق هم کیشان و برای نظم دولت و انفاذ اوامر و نواهی آن نافع تر از نقد وسیله ای نیست. کمال الدوله نقد نویس است نه واعظ و ناصح.»^۱

باید به این نکته توجه کرد که آخوندزاده آن زمان در روسیه زندگی می کرد و این امکان برای او وجود داشت که بدون ترس از تکفیر علمای اسلام، کتاب مکتوبات خود را بنویسد و بتواند عقاید خود را

۱- آنچه که آورده شد، بخش هایی از نامه ای است که در تاریخ ۲۵ ماه مارچ ۱۸۷۱، سی و پنج سال پیش از برقراری مشروطیت، آخوندزاده به میرزا جعفر قراچه داغی، مترجم نمایشنامه های خود از زبان ترکی به فارسی می نویسد. مقصود آخوندزاده از کریکا نقد است، در قسمتی از این نوشته به جای کریکا نقد آورده شده است. برای مشاهده متن کامل این دو نامه با ارزش تاریخی می توان به کتاب تمثیلات، شش نمایشنامه و یک داستان، آخوندزاده، ترجمه محمد جعفر قراچه داغی، تهران، خوارزمی، چاپ سوم ۱۳۵۶، صفحه های ۷ تا ۱۵ مراجعه کرد.

بیان نماید.

۱۳- او از وضعیت بهداشتی ایرانیان در آن دوران انتقاد می‌کند و از وجود حمام‌های خزینه که منبع انتقال بیماری‌ها است و به قول او چرک مانند نفت در روی آب آن نمایان است، شکایت می‌کند.^۱ او خواهان ایجاد دانشکده پزشکی برای تربیت پزشک است. او خواهان ایجاد بیمارستان‌ها برای مداوای بیماران است.^۲

میرزا ملکم خان

میرزا ملکم‌خان را می‌توان یکی از اولین رهبران فکری مشروطه دانست، او در سال ۱۲۴۹ قمری/۱۸۳۱ میلادی در خانواده‌ای ارمنی، در اصفهان به دنیا آمد و در سال ۱۳۲۶ قمری/۱۹۰۸ میلادی دو سال پس از برقراری مشروطیت فوت کرد. او با این که در خانواده‌ای ارمنی به دنیا آمده بود، ولی به دین اسلام گروید. میرزا ملکم‌خان تحصیلات اولیه خود را در ایران انجام داد و تحصیلات بعدی خود را در اروپا ادامه داد. پس از بازگشت به ایران به تدریس و مترجمی در دارالفنون مشغول شد. او سمت‌های متعدد دولتی در خارج از کشور به عهده داشت. او مترجم سفارت ایران در استامبول بود و چندی هم سمت سرکنسولی ایران را در مصر به عهده داشت. در سال ۱۲۹۵ قمری/۱۸۷۸ میلادی وزیر مختار ایران در لندن شد. میرزا ملکم‌خان روزنامه قانون را منتشر کرد. او در سال ۱۳۱۷ قمری/۱۹۰۰ میلادی سفیر ایران در رم شد و تا سال ۱۹۰۸ میلادی که فوت کرد، در این سمت باقی ماند. ملکم‌خان در سال‌های ۱۲۷۵ قمری رساله «دفتر تنظیمات» را می‌نویسد و به ناصرالدین شاه عرضه می‌کند. «رساله کنسلیطوسین» یکی دیگر از رسالات میرزا ملکم‌خان است که او آن را بین سال‌های ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۵ قمری/۱۸۷۵ تا ۱۸۷۸ میلادی نوشته است. نکته‌ای که در نوشته‌های میرزا ملکم‌خان جالب به نظر می‌رسد آن است که شاید به دلیل این که او در اکثر دوران زندگی سیاسی

۱- مکتوبات، صفحه‌های ۳۲۸ تا ۳۴۹.

۲- مکتوبات، صفحه‌های ۳۰۶ و ۳۱۱.

خود، دارای سمت‌های دولتی بود، برای حفظ موقعیت و مقام‌های دولتی خود، در نوشته‌هایش از علما، فقها، دین اسلام، شاه و دولت دفاع می‌کند، ولی هم‌زمان با این دفاع، نظرات و دیدگاه‌های اصلاحی خود را هم بیان می‌کند. ملکم نظرات خود را تا حدودی در پرده نوشته است و نوشته‌های او را می‌توان محافظه کارانه خواند.

دیدگاه‌های میرزا ملکم خان

میرزا ملکم خان رساله یا دفتر تنظیمات را در سال ۱۲۷۵ قمری یعنی حدود چهل و نه سال پیش از انقلاب مشروطیت نوشت و به ناصرالدین شاه عرضه داشت.^۱ او در این رساله، لزوم انجام اصلاحات در ایران را به ناصرالدین شاه گوشزد کرده است. او در این رساله اشاره می‌کند که سرعت انجام تحولات در دنیای آن روز بسیار سریع می‌باشد و اروپا با سرعت زیادی در حال پیشرفت و تغییر و تحول است و برای هماهنگی با تحولات در دنیا، نیاز به وضع قوانین جدید برای اداره مملکت می‌باشد. او معتقد بود که ایرانیان در عقل و فهم چیزی از اروپاییان کم ندارند و عاملی که باعث پیشرفت اروپاییان شده است تنها صنایع آنان نیست، بلکه تمدن آنان است. او در این رساله به ناصرالدین شاه می‌نویسد:

«عقل فرنگی به هیچ وجه بیشتر از عقل ما نیست، حرفی که هست در علوم ایشان است و قصوری که داریم این است که هنوز نفهمیده‌ایم که فرنگی‌ها چقدر از ما پیش افتاده‌اند. ما خیال می‌کنیم که درجه ترقی آن‌ها همان قدر است که در صنایع ایشان می‌بینیم و حال آن‌که اصل ترقی ایشان در آئین تمدن بروز کرده است و برای اشخاصی که از ایران بیرون نرفته‌اند، محال و ممتنع است که درجه این نوع ترقی فرنگ را بتوانند تصور نمایند.»

ملکم خان در ادامه اشاره می‌کند که امروزه در اروپا دو نوع کارخانه وجود دارد، نوع اول کارخانه‌هایی هستند که در بخش صنایع کار می‌کنند و محصولات صنعتی تولید می‌کنند و نوع دوم از

۱- بخش‌هایی از رساله تنظیمات میرزا ملکم خان در پیوست شماره ۸ در انتهای کتاب آمده است.

کارخانه‌ها، آن‌هایی هستند که کار انسان سازی بر عهده آنان است و وظیفه آن‌ها تعلیم و تربیت و آموزش انسان‌ها است. اشاره او به دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی اروپا است. او می‌نویسد اروپاییان در بخش انسان‌سازی پیشرفت بسیار کرده‌اند و لازم است که ایران هم در ایجاد نظام‌های جدید آموزشی و اداری اقدام کند. ملکم به نیاز ایجاد وزارت خانه‌های مختلف برای اداره کشور اشاره کرده است و آن‌ها را کارخانه نامیده است او از کارخانه مالیات، کارخانه لشکر، کارخانه عدالت، کارخانه علم، کارخانه امنیت و کارخانه انتظام نام برده است.

«می‌توان استنباط کرد که فرنگی‌ها باید چقدر در این کارخانجات انسانی ترقی کرده باشند. حال چیزی که در ایران لازم داریم این کارخانجات انسانی است».^۱

او معتقد بود که در آن ایام ایران از دو سوی در معرض خطر است. نخست به وسیله انگلستان است که از سمت هند صورت می‌گیرد و طریق دوم از سوی روسیه تزاری است که از سمت شمال، ایران را تهدید می‌کند.

دیدگاه‌های میرزا ملکم‌خان در مورد آزادی، برابری و برادری را می‌توان در رساله کنسلیطوسیون او مشاهده کرد. میرزا ملکم‌خان از بسیاری از قوانین فقه اسلامی که برای ایجاد فشار بر اقلیت‌های مذهبی وضع کرده بودند، انتقاد می‌کند. او معتقد بود که انسان‌ها دارای ارزش برابر هستند و از لحاظ حقوق انسانی با یکدیگر تفاوتی نمی‌کنند. او در رساله کنسلیطوسیون می‌نویسد:

«این حکایت "نجس" و "پرهیز" را یک مشت شیعیان ایران از کجا آورده‌اید؟

این که خون بهای غیرمسلم قیمت یک خر مصری است، رای کدام بی‌انصاف است؟

این که جدیدالاسلام وارث شرعی و مقدم بر سایر وراث است، یادگار کدام عادل و فاضل است؟

جدیدالاسلام را از سیاست قتل اقربای خویش معاف داشتن موافق

کدام مذهب و آیین مملکت داری است؟
 با غیرمُسلم همسفر نشدن و طبخ آنان را نجس دانستن، در روز
 بارندگی ملاقات با آنها را جایز ندانستن و در حمام یک جا نرفتن
 و غیره چقدر مایه انزجار انسانی است.^۱

عبدالرحیم طالبوف

عبدالرحیم بن شیخ ابوطالب نجار تبریزی که در ادبیات مشروطه به نام عبدالرحیم طالبوف مشهور است، در سال ۱۲۵۰ قمری/۱۲۱۳ شمسی در تبریز به دنیا آمد و در سال ۱۳۲۹ قمری/۱۲۸۹ شمسی در تمرخان شورا - حاکم نشین داغستان درگذشت. طالبوف یکی از روشنفکران عصر مشروطیت است و با مشروطه خواهان و آزادی خواهان ارتباط داشته و از سوی آنان مورد مشورت قرار می گرفته است. او از شانزده سالگی در قفقاز می زیسته و گذشته از زبان فارسی که آثار خود را نوشته است، با زبان های روسی و فرانسوی و عربی آشنا بوده و ترکی آذربایجانی زبان مادریش بوده است. گرچه در دوره اول مشروطیت از طرف تبریزی ها به نمایندگی مجلس شورا انتخاب شد ولی به تهران نیامد. او به غیر از ترجمه هایی که انجام داده است، شش تالیف دارد که عبارت اند از:

۱- سفینه طالبی یا کتاب احمد در دو جلد که در سال ۱۳۰۷ قمری/۱۸۹۰ میلادی نوشته شده است.

۲- نخبه سپهری.

۳- مسالک المحسنین که در سال ۱۳۲۱ قمری/۱۹۰۳ میلادی نوشته شده است.

۴- مسائل الحیات یا جلد سوم کتاب احمد که در سال ۱۳۲۴ قمری/۱۹۰۶ میلادی چاپ شده است.

۵- ایضاحات در خصوص آزادی.

۶- سیاست طالبی.^۲

۱- رساله کنسلیطوسیون از میرزا ملکم خان. بخش هایی از رساله کنسلیطوسیون میرزا ملکم خان در پیوست شماره ۸ در پایان کتاب آمده است.

۲- طالبوف. عبدالرحیم: مسالک المحسنین، با مقدمه و حواشی باقر مومنی، تهران،

دیدگاه‌های عبدالرحیم طالبوف

طالبوف یک عقل‌گرا بود، او اعتقاد داشت که با عقل‌گرایی و اتکا به پیشرفت در علم و ایجاد صنایع مختلف و تغییر در نظام آموزش و پرورش و ایجاد مدارس به سبک نوین و وضع قوانین جدید، می‌توان ایران را به طرف پیشرفت سوق داد و نظام زندگی مردم عادی را بهبود بخشید. طالبوف تاکید بسیاری در ایجاد صنایع داشت، او در کتاب احمد آن‌چه را که اروپاییان در آن زمان در صنایع داشتند، برای ایران آرزو می‌کرد. او در خیال، از افتتاح رسمی راه آهن برقی تبریز به مراغه صحبت می‌کند،^۱ از افتتاح خط تلفن مستقیم بین تهران تبریز می‌نویسد،^۲ از ایجاد کارخانه صابون پزی با تکنیک جدید می‌گوید.^۳ او از ایجاد کارخانه گاز، چدن ریزی، کاغذ سازی، آسیاب بخار و تراموا صحبت می‌کند.^۴ طالبوف خواهان ایجاد یک ارتش ملی است، که تمام جوانان ایرانی بدون در نظر گرفتن موقعیت اجتماعی و یا مقام شغلی پدران‌شان در آن خدمت کنند. او می‌خواهد خدمت سربازی بصورت اجباری برای تمام جوانان ایرانی وجود داشته باشد.^۵ طالبوف خواهان تغییرات اساسی در نظام تعلیم و تربیت و آموزشی ایران بود، او از مشکل بودن آموختن الفبای فارسی شکایت می‌کرد،^۶ او از مطالبی که به دانش‌آموزان تعلیم داده می‌شد و اکثر آن‌ها مطالب مذهبی بود و به قول او از عالم ناسوت، ملکوت، جبروت و لاهوت است، انتقاد می‌کرد و خواهان تغییرات اساسی در مطالب درسی دانش‌آموزان بود. او پیشنهاد می‌کند به دانش‌آموزان دروسی در علم زراعت و اصلاح زمین، تولید مثل حیوانات، عملیات آبیاری زمین‌ها، کار کردن

-
- انتشارات شبگیر، ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ شمسی)، مقدمه صفحه‌های ۳ و ۴.
 ۱ - طالبوف. عبدالرحیم: کتاب احمد، با مقدمه و حواشی باقر مومنی، تهران، انتشارات شبگیر، ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ شمسی)، صفحه ۷۳.
 ۲ - کتاب احمد، صفحه ۸۳.
 ۳ - کتاب احمد، صفحه ۱۰۴.
 ۴ - کتاب احمد، صفحه ۵۳.
 ۵ - کتاب احمد، صفحه ۶۳.
 ۶ - کتاب احمد، صفحه ۲۲.

معادن، کاشتن بیشه‌زارها و... تعلیم داده شود.^۱ او معتقد بود که باید چاپخانه‌های بسیاری احداث گردد، تا توسط آن‌ها کتاب‌های بسیاری در زمینه تاریخ و علوم انتشار یابد.^۲ طالبوف تاکید بسیاری به توجه به مساله بهداشت داشت.^۳

طالبوف چنین نتیجه گیری می‌کند:

«اگر سوختن فانوس‌های کوچه‌ها و روفتن اسواق و سنگفرش معابر و پاکی آب حمام‌ها را نپسندیم خودمان در تاریکی و گل و عفونت می‌مانیم. اگر مکتب نداشته باشیم اطفال ما بیسواد می‌مانند. اگر شرکت‌ها تشکیل ندهیم، صنایع را ترقی و ترویج ننماییم، منسوجات وطن خودمان را نپوشیم باید از کبریت گرفته تا کاغذ محتاج فرنگی‌ها بشویم و هر روز اسباب نوظهور به کارخانه‌های [آن‌ها] سفارش بدهیم و مال اجنبی را که هیچ کدام در خور مقتضییات زندگی ما نیست، ترویج نماییم.»^۴

طالبوف معتقد بود باید قانون در کشور برقرار شود و طبق آن عمل شود و او اعتقاد داشت که قوانین فقه اسلامی قادر به پاسخگویی به نیازهای اجتماعی نیست و باید قوانین جدید بسیاری وضع کرد. او در این مورد می‌نویسد:

«حالا ببینیم ما که قانون نداریم و اگر بخواهیم قانون داشته باشیم باید اقلا سی‌هزار مساله به کتب فقه خودمان بیافزاییم، آن‌ها را به ترتیب بیاوریم، مدون بکنیم، به حکومت و قضاوت‌های [قضات درست به نظر می‌آید] مملکت تقسیم نماییم که از آن کتب عمل نمایند، چند سال مدت می‌خواهد، که از یک طرف مکاتب ما قضات و حکام ممتحن [امتحان داده، ورزیده] تربیت بدهند و از یک طرف ماموران عاقل دولت به تالیف قوانین مشغول شوند.»^۵

طالبوف، آن‌گاه از قول لرد سالیسبوری نخست وزیر وقت انگلستان، در مورد لزوم برقراری و قدرت اجرایی قانون در کشور می‌نویسد:

۱- کتاب احمد، پای نوشته صفحه ۵۱ از خود طالبوف.

۲- کتاب احمد، صفحه ۲۹.

۳- کتاب احمد، صفحه ۳۷.

۴- کتاب احمد، صفحه ۹۸.

۵- کتاب احمد جلد دوم، صفحه ۱۳۶.

«مملکت بی قانون اگر چه مدتی از رقابت دول متنافعه می تواند وجود خود را حفظ نماید، ولی بالطبع و بالخاصیه یا به حکم تقدیر، هر طور بخواهید بفهمید، باید چون درخت پوسیده بالاخره متلاشی گردد و از هم بپاشد. در مشرق زمین اشد مصائب این است که حکم داران مملکت به فواید و قدرت قانون معتقد نیستند.^۱

طالبوف به آزادی انسان اعتقاد داشت و معتقد بود که در چارچوب قوانین، باید آزادی های فردی وجود داشته باشد. او آزادی را به انواع مختلف تقسیم بندی کرده بود و به آزادی هویت، آزادی عقاید، آزادی قول (آزادی بیان) اشاره و هر یک از آنها را تعریف می کند. طالبوف اعتقاد داشت که باید آزادی انتخاب (انتخابات)، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، وجود داشته باشد. شاید به توان گفت طالبوف خواستار اجرای اعلامیه حقوق بشر در ایران بوده است و نگاهی به قانون اساسی فرانسه و ژاپن داشته است.^۲

زین العابدین مراغه ای

زین العابدین مراغه ای از طبقه بازرگانان بود، او در سال ۱۲۵۵ قمری/ ۱۸۳۹ میلادی به دنیا آمد و کارش را در شانزده سالگی در تجارت آغاز کرد. او سپس به قفقاز رفت و در گرجستان مشغول کار شد، سپس به کریمه رفت و در یالتا تجارتش رونق گرفت و در میان اهالی آن دیار سرشناس شد. پس از ده پانزده سالی، تجارتخانه اش را در یالتا برچید و به اسلامبول آمد و در حدود سال ۱۳۰۸ قمری/ ۱۸۹۱ میلادی در آن شهر اقامت گزید.^۳ زین العابدین مراغه ای در سال ۱۳۲۸ قمری/ ۱۹۱۰ میلادی درگذشت. زین العابدین مراغه ای بازرگانی روشنفکر بود و اثر مهم او «سیاحتنامه ابراهیم بیک» است. جلد اول این کتاب در سال ۱۳۱۳ قمری هم زمان با آخرین سال های پادشاهی ناصرالدین شاه انتشار یافت و جلد دوم این کتاب در سال

۱- کتاب احمد جلد دوم، صفحه ۱۴۷.

۲- کتاب احمد جلد سوم (مسائل الحیات)، صفحه های ۱۸۶ تا ۱۸۹ و صفحه های ۱۹۰ تا ۲۰۰.

۳- ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران آدمیت، صفحه ۸۵.

۱۳۲۳ قمری و جلد سوم آن در سال ۱۳۲۷ قمری انتشار یافت. کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیک گزارش سفر ایران دوستی است که در بیرون از ایران تولد یافته است و عشق به وطنش او را وادار می کند که به ایران مسافرت کند. این مسافر که نام او ابراهیم بیک است، در سفر به ایران بدبختی ها و سیه روزی های ایرانیان را می بیند و با لحنی انتقادی آن ها را بیان می کند و دنبال علل آن بدبختی ها می گردد. او با مشکلاتی که در ایران به آن ها برخورد می کند، دچار سرخوردگی و ناامیدی می شود. جلد اول این کتاب مخفیانه به ایران آورده شد و نقش مهمی را در بیداری افکار ایرانیان بازی کرد. زین العابدین مراغه ای در کتاب خود در چند مورد به کتاب احمد، نوشته طالیوف اشاره کرده است و این اشاره نمایانگر آن است که او این کتاب را در اختیار داشته و خوانده است.^۱ شاید بتوان گفت این دو کتاب در بسیاری از موارد شباهت های بسیاری با هم دارند. بیشتر محققانی که در مورد تاریخ مشروطیت تحقیق کرده اند و یا وقایع تاریخی آن دوران را مورد بررسی قرار داده اند، به نقش موثر کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیک، در بیداری افکار ایرانیان اشاره کرده اند. ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان، احمد کسروی در تاریخ مشروطه ایران، عبدالله مستوفی در کتاب زندگانی من، یحیی آرین پور در کتاب از صبا تا نیما، فریدون آدمیت در ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران و کریم کشاورز در کتاب هزار سال نثر پارسی به نقش بیدار کننده و آگاهی دهنده این کتاب اشاره کرده اند.^۲ برای نمونه، کسروی در مورد تاثیر این کتاب در جامعه آن روز ایران می نویسد:

«اما سیاحت نامه ابراهیم بیک، ارج آن را کسانی می دانند که آن روزها خوانده اند و نکانی را که در خواننده پدید می آورد بیاد می دارند. این کتاب داستان جوانی را از بازرگان زادگان ایرانی در مصر می سراید، که به آرزوی دیدن میهن خود، همراه الله اش یوسف عمو، به ایران آمده و در پایتخت [و] دیگر شهرها هرچه

۱ - مراغه ای. زین العابدین: سیاحتنامه ابراهیم بیک، به کوشش محمد علی سپانلو، تهران نشر اسفار، ۱۳۶۴، صفحه های ۱۴ و ۱۶۱

۲ - سیاحتنامه ابراهیم بیک، بخش مقدمه از محمد علی سپانلو، صفحه های یک تا شش.

دیده، از ناآگاهی مردم،... فریب‌کاری‌های ملایان، ستمگری‌های حکمرانان، بی‌پروایی دولت و مانند این‌ها، با زبان ساده و شیرینی و با آهنگ دلسوزی، به رشته نوشتن کشیده. انبوه ایرانیان که در آن روز، خو به این آلودگی‌ها و بدی‌ها گرفته بودند و جز از زندگانی بد خود به زندگانی دیگری گمان نمی‌بردند، از خواندن این کتاب، تو گفתי از خواب بیدار می‌شدند و تکان سخت می‌خوردند. بسیار کسان را توان پیدا کرد که از خواندن این کتاب بیدار شده و برای کوشیدن به نیکی کشور آماده گردیده و به کوشندگان دیگر پیوسته‌اند.^۱

دیدگاه‌های زین العابدین مراغه‌ای

۱- بسیاری از ایرانیان در آن زمان، به علت وضعیت بد اقتصادی از ایران خارج شده بودند و در قفقاز و آذربایجان روسیه و عثمانی به کارهای پست اشتغال داشتند. مراغه‌ای از موقعیت این ایرانیان متأسف بود و از دولت ایران انتقاد می‌کرد که چرا به وضعیت آنان رسیدگی و سعی نمی‌کند که از تعدیاتی که بر آنان انجام می‌شود، جلوگیری کند.^۲

۲- مراغه‌ای از رواج شدید کشیدن تریاک در بین ایرانیان و اعتیاد آنان انتقاد می‌کرد. او اعتیاد را عاملی در از بین رفتن شخصیت انسانی ایرانیان می‌دانست.^۳

۳- او از وضعیت آموزشی کودکان که در دست آخوندها بود، انتقاد می‌کرد و خواستار تحول در نظام آموزشی دانش‌آموزان بود. او نوع مطالبی را که به دانش‌آموزان آموزش داده می‌شد، بیهوده می‌دانست و پیشنهاد می‌کرد که حساب و هندسه، تاریخ جغرافیا در مطالب آموزشی کودکان گنجانده شود و خواستار ایجاد مدارس به سبک نوین در ایران بود. او معتقد بود با ایجاد دانشگاه‌ها است که می‌توان افراد متخصص را آموزش داد و به وسیله دانش آنان است که

۱- تاریخ مشروطه ایران کسروی، صفحه ۴۵.

۲- سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک، صفحه ۵۵.

۳- سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک، صفحه‌های ۲۰ و ۱۲۰.

می‌توان صنایع را در ایران ایجاد کرد و آن را گسترش داد.^۱
 ۴- مراغه‌ای از وضعیت بهداشتی کشور شکایت می‌کرد و معتقد بود که باید بیمارستان‌های بسیاری در ایران، برای مداوای بیماران، ایجاد شود.^۲

۵- او از رواج خرافات در بین مردم سخن می‌گفت و از نقشی که علما و روحانیون در رواج آن داشتند، صحبت می‌کرد و از آنان انتقاد می‌کرد.^۳ اوج انتقاد از روحانیون را می‌توان در آخر جلد اول کتاب مشاهده کرد که ابراهیم بیک بسیاری از بدبختی‌هایی را که گریبان‌گیر ایرانیان در آن روزگاران بود را به گردن روحانیون می‌اندازد و معتقد است که آنان برای حفظ منافع شخصی خود باعث می‌شوند که جلوی پیشرفت مردم گرفته شود.^۴

۶- مراغه‌ای خواستار گسترش صنایع ملی و ایجاد کارخانه‌ها برای تولید اجناس در داخل ایران بود. او به نقش تجارت در پیشرفت مملکت تاکید بسیار می‌کرد.^۵

۷- اوج انتقادات مراغه‌ای را می‌توان در هنگامی مشاهده کرد که ابراهیم بیک شخصیت داستانی کتاب، با سه وزیر مختلف ایرانی ملاقات می‌کند. مطالبی را که ابراهیم بیک به سه وزیر اظهار می‌کند دربرگیرنده انتقادات شدید مراغه‌ای از نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی آن روز دولت است.^۶ مراغه‌ای از زبان حاجی اسماعیل از حقوق بشر سخن می‌گوید و اظهار می‌کند که امروزه انسان‌ها در دنیا دارای حقوق بشری هستند.^۷ مراغه‌ای معتقد بود که باید قوانینی با شرایط روز مملکت وضع کرد و نوشت و ماموران دولتی طبق آن قوانین وضع شده به انجام وظایف خود مشغول باشند و به قول او «به جای این که بگویند مجرم را پادشاه کشت و یا حاکم

۱- سیاحتنامه ابراهیم بیک، صفحه‌های ۲۶ و ۲۷ و ۱۴۳ و ۱۶۶.

۲- سیاحتنامه ابراهیم بیک، صفحه‌های ۱۴۲ و ۱۴۹ تا ۱۵۰.

۳- سیاحتنامه ابراهیم بیک، صفحه‌های ۱۴۵ تا ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۵.

۴- سیاحتنامه ابراهیم بیک، صفحه‌های ۱۸۱ تا ۱۸۸.

۵- سیاحتنامه ابراهیم بیک، صفحه‌های ۱۵۸ تا ۱۵۹.

۶- سیاحتنامه ابراهیم بیک، صفحه‌های ۵۵ تا ۶۳.

۷- سیاحتنامه ابراهیم بیک، صفحه‌های ۲۸ و ۱۵۷.

حبس نمود، بگویند قانون حبسش کرد و قانون حکم به قتلش داد»^۱. او قوانینی را که باید در کشور پیاده شود و حقوقی را که کشور و مردم، در قبال یکدیگر باید داشته باشند را به چهار گروه تقسیم می‌کند:

- **حقوق متعلق به خود وطن** - که آن را این گونه تعریف می‌کند: وظایف افراد کشور است که از استقلال کشور دفاع کنند و نگذارند بیگانگان به خاک میهن تجاوز کنند.

- **حقوق متعلق به افراد وطن** - حقوقی است که ایرانیان باید داشته باشند و آن حقوق طبق تعریف او «محفوظ ماندن حیات، ناموس، مال و عزت افراد وطن از تعدی و تعرض زبردستان خودی و بیگانه است».

- **حقوق اداره وطن** - بنا بر تعریف او عبارتند از قوه مقننه و یا قانون گذاری و قوه مجریه و یا اجراییه، که باید قوانین را وضع و اجرا کنند و مملکت را اداره نمایند.

- **حقوق عمومیه وطن** - که او این گونه آن را تعریف می‌کند: «عبارت از کلیه همان سعادت جزئیه است که حقوق هر فردی از افراد این هیئت عمومیه را جامع و از همان تنظیمات سعادت است. ولی افراد در صورت تنهایی به نیل آن سعادت قادر نیستند، هر چند که در پی تحصیل آن باشند. اما در صورت هیئت اجتماعی سبب احیای آنها است و برکات عمومی از آن حاصل می‌آید»^۲.

میرزا آقاخان کرمانی

میرزا آقاخان کرمانی در سال ۱۲۷۰ قمری/۱۸۵۴ میلادی در دهات بردسیر کرمان به دنیا آمد و در ششم صفر ۱۳۱۴ قمری/۱۷ ژوئیه ۱۸۹۶ میلادی همراه با شیخ احمد روحی و خیرالملک در تبریز به قتل رسید.^۳ نام میرزا آقاخان کرمانی در اکثر مواقع با نام شیخ احمد روحی همراه است. این دوازده‌گانه با هم دوست و همراه بودند

۱- سیاحتنامه ابراهیم بیک، صفحه ۱۳۹.

۲- سیاحتنامه ابراهیم بیک، صفحه های ۶۶ تا ۶۸.

۳- صد خطابه میرزا آقاخان کرمانی، ویراستار دکتر محمد جعفر محبوب، مقدمه صفحه XXIX.

و عاقبت همراه با هم به قتل رسیدند. از استعداد شگرف و قدرت بالای فراگیری میرزا آقاخان شواهدی آورده شده است. او فارسی، عربی، ترکی، انگلیسی، و فرانسه را می دانست. میرزا آقاخان کرمانی از کرمان به اصفهان می آید و در اصفهان در جلسات سری ازلیان شرکت می کند. او همراه با میرزا هادی دولت آبادی، میرزا نصرالله بهشتی (ملک المتکلمین) و سید جمال واعظ اصفهانی (پدر محمدعلی جمال زاده نویسنده) در این جلسات شرکت می کند.^۱ آنان سپس به تهران می آیند و از آنجا به استامبول می روند و سپس برای دیدار «صبح ازل» به قبرس می روند.

گروهی از محققان میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی را از ازلیان^۲ می دانند، ولی دکتر محمدجعفر محبوب در این مورد تردید دارد و این انتساب را رد می کند.^۳ آن دو، در قبرس با دو دختر صبح ازل ازدواج می کنند. میرزا آقاخان کرمانی در روزنامه اختر مقاله می نویسد^۴ و از استامبول مکاتباتی با میرزا ملکم خان داشته است. هنگامی که ناصرالدین شاه در تاریخ ۱۷ ذی القعدة سال ۱۳۱۳ قمری/ آوریل ۱۸۹۶ میلادی به قتل می رسد، بایبان را متهم به دست داشتن در این قتل می کنند و مقامات دولتی ایران از دولت عثمانی درخواست می کنند که میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی را که در آن هنگام در استامبول بسر می بردند را دستگیر و به ایران تحویل دهد. دولت عثمانی آنان را دستگیر می کند و به دولت ایران تحویل می دهد. میرزا آقاخان کرمانی، احمد روحی و خیبرالملک در همان تبریز به دستور محمدعلی میرزا (که بعدها محمدعلی شاه شد) به قتل می رسند.^۵

۱- سه مکتوب میرزا آقاخان کرمانی، ویراستار بهرام چوبینه، مقدمه صفحه ۲۴.
 ۲- طبق توضیحات دکتر محمدجعفر محبوب، «ازلیان گروهی از بایبان که هنگام ظهور دعوت... بهالله در دعوی دعوت او تردید کردند و ادعای او را که... موعود باب... است نپذیرفتند و چون این جماعت بر خلاف بهاییه همچین از میرزا یحیی صبح ازل (برادر کوچک میرزا حسین علی بهالله) که خود را خلیفه باب می دانست،... پیروی کردند، به نام ازلی و ازلیه... موسوم شدند». (توضیحات از دکتر محمدجعفر محبوب، صد خطابه، بخش حواشی و توضیحات صفحه ۲۱۰، ردیف ۷۷)

۳- صدخطابه میرزا آقاخان کرمانی، ویراستار دکتر محمدجعفر محبوب، مقدمه صفحه XXXII.

۴- صدخطابه میرزا آقاخان کرمانی، مقدمه صفحه XXIX.

۵- دکتر باستانی پاریزی در مورد نحوه قتل میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی

از آثار میرزا آقاخان کرمانی می‌توان کتاب‌های زیر را نام برد: سه مکتوب، صد خطابه، هفتاد دو ملت، هشت بهشت. نوشته‌های میرزا آقاخان بسیار صریح و بدون هیچ گونه پرده‌پوشی است.

دیدگاه‌های میرزا آقاخان کرمانی

- میرزا آقاخان کرمانی خصیصه ایران پرستی را به حد افراط آن داشت و معتقد بود برای این که ایرانیان به شکوه تمدن و علم دوران باستان و پیش از اسلام خود برسند، باید به آیین و روش‌های حکومتی آن دوران باز گردند.

- میرزا آقاخان معتقد بود اساس دین اسلام برای اصلاح ملت عرب آمده است و برای آنان هم نتایج درخشانی داشته است.^۱ ولی آن را برای ایرانیان مفید نمی‌دانست.

- او به اصل آزادی و برابری انسان‌ها اعتقاد داشت و معتقد بود که ثروت و امکانات مالی باید به طور برابر در بین مردم تقسیم شود. او می‌نویسد:

«بنابر این، گفتار نخست ما باید از برای فقرای بی‌عیال و زندگانی، که از گرسنگی می‌میرند، قانون و نظامی چیده که از اموال اغنیای بخیلی که از کثرت ثروت از حظوظ و لذت دنیا سیر و بیزار شده‌اند، بهره‌ور گردند. زیرا که روا نیست یکی از گرسنگی متحیر ماند که چه قوت لایموت سازد، و دیگری از سیری سرگردان بماند و نداند از کدام غذای لذیذ تنقل نماید، و حال آن‌که به همان

می‌نویسد: «میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی، پس از آن‌که از ظلم ناصرالدوله از کرمان فرار کردند و بالاخره به اسلامبول رسیدند به اتهام توطئه در قتل ناصرالدین شاه دستگیر و به تبریز فرستاده شدند و در آن جا محمدعلی میرزا امان نداد که آنان را به تهران برسانند و در همان جا به قتل رسانند. کسی که شاهد قتل آنان بوده روایت می‌کرده که شب قبل از قتل، به دستور محمدعلی شاه تنوری پر از آتش کردند و خرمنی خاکستر داغ از آن فراهم آمد، بعد آن سه نفر: شیخ احمد، میرزا آقاخان و خیرالملک را پیش آوردند، اول سر روحی را بردند و جلاد در حضور آن دو نفر، سر را با پنجه آهنی زیر خاکستر داغ (تپل) تپاند، و بعد آن دو نفر را هم به همین ترتیب سر بردند و به قول مرحوم قزوینی محمدعلی شاه خود زیر درخت نسترن ایستاده تماشا می‌کرد. سرها را برای این زیر خاکستر داغ کردند که بتوانند آن‌ها را پوست بکنند و پر از کاه بکنند و به تهران بفرستند.» (دکتر باستانی پاریزی، تلاش آزادی، پای نوشته صفحه ۲۱۴).

۱- صد خطابه، خطابه سی و دوم، صفحه ۱۴۵.

طوری که در فیوضات الهی... تساوی است باید قانون عدل و مساوات بین بندگان هم بی تفاوت باشد.^۱

- او معتقد بود در ایران در دوران او، زنان از بسیاری از حقوق بشری محرومند و تعدی و جور بسیاری بر آنان اعمال می‌گردد و آنان عملاً حکم زنده‌به‌گور را دارند. او با تعدد زوجات مخالف بود و ازدواج موقت به صورت صیغه را، درست نمی‌دانست.^۲ او بین زن مرد تفاوتی نمی‌گذاشت و معتقد به برابری حقوق زن و مرد بود. او در این مورد می‌نویسد:

«زن از شوهر حقوق خود را مطالبه می‌کند که ای شوهر نابکار و ای احمق بی‌ناموس و عار که من از جنس آدم بودم و تو را در زندگانی معاونت و در مشورت مددکاری می‌نمودم، روی مرا بستی، چشم و گوش مرا کور و کور کردی، از تمام حظوظ [جمع حظ، لذت] آدمیت و حقوق معیشت محروم نمودی. زنده‌به‌گور در این خانه خرابه‌های چون قبور نشانیدی. اخلاق مرا محو و ابطال و امور مرا فسخ و اعطال^۳ و حیات مرا در حیز اهمال گذاردی مرا مجبور به هزار حيله و خدعه و دسیسه و دغدغه و مکر و وسوسه کردی. ظلمی که شما شوهران به ما بیچارگان می‌کنید هیچ کس به هیچ اسیری و هیچ دشمن به هیچ دست‌گیری نکرده...»^۴

- او از این که شیعیان پیروان دیگر ادیان را نجس می‌شمارند انتقاد می‌کرد.^۵

- میرزا آقاخان از علمای اسلام انتقاد می‌کرد و از خرافات و تعصبات مذهبی که در آن زمان در ایران وجود داشت به شدت انتقاد می‌کرد و این خرافات را مانعی برای پیشرفت فکری ایرانیان می‌دانست.^۶

۱- صد خطابه، خطابه بیستم، صفحه‌های ۸۱ و ۸۲.

۲- صد خطابه، خطابه سی و سوم، صفحه‌های ۱۵۵ تا ۱۶۶.

۳- ظاهراً مؤلف آن را به معنی بی‌کار گذاشتن گرفته است. (توضیح از دکتر جعفر محبوب، صد خطابه، بخش فرهنگ و واژه‌ها، صفحه ب).

۴- صد خطابه، خطابه چهلم، صفحه‌های ۱۹۰ و ۱۹۱.

۵- صد خطابه، خطابه سی و ششم، صفحه‌های ۱۷۵ و ۱۷۶.

۶- صد خطابه، خطابه سی و نهم، صفحه‌های ۱۸۴ و ۱۸۵ و خطابه چهل و یکم، صفحه‌های ۱۹۵ تا ۱۹۸.

مستشارالدوله

از دیگر رهبران فکری مشروطیت، می‌توان از یوسف‌خان مستشارالدوله نام برد. مستشارالدوله پس از تحصیلات علوم دینی به استخدام سفارت انگلیس درآمد ولی در اعتراض به سیاست‌های انگلیس از کار خود استعفا داد. او از طرف ناصرالدین‌شاه به سمت کنسول ایران در هشت‌خان و سپس در تفلیس منصوب شد. او برخلاف آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی به شعائر اسلامی اعتقاد داشت. مستشارالدوله و آخوندزاده و میرزا ملکم‌خان در دوران پیش از مشروطیت، مثلث فکری را تشکیل می‌دادند که با یکدیگر در ارتباط بودند. رساله «یک کلمه» او که در لزوم برقراری و اجرای قانون نوشته است، جایگاه خاصی در نوشته‌های دوران مشروطیت دارد. مستشارالدوله در رساله یک کلمه از حقوق اجتماعی و سیاسی افراد گفتگو کرده است، امنیت جانی افراد را مورد تاکید قرار داده است. او معتقد به آزادی مذهب برای تمام ایرانیان بود، در این مورد می‌نویسد:

«آن‌هایی که در ایران خارج از دین اسلام هستند، از قبیل مسیحیان و یهودیان و گبرها و سایر مذاهب مختلفه، یا رعایای خود ایران باشند یا آن‌هایی که بطور کسب و تجارت به ایران آمده‌اند، علی‌احال باید آسوده و محترم باشند و دست مزاحمت احدی به آن‌ها نباید برسد، که به آزادی تمام در اجرای آیین خود زندگانی بکنند.»^۱

مستشارالدوله از طرف مردم تبریز به سمت نمایندگی در مجلس شورای ملی برگزیده شد.

جمع‌بندی دیدگاه‌های مشترک رهبران فکری مشروطیت

با بررسی نظرات رهبران فکری مشروطیت مشاهده می‌گردد که آنان در بسیاری از موارد دارای آرا، دیدگاه‌ها و نظرات مشترکی بودند که این دیدگاه‌های مشترک را می‌توان به صورت زیر جمع‌بندی کرد:

۱- اندیشه ترقی و حکومت قانون، صفحه ۱۹۸، به نقل از رساله یک کلمه.

- ۱- آنان معتقد به لزوم برقراری قانون در ایران بودند.
- ۲- آنان معتقد بودند که فقه اسلامی قادر به جوابگویی نیازهای کشور نمی باشد و باید قوانین جدید بسیاری وضع کرد.
- ۳- آنان معتقد به آزادی انسان و اصل برابری تمام ایرانیان در مقابل قانون بودند.
- ۴- آنان بسیاری از مشکلات روز ایران را در تعصبات و خرافات حاکم بر جامعه آن روز ایران می دانستند و اعتقاد داشتند که باید ایرانیان را از آن خرافات رهانید.

میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل

علی اکبر دهخدا

نشریه صوراسرافیل

نشریه هفتگی صوراسرافیل در دوران مشروطیت انتشار یافت. این نشریه از پر فروش ترین نشریات آن دوران بود. تیراژ آن به بیست و چهار هزار نسخه می رسید. این نشریه به مدیریت میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و میرزا قاسم خان تبریزی شروع به انتشار کرد و علی اکبر دهخدا هم به آن ها پیوست. نخستین شماره این نشریه، در ربیع الاخر سال ۱۳۲۵/۳۰ می ۱۹۰۷ میلادی، نه ماه پس از صدور فرمان مشروطیت انتشار یافت. آخرین شماره آن هم که شماره ۳۲ بود، در جمادی الاول ۱۳۲۶/ ژوئن ۱۹۰۸ میلادی سه روز قبل از به توپ بستن مجلس منتشر شد. در دوران استبداد صغیر، پس از به توپ بستن مجلس شورای ملی، جهانگیرخان صوراسرافیل دستگیر و به باغشاه برده می شود، در باغشاه او را همراه با ملک المتکلمین به قتل می رسانند. دهخدا به سفارت انگلیس پناهنده می شود و سپس به اروپا می رود. او در اروپا سه شماره دیگر از نشریه را انتشار می دهد.^۱

۱- این قسمت با استفاده از مطالب آمده در مقدمه چاپ مجدد روزنامه صوراسرافیل نوشته شده است. صوراسرافیل دوره کامل، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱ شمسی، بخش مقدمه.

جهانگیرخان صوراسرافیل و علی اکبر دهخدا از روشنفکران غیر مذهبی دوران مشروطیت بودند و نقش بسیار مهمی را با انتشار صوراسرافیل در آن ایام ایفا کردند. آنان علاوه بر انتشار صوراسرافیل، در فعالیت‌های سیاسی هم نقش فعالی داشتند. بهترین منبعی که با رجوع به آن می‌توان به نظرات و دیدگاه‌های این دو واقف شد، مقالات و نوشته‌های مندرج در شماره‌های مختلف صوراسرافیل است. در این بخش سعی می‌گردد که با توجه به این نوشته‌ها، دیدگاه‌های آنان در مورد مبارزه با خرافات، قانون، آزادی و برابری، مورد بررسی قرار گیرد. چون در انتهای بسیاری از مقالات و نوشته‌ها نام نویسنده نیامده است و فقط مطالب طنز دهخدا است که با نام دخو، خرمگس، سگ حسن دله، نویسنده آن را مشخص می‌کند، فرض بر این قرار می‌گیرد که مقالات و نوشته‌های مندرج در صوراسرافیل نمایانگر اندیشه‌ها و افکار جهانگیرخان صوراسرافیل و علی اکبر دهخدا است. در کلیشه‌ای که در بالای صفحه نخست هر شماره صوراسرافیل چاپ می‌شد، سه کلمه حریت یا آزادی، مساوات یا برابری و اخوت یا برادری آمده بود که نشان دهنده اعتقادات و خطی مشی سیاسی، اجتماعی گردانندگان آن نشریه بود.

مبارزه با خرافات در صوراسرافیل

در بسیاری از مقالات و نوشته‌های نشریه، به خرافات و عقاید کهنه‌ای که در آن روزگار در ایران وجود داشت حمله شده است. خصوصاً دهخدا در نوشته‌های طنز خودش انتقادات زیادی از روحانیون کرده است، حرص پول و مقام، دورویی و سوءاستفاده آنان از دین را مورد انتقاد قرار داده است. دهخدا بسیاری از بدبختی‌های ایران را از آنان می‌داند. دهخدا خرافاتیان و کهنه‌پرستان را مردمی می‌دانند که «اوهام آباء کرام خود را به هر درجه از کثافت که باشد دو دستی چسبیده و حفظ آن را از وظایف مقدسه خود می‌شمارند.»^۱ از جمله مقالاتی که در آن‌ها به خرافات حمله شده است می‌توان از مقاله

«**ظهور جدید**» در شماره ۴ نام برد.

از دیگر مقالاتی که در آن‌ها از کج‌روی‌ها و سوءاستفاده روحانیون انتقاد شده است می‌توان از مقاله مکتوب شهری، شماره ۶، صفحه‌های ۵ و ۶ را نام برد. انتقاداتی که در صوراسرافیل در مورد خرافات و سوءاستفاده و رفتار روحانیون چاپ شد، مخالفت‌ها و تهدیداتی را برای نشریه در پی داشت، در مقاله طولانی که در شماره توام ۷ و ۸ نشریه تحت عنوان دفاع نوشته شد و در سرمقاله شماره ۹ در مورد خط مشی انتقادی روزنامه بدون توجه به این که شخص انتقاد شونده دارای چه مقامی است، سعی شده است که به این انتقادات پاسخ داده شود. در سرمقاله شماره ۹ آمده است که: «روزنامه صوراسرافیل تا شماره شش ... بدون هراس و بیم و بی‌ملاحظه‌احدی، از خودی و بیگانه شروع به انتقاد اعمال سیه و خرافات مضره مملکتی گذاشت... و بزرگان روحانی را از این نقطه نظر با روسای مُلکی فرقی نگذاشت... و معایب و مفاسد را راجع به هر کس و ناشی از هر دسته و هیئت که بود، بر نهج واحد، عیب جویی و نکته‌گیری کرد.»^۱ روزنامه از انتقاد از خرافات و مخالفت با روحانیون دست برد نداشت و در مقاله دیگری که در شماره ۱۲ به چاپ رساند، از آنان دوباره انتقاد کرد. انتقاد در این شماره از نشریه، باعث توقیف نشریه شد و خشم آخوندها را به دنبال داشت. نویسندگان صوراسرافیل، مورد تهدید قرار گرفتند. دهخدا در چرند و پرند شماره ۱۴ می‌نویسد:

«بعد از این که یک دسته پنجاه نفری از طلاب مطول خوان، نصف حاجی‌ها و کربلائی‌های شهر و تمام شاگردان حوزه درس شیخ ابوالقاسم، حکم قتل ما را دادند، ... به اداره صوراسرافیل حمله کردند. من دست و پایم را گم کردم و خودم را باختم و عاقبت به اصرار رفقا از ترس جان رفتم توی خانه... در اتاق را پیش کردم برای این که لازم بود پیش کنم، برای این که مرا به شش لول و تفنگ تهدید کرده بودند... بله من می‌ترسیدم، ترس که عیب و عار نیست... بله من می‌ترسیدم برای این که من دیده بودم وقتی

یک آخوند کسی را می زد، همه آخوندها سر آن یک نفر می ریختند و غالباً بعد از آن که در زیر چماق بیچاره می مرد آن وقت تازه از یکدیگر می پرسیدند این ملعون چه کرده بود؟^۱

به نظر می آید تهدید صاحبان دین تاثیر خود را می گذارد و نشریه در سرمقاله شماره ۱۵ خود با احتیاط بیشتری به خرافات حمله می کند. دهخدا در چرند و پرند شماره ۲۲ همچنان حمله خود را به آخوندها ادامه می دهد.

آزادی در صوراسرافیل

در مقاله مفصلی که در شماره ۱۲ صوراسرافیل منتشر شد، اصل آزادی، خصوصاً آزادی اندیشه مورد بررسی قرار گرفت. انتشار این مقاله باعث توقیف روزنامه شد. در ابتدای مقاله به خرافاتی که در آن زمان در ایران وجود داشت حمله شده است و سپس از رهبران دین که برای هر عمل و لحظه زندگانی انسان قواعد و قوانین خاص مذهبی وضع کرده اند، خواسته شده است که انسان را بدون هیچ ترس و وحشت و اجباری، آزاد بگذارند تا خود انسان در مورد سرنوشتش تصمیم بگیرد. در مقاله آمده است:

«تنها خواهشی که از هر رئیس روحانی و جسمانی باید کرد این است که بعد از این لازم نیست نه به زور چوب، نه با تجسم استدلال، نه با تازیانه، طریقت کمال منتظره ما را به ما معرفی فرماید. شما فقط اجازه بدهید که ما در تمیز و تشخیص کمال خودمان به شخصه مختار باشیم.»^۲

آن گاه تعریف جدیدی از آزادی را آن گونه که در اروپا پیاده شده بود، تعریف می گردد: «آزادی، رفتار نمودن انسان است در تمام امور مشروعه خود به نحو دلخواه.» سپس حدود آزادی را مشخص می کند، «سرحد این رفتار دلخواه، آزادی دیگران است... یعنی سرحد [مرز] این آزادی، تا آن جا منبسط می شود که به آزادی دیگران صدمه نرساند.» آنگاه فواید آزادی در یک جامعه، یک یک برشمرده می شود و نتیجه گیری

۱- صور اسرافیل، شماره ۱۴، صفحه های ۷ و ۸، چرند و پرند.

۲- صوراسرافیل، شماره ۱۲، صفحه های ۱ تا ۳.

می گردد که:

«انسان فقط بعد از تحصیل این حق، یعنی بعد از به دست آوردن

آزادی [است که] می تواند خود را آدم شمرده».^۱

در دو مقاله ای که یکی تحت عنوان «مسئولیت قلم» در شماره ۱ صوراسرافیل و دیگری تحت عنوان «نیم ساعت دارالفنون» در شماره ۲ نوشته شد، آزادی اندیشه و قلم مورد بررسی قرار گرفته است. در مقالات به طور صریح و روشن از آزادی بیان و اندیشه دفاع شده و از سانسور مطبوعات انتقاد شده است.

«... این لفظ منحوس فرنگی سانسور را از صفحه این خاک

براندازد.»^۲

«زیرا که مملکت و دولت ما مشروطه است و مطبوعات نیز باید مثل سایر دول مشروطه عالم آزاد باشد. و کلمه منحوس سانسور یعنی تفتیش در مطبوعات با سایر الفاظ منفوره دیگر که یادگار دوره خوف و وحشت است، بکلی از وطن ما محو و نابود شود و بعدها این کلمات فقط در کتب تاریخ بیادگار بماند.»^۳

مساوات و برابری در صوراسرافیل

نشریه صوراسرافیل، طرفدار برابری انسان ها است، بدون در نظر گرفتن هیچ گونه طبقه بندی اجتماعی، دینی و مذهبی. اصطلاحی را که میرزا جهانگیرخان در مورد ایرانیان غیرمسلمان به کار می برد جالب است، او ایرانیان مسلمان را «برادران ایمانی» می خواند و ایرانیان غیرمسلمان را اهل ذمه یا اهل کتاب و حتی اقلیت های مذهبی خطاب نمی کند، بلکه آنان را «برادران نوعی» و یا وطنی می خواند.^۴ در هنگامی که یکی از زرتشتیان در یزد به قتل می رسد و یکی از روزنامه ها کلمات زشتی را در مورد شخص زرتشتی می نویسد، نشریه

۱- صور اسرافیل، شماره ۱۲، صفحه های ۱ تا ۳.

۲- صور اسرافیل، شماره ۱، صفحه های ۴ تا ۶، مقاله مسئولیت قلم.

۳- صور اسرافیل، شماره ۲، صفحه ۷، مقاله نیم ساعت دارالفنون.

۴- صور اسرافیل، شماره ۵، صفحه ۵، مطلب خبر شهری قتل یکی از ارامنه و صوراسرافیل، شماره ۱، صفحه ۵.

در صدد پاسخ‌گویی و انتقاد برمی‌آید و از زرتشتیان دفاع می‌کند.^۱ در جریان قتل فریدون زرتشتی، نشریه صوراسرافیل خبر حادثه را به طور کامل نقل می‌کند و به جامعه زرتشتی و خانواده فریدون تسلیت می‌گوید و خواستار شناسایی، دستگیری و مجازات قاتلان او می‌شود. در شماره ۲۲ صوراسرافیل، خبر مجازات قاتلان فریدون زرتشتی به تفصیل انتشار می‌یابد. در صوراسرافیل شماره ۲۳، اطلاعیه پیوستن زرتشتیان تهران، که نشریه آنان را برادران وطنی خوانده است را به انجمن اتحادیه آذربایجان، به چاپ رسانده است.

روحانیون و مشروطه

روحانیون در ایجاد زیربنای فکری مشروطیت نقشی نداشتند، بلکه روشنفکران و آزادیخواهان بودند که این وظیفه را انجام دادند. فریدون آدمیت در مورد نقش روحانیون در برقراری مشروطیت می‌نویسد:

«روحانیون تحت تاثیر و تلقین و نفوذ اجتماعی عقاید روشنفکران آزادی‌خواه قرار گرفتند، که به مشروطگی گرایش یافتند و بر اثر آن بود که به تاویل شرعی و توجیه اصولی مفهوم مشروطیت برآمدند.»^۲

فریدون آدمیت اشاره می‌کند که روحانیون مشروطه‌خواه مشروطیت را برقرار نکردند و فقط در حرکت مشروطه‌خواهی شرکت کردند، او می‌نویسد:

«ترتیب مشروطیت را جماعت روحانیان برقرار نکردند بلکه در قیام عمومی سهم مهمی داشتند در تاسیس مشروطیت موثر بودند، اما نه تا به حدی که خودشان پنداشته‌اند یا تاریخ نویسندگان مشروطیت تصور نموده‌اند. در واقع، ملایان به پیروی آزادی‌خواهان در حرکت مشروطه‌خواهی مشارکت جستند و در درجه اول در پی ریاست فائده روحانیت بودند، نه معتقد به نظام

۱- صور اسرافیل، شماره ۱۴، صفحه‌های ۶ و ۷، مکتوب یزد.

۲- آدمیت. فریدون: فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام، چاپ سوم ۱۳۶۳، صفحه ۴.

۳- ایدئولوژی نهضت مشروطیت، آدمیت. صفحه‌های ۲۲۶ و ۲۲۷.

پارلمانی ملی و سیاست عقلی.^۱

روحانیون در جریان نهضت مشروطیت نقش دوگانه ای را داشتند، گروه اول از آنان کسانی بودند که از این نهضت پشتیبانی کردند و تا برقراری مشروطه در کنار مبارزان ایستادند و آنان را همراهی کردند. از این دسته از روحانیون می توان از سید عبدالله بهبهانی، سید محمد طباطبایی و روحانیون سه گانه نجف، آخوند محمدکاظم خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و شیخ محمدحسین تهرانی را نام برد. روحانیون مشروطه خواه در واقع موتور محرک مشروطه بودند، آنان نقش پل رابط بین رهبران مشروطه و مردم عادی را بازی کردند. آنان با صدور اعلامیه ها و فتواها مردم را به صحنه مبارزه می آوردند. گروه دوم از روحانیون کسانی بودند که در مقابل نهضت مشروطیت ایستادند و با آن مخالفت کردند، از این گروه می توان از شیخ فضل الله نوری، شیخ ابوالحسن نجفی، آخوند رستم آبادی، محمدحسین تبریزی را نام برد.

دیدگاه های روحانیون ضد مشروطه (مشروع خواه)

در مورد آزادی و برابری

روحانیون ضد مشروطه و یا مشروع خواه، بطور روشن و آشکاری به اهداف اصلی مشروطه خواهان که شعار اصلی آنان آزادی، مساوات و برادری برای تمام ایرانیان بود، پی برده و آگاه بودند. آنان این شعارها و اهداف را مغایر با قوانین اسلامی و فقه شیعه می دیدند، بنابراین به صورت علنی و آشکاری با مشروطه خواهان مخالفت می کردند. از روحانیون مخالف مشروطه می توان شیخ فضل الله نوری، شیخ ابوالحسن نجفی مرندی، محمدحسین بن علی اکبر تبریزی، سید محمد تبریزی، آخوند رستم آبادی را نام برد. در این بخش نظرات، دیدگاه ها و آرای گروهی از فقیهان دوران مشروطیت را که برضد مشروطه بودند، در مورد آزادی، مساوات و برادری مورد بررسی قرار می گیرد و دلایلی را که آنان برای مخالفت خود با مشروطه را بیان می کنند، آورده می شود.

۱- فکر دمکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، آدمیت، صفحه ۴.

شیخ فضل الله نوری

یکی از بزرگترین رهبران روحانی ضد مشروطه (مشروع خواه)، شیخ فضل الله نوری است که بطور آشکاری با شعارهای مشروطه خواهان در مورد آزادی و برابری مخالفت می کرد. او این شعارها را در تضاد با قوانین مذهب شیعه می دید. شیخ فضل الله نوری عملاً پرچم رهبری علمای ضد مشروطه را در دست می گیرد و آنان را رهبری می کند. او در رساله «حرمت مشروطه» که در همان آغاز مشروطیت انتشار داده، اهداف مشروطه خواهان را مورد بررسی قرار داده است و تضاد شعارهای آنان را با قوانین اسلامی و فقه شیعه مورد تاکید قرار داده است، او تفاوت های حقوق اجتماعی یک مسلمان و فرد غیرمسلمان را در یک جامعه اسلامی مورد بررسی قرار داده و آن ها را بر شمرده است. شیخ فضل الله نوری در بخش هایی از رساله خود در مورد برابری حقوقی انسان ها می نویسد:

«یکی از مواد آن ضلالت نامه^۱ این است که افراد مملکت متساوی الحقوقند^۲ و در این طبع آخر به این عبارت نوشته شده: "اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود" و این کلمه مساوات، "شاع وذاع حتی خرق الاسماع"^۳ و این یکی از ارکان مشروطه است که به اخلاص [آن]، مشروطه نمی ماند.^۴ نظرم است در وقت تصحیح،^۵ در باب این ماده، یکی نفر از اصول هیات معدود بود، گفت به داعی: که این ماده چنان اهمیت دارد که اگر این باشد و همه مواد را تغییر بدهند، دول خارجه ما را به مشروطه می شناسند و اگر این ماده نباشد لیکن تمام مواد، باقیه

۱- مراد متمم قانون اساسی است.

۲- متن اصل هشتم متمم قانون اساسی است.

۳- انتشار یافت و پخش شد تا جایی که گوش ها را سوراخ کرد. مراد کثرت تبلیغ و تاکید بر مساوات توسط مشروطه خواهان است.

۴- مقصود آن است که: از نظر مشروطه خواهان مساوات یکی از ارکان مشروطه است که با اخلاص یعنی ناقص و ناتمام بودن و عدم تحقق مساوات همه مردم، مشروطه باقی نخواهد ماند و تحقق نخواهد یافت.

۵- مقصود از وقت تصحیح، هنگام بررسی پیش نویس متمم قانون اساسی از مجلس اول است.

باشد ما را به مشروطه‌گی نخواهند شناخت. فدوی در جواب او گفت: فعلی الاسلام السلام و برخاستم و گفتم: حضرات جالسین بدانید مملکت اسلامی مشروطه نخواهد شد، زیرا که محال است با اسلام حکم مساوات.

حالا ای برادر دینی تامل [کن] در احکام اسلامی که چه مقدار تفاوت گذاشت بین موضوعات مکلفین در عبادات و معاملات و تجارتات و سیاسات از بالغ و غیربالغ، و ممیز و غیرممیز، و عاقل و مجنون، و صحیح و مریض، و مختار و مضطر، و راضی و مکره، و اسیل و وکیل، و ولی و بنده و آزاد، و پدر و پسر، و زن و شوهر، و غنی و فقیر، و عالم و جاهل، و شاک و متیقن، و مقلد و مجتهد، و سید و عام، و مُعسر^۱ و مُوسر^۲ و مسلم و کافر، و کافر ذمی و حربی، و کافر اصلی و مرتد، و مرتد ملی و فطری، و غیرها... مثلاً کفار ذمی احکام خاصه دارند در مناکحات آن‌ها با مسلمانان که جایز نیست، نکاح آن‌ها با مسلمان را و نکاح مسلمانان در کافرات بروجه انقطاع جایز است (یعنی می‌توان زن ذمی را صیغه کرد و نمی‌توان به عقد دائم در آورد). دون دوام و همچنین ارتداد احدی الزوجین موجب انفساخ^۳ است و الام احدی الزوجین نیز احکام خاصه مختلفه دارد و نیز در باب مواریث، کفر یکی از موانع ارث است و کافر از مسلم ارث نمی‌برد. دون العکس^۴.

و نیز مرتد احکام خاصه مسلمة دارد، مثل انتقال مال به وارث بینونة^۵ زوجه و نجاست بدن و وجوب قتل و همچنین در باب معاملات ربویت احکام مختلفه است. مثل معاملات ذمی در اراضی که اگر بخرد از مسلم باید خمس بدهد و نیز در جنایات و قصاص و دیات احکام مختلفه است.

ای برادر دینی، اسلامی که این قدر تفاوت گذارد، بین موضوعات مختلفه در احکام، چگونه می‌شود، گفت که [معتقد به] مساوات است. جز آن که خیال این باشد که دکانی در مقابل صاحب شرع باز کند و احکام جدیدی تاسیس کند... و عمده این بازی

۱- معسر: تنگ دست، فقیر.

۲- موسر: توانگر، ثروتمند.

۳- انفساخ: به هم خوردن، فسخ شدن.

۴- دون العکس: نه عکس آن. یعنی: مسلمان از کافر ارث می‌برد.

۵- بینونت: جدایی، طلاق. مقصود آن است که ارثیه و اموال فردی که مرتد شده است به همسری که از او جدا شده و مرتد نشده است می‌رسد.

این مشروطه و از طایفه ضاله شد، محض فرار از احکام اربعه مسلمة در حق مرتدین از اسلام.^۱ ... و من العجب که برای تمویه^۲ و اشتباه بر عموم، [قانون را] تقیید [نمودند]^۳ به قانون دولتی، دروغگو حافظه ندارد.

ای ملحد اگر این قانون دولتی مطابق اسلام است که ممکن نیست در آن مساوات، و اگر مخالف اسلام است، مُنافی [است] با آنچه که در چند سطر قبل نوشته شده که آنچه که مخالف اسلام است قانونیت پیدا نمی‌کند. ای بی‌شرف، ای بی‌غیرت، ببین صاحب شرع برای اینکه تو مُنتحل^۴ به اسلامی، برای تو شرف مقرر فرموده و امتیاز داد [ه] تو را، و تو خودت از خودت سلب امتیاز می‌کنی و می‌گویی من باید با مجوس و ارمنی و یهودی برادر و برابر باشم.»^۵

شیخ فضل‌الله نوری با آزادی از اصل و بنیان مخالف بود و آن را در تضاد با احکام اسلامی می‌دانست. او در رساله حرمت مشروطه می‌نویسد:

«ماده دیگر که در این ضلالت نامه است، آزادی قلم و آزادی مطبوعات است. بعد از تغییرات و تبدیلات عین عبارت این است:

"عامه مطبوعات غیر از کتاب ضلال مواد مضره به دین مبین آزاد، و ممیزی در آن‌ها ممنوع است."^۶ به موجب این ماده، بسیاری از محرّمات ضروری الحرمة تحلیل^۷ شد، زیرا که مستثنی فقط دو

۱ - یعنی چون بابیان و بهائیان با انتخاب این مسلک‌ها مرتد شده بودند، برای آن‌که قدرت اسلام و مسلمین ضعیف شود و امکان اجرای احکام اربعه مرتد درباره آن‌ها وجود نداشته باشد، مشروطیت را ایجاد کردند.

۲ - تمویه: دروغ آراستن، خلاف حقیقت جلوه دادن.

۳ - تقیید نمودن: مقید ساختن.

۴ - منتحل: وابسته، منتسب.

۵ - رساله حرمت مشروطه از شیخ فضل‌الله نوری، کتاب رسائل مشروطیت، صفحه‌های ۱۵۱ تا ۱۶۷.

۶ - متن کامل اصل هجدهم متمم قانون اساسی به شرح زیر است: «عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین آزاد و ممیزی در آن‌ها ممنوع است. ولی هرگاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آن‌ها مشاهده شود، نشر دهند یا نویسند درطبق قانون مطبوعات مجازات می‌شود. اگر نویسند معروف و مقیم ایران باشد، ناشر و تابع و موضع از تعرض مصون هستند.»

۷ - تحلیل: حلال، روا.

امر شد و حال آن که یکی از محرمات ضروریه افتراست و یکی از محرمات مسلمة غیبت از مسلم است. و همچنین قذف^۱ مسلم، و ایذاء و سب و فحش و توهین و تخویف و تهدید و نحو آن... آزادی این امور. آیا غیر از تحلیل ما حرمه الله است؟^۲

رساله تذکرة الغافل

رساله «تذکرة الغافل» یکی دیگر از مهم ترین رسالاتی است که بر ضد مشروطه نوشته شده و منسوب به شیخ فضل الله نوری است.^۳ در این رساله نویسنده با اصل آزادی، برابری و مساوات ایرانیان مخالفت کرده و آن را مخالف قوانین شرع اسلامی به شمار آورده است. در این رساله تاکید شده است که طبق قوانین اسلامی تفاوت های بسیار، بین مسلمانان و غیر مسلمانان وجود دارد و نمی توان آن ها را برابر دانست، یک غیر مسلمان تنها در یک صورت می تواند در یک سرزمین اسلامی با یک مسلمان دارای حقوق برابر باشد که قبول اسلام کند. در رساله آمده است:

«... ای برادر عزیز اگر مقصودشان اجرای قانون الهی بود و فایده مشروطیت حفظ احکام اسلامی بود، چرا خواستند اساس او را بر مساوات و حریت قرار دهند، که هر یک از این دو اصل مودی^۴ خراب، نماینده رکن قویم قانون الهی است، زیرا قوام اسلام بر عبودیت است، نه بر آزادی. و بنای احکام آن به تفریق مجتمعات و جمع مختلفات است، نه به مساوات... مگر نمی دانی که لازمه مساوات در حقوق، از جمله آن است که فرق ضاله و مضله و

۱- قذف: دشنام، هجو، افترا، تهمت.

۲- رساله حرمت مشروطه از شیخ فضل الله نوری، کتاب رسائل مشروطیت، صفحه ۱۶۲

۳- در بررسی های جدیدی که توسط محققان اسلامی مختلف صورت گرفته است، آنان از اشخاص زیر هم به عنوان نویسنده این رساله نام برده اند:

- شیخ فضل الله نوری
- سید احمد یزدی طباطبائی
- حاج شیخ عبدالنبی نوری
- میرزا ابوتراب شهیدی قزوینی
- میرزا علی اصفهانی
- ۴- مودی: اذیت کننده، آزار رساننده.

طايفه اماميه [مسلمانان شيعه] نَهَج^۱ واحد محترم باشند و حال آن که، حکم ضال يعنی مرتد، به قانون الهی آن است که قتلشان واجب است و زنشان بائن است^۲ و مالشان منتقل می شود به مسلمين از وراثشان، جنازه آنها احترام ندارد، غسل و کفن و صلوة و دفن ندارند. بدنشان نجس است... اما يهود و نصارا و مجوس حق قصاص ابدًا ندارند و ديه آنان هشتصد درهم است. پس اگر مقصود، اجرا قانون الهی بود، مساوات بين کفار و مسلمين نمی طلبیدند و اين همه اختلافات که در قانون الهی نسبت به اصناف مخلوق دارد، در مقام رفع آن بر نمی آمدند و مساوات را قانون مملکتی خود نمی خواندند... پس ای کسی که ميل آن داری مساوی با مسلم باشی در بلد اسلام، تو اسلام قبول نما تا مساوی باشی، والا به حکم خالق قهّار بايد در بلد اسلام خوار و ذليل باشی.»^۳

رساله نو یافته در نکوهش مشروطه

در رساله دیگری که در مخالفت با مشروطه انتشار یافته است، نویسنده دليل مخالفت خود را شعار مشروطه خواهان در مورد آزادی و برابری و مساوات تمام ایرانیان بیان می کند. نویسنده اشاره می کند:

«... و از نتیجه همین مشاورت مجلس بود که داستان حریت و آزادی پیش کشیدند و آن همه پرده ها دریدند و آن همه خون ها ریختند... و حکایت مواسات [برابری] عمومی حتی با يهود و نصارا پیش آمد. تا جایی که در قبة الاسلام [مقصود مجلس شورای ملی] به قول جلی و رسم تحیت زنده باد برادران زردشتی و نصارا... گفتند.»^۴

آخوند رستم آبادی

آخوند رستم آبادی از یاران شیخ فضل الله نوری بود و در تحصنی

۱- نَهَج: شیوه، روش.

۲- بائن: رها شده، طلاق داده شده.

۳- رساله تذکرة الغافل، منسوب به شیخ فضل الله نوری، رسائل مشروطیت به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، کویر، چاپ اول، صفحه های ۱۷۷ و ۱۷۸.

۴- رساله نو یافته در نکوهش مشروطه، دفاتر میراث اسلامی، دفتر اول، صفحه ۱۹۴.

که علما به رهبری شیخ فضل الله نوری، در مخالفت با مشروطه در شاه عبدالعظیم انجام دادند او هم شرکت داشت.^۱ آخوند رستم آبادی در نامه ای که در پاسخ به نامه علمای سه گانه نجف می نویسد، دلایل مخالفت خود را با مشروطیت شرح می دهد. یکی از دلایل اصلی را که او برای مخالفت با مشروطیت ذکر می کند، شعار آزادی و مساوات مشروطه خواهان است. او در نامه خود می آورد:

« - نتیجه دیگر [نتیجه دیگر برقراری مشروطیت] عنوان مساوات و برابری در حدود و حقوق میانه مسلمانان و سایر فرق اهل ذمه و غیره که اشتهار و انتشار داده اند... ای مسلمانان چشم اسلامیان روشن باد...»

- مثلاً این تساوی حقوق که تفوق عدیده به گوش خلق کشیده و مردم بی علم و بیچاره [...] از این تساوی چیست؟
- مساوات بین مسلمین است که حاجت به تشریح و تدوین نبوده، بدیهی است، به حکم "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ"^۲ تمام مسلمانان در احکام اسلامی تساوی دارند (دیگر در نگارش در فصول نظام نامه فضولی است) و اگر مساوات و برابری اسلامیان با سایر ملل و ادیان است، این کلمه صادر از حزب شیطان و ناشی از ضعف سلطان است...

ندانم این فصل تساوی حقوق را در نظام نامه بخوانم، یا آیه مبارکه "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ"^۳ را در قرآن مجید قرائت نمایم؟

نمی دانیم از علو جاه و شرف اسلام چه گزند دیدند و از طبیعی مذهبان و راهزنان آشوب طلب چه شنیدند که قبول تساوی نمودند و تاج مفاخره و شرف را از سر خود ربودند...»^۴

۱- لیست اسامی ۶۶ نفر از علما و فقهای مخالف با مشروطه، که همراه با شیخ فضل الله نوری در شاه عبدالعظیم تحصن کردند، در فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال دهم شماره ۳۸ تابستان ۱۳۸۵، صفحه های ۲۴۶ تا ۲۴۸ آمده است. نام آخوند رستم آبادی در این لیست وجود دارد.

۲- سوره حجرات آیه ۱۰، «به حقیقت مومنان برادر یکدیگرند». قرآن ترجمه استاد الهی قمشه ای.

۳- سوره مائده آیه ۵۱، «ای اهل ایمان یهود و نصارا را به دوستی مگیرید». قرآن ترجمه استاد الهی قمشه ای.

۴- نامه آیت الله آخوند رستم آبادی به علمای نجف در مورد دلایل مخالفت با مشروطیت، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال دهم، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۵، صفحه های ۲۹۰ و ۲۹۱.

شیخ ابوالحسن نجفی مرندي

شیخ ابوالحسن مرندي از دیگر روحانیون مخالف مشروطه است. او چند رساله در مخالفت با مشروطه نوشته است. رساله نخست او به نام «صواعق السبعه» موسوم است، او در این رساله می نویسد: که از شروع اسلام چند مجلس شورا برای انهدام اسلام تشکیل شده است، که پنجمین آن ها مجلس شورای ملی در دوران مشروطیت است و نمایندگان مجلس قوانینی از خود جعل می کنند که بر خلاف اسلام است.

«... مجلس دارالشورای ایران که در مرکز اسلام به تدلیس [خدعه، نیرنگ] ابالیس [جمع ابلیس، شیطان] کره ارض از یکصد و شصت و دو نفر، نماینده سی کرور ملت ایران تشکیل شده و هر روز قانونی با عقول قاصره فاسده و آرا مهلکه و مضله خود به خلاف شرع مقدس اسلام جعل و احکام باهره قرآن را متروک و مبدل به جعلیات کفر آمیز می نمایند و حال آن که قانون گذاری عوالم امکان مخصوص ذات باری جلت عظمه و تبلیغ آن وظیفه خاتم الانبیاء و تفصیل اجمال آن با ائمه هدی علیهم السلام است...»^۱

رساله دومی که ابوالحسن مرندي در مخالفت با مشروطه منتشر می کند، موسوم به «دلائل براهین الفرقان فی بطلان قوانین نواسخ محکّمات القرآن»^۲ است. او در شروع رساله خود می گوید که در این دوران، هر روزه بدعت ها بر ضد دین اسلام ظهور می کند و از اسلام جز اسمی باقی نمانده است. مسلمانان حتی نماز و روزه را هم بجای نمی آورند. تلاوت و اجرای احکام قرآن کنار گذاشته شده است و حتی اقداماتی بر ضد اسلام صورت می گیرد. او در رساله خود اشاره می کند، که در زمان مشروطیت خطراتی موقعیت دین را تهدید می کند

۱- آبا دیان. حسین: مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴، صفحه های ۴۸ و ۴۹. به نقل از صواعق سبعه، شیخ ابوالحسن مرندي، چاپ سنگی، ۱۳۴۴ قمری، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۲- نجفی مرندي. شیخ ابوالحسن: رساله دلائل براهین الفرقان فی بطلان قوانین نواسخ محکّمات القرآن، رسائل مشروطیت به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، صفحه های ۱۹۵ تا ۲۵۵.

و او با توجه به فریضه امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه خود می‌داند که هم‌کیشان خود را نصیحت نماید و مردم را از ظلمت جهالت برهاند. به همین منظور برای روشن شدن اذهان مسلمانان، او این رساله را در دوازده برهان و یک خاتمه انتشار می‌دهد. با توجه به مطالبی که ابوالحسن مرندی در برهان‌های دوازده گانه رساله خود نوشته است، نظرات او را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

برهان اول: ابوالحسن مرندی می‌گوید که اطاعت از سلطان وقت و دعای بقای پادشاه، از وظایف مردم است.

«که حفظ بیضه اسلام و آسایش خاص و عام و انتظام احکام... و

ترویج شریعت... به وجود مسعود پادشاه است».

برهان دوم: مرندی در این بخش می‌گوید که خداوند هیچ چیزی را در قرآن فروگذار نکرده است و هر کس غیر از این تصور کند، خدا و پیغمبر را تکذیب کرده و تکذیب کننده خدا، کافر است. مرندی آن‌گاه با آوردن شواهدی از احکام اسلام اعتقاد دارد که با وجود کتاب قرآن نیازی به وضع قوانین جدید وجود ندارد.

برهان سوم: او در برهان سوم رساله خود، اعلام خطر می‌کند که ممکن است مملکت تحت استیلای کفار و اهل ذمه در آید.

«در مذمت و توبیخ اشخاص بی‌دیانت و تجاوز کنندگان از حدود شرعیت و تصدی آنان بر مناصب جلیله ائمه هدی، و شرح استیلا و حکومت کفار و اهل ذمه مثل یهود و نصاری و مستشارهای خارجی در امور مسلمین و مهام مملکت اسلامی.»^۱

برهان چهارم: مرندی در این برهان مخالفت خود را با انتخاب وکلا بیان می‌کند. او با اصل وجودی مجلس شورا، به صورتی که به وجود آمده بود، مخالف بود و قوانینی را که وکلا، در مجلس وضع می‌کردند را «جعل احکام به عقول ناقصه و کثرت آرا باطله... در جعل قانون محکومات قرآن»، می‌داند.

برهان هشتم: ابوالحسن مرندی در این برهان به تجزیه تحلیل مواد قانون اساسی مشروطیت می‌پردازد. او با اصل برابری و مساوات، که

شعار مشروطه خواهان بود، مخالفت می‌کند. او نابرابری‌های انسانی در اسلام را، حق مسلم مسلمانان می‌داند و از این که مشروطیت حق آزادی و انتخاب وکیل، به غیر مسلمانان داده است، انتقاد می‌کند. او می‌نویسد:

«مشروطیت که به گمان خود بسط بساط مساوات و عدالت کرده و آنان که از برای خود حقی نمی‌یافتند، صاحب حقشان نموده و به یهود و نصاری و مجوس حق انتخاب وکیل و حق ملیت [حق مذهبی] داده و آن‌ها را با مسلمانان برادر وطنی کرده و اهل فجور را آزادی بخشیده است، چرا حق ثابت اسلام را از بین برده و مسلمانان را از حق ملیت [حق مذهبی] خود محروم نموده...»^۱

ابوالحسن مرندی معتقد است که کلیه معادن ایران به طور عموم، بر وفق مذهب اسلام مهریه حضرت صدیقه است و خمس عایدات آن، حق بنی فاطمه است.^۲

مرندی در رساله خود می‌نویسد: آن چه در اراضی فتوحات عَنوَه^۳ است مخصوص امام زمان است.^۴

شیخ ابوالحسن نجفی در آخر رساله خود می‌نویسد که در طول تاریخ چهار فرقه ضاله و مضله در جهان وجود داشتند که دارای عقاید باطلی بودند و این گروه‌ها عبارتند از: مزدکی‌ها در دوران انوشیروان ساسانی، خوارج نهروان در دوران حضرت علی، بالشویک‌ها در روسیه و گروه مشروطه خواهان در ایران. او در آخر رساله خود نتیجه‌گیری می‌کند که «مشروطه با شرک در عدد و معنی برابر و مساوی است.»^۵

محمد حسین تبریزی

محمد حسین تبریزی از دیگر فقهای مخالف مشروطه است، او

۱ - رساله دلائل براهین الفرقان شیخ نجفی، رسائل مشروطیت صفحه ۲۲۳.

۲ - رساله دلائل براهین الفرقان شیخ نجفی، رسائل مشروطیت صفحه ۲۴۵.

۳ - منظور از اراضی فتوحات عَنوَه اراضی و زمین‌هایی است که مسلمانان از طریق جنگ از غیرمسلمانان می‌گیرند.

۴ - رساله دلائل براهین الفرقان شیخ نجفی، رسائل مشروطیت صفحه ۲۴۵.

۵ - رساله دلائل براهین الفرقان شیخ نجفی، رسائل مشروطیت صفحه‌های ۲۴۹ تا ۲۵۱. جمع عددی حروف مشروطه و مشرک هر کلمه به تنهایی برابر ۹۰ می‌باشد.

رساله‌ای به نام «کشف المراد من المشروطه والاستبداد» نوشته است، که در آن رساله با مشروطیت مخالفت می‌کند. او در این رساله اشاره می‌کند که شرع اسلام تمام احکامی را که مسلمانان نیاز دارند را وضع کرده است و با وجود قرآن نیازی به وضع هیچ‌گونه قانون جدیدی نیست. او در رساله خود می‌نویسد:

«... شارع مقدس کلیه احکام از عبادات و معاملات و عقود و ایقاعات و حدود و قصاص و میراث و کفارات، حتی حکم خواب و خوراک و لباس پوشیدن و مبال [مستراح] رفتن و معاشرت با مردم کردن تا ارش خدش^۱ را معین کرده است، پس با وجود این، چگونه عده‌ای که خود را معتقد به قرآن می‌دانند فریب چند نفر شیطان انسان‌نما را خورده به جای کعبه، مجلس پارلمنت نما را قرار داده و عوض قرآن، قانون بخواهند و احکام نبوی را کهنه خوانده، نظام‌نامه اساسی مطالبه کنند...»^۲

با توجه به آنچه که نقل شد، دیدگاه‌های روحانیون مخالف مشروطه و یا مشروعه‌خواه را می‌توان به صورت زیر جمع‌بندی کرد.

۱- آنان معتقد بودند که تمام قوانین مورد لزوم بشری در قرآن آمده است و با وجود قرآن و کتاب‌های مذهبی که روحانیون شیعه در طول تاریخ نوشته‌اند، نیازی به وضع قوانین جدیدی نمی‌باشد. آنان با اصل وضع قوانین، توسط نمایندگان مجلس شورای ملی مخالف بودند.

۲- آنان معتقد بودند که تمام قوانین جاری در کشور باید مطابق با قوانین اسلامی و شرع باشد و این قوانین نباید هیچ مغایرتی با قوانین اسلام و فقه شیعه داشته باشد.

۳- آنان مخالف برابری انسان‌ها بودند و به طبقه‌بندی انسان‌ها طبق فقه شیعه اعتقاد داشتند و آن را حق مسلمانان می‌دانستند که طبق قوانین قرآن و فقه شیعه این حق به مسلمانان داده شده است و این نابرابری را دلیلی برای سروری مسلمانان می‌دانستند.

۱- اندازه‌گیری نشان و اثر زخم و خراش، کنایه از بحث در جزئی‌ترین امور.

۲- رساله کشف المراد من المشروطه والاستبداد، محمدحسین بن علی تبریزی، آورده شده در کتاب مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، آبادیان، صفحه ۴۹.

۴- آنان با اصل آزادی مخالف بودند و معتقد بودند که آزادی بیان و مطبوعات با نظام اسلامی مغایرت دارد و باعث تضعیف اسلام می‌شود.

۵- آنان قوه قضاییه و دادگستری را در محدوده اختیارات فقها می‌دانستند و مخالف وضع هر گونه قوانین قضایی عرفی، خارج از قوانین شرعی بودند. آن‌ها نمی‌خواستند که مهار نظام قضایی کشور از دست فقها خارج شود.

دیدگاه‌های روحانیون مشروطه‌خواه

با بررسی آرا و عمل کردهای روحانیون مشروطه‌خواه، مشاهده می‌شود که نظرگاه‌های آنان در زمینه آزادی و برابری و سایر دیدگاه‌های اعتقادی، تفاوت اساسی با دیدگاه‌های روحانیون مخالف مشروطه نداشته است. گروه روحانیون مشروطه‌خواه هم با آن نوع آزادی و برابری و حقوق بشری که رهبران فکری مشروطیت به آن معتقد بودند و به صورت دمکراسی‌های کشورهای اروپایی در آن زمان وجود داشت، موافقت نداشتند و اکثر آنان آزادی و برابری را در حد قوانین اسلامی و شرعی می‌خواستند. با بررسی آرا و عقاید آنان مشاهده می‌گردد که گروهی از این روحانیون که به عنوان مشروطه‌خواه در تاریخ نام برده شده‌اند، از هر مستبدی مستبدتر بودند و مشخص نیست که چگونه می‌توان آنان را در زمره مشروطه‌خواهان به حساب آورد. گروهی از آنان تصور می‌کردند که منظور از برقراری مشروطیت آن است که تمام قوانین شرع اسلامی در مملکت پیاده شود و وظیفه مجلس شورا است که به برقراری امر به معروف و نهی از منکر کمک کند (سید نصرالله تقوی اخوی). شماری دیگر از آنان معتقد بودند که تمام قوانین مدنی و حقوقی مورد نیاز بشر در قرآن آمده است و با وجود کتاب قرآن نیازی به کتابی دیگر در زمینه قوانین مدنی وجود ندارد (عماد العلما خلخالی). دیگری معتقد بود که یکی از اهداف برقراری مشروطیت در ایران، اجرای مجدد قوانین شرعی از قبیل گرفتن جزیه و ارث در مورد اهل ذمه است (عبد الحسین لاری). آقا

نجفی در اصفهان، که پرونده قطوری در قتل عام بابیان و افراد بیگناه دیگر داشت و عملکردها و دیدگاه‌هایش مشخص می‌کرد که از هر مستبدی، مستبدتر است، به ناگاه مشروطه‌خواه می‌شود و اعلامیه در پشتیبانی مشروطیت صادر می‌کند. این پرسش مطرح می‌گردد که چرا گروهی از روحانیون از مشروطه پشتیبانی کردند؟ بهترین شرحی را که می‌توان دلیل پیوستن روحانیون مشروطه‌خواه به این نهضت یافت توجیهی است که سید محمد طباطبایی روحانی مشروطه‌خواه پس از برقراری مشروطیت بیان کرده است، او می‌گوید:

«ما ممالک مشروطه را که خودمان ندیده بودیم. ولی آن‌چه شنیده بودیم و آن‌هایی که ممالک مشروطه را دیده، به ما گفتند مشروطیت موجب امنیت و آبادی مملکت است. ما هم شوق عشقی حاصل نموده، تا ترتیب مشروطیت را در این مملکت برقرار نمودیم.»^۱

در این بخش کوشش خواهد شد تا دیدگاه‌های گروهی از روحانیون که در تاریخ مشروطیت از آنان به عنوان مشروطه‌خواه نام برده شده است، در مورد دو مبحث اصلی مشروطیت؛ آزادی و برابری مورد بررسی قرار گیرد.

محمدحسین نائینی

محمدحسین نائینی در سال ۱۲۷۷ قمری/۱۸۶۰ میلادی در نائین اصفهان به دنیا آمد و در نائین و اصفهان تحصیل کرد، سپس برای تکمیل تحصیلات به نجف رفت و در مجلس درس میرزای شیرازی و آخوند خراسانی حضور یافت. او کتاب «تنبيه الامة و تنزيه الملة» را تألیف و در ربیع‌الاول سال ۱۳۲۷ قمری/آوریل ۱۹۰۹ میلادی، یعنی حدود سه سال پس از شروع مشروطیت منتشر کرد. نائینی در این کتاب سعی کرده است که ثابت کند اهداف مشروطیت با قوانین شرع اسلام مطابقت دارد. کتاب نائینی، یکی از منابع اصلی است که در آن دوران روحانیون به آن استناد کردند، تا مشروعیت مشروطیت را از

۱- فکر دمکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، آدمیت، صفحه ۴.

نظر اسلام و فقه شیعه توجیه کنند. فهرست موضوعی کتاب از قرار زیر است:

مقدمه: حقیقت استبداد، مشروطیت، قانون اساسی، مجلس شورا، حریت، مساوات

فصل اول: اساس و حقیقت سلطنت، انحراف از وضع اولی

فصل دوم: آیا تحدید سلطه در عصر غیبت امام واجب است؟

فصل سوم: آیا مشروطیت برای تحدید کافی و بی‌اشکال است؟

فصل چهارم: شبّهات و اشکالاتی که درباره‌ی تأسیس مشروطیت شده و جواب آن

فصل پنجم: صحّت و مشروعیت مداخله و نظر نمایندگان و وظیفه عملی و شرایط آنان

خاتمه مشتمل بر دو قسمت:

اول: در بیان قوای نگهبان استبداد

دوم: چاره و علاج قوای استبداد

گروهی از پژوهشگران در مورد آرای نایینی و کتاب او نقدهایی نوشته‌اند و آرای او را مورد بررسی قرار داده‌اند.^۱ با توجه به این بررسی‌ها، می‌توان دید گاه‌های نائینی را این‌گونه خلاصه کرد:

۱ - آیت‌الله نائینی معتقد بود که اروپاییان اصول تمدن و سیاست خود را در دوران جنگ‌های صلیبی از مسلمانان اخذ کردند. اصول تمدن و سیاست اروپاییان، از قرآن و سنت اسلامی اقتباس شده است و کاربرد این اصول توسط آنان بود که باعث پیشرفت اروپا شد.^۲

۱- از جمله محققانی که آرای نایینی را در کتاب تنبیه الامة و تنزیه الملة مورد بررسی قرار داده‌اند، می‌توان از اشخاص زیر نام برد:

۱- حسن یوسفی اشکوری، در گفتگو با ناصررحیم خانی، «روح و جان مشروطه،

برابری انسان‌هاست». این گفتگو در سایت خبری اخبار روز منتشر شده است.

۲- محسن آرمین، مقاله: اندیشه سیاسی علامه نائینی - اندیشه ناتمام، انتشار یافته در روزنامه شرق، شماره ۸۵۵، سال چهارم ۲۰ شهریور ۱۳۸۵، ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۶.

۳- ماشاءالله آجودانی، کتاب: مشروطه ایرانی صفحه‌های ۳۹۳ تا ۴۰۱.

۴- حسین آبادیان، کتاب: مبانی حکومت مشروطه و مشروعه، فصل ششم- نائینی و تلقی دینی از مشروطه، صفحه‌های ۶۴ تا ۸۲.

۵- فریدون آدمیت، کتاب: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، صفحه‌های ۲۳۸ تا ۲۴۹.

۲- آجودانی. ماشاءالله: مشروطه ایرانی، تهران، اختران، چاپ هفتم ۱۳۸۵، صفحه ۳۶۹.

۲ - نائینی وظایف دولت را مبتنی بر دو اصل می داند:

اصل اول - سیاست داخلی «حفظ نظامات داخلیه مملکت و تربیت نوع اهالی و رسانیدن هر ذی حقی به حق خود و منع از تعدی و تجاوز»^۱

اصل دوم - سیاست خارجی «محافظت مملکت است از مداخله اجانب و تهیه قوه دفاعیه و استعداد حربیه و غیر ذلک، این معنی را در لسان متشرعین حفظ بیضه اسلام و سایر ملل، حفظ وطنش خوانند»^۲

۳ - نائینی نوع حکومت سلطنتی را به دو گروه استبدادی (تملکیه) و مشروطه (ولایتیه) تقسیم می کند و برای این که سلطان وقت ملزم باشد که حکومت مشروطه را دنبال کند، او معتقد است که باید نظامنامه ای برای آن نوشت، اساس این نظامنامه بر مبنای رسایل علمیه مجتهدان و فقه شیعه است.^۳ اصول این نظام نامه نباید منافاتی با قوانین شرع و اسلام داشته باشد. «صحت و مشروعیت آن... جز عدم مخالفت فصولش با قوانین شرعیه، شرط دیگری معتبر نخواهد بود»^۴

۴ - دیدگاه نائینی در مورد اصل مساوات و برابری، تفاوت اساسی با دیدگاه مشروطه خواهان غیرمذهبی داشت. او از دیدگاه مشروطه خواهان در مورد مساوات و برابری انتقاد می کرد. ماشاالله آجودانی در این مورد می نویسد: آیت الله نائینی... با اشاره به اصل مساوات، به اعتراض می نویسد که دشمنان مشروطه، مساوات را چنان به «صورت قبیحه» جلوه دادند که «نه تنها مسلمانان روی زمین بلکه قاطبه مللین از آن بیزارند»^۵ مقصود نائینی از مللین پیروان شریعت است نه ملی گرایان.

۵ - یوسفی اشکوری می گوید: نائینی معتقد است که استبداد، شرک عملی، یا کفر عملی است. این اولین بار است که یک عالم اسلامی

۱ - مشروطه ایرانی، صفحه ۳۹۸.

۲ - مشروطه ایرانی، صفحه ۳۹۴.

۳ - مشروطه ایرانی، صفحه ۳۹۷.

۴ - مشروطه ایرانی، صفحه ۴۰۴ به نقل از کتاب نائینی صفحه ۱۴.

۵ - مشروطه ایرانی، صفحه ۱۸۲.

شیعی، استبداد را کفر می‌داند. نائینی می‌گوید دو شعبه استبداد وجود دارد، «شعبه استبداد سیاسی» و «شعبه استبداد دینی». اگر استبداد سیاسی علاج پذیر باشد استبداد دینی علاج‌پذیر نیست، برای این که آنان خود را نماینده خدا می‌داند و به نام دین خدا حرف می‌زند.^۱

۶ - حسین آبادیان دیدگاه‌های نائینی را در باره آزادی و مساوات این گونه تجزیه تحلیل می‌کند:

«آزادی و مساوات از دید نائینی معنا و مفهومی غیر از برداشت‌های لیبرالیستی غرب از این دو مفهوم دارد. نائینی از به کارگیری دو مفهوم آزادی و مساوات صرفاً برابری مردم با حکمرانان را مد نظر داشت. ماهیت آزادی مورد نظر او با آنچه در غرب می‌گذشت تفاوت بنیادین داشت. او آزادی را بیشتر در حوزه عمل سیاسی و از باب مهار استبداد مد نظر قرار می‌داد. مساوات در نظر نائینی مفهوم متفاوتی با دیدگاه رایج و شایع در غرب داشت بر مبنای مساوات در غرب انسان‌ها به هنگام تولد، به صورتی طبیعی برابر و مساوی‌اند و از نظر حقوقی هیچ کدام بر دیگری رجحان و برتری ندارد. نائینی بر خلاف حکمای غرب، به مساوات منشأ دینی بخشید و به جای آن که ریشه آن را در حقوق طبیعی جستجو کند، در مبانی شریعت می‌جست. در واقع وی اولاً به تقدس و تغییر ناپذیری احکام شرع تاکید می‌ورزید و ثانیاً در مقام اجرایی، قضای اسلام و احکام آن را معیار قرار می‌داد و به همین دلیل برابری ادیان [در نتیجه برابری انسان‌ها] را نمی‌پذیرفت.»^۲

محمد کاظم خراسانی

شیخ عبدالله مازندرانی

شیخ محمد حسین تهرانی

محمد کاظم خراسانی از علمای بزرگ نجف در دوران مشروطیت

۱- یوسفی اشکوری. حسن: در گفتگو با ناصر رحیم خانی، «روح و جان مشروطه، برابری انسان هاست». متن کامل این گفتگو در سایت خبری اخبار روز منتشر شده است.

۲ - آبادیان. حسین: مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴، صفحه‌های ۶۴ تا ۷۰.

است. او به همراه شیخ عبدالله مازندرانی و شیخ محمدحسین تهرانی دیگر علمای نجف، از نهضت مشروطه پشتیبانی کردند. آنان در دوران نهضت مشروطیت در دفاع از مشروطه و به طرفداری از آزادیخواهان اعلامیه‌های بسیاری صادر کردند و هر سه نفر به اتفاق یکدیگر این اعلامیه‌ها و فتواها را مهر و امضا کردند، به همین دلیل آنان به عنوان علمای سه گانه نجف مشهورند. آخوند خراسانی و یارانش در نجف، در تمام دوران پیش از مشروطیت در کنار مشروطه خواهان ایستادند و از آنان پشتیبانی کردند. پس از آن که محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست و مشروطه را به طور موقت تعطیل کرد، یعنی در زمان استبداد صغیر هم، آخوند خراسانی با فتوایی که از نجف صادر کرد، مردم را به مخالفت با محمدعلی شاه فراخواند و از مردم خواست بر ضد شاه اقدام کنند.^۱ شیخ فضل الله نوری و دیگر روحانیون مخالف مشروطه، طی نامه‌هایی که به آخوند خراسانی می‌نویدند، به او یادآور می‌شود که اهداف مشروطه خواهان بخصوص اصول آزادی و برابری، با قوانین شرع اسلام و فقه شیعه، در تضاد است^۲ و از او می‌خواهد که دیگر از نهضت پشتیبانی نکند، ولی او به نامه‌های شیخ و دیگر روحانیون مخالف مشروطه، توجه‌ای نمی‌کند و همچنان از مشروطه پشتیبانی می‌کند. مشخص نیست با اینکه آخوند خراسانی و یارانش، به خوبی از اهداف مشروطه‌خواهان غیر مذهبی آگاه بودند و تضاد آن اهداف را با شرع اسلام می‌دانستند، به چه دلیل به برقراری مشروطیت اصرار

۱- آخوند خراسانی در نامه‌ای که در دوران استبداد صغیر به محمدعلی شاه می‌نوید، به او توصیه می‌کند که از مخالفت با مشروطه دست بردارد و خواهان بازگشایی دوباره مجلس شورای ملی می‌شود. متن نامه خراسانی در «روزنامه صور اسرافیل، سال دوم شماره ۲، نهم فوریه سال ۱۹۰۹ میلادی، صفحه ۳» آمده است. در نامه‌ای دیگر، آخوند خراسانی همین توصیه را به محمدعلی شاه کرده است. (فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۸، سال دهم تابستان ۱۳۸۵، صفحه ۲۷۷).

۲- به عنوان مثال می‌توان به نامه‌ای که آخوند رستم آبادی روحانی مخالف مشروطه به علمای سه گانه نجف می‌نویسد اشاره کرد. در این نامه آخوند رستم آبادی دلایل مخالفت خود با مشروطه را به آنان می‌نویسد و تضاد هدف‌های مشروطه خواهان را با قوانین اسلامی گوشزد می‌کند. (نامه آیت الله آخوند رستم آبادی به علمای نجف در مورد دلایل مخالفت با مشروطیت، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال دهم، شماره ۲۸، تابستان ۱۳۸۵، صفحه‌های ۲۹۰ و ۲۹۱) قسمت‌هایی از این نامه در بخش بررسی دیدگاه‌های آخوند رستم آبادی آمده است، صفحه ۳۳۵ این کتاب.

ورزیدند. نکته جالب توجه آن است که پس از استقرار مشروطیت و خلع محمدعلی شاه، آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی دو تن از علمای این گروه سه نفره، در لایحه کوتاهی که منتشر می‌کنند، تغییر موضع می‌دهند و تقریباً همان آرا و دیدگاه‌های شیخ فضل‌الله را تکرار می‌کنند. آنان تعریف جدیدی از مشروطیت را ارائه می‌دهند که با نظرگاه‌های مشروطه خواهان غیرمذهبی، تفاوت بسیار داشت. آنان در لایحه خود می‌آورند:

«مشروطیت هر مملکت، عبارت از محدود و مشروطه بودن ادارات سلطنتی و دوایر دولتی است، به عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه: بر طبق مذاهب رسمی آن مملکت.»

آنگاه آنان چنین نتیجه می‌گیرند که چون دین رسمی ایران اسلام است و مذهب آن اثنی‌عشری، بنابراین وظیفه دولت و ملت آن است که از حدود قوانین اسلامی نباید تجاوز کنند و تمام قوانینی که در مملکت وضع می‌گردد، باید منطبق بر آن باشد.

«و چون مذهب رسمی ایران همان دین قویم اسلام و طریقه حقه اثنا عشریه... است، پس حقیقتاً، مشروطیت و آزادی ایران عبارت از عدم تجاوز دولت و ملت از قوانین منطبقه بر احکام خاصه و عامه مستفاده از مذهب، و بنیه بر اجرای احکام الهیه، عز اسمه، و حفظ نوامیس شرعیه و ملیه [منظور مذهب است] و منع از منکرات اسلامیات... و صیانت بیضه اسلام...»

آنان تاکید می‌کنند که نمایندگان مجلس باید از این امر تبعیت کنند و این نکته را در نظر داشته باشند که مشروطیت و آزادی در ایران بر اساس دین اسلام و «مذاهب جعفری» است و آنان حق ندارند «بر خلاف قوانین و احکام مذاهب جعفری»، قانونی بر اساس «جهل و زندقه» وضع کنند.^۱

شاید با بررسی اسناد وزارت امور خارجه انگلستان در آن دوران

۱- لایحه مراد از مشروطیت در سایر ممالک - مقصود از مشروطیت در ایران، عبدالله مازندرانی و محمد کاظم خراسانی، نقل شده در کتاب رسائل مشروطیت زرگری نژاد. صفحه‌های ۴۸۵ و ۴۸۶. حجت‌الاسلام زرگری نژاد اشاره می‌کند که: در متن اشاراتی است که استنباط می‌شود این لایحه پس از خاتمه استبداد صغیر و فتح تهران نوشته شده است.

در نجف، به بسیاری از پرسش ها پاسخ داده شود، که چگونه است که آخوند خراسانی و یارانش در دوران مشروطیت در نجف با آن همه تاکیدها و هشدارهای شیخ فضل الله نوری و دیگر روحانیون مخالف مشروطه، آن گونه و بدون هیچ قید و شرطی با مشروطه خواهان غیر مذهبی همکاری کردند و اعلامیه ها در پشتیبانی آنان صادر کردند. ولی پس از برقراری مشروطیت و خلع محمدعلی شاه از سلطنت، این گونه تغییر موضع دادند و برقراری قوانین شرع را خواستار شدند.

سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی

نام سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی در دوران مشروطیت به یکدیگر گره خورده است، آن دو بزرگوار در تمام دوران مشروطیت در کنار یکدیگر ایستادند و همراه با مشروطه خواهان، از مشروطیت پشتیبانی کردند. به همین دلیل در این بخش آرا و دیدگاه های آنان در یک مبحث بررسی می شود.

سید عبدالله بهبهانی در سال ۱۲۵۷ قمری/ ۱۸۴۱ میلادی در نجف متولد شد، فراگیری علوم مذهبی را در نجف انجام داد و به اجازه اجتهاد نائل شد. بهبهانی در سال ۱۲۹۵ قمری/ ۱۸۷۸ میلادی به تهران آمد. نخستین باری که نام او به میان آمد در قضیه تحریم تنباکو بود. سید محمد طباطبائی در سال ۱۲۵۷ قمری/ ۱۸۴۱ میلادی در کربلا به دنیا آمد و در یک سالگی او را به همدان آوردند. او فقه و اصول را نزد پدرش آموخت و حکمت را نزد ابوالحسن جلوه فرا گرفت. او دوازده سال در نزد میرزای شیرازی در عتبات گذراند. طباطبائی در سال ۱۳۱۱ قمری/ ۱۸۹۳ به تهران آمد. سید محمد طباطبائی پس از سال ها کوشش در برقراری مشروطیت در سال ۱۳۲۹ قمری/ ۱۹۱۱ میلادی در تهران در گذشت.

درجه اجتهاد و موقعیت مذهبی بهبهانی و طباطبائی در حد شیخ فضل الله نوری و یا آخوند خراسانی نبود، ولی قدرت عمل گفته های آنان در بین توده مردم عادی آن زمان بسیار زیاد بود و شاید بتوان گفت که آنان نمایندگی روحانیت مشروطه خواه را در نهضت مشروطیت

به عهده داشتند و عملاً رهبری بخش روحانی نهضت مشروطیت را به عهده گرفتند. بهبهانی و طباطبائی حلقه ارتباطی بین توده مردم و روحانیون بودند. در شوال سال ۱۳۲۴ قمری/۱۹۰۶ میلادی آن دو همراه گروهی دیگر علما و تجار برای تحصن به شاه عبدالعظیم رفتند. در کارشکنی‌هایی که شیخ فضل‌الله نوری بر ضد مشروطیت انجام می‌داد، آن‌ها بارها به عنوان نمایندگان مجلس و مشروطه‌خواهان برای مذاکره نزد او رفتند و حتی طباطبائی تعهد نامه‌ای را نوشت که اگر شیخ فضل‌الله و یارانش حرکتی مخالف و ضد مجلس شورای ملی کند او شخصاً آنان را از تهران بیرون کند.^۱ نکته‌ای که در مورد نقش بهبهانی و طباطبائی در دوران مشروطیت روشن است، آن است که این دو بزرگوار نقش بزرگی را در برقراری مشروطیت از طریق مبارزه با شیخ فضل‌الله نوری و یارانش بازی کردند. اقدامات آنان بود که از طریق ارتباطات مذهبی با مردم عادی، توانست کوشش‌های اخلاص‌گرا نه شیخ فضل‌الله نوری بر ضد مشروطیت را تا حدود زیادی خنثی کنند. مشخص نیست که اگر مجاهدت‌های آنان بر ضد شیخ نبود عاقبت مشروطیت به کجا می‌انجامید. آن‌ها با توجه به مقبولیتی که از لحاظ مذهبی و نفوذ کلامی که در نظر مردم عادی داشتند، دلایلی را که شیخ می‌آورد که قوانین مشروطیت، با قوانین اسلامی در تضاد است، را خنثی می‌کردند.^۲ در این بخش قصد بازگو کردن نقش

۱- متن تعهدنامه به صورت زیر است: من متعهد می‌شوم اگر جناب حاج شیخ فضل‌الله بر خلاف معاهده که کرده است رفتار نماید، خود به شخصه او را از تهران بیرون کنم. ملا محمد آملی و حاج میرزا لطف‌الله هم باید بروند. ۹ جمادی الاولی سنه ۱۳۲۵ محل امضای مبارک محمدبن صادق طباطبائی. ایضا صورت معاهده او از این قرار است، حرکتی که مخالف و ضد مجلس مقدس شورای ملی است نکند. انجمن منعقد نکند. چادر برپا نکند. همه جا موافق با مجلس باشد. محل مهر مبارک محمدبن صادق طباطبائی. به نقل از روزنامه صوراسرافیل، شماره ۵، پنجشنبه ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵/۲۷ ژوئن ۱۹۰۷ میلادی، صفحه ۴.

۲- در دوران استبداد صغیر و پس از به توپ بستن مجلس سید عبدالله بهبهانی و طباطبائی همراه با جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک‌المتکلمین کتک می‌خورند و «نقریبا لخت، یعنی فقط یک شلوار پاره پاره که غالب جاها پیدا بود در تن داشتند و سر شکسته و ریش خونی» دستگیر می‌شوند. (خاطرات ظهیرالدوله صفحه ۳۶۳) آنان را به باغشاه انتقال می‌دهند. در آنجا صوراسرافیل و ملک‌المتکلمین را می‌کشند. ولی دو سید را در باغشاه به خدمت محمدعلی شاه می‌آورند، شاه که خود تعصبی در دین داشت، «به هر

تاریخی آنان در نهضت مشروطیت نیست، بلکه قصد بر آن است که از خلال گفته‌ها، نوشته‌ها و عملکردهای آنان، دیدگاه‌های آن‌ها در مورد قانون، آزادی، برابری و مساوات مورد بررسی قرار گیرد.

آنچه که مشخص است آن دو سید، عشق و شوقی برای آبادی و پیشرفت مملکت در سر داشتند. ولی با تمام مشروطه‌خواهی و مبارزه با استبداد، آن دو نمی‌توانستند وضع قوانینی را در کشور، بیرون از قوانین اسلامی و یا در تضاد با آن قبول کنند. در اظهار نظرهایی که آن دو کرده‌اند و یا نامه‌هایی که نوشته‌اند این نکته به خوبی مشاهده می‌گردد. آن‌ها به تضاد اصل برابری برای تمام ایرانیان بدون توجه به دین و آئین آنان با اصول و قوانین اسلامی به خوبی آگاه بودند و نمی‌توانستند این قانون اسلامی را نقض کنند. بهترین مثالی را که در این مورد می‌توان آورد، در مورد حادثه قتل فریدون زرتشتی است، هنگامی که صحبت از مجازات قاتلان او در مجلس مطرح می‌شود، بخش روحانیت مجلس به سرکردگی بهبهانی و طباطبایی نمی‌توانند حکم مجازات قاتلان مسلمان را مستقیماً به خاطر قتل یک زرتشتی صادر کنند. بلکه حکم مجازات قاتلان را، به خاطر جرمی دیگر بر آنان پیاده می‌کنند.^۱

سید نصرالله تقوی اخوی

سید نصرالله تقوی اخوی از علمای معروف دوره مشروطیت است، که در دوره اول مجلس شورای ملی به عنوان نماینده وعاظ و ذاکرین به مجلس راه یافت. او به عنوان یکی از روحانیون مشروطه‌خواه تلقی می‌شود. پس از این که گروهی از روحانیون مخالف مشروطه از مجلس انتقاد کردند که مجلس قوانینی بر خلاف دین اسلام وضع کرده است، او در مقام پاسخ‌گویی بر می‌آید و رساله‌ای در تایید مشروطیت و فواید مجلس ملی انتشار می‌دهد. رساله او که به صورت سوال جواب است،

دوشان خیلی التفات و دلجویی کرده دوازده هزار تومان به آقا سید عبدالله حواله داد. او هم روی شاه را بوسید. آقاسید محمد را هم سه هزار تومان حواله دادند که برود کربلا.» (خاطرات ظهیرالدوله صفحه ۳۷۶)

۱- به بخش قتل فریدون زرتشتی چالشی برای برابری ایرانیان مراجعه شود.

به نام «مقاله سؤال و جواب در فواید مجلس ملی» نامیده شده است. تقوی اخوی در این رساله اشاره می‌کند که یکی از فواید مجلس ملی پیاده کردن تمام قوانین اسلامی است و به کمک این مجلس باید امر به معروف و نهی از منکر را تایید و اجرا کرد. او معتقد بود که به کمک این مجلس می‌توان اسلام را به تمام نقاط جهان گسترش داد. او در رساله خود می‌نویسد:

«امروز روزی است که آن‌هایی که نان و نمک اسلام را خورده‌اند و از راه خدمت به شریعت مطهره صاحب شأن و شرف گشته‌اند، به تمام همت متوجه اقامه این مجلس شوند... تا به حول الهی بساط شرع انور از مبدأ شرق به آخر نقطه غرب گسترده شود... و آثار اسلام دو روی ارض را سیر کند و محل قبول عالمیان افتد. - به قوت این مجلس می‌توان آمرین به معروف و ناهین از منکر را تایید کرد.

- به قوت این مجلس می‌توان بدون تخصیص و استثناء، احکام الهی را نسبت به وضع و شریف مجری داشت.
- به قوت این مجلس می‌توان، معرفی صحیح از اصول صافیه اسلام کرد. به طوری که دین حنیف اسلام قبول عامه یابد.
- به قوت این مجلس می‌توان عموم این مردم را به صحت دین اسلام از صمیم قلب معتقد و آشنا کرد.
- به قوت این مجلس می‌توان دعاة اسلامی به اقطار عالم فرستاد تا همه جای دنیا نشر حقایق اسلام کنند.»

نصراالله تقوی در رساله خود، در پاسخ به پرسشی که از آزادی انتقاد شده است، آزادی را این گونه تعریف کرده است:

«معنایی را که عقلای دنیا از کلمه آزادی اراده می‌کنند، راجع به اعمال است یا گفتار و افکار. حریت در اعمال آن است که هر کس از حقوق خاصه خود، هم چون مسکن و ماکل و ملبس به هر قسم که خواهد متمتع شود تا به درجه‌ای که نسبت به حقوق غیر، تجاوز نشود. حریت در گفتار و افکار آن است که در بیان ... خیر عمومی که در نظر دارد، بدون ملاحظه و بیم در نطق و قلم اظهار کند»^۱.

۱- تقوی اخوی. سید نصراالله: رساله سؤال و جواب در فواید مجلس ملی، کتاب رسایل مشروطیت، صفحه‌های ۲۶۱ تا ۲۷۲.

عماد العلما خلخالی

عماد العلما خلخالی از دیگر علمای طرفدار مشروطه محسوب می‌شود. او رساله‌ای تحت عنوان «بیان معنی سلطنت مشروطه و فوائدها» در دفاع از مشروطه نوشته است. او دلیل انتشار رساله خود را چنین بیان می‌کند که گروهی از مشروطه خواهان به مقصود و مرام مشروطه طلبان به خوبی آگاهی ندارند و او این رساله را به منظور روشن شدن و بررسی حقیقت مساله منتشر می‌کند. عماد العلما معتقد بود که تمام قوانین ایران باید مطابق با قوانین شرعی باشد. او معتقد است که تمام قوانین مدنی و سیاسی مورد لزوم در قرآن مجید آمده است و با وجود کتاب قرآن به هیچ کتاب دیگری در زمینه وضع قوانین سیاسی و مدنی لزومی نیست. عماد العلما خلخالی در رساله خود می‌آورد:

«قوانین ایرانیان باید با قواعد شرعیه آن‌ها موافقت داشته باشد و آن‌چه مخالف با قواعد شرعیه آن‌ها دارد، آن را نباید قانون شمرد و به اجرای آن نباید پرداخت.
قرآن مجید جامع جمیع قوانین شرعیه و حاوی به تمام قواعد سیاسیه و مدنیه است، به حدی که احدی به غیر از قرآن شریف در کلیه امور تکلیفه و سیاسیه و مدنیه محتاج به کتب سماویه و قانون سیاسیه دیگر نخواهد بود.»

عماد العلما خلخالی معتقد بود که اروپاییان تمام اصول قوانین خود را از قرآن و سخنان ائمه و کتب فقهای شیعه اقتباس کرده‌اند.
«خوب به دقت ملاحظه کنید معلوم و منکشف می‌شود که اصول قانون اروپاییان مأخوذ از قرآن مجید و از کلمات ائمه و از کتب فقهای امامیه است.»

خلخالی ملت ایران را وحشی و به حیوانات افسار گسیخته‌ای تشبیه می‌کند که نمی‌توان به یک‌باره آنان را متمدن کرد. او این گونه در مورد ملت ایران قضاوت می‌کند:

«اما ملت ایران که شش هزار سال است وحشی صفت و مانند اشتران بی‌افسار بار آمده‌اند، چگونه ممکن است آن‌ها را به یک

دفعه نهی از آن اطوار سابقه و امر به این رفتار و گفتار نمود که یکباره بالمره من دون تدریج، از حالت استبدادی و وحشیگری به اعلی درجه تمدن منتقل بگردند و لذا اجرای قانون اروپاییان بر ایرانیان مجوز شرعی و عرفی ندارد.»

عمادالعلماء خلخالی در بخش یازدهم رساله خود اشاره می‌کند که دیانت فقط دین اسلام و مذهب، فقط مذهب اثنی عشری است و نمی‌توان هیچ‌گونه انتقاد و یا ایرادی بر آن گرفت. او می‌نویسد: «در مساله تدین و عقاید مذهبی ملت اسلامیة ابداً محل صحبت و جای سخن نیست... خدشه در عقاید مذهبی و طعن بر طریقه جعفری و استهزا به رویه اثنی عشری و توهین علما و تمسخر زهاد و عباد و بد گفتن و رد نوشتن بر مسلمین عین خطا و غلط و فسق و کفر است. امروزه مذهب و دیانت منحصر به دین اسلام است.»^۱

مشخص نیست چگونه می‌توان عمادالعلماء خلخالی را با چنین دیدگاه‌هایی در زمره مشروطه‌خواهان به حساب آورد. نگاه خلخالی به انسان در زمینه آزادی و برابری با نگاه مشروطه‌خواهان واقعی در تضاد کامل است و شباهت بسیاری به آرای روحانیون مخالف مشروطه دارد.

سید عبدالحسین لاری

سید عبدالحسین لاری از دیگر علمایی است که از او به عنوان مشروطه‌خواه نام برده می‌شود.^۲ نگاهی که او به مشروطیت دارد

۱- خلخالی. عماد العلماء: رساله بیان سلطنت مشروطه و فوائد، کتاب رسایل مشروطیت، صفحه‌های ۲۹۵ تا ۳۳۴.

۲- سید عبدالحسین لاری بر خلاف شهرتش اهل فارس و لار نبود. او دزفولی بود. عبدالحسین لاری در لار نوعی حکومت خود مختار تاسیس کرد. حکومت او برای کارهای پستی و قمرهایی چاپ کرده بود که بر روی آن‌ها عبارت «پست ملت لار» و «پست ملت اسلام» آمده بود. او دستور داده بود از بمبی منگنه بخرند و به لار بفرستند تا سکه‌های طلا و نقره را هم به نام لار بزنند که فرصت نیافت. (مقاله بازخوانی تاریخ جنبش ملی مشروطیت و آرمان‌های آن، عقاب علی احمدی. به نقل از تاریخ لارستان از سیدعلاءالدین مورخ لاری صفحه‌های ۲۰۱ و ۲۰۲). مخبرالسلطنه هدایت در مقام حاکم فارس، در بهار سال ۱۲۹۴ خورشیدی اردوی کافی به لار فرستاد و به گفته خودش شر سیدعبدالحسین را که علم استقلال برقرار کرده بود کوتاه کرد.

تفاوتی اساسی با نگاه مشروطه‌خواهان غیرمذهبی دارد. حتی نگاه او با دیگر روحانیون مشروطه‌خواه، چون نائینی و آخوند خراسانی تفاوت می‌کند. آرای عبدالحسین لاری شباهت بسیاری به آرای فقهای ضد مشروطه دارد و شاید به توان گفت در پاره‌ای از مواقع از آنان هم افراطی‌تر است. او رساله‌ای در طرفداری از مشروطه مورد نظر خود به نام «قانون مشروطه مشروعه» منتشر کرده است.^۱ که دیدگاه‌های او را مشخص می‌کند. عبدالحسین لاری در این رساله بیان می‌کند که هیچ یک از قوانین مشروطه نباید منافاتی با قوانین شرع اسلام داشته باشد.

«هیچ نظر و شورایی و هیچ تدبیر و آرای، از هیچ عقل و عقلایی و هیچ ذی‌شعور و دانایی محل اعتبار و اعتنایی نبوده و نخواهد بود، مگر راجع به نظر صوابدید آرا و شوراء انبیاء عظام و علماء اعلام و نواب حضرت خیرالانام و عقل عقیل مستقل امام والامقام و قواعد و قوانین شرع اسلام.»^۲

عبدالحسین لاری معتقد بود که قانون مشروطیت باید بر آن نظارت کند که باشد که مسلمین لباس بیگانگان را نپوشند و مشابه زرتشتیان نباشند. او می‌گفت دست اطبای خارجی را باید از ایران کوتاه کرد.

«قانون ملی (قانون اساسی مشروطه) باید ناظر به تحقیق تبری از شوم مشنوم همراهی و مشابهت، همانندی، همگونی و پوشیدن لباس‌های غیرمسلمین باشد و کار کند که مسلمین به لباس‌های اسلامی که سبب شرافت آن‌ها است و دارای شعائر اسلامی است، ملبس شوند.

قانون ملی باید در جهت کوتاه کردن دست اطبا^۳ خبیث خارجی وضع شود.

قانون ملی باید ناظر به پرهیز از البسه بیگانگان و تشبیه به مجوس (زرتشتی) باشد و مسلمانان را به پوشیدن البسه اسلامی تحریص کند.»^۴

۱- رساله قانون مشروطه مشروعه، از سیدعبدالحسین لاری در کتاب رسائل مشروطیت صفحه‌های ۳۶۵ تا ۳۹۶ آمده است.

۲- رساله قانون مشروطه مشروعه، از سیدعبدالحسین لاری، کتاب رسائل مشروطیت صفحه ۳۷۶.

۳- در رساله، کلمه اطبا بکار برده شده است، شاید مقصود عبدالحسین لاری، اتباع خارجی بوده است.

۴- رساله قانون مشروطه مشروعه، مقدمه مصحح رساله، کتاب رسائل مشروطیت

عبدالحسین لاری معتقد بود که قوانین شرعی در مورد اهل ذمه باید اجرا شود و اخذ جزیه که باکوشش‌های فراوانی در دوران ناصرالدین‌شاه لغو شده بود، باید دوباره بر اهل ذمه برقرار گردد. مجلس و قانون مشروطیت باید ناظر بر اجرای این قوانین باشند. او معتقد بود که اگر این قوانین تا کنون اجرا شده بود، یک تن از کفار تاحالا در دنیا باقی نمانده بود. گروهی از آنان به اجبار و گروهی دیگر با میل خود، همگی مسلمان شده بودند. او اعتقاد داشت که غیرمسلمانانی که مخالف شرایط اهل ذمه عمل کنند خونشان مباح و مالشان حلال است.

«قانون ملی و مصلحت کلی مقتضی... عقد ذمه و ضرب جزیه بر کفار و اهل کتاب بر وجه مقرر شرعی، کما و کیفاً و اخذاً و صرفاً و مصروفه مصارف بیت‌المال... و اما فواید و مصالح نوعیه و احکام ملیّه اهل جزیه این است که هر کدام مخالفت شرایط مقررّه ذمه نمودند، خون و مال او حلال و داخل بیت المال. و اما فواید و مصالح نوعی عملی شرعی این است که اگر به این منوال و حکم... با کفار معامله و اعمال، هر آینه تمام کفره بالطوع و الرغبه در چند سال مشرف به شرف اسلام می‌شدند و تا کنون یک کافر در عالم باقی بر کفر نبوده.»^۱

حسین آبدیان که نظرگاه‌های عبدالحسین لاری را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است می‌نویسد:

«منظور سید لاری از مشورت و شورا، مشورت زمامداران سیاسی با علما بود و حکومت مورد نظر سید، نه تنها مشروطیت نبود، بلکه دقیقاً نقطه مقابل آن به حساب می‌آمد و حکومت مورد نظرش کاملاً هویت دینی و غیر عرفی داشت. بجز حاکم شرع کسی را حق تأسیس مجلس نیست و حق تعیین و انتخاب هم بر عهده مردم نیست و این کار در صورتی ممکن و میسر است که حاکم شرع مسلم‌العداله اجازه دهد. منظور سید از عدل، آن برابری نبود که در مشروطیت تبلیغ می‌شد و از این مفهوم حتی جمله‌ای در آثار سید دیده نمی‌شود. از آزادی حتی لغتی در رسائل سید دیده

نمی شود.^۱

در رساله دیگری که عبدالحسین لاری به نام «قانون در اتحاد دولت و ملت» منتشر می کند، تصویری را که او از مشروطه، مشروعه و مجلس دارد را مشخص می کند. او در این رساله از شرایطی که باید نمایندگان داشته باشند تا بتوانند به عضویت مجلس درآیند سخن می گوید و معتقد است که رئیس مجلس باید از فقها و روحانیون باشد و وظیفه مجلسیان، مشورت با این فقیه است. سیدلاری اختیارات و قدرت نامحدودی در اختیار فقیه رئیس مجلس قرار می دهد. نظراتی را که او برای اداره کشور ارائه می دهد با شرایط جهانی آغاز قرن بیستم به هیچ وجه سازگاری ندارد و شباهت زیادی به شرایط اداره کشورهای اشغال شده اعراب، در صدر اسلام دارد. سیدلاری تاکید می کند مجلس باید تشکیل آن در مناسب ترین و بهترین ایام، یعنی صبح های پنجشنبه و جمعه و در بهترین امکنه، نظیر بقاع مشرفه، مساجد، مدارس و معابد باشد. او یکی از وجوه درآمد دولت را خمس غنائم جنگی، که در اثر فتوحات جنگی در دارالحرب بدست می آید، می داند. او در فصل ششم رساله خود در باره کمیت و کیفیت اخذ خراج بر اراضی مفتوحة العنوة^۲ سخن می گوید.^۳

با توجه به نوع دیدگاه های عبدالحسین لاری، چگونه می توان او را از روحانیون مشروطه خواه به شمار آورد، مشخص نیست.

شیخ محمد اسماعیل محلاتی غروی

شیخ محمد محلاتی از دیگر روحانیونی است که به عنوان مشروطه خواه به حساب می آید. او رساله ای با عنوان «الثالی

۱- مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، آبادیان، صفحه های ۱۱۴ تا ۱۱۷.
 ۲- در صدر اسلام سرزمین هایی را که اعراب از طریق جنگ می گرفتند، اراضی مفتوحة العنوة می گفتند و بر مردم آن سرزمین های اشغال شده، اگر مسلمان نمی شدند و اهل کتاب بودند، جزیه برقرار می کردند و بر اراضی آنان خراج می بستند.
 ۳- با استفاده از مقدمه نوشته شده بر رساله قانون در اتحاد دولت و ملت از عبدالحسین لاری، کتاب رسائل مشروطیت، صفحه های ۴۰۲ تا ۴۰۵.

المربوطه فی وجوب المشروطه^۱ در طرفداری از مشروطیت انتشار داده، که در سال ۱۳۲۷ قمری به چاپ رسیده است. محلاتی در انگیزه خود درباره علل انتشار این رساله می نویسد، که پس از استقرار مشروطیت، عده‌ای از علما نامه‌هایی به علمای نجف نوشتند، که در آن‌ها اشاره شده بود که قوانین مشروطیت موجب اضمحلال دین اسلام شده است. از این رو، او بر آن شد که با نوشتن این رساله، به شبهات مخالفان پاسخ دهد. آنچه که از محتوای این رساله بر می‌آید این است که محلاتی به طور مشخص در مقام پاسخ دادن به رساله‌های دو تن از روحانیون مخالف مشروطه بوده است. روحانی اول محمد حسین تبریزی و رساله کشف المراد اوست و روحانی دوم شیخ فضل‌الله نوری و رساله حرمت مشروطه او می‌باشد. در بخش اول رساله او به سیزده موردی که محمدحسین تبریزی در مورد علل مخالفت او با مشروطیت آورده، پاسخ داده است و در بخش دوم او در پنج مورد به ایرادات شیخ فضل‌الله نوری از مشروطیت پاسخ داده است. در این جا مواردی را که محلاتی در موارد وضع و اجرای قانون، آزادی، مساوات و برابری اظهار نظر کرده است و دیدگاه‌های او را در این موارد روشن می‌کند، آورده می‌شود. ابتدا متن ایراد آورده می‌شود و سپس پاسخ محلاتی نوشته می‌شود.

شک دوم: قانون مشروطیت بر آن است که رای اکثریت را ملاک قرار دهد و مردم در تمام امور خود تابع قوانین وضع شده در مجلس شورا باشند، ولو آن‌که آن رای یا قانون با احکام شریعه و تکالیف واجبه و فتوای مجتهدین تضاد داشته باشد.

پاسخ: محلاتی در پاسخ می نویسد که حدود اختیارات مجلس در امور دنیایی می‌باشد، اموری مانند این موارد که مجلس تصمیم بگیرد که سدی را در منطقه‌ای ایجاد کند و یا راهی ساخته شود. مجلس حقی در مورد دخالت در امور دینی ندارد. در انتهای این پاسخ، محلاتی مشخصاً اشاره می‌کند که اگر عالمی در مجلس با

۱- محلاتی غروی. محمد اسماعیل: رساله الثالی المرتبطه فی وجوب المشروطه، کتاب رسائل مشروطیت، صفحه‌های ۴۸۹ تا ۵۴۹.

قانونی که در مجلس وضع می‌گردد مخالفت کند و آن قانون را مخالف قوانین شرع بداند، رای مجلس در مقابل قول عالم بی اعتبار است. یا به عبارتی دیگر مجلس حق تصویب قانونی بر خلاف قوانین شرع و مخالفت با علما را ندارد.

شک پنجم: مبانی مشروطیت بر مساوات است ما بین عموم مردم، علی اختلاف مراتبهم (با وجود اختلاف در مراتب‌شان)، در جمیع حقوق، چه ملتی (مراد مذهبی است) و چه دولتی.

پاسخ: برداشت محلاتی در مورد مساوات، برابری مردم در مورد قوانین و اجرای احکام است. یعنی اگر کسی مرتکب جرمی شد، صرف نظر از این که او دارای چه مقامی است و یا موقعیت اجتماعی و ثروتش به چه صورتی است، حکم در مورد او اجرا شود. هنگامی که برابری انسانی مطرح می‌گردد و مساوات در مسائل دینی پیش می‌آید و مسائل فقه اسلامی مطرح می‌گردد، محلاتی از اجرای قوانین شرع پشتیبانی می‌کند و به برابری انسان‌ها اعتقاد ندارد و حتی با این برابری مخالفت می‌کند. او می‌گوید: «و اما تسویه (تساوی) در حقوق ملی (حقوق مذهبی)، پس آن هم حرفی است نفهمیده، مگر در میراث بنا شده که همه ورثه چه دختر و چه پسر، چه مادر، چه پدر و غیره به یک نسق ارث ببرند؟... پس تسویه در حقوق ملی [مذهبی] یعنی چه؟»^۱

شک ششم: یکی از لوازم مشروطیت، حریت و آزادی و خودسری خلق است در تمام حرکات و سکنات خود. هرچه بخواهند و هرچه بکنند... مشروطیت حریت مطلقه می‌دهد.

پاسخ: محلاتی، آزادی را دو بخش می‌کند. اول: آزادی از قید استبداد حکومتی. دوم: آزادی از قید مذهب و دین. محلاتی معتقد بود که انسان‌ها حق این را دارند که از قید استبداد حکومتی خارج شوند و «در حقوق مملکتی خود آزاد باشند». نباید ملت در چنگال حکومت استبدادی اسیر باشند و کسی از روی میل خود، هرچه را خواست بر سر آنان آورد. او می‌گفت باید قوانینی وضع شود تا ادارات دولتی بر طبق آن قوانین عمل کنند. اما هنگامی که محلاتی به

۱- رساله الثالی... نقل شده در کتاب رسائل مشروطیت، صفحه ۵۱۸.

آزادی انسان‌ها از قید مذهب می‌رسید او به این آزادی اعتقاد نداشت و آن را خودسری می‌خواند. محلاتی همان طور که در بخش مساوات گفته بود دوباره تاکید می‌کند که تمام قوانینی که در مملکت وضع می‌گردد باید منطبق بر قوانین اسلامی و فقه مذهب جعفری باشد. او معتقد بود که آزادی باید در محدوده این قوانین اسلامی باشد و با هر بخش از آزادی که مغایرتی با این قوانین داشت، مخالفت می‌کند. او در انتها چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «مملکت ایران هم مطابق مذهب خود بایست در قانون اساسی ملی، جمیع موازین اسلامی را که هیچ نکته‌ای در آن فروگذار نشده... است، در عهده شناسند.»

محلاتی در بخش دوم رساله خود سعی می‌کند به دقت به ایرادهایی که شیخ فضل‌الله نوری از مشروطیت گرفته بود پاسخ دهد. او ایرادهای شیخ را مغالطه می‌خواند و در پنج بخش آن‌ها را پاسخ می‌دهد. در این بخش کوشش می‌شود مواردی که دیدگاه‌های محلاتی را، در مورد وضع قوانین، آزادی، مساوات و برابری مشخص می‌کند، آورده شود.

مغالطه اول: آن که دین اسلام که نقصی ندارد، تا آن‌که به قانون جدید تکمیل شود، بلکه حکم هر چیزی... معین شده است.

پاسخ: محلاتی می‌گوید که وظیفه وکلای مجلس، دخالت در امور و احکام دینی و فقهی نیست و به طور مشخص اشاره می‌کند که وکلا در مسائل معاملات، [قوانین تجاری، بازرگانی، معاملات و ارث] قضا و شهادت- حدود و دیات [قوانین قضایی، مجازات‌ها و بطور کلی دادگستری]، نباید دخالتی کنند و این امور را او در محدوده اختیارات فقها می‌داند.

مغالطه چهارم: می‌گوید ای بی‌شرف، اسلام تو را بر اهل ذمه و کفار شرف و برتری داده و تو خودت می‌گویی من با آن‌ها برادر و برابرم و حال آن‌که بایست ذمی در بلاد اسلام، خوار و زبون و در بین

ما مسلمین پست و ذلیل باشد.^۱

پاسخ: مساله ای که در اینجا مطرح می گردد برابری ذاتی انسان ها است. که به قول حسن یوسفی اشکوری روح مشروطه بود. برداشت شیخ فضل الله از اهداف مشروطه خواهان در مورد برابری انسان ها بسیار واقعی بود و او حقیقت را می گفت. در اینجا محلاتی خود به نوعی از مغلطه در مورد تعریف برابری در مشروطیت دست می زند. همان طور که در بررسی شک پنجم به آن اشاره شد، برداشت محلاتی در مورد برابری و مساوات، برابری مردم مسلمان در مقابل قوانین فقهی موجود و اجرای برابر احکام است. محلاتی به طبقه بندی انسان ها در چارچوب قوانین اسلامی و شیعی اعتقاد کامل داشت. او به هیچ وجه اعتقادی به برابری ذاتی انسان ها نداشت، او بطور آشکار می نویسد:

«مراد از تسویه [مساوی بودن] و برابری که در این مقام گفته می شود، نه این که مراد این باشد که امتیازات اسلامیة القاء [به نظر می آید الغا درست باشد] شود و شرافت مذهب اسلام... مرتفع گردد و با مذهب یهود و غیره ردیف و هم عنان شود و قرآن کریم... با تورات منسوخ، نعوذ بالله، برابر باشد و چنانچه فرق مسلمین که در فروع اسلامیه مختلفند، به واسطه اشتراک در اصول اسلام در احکام مطلقه اسلامیه شریک و هم عنانند، کفار هم به همین و تیره با آن ها سهیم و ردیف باشند و غیره و غیره. حاشا!م حاشا چنانچه بر هر منصف واضح و معلوم است».^۲

جمع بندی دیدگاه های روحانیون مشروطه خواه

همان طور که مشاهده شد، آرا و دیدگاه های روحانیونی که به عنوان مشروطه خواه مشهور بودند، تفاوت اساسی با نظرات روحانیون مخالف مشروطیت ندارد و این دو گروه در بسیاری از

۱- مغالطه چهارم که محلاتی آورده است، اشاره به بخشی از رساله حرمت مشروطه، از شیخ فضل الله نوری است. متن کامل رساله شیخ، در کتاب رسائل مشروطه صفحه های ۱۵۲ تا ۱۶۷ آمده است. در انتهای این کتاب در پیوست شماره ۷ بخش هایی از رساله شیخ آورده شده است.

۲- رساله اللئالی المربوطه...، محلاتی، کتاب رسائل مشروطیت، صفحه ۵۶۶

موارد مانند هم می‌اندیشیدند. دیدگاه‌های روحانیون مشروطه‌خواه طیف بسیار گسترده و عجیبی را شامل می‌شود که به سختی می‌توان آرای مشترکی را در آن یافت، تنها اصلی را که تمامی آنان در آن اتفاق نظر داشتند و با روحانیون مخالف مشروطه هم مشترک بود، در این اصل بود که «قوانینی که در ایران وضع می‌گردد و اجرا می‌شود، نباید تضادی با قوانین اسلامی داشته باشد و تمامی این قوانین باید از قوانین فقه شیعه تبعیت کند». شاید بتوان دیدگاه‌های روحانیون مشروطه‌خواه را تا حدودی به صورت زیر جمع‌بندی کرد:

۱- مساوات و برابری از دیدگاه روحانیون مشروطه‌خواه، تفاوت اساسی با دیدگاه مشروطه‌خواهان غیرمذهبی داشت. از دیدگاه روحانیون مشروطه‌خواه مساوات و برابری به معنی برابری مردم مسلمان در مقابل قوانین و اجرای احکام بود. آنان معتقد بودند که برابری آن است که قوانین جزایی در مورد تمام مردم مسلمان به طور یکسان، صرف‌نظر از مقام و موقعیت اجتماعی‌شان، وضعیت خانوادگی‌شان و یا ثروت‌شان اجرا شود. آنان به برابری ذاتی حقوق انسان‌ها، صرف‌نظر از عقاید مذهبی و یا عقاید اجتماعی و یا سیاسی آنان اعتقاد نداشتند.

۲- روحانیون مشروطه‌خواه هم مانند روحانیون مخالف مشروطه معتقد بودند که تمام قوانینی که در کشور وضع و اجرا می‌گردد، نباید هیچ‌گونه مغایرتی با قوانین اسلام و فقه شیعه داشته باشد.

۳- روحانیون مشروطه‌خواه دو دیدگاه مختلف در مورد محدوده فعالیت و قانون‌گذاری در مجلس شورا را داشتند. گروه اول روحانیونی بودند که وظیفه مجلس و قانونگذاران را، در محدوده قوانین عرفی و غیر مذهبی می‌دانستند. آنان معتقد بودند که مجلس می‌تواند به طور مثال قوانینی برای احداث راه‌ها و راه‌آهن، ساختن سدها و یا احداث کارخانه‌ها وضع کند. ولی هنگامی که وضع قوانینی مطرح می‌شد که محدوده آن قوانین، بطور سنتی قرن‌ها در اختیار فقها بود، با دخالت مجلس در آن محدوده مخالف بودند. به طور مثال از این نوع قوانین شرعی، قوانین مجازات‌ها، قصاص و حد و یا ارث و یا به

طور کلی قوانین دادگستری و قضایی را می توان نام برد، که وضع و اجرای این قوانین به طور سنتی قرن ها در محدوده اختیارات فقها بود و آن ها مایل نبودند که مجلس در این موارد دخالت کند. گروهی دیگر از روحانیون مشروطه خواه مجلس و قانونگذاری آن را به صورت دیگری توصیف می کردند. آنان معتقد بودند که: قانونگذاری مجلس، به معنی شکل اجرایی دادن قوانین شرعی است و احکام اسلام همان است که بود و تا روز قیامت هم خواهد بود، حلالش حلال، و حرامش حرام است. قانونگذاری مجلس، قانونگذاری در کیفیت اجرای احکام الهی است، نه وضع قانون در مقابل آن ها.^۱ به همین دلیل است که اصل دوم متمم قانون اساسی نوشته شد و به قانون اساسی آویخته شد. طبق آن اصل پنج تن از علما تعیین شدند، که بر قوانین وضع شده در مجلس نظارت کنند، تا قانونی مخالف شرع اسلام تصویب نگردد.

روحانیون و مشروطه در دوران استبداد صغیر

محمدعلی شاه در تاریخ ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری/ ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ میلادی مجلس شورای ملی را به توپ بست و با به توپ بسته شدن مجلس و تعطیل آن دوران مشروطیت به طور موقت متوقف شد و دوره استبداد صغیر آغاز گشت. مشروطه خواهان جنگ ها و مجاهدت ها کردند تا توانستند بر قوای دولتی محمدعلی شاه پیروز شوند و مشروطه را دوباره برقرار کنند. دوران استبداد صغیر تا روز ۲۴ جمادی الثانی سال ۱۳۲۷ قمری/ ۱۱ جولای سال ۱۹۰۹ میلادی ادامه پیدا کرد. در آن روز بود که تهران دوباره توسط مشروطه خواهان فتح شد و پس از مدتی وقفه، مشروطه دوباره آغاز شد. از روز به توپ بستن مجلس شورای ملی تا روز فتح تهران به دست مشروطه خواهان، که آن را دوره استبداد صغیر می خوانند، حدود یک سال و دوازده روز شمسی به طول انجامید.

۱- رسائل مشروطیت، مقدمه بر رساله مکالمات مقیم و مسافر از روح الله نجفی اصفهانی، صفحه ۴۱۹.

پس از به توپ بستن مجلس و آغاز دوران استبداد صغیر، محمدعلی شاه سعی بر آن داشت که اساس مشروطیت را از نظر دین اسلام به زیر سوال ببرد، به همین منظور با کمک شماری از روحانیان ضد مشروطه، متن پرسش‌هایی تهیه شد و برای اکثر فقیهان و مجتهدان بزرگ آن دوران در شهرهای ایران و نجف ارسال شد. آن‌چه که از شواهد مشاهده می‌گردد، می‌توان به یقین گفت، که شیخ فضل‌الله نوری در تهیه این پرسش‌ها و ارسال آن‌ها نقش اساسی داشته و او است که این سوالات را طرح کرده و نامه‌ها را نوشته و تلگراف‌ها را ارسال کرده است. نوع پرسش‌های مطرح شده و متن نامه‌ها و تلگراف‌ها بسیار مشابه است و می‌توان گفت که از یک منبع است. گروهی از پرسش‌شوندگان مستقیماً نامه یا تلگراف پاسخ خود را به نام شیخ فضل‌الله نوری ارسال داشته‌اند که می‌رساند شیخ خود شخصاً پرسش را برای آن‌ها ارسال کرده است. در این نامه‌ها و تلگراف‌ها دو موردی را که به درستی به زیر پرسش برده شده است، دو اصل آزادی و برابری است، که این دو شعار، از ارکان اصلی خواسته‌های مشروطه‌خواهان بود و به عنوان روح مشروطیت به حساب می‌آمد. شیخ فضل‌الله نوری هم به درستی آن را تشخیص داده بود و عدم انطباق آن‌ها را با قوانین فقه شیعه می‌دانست. در این نامه‌ها و تلگراف‌ها به طور مشخص پرسش شده است که آیا برابری و آزادی با قوانین اسلامی انطباق دارد و یا خیر؟ خلاصه متن پرسش‌ها به صورت زیر بود:

«معروض محضر منور حجج اسلام... می‌دارد... یکی از حوادث بزرگ که در عصر ما واقع شد، در موافقت کردن و مخالفت نمودن آن تکلیف ما مسلمان‌ها رجوع به شما سلسله جلیله مجتهدین، داستان مشروطه بود که همه دیدند و شنیدند، این وضع مستحدث که از مختصرات مردم اروپا بود و معمول به آن ملل در هیات اجتماعیه خودشان است آیا با دین مبین اسلام کار ساز است یا خیر؟ و قانون مساوات [برابری] و حریت [آزادی] که اساس عمده این وضع است، با قوانین مقدسه شرع مطاع منطبق می‌شود و

یا خیر؟ و تکلیف کافه اهل قبله خاص دارالشوکه در ابقا و افنای مشروطه در ممالک اسلامیة چه چیز است؟. چون سلیقه های عوام الناس و جاهل باید به حکم عقل، رجوع به عالم نماید، لهذا به توسط این چند سطر در مقام تصدیع بر آمد.^۱

در نامه دیگری که شیخ فضل الله در تاریخ ۲۸ شوال ۱۳۲۶ / ۲۲ نوامبر ۱۹۰۸ میلادی پنج ماه پس از به توپ بستن مجلس به آقاسعید صادق نیای، مجتهد مازندرانی می نویسد، به دقت اشاره می کند که مخالف اصول مشروطه است و معتقد است که این اصول از روح آزادی قوانین اروپا الهام گرفته اند و با قوانین اسلامی مطابقت ندارند. شیخ از این که مشروطه برافتاده، اظهار رضایت و خوشحالی می کند و از علما می خواهد که رای به حرمت مشروطه بدهند. او این رای را وظیفه ای اسلامی به حساب می آورد. شیخ در نامه خود می نویسد:

«... عرض می شود... بر خاطر عالی کاملاً مشهود و مکشوف است که در این مدت، حادثه جدید اغتشاش داخله مملکت [برقراری مشروطیت]، واضطراب اهالی و سلب امنیت تا چه درجه رسیده، ... قوانین مجعوله آن ها که از روح آزادی اروپا برداشته شده بود، باعث شد که مردم فاسدالعقیده بی ملاحظه، بر ضعف اسلام آن چه خواستند گفتند و نوشتند. چنان چه لوایح و جراید آن ها شاهد است... تا آن که به توجهات غیبیه امام عصر... اقدامات ملوکانه [منظور محمدعلی شاه است] رفع شر آن ها شد و مملکت را امنیت فوق العاده حاصل شد... طبقه علما حتی المقدور از ابتلای به واقعه علاج فرمایند. لهذا جناب مستطاب شریعت مآب آقای آقامیرزا محمد اصفهانی... برای انجام این مساله اسلامی روانه شدند که علمای اعلام هر ناحیه به وظیفه الهیه خودشان اقدام نمایند و حکم صریح واقعه را بر حرمت آن اساس مرقوم فرمایند... ورقه سوال که مومنین کرده اند ملاحظه فرمایید و خود جناب عالی و هر کس که لایق این مقام بدانند مشروحاً حکم قطعی حرمت را در ذیل آن بنویسند...

"الاحقر فضل الله نوری"^۲

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک زاده، جلد ۴ و ۵ صفحه ۸۸۱.

۲- خاطرات ظهیر الدوله، صفحه های ۴۰۰ و ۴۰۱.

پاسخ‌هایی که این علما، فقها، روحانیون و مجتهدان به این پرسش‌ها داده‌اند در خور توجه است و دیدگاه‌های بسیاری از آنان را در مورد مشروطیت مشخص می‌سازد. کسانی که به این پرسش‌ها پاسخ داده‌اند طیف بزرگی از علما را تشکیل می‌دهند، از علمای ضد مشروطه در این لیست مشاهده می‌شود، تا کسانی که در گروه مشروطه‌خواهان نامشان برده شده است. به قول ملک‌زاده گروهی هم بودند که هر روز به لباسی در می‌آمدند و تا مجلس سر پا بود مشروطه‌خواه بودند و هنگامی که مشروطه از بین رفت، مستبد شدند و پس از فتح تهران دوباره مشروطه‌خواه شدند. بخش‌هایی از پاسخ‌های این علما را که دیدگاه‌های آنان را در مورد انطباق و یا تضاد اصول مشروطیت، یعنی آزادی و برابری با اسلام را مشخص می‌کند، در اینجا آورده می‌شود.

حاجی ملامحمد خمایی می‌گوید:

«... این حادثه که در این عصر واقع و تسمیه به اسم مشروطه شده... ابدأ سازگاری با قواعد اسلام و مسلمانی ندارد و قانون حریت و سویت [برابری] با قوانین مقدسه شریعت مطهره انطباق ندارد.»^۱

سید محمدجعفر شیرازی این گونه پاسخ داده است:

«... در باب مساله مشروطه که سوال شده بود هر کس از علمای اسلام از اول موافقت و همراهی نموده به این اعتقاد بوده که معنی مشروطه احیای احکام دین مبین حضرت خاتم النبیین... است... اگر ملل دیگر رو به عالم تمدن و ترقی نهاند به واسطه اخذ قوانین اسلام و عمل به آن است... این مشروطه که التزام به قواعد متخذ از عقول اجانب و اتکال مصالح عباد به آرای فاسده جهّال و مساوات همه ملل و ادیان در احکام و غیرها من المجعولات (جعلی است) و المختلفات والمحرّمات حرام و محرم و بدعت و اجتناب از آن لازم.»^۲

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده، جلد ۴ و ۵ صفحه ۸۸۱.

۲- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده، جلد ۴ و ۵ صفحه ۸۸۲.

محمدحسن کبیر مازندرانی می گوید:

«... این وضع مستحدث را که بعضی برای پیشرفت مقاصد باطله خود مقدم شده، مشروطه اش نام نهادند، چنانچه در این مدت مرئی و مسموع شد موجب تهدیم بنیان شریعت و تخریب آثار ملت است.»^۱

شیخ سلمان سیف الاسلام می گوید:

«... ثانیاً مشروطیت که در دول ملل اروپا است، محققاً عبارت است از مساوات در حقوق و جمع احکام و حریت نفوس از قیودات مذهبی به تمام، پس موضوعاً منافای با ملت اسلامیة است. زیرا مبنای مذهب حنیف جعفری بر تفاوت ظاهر بین مسلم و کافر در بسیاری از احکام از قبیل ارث، دیات، حدود و جنابات و غیرها که جمع با معنی مشروطیت مصطلحه غیرممکن است.»^۲

شیخ ابوالقاسم مدرس می گوید:

«... پس اگر مراد و مقصود لفظ مشروطه نشر احکام و قوانین بدعیه که در این دو سال در تهران و سایر نقاط ایران، بعضی از آن را مجری و بعضی دیگر را در مقام اجرا بودند باشد، فساد و بطلان آن ثابت بالعیان و غنی از برهان است. زیرا که تمام آن منافای با قواعد شرع انور و معارض با دین پیغمبر بوده و این اقل خدام شریعت مطهره سال گذشته در تهران بوده، کفریات و مزخرفات و اعمال و افعال مشروطه طلبان را دیده مساوات قولی و فعلی شان را با کبر و یهود و نصاری به رای العین در جشن ملی مشاهده نمودیم، ثمره و بار این شجره خبیثه را جز شرارت اشرار و غلبه کفار و فجار... ندیده و نفهمیدیم، پس همراهی در ابقای این اساس در حکم محاربه با امام زمان... است.»^۳

ثقة الاسلام آقا شیخ محمدحسین مازندرانی:

«... مشروطه مصطلحه نزد اهالی اروپا و سایر ملل خارجه مبتنی

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملکزاده، جلد ۴ و ۵ صفحه ۸۸۳.

۲- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملکزاده، جلد ۴ و ۵ صفحه ۸۸۳.

۳- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملکزاده، جلد ۴ و ۵ صفحه های ۸۸۴ و ۸۸۵.

برقانون مساوات بین مسلم و کافر در اغلب احکام و حریت و آزادی از قیودات مذهبی و عدم تعرض مرتکبین مناهای شرعیه است. و بدیهی است تنافی و عدم انطباق آن با قانون اسلامی به جهات عدیده که از جمله آنها تعطیل احکام امر به معروف و نهی از منکر است و صاحب شرع شریف از این مشروطه تابعینش بیزار... است.^۱

پاسخ حجج اسلام در دارالایمان قم. در این متن مشخص نشده است که چه کسانی از قم این پاسخ را فرستاده‌اند.

«تاسیس اساس مشروطیت به نحوی که مشاهده شد غیر از دیاد هرج و مرج و غصب اموال و سفک دماء و هتک اعراض و اشاعه کفریات زناده نتیجه نداشت... واضح و هویدا است که قانون اسلام حاجت به اجرای قانون اساسی ندارد، چنانچه اشاعه حریت و مساوات با بعضی از قواعد اسلام منافات تمام دارد، بالجملة تقوت این اساس، حرام و مخرب اساس مقدس اسلام است.»^۲

آخوند ملا محمد صادق قمی پاسخ می‌دهد:

«استحکام قواعد مقدسه اسلام نه به حدی است که محتاج به تتمیم از قوانین مرسومه اروپا باشد و از این خیالات جدیده مستحدثه بغیر از تجری اهل عناد و اشاعه کفر و الحاد و زیادتی هرج و مرج نتیجه مشهود نشد، دعای وجود مسعود سلطان اسلام پناه که بغایت عنایت در تحفظ دین و فتنه مفسدین فرمود لازم و اقدام در تجدید اساس مشروطه حرام و محظور است.»^۳

علمای زیر تلگراف‌های خود را مستقیماً به نام شیخ فضل‌الله نوری و امام جمعه فرستاده‌اند، که مشخص می‌کند که شیخ و امام جمعه خود بطور مشترک برای آنها تلگراف فرستاده و از آنان پرسیده بودند.

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده، جلد ۴ و ۵ صفحه ۸۸۵.

۲- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده، جلد ۴ و ۵ صفحه ۸۸۵.

۳- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده، جلد ۴ و ۵ صفحه ۸۸۷.

آقاسیدمهدی و آقاسیدیعیوب از استرآباد، آقاسید محمدباقر و آقاسید محمدحسن از همدان، گروه حج اسلام فارس، آقامیرزا محمدابراهیم شیرازی، آقاسید ابراهیم از اصفهان، علما و حج اسلام قزوین، گروه حج اسلام قم و گروه علمای مازندران اسامی آنان در زیر تلگراف های آنان آمده است.^۱ نوع عقایدی که این علما و یا فقها در مورد مشروطه و یا اصول مشروطیت بیان کرده اند مشابه نمونه نظراتی است که در بالا آمده است.

یکی از جالب ترین این پاسخ ها، تلگراف علمای عراق ایران (منطقه اراک) است. آنان در تلگراف خود از این که مشروطه خواهان شکست خورده اند اظهار شادمانی می کنند و اطلاع می دهند که به همین مناسبت چراغان کرده اند و شعار "زنده باد شاهنشاه، پاینده باد استبداد" را سر داده اند. آنان در تلگراف خود می نویسند:

«به خاک پای اعلیحضرت اقدس همایونی... به شرف عرض اقدس می رسانیم، هنگام بروز مشروطه نهایت تحسر حاصل گشت، ... اکنون که تلگراف مبارک حضرت اجل وزارت داخله مشعر بر قلع و قمع اشرار [مشروطه خواهان] و رفع این افسانه ها بود، ... قاطبه انام مرده بودند زنده شده اند. خصوصاً اهل کمره و گلپایگان که ... منجوق عیش و طرب را بر افروخته چراغان مفصل و شادی های کامل، تماماً به یک آواز عرض می نمایند: زنده باد شاهنشاه، پاینده باد استبداد لیل و نهار متشکر بوده.»^۲

در انتهای تلگراف نام اشخاص زیر آمده است: محمد جواد - وکیل الرعایا - میرزا ابوالقاسم - صدرالعلما - جناب آقامیرزا هاشم - افتخارالعلما - آقامیرزا محمود.

زرتشتیان و مشروطیت

نقش اقلیت های مذهبی در طول انقلاب مشروطیت و برقراری آن

۱- متن کامل این تلگراف ها، در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملکزاده، جلد ۴ و ۵ صفحه های ۹۰۱ تا ۹۰۷ آمده است.

۲- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملکزاده، جلد ۴ و ۵ صفحه های ۹۱۵ و ۹۱۶. متن کامل پاسخ های علمای اسلام در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملکزاده، صفحه های ۸۸۰ تا ۹۲۷ آورده شده است.

یکسان نیست، یهودیان ایرانی نقش بسیار کم‌رنگی در این انقلاب داشتند و شاید به توان گفت اصلاً نقشی نداشتند. موارد نادری از فعالیت مستقیم یهودیان ایرانی در انقلاب مشروطیت وجود دارد، حبیب لوی به پیوستن دو تن از جوانان یهودی تهرانی به انقلابیون گیلان اشاره می‌کند. او می‌نویسد که یکی از آنان حاجی داودابراهام یعقوب پرفروش بود که به شغل خیاطی اشتغال داشت و سخنوری قابل بود که برای سربازان سخن می‌گفت. او مورد توجه سپهسالار تنکابنی بود. دیگری جوان هفده ساله‌ای به نام عزیز آشر ربی رحیم بود که به روسیه سفر کرد و در مراجعت از آن جا، در رشت به انقلابیون مشروطیت برخورد می‌کند و به آنان می‌پیوندد.^۱

ارمنیان بیشتر از راه جنبش‌های چپ و مبارزات نظامی در برقراری مشروطه همکاری کردند.^۲ گروه زیادی از جوانان ارمنی با برداشتن اسلحه به صفوف مشروطه‌خواهان پیوستند. پیرم خان ارمنی یکی از نظامیان مشروطه‌خواه بود که از لحاظ نظامی نقش قابل توجهی در انقلاب ایفا کرد، هم او بود که پس از خاتمه استبداد صغیر و فتح تهران، به سمت رئیس شهربانی تهران گماشته شد.

در این بخش، هدف بر آن است که اصول آزادی و برابری در رابطه با اقلیت‌های مذهبی در انقلاب مشروطه مورد بررسی قرار گیرد و انقلاب مشروطیت از لحاظ فکری و نگاه به انسان و حقوق بشر بررسی گردد. بنابراین در این بخش توجه بیشتری به نقش زرتشتیان در این انقلاب می‌شود، چون زرتشتیان از راه فعالیت‌های سیاسی، سعی بسیاری برای تامین حقوق مساوی با مسلمانان، برای اقلیت‌های مذهبی ایرانی به عمل آوردند. آنان ارتباط‌های مستقیمی با رهبران فکری و سیاسی مشروطه داشتند و در پاره‌ای از موارد در وضع برخی از مواد قانون اساسی نقش موثری داشتند. زرتشتیان از لحاظ

۱- تاریخ یهود ایران حبیب لوی، جلد سوم، صفحه‌های ۸۴۱ تا ۸۴۳.

۲- برای اطلاعات بیشتر از نقش ارمنیان در انقلاب مشروطیت، می‌توان به کتاب نقش ارامنه در سوسیال دموکراسی ایران، از خسرو شاکری، آرشاور چلنگریان، تیگران درویش مراجعه کرد. این کتاب به کوشش محمدحسن خسروپناه توسط نشر وپژوهش شیراز منتشر شده است.

سیاسی نقش بسیار فعالی را در این نهضت بازی کردند. زرتشتیان مانند یهودیان در دوران صفویه و قاجاریه متحمل نامردمی‌های بسیاری شدند. تبعیض و آزار بسیاری در مورد آنان انجام گرفت. موارد بسیاری از قتل‌عام‌های آنان را در این دوران می‌توان مشاهده کرد. قتل‌عام‌هایی که در اکثر موارد دستور آن از طرف دولتیان و یا فتوای آن از سوی علما صادر می‌شد، در این گونه موارد هیچ‌گونه مجازاتی برای قاتلان وجود نداشت و اگر مسلمانی شخص غیرمسلمانی را به قتل می‌رساند، مجازات نمی‌شد و حداکثر می‌باید دیه مقتول را پرداخت می‌کرد. در بسیاری از موارد، دیه هم پرداخت نمی‌شد. تاریخ از موارد بسیاری حکایت می‌کند که زرتشتیان را به قتل رساندند و یا آنان را مجبور کردند که به زور مسلمان شوند. در بسیاری از موارد مشاهده می‌شد که زنان و کودکان آنان را می‌ربودند و آنان را مجبور می‌کردند مسلمان شوند. در اواخر عصر قاجاریه با اینکه چند سالی بود که زرتشتیان از پرداخت جزیه معاف شده بودند ولی مواردی مشاهده می‌شد که از آنان خواسته شده است که دوباره جزیه را پرداخت کنند. نجس شمردن زرتشتیان هم از دیگر مشکلاتی بود که آنان طی قرن‌ها پس از شروع عصر صفوی با آن روبرو بودند.

بهترین شرحی را که موقعیت اجتماعی و حقوقی زرتشتیان را در آن زمان توصیف می‌کند، نوشته میرزاملکم‌خان است که از زبان ملا بهرام گیر بیان می‌کند. میرزاملکم‌خان می‌نویسد، روزی در جلسه‌ای که عده‌ای از مسلمانان و ملابهرام در آن حضور داشتند، ملا بهرام زبان به شکایت می‌گشاید که:

«در یزد، کرمان بچه‌های ما را تمام کردند، نه بس بی‌مواخذه کشتند. به این‌طورها ماندن گیر در یزد و کرمان ممکن نیست، مگر اینکه حکم شاهنشاهی این باشد که هر که گبری را بکشد، عوضش هر که قاتل است بکشند.»

این پیشنهاد ملابهرام که اگر مسلمانی، زرتشتی را کشت باید کشته شود، آن قدر عجیب بود که باعث خنده حضار شد. چگونه

می‌توان مسلمانی را به جرم قتل زرتشتی قصاص کرد؟. زرتشتیان طبق طبقه‌بندی انسان‌ها در فقه شیعه در ردیف انسان‌های درجه سوم قرار داشتند و نمی‌توان مسلمانی را به جرم کشتن آنان کشت یا قصاص کرد. حداکثر می‌توان قاتل را ۸۰۰ درهم نقره جریمه کرد. میرزا ملک‌خان از راه دیگری وارد می‌شود، چون ناصرالدین شاه زرتشتیان را رعیت خود خطاب کرده و از آنان حمایت کرده بود، او این گونه از زبان ملابهرام گبر به ناصرالدین شاه نامه می‌نویسد:

«مطیع اسلام حرفی با احکام و قوانین شرع نداریم و مطیع و منقادیم، می‌خواهیم بدانیم، تمرد و مخالفت رای پادشاه، تبعید و سیاست لازم دارد یا نه، معلوم است دارد. اگر کسی مجوس را بکشد و به این واسطه خلاف رای شاه به عمل آورد تنبیه آن چیست؟»

پس از ارسال این نامه، ناصرالدین شاه فرمان داد که: «هرکس مجوسی را به قتل برساند بلاد رنگ او را مغلول [در غل و زنجیر] به تهران بفرستند تا پادشاه حق خود را از او وصول نماید.»^۱ پس از صدور این فرمان زرتشتیان یزد و کرمان تا حدودی آسوده شدند.

با آغاز نهضت مشروطیت، زرتشتیان که طی قرن‌ها، رنج‌ها و نامردمی‌های بسیاری را تحمل کرده بودند، جذب این نهضت شدند. بارقه‌امیدی در دل‌هایشان برافروخته گشت. آنان به شعار آزادی، برابری و برادری مشروطه‌خواهان دل بسته بودند، آن‌ها مشاهده می‌کردند که مشروطه‌خواهان با نگاه دیگری به آن‌ها می‌نگرند، نگاهی که پس از قرن‌ها برای آنان تازگی داشت. از دید مشروطه‌خواهان تمام ایرانیان چه مسلمان و چه غیرمسلمان آزاد، برابر و برادر بودند.

چند سالی پیش از آغاز انقلاب مشروطیت، در دوران ناصرالدین شاه، زرتشتیان کرمان انجمن «ناصری زرتشتیان کرمان» را با کمک پارسیان هند پایه‌گذاری کرده بودند. این انجمن نقش فعالی در احقاق حقوق زرتشتیان ایفا می‌کرد. انجمن مشکلات، مسائل و آزارهایی

۱- ملک‌خان. رساله کنسلیطوسیون: فصل‌نامه ایران‌نامه، سال نوزدهم شماره ۱ و ۲، زمستان ۱۳۷۹ و بهار ۱۳۸۰ صفحه‌های ۲۱۰ و ۲۱۱، به نقل از هما ناطق، درباره رساله کنسلیطوسیون، نشریه الفبا دوره جدید، جلد پنجم زمستان ۱۳۶۳. بخش‌هایی از متن این رساله در پیوست شماره ۸ در انتهای کتاب آمده است.

را که به زرتشتیان وارد می‌شد را به طور مستقیم به ناصرالدین شاه و یا مقامات دولتی گزارش می‌کرد و از آنان کمک می‌خواست. آنان در نامه‌هایی که می‌نوشتند در خواست‌های خود را هم عنوان می‌کردند.^۱

زرتشتیان در پس پرده نقش بزرگی را در برقراری مشروطیت ایفا کردند. روزنامه حبل‌المتین توسط مویداالاسلام در کلکته هند از سال ۱۳۱۱ قمری/۱۸۹۳ میلادی شروع به انتشار کرد. این روزنامه نقش بزرگی در روشن شدن افکار عمومی ایرانیان بازی کرد. زرتشتیان کمک‌های مالی در اختیار مویداالاسلام قرار می‌دادند تا او بتواند روزنامه خود را به طور مرتب منتشر کند. یحیی دولت‌آبادی اشاره می‌کند که «مدیر حبل‌المتین همه گونه استطاعت دارد که با منتشر نشدن نامه او در ایران اداره را تعطیل ننموده.»^۲ زرتشتیان پنجاه شماره از این روزنامه مشترک شدند و پول آن را پرداخت کردند و از مویداالاسلام خواستند که روزنامه‌ها را برای آن‌ها به ایران ارسال دارد.^۳ زرتشتیان مشکلات و مسائلی را که با آن در ایران روبرو بودند را در نامه‌هایی برای این روزنامه ارسال می‌داشتند و روزنامه نظرات آنان را منعکس می‌کرد.

هنگامی که به علت انتشار افکار آزادی‌خواهی، ورود روزنامه حبل‌المتین به ایران ممنوع شد، پارسیان نسخه‌های روزنامه‌ها را در داخل عدل‌های اجناس وارداتی از هند مخفی می‌کردند و به ایران می‌فرستادند، به این ترتیب این روزنامه در ایران توزیع می‌شد و به دست آزادی‌خواهان می‌رسید.

زرتشتیان برای برقراری مشروطیت کمک‌های مالی بسیاری انجام دادند. آنان به همین منظور شرکتی تشکیل دادند که مرکز آن در شهر یزد بود (سال ۱۲۷۳ شمسی). شرکت شعبه‌هایی هم در شهرهای

۱- متن بخشی از این نامه‌ها را می‌توان در کتاب تاریخ زرتشتیان کرمان، سروشیان، در صفحه‌های ۳۷ تا ۶۳ مشاهده کرد.

۲- حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، جلد اول، صفحه ۲۸۱.

۳- تاریخ زرتشتیان کرمان، سروشیان، صفحه‌های ۷۱ تا ۷۴، نامه شماره ۲۵۲ و نامه شماره ۲۵۳، این دو نامه در سال ۱۳۱۷ قمری حدود هفت سال پیش از برقراری مشروطیت، به مدیر روزنامه حبل‌المتین، مویداالاسلام نوشته شده است.

لندن و بمبی داشت. یک بخش از آن کمک‌ها مبلغ ده هزار تومان بود که در آن زمان مبلغ بسیاری بود، زرتشتیان در اختیار مشروطه‌خواهان گزاردند.^۱ هنگامی که مشروطه خواهان در جمادی‌الاول و جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۴/جولای و اگوست ۱۹۰۶ میلادی، به مدت ۲۹ روز در سفارت انگلیس بست نشستند، مخارج بست‌نشینان در این مدت بالغ بر سی نه هزار تومان شد که شش هزار تومان آن را ارباب جمشید پرداخت کرد.^۲ پس از خاتمه استبداد صغیر و برکناری محمدعلی شاه، دوران مشروطه دوباره آغاز شد، در این زمان مجلس جشنی توسط ظهیرالدوله در محل انجمن اخوت برگزار شد، هدف این جشن جمع‌آوری پول برای کمک به خانواده‌های جان باختگان مشروطه و زخمی شدگان این رویداد بود. در این جشن ارباب جمشید و ارباب جهانیان کمک‌هایی کردند.^۳

زرتشتیان در تهیه اسلحه برای مجاهدان مشروطه نقش داشتند. در اواخر دوران قاجاریه تاجران زرتشتی در تجارت اسلحه دست داشتند، تفنگ به ایران وارد می‌کردند. در گزارشی که در کتاب وقایع اتفاقیه آمده است گزارش شده است که در ۲۶ سپتامبر ۱۸۹۶ رستم گبریکی از تجار زرتشتی، صندوق تفنگ وارد کرده است. در گزارش آمده است:

«رستم گبریکی از تجار مجوس است، صندوق تفنگ مارتینی وارد گمرک خانه شیراز کرده بود مجیرالسلطنه و سرکار والا فرمانفرما مطلع می‌شوند. ده قبضه تفنگ سرکار والا فرمانفرما و پنج قبضه مجیرالسلطنه و دو قبضه باقرخان مدیرگمرک از مشارالیه گرفته تفنگ را مرخص می‌نمایند.»^۴

۱- یکتایی. مجید: پیدایش مشروطه در ایران، تهران، اقبال، ۲۵۳۶ شاهنشاهی/۱۳۵۶ شمسی، صفحه ۱۱۱.

۲- جعفریان. رسول: بست نشینی مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸، صفحه‌های ۱۲۱ و ۲۴۲، به نقل از بیانات حاج محمدتقی بنکدار که برای شایسته سردبیر مجله دانشمند بیان کرده است، مجله دانشمند شماره ۱۹۰ صفحه ۱۵۹.

۳- خاطرات ظهیرالدوله، صفحه ۴۵۸.

۴- وقایع اتفاقیه، گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس: به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات نوین، چاپ دوم ۱۳۶۲، صفحه‌های ۵۵۲ و ۵۵۳.

زرتشتیان از امکاناتی که در اختیار داشتند استفاده می کردند و برای مجاهدین اسلحه تهیه می کردند. در گرماگرم انقلاب مشروطیت و پس از استقرار آن، هنگامی که امکان برخورد بین مجاهدین مشروطه خواه و محمدعلی شاه پیش بینی می شد خبری در روزنامه صوراسرافیل در تاریخ ۱۱ جون ۱۹۰۸ انتشار یافت که حاکی از آن بود که شماری از تفنگ های دولتی به یکی از تجار زرتشتی فروخته شده است. درست دوازده روز بعد محمدعلی شاه مجلس شورای ملی را به توپ بست. در خبر آمده است که:

"خلاصه مکتوب شهری"

«در چندی قبل از ذخیره دولتی چهار صد قبضه تفنگ [ورندال] بلند قد خارج نموده و به... تاجر پارسی فروخته اند، صاحبان هوش و ذکاوت می دانند آن فروشنده خائن کیست؟»^۱

تجارتخانه های جمشیدیان و جهانیان تفنگ و اسلحه کمری را از راه بندر بوشهر وارد کرده و در بسته های پارچه و پنبه مخفی می کردند و به تهران و تبریز و رشت و اصفهان می فرستادند و بدین ترتیب اسلحه را در اختیار مجاهدان قرار می دادند.^۲ فریدون جهانیان هم کمک های مهمی از لحاظ تهیه اسلحه به مجاهدین کرد و سرانجام هم در راه مشروطه خواهی کشته شد.^۳ یحیی دولت آبادی هم به نقش زرتشتیان در تهیه و توزیع اسلحه برای مجاهدین مشروطه اشاره کرده است.^۴

فعالان زرتشتی در دوران مشروطیت بهای فعالیت هایشان را در پشتیبانی از مشروطیت و برقراری آن پرداختند. شماری از آنان جان خود را در این راه فدا کردند و به دست گروه های مخالف مشروطه به قتل رسیدند. از جمله زرتشتیانی که در دوران مشروطیت به قتل

۱- روزنامه صوراسرافیل، شماره ۳۱، پنجشنبه ۱۱ جمادی الاول سال ۱۳۲۶ قمری/۱۱ جون ۱۹۰۸ میلادی، صفحه ۶.

۲- پیدایش مشروطه در ایران، یکتایی، صفحه ۱۱۱.

۳- انجمن شورایی در انقلاب مشروطه، هما ناطق.

۴- حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، جلد دوم، صفحه ۱۸۷.

رسیدند از افراد زیر را می‌توان نام برد:

- ۱- ارباب فریدون زرتشتی، تاجر زرتشتی که در تاریخ ۳ ذیحجه ۱۳۲۵ قمری/ ۶ ژانویه ۱۹۰۸ میلادی در تهران به قتل رسید.
- ۲- ارباب پرویز شاه‌جهان، مدیر تجارت‌خانه جهانیان که در ذیحجه سال ۱۳۲۴ قمری/ فوریه ۱۹۰۷ میلادی در شهر یزد به قتل رسید.
- ۳- فریبرز، مستاجر یکی از مزارع ارباب پرویز شاه جهان.

بسیاری از فعالیت‌های مشروطه‌خواهان در داخل انجمن‌های شورایی که در نقاط مختلف کشور ایجاد کرده بودند، انجام می‌گرفت. این انجمن‌ها نقش اساسی در برقراری و حفظ مشروطه بازی می‌کردند.^۱ زرتشتیان خود اتحادیه زرتشتیان را در دوران مشروطیت ایجاد کردند و آنان در انجمن ایالتی کرمان عضو شدند.^۲ در تهران زرتشتیان به هیئت انجمن آذربایجان پیوستند. این انجمن یکی از فعال‌ترین انجمن‌های مشروطه‌خواهان بود که در دوران مشروطیت در برقراری آن و پس از برقراری مشروطیت در حفظ و نگهداری مشروطه، نقش اساسی بازی کرد. طی اطلاعیه‌ای که در روزنامه صوراسرافیل منتشر شد، پیوستن زرتشتیان به انجمن آذربایجان اعلام گردید متن اطلاعیه به صورت زیر است:

«اعلام»

«پارسیان محترم تهران به تازگی داخل هیئت انجمن اتحادیه آذربایجان شده و جزو اعضای آن مجمع قرار گرفتند. عموم اعضای انجمن از این اتحاد و یگانگی برادران وطنی خود کمال تشکر و امتنان را دارند. و در همراهی و معاونت آنان تا همه مقام حتی با نثار جان حاضرند، و نیز از تمام اخوان

۱- برای مشاهده نقش انجمن‌های شورایی در مشروطیت می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:

- انجمن شورایی در انقلاب مشروطه، هما ناطق.
 - پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، منصوره اتحادیه، فصل پنجم، فعالیت انجمن‌ها و پایان کار مجلس، صفحه‌های ۲۳۹ تا ۲۶۲.
 ۲- انجمن شورایی در انقلاب مشروطه، هما ناطق.

اسلامی خویش تمنا و درخواست می‌نماید که بیشتر از بیشتر در اکرام و احترام این ملت قدیم محترم که یادگار نیاکان ایرانیانند به منتها درجه که وجدان و حس انسانیت حکم می‌کند بکوشند، و در نیک بد آنان خود را شریک و سهیم دانند. انجمن اتحادیه آذربایجان.^۱

این برای نخستین باری بود که پس از قرن‌ها گروهی از ایرانیان مسلمان، زرتشتیان ایرانی را برادران وطنی خود خطاب می‌کردند و حتی حاضر بودند که برای همراهی و معاونت آنان جان خود را فدا کنند. به طوری که خواهیم دید، این انجمن برای مجازات قاتلان فریدون زرتشتی فعالیت‌ها کرد، تا جایی که توانستند قاتلان را به مجازات برسانند. پیوستن زرتشتیان به این انجمن‌ها و فعالیت‌های آنان هویت جدیدی به آنان داد، دیگر آنان انسان‌های درجه سوم محسوب نمی‌شدند و از ارزش برابر و مساوی با مسلمانان برخوردار بودند. زرتشتیان با تمام توانی که در حد خود داشتند، در برقراری مشروطیت اقدام کردند. شعار برادران زرتشتی از دیگر شعارهای مشروطه‌خواهان بود که روحانیون شیعه ضد مشروطه را خوش نمی‌آمد و آنان این شعار را مورد انتقاد قرار می‌دادند.

در مجلس جشنی که در روزهای جمعه ۱۵ و شنبه ۱۶ جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۵/۲۶ و ۲۷ جولای ۱۹۰۷، به مناسبت سالگرد اعلام مشروطیت صورت گرفت، زرتشتیان و ارامنه و یهودیان همراه با انجمن‌ها و سازمان‌های مختلف مسلمان، به صورت فعالی در آن جشن شرکت کردند، غرفه‌ها و طاق‌نماها در صحن مجلس ساختند و طاق نصرت‌ها بستند.^۲ غیر مسلمانان ایرانی با شرایطی برابر با مسلمانان در این جشن حضور یافتند. تفرشی در این مورد می‌نویسد:

«... مردم، جوقه جوقه، دسته دسته، وارد طاق‌نماها می‌شدند، شربت و شیرینی صرف و حرکت می‌کردند، خاصه در طاق‌نمای بنی اسرائیل، جمعیت خیلی زیادی از مسلمانان دیدم که آن‌جا به

۱- روزنامه صوراسرافیل، شماره ۲۳، پنجشنبه ۱۷ محرم ۱۳۲۶ قمری/ ۱۹ فوریه ۱۹۰۸ میلادی، صفحه ۸.

۲- مقاله شرح اولین سالگرد مشروطه، ولد میرزا نصرالله تفرشی: به اهتمام محمد معینی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال نهم شماره ۳۴ تابستان ۱۳۸۴، صفحه ۲۴۰.

صرف چای و شربت [مشغول] هستند.^۱

این حضور برابر غیر مسلمانان ایرانی در مجلس جشن، به نگاه فقها خوش نمی‌آمد، در انتقاد به این واقعه آیت‌الله آخوند رستم‌آبادی در نامه‌ای که در تاریخ ۲۶ جمادی الثانی سال ۱۳۲۵/آگوست ۱۹۰۷ میلادی به علمای نجف می‌نویسد، از این رویداد شکایت می‌کند، او این گونه می‌نویسد:

«در شب جشن مجلس... بابی مشرب‌ها و طبیعی مذهب‌ها در جشن مزبور حاضر بودند و مخصوصاً گبرها و ارامنه و یهود طاق‌ها بسته و مزین ساخته نشسته بودند و فرنگی‌ها همگی به حضرت آقایان حجج و علما اعلام حاضره موسسه این مجلس دست داده و تهنیت و تبریک می‌گفتند. بدین کلمه که زنده‌باد آزادی پاینده‌باد مشروطه در این جشن در بالای سر طاق درب مجلس به خط جلی نوشته بودند که زنده باد برادری و برابری. در سر طاق فرقه مجوس در همان شب که شربت و شیرینی گذاشته بودند و مردم به صورت مسلمان، نشسته و می‌خوردند^۲ به خط جلی نگاشته که زنده‌باد مساوات و همی سرودند که زنده‌باد ملت زردشت. ای مسلمانان چشم اسلامیان روشن باد.»^۳

با این که دوران مشروطیت آغاز شده و مجلس شورای ملی شروع به کار کرده بود، گروهی از فقها نمی‌توانستند اصل آزادی و برابری را هضم کنند و این دو شعار مشروطیت، هنوز برای آنان قابل قبول نبود. در جلسه‌ای که در ششم رمضان ۱۳۲۵/اکتبر ۱۹۰۷ میلادی برای انتخاب نماینده دوم یزد در آن شهر تشکیل شده بود، گروهی از علما، طلاب، تجار و اصناف در آن شرکت داشتند. آقاسیدیحی که یکی از علمای سرشناس آن دوران یزد بود، او هم در این جلسه شرکت

۱- مقاله شرح اولین سالگرد مشروطه از تفرشی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۳۴، صفحه ۲۴۶.

۲- طبق فقه شیعه اهل ذمه نجس می‌باشند و مسلمانان نمی‌توانند با آنان دست دهند و یا از غذای آنان بخورند. دست دادن علما با غیر مسلمانان و خوردن شربت و شیرینی زرتشیان توسط مسلمانان، برای آخوند رستم‌آبادی قابل درک نبود. برای آگاهی‌های بیشتر به بخش طهارت ونجاست اهل ذمه در این کتاب مراجعه کنید.

۳- نامه آیت‌الله آخوند رستم‌آبادی به علمای نجف در مورد دلایل مخالفت با مشروطیت، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال دهم، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۵، صفحه ۲۸۶.

داشت، او نارضایتی خود، از برابری زرتشتیان و مسلمانان که پس از برقراری مشروطیت پیاده شده بود را اظهار می‌کند. او می‌خواهد که موقعیت زرتشتیان یزد به همان صورت اسف‌انگیز دوران صفوی و قاجاریه نگاه داشته شود، او این تغییرات را بر خلاف شرع اسلام می‌پندارد. در صورت جلسه آمده که آقاسیدیچی در انتقاد از تغییراتی که در وضعیت اجتماعی زرتشتیان یزد پیش آمده، چنین اظهار نظر کرده است:

«آقا سید یحیی

من صریحاً می‌گویم همان روز که ملا عبدالکریم^۱ به جهت وداع به محضر من آمده بود، آخرین کلمه حرف من با او این بود که به سلامتی بروید به تهران و نگذارید زردشتی‌ها غالب شوند، زیرا می‌شنوم یکی از فصول قوانین مجلس مساله مساوات است، باید در یزد زردشتی خفیف و خوار باشد، بروید به تهران و به اهل مجلس حالی کنید که یزد سوای سایر بلاد ایران است. مثلاً می‌شنوم در شهرهای داخله زردشتی‌ها سوار بر اسب و قاطر می‌شوند. البسه فاخر و الوان می‌پوشند، کلاه به سر می‌گذارند این کارها خلاف شرع است. زردشتی باید قبای کرباس (مله) بپوشد، عمامه کرباس (مله) به سر بگذارد اگر متمول باشد... آقایان اوامر مجلس، مثل احکام نادرشاه افشار است،^۲ که به غلبه

۱- شیخ عبدالکریم اولین نماینده یزد در مجلس شورای ملی بود. در لیست نمایندگان اولین دوره مجلس شورای ملی نام‌های شیخ عبدالکریم و عمادالاسلام به عنوان نمایندگان یزد آمده است. (منبع ادوار مجالس قانونگذاری در دوران مشروطیت، یونس مروارید، صفحه ۵۴)

۲- نادرشاه افشار هنگامی که به سلطنت رسید قدرت آخوندهای شیعه را بسیار محدود کرد، موقوفات که منبع اصلی تامین درآمدهای آنان بود را از دست آن‌ها خارج کرد. پس از پیروزی نادرشاه، "هفتاد هزار از طلاب که از دولت ایران (زمان صفوی) موجب می‌گرفتند، موجب آن‌ها را نادر قطع کرد. روسای طلاب نزد او بنالیدند، که این‌ها لشکر دعا هستند، چرا باید سلطان نان آن‌ها را قطع کند و موقوفات آن‌ها را ضبط؟، نادر شاه گفت: وقتی شش هزار افغان بی‌سر و پا بر ایران و پایتخت ایران غالب شدند، دو کروار مخلوق اصفهان و صد هزار طلاب علوم چرا جواب شش هزار نفر افغان کون برهنه و دو هزار گبر بی سر و پا را ندادند؟" (جامع المقدمات، دکتر یاستانی پاریزی، صفحه ۵۲۲، به نقل از تاریخ کرمان). مرتضی راوندی می‌نویسد: "به آسانی می‌توان دریافت که محرومیت علما از عوایدشان تا چه اندازه باعث خشم آن‌ها شد." (تارخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد دوم صفحه ۴۴۲). به علت اقداماتی که نادرشاه، برخلاف منافع روحانیون شیعه انجام داد، آن‌ها نظر مساعدی به نادرشاه ندارند.

و غضب ایران را تصاحب کرد.^۱

قتل فریدون زرتشتی؛

چالشی برای برابری انسان‌ها

فریدون پارسی یزدی یکی از تجار زرتشتی و از مشروطه‌خواهان فعال به شمار می‌رفت. او دارای تجارتخانه‌ای در تهران بود. فریدون در راه برقراری مشروطیت فعالیت می‌کرد، پول و اسلحه به مجاهدین مجلس می‌داد.^۲ فریدون در تاریخ ۳ ذی‌الحجه ۱۳۲۵ قمری/ ۶ ژانویه ۱۹۰۸ میلادی/ ۱۷ دی ۱۲۸۶ شمسی در خانه خود به قتل می‌رسد. قاتلان شبانه به خانه او می‌روند و فریدون را جلوی چشم همسر و فرزندان به قتل می‌رسانند، همسر فریدون را هم زخمی می‌کنند. روزنامه صوراسرافیل خبر قتل فریدون را این‌گونه انتشار داد:

«تعزیت و تسلیت»

«۹ ساعت از شب چهارشنبه سوم ذیحجه ۱۳۲۵ گذشته، انوشه‌روان ارباب فریدون پارسی یزدی، مدیر تجارت‌خانه طهران جهانیان را که در حسن معاشرت و درست‌کاری و نوع‌خواهی مشهور خویش و بیگانه بود، یک دسته از اشرار که برای کشتن مشروطه‌خواهان ماموریت مخصوص داشته‌اند، با قمه و غداره آن جوان بی‌گناه را در خوابگاه خانه‌اش بی‌رحمانه در جلو چشم اهل و عیالش با چند زخم منکر که به سر و پهلویش زدند هلاکش نمودند و صاحبان وجدان و عموم ملت ایران را به منتها درجه که حس بشری درک می‌نماید، متالم و متأثر نمودند. از این پیش‌آمد ناگوار اعضای اداره صوراسرافیل کمال هم‌دردی و اندوه و حزن را داشته و بواسطه اطمینان کاملی که به همم‌عالیه و همراهی ملت داریم، به تمام پارسیان محترم دور و نزدیک تسلیت و قول صریح می‌دهیم که به خواست

۱- روزنامه صوراسرافیل، شماره ۱۷، پنجشنبه ۱۴ شوال ۱۳۲۶ قمری/ ۲۱ نوامبر ۱۹۰۸ میلادی، صفحه ۴، صورت مجلس و نطق اهالی یزد برای انتخاب وکیل.

۲- حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، جلد دوم، صفحه ۱۸۷.
- مشروطه ایرانی، صفحه ۱۴۸، به نقل از واقعات اتفاقیه کاشانی، جلد اول صفحه ۱۵۷.

خدا در سایه مجلس مقدس شورا، عنقریب مرتکبین گرفتار و قصاص خواهند شد. انشاءالله این عقیده راسخ ما، از قوه، به عمل می‌رسد.^۱

قتل فریدون، هیجان شدیدی را در بین مردم و مشروطه‌خواهان ایجاد کرد و همان‌طور که روزنامه صوراسرافیل قول داده بود، آنان خواستار دستگیری و مجازات قاتلان او شدند. برخلاف رسم آن زمان که مسلمانان در مراسم ختم زرتشتیان شرکت نمی‌کردند، شمار بسیاری از مسلمانان در مجلس ختم فریدون شرکت کردند و احساس تاسف و همدردی خود را ابراز کردند. فردای آن روز گروه کثیری از مردم راه مجلس را در پیش گرفتند و خواستار مجازات قاتلان فریدون شدند.^۲ مشروطه‌خواهان ایران، انجمن پارسیان هندوستان و مجلس از دولت تقاضای مجازات قاتلان فریدون را می‌کنند. زرتشتیان در عریضه‌ای که به مجلس شورا می‌نویسند از قتل فریدون شکایت می‌کنند و خواستار آن می‌شوند که مجلس در این مورد رسیدگی کند.^۳ زرتشتیان در تهران و سایر شهرها کارهای خود را تعطیل می‌کنند و خواستار دستگیری قاتلان فریدون می‌شوند.^۴ پس از تحقیقاتی که انجام می‌شود، مشخص می‌گردد که قاتلان فریدون از غلامان شاهی هستند و به تحریک محمدعلی شاه این جنایت را انجام داده‌اند.^۵ در ضمن مشخص می‌شود که قاتلان فریدون همان کسانی هستند که چندی پیش واقعه میدان توپخانه را ایجاد کرده‌اند.^۶ قاتلان فریدون

۱ - روزنامه صوراسرافیل، شماره ۲۰، تاریخ ۱۱ ذی‌الحجه ۱۳۲۵ قمری برابر با ۱۴ ژانویه ۱۹۰۸ میلادی صفحه‌های ۴ و ۵.

۲ - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده، صفحه‌های ۵۱۵ و ۵۱۶.

۳ - عریضه زرتشتیان در تاریخ روز شنبه ششم ذی‌الحجه ۱۳۲۵/۹ ژانویه ۱۹۰۸ در مجلس خوانده شد. متن کامل این عریضه را می‌توان در کتاب مذاکرات مجلس اول، غلامحسین میرزا صالح، صفحه ۵۵۳ مشاهده کرد.

۴ - تاریخ مشروطه کسروی، صفحه ۵۳۰.

۵ - حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، جلد دوم، صفحه ۱۸۸.

۶ - واقعه میدان توپخانه که در تاریخ مشروطیت به نام کودتای نافرجام محمدعلی شاه علیه مشروطیت هم خوانده شده است، بدین صورت بود که در ۱۵ دسامبر ۱۹۰۷ میلادی / ۲۴ آذر ۱۲۸۶ گروهی از مخالفان مشروطه و مجلس شورا، به سرکردگی شیخ‌فضل‌الله نوری در میدان توپخانه گرد می‌آیند و در آن‌جا چادر می‌زنند. شمار جمعیتی که در توپخانه جمع می‌شوند را یک‌هزار و پانصد تن نوشته‌اند. اوباشان از آن‌جا به سمت مجلس می‌آیند به طرف مجلس تیراندازی می‌کنند. تعدادی از آخوندهای ضد مشروطه

هم آنان را رهبری می‌کردند، از جمله آنان غیر از شیخ فضل‌الله نوری می‌توان از سید علی یزدی، میرزا ابوطالب زنجانی، ملا محمد آملی و ملا محمد علی رستم‌آبادی نام برد. محمد علی شاه هم از آنان پشتیبانی می‌کرد (تاریخ انقلاب مشروطه ملک‌زاده صفحه‌های ۵۶۳ تا ۵۷۱).

در میدان توپخانه این علما سخنرانی‌هایی در مخالفت با مشروطه ایراد کردند، سید علی یزدی سوار توپ شد و در دشنام بر مجلس و مشروطگی داد سخن داد. آنان سعی داشتند مردم را بر ضد مشروطه تحریک کنند. شیخ فضل‌الله نوری در آن جا صریحا فتوا داد که:

"هر کس وکلای مجلس را بکشد، در این دنیا پادشاه و در آخرت خداوند عالم، جزای خیر خواهد داد.

... دو نفر بیچاره را گرفتند کشتند، یکی از کشته‌ها را فوراً شقه کرده به درخت آویختند خواستند نفت آورده آتش بزنند، شیخ فضل‌الشیطان [منظور شیخ فضل‌الله نوری است] مانع شده بود، که وحشیگری می‌شود. گویا کشتن و شقه کردن و مُثله نمودن وحشیگری نبوده است." (منبع: هما ناطق، در معرفی یک سند یا در مشروطه مشروعه، نوشته حاجی مرتضی مرتضوی، وکیل آذربایجان و نماینده اصناف و تجار در مجلس اول مشروطه، نشریه زمان نو شماره ۳ صفحه‌های ۲۸ تا ۴۹).

فریدون آدمیت در مورد این واقعه می‌نویسد: «جوان نگون‌بختی که به زبان اعتراض چیزی گفت، جانش را باخت. در جنون رفتار، جسد نیمه برهنه‌اش را به درخت آویزان کردند، چشمانش را به عنوان "چشم مشروطیت" با چاقو از کاسه درآوردند. اوباشان توپخانه به سمت مجلس تیراندازی می‌کنند و مشروطه خواهان و مردم در مقابل با اوباشان توپخانه در پیرامون مجلس گرد می‌آیند. این جمعیت را حدود ده هزار نفر تخمین می‌زنند. دسته مسلحی برای دفاع از مجلس از قزوین می‌آید. از کسانی که با پول و اسلحه به یاری مجلس و مشروطه خواهان آمدند، ارباب جمشید و فریدون پارسی بودند». (فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران جلد دوم - مجلس اول و بحران آزادی صفحه‌های ۲۲۸ و ۲۲۹).

پس از مذاکراتی که مشروطه خواهان با شیخ فضل‌الله نوری انجام می‌دهند مخالفان مشروطه چادرها را جمع می‌کنند و میدان توپخانه را ترک می‌کنند. کسروی می‌نویسد که همان اوباشان میدان توپخانه بودند که چند روز بعد فریدون زرتشتی را به قتل رساندند. (تاریخ مشروطه ایران کسروی صفحه ۵۲۸)

حبیب لوی در رابطه با این واقعه می‌نویسد:

«در این موقع درباریان عده‌ای از قاطرچی‌ها و ارازل و اوباش شهر را تحریک کرده به مخالفت با مجلس مشروطیت برانگیختند و آن‌ها در میدان توپخانه اجتماع نموده و با داد و فریاد و جیب‌بری و کشتن یک نفر می‌خواستند مشروطه خواهان را مرعوب سازند و مخصوصاً قسمت مرکز و جنوبی شهر به دست این اوباش بود. این عده با چند نفر از ملا نماها به محله یهودیان رو آورده [محله یهودیان در نزدیکی میدان توپخانه قرار داشت] از ملا ابراهام... راب تهران تقاضا نمودند که بایستی در شهر با کلیه یهودیان به حرکت آمده و فریاد کنند که ما یهودیان مشروطه نمی‌خواهیم. ملا ابراهام و یهودیان که از آن دسته و محمد علی میرزا [محمد علی شاه] وحشت داشتند، انجام این تقاضا را به عنوان جمع نمودن یهودیان به فردا موکول کردند و شبانه دو نفر از جوانان یهودی را از بی‌راهه به پشت مسجد سپهسالار رفته و خود را به مجلس رسانده مراتب را به اطلاع زعمای آزادی خواهان رساندند و آن‌ها چون می‌دانستند که یهودیان چاره‌ای ندارند، انجام این امر را موافقت کردند روز بعد عده‌ای از ریش سفیدها و جمعیت یهود را راه انداخته

شناسایی و توسط عدلیه دستگیر می شوند.

در مورد مجازات قاتلان فریدون بر خورد عقیده عظیمی بین مشروطه خواهان از یک سوی، که خواهان اعدام قاتلان فریدون بودند و روحانیون شیعه از سوی دیگر در می گیرد. فریدون یک زرتشتی بود و طبق طبقه بندی انسان ها در فقه شیعه، در ردیف انسان های درجه سوم قرار داشت. طبق قوانین فقه شیعه نمی توان مسلمانی را به جرم قتل زرتشتی مجازات کرد. حداکثر مجازات می توانست پرداخت دیه باشد. مشروطه خواهان، انجمن ها، مجلس، انجمن پارسیان، کوتاه نمی آیند و مجازات قاتلان فریدون را در خواست و پی گیری می کنند.

پس از دستگیری قاتلان فریدون، مردم و ناطقین مشروطیت هر روزه مجازات آنان را درخواست می کنند. پارسیان (زرتشتیان) از چندی پیش به انجمن آذربایجان در تهران پیوسته بودند. این انجمن یکی از فعال ترین انجمن ها در دوران مشروطیت بود.^۱ در روز ۲۴ ذی الحجه سال ۱۳۲۵/۲۷ ژانویه سال ۱۹۰۸ مجمع عمومی انجمن آذربایجان

در حالی که ملا ابراهام در جلو آن ها بود، فریاد می کردند "ما امت موساییم مشروطه نمی خواهیم"، بعد روزنامه ای کاریکاتوری از یهودیان کشیده بود که یکی از اوباش چماق بر سر آن ها نگاه داشته و می گفت بگوئید، مشروطه نمی خواهیم، بمب توستی خواهیم، مشروطه نمی خواهیم." (تاریخ یهود ایران حبیب لوی، جلد سوم صفحه های ۸۲۹ و ۸۳۰)

علی اکبر دهخدا در مورد حادثه میدان توپخانه مطلبی در نشریه صوراسرافیل شماره ۲۱ می نویسد. او در مقاله چرند و پرند، با اشاره به واقعه توپخانه، هشدار می دهد که باید مواظب سید علی یزدی از علمای ضد مشروطه و یاران شیخ فضل الله نوری بود. در انتهای مقاله دهخدا اشعار زیر را می آورد:

دیگش سربار است	بر توپ سوار است
توحید شعار است	اسلام مدار است
با فرقه الواط	همخوابه و یار است
در پیش دو چشمش	مسلم سر دار است
که غرق شراب است	که گرم قمار است
با آن خر نوری	با حسن دبوری
که عاشق دین است	که طالب یار است

(نشریه صوراسرافیل شماره ۲۱ صفحه ۸)

۱- «در تهران انجمنی به نام انجمن آذربایجان تشکیل شد که بسیار تندرو بود. می گفتند دارای ۲۹۶۵ نفر عضو بود. رئیس آن اول مرتضوی و سپس تقی زاده بود. این انجمن با انجمن ایالتی آذربایجان از نزدیک تماس و همکاری داشت. انجمن ایالتی آذربایجان در دوره استبداد صغیر، مرکز مقاومت علیه محمد علی شاه بود.» (منبع: کتاب ادوار مجالس قانون گذاری در دوران مشروطیت، یونس مروارید، پای نوشته صفحه ۱۲۷)

تشکیل می‌گردد. در این جلسه که قریب به هزار نفر در آن شرکت کرده بودند، دادخواهی همسر فریدون خوانده می‌شود و حاضران به شدت تحت تأثیر قرار می‌گیرند. در این جلسه دو لایحه برای مجازات قاتلان تهیه و به وزارت عدلیه و حکومت ارسال می‌گردد. بیست نفر از اعضای انجمن انتخاب می‌شوند که این دو لایحه را به دست مقامات برسانند و آن را پی‌گیری کنند. افراد منتخب انجمن، ماجرا را پی‌گیری می‌کنند.^۱

یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد که از مجتهدان مجلس درخواست می‌شود که مجازات قاتلان را تعیین کنند. سید عبدالله بهبهانی اظهار می‌دارد که مجتهدان در بیرون از مجلس تصمیم گرفته‌اند که محکومان را شلاق بزنند و سپس به مدت ده سال در قلعه کلات زندانی کنند. یحیی دولت‌آبادی مامور می‌گردد که صورت حکم را بنویسد. او صورت حکم را می‌نویسد و اعضای هیئت روحانی مجلس آن را امضا می‌کنند و برای اجرا به وزیر عدلیه می‌فرستند.^۲ نکته جالبی که در صدور حکم این مجازات به نظر می‌رسد آن است که چون قاتلان فریدون همان کسانی بودند که واقعه میدان توپخانه را ایجاد کرده بودند، روحانیونی که حکم مجازات قاتلان را صادر می‌کنند، قاتلان را به جرم قتل فریدون زرتشتی مجازات نمی‌کنند، بلکه حکم مجازات آنان، به علت ایجاد بلوای میدان توپخانه و قتل و زخمی کردن مردم مسلمان صادر می‌شود.

روز دوشنبه آخر ذی‌الحجه سال ۱۳۲۵/سوم فوریه سال ۱۹۰۸ قاتلان را به وزارت عدلیه می‌آورند و جمعیت زیادی در آن روز در عدلیه حاضر می‌گردند. به هر یک از محکومان سیصد ضربه شلاق می‌زنند و به گردن هریک از آنان زنجیر می‌بندند و آن‌ها را برای زندانی شدن به قلعه کلات در خراسان می‌فرستند.^۳

آن‌چه که تاریخ نشان می‌دهد آن است که پس از قرن‌ها، حداقل

۱- روزنامه صوراسرافیل، شماره ۲۲، تاریخ آخر ذی‌الحجه ۱۳۲۵ قمری/سوم فوریه ۱۹۰۸ میلادی، صفحه ۳ خبر اولین مجازات دوره مشروطیت.

۲- حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، جلد دوم، صفحه‌های ۱۸۹ و ۱۹۰.

۳- روزنامه صوراسرافیل، شماره ۲۲، تاریخ آخر ذی‌الحجه ۱۳۲۵ قمری/سوم فوریه ۱۹۰۸ میلادی، صفحه ۳ خبر اولین مجازات دوره مشروطیت.

از شروع عصر صفوی تا آن روز، این اولین باری بود که مسلمانانی را برای قتل یک زرتشتی مجازات می کردند. کسروی این مجازات را نمونه پیشرفت مشروطه می داند. او در تاریخ مشروطه می نویسد:

«اگر چه این کیفر کشندگان فریدون به هواداران کیش شیعی بسیار بر خورد و این که به کیفر کشته شدن یک زرتشتی به تن نه تن شیعی تازیانه زنند، به گردن آنان گران افتاد و یکی از داغ های دل هاشان همین می بود. لیکن روی هم رفته از این کیفرها نتیجه های نیکی به دست می آید.»^۱

اجرای این حکم به مذاق گروهی از روحانیون شیعه به سرکردگی شیخ فضل الله نوری خوش نمی آید و بر آنان سخت گران می آید. آن ها از اجرای آن حکم به شدت انتقاد می کنند. شیخ فضل الله نوری روحانی ضد مشروطه از اجرای این حکم شکایت می کند، او معتقد است که با انجام این مجازات، قانون قصاص اسلامی نقض شده است و آن نقض را ستمی بر مسلمانان می پندارد. او در انتقاد از این مجازات می گوید:

«... و کفایت می کند در این باره ذکر ستم مسمی به عدلی، که در فقره مجازات و ریخته شدن خون و قتل یک زردشتی صادر شد. مقصود این است در باب اعمال خلاف شرع مشروطه خواهان، ذکر این نمونه بسنده است که آنان به نام عدل، ظلمی نقض قانون قصاص اسلامی مرتکب شدند و قاتل مردی زردشتی را به قتل رساندند.»^۲

در رساله تذکرة الغافل منسوب به شیخ فضل الله نوری هم از این مجازات به شدت انتقاد شده است. در این رساله آمده است:

«اگر مساوات نبود به عنوان سر سلامتی و تحبیب به خانه کفار نمی رفتند و آن کلمات کفر آمیز در منبر نمی گفتند. اگر مساوات نبود آن زناده چند نفر مسلم را به لوٹ قتل یک نفر گبر با سوء حال نمی کشتند.»^۳

برابری انسان ها بدون در نظر گرفتن دین آن ها، مسأله ای نبود که

۱- تاریخ مشروطه کسروی، صفحه ۵۶۱.

۲- رساله حرمت مشروطه، شیخ فضل الله نوری، رسائل مشروطیت، پای نوشته صفحه ۱۵۸.

۳- رساله تذکرة الغافل، منسوب به شیخ فضل الله نوری، رسائل مشروطیت، صفحه ۱۸۰.

درک آن فقط برای روحانیون مخالف مشروطه مشکل باشد، بلکه این مشکل حتی برای روحانیون مشروطه خواه هم وجود داشت. تضاد احکام دین و اهداف اصلی مشروطه خواهان که آزادی و برابری تمام انسان ها بود، سردرگمی و گیجی عجیبی را در روحانیون مشروطه خواه هم ایجاد کرده بود. هر یک از آنان حاضر بودند تا نقطه ای جلو بیایند، ولی نمی توانستند از خط قرمز خودشان بگذرند. هیئت روحانی مجلس، حکم مجازات قاتلان فریدون زرتشتی را مستقیماً برای قتل فریدون صادر نمی کند. مثال دیگری که در رابطه با قتل فریدون روی داد، واقعه ای است که حسن رشدیه در آن درگیر بود، این واقعه، دیدگاه این روحانی مشروطه خواه را مشخص می کند. شرح این واقعه در این جا آورده می شود. حسن رشدیه در جناح روحانیون مشروطه خواه مذهبی بود.^۱ او از جمله کسانی بود که از تساوی حقوق مردم دفاع می کرد. او هم دچار این سرگردانی فکری بود و نمی توانست تساوی حقوق و برابری انسان ها را بدون در نظر گرفتن دین آن ها بپذیرد و تضاد آن را با احکام دین اسلام می دید. پس از واقعه چوب خوردن قاتلان فریدون، حسن رشدیه، نامه ای به شریف کاشانی تاریخ نویس دوران مشروطیت می نویسد و در آن از معجزه اسلام سخن می گوید. شریف کاشانی می نویسد:

۱- حسن رشدیه را پدر مدارس ایران به سیستم جدید می دانند. رشدیه در سال ۱۳۰۵ قمری اولین مدرسه به سبک نوین را در محله ششکلان تبریز تأسیس کرد. با سیستمی که او ایجاد کرده بود با ۶۰ ساعت تدریس دانش آموزان می توانستند خواندن و نوشتن را بیاموزند. تأسیس مدرسه و بیرون آوردن آموزش از انحصار ملایان و آخوندها به نظر آنان خوش نیامد و حکم تکفیر او را صادر کردند و به تحریک ملایان و آخوندها، طلبه ها به مدرسه رشدیه ریختند و نیمکت ها و تخته ها را شکستند و دبستان را بهم زدند (تاریخ مشروطه کسروی صفحه ۲۱). رشدیه به مشهد رفت مدرسه خود را در آنجا تأسیس کرد، ولی ملایان دوباره حکم به تکفیر او دادند و به مدرسه اش حمله کردند و مدرسه و خانه اش را غارت کردند، دست او را هم شکستند. رشدیه از پای ننشست و دوباره مدارس در تبریز و تهران ایجاد کرد، ولی هر باره به تحریک روحانیون، طلبه ها به مدارس او حمله کردند و مدارس را تخریب و تعطیل کردند. در دوران سلطنت مظفرالدین شاه و با حمایت امین الدوله صدر اعظم او، رشدیه توانست چندین مدرسه تأسیس کند. با برقراری مشروطیت و کاهش قدرت ملایان، تعداد مدارس رشدیه در تهران به ۲۶ واحد رسید. رشدیه در سال ۱۲۹۰ شمسی به استخدام وزارت معارف درآمد. رشدیه در سال ۱۳۲۳ شمسی وفات یافت. (مقاله آموزش الفبای صوتی با حسن رشدیه از شیرزاد عبدالحی، روزنامه شرق، شماره ۳۰۱، ۷ مهر ۱۳۸۳)

«عصر امروز... [پس از چوب زدن قاتلان فریدون] جناب مستطاب‌مآب، حاجی میرزا حسن رشديه در باب چوب زدن قاتلین فریدون شرحی مرقوم داشته، بجهت داعی فرستاده که در واقع موجب حیرت است. خیلی به موقع دید، که در تاریخ ثبت و ضبط شود. چون فقره‌ای تازه و شنیدنی است. [رشديه] مرقوم فرموده‌اند: ... امروز دیدم که جمعی را در عدلیه به جرم قتل فریدون چوب می‌زنند. یعنی از استنطاق به مقصود نرسیده، به استعمال شلاق پرداخته‌اند. لازم دیدم که یکی از معجزات حقیقت اسلام را به جنابعالی که مورخ وقایع ایام این مُلک هستید عرض کنم.»^۱

ماشالله آجودانی از قول کاشانی می‌نویسد:

در همین ایام شاهزاده سالارالدوله^۲ که در عشرت‌آباد خانه‌نشین

۱- مشروطه ایرانی، آجودانی، صفحه ۴۸۴، به نقل از واقعات اتفاقیه در روزگار از شریف کاشانی صفحه ۱۶۰.

۲- ابوالفتح میرزا ملقب به سالارالدوله برادر کوچکتر محمدعلی شاه بود، او چندی هم خیال سلطنت در سر داشت. سالارالدوله مدتی حکمران کردستان بود و در سال ۱۳۲۵ قمری با قوای دولتی مشروطه‌خواهان در نزدیکی نهاوند به جنگ پرداخت، ولی سپاه او در این جنگ شکست خورد. (تاریخ مشروطه کسروی، صفحه‌های ۳۶۷ تا ۳۷۰). در جمادی‌الآخر سال ۱۳۲۵، پس از تأمین جانی که از سوی ظهیرالدوله حاکم همدان به او دادند، او به تهران آمد. پس از اتمام دوران استبداد صغیر و برقراری دوباره مشروطیت، محمدعلی شاه از سلطنت خلع شد و به روسیه گریخت ولی پس از مدتی محمدعلی شاه برای تصرف ایران در سواحل بحرخزر پیاده شد، سالارالدوله برادر او هم در غرب ایران قیام کرد. دولت مشروطه برای دستگیری محمدعلی شاه صد هزار تومان و برای دستگیری سالارالدوله بیست پنج هزار تومان جایزه نقدی تعیین کرد. سالارالدوله در غرب ایران بنام خود سکه زد که روی آن نوشته شده بود "السلطان ابوالفتح شاه قاجار". سالارالدوله مدتی کرمانشاه و کردستان را گرفت و از آنجا تلگرافی خود را شاه ایران خواند و از همدان با نیروی مجهزی عازم تهران شد ولی در ۲۴ فرسنگی تهران از قوای دولتی مشروطه‌خواهان به سرکردگی پیرم خان ارمنی شکست سختی خورد و به عراق گریخت. دولت املاک او را توقیف کرد، ولی دولت روس او را تبعه روسیه دانست. سالارالدوله پس از فرار از ایران مدتی در سویس زندگی کرد. او در قیام شیخ خزعل به اهواز وارد شد ولی وقتی که شیخ به تهران فرستاده شد، سالارالدوله دوباره به اروپا گریخت و مدتی در مصر اقامت کرد. سالارالدوله در خرداد سال ۱۳۳۸ شمسی درگذشت. برای مطالعه جزییات اقدامات ضد مشروطه سالارالدوله، می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:

- مقدمات مشروطیت، هاشم محیط مافی، صفحه‌های ۳۰۰ تا ۳۲۰ و ۳۴۴ تا ۳۴۹.
- در تکاپوی تاج و تخت، اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله قاجار، به کوشش رضا آذری، سازمان اسناد ملی ایران پژوهشکده اسناد، تهران، ۱۳۷۸.
- مقاله رجال مشروطه - ابوالفتح میرزا سالارالدوله، فاطمه معزّی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال دهم تابستان ۱۳۸۵، شماره ۲۸، صفحه‌های ۱۰۷ تا ۱۴۲.

بود، وکالت نامه‌ای به رشديه می‌دهد که یکی از دهاتش را بفروشد و پولش را به او برساند. مشتری‌های مسلمان... زیاده بر هفت و هشت و نه هزار تومان نمی‌خریدند... مگر غیر مسلم، که قیمت‌ها را بالا می‌بردند. یکی از همین غیر مسلم‌ها فریدون فارسی بود. آن قدر قیمت را بالا برد که دیگر مشتری نماند. شاهزاده هم عرصه را بر رشديه تنگ می‌کند که زمین را به فریدون بفروشد و قباله را بنویسد. این‌ها بخشی از همان شرحی است که رشديه در اختیار کاشانی گذاشته است. رشديه سپس می‌نویسد:

«دوشب قبل [دو شب پیش از قتل فریدون] از شدت اضطراب خواب نکرده، با روح مقدس نبوی... در مناجات بودم که یا رسول‌الله... فردای قیامت این مواخذه را از من خواهید کرد که: من هر یک ذرع مربع خاک ایران را، اقلایک مسلمان به کشتن داده، این خاک را از زرتشتیان گرفته، به دست شما دادم. و تو به چه دلیل این همه اراضی را به دست زرتشتیان دادی؟ پس شرّ این آدم را از سر من رفع کن. بحمدالله صبح آن شب، خبر در شهر پیچید که فریدون... بدان تفصیل که می‌گویند، مقتول شده است. ما رمیت از رمیت و لکن الله رمی.^۱»^۲

ماشالله آجودانی به درستی می‌نویسد:

«این جا دیگر شیخ فضل‌الله نوری و یاران او نیستند که از قتل فریدون فارسی مشروطه‌خواه، شادی می‌کنند. این رشديه مشروطه‌خواه و رشديه معارف پرور است که تناقض عمیق مشروطه ایرانی را در پنج سطر پایانی یک یادداشت یک صفحه‌ای، در سینه تاریخ به یادگار می‌نهد. حتی شکر خدای می‌گزارد که فریدون فارسی کشته شد و زمین فلان شاهزاده مستبد و دیوانه

۱- «(ای رسول) چون تو تیر افکندی نه تو بلکه خدا افکند»، بخشی از سوره انفال آیه ۱۷ قرآن. ترجمه کامل این آیه بر مبنای ترجمه استاد قمشه‌ای چنین است: «(ای مومنان) نه شما بلکه خدا کافران را کشت و (ای رسول) چون تو تیر افکندی نه تو بلکه خدا افکند که مومنان را به پیش آمد خوشی بیازماید که خدا شنوای دعای خلق و دانا (به مصالح امور عالم) است.» این بدان معنی است که به گمان رشديه، فریدون را مردم نکشتند و این خدا بود که فریدون را به دست مسلمانان به قتل رساند، تا املاک سالارالدوله را او نتواند خریداری کند و املاک همچنان در دست مسلمانان باقی بماند. رشديه معتقد بود که خداوند دعای او را برای کم کردن شر فریدون، مستجاب کرده است.

۲- مشروطه ایرانی، آجودانی، صفحه ۱۴۹.

ولی مسلمان، به همان مشروطه خواه نامسلمان فروخته نشد.^۱ به هر روی انجام این مجازات، قدم بزرگی بود که در دوران مشروطیت، در راه برقراری برابری ایرانیان برداشته شد.

قانون اساسی مشروطیت و آزادی و برابری

فرمان مشروطیت در تاریخ چهارم جمادی الثانی ۱۳۲۴/۱۴ مرداد ۱۲۸۵ شمسی/۵ آگوست ۱۹۰۶ میلادی صادر گردید و به امضای مظفرالدین شاه قاجار رسید. قانون اساسی مشروطه پس از صدور فرمان مشروطیت نوشته شد. نویسندگان قانون اساسی ایران نگاهی به اعلامیه حقوق بشر فرانسه داشتند و از قانون اساسی ۱۸۳۱ بلژیک تاثیر گرفته بودند.^۲ اعلامیه هفده ماده‌ای حقوق بشر توسط آزادی خواهان ایران ترجمه شد و با اضافه کردن مقدمه‌ای تحت عنوان «آزادی ایران و ایران آزاد» منتشر گردید. شعار آزادی، مساوات و اخوت در بالای این اعلامیه به چاپ رسیده است. مترجم این اعلامیه طبق نوشته فریدون آدمیت، میرزا علی محمدخان اویسی بود. او از رده تربیت یافتگان جدید بود و در خدمت وزارت امور خارجه کار می کرد.^۳ پس از اعلام مشروطیت، تابلویی در بالای سردر مجلس شورا نصب شد که در وسط تابلو نوشته شده بود «مجلس شورای ملی عدل مظفر» و در چهار طرف تابلو نوشته شده بود «مساوات - موااسات - برادری - برابری».^۴

در قانون اساسی مشروطه اشاره‌ای به مذهب رسمی ایران نشده بود. ولی در اصل یازدهم آمده بود که نمایندگان مجلس باید به قرآن قسم یاد کنند. در اصل دوم قانون اساسی مشروطه آمده بود که:

۱- مشروطه ایرانی، آجودانی، صفحه‌های ۱۴۹ و ۱۵۰.

۲- آفاری. ژانت: انقلاب مشروطه ایران، ترجمه رضا رضایی، تهران، نشر بیستون، ۱۳۷۹، صفحه ۹۴.

۳- آدمیت. فریدون: مجلس اول و بحران آزادی، تهران، روشنگران، صفحه‌های ۳۷۱ و ۳۷۲. متن کامل ترجمه اعلامیه حقوق بشر که توسط میرزا محمد علی خان ترجمه شده است در صفحه‌های ۳۷۳ تا ۳۷۶ این کتاب آدمیت آمده است.

۴- محیط مافی. هاشم: مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی - جواد جان فدا، تهران، انتشارات علمی، صفحه ۱۸۶.

«مجلس شورای ملی نماینده قاطبه اهالی مملکت ایران است که

در امور معاشی و سیاسی وطن خود مشارکت دارند.»

متمم قانون اساسی، در تکمیل قانون اساسی نوشته شده و در تاریخ چهاردهم ذی القعدة ۱۳۲۴ قمری/ ۲۹ دسامبر ۱۹۰۶ میلادی به تصویب مظفرالدین شاه رسید. در متمم قانون اساسی مشروطه برخلاف قانون اساسی مشروطیت، در بسیاری از مواد آن به دین اسلام و مذهب شیعه اثنی عشری اشاره شده و در موارد متعددی تاکید شده است که تمام قوانین جاری در مملکت باید تابعی از قوانین اسلامی و مذهب شیعه باشد. در اصل اول متمم قانون اساسی آمده است که:

«مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه

است باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد.»

در اصل دوم متمم قانون اساسی تاکید شد که هیچ یک از قوانین مصوب مجلس نباید مغایرتی با قوانین اسلام داشته باشد، به گفته هما ناطق، با تصویب این اصل، یکسره بر اصل برابری و آزادی خط بطلان کشیده شد. این اصل به ضرورت ولایت فقها و نظارت شورای نگهبان علما، تاکید می کند.^۱

شیخ فضل الله نوری نقش مستقیمی در تدوین اصل دوم متمم قانون اساسی داشت.^۲ او این اصل را به خط خود نوشت و در تصویب آن پا فشاری کرد.^۳ فقها به سرکردگی او اصل دوم متمم قانون اساسی را نوشتند و به قانون اساسی آویختند.

اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت می گوید:

«مجلس مقدس شورای ملی که با توجه و تایید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامه ملت ایران تاسیس شده است، باید در هیچ عصری از اعصار

۱- انجمن شورایی در انقلاب مشروطه، هما ناطق.

۲- فصلنامه تاریخ معاصر ایران، صورت ماده دوم متمم قانون اساسی ایران پیشنهادی حاج شیخ فضل الله نوری مصوبه در مجلس شورای ملی، سال دهم، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۵، صفحه های ۲۲۸ تا ۲۳۰.

۳- تاریخ مشروطه ایران کسروی، صفحه های ۳۱۶ تا ۳۱۷.

مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدس اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام صلی الله علیه وآله وسلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامی بر عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجود هم بوده و هست و لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیاتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند... تا موادی که در مجلس عنوان می‌شود به دقت مذاکره و غور و بررسی نموده، هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد، طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رای این هیات علما در این باب مطاع و بتبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجت عصر عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود.^۱

به وسیله مواد متمم قانون اساسی، آزادی‌های اجتماعی از قبیل آزادی بیان و مطبوعات و انجمن‌ها محدود شد. طبق اصل بیستم متمم قانون اساسی مشروطه، ذکر هرگونه مطالبی در مطبوعات برخلاف دین اسلام ممنوع شد و طبق اصل بیست و یکم فعالیت انجمن‌هایی که در تضاد با دین اسلام و مذهب شیعه بودند ممنوع گردید. تنها اصلی که تاحدودی حقوق تمام ایرانیان را در مقابل قانون مساوی در نظر گرفت، اصل هشتم متمم قانون اساسی بود، در این اصل آمده بود که:

«اهالی ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود».

این اصل در ابتدا بدین صورت نوشته شده بود که «مسلمانان در مقابل قوانین دارای حقوق مساوی هستند» و غیر مسلمانان را مستثنی کرده بود. اعلام این اصل بدین صورت مورد اعتراض زرتشتیان قرار گرفت و آن‌ها کوشش کردند که تساوی حقوق برای تمام ایرانیان، بدون در نظر گرفتن مذهب در نظر گرفته شود. ارباب کیخسرو در مورد این واقعه در خاطرات خود می‌نویسد:

«... در موقع نوشتن قانون اساسی مشروطیت قسمت دوم

۱- اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت،

[متمم قانون اساسی]، وقتی که تکلیف حقوق تبعه ایران را معین می‌کردند، این طور نوشتند: "مسلمانان در مقابل قوانین و حقوق مساوی هستند" و غیر مسلمانان را مستثنی کرده بودند. همین که در روزنامه منتشر شد، من با این که در تجارت‌خانه ارباب جمشید بودم، با ایشان طرف شده اعتراض کردم، فرمود که ابد او ملتفت نشده و این چیزها نمی‌داند. خواهش کردم چند روزی در این موقع به مجلس نرود که بگویند با حضور نماینده زرتشتیان بود و خودم مشغول اقدامات شده، چند نفر از زرتشتیان را همراه کرده، نزد احتشام السلطنه رئیس آن وقت مجلس و بعضی از سران نمایندگان مجلس رفته و لایحه نوشته و چاپ کردم. خودم در مجلس رفته منتشر کردم و بر روی سکوه‌ای مجلس و غیره ایستادم نطق‌ها کردم تا این که آن اصل عوض و نوشته شد "تبعه ایران در مقابل قانون متساوی الحقوقند". در آن موقع به همه جا تلگرافاتی کردم، با روسای ارامنه و یهود ملاقات و وادار کردم از طرف آن‌ها نیز اقدام شود.^۱

زرتشتیان برای کسب حقوق برابر با مسلمانان از فعالیت دست نکشیدند و لوائی را تهیه کردند و به مجلس شورای ملی ارائه دادند. آنان معتقد بودند که شرف انسانی آنان وقتی حفظ می‌شود که حقوق انسانی مساوی و برابر با مسلمانان برای آنان در نظر گرفته شود. در یکی از این لوائی که در تاریخ یکشنبه چهارم جمادی اول سال ۱۳۲۵ در مجلس خوانده شد، آنان اظهار کردند که به بقای خود اطمینان ندارند و این درخواست آنان باعث شده است که از طرف عده‌ای تهدید شوند. در لایحه ارائه شده از طرف زرتشتیان، آمده است که:

«... البته خاطر مبارک همه آقایان معظم مستحضر است که غرض از این همه مبادرت فدویان تحصیل اطمینان و وثوق به بقای جان و مال و ناموس و شرف انسانیت خودمان بوده و هست و آن اطمینان حاصل نشود مگر به توجهات منصفانه آن دادگران... کلیه منظور و مقصود بر آن بوده و هست که ما به اوضاع حالیه، هیچ امید و اطمینانی به بقای هستی خود نداریم و

۱- امینی. تورج: مقاله مجلس اول و تساوی حقوق اقلیت‌های مذهبی، به نقل از یادداشت‌های کیخسرو شاهرخ به کوشش جهانگیر اشیدری، چاپ پرچم، ۲۵۳۵ شاهنشاهی/ ۱۳۵۵ خورشیدی، صفحه ۱۲۹.

اشرار و اوباش و فتنه جویان که پیوسته منتظر فرصت اند امروزه ما را به انواع و اقسام تهدید و تخویف می نمایند و در این حال خواستار آنیم که بدانیم آیا آن چه می گویند حقیقت دارد یا خیر؟ و چیزی که می گویند این است که حقوق ما طایفه بکلی در دفتر انصاف ثبت و منظور نشده، از شرکت در نعمت مساوات و فیض رحمة العالمین مجزا شده، پس حیات و ممات مان حکم واحد خواهد داشت... عمده و اصل مقصود ما این است که اگر انسانیم در حفظ حقوق در شمار ناس محسوب شویم. تعیین مقامات انسانیت امکان ندارد، مگر به حفظ شرف انسانیت و پاس شرف انسانیت نشود، مگر به مساوات در حقوق انسانیت. ما عرض نمی کنیم در قوانین مذهبی دیگران شریک و سهیم باشیم، بلکه عرض ما بر مساوات حقوق مملکتی و مجازات است... ضمناً عرض نماییم که هرگاه حفظ حقوق مملکتی و مجازات عامه رعایا، به همین لفظی که عرض می شود به مساوات شرط نشده باشد دیگر امید زیست برای ما نیست...»^۱

گروهی از نمایندگان مجلس از جمله تقی زاده، از زرتشتیان پشتیبانی می کنند. حتی امام جمعه با نگاهی شکاک، که پشت زرتشتیان به کجا گرم است، می گوید:

«این ها هزار و سیصد سال است که با ما بوده اند و حقوقی داشته اند و با آن ها رفتار شده، حالا ما حتی الامکان در صدد هستیم که حقوق آن ها را زیاد و محکم نماییم. نمی دانیم محرکین آن ها کیانند که این قسم اصرار می کنند.»^۲

در نظر گرفتن حقوق مساوی با مسلمانان، برای ایرانیان غیرمسلمان، به نگاه روحانیون شیعه خوش نمی آید و شیخ فضل الله نوری در انتقاد از این اصل در رساله «حرمت مشروطه» می گوید:

«یکی از مواد آن ضلالت نامه این است که افراد مملکت متساوی الحقوقند... و این کلمه مساوات،... یکی از ارکان مشروطه است که به اخلاص [آن]، مشروطه نمی ماند. نظرم است... مملکت اسلامیة مشروطه نخواهد شد، زیرا که محال است با اسلام حکم مساوات.

۱- مذاکرات مجلس اول، میرزا صالح، صفحه ۲۷۲. بخشی از لایحه زرتشتیان که در تاریخ یکشنبه ۴ جمادی الاول سال ۱۳۲۵ قمر در مجلس شورای ملی خوانده شد.

۲- مذاکرات مجلس اول، میرزا صالح، صفحه ۲۷۳.

حالا ای برادر دینی تامل [کن] در احکام اسلامی که چه مقدار تفاوت گذاشت بین موضوعات... ای برادر دینی، اسلامی که این قدر تفاوت گذارد، بین موضوعات مختلفه در احکام، چگونه می شود، گفت که [معتقد به] مساوات است.

ای مُلحد اگر این قانون دولتی مطابق اسلام است که ممکن نیست در آن مساوات،... ای بی شرف، ای بی غیرت، ببین صاحب شرع برای اینکه تو مُنتحل^۱ به اسلامی، برای تو شرف مقرر فرموده و امتیاز داد [ه] تو را، و تو خودت از خودت سلب امتیاز می کنی و می گویی من باید با مجوس و ارمنی و یهودی برادر و برابر باشم...»^۲

شیخ فضل الله نوری اصرار بر آن داشت که تمام قوانین مملکتی باید شرعی و مطابق بر قوانین قرآنی باشد. شیخ در مخالفت با قانون اساسی مشروطه، اصل مساوات و برابری ایرانیان و مجلس شورای ملی، همراه با گروهی دیگر از علما در شاه عبدالعظیم بست می نشینند. آیت الله ها طباطبایی و بهبهانی از سوی مجلس شورای ملی ماموریت پیدا می کنند که به آن جا بروند و او را راضی کنند که تحصن خود را بشکند و به تهران باز گردد. در ملاقاتی که بین آنان صورت می گیرد، او شرایطی را عنوان می کند که باید انجام پذیرد تا او از بست خارج شود. شرایط او را می توان به صورت زیر خلاصه کرد:

- ۱- قانون اساسی و قوانین مملکتی و ادارات و وزارت خانه ها باید صورت شرعی بوده و با قوانین قرآن مطابقت داشته باشد.^۳
- ۲- وکلای مجلس باید مسلمان و از مذهب شیعه جعفری باشند. شش تن از وکلایی که در مجلس اول حضور داشتند و او معتقد بود که از ازیان و یا بابیان هستند، باید از مجلس اخراج و تبعید شوند.
- ۳- او معتقد بود که آزادی در اسلام کفر است و آن آزادی بیان و مطبوعات که پس از مشروطیت در ایران بوجود آمده بود کفر در کفر است و باید جلوی آن گرفته شود. او معتقد بود که دو سه نفر از مدیران جراید باید از تهران تبعید شوند.

۱- منتحل: وابسته، منتسب.

۲- رساله حرمت مشروطه، کتاب رسائل مشروطیت، صفحه های ۱۵۹ تا ۱۶۱.

۳- مقدمات مشروطیت، محیط مافی، صفحه ۳۳۹.

۴- تبعید چهار نفر از وعاظ از تهران و یا قدغن کردن آن ها از منبر رفتن.^۱

به هر روی مذاکرات به شکست می انجامد و شیخ رضایت نمی دهد که به تهران بازگردد.

نخستین مجلس شورای ملی و نمایندگان اقلیت های مذهبی

در قانون اساسی مشروطه و متمم آن اشاره ای نشده است که نمایندگان مجلس و انتخاب کنندگان آنان باید مسلمان باشند. در نظام نامه انتخابات مجلس شورای ملی هم تاکید نشده است که انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان باید مسلمان باشند.^۲

فقط در اصل یازدهم قانون اساسی آمده است که نمایندگان مجلس باید به قرآن سوگند یاد کنند و در اصل پنجاه و هشتم متمم قانون اساسی آمده است که وزرا باید مسلمان باشند:

«هیچ کس نمی تواند به مقام وزارت برسد مگر آن که مسلمان

و ایرانی الاصل و تبعه ایران باشد.»^۳

با بررسی اصول قانون اساسی مشروطه مشخص می شود که هیچگونه پیش بینی نشده بود که اقلیت های مذهبی ایرانی، نماینده ای در مجلس داشته باشند. یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان اصرار داشتند که نماینده خود را در مجلس داشته باشند. زرتشتیان در آن زمان. عریضه ای نوشتند که طی آن درخواست کردند که زرتشتیان نماینده ای از خود، در مجلس شورای ملی داشته باشند.^۴ این درخواست زرتشتیان در مجلس شورای ملی مطرح گردید و در آن جا مورد پشتیبانی گروهی از مجلسیان قرار گرفت.

گروهی از علمای شیعه آن دوره با انتخاب نماینده برای اقلیت های مذهبی در مجلس شورا موافق نبودند. ناظم الاسلام کرمانی می نویسد

۱ - مقدمات مشروطیت، محیط مافی، صفحه های ۳۶۳ تا ۳۶۹.

۲ - برای مشاهده نظام نامه انتخابات مجلس شورای ملی، می توان به کتاب تاریخ بیداری ایرانیان، از ناظم الاسلام کرمانی صفحه های ۶۰۲ تا ۶۰۸ مراجعه کرد.

۳ - اصل پنجاه و هشتم متمم قانون اساسی مشروطه.

۴ - عریضه زرتشتیان مبنی بر تقاضای داشتن نماینده در مجلس شورای ملی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال دهم، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۵، صفحه های ۲۲۴ و ۲۲۵.

که با یهودیان و ارمنیان مذاکره شد و آن‌ها قبول کردند که از داشتن نماینده خود در مجلس صرف نظر کنند و ارمنیان آقای طباطبایی و یهودیان آقای بهبهانی را به عنوان جانشین نماینده خود در مجلس قبول کردند که از حق آنان دفاع کنند. ناظم الاسلام می‌نویسد که زرتشتیان زیر بار نرفتند و اصرار داشتند که نماینده خود را در مجلس داشته باشند. آنان به آقای بهبهانی رشوه کلانی دادند تا او از خواسته زرتشتیان در مجلس پشتیبانی کرد و آنان توانستند ارباب جمشید را به عنوان نخستین نماینده زرتشتیان در مجلس اول داشته باشند. ناظم الاسلام این واقعه را به صورت زیر می‌نویسد:

«مسموع افتاد که طایفه یهود و ارامنه و زردشتی‌ها اصرار دارند که وکیلی از خود انتخاب کنند و این مطلب باعث ایراد علمای نجف و اصفهان خواهد شد و یک دفعه اختلافی بزرگ پدید خواهد آمد، که شاید مغل و مانع مقصود گردد. لذا اجزای انجمن رأی دادند که حضرات را دیده، آن‌ها را منصرف کنیم از انتخاب وکیل از نوع خودشان.

پس از زحمات بسیار، طایفه ارامنه با نهایت نجابت و معقولیت، حق خود را در انتخاب اول منتقل نمودند به جناب آقای طباطبایی، که یا حضرت آقا حق آنان را در این انتخاب ساقط نماید و یا خودشان از طرف آنان وکیل باشند و اما طایفه [یهود]، آن‌ها هم حق خودشان را واکذار به جناب آقای بهبهانی نمودند.

لکن طایفه زردشتی چون ارباب جمشید را وکیل خود قرار دادند، لذا قرار شد اسدالله خان سرتیپ قزاقخانه برود ارباب جمشید را به خانه خود دعوت نماید. از این جهت اسدالله خان مأموریت خود را انجام داده، ارباب جمشید را عصر امروز [جمعه، سوم رجب ۱۳۲۴/ ۲۴ اگوست ۱۹۰۶] به خانه خود دعوت نمود. اجزای انجمن قبل از آمدن ارباب جمشید، حاضر شدند. ارباب جمشید هم آمد، پس از تعارفات مرسومه، بنده نگارنده روی کردم به ارباب جمشید و گفتم:

علاوه بر این که شما صاحب این آب و خاک و از ابنای این مملکت می‌باشید، یک اندازه متمول و صاحب مایه و اعتبار و با اکثر از مردم و اعیان و تجار طرف معامله می‌باشید. اگر این مملکت به هرج و مرج افتد و اختلافی بین اهالی پدید آید، ضررش به شما

بیشتر عاید خواهد گردید، بلکه نوع شما و ملت شما دچار زحمت و صدمه خواهند گردید. پس شما باید بیش از ما طالب نظم و امنیت و عدالت باشید و امروز ما به زحمات زیاد، صاحب این مجلس شدیم و چون اهالی ما هنوز معنی مجلس و کار مجلس را نمی دانند، لذا آن طوری که باید قدر این نعمت را نمی دانند و شاید به ادنی اختلافی، این نعمت خدا داده را از دست بدهند و علمای اعلام اصفهان و عتبات عالیات اگر بدانند که خارج از مذهب اسلام هم در این مجلس وارد خواهد شد، البته امضا نمی کنند، بلکه جدا مخالفت خواهند کرد و مانع از پیشرفت مقصود خواهند بود. پس مناسب این است که شما هم مانند طایفه ارامنه و یهود، یا حق خود را ساقط و یا به کس دیگر از مسلمانان منتقل نمایید و یا آن که وکیل خود را از مسلمانان انتخاب نمایید، تا مجلس قوتی بگیرد، بعد از نضج و قوت مجلس، آن وقت مختارید هر که را معین و انتخاب نمایید، پذیرفته خواهد شد.

اجزا هم هر کدامی همین موضوع را ذکر کردند. ارباب جمشید مذاکرات را تصدیق نمود و گفت: من باید در انجمن طایفه و ملت زردشتی، این مسأله را عنوان بکنم، اگر آن ها قبول کردند، من هم حرفی ندارم، ولی تا بتوانم، آن ها را راضی می کنم. باری ارباب جمشید رفت و تا یک اندازه هم سعی خویش را نمود، لکن یک روز جناب آقای بهبهانی در مجلس علنا حمایت فرمود از طایفه زردشتی و فرمود:

«این طایفه را بر مملکت ایران حق آب و خاک است. بزرگان این طایفه در خارجه تحصیل نموده و تربیت شده می باشند. در پارلمان انگلیس وکیل دارند و تا کنون هم به معقولیت و نجابت رفتار نمودند. البته ارباب جمشید وکیل طایفه زرتشتی باید در مجلس شورای ملی وارد شود». و از حمایت آقای بهبهانی از ارباب جمشید، هم دیگران ساکت شدند و هم ارباب جمشید بر وکالت خود مصر گردید. (می گویند تعارفی به آقا داد و کار تمام شد).^۱

مهدی بامداد از قول ارباب جمشید تایید می کند که زرتشتیان به آقای بهبهانی رشوه کلانی دادند تا او در مجلس اعمال نفوذ کرد و

۱- کرمانی. ناظم الاسلام: تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام سعیدی سیرجانی. تهران: انتشارات آگاه- نوین، چاپ چهارم ۱۳۶۲، صفحه های ۵۸۳ و ۵۸۴.

مجلسیان را به این راضی کرد که زرتشتیان نماینده خود را در مجلس اول داشته باشند. مهدی بامداد در این مورد می‌نویسد:

«ارباب جمشید پسر بهمن زردشتی از صراف‌های معروف و معتبر تهران بود و در دوره اول مجلس شورای ملی از طرف زرتشتیان ایران وکیل مجلس گردید.

روزی در ضمن صحبت ارباب جمشید به نگارنده می‌گفت که در آغاز تاسیس مشروطیت و تدوین قانون اساسی بعضی از نمایندگان چندان تمایلی نداشتند که به زرتشتیان نماینده‌ای در مجلس شورای ملی داده شود، من پول زیادی به سید عبدالله بهبهانی که متنفذترین فرد در مجلس بود دادم تا این که بالاخره او راضی شد و اعمال نفوذ کرد، که به زرتشتیان نماینده داده شود و نماینده هم داده شد.»^۱

حبیب لوی روایت دیگری از انتخاب نخستین نماینده یهودیان در مجلس اول ارائه می‌دهد، که با توجه به فضای شرایط اجتماعی حاکم بر آن دوران در مجلس شورای ملی، بیشتر با واقعیت وفق می‌دهد. او می‌نویسد:

«مشروطه آمد و آزادی اعلام گردید. در مجلس اول عزیزالله سیمانی به نمایندگی از طرف جامعه یهود به آنجا رفت ولی بعد از چند روز احساس کرد که این آزادی برای او نمی‌باشد زیرا به غیر از یک عده محدود که به یهودیان حسن نظر داشتند، اکثریت با نظر تنفر و انزجار به یهودیان می‌نگرند، لذا به فوریت استعفا داد و ملت [یهودیان]، مرحوم جنت مکان آقای سید عبدالله بهبهانی را برای دفاع از حقوق یهودیان وکالت دادند.»^۲

در مجلس دوم و مجالس پس از آن، اقلیت‌های مذهبی ایرانی، مستقلاً نمایندگانی از خود را به مجلس شورای ملی فرستادند، مجلس دوم در ۲۴ آبان ماه سال ۱۲۸۸ خورشیدی/۱۹ نوامبر ۱۹۰۹ میلادی آغاز به کار کرد. در این مجلس میرزا یوسف‌خان از طرف ارامنه جنوب،

۱- بامداد. مهدی: شرح حال رجال ایران، تهران، زوار، ۱۳۵۷، جلد اول صفحه ۲۸۰، شرح حال ارباب جمشید.

۲- تاریخ یهود ایران، لوی، جلد سوم، صفحه‌های ۸۴۷ و ۸۴۸.

ارباب کیخسرو شاهرخ از طرف زرتشتیان و میرزا لقمان نهورای از طرف یهودیان، به نمایندگی مجلس انتخاب شدند.^۱

عصر پهلوی، اقلیت‌های مذهبی، آزادی و برابری

پس از برقراری مشروطیت و دوران پس از آن و با آغاز عصر پهلوی، دوران جدیدی در زندگی اقلیت‌های مذهبی ایران آغاز شد. بسیاری از نابرابری‌ها و تبعیض‌هایی که بر آنان اعمال می‌شد، برداشته شد. قانون، مقامات انتظامی و دادگستری از آنان حمایت کردند. در دوران رضاشاه به مواردی از تحریکات و بلواها برخورد می‌شود که بر ضد اقلیت‌های مذهبی آغاز شد و مسئولان انتظامی و یا مقامات دولتی از اقلیت‌های مذهبی حمایت کردند و اجازه ندادند که تحریکات ملاها و شوراندن مردم عوام، مانند دوران صفویه و قاجاریه به آنان صدمه بزند. اقلیت‌های مذهبی توانستند در آن دوران در بسیاری از موارد دارای حقوق و مزایایی برابر با مسلمانان شوند. درهای بسیاری از ادارات و موسسه‌های دولتی بر روی آنان باز شد و اقلیت‌های مذهبی توانستند در این موسسه‌ها شروع به کار کنند. در بسیاری از موارد حتی آنان توانستند به مقاماتی تا حد ریاست این موسسه‌ها برسند. کودکان و جوانان اقلیت‌های مذهبی در مدارس نوینی که در آن زمان ایجاد شد، مانند کودکان مسلمان پذیرفته شدند و مانند آنان مشغول آموزش شدند. بسیاری از جوانان اقلیت‌های مذهبی بدون هیچ گونه تبعیضی وارد دانشگاه‌ها و موسسه‌های آموزشی شدند و از آن موسسه‌ها فارغ‌التحصیل و جذب بازار کار ایران شدند. در درخواست نامه‌های پذیرشی که داوطلبان ورود به دانشگاه‌ها و یا استخدام در ادارات دولتی باید پر می‌کردند، اشاره‌ای به مذهب داوطلبان نشده بود و اقلیت‌های مذهبی می‌توانستند بدون هیچ گونه تبعیضی در بیشتر موسسه‌ها پذیرفته شوند.

در قانون اساسی مشروطه اشاره‌ای به دیه اقلیت‌های مذهبی نشده

۱- مروارید. یونس: ادوار مجالس قانونگذاری در دوران مشروطیت، تهران، نشر واحدی، بهار ۱۳۷۷، نمایندگان دوره دوم مجلس شورای ملی، صفحه ۲۱۱.

بود و در محاکم دادگستری اقلیت‌های مذهبی تا حدود زیادی دارای حقوقی برابر با مسلمانان بودند و دادگاه‌ها در پرونده‌های مشابه، تفاوتی در رای خود بین آن‌ها و مسلمانان نمی‌گذاشتند.

جمهوری اسلامی؛ ایجاد نابرابری‌های

مجدد حقوقی برای ایرانیان غیر مسلمان

رژیم جمهوری اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷/فوریه ۱۹۷۹ میلادی در ایران استقرار یافت. حکومت جمهوری اسلامی، حکومتی مذهبی است که پایه‌های آن بر مبنای دین اسلام و مذهب شیعه اثنی‌عشری شکل گرفته است و ولایت فقیه بر تمام ارکان آن نظارت و کنترل کامل دارد. قوانین جاری در جمهوری اسلامی هم از این دیدگاه تاثیر گرفته است. نوع نگاه رهبران مذهبی جمهوری اسلامی به ویژه آیت‌الله خمینی شباهت بسیاری به نوع دیدگاه‌های علمای عصر صفوی از ردیف محمدتقی مجلسی و محمدباقر مجلسی و از علمای دوره قاجاریه شیخ فضل‌الله نوری دارد. پس از یک آزادی نسبی که اقلیت‌های مذهبی پس از برقراری مشروطیت و در دوران پهلوی داشتند، پس از استقرار جمهوری اسلامی در ایران محدودیت‌های جدیدی برای ایرانیان غیر مسلمان دوباره ایجاد گردید.

نگاهی به اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی مشخص می‌کند که دین اسلام و مذهب شیعه اثنی‌عشری بر تمام اصول آن سایه افکنده است. اصل اول قانون اساسی می‌گوید که «حکومت جاری در ایران جمهوری اسلامی است». اصل چهارم قانون اساسی لازم می‌داند که تمام قوانین جاری در این رژیم بر مبنای موازین اسلامی باشد و فقهای شورای نگهبان مأمور تشخیص و نظارت بر آن خواهند بود.

«کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی، و غیره این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.»^۱

۱- اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی.

اصل هشتم قانون اساسی تاکید می کند که امر به معروف و نهی از منکر وظیفه ای است همگانی. اصل هفتاد و دوم قانون اساسی تاکید می کند که مجلس شورای اسلامی نمی تواند قوانینی را وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور (اسلام و شیعه اثنی عشری) مغایرت داشته باشد، تشخیص این امر به عهده شورای نگهبان گذاشته شده است.

اصل هشتاد و پنجم هم می گوید که تمام مصوبات دولت نباید با اصول و احکام اسلام و مذهب شیعه مغایرت داشته باشد و تشخیص این امر نیز بر عهده شورای نگهبان است. تمام قوانینی که در جمهوری اسلامی چه در مجلس و یا چه در دولت تصویب می گردد، باید از صافی شورای نگهبان عبور داده شود.

اصولی از قانون اساسی جمهوری اسلامی که با اقلیت های مذهبی و یا به عبارت دیگر ایرانیان غیر مسلمان ارتباط پیدا می کند را می توان به صورت زیر خلاصه کرد:

اصل سیزدهم قانون اساسی ایرانیان زرتشتی، یهودی و مسیحی را تنها اقلیت های دینی شناخته شده می داند و بهایان و سایر ادیان را به رسمیت نمی شناسد:

«ایرانیان زرتشتی، کلیمی، مسیحی، تنها اقلیت های دینی، شناخته می شوند که در حدود قانون، در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می کنند.»^۱

در اصل نوزدهم قانون اساسی آمده است که: مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند این ها سبب امتیاز نخواهد بود. در این اصل اشاره ای به دین و مذهب نشده است که آیا ایرانیان غیر مسلمان و یا مسلمانان غیر شیعه هم از حقوق برابر با مسلمانان برخوردار هستند و یا خیر؟ بطوری که مشخص خواهد شد این اصل شامل ایرانیان غیر مسلمان، حتی مسلمانان غیر شیعه اثنی عشری نخواهد بود. در قوانین جمهوری

۱- اصل سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی.

اسلامی نابرابری‌های اساسی بین حقوق مسلمانان و ایرانیان غیر مسلمان وجود دارد.

اصل بیست و ششم قانون اساسی می‌گوید که انجمن‌های اقلیت‌های دینی شناخته شده آزادند.

اصل شصت و چهارم می‌گوید که: زرتشتیان و کلیمیان هر کدام یک نماینده و مسیحیان آشوری و کلدانی مجموعاً یک نماینده و مسیحیان ارمنی جنوب و شمال هر کدام یک نماینده انتخاب می‌کنند.

دیه اهل کتاب در جمهوری اسلامی

در قانون اساسی جمهوری اسلامی به مساله دیه اهل کتاب اشاره مستقیمی نشده و این مساله مسکوت مانده است، ولی در اصل یک صد و شصت و هفتم، در بخش قوه قضاییه آمده است که:

«قاضی موظف است که کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منبع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد».^۱

بنا بر مفاد این اصل از قانون اساسی، مساله دیه بر عهده قاضی گزارده شده است، که با توجه به قوانین اسلامی در مورد آن حکم کند. پیشتر توضیح داده شده است که دیدگاه فقه شیعه بر مبنای نابرابری دیه اهل کتاب و مسلمانان تدوین شده است.

در این بخش آرا و فتوای گروهی از فقیهان و آیت‌الله‌های وابسته به جمهوری اسلامی را، در رابطه با دیه اهل کتاب آورده می‌شود.

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی در جلد چهارم کتاب تحریرالوسیله در بخش دیه، گفتار در مقادیر دیات، در مساله ۳۰ در مورد دیه انسان ذمی می‌گوید:

«مساله ۳۰ - دیه کافر ذمی (یعنی اهل کتابی که در سرزمین

۱- اصل یک صد و شصت و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی.

اسلام زندگی می کند به شرایط حکومت و قرارداد اهل ذمه عمل می نماید) اگر آزاد و مرد باشد چه یهود و چه نصرانی چه مجوس، هشت صد درهم است. و اگر آزاد و زن باشد نصف آن یعنی چهار صد درهم است. بلکه ظاهر این است که دیه اعضا این مرد و زن و دیه جراحات هایشان نسبت به خون بهایشان همان نسبتی را دارد که دیه اعضا و جراحات یک مسلمان با خون بهایش دارد. هم چنان که علی الظاهر دیه اعضا زن و مرد آنان مانند دیه زن و مرد مسلمان مادامی که به ثلث خون بهایشان نرسیده یکسان است همین که به ثلث برسد دیه زن نصف دیه مرد می شود. بلکه بعید نیست در هر موردی که مسلمان در جنایتی که مرتکب شوند محکوم به تغلیظ و سختگیری می شوند آنان نیز در آن گونه موارد تغلیظ بشوند.»

آیت الله نوری همدانی

آیت الله نوری همدانی از فقهای دولتی جمهوری اسلامی در باب دیه اهل ذمه می گوید:

«سوال ۸۵۵ - با توجه به این که طبق فتوای مشهور فقها، دیه اهل کتاب - کافر ذمی - هشت صد درهم است، آیا اقلیت زرتشتی نیز مشمول این حکم خواهند بود؟

جواب: بلی مشمول این حکم خواهند بود.

سوال ۸۵۶ - میزان دیه فرد ذمی چقدر است؟ در صورتی که این میزان کمتر از دیه فرد مسلمان می باشد، علت آن را مرقوم فرمائید؟
- آیا روایات و احادیث مختلف در خصوص موارد فوق الاشاره وارد شده یا خیر؟

جواب: روایات وارده در رابطه با دیه ذمی متفاوت است. مفاد برخی از آنها این است که دیه ذمی با دیه مسلم مساوی است و بنظر ما این مورد از احکام حکومتی اسلام است و تعیین آن با نظر فقیه است.^۱

۱- تارنمای رسمی آیت الله نوری همدانی به آدرس زیر، این فتوا در تاریخ نوامبر سال ۲۰۰۶ در این تارنما دیده شده است.

آیت الله شیخ میرزا جواد تبریزی

«سوال ۱۷۱۹ - شخصی که از پیروان فرقه ضاله بهائیت می باشد در جریان تصادف رانندگی (غیر عمدی) به قتل می رسد لطفاً بفرمائید: اولاً: دیه به نفع اولیاء دم وی تعلق می گیرد یا خیر؟ ثانیاً: در صورت تعلق گرفتن دیه به اولیاء دم فرد مذکور مقدار آن را معین فرمائید.

جواب - بسمه تعالی، دیه فقط در مورد مسلمان و کافر ذمی است، والله العالم.

این بدان معنی است که دیه یا خون بها، به شخص بهایی تعلق نمی گیرد.

«سوال ۱۷۲۳ - دیه اهل کتاب که در نظام جمهوری اسلامی زندگی می کنند چه مقدار است؟

جواب - بسمه تعالی، دیه مرد کتابی هشت صد درهم و دیه زن کتابیه چهار صد درهم است و درهم ۱۲/۶ نخود، والله العالم»^۱

در این بخش یکی از آرای را که دیوان عالی جمهوری اسلامی در رابطه با پرونده ای مرتبط با دیه اهل کتاب صادر کرده است، آورده می شود:

خلاصه پرونده بدین صورت است که راننده مسلمانی در حین رانندگی با آقای غیر مسلمانی از اهل کتاب تصادف می کند و باعث نقص عضو مصدوم می شود. دادگاه رای می دهد که راننده مسلمان باید مبلغ هزار درهم برای شکستگی استخوان ران مصدوم پرداخت نماید. این مبلغ بسیار بیشتر از مبلغی است که فقه شیعه حکم می کند که به عنوان دیه باید به مصدوم اهل کتاب پرداخت شود و تقریباً برابر دیه شخص مسلمان است. دادیار اجرای احکام، به این رای

۱- تارنمای رسمی دفتر آیت الله شیخ میرزا جواد تبریزی به آدرس زیر، این پرسش و پاسخ در تاریخ نوامبر سال ۲۰۰۶ در این تارنما دیده شده است.

دادگاه اعتراض می کند که مصدوم اهل ذمه می باشد و به استناد مساله سی ام، جلد دوم کتاب تحریرالوسیله آیت الله روح الله خمینی در مورد دیه اهل ذمه، باید مبلغ بسیار کمتری به مصدوم پرداخت شود. پرونده به دیوان عالی جمهوری اسلامی ارجاع می گردد. شعبه دیوان عالی جمهوری اسلامی پرونده را مورد بررسی قرار می دهد و به علت این که مصدوم اهل ذمه است رای می دهد که دیه باید مبلغ کمتری باشد و رای صادره از دادگاه اولیه را نقض می کند و پرونده را برای بررسی مجدد و صدور رای جدید، به دادگاه دیگری ارجاع می کند^۱.

«رای دیوان عالی کشور

رای شماره ۲۶. باتوجه به مساله ۳۰ تحریرالوسیله (آیت الله روح الله خمینی) صفحه ۵۵۹ باتوجه به ذمی بودن مصدوم باید دیه کمتر تعیین شود.

کلاسه پرونده : ۲۰ - ۳۲۰۱ - ۲۳ :

شماره دادنامه : ۲۰/۹۵۴ :

تاریخ رسیدگی : ۶۹/۹/۱۷ :

مستدعی تجدید نظر : دادسرای عمومی...

مستدعی علیه تجدید نظر : آقای الف :

مورد استدعای تجدید نظر : دادنامه کیفری... شعبه ۱۳۲...

مرجع رسیدگی : شعبه ۲۰ دیوانعالی...

هیات شعبه : آقایان...

خلاصه جریان پرونده: موضوع اتهام در این پرونده ایراد صدمه غیرعمدی حین رانندگی است که منجر به نقص عضو مصدوم آقای... شده است. دادگاه در رسیدگی پرونده مستدعی تجدید نظر را به پرداخت

۱ - با توجه به این که دیه شکستن ران، ده درصد دیه کامل است و دیه کامل فرد ذمی طبق فتوای آیت الله خمینی در کتاب تحریرالوسیله برابر هشتصد درهم است، بنابراین دیه این جراحات برای مرد ذمی برابر هشتاد درهم نقره خواهد بود نه هزار درهم. به استناد همین فتوای آیت الله خمینی است که دیوان عالی جمهوری اسلامی رای دادگاه اولیه را منطبق با قوانین شرع نمی داند و آن را نقض می کند و پرونده را برای بررسی مجدد به دادگاه دیگری ارجاع می کند.

هزار درهم برای شکستگی ران مصدوم و ایجاد نقص عضو به میزان ۳۰ درصد ظرف مدت دو سال به استناد ماده ۱۵۱ قانون دیات و هم چنین به پرداخت جزای نقدی محکوم نموده است. در ۶۹/۴/۲۵ آقای دادیار اجرای احکام با ایراد به رای اعتراض نموده که مصدوم ذمی است و به استناد مساله ۳۰ جلد دوم تحریر وسیله صفحه ۵۵۹ در جراحات نیز دیه بایستی کمتر تعیین شود. در ۶۸/۸/۲۷ آقای سرپرست اجرای احکام مراجعت نمود. صادر کننده رای مستندا به ذیل مساله استنادی از تحریر الوسيله به نظر خود باقی مانده، پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و به این شعبه ارجاع شده است.

هیات شعبه در تاریخ بالا تشکیل گردید و پس از قرائت گزارش... عضو ممیز و اوراق پرونده و نظریه کتبی... دادیار دیوان عالی کشور اجمالا مبنی بر صدور رأی شایسته مشاوره نموده چنین رای می دهند:

«بسمه تعالی. ایراد دادسرای عمومی... (دایره سرپرستی) وارد است علی هذا با پذیرش آن رای صادره نقض و رسیدگی به شعبه دیگر دادگاه کیفری یک... ارجاع می شود»^۱

اوج نابرابری های انسانی هنگامی است که آیت الله خمینی در مورد دیه انسان هایی که جزو اهل ذمه نیستند فتوا می دهد. او معتقد است که انسان هایی که در قرارداد ذمه مسلمین نیستند خونشان، اعضا و جراحاتشان خون بها و دیه ندارد، بدین معنی که اگر مسلمانی یکی از این انسان ها را کشت نه تنها زندان و یا قصاص نمی شود حتی لازم نیست دیه، خون بها و یا جریمه ای هم پرداخت کند. آیت الله خمینی در مساله ۳۱ جلد چهارم کتاب تحریر الوسيله در بخش دیه، گفتار در مقادیر دیات، می گوید:

«مساله ۳۱ - کفاری که در ذمه مسلمین نیستند خون شان و اعضا و جراحات شان خون بها و دیه ندارد. چه این که با مسلمین معاهده ای داشته باشند یا نه. و چه این که دعوت از اسلام به

۱- بازگیر. یدالله: قصاص عضو و دیه اعضا، تهران، ققنوس، ۱۳۷۸، صفحه های ۱۱۳ و ۱۱۴.

آنان ابلاغ شده باشد یا نه. بلکه ظاهر این است که اهل ذمه هم اگر از ذمه اسلام خارج شود و یا از دین خودش به سوی دین دیگری که آن نیز دین ذمی است مرتد شود آیا دیه دارد یا نه؟ محل اشکال است. هر چند که بعید نیست داشته باشد.»

در این جا سخن محسن کدیور به درستی مصداق پیدا می کند که: «در مذهب شیعه، دین است که باعث احترام جان می شود و پایبندی به دین و عقیده باطل جان انسان را بی ارزش می کند.» باید به این نکته توجه داشت که کتاب چهار جلدی تحریرالوسیله آیت الله خمینی که به زبان عربی نوشته شده است، یکی از منابع اصلی مرجع است که پس از انقلاب اسلامی در دادگاه های اسلامی به مفاد آن استناد می شود و در بسیاری از موارد قاضیان دادگاه های شرع و یا دادگستری بر اساس نظرات او در این کتاب، احکام خود را صادر می کنند.

در سال های اخیر به سبب فشارهایی که از سوی جوامع بین المللی و مدافعان حقوق بشر به مقامات جمهوری اسلامی وارد شده است، جمهوری اسلامی برای بالا بردن وجه جهانی خود، کوشش کرده است که قانونی در مجلس شورای اسلامی تصویب کند که میزان دیه اقلیت های دینی رسمی ایرانی (مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان) برابر با دیه مسلمانان شود. گروهی از آیت الله های جمهوری اسلامی هم فتوا به این برابری داده اند، از آن جمله می توان از آیت الله صانعی^۱ و آیت الله مکارم شیرازی^۲ نام برد.

۱- آیت الله صانعی، مقاله برابری دیه - زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان، برگرفته از نظرات فقهی آیت الله صانعی، تدوین توسط موسس فرهنگی فقه الثقلین. متن کامل این مقاله در تاریخ نوامبر ۲۰۰۷ در سایت اختصاصی آیت الله صانعی به نام فقه الثقلین به آدرس زیر مشاهده شده است:

Feqh.org/fa/feqh03.htm

آیت الله صانعی در این مقاله فتوا به برابری دیه زن و مرد و برابری دیه مسلمانان با غیر مسلمانان، چه اهل کتاب باشند و چه نباشند را داده است.

۲- بهبو. هویک: مقاله مبانی برابری دیه، صاحب به با هویک بهبو، روزنامه همشهری، ۷ خرداد ۱۳۸۲/۲۸ می ۲۰۰۳، شماره ۳۰۶۲، به نقل از فتوای صادر شده توسط آیت الله مکارم شیرازی در تاریخ ۲۴ تیرماه ۱۳۸۰، هویک بهبو از آشوریان ایرانی و وکیل پایه یک دادگستری است. او مشاور حقوقی نماینده آشوریان در

بیشتر علما و فقهای جمهوری اسلامی نه به آن دلیل که آن‌ها معیارهای حقوق بشری را در نظر گرفته‌اند، بلکه فقط برای بالا بردن وجه جمهوری اسلامی و نظام، رای به برابری دیه اهل ذمه با مسلمانان داده‌اند. مهندس طاهری نماینده وقت نجف‌آباد در مجلس شورای اسلامی از آیت‌الله منتظری در مورد برابری دیه اهل کتاب پرسش می‌کند. آیت‌الله منتظری در پاسخ به پرسش او چنین فتوا می‌دهد که میزان دیه اهل کتاب طبق فقه شیعه هشت صد درهم نقره است، ولی برای این که وجه نظام در جوامع بین‌المللی حفظ شود، بهتر است دیه آنان برابر دیه مسلمانان شود و اضافه بر هشت صد درهم را نه این که خود قاتل بپردازد، بلکه از بودجه دولت پرداخت شود، چون طبق قوانین شرعی قاتل باید حداکثر هشت صد درهم پرداخت کند و آیت‌الله منتظری قصد ندارد تغییری در قوانین شرعی ایجاد کند. متن پرسش و فتوای آیت‌الله منتظری به صورت زیر است:

«در رابطه با دیه اهل کتاب

(پاسخ به سؤال آقای مهندس طاهری، نماینده نجف‌آباد)

تاریخ ۱۹ آذر ماه ۱۳۸۰

(بسمه تعالی)

حضرت آیت‌الله العظمی منتظری دامت برکاته

سلام علیکم

با آرزوی سلامتی... به استحضار می‌رساند: تعدادی از همکاران اینجانب در مجلس شورای اسلامی که از اقلیت‌های مذهبی می‌باشند سؤال زیر را از حضرت‌عالی دارند، خواهشمند است با پاسخ آن اینجانب و آنان را مستفیض فرمائید. انشاءالله هرچه سریع‌تر ایام بسیار تلخ حصر به سرآید تا مقلدین بتوانند از آن وجود نورانی و مبارک از نزدیک بهره‌مند شوند.

مجلس شورای اسلامی بوده است.

سؤال:

نظر به این که موضوع دیه اهل کتاب و برابری آن با دیه مسلمانان در برخی از محاکم عمومی و انقلاب با نظرات متفاوت بررسی و حکم صادر می شود که گاه سبب نگرانی و تضییع حق جوامع اهل کتاب می شود، متمنی است آن حضرت فتوای موصوف مورد درخواست جوامع اهل کتاب را ارسال فرمایند که موجب سپاس خواهد بود. امید است با فتوای آن جناب نگرانی جوامع یاد شده رفع، و انعکاس آن موجب فخر نظام اسلامی در جهان باشد. پیشاپیش از بذل توجه آن حضرت سپاسگزار است. ضمن پوزش از حضرتعالی و التماس دعا.

و من الله التوفیق

مصطفی طاهری نجف آبادی»

پاسخ آیت الله منتظری به صورت زیر است:

(بسمه تعالی)

جناب مستطاب آقای مهندس طاهری نماینده محترم نجف آباد دام توفیقه پس از سلام و اعتذار از تأخیر پاسخ به پرسش جنابعالی در رابطه با دیه اهل کتاب، فقهای اهل سنت در دیه اهل کتاب اختلاف دارند: حنفیه دیه همه آنان را مانند دیه مسلمان - ده هزار درهم و قرائن آن - می دانند و غیر حنفیه دیه زرتشتی را هشتصد درهم می دانند، ولی دیه یهودی و نصرانی را شافعیه چهار هزار درهم، و مالکیه و حنبلی ها نصف دیه مسلمان می دانند.

و اما فقهای شیعه، مشهور آنان دیه هر سه فرقه را هشتصد درهم می دانند و بر این امر اخبار صحیحه بسیاری دلالت دارد و هرچند در برخی اخبار شیعه چهار هزار درهم، و در برخی مانند دیه مسلمان نیز ذکر شده، ولی نوعاً فقها این اخبار را حمل بر «تقیه» کرده اند و به آن ها عمل نکرده اند.

و شیخ طوسی (ره) این اخبار را حمل نموده بر کسی که عادت دارد اهل

کتاب را بکشد و برخی از فقهای معاصر اخبار متعارض را حمل نموده بر اختیار دولت اسلامی بر حسب شرائط و موقعیت افراد.

ولی بالاخره کثرت اخبار هشت صد درهم، و صحت آنها و عمل مشهور فقها بر طبق آنها قابل اغماض نیست. لیکن برای رفع دغدغه هم وطنان و جلوگیری از تبلیغات مخالفین نظام اسلامی به ویژه در شرائط جهانی امروز راهی وجود دارد بدین گونه که چون اهل کتاب در ذمه یا امان دولت اسلامی می باشند، ممکن است دولت اسلامی در عقد ذمه یا امان به عنوان شرط ضمن عقد لازم متعهد شود که در صورتی که آنان به شرائط ذمه و امان عمل نمایند دیه آنان را مانند دیه مسلمان پرداخت نماید، که طبعاً زائد بر هشت صد درهم از بودجه دولت پرداخت می شود، این موضوع در بودجه کشور منظور می گردد و به مصلحت نظام و کشور و جمع بین الحقوق می باشد و مجلس شورای اسلامی نیز آن را تحت ضوابط و شرائطی تصویب می نماید، و مصادیق آن زیاد نیست تا مستلزم بودجه سنگینی شود.

انشاءالله موفق باشید.

تاریخ ۱۹ آذر ماه ۱۳۸۰

قم المقدسه - حسینعلی منتظری^۱

مجلس شورای اسلامی طبق ماده ای که آن را تصویب کرد، میزان دیه اقلیت های رسمی ایران را برابر با دیه مسلمانان اعلام کرد، ولی هنگامی که این تصویب نامه برای بررسی و تایید به شورای نگهبان ارجاع شد، شورای نگهبان به استناد به این اصل که برابری دیه در تضاد با فقه اسلامی و شیعه اثنی عشری است، این لایحه را مغایر با قوانین اسلامی دانست و آن را رد کرد.^۲ این لایحه پس از چندی به

۱ - این پرسش و پاسخ در تارنمای شخصی آیت الله منتظری در تاریخ نوامبر ۲۰۰۶ به آدرس زیر دیده شده است.

<http://www.amontazeri.com>

۲ - روزنامه همشهری سه شنبه ۱۹ فروردین ۱۳۸۲، شماره ۳۰۱۶، به نقل از گفتگو غلامحسین الهام سخنگوی قوه قضاییه با خبرگزاری ایرنا.

مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع شد و در آن جا تصویب گردید و به تایید آیت‌الله خامنه‌ای رسید.^۱ حتی پس از تصویب این قانون امروزه، اگر در جمهوری اسلامی، مسلمانی شخص اهل کتابی را (یهودی، مسیحی و زرتشتی) به قتل برساند قاتل مسلمان را زندانی و یا قصاص نمی‌کنند و دیه مقتول به اندازه دیه یک مسلمان به بازماندگان او پرداخت می‌شود، که قسمتی از آن را که برابر هشت صد درهم نقره است را قاتل پرداخت می‌کند و مابقی تا چهار هزار درهم نقره را دولت اسلامی تعهد پرداخت می‌کند.^۲ انسان‌هایی که از دیدگاه جمهوری اسلامی جزو اهل ذمه نیستند، مانند بهاییان و یا دیگر مذاهب، هنوز در جمهوری اسلامی قتل و یا صدمات بدنی‌شان دیه و یا هیچ‌گونه مجازاتی برای محکوم مسلمان ندارد.

اعمال نابرابری و تبعیض برای اقلیت‌ها در جمهوری اسلامی

پس از استقرار رژیم جمهوری اسلامی در ایران، عملاً تعریف جدیدی از تابعیت و شهروندی مطرح گردید. دیگر نژاد، جنس، اقامت‌گاه، پیشینه تاریخی... باعث تابعیت و یا شهروندی شخص نمی‌شود، آن عامل اصلی که در تحقق شهروندی تاثیرگذار است دین و مذهب است. ایرانیان غیرمسلمان و حتی مسلمانانی که شیعه نیستند، به صورت شهروندان درجه دو و یا سه درآمده‌اند. ایرانیان غیرمسلمان، شهروندی آنان مطلق و بدون قید و شرط نیست. آنان در حقوق و امتیازات، برابر با مسلمانان شیعه نیستند. گواهی آنان در دادگاه‌ها در مورد مسلمانان پذیرفتنی نیست و تفاوت‌های قصاص

۱- خبرگزاری مهر، تاریخ ششم دی ماه ۱۳۸۲.

۲- موضوع پرداخت قسمتی از دیه اقلیت‌های مذهبی توسط دولت جمهوری اسلامی، مورد مخالفت ایرانیان غیرمسلمان قرار گرفت. در این مورد هویک بهبو وکیل دادگستری و مشاور حقوقی نماینده آشوریان در مجلس شورای اسلامی چنین گفته است: "در پیش‌نویس لایحه پیش‌بینی شده بود که دیه از بیت‌المال پرداخت شود که مورد مخالفت شدید ما قرار گرفت و به عقیده ما این تبعیض آشکاری بود میان حقوق اقلیت‌ها و مسلمانان. اگر قرار باشد دیه غیرمسلمانان از بیت‌المال پرداخت شود، دیگر جنبه بازدارندگی پرداخت دیه و یک مقدار مجازات جانی از بین می‌رود و این موضوع باب می‌شود که می‌زنم، می‌کشم و دیه را بیت‌المال می‌دهد." (نگرانی اقلیت‌ها، گفتگو شرق با هویک بهبو، روزنامه شرق سه‌شنبه ۲۳ دی ماه ۱۳۸۲، ۱۳ ژانویه ۲۰۰۳، سال اول شماره ۱۱۲).

و دیه در خصوص آنان وجود دارد. شدت و ضعف این تبعیض‌ها بستگی به نوع دین و یا آیین مذهبی پیروان آن ادیان دارد. گروهی از این نابرابری‌ها طبق قوانین رسمی و تدوین شده در جمهوری اسلامی وجود دارد که بطور قانونی اعمال می‌گردد و بخشی دیگر از آن‌ها بصورت نانوشته می‌باشد، که بر طبق سلیقه‌های شخصی بعضی از فقها و یا طبق توضیح المسائل آنان و یا دیدگاه‌های مسئولان دولتی اعمال می‌شود. سرفصل این تبعیضات و نابرابری‌ها در جمهوری اسلامی را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱- طبق اصل سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی، یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان تنها اقلیت‌های رسمی ایرانی محسوب می‌شوند و سایر گروه‌های دینی در ایران به رسمیت شناخته نمی‌شوند.

۲- در اصل نوزدهم قانون اساسی آمده است که: مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند این‌ها سبب امتیاز نخواهد بود. در این اصل مشخص نشده است که آیا ایرانیان غیرمسلمان و یا مسلمانان غیر شیعه هم از حقوق مساوی شهروندی بهره‌مند می‌شوند؟ عملاً این تساوی حقوقی وجود ندارد.

۳- ایرانیان غیرمسلمان نمی‌توانند عهده‌دار بسیاری از مناصب دولتی و یا قضایی در ایران باشند. «در عمل حتی یک وزیر، معاون وزیر، رئیس سازمان یا استاندار از میان اقلیت‌های قومی با تفاوت‌های مذهبی وجود ندارد. در مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، شورای بازنگری قانون اساسی، شورای عالی امنیت ملی، شورای انقلاب فرهنگی و روسای دانشگاه‌ها حتی یک نفر از اقلیت‌های قومی با مذهب غیر شیعی وجود ندارد.»^۱

۴- از نخستین اقداماتی را که جمهوری اسلامی پس از به قدرت رسیدن بر ضد اقلیت‌های مذهبی ایرانی انجام داد، تحت کنترل قرار دادن تمام مدارس آنان بود. جمهوری اسلامی مدیران مکتبی مسلمان

۱- هدایتی. سیدهاشم: اقلیت‌های قومی و توسعه سیاسی، ماهنامه آفتاب، شماره ۳۴ فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۳.

را در این مدارس بکار گماشت و وزارت آموزش و پرورش جمهوری اسلامی طی بخشنامه‌ای تدریس علوم دینی غیراسلامی را ممنوع کرد و به جای آن تدریس «تعلیمات ادیان الهی و اخلاق ویژه اقلیت‌های مذهبی» را در مدارس آن‌ها اجباری نمود و تدریس زبان مادری آنان را به هفته‌ای دو ساعت محدود کرد.^۱

۵- قانون ارث اقلیت‌های مذهبی که در حدود اواسط قرن نوزدهم میلادی در ایران لغو شد، دوباره در جمهوری اسلامی برقرار گردیده است. این قانون بدین صورت است که اگر یکی از اعضای خانواده اقلیت‌های مذهبی (یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان) تغییر مذهب بدهد و مسلمان شود، پس از مرگ بزرگ خانواده تمام ارث به فرد نومسلمان می‌رسد و دیگر افراد غیرمسلمان خانواده از ارث محروم می‌شوند.^۲ این قانون در ماده مکرر ۸۸۱ الحاقی قانون مدنی جمهوری اسلامی که در سال ۱۳۷۰ به تصویب رسید، به صورت زیر تعریف شده است: «کافر از مسلم ارث نمی‌برد. و اگر در بین ورثه متوفای کافری، مُسلم باشد، وراث کافر ارث نمی‌برند. اگرچه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مُسلم باشند.»^۳

موریس معتمد نماینده وقت یهودیان ایران در مجلس شورای اسلامی، در نطق پیش از دستور خود در مجلس به این مشکل اشاره کرده است.

«نکته دیگر این که تشرف به دین اسلام که امر تازه‌ای نیست و قبلاً هم وجود داشته، اینک وسیله سوءاستفاده گروهی فرصت طلب گردیده که برای تضییع حقوق سایر وراث و یا عدم پرداخت مهریه و نفقه تظاهر به اسلام‌گرایی می‌نمایند و دادگاه محترم نیز بلافاصله سایر وراث و یا زوجه را از حقوق قانونی خود محروم می‌سازد.»^۴

۱- غربیان. روبیک: سرنوشت ارامنه در جمهوری اسلامی - تراژدی قتل عام سفید، منتشر شده در تارنمای خبری اخبار روز.

۲- برای مشاهده جزئیات و تاریخچه این قانون می‌توان به بخش قانون ارث اقلیت‌های مذهبی در این کتاب مراجعه کرد.

۳- نوین. دکتر پرویز: عباس خواجه پیری، حقوق مدنی (۸)، تهران، گنج دانش، چاپ اول ۱۳۷۸، صفحه ۴۲.

۴- نطق پیش از دستور موریس معتمد نماینده یهودیان ایران در مجلس شورای اسلامی

۶- بهاییان از دیدگاه بسیاری از رهبران مذهبی جمهوری اسلامی، نجس می‌باشند و آیت‌الله خامنه‌ای رهبر وقت جمهوری اسلامی، صریحاً فتوا به نجس بودن بهاییان داده است. او مسلمانان را از ارتباط و تماس با بهاییان منع کرده است.^۱

۷- طبق ماده ۸۲ قانون مجازات اسلامی، اگر غیرمسلمانی با زن مسلمان زنا کند مجازاتش اعدام است، ولو اینکه زنای عادی بوده و محصنه یا به عنف نباشد، در حالی که عکس آن، زنای مرد مسلمان با زن غیرمسلمان این حکم را نخواهد داشت.

۸- پس از انقلاب اسلامی بسیاری از کارمندان غیرمسلمان از ادارات و موسسات اخراج شدند. موریس معتمد نماینده وقت یهودیان ایرانی بیان می‌کند که پس از انقلاب بیش از صد نفر از یهودیانی که در صنایع الکترونیک شیراز اشتغال داشتند از کار اخراج شدند.^۲ هزاران نفر از کارمندان بهایی را هم از ادارات دولتی اخراج کردند و حقوق بازنشستگی بازنشستگان بهائی را قطع کردند.

۹- در آگهی‌های استخدام بسیاری از ارگان‌های دولتی و ارتشی، بندی تنظیم می‌شود که شخص جویای کار باید مسلمان باشد و بدین وسیله عملاً از استخدام غیرمسلمانان در ادارات دولتی جلوگیری می‌کنند.

۱۰- اماکن متبرکه و تاریخی بهایی و کلیه املاک و موسسات مربوط به این جامعه را از قبیل مراکز اداری، بیمارستان، خانه‌های سالمندان، و حتی گورستان‌ها را تصرف کردند.

۱۱- جوانان بهایی را به دانشگاه‌ها راه نمی‌دهند و بسیاری از آنان را از دانشگاه‌ها اخراج کردند.

۱۲- جمهوری اسلامی حتی قدرت تحمل دیگر شاخه‌های مذهب تشیع را ندارد و در این راستا با آن‌چه که آن را صوفیگری می‌داند

در تاریخ پنجم بهمن ۱۳۸۲.

۱- برای مشاهده دیدگاه‌های آیت‌الله خامنه‌ای در مورد بهاییان، می‌توان به بخش طهارت و نجاست اهل کتاب، در این کتاب مراجعه کرد.

۲- مصاحبه موریس معتمد نماینده وقت یهودیان ایران با مجله اقتصاد ایران، شماره ۸۰، سال هشتم، مهرماه سال ۱۳۸۴ اکتبر ۲۰۰۵.

مبارزه می‌کند و عقاید آنان را مخالف با اسلام و دشمنی با تشیع می‌داند. جمهوری اسلامی همان روشی را که شاه سلطان حسین در اواخر عصر صفوی در قبال صوفیان در پیش گرفت و با توجه به نظرات محمدباقر مجلسی بر ضد آنان اعمال کرد را دنبال می‌کند. جمهوری اسلامی مساجد و خانقاه‌های دراویش گنابادی را تخریب کرد و بسیاری از آنان را مضروب و دستگیر و زندانی کرد. آیت‌الله‌های حکومتی صافی گلپایگانی، مکارم شیرازی، نوری همدانی و مصباح یزدی با صدور فتواهایی دستور برخورد و تخریب و تصرف مراکز دراویش را صادر کردند. نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی در اواخر بهمن ماه ۱۳۸۴ پس از چندین روز محاصره، حسینیه شریعت متعلق به دراویش گنابادی را در قم به اشغال خود در آوردند و ده‌ها تن از آنان را مجروح کردند و حدود ۱۲۰۰ نفر از آنان را بازداشت کردند. در این عملیات به نقش یکی از دستگاه‌های امنیتی و هیئت فاطمیهون قم اشاره شده است.^۱ حسینیه دراویش گنابادی در کرج هم مورد حمله قرار گرفت.^۲ نیروهای بسیجی و لباس شخصی جمهوری اسلامی، در آبان ماه ۱۳۸۶ به حسینیه دراویش در بروجرد حمله بردند و آن‌جا را تصرف کردند و به آتش کشیدند. آن‌ها با استفاده از لودر، حسینیه را ویران کردند. در این حمله دراویش را مورد ضرب و شتم قرار دادند، پنجاه نفر از آنان را مجروح و بیش از ۷۰۰ نفر از آن‌ها را دستگیر کردند.

۱- شهبازی. عبدالله: مقاله کالبدشکافی تخریب حسینیه دراویش گنابادی، خبرگزاری انتخاب ۲۰ فروردین ۱۳۸۵، عبدالله شهبازی به نقش هیئت فاطمیهون قم در ماجرای تخریب حسینیه دراویش گنابادی اشاره می‌کند. شهبازی می‌نویسد مقتدای معنوی هیئت فاطمیهون قم حجت‌الاسلام شیخ مرتضی آقا‌تهرانی است که او به عنوان معلم اخلاق دولت احمدی‌نژاد شهرت داشته است. حجت‌الاسلام آقا‌تهرانی در زمان تخریب حسینیه دراویش در قم، در مسافرت به امریکا بود. شهبازی سعی بر آن دارد که دولت وقت احمدی‌نژاد را از اتهام نقشی که ممکن است در این تخریب داشته باشد، مبرا کند. ولی در زمان همین دولت احمدی‌نژاد مراکز دراویش در کرج و بروجرد هم تخریب می‌گردند.

۲- رادیو فردا، خبر تخریب خانقاه‌ها پایان همزیستی روحانیون با دراویش، از بیژن زنگنه، این خبر در تاریخ شانزدهم نوامبر ۲۰۰۷ در تار نمای این رادیو به آدرس زیر مشاهده شده است.

احکام اهل ذمه در کتاب جامع عباسی

شیخ بهالدین عاملی معروف به شیخ بهایی
۹۵۳ تا ۱۰۳۰ قمری (۱۵۴۶ تا ۱۶۲۱ میلادی)

توضیحات

شیخ بها الدین عاملی معروف به شیخ بهایی در سال ۹۵۳ قمری (۱۵۴۶ میلادی) در جبل عامل (جنوب لبنان امروز) به دنیا آمد و در کودکی همراه پدرش به ایران آمد. پدرش شیخ حسین بن عبدالصمد، که خود یک عالم شیعه به شمار می‌رفت، یکی از شاگردان شهید ثانی بود. او در ابتدا نزد پدر خود علوم دینی را آموخت و سپس در اصفهان به فراگیری دروس دینی خود ادامه داد.^۱

شیخ بهایی پس از درگذشت پدرش در سال ۹۸۴ قمری (۱۵۷۶ میلادی) به شهرهای مختلف ایران مانند تبریز و اصفهان رفت. در سال ۹۹۱ قمری (۱۵۸۳ میلادی) پس از سفر به حج مدتی را در مصر،

۱- عقیقی بخشایشی، فقهای نامدار شیعه.

قدس و شام بسر برد و در سال ۹۹۲ قمری به ایران بازگشت. شیخ بهایی از حدود سال‌های ۱۰۰۴ قمری (۱۵۹۲ میلادی) به دربار شاه عباس اول رفت و در سفری که شاه‌عباس در سال ۱۰۰۸ قمری پیاده به مشهد رفت او را همراهی کرد.

شیخ در سال ۱۰۱۷ قمری (۱۶۰۸ میلادی) به قصر عمه شاه که درگذشته بود، انتقال یافت. او تا سال ۱۰۳۰ قمری (۱۶۲۱ میلادی) که فوت کرد، بزرگترین عالم دربار شاه‌عباس اول بود و قدرت و نفوذ بسیار زیادی در دربار او داشت. شیخ بهایی زمانی به منصب شیخ‌الاسلامی اصفهان، که بالاترین مرجعیت دینی - سیاسی زمان خود بود منصوب شد.^۱

شیخ بهایی دارای تألیفات بسیاری در زمینه فقه شیعه است. یکی از آثار فقهی او کتاب جامع عباسی است، که به زبان فارسی نوشته شده و در آن به شرح احکام فقه شیعه پرداخته است.

در آغاز باب ششم کتاب آمده است که پنج باب اول کتاب توسط خود شیخ بهایی نوشته شده و باقی مانده به قلم شیخ نظام‌الدین ساوجی که از شاگردان برجسته شیخ بهایی بوده، به رشته تحریر درآمده است. در بخش‌هایی از این کتاب شیخ بهایی به شرح احکام اهل ذمه از نظر فقه شیعه پرداخته است.

۱- جعفریان. رسول: صفویه از ظهور تا زوال، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸، صفحه ۲۴۶

خلاصه احکام اهل ذمه در کتاب جامع عباسی

فصل سیّم: در بیان آن که جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجب است. بدان که سه طایفه‌اند که قتال کردن با ایشان واجب است طایفه اول حربی [کفار حربی] و ایشان دو گروه‌اند:

گروه اول مردان جوانند که غیر خدای را پرستش می‌کنند چون آفتاب‌پرستان و ستاره‌پرستان و بت‌پرستان و غیر این‌ها.

گروه دوم جماعتی‌اند که هیچ چیز را پرستش نمی‌نمایند، چون ملحدان و دهریان و با این هر دو جماعت جهاد کردن در حال حضور امام واجب است تا آن که مسلمان شوند و از این دو طایفه جزیه قبول نمی‌توان کرد.

طایفه دوم اهل کتابند - و ایشان نیز دو قوم‌اند قوم اول جماعتی‌اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته‌اند چون جهود [یهودیان] آن که توریّه [تورات] کتاب ایشان است و موسی کلیم علیه التحیه والتسلیم پیغمبر ایشان و نصاری که انجیل کتاب ایشانست و عیسی علیه السلام پیغمبر ایشان، قوم دوم آن که کتابی ندارند و پیغمبری نداشته‌اند اما بشبه کتابی و پیغمبری قایل‌اند چون مجوسان [زرتشتیان] که می‌گویند کتابی موسوم به ژند و پاژند دارند و پیغمبری زردشت نام داشته‌اند و در احادیث وارد شده که ایشان کتابی داشته‌اند آن را سوخته‌اند و پیغمبری داشته‌اند که او را کشته‌اند و پیغمبر ایشان کتابی بدیشان آورده بود که بر پوست دوازده هزار گاو نوشته بودند و جهاد با این دو فرقه نیز واجب است تا آن که مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط و شرایط جزیه دوازده است. شرط اول قبول نمودن جزیه است و آن مقداریست که امام یا نایب امام هر ساله در آخر سال بر سرهای مردان عاقل بالغ این دو طایفه اگر چه پیر و لنگ و زمین‌گیر باشند یا بر زمین‌های ایشان مقرر فرماید و میانه مجتهدین خلاف است که آیا بنده جزیه می‌دهد یا نه اقرب آن است که نمی‌دهد و بعضی از مجتهدین فرق کرده‌اند میانه بنده جهودی که مُلک مسلمان باشد و میانه

بنده جهودی که ملک جهودی باشد. پس بر اول واجب نمی‌دانند و بر دوم واجب می‌دانند و خلافت میان مجتهدین که آیا جزیه را مقداری معین است چنانچه در حدیث وارد شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مقرر کرده بود که فقرای ایشان هر سال دوازده درهم بدهند و متوسط ایشان بیست و چهار درهم بدهند و مال‌دار ایشان صد و چهل و هشت [چهل و هشت درهم درست بنظر می‌آید] درهم یا آن که مقدار جزیه غیرمعین است و تعیین آن منوط به امام است، واضح قول دوم است چه او مناسب است بمذلت و خواری ایشان و آن چه در حدیث مذکور از تعیین آن وارد شده محمول است بر آن که رای شریف حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن وقت به جهت مصلحتی بر آن قرار گرفته بود و اگر در اثنای سال جمعی از این دو طایفه مسلمان شوند جزیه از ایشان ساقط می‌شود.

شرط دوم التزام نمودن احکام مسلمانان است. شرط سیم آن که، آن چه بمنافات با امان دارد نکنند، مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان و معاونت و امداد مشرکان و با این سه شرط اگر خلل رسانند حربی می‌شوند، خواه در عقد جزیه نکردن این‌ها را با امام شرط کرده باشند و خواه نکرده باشند و خواه عمداً کرده باشند و خواه سهواً. شرط چهارم آن که زنا با زنان مسلمانان نکنند و همچنین ایشان را نکاح ننمایند. شرط پنجم آن که ترک فتنه کردن کنند به این که مسلمانان را از راه نبرند. شرط ششم آن که ترک زدن مسلمانان کنند. شرط هفتم آن که جاسوسان کفار را در خانه خود راه ندهند و کفار را بر اسرار مسلمانان عالم نسازند و خبری از اخبار مسلمانان بایشان ننویسند. شرط هشتم آن که مردان و زنان مسلمانان را نکشند. این پنج شرط را اگر امام در عقد جزیه با ایشان شرط کرده باشد و ایشان عمل به آن نکنند حربی می‌شوند. شرط نهم آن که سب [دشنام] حق سبحانه و تعالی و رسول صلی الله علیه و آله نکنند و استخفاف [کوچک کردن] دین و کتاب مسلمانان ننمایند چه اگر عیاذا بالله سب از ایشان واقع شود واجب‌القتل می‌شوند و ترک استخفاف دین را. اگر در جزیه شرط کرده باشند و به خلاف آن کنند حربی می‌شوند. شرط دهم آن که اظهار منکرات

در شهر اسلام نکنند، چون شراب و گوشت خوک خوردن و نکاح مادر و خواهر و غیر این‌ها کردن. شرط یازدهم آن‌که احداث عبادت‌خانه‌ها در دارالاسلام نکنند و آواز خود را در خواندن کتاب‌های خود بلند نسازند و ناقوس نزنند و خانه‌های [خانه‌ها] خود را بلندتر یا برابر خانه‌های مسلمانان نسازند بلکه پست بسازند و به این شروط اگر خلل رسانند و در عقد جزیه شرط کرده باشند که آن‌ها را نکنند حربی می‌شوند. شرط دوازدهم آن‌که به طریقی بگردند که از مسلمانان متمیز [متمایز] شوند به این‌که لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد یا چاروای سواری ایشان غیر چاروای سواری مسلمانان باشد و بر یک طرف سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یک جانب آویزند و بر اسب سوار نشوند و بر زمین نشینند و شمشیر و سلاح نبندند و نصاری [مسیحیان] زنار بر میان نبندند [ببندند درست بنظر می‌آید] و زنان ایشان نیز به نوعی بگردند که از زنان مسلمانان متمیز شوند و در جاده راه نروند بلکه از جاده منحرف شوند و لقب و کُنیت بر مولود خود نگذارند و این شرط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده‌اند اما در حدیث مذکور نیست و جایز نیست ذمی که در حجاز توطن کند و مراد از حجاز مکه و مدینه و طایف و حوالی آن‌هاست و اگر بگذرد و توطن نکند جایز است و جایز نیست ایشان را مصحف [قرآن] خریدن و اگر بخرند مالک آن نمی‌شوند و بعضی از مجتهدین کتب احادیث را به آن ملحق ساخته‌اند و بعضی از مجتهدین آن را مکروه می‌دانند.

طایفه سیم از سه طایفه که قتال کردن با ایشان واجب است چون یاغیان و خوارج و ایشان طایفه‌اند که از امام زمان روی گردان و یاغی شده باشند و قتال با ایشان واجب است تا آن‌که به امام بگروند یا کشته شوند و هرگاه که متفرق شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای آن‌هایی که به جنگ آمده باشند خواهند بود یا نه بر تقدیر اول واجب است که ایشان را بکشند و در عقب گریخت‌های ایشان رفته بگیرند و بکشند و بر تقدیر ثانی احتیاج به این‌ها نیست بلکه وقتی که شکست خوردند و گریختند کافیت و باجماع مجتهدین ذریت [فرزندان] این طایفه و زنان ایشان را مسلمانان

مالک نمی‌شوند و همچنین مالک نمی‌شوند چیزی از مال‌های این طایفه را که در لشکرگاه نباشند خواه قابل نقل و تحویل باشد و خواه نباشد مالک نمی‌شوند و در مال‌های ایشان که در لشکرگاه است میانه مجتهدین خلاف است که آیا لشکریان مالک آن می‌شوند یا نه، اصلح آن است که مالک آن نمی‌شوند.

فصل چهارم در کیفیت جهاد کردن با کفار- بدان که در جهاد با کفار کردن بیست و هفت امر متعلق است سه امر واجب و ده امر حرام و شش امر سنت و هشت امر مکروه، اما سه امر واجب اول دعوت کردن به اسلام است زیرا که جایز نیست ابتدا بقتال کردن با کفار مگر بعد از آن که امام یا نایب او ایشان را بشهادتین و اقرار به وحدانیت خدای تعالی و عدل او و نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولادش و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کند، و اگر بی آن که امام کفار را دعوت به اسلام نماید، مسلمانی یکی از ایشان را بکشد گناه دارد، اما قصاص و دیت [دیه] بر او نیست و این دعوت را لازم است جماعتی را که دعوت به ایشان نرسیده باشد و عالم به بعثت رسول صلوات الله علیه و آله نبوده باشند، اما جماعتی را که دعوت به ایشان رسیده باشد و عالم به بعثت و دعوت رسول (ص) باشند.

کتاب جامع عباسی از شیخ بهالدین عاملی، چاپ انتشارات فراهانی، صفحات ۱۵۳ تا ۱۵۵.

رساله جهادیه - احکام اهل ذمه

محمدتقی مجلسی

کمترین مخلصان معروض می گرداند [کذا] که حق سبحانه و تعالی امر فرموده است، در قرآن مجید که: جهاد کنید با کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند، و آنچه حق سبحانه و تعالی حرام کرده است حرام نمی دانند، و به دین حق که اسلام است ایمان نمی آورند، و اینها جمعی اند که ما کتابها به سوی ایشان فرستاده ایم، که آن یهود و نصاری و مجوس باشند، یعنی با اهل کتاب جهاد کنید تا مسلمان شوند یا به دست خود جزیه بدهند، در حالتی که ذلیل و خوار باشند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - منقول است که فرمودند که: هر مولودی که متولد می شود، بر فطرت اسلام متولد می شود، البته پدر و مادر ایشان، ایشان را یهودی و نصرانی و مجوسی می کنند، و اگر ایشان فرزندان را به حال خود گذارند و ترغیب ننمایند یاران [؟] باطله خود را هر آینه، دین اسلام را اختیار خواهند نمود، چنان که مسلمانان بی آن که پدران و مادران ایشان به ایشان القا کنند دین اسلام را، مسلمان می شوند و خدا و رسول و ائمه هدی - صلوات الله علیهم - را اعتقاد

می‌کنند و دوست می‌دارند، خصوصاً هرگاه اندک عقلی به هم رسانند خود به خود می‌یابند که خداوندی دارند، که ایشان و عالمیان را ایجاد فرموده است و پیغمبری به ایشان فرستاده است و بعد از آن حضرت، پیشوایان دین که ائمه معصومین اند - صلوات الله علیهم - امامان ایشانند و به گفته ایشان عمل می‌باید کرد، پس حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین - صلی الله علیه و آله - امان دادند یهود و نصارا و مجوس به این شرط که اولاد خود را به مذهب باطل خود ترغیب ننمایند و یهودی و نصرانی و مجوس نکنند. و اما این جماعتی که امروز هستند از اهل امان نیستند و چون به شرط آن حضرت وفا نکردند و به اسانید [سندها] صحیحه و حسنه نیز از آن حضرت منقول است که حضرت سید المرسلین - صلی الله علیه و آله - جزیه را از اهل ذمه قبول کردند به این شرط که ربا نخورند و شراب و گوشت خوک نخورند، ظاهراً، و خواهر و دختر برادر و دختر خواهر را به عقد خود در نیاورند، و هر که یکی از این افعال را به جا آورد خدا و رسول از او بیزارند و از امان ایشان بیرون می‌روند و چون ایشان مخالفت کردند شروط را الیوم، امان ندارند و از اهل ذمه نیستند و به اسانید صحیحه منقول است از آن حضرت - صلوات الله علیه - که چون حق سبجانه و تعالی از ایشان طلبیده است که جزیه بدهند تا کشته نشوند و به بندگی در نیایند می‌باید که در ایشان به قدر وسع و طاقت جزیه بگیرند و چون فرموده است که ذلیل باشند می‌باید که مقرر سازند بر ایشان که هر سال چه چیز بدهند تا ذلت و خواری ایشان بیشتر باشد.

و از این باب اخبار بسیار است و آنچه علما ذکر کرده‌اند آن است که در امان ایشان شرط است که جزیه بدهند و گردن نهند احکام اسلام را، مثل آن که اگر کسی از ایشان بمیرد و وارث دوری از مسلمان داشته باشد و فرزندان داشته باشد پسر عمه پدرشان میراث می‌برد که مسلمان است و فرزندان میراث نمی‌برند. و اگر یهودی یا نصرانی یا مجوس خواهند که محاکمه داشته باشند به نزد حاکم مسلمان آورند و مدعی علیه نخواهد که بیابد از ذمه بیرون می‌رود، و اگر از ایشان زنا کرده باشد و محصن باشد،

به آن که [به این معنی که] اگر مرد باشد زن داشته باشد و یا زن باشد و شوهر حاضر داشته باشد و نزد حاکم مسلمان ثابت شود که زنا کرده است و حاکم خواهد که او را سنگسار کند و آن جماعت نگذارند هر که داخل است در آن نگذاشتن، از ذمه بیرون می‌روند و همه را می‌توان کشت و زنان و فرزندان ایشان را اسیر می‌توان کرد.

مجملاً شرط است در صحت امان ایشان که جزیه قرار دهند به نحوی که خواهد آمد و با خود قرار دهند که احکام مسلمانان بر ایشان جاری باشد. و شرط است در صحت امان ایشان که با مسلمان در مقام غدر نباشند به آن که احوال مسلمانان را به دشمنان ایشان از کفار ننویسند و جاسوسی کفار را نزد خود جا ندهند و با مسلمانان حرب نکنند، و مدد کفار بر حرب مسلمانان نکنند و در این سه چیز خلاقی نیست که اگر مخالفت کنند از امان بیرون می‌روند. و اما شروط دیگر مثل آن که فرزندان خود را ترغیب به دین خود ننمایند و منع نکنند مسلمانان را از هدایت کردن بزرگ و کوچک ایشان، و شبهات باطله خود را به احدی از مسلمانان نقل نکنند، خصوصاً به عوام ایشان و زن مسلمانان را نخواهند، و با زنان مسلمانان زنا نکنند، و با اولاد ایشان لواط نکنند، و شراب را ظاهر نسازند، و خوک را ظاهر نگردانند، و هر دو را نخورند ظاهراً، و مجوس مادر و خواهر و دختر برادر و دختر خواهر را نخواهند، که چون بر مسلمانان یا حاکم ایشان ظاهر شود از امان بیرون می‌روند.

و در بلاد اسلام احداث کنیسه که معبد ایشان است و یا معبد نصاری است و بیعه که معبد یهود است و خانه آتش که معبد مجوس است نسازند و اگر بسازند واجب است که همه را خراب کنند، مگر آن که حاکم مسلمان مصلحت داند که آن را مسجد کنند، و صورت مسیح را که ساخته‌اند بر مسلمانان ظاهر نسازند، و نسبت به حضرت سید المرسلین - صلی الله علیه و آله - و نسبت به ائمه معصومین - صلوات الله علیهم - حرف رکیکی نگویند، و نسبت به قرآن مجید سخن ناخوش نگویند، و بر والی مسلمانان لازم است که جمیع این‌ها را بر ایشان مقرر فرمایند و بعد از آن اگر کسی

مخالفت کند از امان بیرون است، و اگر دشنام دهند به حضرت سید المرسلین - صلی الله علیه وآله - هر که بشنود او را می باید بکشد، و اگرچه بر ایشان شرط نکرده باشد، هر که سب نبی کنند [کذا] واجب القتل است.

دیگر می باید که ناقوس نزنند به نحوی که مسلمانی آواز ناقوس ایشان را بشنود، و آواز خود را بلند نکنند و به خواندن تورات یا انجیل و غیر آن از کتاب محرّفه [تحریف شده]، و خانه های خود را بلندتر از خانه های مسلمانان نسازند. و خلافی نیست در آن که واجب است بر ایشان که این اعمال را نکنند، خواه شرط کنیم یا نکنیم. اما اگر شرط کرده باشیم که نکنند از امان بیرون می روند. علی الاشتهر تعزیر می کنند. و ظاهر احادیث صحیحه آن است که اگر تظاهر نیز نکرده باشند از امان بیرون می روند، و اگر شرط نکرده باشیم حد و تعزیر می کنند، و آن که هر جا که حدّ باشد حدّ می زنند مثل خوردن شراب، و هر چه حد نداشته باشد مثل خوردن گوشت خوک و اکثر اصحاب تاویل کرده اند بظاهره.

و التزام احکام اسلام که از لوازم امان است مقتضای آن است که هر حرامی که در دین اسلام حرام است به جا نیاورند، چنان که در آیه [و] حدیث صحیح نیست وارد است. پس بنابراین نمی باید پوست به مسلمانان بفروشند چنان که متعارف است و مکرّر منع کرده اند ایشان را و ممتنع نشدند بلکه به کرات و مرّات حکم شاهی ظلّ الهی وارد شد و تمرّد کردند از تظاهر فروختن خمر به مسلمانان چه جای کفار. و جمیع از علما گفته اند که مستحب است که والی مسلمانان بر ایشان مقرر سازد که محل عبادت مطلقاً نداشته باشند ظاهراً مانند دیر و صومعه و اگر خراب شده باشد تجدید نکنند، یعنی سنت است که این ها را شرط کنند با شروط سابقه اگر چه حرام است گردن سنت است شرط نمودن که اگر مخالفت کنند از امان بدر روند و شرط کنند که منع نکنند مسلمانان را از نزول [وارد شدن] در کین های [خانه ها] ایشان و ظاهراً سابقاً چنین بوده است که مانند رباط مردان قافله در آن جا نزول می کرده اند در شب و روز شرط کنند بر ایشان که منع نکنند و درهای آن ها را فراخ کنند که حیوانات با بار داخل توانند

شد، و اگر مطلع شوند که جمعی با مسلمانان در مقام غدردند [خیانت] ظاهر سازند و کتمان آن نکنند و ... خود را ظاهر ن سازند و آواز خود را در کنیسه‌های خود بلند نکنند نه در نماز و نه در خواندن کتاب‌های خود که مسلمانی بشنود، و به طلب باران بیرون نروند، و عید خود را ظاهر ن سازند مانند خواجه‌شویان، و چون مردگان خود را برند آواز خود را به ذکر و غیر آن بلند نکنند و تورات و انجیل و زند و پازند به مسلمانان خریدن این‌ها مگر به علمای ایشان که از جهت نقض و حجت جمعی تحریر نموده‌اند اما ایشان نمی‌باید که به بازار آورند از جهت فروختن و غیر آن.

و اظهار نکنند که ما عَزَّیر را خدا می‌دانیم، یا عیسی را خدا می‌دانیم یا پسر خدا می‌دانیم، نه چنان‌که الحال شایع است که زندیقی از نصاری آمده است و در هر خانه راه دارد و دو سه کلمه از ریاض می‌داند و با هر کس القا شبهات می‌کنند و می‌گویند که آمده‌ام و [کذا] مردمان را هدایت کنم و کسی نیست که این ملعون را بکشد و بی‌دغدغه واجب‌القتل است. دیگر با اموات خود آتش را ظاهر ن سازند [مردگان خود را نسوزانند]، اگر جمعی از جُهال مسلمانان نیز می‌کردند و اکثر ترک کرده‌اند و بعضی می‌کنند.

دیگر بنده از مسلمانان نخرند، قرآن هدیه نکنند. و اگر بنده از ایشان مسلمان شود برایشان جبراً بیع نماید به مسلمانان، همچنین قرآن را به ایشان ندهند که ریزه‌ریزه کنند و خدا چند کس را ... علی‌الحال.

و اگر کسی خواهد مسلمان شود خویشان او مضایقه نکنند و شبیه به مسلمانان نباشند در لباس مانند عمامه و نعلین مسلمانان. و اگر موی سر گذارند فرق نکنند که بشکافند و دو حصّه [قسمت] کنند و نه مردان و نه زنان ایشان، و مانند مسلمانان سخن نگویند، و مانند ایشان بر اسب عربی سوار نشوند و احوط آن است که بر یابو نیز سوار نشوند و اگر سوار شوند بر زین سوار نشوند، بلکه استر و الاغ سوار شوند، پالان‌دار و بر یک طرف سوار شوند و پاها را نیز از یک طرف آویزند و پیش سرهای خود را ن تراشند و روز باران بیرون نیایند که در بازارها راه روند و مسلمانان را نجس کنند و در مجالس، تعظیم مسلمانان نکنند و بر مسلمانان مقدم ننشینند، و اگر

در بیابانی راه روند ندانند بیایند یا مسلمانان تا ایشان را بر سر راه اقامت ندارند و آنچه حق سبحانه و تعالی حرام کرده است حرام نمی دانند و به دین حق که اسلام است ایمان نمی آورند و نظر به خانه های مسلمانان از درچه ها و پشت بام ها نکنند و با مسلمانان در تجارتات شریک نشوند و مسلمانان را نوکر نکنند، و بنا و نجار و فاعله از مسلمانان از جهت ایشان کار نکنند، و ضیافت نکنند مسلمانان را اگر بر ایشان وارد شوند سه روز یا آن که اقامت به جهت ایشان بیاورند از نان و مرغ و تخم مرغ و اگر بدل از نان آرد بیاورند بهتر است. و اگر نان آورند از مسلمانان بخرند و بیاورند، و شمشیر را حمایل نکنند در گردن، و لباس شان مخالف مسلمانان باشد چنان که کران [؟] لباس ایشان امتیاز دارد، و نصرانی کبود پوشند، چنانکه اکثر به این عمل می کنند و یهودان نیز رنگ روناس و امثال آن نپوشند و یهودان کلاه کبود لا جوردی بر سر می گذاشتند، چند سال است که بر طرف کرده اند و اولی آن است که او را بر سر گذارند و اگر آن که بر مندیل خود خرقة رنگی بیاویزند و زنان بر بالای رخت ها بر میان بندند و زنگی بر پا بندند که در حمامات نیز ایشان داشته باشند، و کفش های زنان ایشان دو رنگ باشد یک لنگ سرخ یا زرد دو رنگ دیگر به رنگ دیگر باشد، و در گردن زنان و مردان ایشان انگشتر آهن یا مس یا برنج بیاویزند، و اگر زمینی از مسلمانان بخرند خمس قیمت زمین را بدهند، و اگر مسلمانی ایشان را بکشد مسلمان را در عوض نمی کشند، و دیه می دهند مرد را و پنج و چهار صد دینار، و زن را بیست و پنج دینار می دهند، و اگر زنی بمیرد و وارث نداشته باشد میراثش از امام است، و اگر به خطا کسی را بکشد و خویشان نداشته باشد دیه اش با امام است و احکام ایشان بسیار است. بر این اختصار شد و نقیضش بر وجه کمال در «لوامع صاحبقرانی» است و وجه وسط در «لمعات شاهنشاهی» است...

و جمعی گفته اند که آنچه حضرت امیر المومنین - علیه والسلام - برای آن مقرر فرموده همان را می دهند به جزیه و آن به حساب زمان حضرت، از اغنیا پنج اشرفی به خمسی کم یا چهار اشرفی و چهار خمس اشرفی

بوده است، و تجار و متوسط نصف این و فقرا ربع این را مقرر فرمودند و به عنوان قیمت نقره، حال تقریباً نصف این مبلغ می شود و چون نقره ارزان شده است و طلا گران شده است و شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است که هرچه مقدور باشد که تواند داد می گیرند و اگر هر یک صد... داشته باشند می گیرند به حسب ظاهر کلام شیخ تا به زودی مسلمان شود. و جمعی گفته اند: که از طرف قلت یک اشرفی است و از طرف کثرت هرچه برای امام اقتضا کند و از وقت گرفتن مستوفی که می باید جزیه می گیرد که نشسته باشد و ذمی ایستاده دست خود را از گریبان پیراهن درآورد و زر را در نزد او بریزد تا امام گوید که بس، و مستوفی که اخذ می کند ریش ذمی را می گیرد و بعد از آن سیلی محکمی بر بناگوش او می زند. و قولی هست که از پشت سر نیز شخصی گردنی می زند و تفسیر کلام الهی بر این نحو کرده اند که در وقت دادن ذلیل باشند.

و در راه رفتن راه بر ایشان تنگ می کنند، به آن که او وسط جاده راه روند و از کناره های راه بروند، و اگر ازدحامی باشد مسلمانان، نروند، و چون ازدحام تخفیف یابد ذمی برود، و اگر در حمام باشند اول مسلمانان غسل بکنند دیگر ذمی، و همه جا مسلمان را بر خود مقدم دارند، و نزد قاضی که روند مسلمان نشسته باشد و ذمی ایستاده باشد، و زنان ایشان به منزله کنیزانند و روی ایشان را می توان دیدن از روی لذت، و زنان ذمی زنان مسلمان را برهنه نبینند، بنابراین می باید به حمام مسلمانان نروند تا زنان مسلمانان را در نیابند، و احکام ذلت ایشان بسیار است، مجمل در این عرضه مذکور شد و مفصلی نیز انشاء الله به عرض خواهد رسید به فضل الله تعالی و عونه و دیگر دوستی با ایشان حرام است، و ایشان را امین کردن، مگر دست و مصافحه [دست دادن] کردن. بر ایشان سلام کردن خلاف است مشهور تحریم است، مگر در ضرورت، و اگر ایشان سلام کنند علیک می باید گفت با هر یک الله و امثال این، و اگر علما ایشان را اخراج نمایند، اسلام ایشان به زودی حاصل می شود. و ظاهراً اگر شاه عالم پناه ظل الله فی الارضین هر که مسلمان بشود نوکر کنند همه بزودی مسلمان می شوند،

بلکه همین شروط را هرگاه بر ایشان مقرر فرمایند. و جزیه را به جمعی می باید داد که جهاد کنند و در حالت غیبت امام نیز جهاد واجب است، وقتی که کفار بر سر مسلمانان آیند و امثال این اعمال سبب رفعت شان است در دنیا و عقبی و ثواب این ها را نهایت نیست. بدان که بر پادشاه اسلام واجب است که جمیع شعائر اسلام را افادت فرمایند و شعائر کفر را زایل گردانند و نام نیک ایشان تا قیامت برپا باشد و ضرری بر ایشان نمی رسد بلکه نفع به کافه عالمیان می رسد.

رساله احکام اهل ذمه، از محمدتقی مجلسی، به کوشش
سید ابوالحسن مطلبی،
میراث اسلامی ایران، به کوشش رسول جعفریان، دفتر سوم،
۱۳۷۵، صفحات ۷۰۷ تا ۷۱۶

رساله صواعق اليهود

محمد باقر مجلسی

...بدان که حق تعالی جزیه را برای اهل کتاب مقرر فرموده است به سبب آن که ایشان به هدایت نزدیک تراند از سایر کافران، زیرا که اطوار و آثار انبیا علیهم السلام را شنیده اند، و اوصاف آن حضرت را در کتب خود دیده اند.

هرگاه مدتی در میان مسلمانان بمانند، و آیات قرآنی و احادیث نبوی و اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام را بشنوند، و شرایع حقه و عبادات کامله اهل اسلام را مشاهده نمایند، اگر تعصب نورزند زود به علم حقیقت دین اسلام به هم می‌رسانند.

و هرگاه شرایط جزیه را در حق ایشان رعایت نمایند و به خواری و مذلت در میان مسلمانان زندگی کنند، تعصب ایشان را مانع از قبول دین حق نخواهد گردید، و به زودی قبول دین اسلام خواهند نمود.

چنان به حق تعالی در قرآن مجید فرموده است:

فَاتْلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ*

یعنی: مقاتله کنید با آن‌ها که ایمان نمی‌آورند به خدا و نه روز قیامت، و حرام نمی‌دانند چیزهایی را که حرام گردانیده است آن‌ها را خدا و رسول او، مانند شراب و گوشت خوک، و اعتقاد نمی‌کنند به دین حق از آن‌ها که کتاب به ایشان داده است، تا بدهند جزیه را از دست خود در حالتی که خوار و ذلیل باشند.

احکام جزیه

باید دانست که به اتفاق علمای امامیه رضوان الله علیهم جزیه مخصوص اهل کتاب است، یعنی یهود که تورات دارند و نصارا که انجیل دارند، و گبران که شبه کتاب دارند و پیغمبری بر ایشان مبعوث شد و کتابی آورد که در دوازده هزار پوست گاو نوشته می‌شد، پیغمبر خود را کشتند، و کتاب خود را سوزاندند.

پس زردشت به عوض کتاب ایشان زند و پازند را برای ایشان نوشت، و آن شبه کتاب است که گمان می‌کنند که کتاب خدا است، و کتاب اصل ایشان با سایر کتب انبیا نزد حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه است. و از غیر این سه فرقه از بت پرستان و سایر کفار قبول جزیه نمی‌توان نمود.

و اگر حاکم مسلمان مصلحت داند در آن که بعضی از ایشان را امان دهد که داخل بلاد مسلمانان شود، خواه بر ایشان عوضی قرار کنند که بدهند و خواه نکنند، مشهور آن است که جایز است. و جزیه بوجود آن بالغ و عاقل می‌باشد، از اطفال نابالغ جزیه نمی‌گیرند، و بر دیوانه که همیشه دیوانه باشد جزیه نیست، و بر زنان جزیه نمی‌باشد.

و مشهور آن است که بر مردان پیر و کور و مزمن که حرکت نتوان کرد جزیه می‌باشد. و در غلام خلاف است، و مشهور آن است که جزیه بر او هست، و از آقای او می‌گیرند جزیه او را.

و ایضا مشهور میان علما آن است که از فقیر و پریشان جزیه می‌گیرند، و اگر نداشته باشد مهلت می‌دهند تا به هم رسانند، اگر چه به گدایی باشد. و مشهور آن است که جزیه مقداری ندارد، آن چه امام علیه السلام یا

نایب او مصلحت داند مقرر می‌گرداند، و جایز است جزیه را بر سر ایشان قرار کنند، که مثلاً هر جریبی چند بدهند و خلاف است در آن که آیا بر هر دو قرار می‌توان کرد یا نه، و روایتی وارد شده است که نمی‌توان کرد، و این احوط است.

و جایز فرق میان ایشان قرار کنند، چنان چه حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام بر فقیر دوازده درهم قرار داد، و بر متوسط الحال بیست و چهار درهم، و بر غنی و مالدار چهل و هشت درهم که به حساب آن زمان نزدیک به پنج اشرفی بوده است.

و آن چه ضرور است در تحقق ذمه آن است که قبول جزیه بکنند، و کاری که منافای امان باشد، مثل جنگ کردن با مسلمانان و مدد کردن کافران در جنگ، ایشان به عمل نیاورند.

و بعضی گفته‌اند که باید التزام احکام مسلمانان بکنند، و حکمی که حاکم مسلمانان موافق شرع بر ایشان کند امتناع نکنند.

و گفته‌اند آن چه سزاوار است که حاکم مسلمانان بر ایشان شرط کند هفت چیز است:

اول: آن که زنا با زنان مسلمانان نکنند، و متعرض عرض اطفال ایشان نشوند.

دوم: آن که زنان مسلمانان را نکاح نکنند.

سوم: آن که وسوسه مسلمانان نکنند که ایشان را از دین برگردانند.

چهارم: آن که راهزنی مسلمانان نکنند.

پنجم: آن که جاسوس کافران را راه ندهند.

ششم: آن که معاونت کافران بر مسلمانان نکنند. که ایشان را راهنمایی

بر راه غلبه بر مسلمانان کند، و احوال مسلمانان را به ایشان نویسند.

هفتم: آن که مردان و زنان و اطفال مسلمانان را نکشند.

اگر این هفت چیز را بر ایشان شرط کرده باشند مخالفت کنند از امان

بدر می‌روند، و اگر شرط نکرده باشند حد و تعزیری که برایشان می‌شود،

موافق شریعت اسلام به عمل می‌آورند، و از امان بدر نمی‌روند.

و اکثر علما گفته‌اند که باید به عمل نیاورند امری را که موجب منقصت

دین اسلام باشد، به آن که جناب مقدس الهی، یا حضرت رسول، یا یکی از

ائمه معصومین صلوات الله علیهم را به بدی یاد کنند.

و باید که این شرط بر ایشان بشود، و اگر خلاف این شرط بکنند از امان به در می روند. و اگر العیاذ بالله به خدا و رسول و ائمه علیهم السلام دشنام دهند، هر که از ایشان بشنود و ایمن از ضرر باشد واجب است که او را بکشد.

و از جمله اموری که ایشان را منع از آن باید کرد، و با وجود شرط اگر خلاف آن کنند از امان بدر می روند، و اگر شرط نشده باشد از امان بدر نمی روند چند چیز است:

اول: آن که امری چند در شرع اسلام حرام است، و ایشان حلال می دانند، و ضرری از آن به مسلمانان نمی رسد علانیه واقع نسازند، مانند شراب و گوشت خوک خوردن، و محارم خود را عقد کردن و امثال آن.

دوم: آن که احداث کلیسا و معابد خود و آتشکده در بلاد اسلام نکنند، و اگر داشته باشند و محتاج به تعمیر شود، تعمیر می توانند کرد، و اگر خراب شود خلاف است که بار دیگر در همان موضع می توانند ساخت یا نه.

سوم: آن که صدا بلند نکنند به خواندن کتاب های خود، و ناقوس ننوازند، و بعضی گفته اند آهسته می توانند نواخت به نحوی که مسلمانان نشنوند.

چهارم: آن که خانه های خود را بلندتر از خانه مسلمانانی که همسایه ایشان یا در خانه ایشان باشد ن سازند. و بعضی گفته اند که مساوی نیز نباید بسازند، بلکه باید پست تر باشد.

پنجم: آن که اکثر علما گفته اند که سزاوار است که حاکم مسلمانان بر ایشان شرط کند که در لباس خود ممتاز باشند از مسلمانان، که مشتبّه به مسلمانان نشوند، چنان چه متعارف بوده است که یهودان جامه عسلی می پوشیده اند، و نصارا جامه های سیاه و کبود می پوشیده اند، و نصارا زنار بر کمر بندند، و یهودان پارچه ای به رنگ دیگر بر روی جامه بدوزند که نمایان باشد.

و بعضی گفته اند که مخالف کفش متعارف مسلمانان باشد بپوشند، یا آن که یک تای کفش به رنگی باشد و تای دیگر به رنگ دیگر، مثل آن که یکی زرد باشد و دیگری سرخ، و انگشتر آهن یا سرب یا مس در گردن ببندند، و در حمام زنگی بر پا ببندند، که از مسلمانان ممتاز باشند و همچنین زنان

ایشان باید که در لباس از زنان مسلمانان ممتاز باشند با آن‌ها که مذکور شد یا غیر آن‌ها.

ششم: آن‌که بر اسب عربی سوار نشوند، یا مطلباً بر اسب سوار نشوند، بلکه بر استر و درازگوش سوار شوند، و بر زین سوار نشوند، بلکه بر پالان سوار شوند، و پاها را از یک طرف بیاویزند، و شمشیر و خنجر و سلاح با خود برندارند، بلکه در خانه‌های خود نیز نگاه ندارند.

و بر اکثر این امور مستندی ندیده‌ام، اما اگر حاکم مسلمانان مصلحت داند و این‌ها را بر ایشان شرط کند انساب خواهد بود.

و بعضی گفته‌اند: باید قدر جزیه معلوم ایشان نباشد، تا پیوسته در عرض سال در تشویش و اضطراب بوده باشند، و در وقت ادای جزیه باید بر روی زمین نزد گیرنده جزیه بایستد و بگوید بشمار، و او زر بشمارد تا وقتی که مسلمان بگوید بس است.

و بعضی گفته‌اند: باید سر را به زیر اندازد در وقت دادن، و چون ادا کند گیرنده جزیه بر ریشش چسبد و طپانچه بر رویش بزند، و بر این‌ها مستندی ندیده‌ام.

و گفته‌اند: مستحب است که اگر مسلمان با ایشان در راهی روند ایشان را در میان جاده راه ندهند، در کنار راه بروند، و در حمام چون مسلمان در حوض باشد ایشان داخل حوض نشوند، و در مجالس ایشان را بالا نشانند، و ابتدا به سلام نکنند بر ایشان، و اگر ایشان سلام کنند در جواب علیک بگویند.

و با ایشان شرکت نکنند، و مضاربه به ایشان ندهند، و واجب است که ماکولاتی که قابل تطهیر نباشد، مانند روغن و عرق‌ها که ایشان ملاقات کرده باشند از ایشان نگیرند.

اگر چیزی باشد که قابل تطهیر باشد مانند جامه‌ها، اگر خشک از ایشان گیرند پاک است. و اگر ملاقات به رطوبت کرده باشد، بعد از گرفتن آب کشند.

و پوست آن‌چه از پوست به عمل می‌آید، مانند کفش و چکمه و گوشت و چیزهایی که در طهارت و حلیت آن‌ها تذکیه [گلوئی حیوان حلال گوشت را بریدن] شرط است، از ایشان نمی‌توان گرفت.

و همچنین مایعاتی که در میان پوست جا کرده باشند، مانند روغن و دوشاب و شیره امله و هلیله، و امثال اینها که در میان دبه یا مشک کرده باشند از ایشان نمی‌توان گرفت. و در این احکام سایر کفار از هندو و غیر ایشان با ایشان شریکند، بلکه بدترند.

و ایضا بهتر آن است که حاکم مسلمانان مقرر فرماید که جمیع کفار در روز برف و باران از جاهای خود حرکت نکنند که مسلمانان را نجس می‌کنند.

و اگر بشنوند که ایشان به مسلمانی دشنام داده‌اند، یا اهانت رسانیده، منع و زجر و تادیب کنند، و ایشان را بر مسلمانان مسلط نگردانند، و مسلمانان را نیز تاکید کنند که به عیب اهانت به ایشان نرسانند.

و اگر میان ایشان و مسلمانان منازعه باشد باید حاکم شرع مسلمانان میان ایشان حکم کند. و اگر با یک نزاعی داشته باشند، مشهور آن است که حاکم مسلمانان مخیر است میان آن‌که به شرع اسلام میان ایشان حکم کند، یا حواله به حکام ایشان بکند، و اگر حکم کند بهتر است.

* قرآن آیه ۲۹ - سوره توبه

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز آخرت ایمان ندارند و چیزی را که خدا و رسولش حرام کرده، حرام نمی‌دانند و متدین به دین حق نیستند بجنگید، تا با خواری و حقارت با دست خود جزیه (مالیات سرانه) بدهند.

رساله صوایق الیهود، محمدباقر مجلسی، تحقیق سید مهدی رجایی، از کتاب ۲۵ رساله فارسی، نشر کتابخانه آیت الله مرعشی، قم ۱۴۱۲ هجری قمری صفحات ۵۱۳ تا ۵۲۲.

احکام اهل ذمه در کتاب تحریرالوسیله

آیت الله روح الله خمینی در کتاب تحریرالوسیله دیدگاه‌های فقه اسلامی خود را بیان کرده است. کتاب تحریرالوسیله به زبان عربی و در چهار جلد نوشته شده و توسط محمدباقر موسوی همدانی به فارسی ترجمه و به چاپ رسیده است.

روح الله خمینی بخش‌هایی از جلد اول و چهارم کتاب تحریرالوسیله خود را، اختصاص به حقوق و شرایط اقلیت‌های مذهبی و یا به عبارتی دیگر اهل ذمه داده است. او دیدگاه‌های خود را در مورد اهل ذمه در این بخش‌ها آورده است. او احکام و الزامات و شرایط و محدودیت‌های بسیاری را برای اهل ذمه ذکر کرده است، که بسیاری از آن‌ها با شرایط جهان امروز قرن‌ها فاصله دارند. در این بخش سعی می‌شود که آنچه را که او در کتاب تحریرالوسیله در مورد اهل ذمه نگاشته، در یک جا جمع‌آوری و آورده شود.

بسیاری از نظرات روح الله خمینی در مورد اهل کتاب شباهت‌های زیادی به دیدگاه‌های محمدتقی مجلسی و محمدباقر مجلسی دارد. به نظر می‌رسد که او بسیاری از دیدگاه‌های خود را از رساله‌های آنان اقتباس کرده است.

تتمه‌ای در مورد احکام اهل ذمه

نوشته : آیت الله روح الله خمینی
ترجمه : محمد باقر موسوی همدانی

جلد اول

بخش نجاسات

دهم از نجاسات کافر است و کافر کسی است که متدین بدینی غیر اسلام باشد و یا اگر اسلام اختیار کرده و منتسب به آن شده یکی از ضروریات اسلام را با این که می‌داند از ضروریات است منکر باشد به طوری که برگشت انکارش نسبت به آن ضروری به انکار رسالت و یا تکذیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا تنقیص شریعت مطهره آن جناب باشد و یا از او گفتار و کرداری سر بزند که اقتضای کفر او را داشته باشد و در کافر فرقی نیست مرتد و کافر اصلی چه حربی و چه ذمی^۱ و اما ناصبی‌ها که با امام امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی می‌کنند و به آن جناب ناسزا می‌گویند و خوارج که خدایتعالی هر دو طائفه را لعنت کند بدون تردید نجسند چه این که چیزی از ضروریات اسلام را انکار داشته باشند و برگشت انکارشان به انکار رسالت باشد یا نه و اما غالی‌ها که درباره امام امیرالمؤمنین علیه السلام غلو نموده (آن جناب را العیاذ بالله خدا می‌دانند) اگر این غلوشان مستلزم انکار الوهیت خدای تعالی و مستلزم انکار توحید و یگانگی خدایتعالی و یا نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد آن‌ها نیز کافرنه و گرنه حکم بکفرشان نمی‌شود.

هفتم از چیزهایی که نجس را پاک می‌کند اسلام است که پاک کننده کافر است حال چه این که کافر اصلی باشد و یا مرتد یعنی

۱- در این بخش آیت الله خمینی به صراحت، تمام غیر مسلمانان را نجس می‌داند.

پس از اسلام کافر شده باشد که چنان چه مسلمان شود پاک می‌شود چه مرتد فطری باشد یا ملی مرد باشد یا زن و با پاک شدن بدن کافر همه چیز او حتی موی بدنش و ناخنش و آب دهان و بینیش و سایر فضلات متصل به او پاک می‌شود.

هشتم تبعیت است و منظور از آن این است که وقتی کافری مسلمان شد به تبع او فرزند بالغش نیز پاک می‌شود حال چه این که فرزند بلافصل باشد یا با فصل (فرزند خودش باشد و یا نوه‌اش) و چه اینکه شخص مسلمان شده پدر فرزند باشد و یا مادرش و اما طفلی که بدست مسلمانی اسیر شده در حالی که پدر یا مادر او به تبع اسیر کننده‌اش پاک نمی‌شود.

جلد چهارم

بخش اهل ذمه

گفتار در کسی که از او جزیه می‌گیرند

مساله ۱ - از یهود و نصاری که اهل کتاب هستند و هر ملتی که شبهه داشتن کتاب در آن‌ها هست نظیر مجوسی‌ان جزیه یعنی مالیات سرانه گرفته می‌شود، و در این حکم فرقی نیست بین مذاهب مختلفه آنان نظیر کاتولیک و پروتستان و غیر این‌ها هر چند که در فروع و بعضی از اصول مختلف باشند بعد از آن که همه نصاری یا یهود یا مجوس خوانده می‌شوند.

مساله ۲ - حکومت اسلامی جزیه را از سایر فرقه‌های کفار یعنی مشرکین مانند بت پرستان و ستاره پرستان و غیر این‌ها نمی‌پذیرد، چه عرب و چه عجم، چه این که خود را به صاحب کتابی مثل ابراهیم و داود و انبیائی دیگر منسوب کنند و چه نکنند، بنابراین از غیر یهود و نصاری و مجوس غیر از اسلام آوردن و یا کشته شدن پذیرفته نیست، و هم چنین از کسانی که در اصل یکی از این سه کیش را نداشته‌اند و جدیداً یعنی بعد از نسخ شرایع سه گانه بوسیله اسلام به این کیش‌ها درآمده‌اند جزیه پذیرفته نیست و کافر حربی شناخته می‌شوند که یا

به اسلام در می آیند یا کشته می شوند، چه این که قبلاً مشرک بوده باشند و چه از فرقه های باطل دیگر باشند.

مساله ۳ - فرقه های سه گانه نامبرده اگر به شرائط ذمه گردن نهند بر مذهب شان ابقاء می شوند چه عرب باشند و چه غیر عرب، و همچنین کسانی که از نسل این سه فرقه دنیا می آیند که جزیه از آنها قبول می شود و بر مذهب شان ابقاء می شوند.

مساله ۴ - همانطور که در مساله دوم گفتیم کسانی که قبل از نسخ شرایع سه گانه بوسیله اسلام از دین خود بیرون آمده و به یکی از این سه شریعت داخل شده باشند بر همان دینی و شریعتی که پذیرفته اند ابقاء می شوند (و اسلام کاری به آنها ندارد)، و اما بعد از نسخ آن (بعبارت ساده تر بعد از نزول قرآن مجید) به یکی از این سه شریعت نمی شود بلکه حکم شان حکم کفار غیر اهل کتاب است که یا اسلام را می پذیرند و یا کشته می شوند، و اگر مسلمانی از اسلام بیرون رود و به یکی از این سه شریعت و یا مسلکی دیگر بگردد مرتد است که حکمش در باب ارتداد بیان شد.

مساله ۵ - اگر سپاه اسلام قومی از مشرکین را به محاصره خود درآورند و آنان ادعا کنند که ما مشرک نیستیم بلکه یهودی و یا نصرانی و یا مجوسی هستیم از آنان پذیرفته می شود البته بشرطی که جزیه بپردازند و اسلام کاری به آنان نداشته و به اقامه بینه تکلیف شان نمی کند، و اگر بعضی از آن مردم ادعا کنند که اهل کتابند و بعضی دیگر منکر نمی کند، و اگر بعد از بسته شدن عقد جزیه ثابت می شود و حاکم توجهی به انکار منکر نمی کند، و اگر بعد از بسته شدن عقد جزیه ثابت شود که دروغ می گفتند و اهل کتاب نیستند حال یا خودشان اقرار کنند و یا شهود عدل شهادت دهند و یا از طریق معتبر دیگر ثابت شود که اهل کتاب نبوده اند و با اسلام نیرنگ کرده اند آن عقد خودبخود لغو می شود.

مساله ۶ - جزیه (که مالیاتی است سرانه) از کودکان و دیوانگان و زنان گرفته نمی شود، حال آیا پیران سالخورده و افراد زمین گیر و نابینا و عقب ماندگان فکری نیز مستثناء هستند یا نه؟ در آن تردید

است و اشبه آنست که جزیه از آن‌ها ساقط نیست، از این چند طایفه گذشته جزیه را از تمامی افراد می‌گیرند حتی روحانیون و فقرائشان، لکن به فقراء مهلت می‌دهند تا برای پرداخت جزیه تمکن پیدا کنند.

مساله ۷ - جایز نیست در عقد ذمه شرط شود که جزیه یا بعضی از آن را از زنان نیز بگیرند و اگر چنین شرطی در عقد جزیه ذکر شود تنها همان شرط باطل است و عقد جزیه باطل نمی‌شود، و اگر سپاه اسلام قلعه‌ای از اهل کتاب را به محاصره خود درآورد و قبل از بستن عقد جزیه به کیش خود باقی بمانند پذیرفته نمی‌شود و حتی بعد از عقد جزیه نیز این درخواست قبول نمی‌شود.

مساله ۸ - کسی که مجنون دائمی است مادامی که بهبودی نیافته از پرداخت جزیه معاف است و اگر بهبودی یابد و بهبودیش یکسال دوام پیدا کند مشمول جزیه میشود، و اگر جنونش ادواری است یعنی مدتی دیوانه و مدتی سالم است بعضی گفته‌اند طبق حالت غالبی او با عمل می‌شود اگر حالت غالبی او جنون است جزیه از او نمی‌گیرند و اگر سلامتی است و جنونش گاه‌گاهی است مشمول جزیه می‌شود لکن این سخن محل اشکال است و در اصل ثبوت جزیه او اشکال و تردید است .

مساله ۹ - هر کودک نابالغ از اهل کتاب که بحد بلوغ برسد امر می‌شود به اسلام یا پرداخت جزیه، اگر از پرداخت آن سر باز زند کافر حربی شمرده می‌شود، و واجب است بعد از بلوغ کودکان‌شان عقد جزیه با آن‌ها بسته شود و عقدی که با پدران‌شان بسته شده بود کافی از آنان نیست و وقتی عقد بسته شد بعد از گذشتن یکسال از روز بسته شده عقد جزیه خود آنان باید جزیه را بدهند، و سال پرداخت پدران‌شان با سال خود آنان یکی نمی‌شود بلکه هر فردی سال جزیه خود را دارد و اگر کودکی در حال سفاهت و کم‌عقلی بحد بلوغ برسد عقد جزیه بستن با او موقوف به اذن ولی اوست.

مساله ۱۰ - اگر جوانی از اهل کتاب که تازه بحد بلوغ رسیده در پاسخ دعوت اسلام که باید یا جزیه دهد یا مسلمان شود و یا محکوم به مرگ شود زیر بار جزیه نرفت و مسلمان هم نشد کشتن او جایز

نیست بلکه او را به مامنش بر می گردانند چون او داخل در امان پدرش هست.

گفتار در مقدار جزیه

مساله ۱ - در شریعت مقدسه اسلام ضابطه و مقدار معینی مقرر نشده بلکه مقدار آن بستگی به تشخیص حاکم دارد که از نظر مصالح روز و مکان و زمان و مقتضیات احوال تفاوت می کند، بهمین جهت برای حاکم اسلام که قومی را به محاصره خود درآورده بهتر آن است که برای جزیه آنان اندازه ای معین نکند و اختیار آن را بر امام علیه السلام واگذار نماید که این، صغار و ذلت سرکشان از پذیرفتن حق را بهتر تامین می سازد.

مساله ۲ - والی می تواند جزیه را سرانه قرار دهد و جایز است بر اراضی و یا هم بر سرانه و هم بر اراضی قرار دهد بلکه حتی جایز است جزیه را بر گوسفندان و گاو و شتر و درختان و مستغلات قرار دهد، تا مصلحت چه چیز را اقتضا کند.

مساله ۳ - اگر والی مسلمین در عقد ذمه جزیه را سرانه قرار دهد بعد از آن دیگر جایز نیست چیزی از اراضی و اموال دیگرشان را بگیرد، و اگر بر اراضی قرار داد دیگر بعد از آن جایز نیست مالیات سرانه بگیرد و اگر جزیه را بر هر دو بست جایز نیست هر دو جزیه را تنها از یکی بگیرد، و حاصل کلام این که واجب است طبق عقدی که بسته و شرطی که کرده عمل کند.

مساله ۴ - اگر برای مدت یک سال جزیه را بر سرانه یا بر اراضی یا غیر آن ها قرار داد جایز است در سال های دیگر آن را تغییر داده مورد جزیه را یکی از آن دو و یا بر همه چیز آن ها قرار دهد و نیز جایز است مقدار آن را کم یا زیاد کند.

مساله ۵ - اگر هنگام معامله حدود و مشخصات جزیه را ذکر نکند و آن را منوط به نظر امام علیه السلام نماید امام علیه السلام اختیار دارد بهر نحو که بخواهد و بهر مقدار و بر هر چیز مصلحت بداند جزیه معین نماید.

مساله ۶ - برای والی مسلمین جایز است که با اهل کتاب هنگام جزیه علاوه بر آن این شرط را هم بکند که هر گاه سپاه اسلام از سرزمین آنان گذشت و غیر سپاه هیئتی (مثلاً سیاسی یا علمی) از آن جا عبور کرد اهل کتاب از آن ها پذیرائی کنند و علی الظاهر لازم است زمان این ضیافت را معین کند که مثلاً یک روز باشد یا سه روز یا بیشتر، و اما چگونه پذیرائی کردن را جایز است به عرف و عادت و اگذار نماید عادت خود آنان که وقتی از اهل ادیان دیگر که اهل کتاب را نجس می دانند میهمان ایشان می شود چگونه پذیرائی می کنند بهمان نحو از مسلمین پذیرائی نمایند.

مساله ۷ - جزیه هم مانند زکات و مالیات همه ساله گرفته می شود، و ظاهراً جایز است با اهل ذمه شرط کند که جزیه را اول هر سال یا آخر آن و یا وسط آن بپردازند و اگر در قراردادی زمان پرداخت را معین نکند ظاهر این است که پرداخت آن در آخر سال واجب می شود، و چون چنین است اگر یکی از اهل ذمه قبل از تمام شدن سال و یا بعد از آن و قبل از پرداخت و یا در اول سال (در صورتی که اول سال شرط شده باشد) قبل از پرداخت مسلمان شود جزیه از او ساقط می گردد.

مساله ۸ - ظاهر این است که جزیه با مسلمان شدن اهل کتاب ساقط می شود چه این که مسلمان شدنش جدی و واقعی باشد و چه بخاطر ندادن جزیه باشد، و این که بعضی گفته اند اگر بخاطر سقوط جزیه مسلمان شده باشد ساقط نمی شود ضعیف است.

مساله ۹ - ذمی اگر بعد از تمام شدن سال و قبل از پرداخت جزیه بمیرد جزیه از او ساقط نمی شود بلکه حاکم آن را از ترکه وی می گیرد، و اگر در وسط سال بمیرد و در صلح نامه اول سال شرط شده باشد از ترکه او می گیرد، و همچنین است اگر زمان پرداخت بین سال تعیین شده باشد و او بعد از تحقق شرط مرده باشد، و اما اگر شرط شده باشد که هر ماه فلان مبلغ بپردازد و او در بین سال بمیرد بهر مقدار که از سال زنده بوده به آن مقدار جزیه را از ترکه او می گیرند، و اگر آخر سال برای پرداخت معین شده باشد به این معنا که او در آخر

سال بدهکار شود و او جلوتر از دنیا برود حاکم مسلمین چیزی از او طلب‌کار نمی‌شود، و اگر شرط شده باشد که جزیه را از همان اول سال بدهکار باشد ولی آخر سال بپردازد و او در بین سال بمیرد آیا ورثه می‌تواند تا آخر سال پرداخت را تاخیر بیندازد یا با مردن مورث بدهی مدت‌دار او فوری می‌شود؟ مساله محل تامل است هر چند که فوری شدن آن مانند سایر بدهی‌ها بعید نیست.

مساله ۱۰ - برای والی مسلمین جایز است جزیه را از بهای کالاهای حرام از قبیل پول خمر و گوشت خوک و مردار و امثال آن‌ها بگیرد چه این که خود اهل ذمه این گونه پول‌ها را بعنوان جزیه بدهند یا آن که به والی حواله دهند جزیه را از کسی بگیرد که بهای آن‌گونه کالاهای را که در آن نیز مانند خود آنان این گونه کالاهای را حلال بداند، و اما گرفتن عین آن گونه اموال بعنوان جزیه از اهل ذمه جایز نیست.

مساله ۱۱ - ظاهراً مصرف جزیه در این ایام همان مصرف خراج اراضی است و بعید نیست که مصرف بعضی اصناف در بعضی اموال معین شده باشد.

مساله ۱۲ - عقد ذمه را امام علیه‌السلام می‌بندد و در غیبت آن جناب نائب مبسوط‌الیدش مسئول آن است و در این اعصار که هم امام صلوات‌الله علیه غائب است و هم نواب عامش بسطید ندارند وقتی حکومت‌های جور عقد جزیه می‌بندند برای ما جایز است ترتیب آثار صحت به آن بدهیم، مثلاً اگر به ما جایزه‌ای و یا هزینه‌ای پرداخت در آن تصرف کنیم، این از طرف حاکم جائز بود اما از طرف اهل کتاب که با چنین حاکمی عقد جزیه بسته است او نیز بهمین وسیله از کافر حربی بودن بیرون می‌آید (یعنی جان و مالش محترم است).

مساله ۱۳ - مالی که در عقد جزیه شرط می‌شود می‌تواند هر چیزی باشد که حاکم مسلمین آن را صلاح اسلام و مسلمین بداند که یا پول نقد است یا کالا یا جواهر یا احشام یا چیزهای دیگر.

گفتار در شرائط ذمه

شرط اول - ذمی شدن کفار اهل کتاب و برخوردار شدن شان

از امنیت و آزادی قبول جزیه‌ای است که حاکم مسلمین یعنی امام علیه السلام و یا والی شرط می‌کند، و آن هم مالیات سرانه است یا جزیه بر زمین‌ها یا بر هر دو و یا بر غیر آن دو و یا بر همه آن‌ها. شرط دوم - این که کاری که منافات با امنیت است را انجام ندهند. مثلاً تصمیم نگیرند که با مسلمانان جنگ کنند و یا مشرکین را در جنگ با مسلمانان کمک کنند.

مساله ۱ - مخالفت با این دو شرط باعث می‌شود اهل ذمه از ذمه خارج شوند بلکه شرط اول از مقومات عقد جزیه است که مخالفت با آن کافی است در خروج از ذمه و اما شرط دوم از مقتضیات امان است بنابراین اگر این دو امر شرط نشوند بلکه جزء عقد آورده شوند بهتر است، و اگر اهل ذمه کاری منافی با امان نامه (که همه عقد جزیه است) را انجام دهند ناقض عقد شناخته می‌شوند و از ذمه خارج می‌گردند چه این که این معنا در عهد نامه شرط شده باشد یا نه.

شرط سوم - این که در کشور اسلام تظاهر به منکرات نکنند یعنی اعمالی که از نظر اسلام حرام و ممنوع است نظیر شرب خمر و خوردن گوشت خوک و ازدواج با محرم‌ها را علنی مرتکب نشوند.

شرط چهارم - این که خود را محکوم به احکام مسلمین بدانند و مانند مسلمین محکوم به اداء حق و ترک حرام و اجراء حدود الهی و امثال آن باشند، و نزدیک‌تر به احتیاط آن است که حاکم مسلمین این شرط چهارم را در عهدنامه با آنان اشتراط و قید نماید.

مساله ۲ - اگر این دو شرط یعنی شرط سوم و چهارم در ضمن عقد ذمه اشتراط [شرط] شوند و کفار ذمی مخالفت با آن‌ها کنند عهد را نقض نموده و از ذمه مسلمین خارج شده‌اند، بلکه احتمال دارد در صورتی هم که در ضمن عقد اشتراط نشده باشد بخاطر مخالفت این دو امر از ذمه بیرون روند.

شرط پنجم - این که مسلمانان را آزار ندهند و از طریق زنای با زنان و لواط با پسران و دزدیدن اموال‌شان و منزل دادن به جاسوسان خارجی و جاسوسی کردن برای مشرکین مایه دردسر مسلمانان نشوند، و بعید نیست که این دو عمل آخر یعنی جا دادن

به جاسوسان دشمن و جاسوسی کردن برای آن‌ها و مخصوصاً این آخری از منافات امان باشد هم‌چنان که احتمال دارد منافای و مانع امان نباشد بلکه ترک این دو عمل از مقتضیات امان بوده باشد. شرط ششم - این که در بلاد اسلامی کلیسا بنا نکنند و ناقوس نزنند و خانه‌های بلند نسازند که اگر مخالفت با این شرط کنند تعزیر می‌شوند.

مساله ۳ - احتمال دارد که این دو شرط یعنی شرط پنجم و ششم نیز مانند دو شرط سوم و چهارم باشد یعنی مخالفت آن‌ها از ناحیه اهل ذمه عهدنامه‌شان را نقض بکند چه در ضمن عقد شرط شده باشد و چه عقد ذمه از آن ساکت باشد، احتمال هم دارد که در صورت اشتراط چنین باشد، بعضی از فقهاء احتمال دیگری هم داده‌اند و آن اینست که اگر این دو شرط (شرط پنجم و ششم) به نحو تعلیق امان بر آن دو ذکر شده باشد (یعنی حاکم مسلمین به این شرط حاضر شده باشد که از طریق عقد جزیه امنیت به کفار داده شود که چنین و چنان نکنند در نتیجه اگر زنا و لواط کنند یا کلیسا بسازند قهراً امنیت نخواهند داشت و لازمه نداشتن امنیت لغو شدن عقد جزیه است) و اما اگر در ضمن عقد شرط شده باشد نقض نمی‌شود لکن شکی نیست که در صورت اشتراط در ضمن عقد نیز مخالفتش ناقض عقد می‌باشد.

مساله ۴ - اگر اهل ذمه در داخل حکومت اسلامی جنایتی مرتکب شود که موجب حد باشد یا مقتضی تعزیر همان را بر او جاری می‌سازند، و اگر به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یا ائمه علیه السلام و به احتمالی غیر بعید فاطمه زهرا سلام الله علیها را ناسزا بگویند کشته می‌شود، هم‌چنان که اگر غیر آن‌ها چنین کند حکمش قتل است و اگر چیزی بگویند که کمتر از ناسزا ولی توهین آمیز است تعزیر می‌شود، و اگر اجتناب از ناسزاگوئی یا توهین به مقدسات اسلام در عقد جزیه شرط شده باشد و اهل ذمه مرتکب آن شود بقول بعضی از فقهاء عقد نامبرده نقض شده است، و اگر امان متعلق بر این اجتناب شده باشد مخالفتش بنابر اقوی نیز عقد را نقض می‌کند نه تنها امان را.

مساله ۵ - اگر در عقد ذمه ذکر جزیه فراموش شود آن عقد باطل

است، و اما شرط چهارم از شروطی که نام بردیم اگر در عقد ذکر نشود باطل شدن و نشدن عقد به خاطر سکوت از آن در ضمن عقد محل تردد است، و اگر گفته شود که موجب بطلان نیست خوب است البته عقد را باطل نمی‌کند لکن در عین این که ذکر نشده اهل کتاب ملزم هستند به این که به احکام اسلام ملتزم باشند که اگر نباشند احتمال آن هست که باعث نقض عهدشان بشود، و اما شرط دوم از مقتضیات امان همانطور که قبلاً نیز گفتیم ذکر نشدنش در متن عقد عقد جزیه را باطل نمی‌کند.

مساله ۶ - هر چیزی که امتناع اهل ذمه از عمل به آن موجب خروج از ذمه بطور مطلق است چه شرط شده باشد و چه نه و نیز مخالفت با آن عقد ذمه را نقض می‌کند، چه این که آن شرط و آن مقتضی در متن عقد ذمه آمده باشد و چه نیامده، اگر اهل ذمه این عصر نسبت بعمل به آن امتناع بورزد و یا مخالفت کند از ذمه خارج گشته کافر حربی می‌شود، و هر چیزی و مقتضائی که گفتیم امتناع و مخالفت با آن بطور مطلق ناقض نیست بلکه وقتی ناقض است که آن شرط در متن عقد ذکر شده باشد امتناع و مخالفت اهل ذمه این اعصار نسبت به آن شرط مشکل است باعث شود که وی از ذمه خارج گشته کافر حربی شود، و اگر فرقی بین شرائط و مقتضیات ذمه نگذاریم و بگوئیم تمامی آن‌ها از شرائط ذمه‌اند چه در عقد ذکر بشوند و چه نشوند در این صورت یهود و نصاری که با یکی از آن‌ها مخالفت کند از ذمه خارج گشته کافر حربی می‌شود.

مساله ۷ - برای حاکم مسلمین سزاوار آن است که وقتی بین خود و اهل کتاب عقد ذمه می‌بندد تمامی آن چه که مایه رفعت مسلمین و عزت آنان و خواری اهل کتاب است و مسلمانان از آن قید و شرط سود می‌برند را در ضمن عقد شرط کند، اگر شرطی باشد که باعث می‌شود اهل کتاب به اسلام در آیند حال چه از رغبت و چه از ترس آن شرط را در ضمن عقد اشتراط کند که یکی از آن‌ها این است که محکوم‌شان کند به این که از نظر لباس و موی سر و صورت و سوار بر مرکب شدن و نام‌گذاری خود از مسلمانان متمایز کنند (بطوری که هر ناشناسی

فلان فرم لباس یا فلان فرم آرایش موی سر و صورت یا فلان سواری یا فلان نام و کینه را در کسی ببیند بفهمد که آن شخص یا یهودی است یا نصرانی) که وجود امتیاز در کتب مفصل بیان شده است.

مساله ۸ - اگر قومی از اهل کتاب در سرزمین اسلام عهدنامه را پاره کردند یعنی مواردی و شروطی از آنان را زیر پا گذاشتند که گفتیم مخالفت با آن‌ها عهد را نقض می‌کند بر حاکم مسلمین است که آنان را به مامن خود برگرداند، حال آیا این اختیار را هم دارد که یا همه را به قتل برساند و یا همه را به بردگی بگیرد و یا از هرکس فدیة بگیرد؟ علی‌الظاهر چنین اختیاری دارد اما مساله بدون اشکال هم نیست، و در صورتی که آنان را به مامن خودشان برگردانید آیا لازم است اموالی که از آنان در امان مسلمین است بهمان مامن برده تحویل‌شان دهد یا نه؟ و آیا بعد از زیر پا نهادن عهدنامه حرمتی برای اموال‌شان باقی نمی‌ماند؟ اشبه این است که اموال‌شان در امان است.

مساله ۹ - بعد از آن‌که عهدنامه بدست اهل ذمه نقض شد و یا ذمی یا برده مسلمانان شد و یا قیمت خود را پرداخت و آزاد شد اگر مسلمان شود آیا از بردگی بیرون می‌آید و اگر فداء داده فدایش را پس می‌گیرد یا نه؟ جواب این است که اسلام او آثار نقض عهدنامه را از بین نمی‌برد و در نتیجه اگر برده شد، همچنان برده باقی است و اگر فداء داد از کیسه‌اش رفته است، و اما اگر قبل از برده شدن یا خود را خریدن یا کشته شدن مسلمان شود همه آثار نقض عهد چه آن‌ها که گفتیم و چه غیر آن‌ها از بین می‌رود، مگر دیونی که داشته و قصاصی که بخاطر جنایتی که مرتکب شده برگردن داشته است که مسلمان شدنش این حقوق را از بین نمی‌برد، و اگر اموالی از مردم نزد او باشد مثلاً غصب کرده باشد از او می‌گیرند، و اما حدود الهی که در حال ذمی بودنش موجب آن را مرتکب شده است مرحوم شیخ طوسی رحمه‌الله علیه در کتاب مبسوطش فرموده‌اند: علمای ما روایت کرده‌اند که اسلام ذمی حد را از او ساقط نمی‌کند (مثلاً اگر زنا کرده بود بعد از مسلمان شدنش حد زنا بر او جاری می‌شود).

مساله ۱۰ - سلام کردن ابتدائی به اهل ذمه کراهت دارد و بعضی

فتوی بحرمت آن داده‌اند و این فتوا به احتیاط نزدیک‌تر است، و اگر ذمی ابتداء به سلام کند سزاوار آن است که جوابش را کوتاه‌تر از سلام او بدهند، مثلاً اگر او گفته است سلام علیک مسلمان در پاسخش اکتفاء کند به گفتن علیک و علی‌الظاهر تمام آوردن جواب سلام او کراهت دارد، و اگر در موردی مسلمان مضطر باشد به اینکه به ذمی سلام کند و یا جواب سلام او را کراهت دارد، و اگر در موردی مسلمان مضطر باشد به این‌که به ذمی سلام کند و یا جواب سلامش را تمام بیاورد بدون کراهت جایز است یعنی اضطرار کراهت را از بین می‌برد، و اما به غیر ذمی نزدیک‌تر به احتیاط آنست که مسلمان بر او سلام نکند، مگر در صورت اضطرار هر چند که وجه جواز با کراهت وجهی‌تر است و سزاوار آن است که در برخورد با آن‌ها بگوید، السلام علی من اتبع الهدی (یعنی سلام بر پیروان هدایت) و مستحب است مسلمانان اهل ذمه را مجبور کنند بر این که آمد و رفت خود را تنگ‌ترین کوچه‌ها قرار دهند.

گفتار در احکام ساختمان‌ها

مساله ۱ - برای اهل کتاب و کسانی که در حکم اهل کتابند جایز نیست در شهرها و قراء و قصبات مسلمین معبد بسازند، یهودیان بیعه و مسیحیان کلیسا و صومعه و بت‌پرستان بتکده و آتش‌پرستان آتشکده و صاحبان مذهب دیگر عبادت‌گاه خاص خود را بنا کنند، و اگر کردند بر والی مسلمین واجب است آن‌ها را خراب کند.

مساله ۲ - در آنچه گفته شد یعنی جایز نبودن احداث معبد و وجوب خراب کردن آن در صورتی که ساختند فرقی نیست بین شهرها، خواه شهری باشد که مسلمین از اول آن را بنا کرده باشند مانند کوفه و بصره و بغداد و تهران و بسیاری از شهرهای ایران که بدست مسلمانان بنا شده است و یا شهری باشد که بوسیله سپاه اسلام فتح شده باشد مانند بسیاری از شهرهای قدیمی ایران و ترکیه و عراق و کشورهای دیگر، و نیز بین این شهرهای فتح شده فرقی نیست بین اینکه با جنگ کردن سپاه اسلام فتح شده باشد و یا بطریق صلح البته

صلحی که در آن شرط شده باشد که اراضی ملک مسلمانان باشد، که در همه این‌ها واجب است خراب کردن و از بین بردن بناهایی که اهل کتاب بعنوان عبادت‌گاه برای خود ساخته‌اند، و همان طور که احداث آن حرام است خراب نکردن و ابقاء آن چه که آنان احداث کرده‌اند نیز حرام است، و بر والیان مسلمین هر چند که سلاطین جور باشند واجب است اهل کتاب را از احداث بناهای کذائی منع کنند و اگر بنا کرده‌اند از بین ببرند، مخصوصاً معابدی که همه می‌بینند چه مفساد بزرگ سیاسی و دینی و چه خطر عظیمی از داخل آن‌ها به درون جامعه‌های اسلامی راه می‌یابد و چگونه جوانان مسلمان را بسوی فساد می‌کشانند.

مساله ۳ - اگر سرزمینی از کفار در جنگ با سپاه اسلام با صلح فتح شد و در قرارداد صلح شرط شود که آن سرزمین ملک یک نفر از اهل ذمه باشد و مسئله احداث نکردن کلیسا یا معبد دیگر در آن قید نکرده باشند مردم آن سرزمین می‌توانند برای خود معبد بسازند و یا اگر معبد قدیمی‌شان خراب شد تعمیرش کنند، و همچنین معابدی که قبل از فتح داشته‌اند و سپاه اسلام آن را منهدم نکرده جایز است آن را به حال خود بگذارند البته با اشکال و تاملی که در این مساله هست.

مساله ۴ - هر بنائی که اهل ذمه بخواهند درست کنند نباید بلندتر از بناهای اطراف که ملک مسلمین است بوده باشد، حال آیا جایز است هم سطح خانه‌های مسلمین بسازند یا حتماً باید کوتاه باشد؟ قابل بحث و تامل است هر چند که جوازش بعید نیست، و اگر اهل ذمه بنای بلندی را از مسلمانی بخرد با شرط این که به همان حال بماند به او دستور نمی‌دهند که بلندی زیادی را خراب کند، و اگر همین عمارت خراب شود چه از ریشه و چه آن مقدار که بلندتر است دیگر اهل ذمه نمی‌تواند آن را مثل اولش بلندتر از بناهای مجاور بسازند تا علوی بر مسلمانی پیدا کند بلکه نزدیک‌تر به احتیاط آن است که باید اکتفا کند به بنای کوتاه‌تر هر چند که جواز هم سطح ساختنش بعید نیست.

مساله ۵ - اگر بنای بلندی که ذمی از مسلمان خریداری نموده ترک بردارد و یا مایل و کج شود جایز است تعمیر و اصلاحش کند.

مساله ۶ - اگر بعد از آن که ذمی ساختمانش را ساخته در کنار آن مسلمانی ساختمانی کوتاه‌تر از آن بسازد و در نتیجه ساختمان ذمی بلندتر از ساختمان مسلمان باشد او را محکوم نمی‌کنند بر این که خانه‌اش را خراب نموده برابر و هم‌سطح خانه مسلمان کند، و همچنین است اگر مسلمان خانه‌ای کوتاه‌تر از خانه ذمی از ذمی دیگر خریده باشد.

مساله ۷ - در زمینی سراشیب اگر مسلمان خانه‌ای در قسمت پائین زمین بنا کند آیا جایز است برای ذمی در بالای زمین خانه‌ای به ارتفاع خانه مسلمین یا کوتاه‌تر بنا کند یا بخاطر بلندی زمین جایز نیست؟ دو وجه است و بعید نیست که بگوئیم جایز نیست (چون بهر حال خانه ذمی بلندتر و نمایان‌تر از خانه مسلمان می‌شود)، و اگر عکس این شد یعنی مسلمان در قسمت بلندی زمین خانه‌ای متعارف ساخته باشد و ذمی بخواهد در قسمت پائین زمین خانه‌ای با دو برابر ارتفاع خانه مسلمین بنا کند و در نتیجه هر دو خانه هم‌سطح باشند لکن از مسلمان یک طبقه و از ذمی دو یا سه طبقه باشد باز دو وجه است و بعید نیست بگوئیم جایز است.

مساله ۸ - علی‌الظاهر عدم جواز بلند کردن ذمی خانه خود را از خانه مسلمان یکی از احکام اسلام است نه از حقوق مسلمانان، بنابراین رضایت مسلمان در این حکم هیچ دخالتی ندارد، پس اگر مسلمانان اطراف ذمی هم رضایت دهند که او خانه‌اش را بلند بسازد جایز نیست چنین کند، هم‌چنان که این حکم را از احکام عقد ذمه نیست تا اگر در ضمن عقد شرط شده جایز بشود و اگر شرط نشده جایز نباشد بلکه از احکام مسلمان و ذمی است.

مساله ۹ - داخل شدن کفار در مسجد الحرام بدون اشکال جایز نیست چه این که کافر ذمی باشند و یا غیر ذمی، و هم‌چنین است سایر مساجد، البته در صورتی که داخل شدن کفار در آن هتک حرمت باشد جایز نیست بلکه اگر نگوئیم اقوی حداقل بنا بر احتیاط باید گفت مطلقاً جایز نیست چه هتک شمرده بشود و چه نشود، و هیچ مسلمانی

نمی‌تواند بکافری اجازه ورود در مسجدی را بدهد و به فرضی هم که مسلمانان اذنش بدهند باز هم جایز نیست.

مساله ۱۰ - ایستادن و توقف و عبور از یک درب مسجد بطرف درب دیگر و حتی داخل شدن در مسجد برای جلب طعام یا چیز دیگر برای کافر جایز نیست، و آیا داخل شدن آنان در حرم امن الهی (که مسافتی است در چهار طرف شهر مکه) برای توقف یا عبور یا خرید جنس جایز است یا نه؟ بعضی گفته‌اند جایز نیست و استدلال کرده‌اند که مراد از کلمه «مسجد الحرام» در آیه شریفه همین حرم است و در این باب روایتی هم هست و احتیاط نیز همین را اقتضاء می‌کند، بعضی دیگر از فقهاء حرم ائمه معصومین علیه السلام و صحن شریف آن‌ها را ملحق به مسجد کرده‌اند البته در صورتی که دخول آنان هتک حرمت این اعتاب مقدسه باشد نظر ما نیز همین است، لکن نزدیک‌تر به احتیاط آن است که بطور کلی داخل نشوند، چه هتک باشد و چه نباشد.

مساله ۱۱ - بنابر قول مشهور برای کفار جایز نیست سرزمین حجاز را وطن خود قرار دهند و شیخ الطائفه رضوان الله تعالی علیه ادعای اجماع بر آن را کرد و روایتی هم از شیعه و سنی بر طبق آن وارد شده است و عمل کردن به این حکم اشکالی ندارد، و اما این که حجاز کجاست، حجاز همین سرزمینی است که فعلا به این نام نامیده می‌شود و اختصاص به مکه و مدینه ندارد، و اقوی آنست که عبور کفار از این سرزمین و خریدن جنس از آنجا جایز است.

چند فرع ملحق به این بحث

فرع اول - اگر کافر ذمی به دینی درآید که اسلام اهل آن دین را بر آن دین باقی نمی‌گذارد مانند کیش بت پرستی که اسلام آن ذمی را نیز بر آن کیش باقی نگذاشته و آن کیش را از وی نمی‌پذیرد (یعنی با داشتن چنین مسلکی او را در ذمه خود قرار نمی‌دهد) پس اگر فردی مسیحی بت پرست شود یا فردی یهودی بهائی شود اسلام بجز یکی از دو چیز را از او نمی‌پذیرد یا کشته شدن و یا مسلمان شدن، حال اگر بدین اول خود برگردد آیا از او پذیرفته می‌شود؟ و آیا اسلام او را

بر همان یهودی‌گری و یا مسیحی‌گریش باقی می‌گذارد یا نه؟ محل اشکال است هر چند که قبولش بعید نیست، و اگر کافر ذمی از دین خود بیرون رود و به دین دیگری بگردد که اسلام متعرض اهل آن دین نمی‌شود مثلاً فردی یهودی نصرانی شود و یا نصرانی یهودی شود آیا اسلام از او می‌پذیرد و او را بر آن دین باقی می‌گذارد یا نه؟ بعید نیست که از او بپذیرد و بر آن دین باقی‌اش بگذارد ولی بعضی از فقها فرمودند از او پذیرفته نمی‌شود، مگر اسلام یا کشته شدن.

فرع دوم - اهل ذمه اگر عملی را مرتکب شوند که از نظر اسلام حرام و در شرع آنان حلال است حاکم مسلمین متعرض‌شان نمی‌شود مگر وقتی که در ارتکاب آن تظاهر کنند، که در این صورت همان حد و تعزیری بر آنان جاری می‌شود که اگر مسلمانی مرتکب آن می‌شد بر او جاری می‌گشت، و اگر عملی را مرتکب شوند که نه در شرع آنان حلال است و نه در شریعت اسلام عقوبت اسلامی آن عملی را بمرتکب می‌دهند در این جا بعضی از فقها فرموده‌اند حاکم این کار را هم می‌تواند بکند که او را به اهل کیش خود تحویل دهد تا آن‌ها حد را بر او جاری سازند البته حدی که در شرع خود آنان برای آن عمل معین شده است، و لکن احتیاط در این است که والی مسلمین حد شرعی اسلام را بر او جاری کند و در این قسم فرقی بین متظاهر و غیر آن نیست.

فرع سوم - اگر یکی از اهل ذمه وصیت کند که از مال او کلیسایی و یا بیعه‌ای یا آتشکده‌ای بنا کنند تا معبد آنان باشد و در آن عبادت‌های باطل خود را انجام دهند، و عمل به این وصیت منوط و محتاج به اجازه ما مسلمین باشد (مثلاً به ما رجوع کردند) جایز نیست ما آن را تنفیذ کنیم، (و باید عملاً از آن جلوگیری کنیم)، و همچنین اگر وصیت کند که مثلاً فلان مبلغ از اموال را صرف نوشتن تورات و انجیل و سایر کتب ضاله و تحریف شده و چاپ و نشر آن کنند، و یا چیزی را وقف کند تا از منافع آن کاری از کارهای نامبرده را انجام دهند برای ما جایز نیست آن وصیت و این وقف را تنفیذ کنیم، اما اگر به ما رجوع نکردند و ما دخالتی در کار اهل کتاب نداشته باشیم اگر بنای مورد

وصیت از آن‌هائی بود که احداثش یا تعمیرش جایز نیست واجب است از آن کار منع کنیم، و اما اگر بنا از آن قبیل نباشد ما حق نداریم مگر آنکه بخواهند با علمی که شروع کرده‌اند، (مثلا معبدی که می‌خواهند بسازند) مذهب باطل خود را در بین مسلمانان تبلیغ نموده جوانان مسلمان را گمراه سازند که در این صورت واجب است به هر وسیله مناسبی که شده از پیشرفت کار آنان جلوگیری کنیم.

فرع چهارم - کفار خواه ذمی باشند و خواه غیر ذمی (مانند بهائی‌ها) حق ندارند در کشورهای اسلامی مذاهب فاسد خود را تبلیغ نموده و کتب ضاله خود را منتشر سازند و مسلمانان و فرزندان‌شان را بسوی مذاهب باطل خود دعوت نمایند، و اگر چنین کنند بر والی مسلمین واجب است آنان را تعزیر کند و بر اولیاء کشورهای اسلامی واجب است آنان را بهر وسیله مناسب از این کار منع کنند و بر مسلمانان نیز واجب است از خواندن کتاب‌های آنان و شرکت در مجالس‌شان احتراز جسته فرزندان خود را نیز از آن منع کنند، و اگر از کتب آنان و ورق پاره‌های ضاله آنان چیزی بدست‌شان افتاد آن را از بین ببرند که کتب آن‌ها چیزی جز تحریفات پرداخته شده بدست دین فروشان نیست و هیچ احترامی ندارد، خدای تعالی مسلمانان را از شرور اجانب و کید و مکر آنان نگه بدارد و کلمه اسلام را بلند آوازه سازد.

کتاب ارث

مقدمه دوم در موانع ارث

موانع ارث بسیار است که یک‌دسته از آن موانع چیز نیست که از اصل ارث بردن مانع می‌شود و نمی‌گذارد وارث ارث خود را ببرد که آن را «حجت الحرمان» مانع محروم کننده گویند، دسته دوم چیز نیست که باعث می‌شود ارث وارث کمتر شود که آن را «حجب النقصان» مانع کم کننده گویند، اما دسته اول از موانع ارث چند چیز است.

مانع اول ارث کفر است بهر قسمی که باشد

در اقسام کفر فرقی نیست بین اینکه اصلی باشد (مثل اینکه پدری یهودی مسلمان شود و بمیرد که فرزند یهودی او از او ارث نمی‌برد) و یا ارتدادی (مثل این که مسلمان زاده‌ای به یکی از اقسام کفر مرتد شود که او از پدر مسلمانش ارث نمی‌برد)، بنابراین از ورثه چنین مرده‌ای تنها مسلمانان ارث می‌برند هر چند که در مرتبه دوم یا سوم باشند و ورثه کافرش ارث نمی‌برند هر چند از مرتبه اول باشند، و اگر وارث مسلمانی از رتبه اول و دوم نداشته باشد نه وارث نسبی و نه سببی ارث او به امام علیه‌السلام می‌رسد نه بفرزند کافرش.

مساله ۱ - اگر کافر بمیرد چه اصلی و چه مرتد و مرتد هم چه فطری باشد و چه ملی باشد و وارثی مسلمان و کافر داشته باشد ارث او تنها به وارث مسلمانش می‌رسد. هم‌چنان که بیان شد، و اگر هیچ وارث مسلمان نداشته باشد و همه ورثه او کافر باشند همه آن‌ها طبق قواعد و دستورات ارث می‌برند مگر آن که کافری که مرده است قبلاً مسلمان بوده و مرتد شد و به کفر قبلی خود برگشته و یا مسلمان زاده بود و کافر شد که در اینصورت میراث او ملک امام علیه‌السلام است نه ورثه کافر او.

مساله ۲ - اگر میت مسلمان و یا مرتد باشد چه فطری و چه ملی و به غیر از شوهر و امام علیه‌السلام وارثی دیگر نداشته باشد ارث او به شوهرش می‌رسد نه به امام علیه‌السلام، و اگر وارثش منحصر باشد به زنش و امام علیه‌السلام در این صورت یک چهارم اموالش به زن او و بقیه به امام علیه‌السلام می‌رسد.

مساله ۳ - اگر کسی بمیرد چه مسلمان و چه کافر و ورثه او بعضی کافر باشند و بعضی مسلمان البته منظور از ورثه مسلمان غیر از امام علیه‌السلام است آن گاه یکی از آن‌ها که کافر است بعد از مرگ مورث مسلمان شود اگر چنانچه وارث مسلمانش یک نفر باشد همه ارث به او می‌رسد و آن که بعد از مرگ مورث مسلمان شده اسلامش سودی در ارث بردن برایش ندارد، بلکه اگر آن یک نفر وارث مسلمان زوجه مورث باشد اسلام وارث تازه مسلمان برای او سود

دارد بشرطی که اسلام آوردنش قبل از تقسیم اموال میت باشد، و اما اگر ارث بین زوجة میت و امام علیه السلام و یا نائِب او تقسیم شده باشد و آنگاه آن وارث کافر مسلمان شده باشد چیزی به او نمی رسد، و اگر وارث مسلمان آن میت متعدد باشند اگر اسلام تازه مسلمان بعد از تقسیم ارث باشد سودی از ارث برایش ندارد و اما اگر قبل از تقسیم باشد شریک سایر ورثه مسلمان خواهد شد بشرطی که در رتبه آنان باشد، و همه ارث متعلق به او خواهد شد اگر او کسی باشد که حاجب و مانع ارث بقیه است مثلاً آن تازه مسلمان پسر میت باشد و بقیه ورثه مسلمان خواهران و برادران میت باشند.

مساله ۴ - اگر وارث کافر وقتی مسلمان شود که قسمتی از اموال میت تقسیم شده و در قسمتی هنوز تقسیم نشده باشد احتیاط آن است که ورثه با او و او نیز با ورثه مصالحه کنند.

مساله ۵ - اگر مسلمانی که دارای ورثه کافر است از دنیا برود و در بین ورثه اش هیچ مسلمانی نباشد لکن بعد از مرگ او یکی از ورثه مسلمان شود همه ارث به او می رسد و بقیه از آن محرومند حتی به امام علیه السلام هم سهمی نمی رسد، و همچنین است صورتی که متوفی مرتد بوده و همه ورثه اش کافر باشند و بعد از مرگ او یک نفر از آن ها مسلمان شود.

مساله ۶ - اگر کافری اصلی بمیرد و ورثه ای بجای گذارد که همه کافر باشند و پس از مرگ او یکی از ورثه مسلمان شود ظاهر این است که اسلام او هیچ اثری در ارث ندارد و حکم او همان حکم قبل از اسلام اوست، پس اگر طبقه اش مقدم بر سایر ورثه است همه ارث را می برد و اگر دیگری مقدم و او موخر است همان دیگری همه ارث را می برد و اگر با سایرین در یک رتبه است شریک آنان خواهد بود، البته در فرض اخیر این احتمال هم هست که اگر اسلام آوردنش بعد از تقسیم ارث باشد شریک سایرین باشد و اگر قبل از تقسیم باشد همه ارث مختص به او باشد، و در صورت دوم هم این احتمال هست که وقتی گفتیم ارث مختص بطبقه سابق است در جائی است که طبقه سابق اگر واحد یا متعدد است ارث را قبل از اسلام فردی و در طبقه بعدی تقسیم کرده

باشد و اما اگر قبل از تقسیم فردی در طبقه بعدی مسلمان شود ارث مختص به وی خواهد شد.

مساله ۷ - مراد از مسلمان و کافر چه در وارث و چه در مورث، چه در حاجب و چه در محجوب اعم از اسلام و کفر، حقیقی و استقلالی است یعنی هم آن را شامل است و هم اسلام و کفر حکمی و تبعی را، در نتیجه اگر طفلی یکی از پدر یا مادرش در حال انعقاد نطفه او مسلمان باشد آن طفل مسلمان حکمی و تبعی است (یعنی حکم مسلمان را دارد با این که خودش نه اسلام را می‌فهمد و نه کفر را) و در نتیجه محکوم به احکام اسلام است و اگر آن پدر مسلمان یا مادر مسلمان بعدها مرتد شود ارتدادش بطفل سرایت نمی‌کند (چون در حال انعقاد نطفه طفل مسلمان بوده است)، بلکه در عکس مسئله سرایت هست یعنی اگر در حال انعقاد نطفه طفل پدر و مادر کافر بودند و قبل از رسیدن طفل بحد بلوغ مسلمان شدند آن طفل نیز به سرایت مسلمان شمرده می‌شود، پس هر طفلی که در حال انعقاد نطفه‌اش پدر و مادرش هر دو کافر اصلی و یا مرتد باشند و یا یکی از پدر و مادر او مسلمان شود و یا خود او بعد از بلوغش اظهار اسلام کند، پس بر اساس اگر کافری بمیرد و اولادی کافر و نیز برادرزاده‌ها و یا خواهرزاده‌هایی مسلمان داشته باشد ارث وی به برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌ها می‌رسد نه به اولاد خود او، و اگر کافری بمیرد و پسری کافر و پسرزاده‌ای داشته باشد که پدرش (که خود فرزند همین کافر مورد بحث است) مسلمان بوده ارث او به این نوه می‌رسد نه به پسرش (که عموی آن طفل است)، و اگر مسلمانی از دنیا برود و یک طفل بر جای گذاشته باشد که بعد از مرگ پدر او نیز بمیرد و در طبقه‌های بعدی هیچ وارث مسلمانی نداشته باشد ارث او به امام علیه‌السلام می‌رسد هم‌چنان که در هر میت مسلمان بی‌وارث چنین است، و اگر طفلی که پدر و مادرش کافر اصلی بوده و مرده‌اند از دنیا برود و همه ورثه او کافر باشند آن کفار ارث وی را کما فرض الله می‌برند و ارث او به امام علیه‌السلام نمی‌رسد، و اما اگر پدر و مادر او مرتد بوده باشند آیا این طفل حکم کفر ارتدادی را دارد تا وارثش امام علیه‌السلام باشد یا حکم کافر اصلی را تا ارثش را

ورثه کافرش ببرند؟ دو وجه است که وجه دوم خالی از قوت نیست، و جریان حکم تبعیت که قبلاً گذشت در جده محل تامل است، و همچنین در جد با وجود پدر کافر هر چند که جریانش در جد بطور مطلق خالی از وجه نیست.

مساله ۸ - مسلمانان از یکدیگر ارث می‌برند هر چند که از نظر مذهب و اصول عقاید با مورث و یا ورثه در بین خود اختلاف داشته باشند در نتیجه ورثه محق از مورث مبطل ارث می‌برد و ورثه مبطل از مورث محق ارث می‌برد هم‌چنان که مبطل از مبطل مسلمین ارث می‌برد، بلکه غلاتی که محکوم به کفر هستند و نیز خوارج و ناصبی‌ها و هر کسی که یکی از ضروریات دین را منکر باشد با داشتن توجه و التفات به این که آن حکم ضروری دین است و با ملتزم شدن به لوازم انکار کافرند و در نتیجه مسلمانان از آن‌ها ارث برند ولی آن‌ها از مسلمین ارث نمی‌برند.

مساله ۹ - کفار هم در بین خود از یکدیگر ارث می‌برند هر چند که از نظر مذهب با هم اختلاف داشته باشند، بنابراین وارث نصرانی از مورث یهودی و یهودی از نصرانی ارث می‌برد بلکه کافر حربی هم از کافر ذمی و ذمی از حربی ارث می‌برد، چیزی که هست در همه موارد وقتی کافر از کافر ارث می‌برد که یک نفر وارث مسلمان در میان نباشد که بیانش گذشت.

مساله ۱۰ - مرتد عبارتست از کسی که مسلمان بوده و سپس از اسلام خارج گشته و کفر را اختیار کرده باشد، مرتد دو قسم است: فطری و ملی، مرتد فطری آن کسی است که پدر و یا مادرش در حال انعقاد نطفه او مسلمان بوده و خودش نیز بعد از رسیدن بحد بلوغ اظهار اسلام کرده و سپس از اسلام خارج شده باشد، مرتد ملی کسی را گویند که پدر و مادر او در حال انعقاد نطفه او کافر بوده‌اند و خود او نیز بعد از رسیدن بحد بلوغ اظهار کفر کرد که در نتیجه کافر اصلی شده آنگاه مسلمان شد و سپس بکفر برگشته است مثل کسی که در اصل نصرانی بود بعد مسلمان شد و سپس به نصرانیت برگشته باشد، مرتد فطری اگر مرد باشد زنش از او جدا و نامحرم گشته

عقد ازدواج‌شان خودبخود و بدون طلاق فسخ می‌شود و آن زن باید چهارماه و ده روز عده وفات بگیرد و بعد از آن اگر خواست ازدواج کند، حکم دیگر فطری این است که اموالش از ملکش خارج می‌شود آن چه از اموال که در حین ارتداد داشته بعد از پرداختن دیونش بین ورثه‌اش تقسیم می‌شود هم‌چنان که اگر مسلمان بود و از دنیا می‌رفت تقسیم می‌شد، و نباید ورثه او منتظر مردن او باشند بلکه مال برای خودشان است و بفرضی هم که توبه کند توبه او اموال را به ملک او بر نمی‌گرداند و همسر نامحرم شده‌اش را محرم او نمی‌کند، بلکه توبه او قبول می‌شود ظاهراً و باطناً مثلاً اگر توبه کند بدنش پاک و عباداتش صحیح می‌شود و اگر بعد از توبه مالی جدید بدست آورد چه با اسباب اختیاری مانند تجارت و حیازت و چه با سببی قهری و نظیر ارث مالک آن می‌شود و نیز برای او جایز می‌شود که با زنی مسلمان ازدواج کند بلکه حتی می‌تواند زن قبلی خود را با عقدی جدید به نکاح خود در آورد، این‌ها در صورتی بود که مرتد مرد باشد اما اگر زن باشد اموالش بر ملکش باقی می‌ماند و جز بعد از مرگش بین ورثه تقسیم نمی‌شود، و اگر مدخول بها نباشد فوراً و بدون گرفتن عده از شوهرش جدا می‌شود ولی اگر مدخول بها باشد در صورتی که قبل از تمام شدن عده یعنی سه ماه و ده روز توبه کند زوجتش باقی می‌ماند و گرنه کشف می‌شود که از حین ارتداد عقد زناشوئیش بهم خورده بود، و اما مرتد ملی چه مرد باشد و چه زن اموالش به ورثه‌اش منتقل نمی‌گردد مگر بعد از مردن، و اگر مرتد ملی مرد باشد بعد از مرگش نکاح با زن مسلمانش خودبخود فسخ می‌شود، و هم‌چنین اگر زن مرتد و مرد مسلمان باشد اگر مدخول بها نباشد بمجرد ارتداد و بدون عده از شوهرش جدا می‌گردد و اگر مدخول بها باشد انفساخ عقد نکاح به گذشتن عده توقف دارد، پس اگر قبل از تمام شدن عده مرد مرتد توبه کند یا زن مرتده توبه کند نکاح‌شان بحال اول بر می‌گردد و گرنه کشف می‌شود که از حین ارتداد بهم خورده بود، البته در اینجا اقسام دیگری از ارتداد هست که در لحوق هر یک از آن‌ها به مرتد فطری یا ملی اختلاف است و موکول به محل خودش می‌شود.

دیات

کتاب دیات

گفتار در مقادیر دیات

مساله ۱ - در قتل عمدی [فرد مسلمان] که پرداخت دیه متعین باشد یا طرفین به پرداخت آن مصالحه کرده باشند چه شرعاً هم متعین شده باشد و چه مجنی علیه شرعاً مخیر بین آن و بین قصاص باشد عبارت است از صد شتر و یا دویست راس گاو و یا هزار راس گوسفند و یا دویست حله یعنی دویست دست لباس و یا هزار دینار طلا و یا ده هزار درهم نقره.

مساله ۲۶ - آن شش صنف که برای دیه قتل ذکر کردیم دیه قتل مرد مسلمان آزاد است، اما دیه قتل زن آزاد مسلمان در همه آن اصناف نصف است یعنی اگر ولی مجنی علیه بخواهد شتر بگیرد پنجاه شتر و اگر گاو است صد گاو و اگر گوسفند است پانصد گوسفند و اگر حله است صد حله و اگر دینار است پانصد دینار و اگر درهم است پنج هزار درهم خواهد بود.

مساله ۲۷ - این در دیه قتل است که گفتیم دیه زن نصف دیه مرد است، و اما در جنایات کمتر از قتل یعنی جنایت بر عضو تا زمانی که دیه به یک سوم دیه مرد نرسیده با هم برابرند همین که به ثلث خون به رسید دیه زن نصف دیه مرد می شود، بنابراین اگر کسی جنایتی عضوی بر زنی وارد آورد که دیه آن کمتر از سی و سه شتر یا کمتر از یک سوم اصناف دیگر باشد دیه اش با دیه مرد برابر است، و اگر زن بخواهد جانی را قصاص کند چیزی به او به عنوان رد بدهکار نمی شود، ولی اگر جنایتی بر او وارد آورد که دیه آن بیش از این مقدار باشد نصف دیه همان عضو مرد را می برد، در نتیجه اگر زن بخواهد از مرد جانی قصاص بگیرد نصف دیه آن عضو را به جانی می دهد،

(مثلا اگر کسی قسمتی از نرمه گوش زنی را و یا مردی را قطع کند دیه آن دو فرقی با هم ندارد باید آنچه قطع شده با همه نرمه مقایسه شود و به همان مقیاس از ثلث خونبها یعنی سی و سه شتر به آن حساب بپردازد، و اما اگر همه نرمه گوش زنی را قطع کند نصف دیه نرمه گوش مرد را می برد چون دیه نرمه گوش ثلث است، و اگر زن بخواهد همه نرمه گوش جانی مرد را قطع کند باید نصف سی و سه شتر را به آن مرد رد کند) و اگر بر عکس این صورت یعنی جانی زن باشد و مرد بخواهد قصاص کند چیزی به او بعنوان رد بدهکار نمی شود، و خنثای مشکل ملحق به زن نیست و حکم او را ندارد.

مساله ۲۸ - صاحبان همه مذاهب اسلامی چه مذهب حق و چه باطل خون بهای شان برابر است مگر آن فرقه ای که شارع اسلام آن را محکوم به کفر کرده اند، مانند ناصبی ها (کسانی که با امام امیرالمومنین علیه السلام دشمنند و دشمنی با آن جناب را جزء دین خود می دانند) و غالی ها (کسانی که بر خلاف دسته قبلی برای آن جناب مقام الوهیت قائلند) و اما اگر غلو آنان درباره آن جنایت به این حد نرسد محکوم به کفر نیستند، و یکی دیگر خوارج.

مساله ۲۹ - خون بها ولد زنا در صورتی که بعد از بلوغ اظهار اسلام کند همان خون بهای سایر مسلمین است، بلکه اگر بعد بلوغ هم نرسیده باشد ولیکن دارای تمیز شده باشد با سایر مسلمانان فرق ندارد، و اما قبل از رسیدنش به حد تمیز اگر کشته شود آیا خون بهایش خون بهای سایر مسلمانان هست یا نه؟ محل تردید است.

مساله ۳۰ - دیه کافر ذمی (یعنی اهل کتابی که در سرزمین اسلام زندگی می کند به شرایط حکومت عمل می نماید) اگر آزاد و مرد باشد چه یهود و چه نصرانی و چه مجوس هشت صد درهم است، و اگر آزاد و زن باشد نصف آن یعنی چهار صد درهم است، بلکه ظاهر این است که دیه اعضاء این مرد و زن و دیه جراحت های شان نسبت

به خون‌بهای‌شان همان نسبتی را دارد که دیه اعضاء و جراحات یک مسلمان با خون‌بهایش دارد، هم‌چنان‌که علی‌الظاهر دیه اعضاء زن و مرد آنان مانند دیه زن و مرد مسلمان مادامی که به ثلث خون بهای‌شان نرسیده یک‌سان است همین که به ثلث برسد دیه زن نصف دیه مرد می‌شود، بلکه بعید نیست در هر موردی که مسلمانان در جنایتی که مرتکب شوند محکوم به تغلیظ و سخت‌گیری می‌شوند آنان نیز در آن گونه موارد تغلیظ بشوند.

مساله ۳۱ - کفاری که در ذمه مسلمین نیستند خون‌شان و اعضاء و جراحات‌شان خون‌بها و دیه ندارد، چه این که با مسلمین معاهده‌ای داشته باشند یا نه، و چه این که دعوت از اسلام به آنان ابلاغ شده باشد یا نه، بلکه ظاهر این است که اهل ذمه هم اگر از ذمه اسلام خارج شود و یا از دین خودش به سوی دین دیگری که آن نیز دین ذمی است مرتد شود آیا دیه دارد یا نه؟ محل اشکال است، هر چند که بعید نیست داشته باشد.

چهارم از لواحق: در کفاره قتل است
مساله ۱ - اگر کسی مومنی را عمداً و بنا حق بقتل برساند (غیر از خون‌بها و یا قصاص) کفاره هم بعهده‌اش می‌آید، و کفاره چنین قتلی سه چیز است که هر سه را باید انجام دهد:
۱- این که برده‌ای را آزاد کند.

۲ - این که دو ماه پی در پی و بدون فاصله روزه بگیرد.
۳ - اینکه شصت مسکین را طعام دهد و این را کفاره جمع گویند.

مساله ۴ - در وجوب کفاره برای قتل مسلمان فرقی نیست بین این که مقتول مرد باشد یا زن، کودک باشد یا مجنون، البته کودک و مجنونی که محکوم به اسلامند، بلکه حتی بخاطر قتل جنین اگر روح در او دمیده شده باشد، کفاره واجب است.

مساله ۵ - در کشتن کافر کفار و واجب نمی شود، چه کافر حربی و چه ذمی و چه معاهد، چه قتل عمدی و چه غیر آن .

قصاص

کتاب قصاص

گفتار در شرائط معتبره در قصاص

و آن چند شرط است:

شرط اول ، اینکه جانی و مجنی علیه از نظر آزادی و بردگی مساوی باشند یا هر دو آزاد و یا هر دو برده باشند، پس وقتی قاتل آزاد در قصاص به قتل می رسد که مقتولش نیز آزاد باشد چه مرد و چه زن، منتهی اگر قاتل مرد و مقتول زن باشد و ورثه زن بخواهند قاتل را قصاص کنند باید نصف دیه مرد را به او بدهند و همچنین وقتی زن آزادی که مرتکب قتل شد کشته می شود که مقتولش یا مرد و یا زن لکن در اینجا اگر مقتول مرد آزاد بود و ورثه او بخواهند از زن قصاص بگیرند دیگر نمی توانند از ولی آن زن یا اموال بجا مانده از او تفاوت خون بهای مقتولشان با خون بهای قاتل او را بگیرند.

مساله ۱ - اگر ولی دم زنی که بدست مردی کشته شد و می خواهد قاتل را قصاص کند حاضر نشود تفاوت خون بها را بپردازد و یا اگر حاضر است پول ندارد و فقیر است و خود قاتل هم زیر بار دادن خون بها نرود و یا او هم فقیر است و نمی تواند خون بهای زنی را که کشته بپردازد قصاص تاخیر می افتد تا زمانی که متمکن شده و حاضر به پرداخت گردند.

مساله ۲ - در جنایت های عضوی از زن برای مرد و از مرد برای زن قصاص گرفته می شود و دیه هر دو برابر است تا زمانی که دیه جراحت زن به یک سوم دیه قتل یک انسان آزاد نرسد همین که رسید دیه او بر می گردد به نصف دیه عضو مرد و اگر زن بخواهد از مرد قصاص کند باید تفاوت را بپردازد.

شرط دوم، این که جانی و مجنی علیه از نظر دین مساوی باشند یا هر دو کافر و یا هر دو مسلمان باشند و اما اگر جانی مسلمان و مجنی علیه غیر مسلمان باشد قصاص نمی شود، پس اگر مسلمانی یک غیرمسلمان را بکشد قصاص نمی شود مگر آنکه «به کشتن کفار عادت کرده باشد».

مساله ۱ - در بین اصناف کفار فرقی نیست در اینکه کافر ذمی باشد یا کافر حربی و یا کافری که از حاکم مسلمین (یا از یک مسلمان عادی) امان گرفته و یا غیر این ها، و اگر مسلمانی کافری را که خونش محترم باشد مانند کافر ذمی و کافر هم پیمان بکشد هم تعزیر می شود بخاطر جنایتش و هم خون بهای را از او می گیرند و به ذمی می دهند.

مساله ۲ - اگر مسلمانی به کشتن اهل ذمه عادت کرده باشد قصاص گرفتن از او جایز است چیزی که هست تفاوت خون بها از ذمی گرفته می شود، بعضی خواستند بگویند این کشتن مسلمان بخاطر کفار قصاص نیست بلکه حد الهی است، لکن این شخص ضعیفی است.

مساله ۳ - ذمی به خاطر کشتن مرد یا زنی ذمی کشته می شود لکن اگر مقتول زن و قاتل مرد باشد قبل از قصاص باید تفاوت خون بها را به او بدهند، و همچنین ذمی به خاطر کشتن مرد یا زنی ذمی کشته می شود لکن تفاوت خون بها را از او نمی گیرند همان طور که در مسلمانان چنین است، یعنی اگر زنی مردی را کشت در قصاص تنها او را می کشند و تفاوت خون بهای مرد با زن را از او نمی گیرند، حال چه اینکه قاتل و مقتول هر دو پیرو یک دین باشند یا مثلاً یکی یهودی و دیگری مسیحی باشد پس یهودی بخاطر مسیحی کشته می شود و بالعکس و نیز مجوسی بخاطر آن دو کشته می شود و بالعکس.

مساله ۴ - اگر ذمی مسلمانی را عمداً بقتل برساند آن ذمی و همه اموالش را به اولیاء مقتول منتقل می شود، و نیز فرقی بین عین و دین، منقول و غیر منقول نیست همه آن ها به اولیاء مقتول از خون بهای کافر باشد یا بیشتر و یا کمتر و یا این که برابر با خود خون بهای او باشد یا بیشتر از آن.

مساله ۵ - اینکه گفتیم اولیاء مقتول می‌توانند قاتل را برده خود کنند تنها شامل خود قاتل است نه فرزندان او، پس فرزندان قاتل آزادند و بخاطر قتل پدرشان برده اولیاء مقتول نمی‌شوند و اگر قاتل ذمی قبل از برده شدنش مسلمان شود اولیاء مقتول دیگر مختار بین قصاص و برده گرفتن او نیستند بلکه تنها می‌توانند او را قصاص کنند و به قتل برسانند.

مساله ۶ - اگر کافری کافر دیگر را به قتل برساند و سپس مسلمان شود دیگر ورثه مقتول نمی‌توانند او را بقتل برسانند (چون آن‌ها کافرند و او مسلمان) بلکه بر عهده قاتل است که اگر مقتول دیه دارد دیه او را بپردازد (اما اگر مانند کافر حربی که خونش هدر است باشد دیه هم ندارد).

چند فرع از لواحق این باب

فرع اول - اگر مسلمانی عمداً دست کافری ذمی را قطع کند و آن کافر مسلمان شود و سپس زخم دستش سرایت نموده او را بکشد با این حال نمی‌تواند مسلمان را بقصاص بکشد و نه دست او را قطع کند بلکه مسلمان تنها باید دیه قتل او را بدهد (نه دیه قطع دست را) و همچنین اگر کودکی دست بالغی را قطع کند و جنایت او سرایت نموده او را از پا درآورد نه قصاص در عضو دارد و نه قصاص در نفس بلکه عاقله او باید دیه قتل او را بپردازد.

فرع دوم - اگر مسلمان دست کافر حربی یا دست مرتدی را قطع کند و او پس از قطع دستش مسلمان شود جانی بنابر اقوی نه قصاص می‌شود و نه دیه بدهکار است، بعضی از فقهاء فرموده‌اند به اعتبار آخرین حالتش که اسلام است جانی او باید دیه را بپردازد لکن اقوی همان قول اول است، اما اگر به طرف کافر حربی یا مرتد تیری رها کند و او در فاصله رها شدن تیر و رسیدن آن به او مسلمان شود بعد تیر بر بدن او اصابت کند جانی قصاص نمی‌شود لکن باید دیه را بپردازد، و چه بسا احتمال داده‌اند که دیه هم واجب نباشد زیرا مجنی علیه در حال تیر اندازی جانی مسلمان

نبوده است لکن این احتمال ضعیف است، و همچنین است حال اگر
 بطرف ذمی تیری رها کند و ذمی قبل از رسیدن تیر به او مسلمان
 شود که در اینجا نیز جانی قصاص نمی شود لکن باید دیه بپردازد.
 فرع سوم - اگر مرتدی کافر ذمی را بقتل برساند بقصاص کشته
 می شود و اما اگر بعد از کشتن ذمی به اسلام برگردد قصاص نمی شود
 و باید دیه ذمی را بدهد، و اگر عکس این شد یعنی کافر ذمی مرتدی را
 کشت هر چند که فطری باشد قصاص می شود ولی اگر مسلمانی او را
 بکشد قصاص ندارد اما خون بهای او نیز علی الظاهر واجب نیست تنها
 چیزی که مستحق است این که امام علیه السلام او را تعزیر می کند.

فرمان متوکل خلیفه عباسی در مورد اهل ذمه

به نقل از تاریخ طبری

در این سال [۲۳۵ قمری/ ۸۵۰ میلادی] متوکل بگفت تا نصاری و همه اهل ذمه وادار کنند عباهای عسلی بپوشند و زنار ببندند و بر زین‌های چوبین بنشینند که رکاب چوبین داشته باشد و دو کره بر انتهای زین‌ها نهند. و هر کس از آن‌ها کلاه بر سر می‌نهد دو نوار بر آن آویزد که به رنگ کلاه مسلمانان نباشد. غلام‌شان نیز دو وصله، بر لباس خویش نهند به رنگی جز رنگ لباسی که بر تن دارند. یکی از وصله‌ها پیش رو باشد به نزد سینه و دیگری بر پشت وی، هریک از وصله‌ها به اندازه چهار انگشت باشد، به رنگ عسلی، همچنین هر کس از آن‌ها که عمامه می‌نهد رنگ آن به رنگ عسلی باشد. هر کس از زنان‌شان که بیرون می‌شود روپوش عسلی داشته باشد، بگفت تا غلامان‌شان را به بستن زنار وادار کنند و از بستن کمر ممنوع دارند. بگفت تا معابد نوین آن‌ها را ویران کنند و از منزل‌شان ده یک بگیرند، اگر محل معبد وسعت داشت آن را مسجد کنند و اگر درخور

آن نبود که مسجد شود فضای باز بگذارند. بگفت تا شیطانک‌های چوبین با میخ بر در خانه‌های‌شان بکوبند تا منزل‌های‌شان از منزل مسلمانان شناخته شود. کمک گرفتن از آن‌ها را در کارهای سلطان و کار دیوان‌هایی که در آن جا حکم‌شان بر مسلمانان روان شود ممنوع داشت. تعلیم فرزندان‌شان را در مکتب‌های مسلمانان ممنوع داشت و مسلمان نمی‌بایست آن‌ها را تعلیم دهند.

صلیب داشتن‌شان را در عید شعانین ممنوع کرد. در راه نمی‌باید با یکدیگر باشند. بگفت تا گورهاشان مساوی زمین باشد که همانند گورهای مسلمانان نشود.

به عاملان خویش در آفاق چنین نوشت:

به نام خدای رحمان رحیم،...

...خدای رستگاری و سرانجام نیک را به پرهیزکاران دهد و زبونی دنیا و آخرت را بر کافران نهد.

امیرمؤمنان که توفیق هدایت وی از خداست چنان دید که همه اهل ذمه را چه به نزد وی باشند و چه در نواحی ولایت‌های وی از نزدیک و دور، از معتبر و زیون، وادار کند که عباهایی را که می‌پوشند، هر که بیوشد از بازرگان و دبیر و صغیر به رنگ جامه‌های عسلی کنند. هیچ کس از آن‌ها از این تخلف نکند و هر کس از آن‌ها از تبعه و اوباش که به این مرحله نرسد و وضعش او را از پوشیدن عبا بدارد وادارش کنند دو وصله به همین رنگ که اطراف هر کدام یک وجب باشد در یک وجب بر جایی پیش روی جامه‌ای که می‌پوشد جلوی سینه و پشت سر خویش بدوزند و همگی‌شان را وادار کنند که بر کلاه‌های خویش نوارهایی بدوزند که به رنگ کلاه نباشد، و در جایی که می‌نهند برجسته باشد تا چسبیده نشود که مستور ماند، و بر یک کنار نباشد که نهان ماند. هم‌چنین برای زین‌های‌شان رکاب‌هایی چوبین بگیرند و بر قریوس‌های^۱ آن کره‌ها نهند که از آن بالاتر باشد و بدان پیوسته باشد و مجاز نباشند که آن را از قریوس‌های خویش بردارند تا به اطراف آن برند، این را مراقبت کنند تا به همان‌گونه باشد که امیرمؤمنان

۱- قرامیس: جمع قریوس معرب قریوس فارسی یا ترکی، به گفته برهان بلندی پیش زین

گفته که بدان وادارشان کنند که آشکار باشد تا بیننده بی‌تامل آن را ببیند و چشم آن را بی‌جستجو بیابد. و بندگان و کنیزان‌شان را وادار کنند که هر یک از ایشان کمر بند می‌بندند به جای کمر بندهایی که بر کمرشان بوده زنار و کشتی^۱ ببندند.

به عاملان خویش در مورد دستوری که امیر مومنان در این باب داده دستور بده. چنان که وادارشان کنی که در انجام آن چه به آن‌ها گفته شده نهایت کوشش کنند و از سستی و طرف‌گیری بیم‌شان دهی و دستورشان دهی که هر کس در جمع اهل ذمه از سر لجاج یا بی‌اعتنایی و غیره با این مخالفت کند، وی را به معرض عقوبت آرد تا همه طبقات و گروه‌های‌شان به این طریقه که امیر مومنان گفته به آن وادارشان کنند بس کنند انشاءالله...

ابراهیم بن عباس نوشت در شوال سال دویست و سی و پنجم
علی بن جهم در این باب شعری گفت به این مضمون:

عسلی‌هایی که میان

هدایت یافتگان و گمراه این فاصله آورد.

عاقل را چه باک اگر بسیار شود

که بیشتر موجب بازگشت می‌شود.^۲

۱- کشتی: به گفته برهان ریسمانی است که ترسایان و کافران به میان ببندند.

۲- تاریخ طبری، جلد چهاردهم، صفحه‌های ۶۰۲۲ - ۶۰۲۴.

عریضه وکلای انجمن پارسیان هندوستان به ناصرالدین شاه

قربان خاکپای گوهر آسای اقدس گردیم:
چون به اقتضای این فرخنده روزگار پادشاهان هر کشور را کوشش در ترقی و آسودگی رعایا و برابری است... شهنشاه دارا دستگاه که جان جهانیان برخی در بود خجسته نمودش باد بیش از همه کشورداران از پرتو روشن دل آگاه در آبادی ایران و تربیت زیردستان کوشش فرمودند. چنان که بزرگ دبیرستان دارالفنون و کاخ‌های شاهی و تلگراف‌ها و پست‌خانه‌ها و ساختن پله‌ها [بنظر پل‌ها درست می‌آید] و راه‌ها و دیگر چیزها بنا نهاده همت آن خسرو والا نژادند گواهند بر این که همایون اراده اقدس شهریاری پیوسته متعلق به آسایش بندگان خدا است بنابراین در سفر اول که موکب همایون شهریاری عازم فرنگستان بود در لندن به ملاحظه هم‌کیشی شرحی در خصوص مراتب مظلومیت زرتشتیان ساکن ایران و تعدیاتی که بر آن‌ها وارد می‌آید به خاک پای اقدس همایونی معروض داشتیم و وعده

فرمودند که پس از مراجعت از فرنگستان توجهی و مرحمتی در اصلاح آن‌ها خواهند فرمود و بدین موجب کمال امیدواری و اطمینان برای این بندگان حاصل شد ولیکن چون شش سال قبل رجب نام یزدی که از مشاهیر الواط آن جا است به تحریک بعضی رشید یزدی را بکشت و با این که چندین مراتب در مقام دادخواهی به خاک پای اقدس اعلیحضرت ظل الهی عارض شدند و به اولیای دولت ابد آیت متوسل گشتند نوعی که شایسته مقام رعیت‌داری است دادرسی نشده قاتل مزبور به سیاست نرسید لهذا اشرار جری شدند و بیش از پیش به اذیت و آزار این طایفه اقدام کردند و از قراری که مسموع می‌شود نوعی عموم زرتشتیان آن سامان مورد صدمه و اذیت هستند که شرح آن در این عریضه نمی‌گنجد و حال آن که این وقایع دلالت کلی بر وحشی‌گری و بی‌تربیتی ایرانیان دارد و ابداً با قواعد انسانیت و مدنیت موافقت نمی‌کند. تعجب در این است که با آن که میل اقدس همایونی به نشر مراتب عدالت‌گستری و رعیت‌پروری است و این طایفه هم سپرده به جناب جلالت مآب اجل اکرم سپهسالار اعظم می‌باشند که در رسوم رعیت‌داری و استحضار از روش ممالک خارجه منفرد و ممتازند با اطلاع ایشان از تعدیاتی که اشرار بر این طایفه وارد می‌آورند معذالک نوعی که شایسته مقام آن جناب است در منع و زجر اشرار و دفع ظلم از این طایفه توجهی نمی‌فرمایند که اینگونه وحشی‌گری‌ها به ممالک خارجه نشر نکند و موجب بدنامی دولت و ملت اسلام نشود و عالیجاه مانکجی هاتریا هم که به وکالت از انجمن فارسیان این سامان عاکف دربار معدلت مدار است گویا به واسطه طول توقف خوی ایرانیان را گرفته که ظلم و تعدی در نظرش قبحی ندارد یا آن که گرفتار امورات شخصی خود هست زیرا که وقایع اتفاقیه را نه به خاک پای اقدس همایونی معروض می‌دارد و نه به این بندگان اطلاع می‌دهد و اگرچه که سال‌های بسیار است که این طایفه گرفتار اذیت و آزار اشرارند ولی سابقاً چون وضع مثل این ایام نبود مراتب ظلمی که بر این طایفه می‌کردند مخفی می‌ماند ولیکن این ایام به توسط تلگراف و پست‌خانه‌ها و کشتی بخار نوعی شده است که افعال هر ملتی

مشهود جهانیان می شود و به این جهت مراتب تعدیاتی که بر این طایفه وارد می آید همه روزه مسموع دعاگویان می گردد و اگرچه واضح و روشن است که به اقتضای زمان جمیع این کارها درست خواهد شد و دست ظلم و مردم آزاری بسته خواهد ماند ولیکن چون دعاگویان حسبا و نسبا ایرانی هستیم و همواره از استماع ترقی آن مملکت خوشبخت می شویم لهذا محض دولت خواهی فهرست مراتب تعدیاتی که بر این طایفه وارد می آید در ذیل به نظر آفتاب اثر رسانیده امیدواریم که نظر مرحمتی در اصلاح آنها بفرمایند که مراتب عدالت گستری و رعیت پروری بندگان اعلیحضرت اقدس شهرباری در کتب تواریخ و روزنامه های هر مملکت چاپ شود و نیک نامی دولت ابد آیت ابدالدهر باقی ماند و عموم این طایفه نسلا بعد نسل دعاگو و ثناجو شکرگذار باشند.

فقره اول: این است که به بهانه مسلمانی معترض ناموس این طایفه می شوند و حال آن که اگر کسی از ما بخواهد به اختیار خود مسلمان شود حرفی نداریم زیرا که امر دین متعلق به اختیار خود شخص است و احدی را نمی رسد که ممانعت کند بلکه تظلم و شکایت دعاگویان از این است که به بهانه مسلمانی به عیال و اطفال هم کیشان ما دست اندازی می کنند مثلاً شب دختری یا زنی را می دزدند و چون کسانش مطلع می شوند می گویند می خواهد مسلمان شود از یک طرف جمیع اشرار و الواط به حمایت آنها اتفاق می کنند که کسان آن زن جرات مطالبه ننمایند و از طرف دیگر آن ضعیفه را حبس می کنند و به ابرام تکلیف به مسلمانی می نمایند، هر چه فریاد کند که نمی خواهم مسلمان شوم احدی اعتنا نمی کند او را اذیت با نوید هر نوعی هست اجبار به اقرار به اسلام می کنند چنان که در همین ایام یک زن شوهردار را از شرف آباد یزد و یک دختری را از توابع کرمان دزدیدند و یک دختر دیگر از قریه نعیم آباد دزدیدند و مبالغی اموال آنها را غارت کردند که مجملی از وقایع آنها را چندی قبل به خاک پای اقدس همایونی تلگراف کردیم و در این وقایع اگر حضرت شاهنشاه زاده اعظم نواب ظل السلطان حمایت و جانب داری فرمودند و پس از آن که دخترها

را یکی را ده ماه و دیگری را سه چهار ماه در یزد حبس کرده بودند به اصفهان طلبیدند ولی چه فایده که کسی اعتنا به حکم ایشان نکرد و از اموالی که غارت کرده بودند دیناری پس ندادند و عاقبت هم کاری کردند که زن‌های بیچاره در اصفهان جرات اظهار مجبوریّت خود را ننمودند و البته در نظر آفتاب اثر روشن است که امر عرض و ناموس بر رعیت از هر چیزی دشوارتر است زیرا که از هر چیز می‌توان گذشت و از ناموس نمی‌توان گذشت لهذا از مراحم ملوکانه استدعا داریم که مقرر فرمایند که این زن‌ها را از اصفهان به تهران بیاورند و به دست کسان آن‌ها بسپارند که پس از آن که چند روزی نزد کسان خودشان ماندند و اطمینان قلبی برای آن‌ها حاصل شد صدق وقایع خود را در خدمت اولیای دولت ابد آیت معروض دارند و هر دینی را می‌خواهند اختیار کنند و نیز چون رأفت و عدالت همواره مطمح نظر آفتاب اثر است دست‌خط همایونی شرف صدور یابد که من بعد هر کس می‌خواهد مسلمان شود به دارالخلافه باهره حاضر گردد و اولیای عدالت‌خانه رسیدگی فرمایند اگر به میل خود طالب شده است مسلمان شود و اگر خود طالب نیست و مجبور است آن هم معلوم شود تا به این حکم راه ظلم و دست‌اندازی به ناموس رعیت بسته گردد و مراتب عدالت‌گستری و رعیت‌داری بندگان اعلیحضرت شاهنشاه گردون بارگاه روح العالمین فداه گوشزد خارج و داخل شود.

فقره دوم: این است که اگر از یک خانواده از زردشتیان کسی مسلمان شود اولاد این نومسلمان نسلا بعد نسل وارث جمیع آن خانواده می‌شوند مثلاً اولاد میت و پدر و مادر او را از ارث محروم می‌کند و میراث میت را به آن جدیدالاسلام و اولاد او می‌دهند چنان که سید محمدعلی نامیرا حکایت می‌کند در این ایام از یکی از موبدهای این طایفه ادعای ارث می‌نمود موجب حیرت بسیار شد که سید مسلمان را با موبد زردشتی به هیچ‌وجه نسبتی و قرابتی تصور نتوان کرد پس از استفسار معلوم شد که در زمان خاقان مینو مکان آقا محمدخان طاب‌الله ثراه که افواج قاهره متوجه تنبیه یاغیان کرمان بود یکی از سربازها دختری را از زردشتیان یزد دزدیده و به آذربایجان

برده و به عقد خود در آورده بود پس از فوت او دیگری او را گرفته و به اصفهان برده پس از او جد سید محمد مذکور او را گرفته بود این است که تاکنون هم که زیاده از نود سال گذشته است سید محمد علی وارث کل آن خانواده شده است و خود سید محمد علی گفته بود که من تاکنون زیاده از چهل ارث از زردشتیان گرفته‌ام حال بندگان اعلیحضرت اقدس شهریارى ملاحظه فرمایند که این فقره با چه قاعده درست می‌آید و با کدام عدالت و انسانیت موافقت می‌کند و حال آن که مراتب وراثت و طریق تقسیم ارث نوعی در قرآن مجید معین شده است که جای شک و شبهه در بدعت بودن این حکم باقی نمی‌ماند بلکه حکم حضرت ختمی‌مآب چنین بود که اگر کسی مسلمان شود میان او و کسانش نسبت قرابت قطع می‌گردد و هرگز در حدیثی یا آیه مذکور نیست که احدی از مسلمانان آن عهد را حضرت فرموده باشند که ارث از پدر و مادر خود که مسلمان نیستند برند تا چه رسد به نسبت‌های دور و دراز مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر که وزیرى خردمند و مشیرى دانا بود در بدو سلطنت که تخت‌گاه ایران به وجود مسعود اعلیحضرت اقدس ظل‌الهی زینت یافت محض خیرخواهی دولت ابد آیت فرمانی صادر فرمود که هر کس از ملل خارجه ارث می‌خواهد باید به دربار معدلت مدار حاضر شود و مراتب را به خدمت اولیای دولت ابد آیت معروض دارد تا هر چه مقتضی عدالت است مجری شود و هم‌چنین در این سنوات دست خط همایونی به همین مضمون شرف صدور یافت ولی افسوس که هنوز هیچ‌کدام اجری نیافته و هر روز به بهانه ارث معترض مردم می‌شوند چون همواره مطمح نظر همایونی ترفیه حال عموم رعایا است استدعا داریم که فرمان همایونی موکداً شرف صدور یابد که من بعد به بهانه ارث احدی متعرض این طایفه نشود و از مقتضی دست خط همایونی تخلف نکند.

فقره سیم: این است که اگر یکی از زردشتیان ملکی بخرد باید خمس آن را به آقایان بدهد و الا قبالة آن را مهر نمی‌کنند و حال آن که در قرآن مجید خمس را در غنائمی که از جنگ حاصل می‌شود فرض فرموده است و ابداً در آیه یا حدیثی مذکور نیست که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و

آله خمس از ملک ابتیاعی یکی از خارجه گرفته باشد و علاوه بر این آشکار است که این حکم به دولت هم ضرر می‌رساند زیرا که همین که رعیت مشقت پولی جمع کرد و از ترس خمس ملک نخرید ناچار آن را به ممالک خارجه می‌فرستد چنان که البته مسموع بندگان اعلیحضرت اقدس شهریارى شده است که چه قدر پول مردم آن مملکت به بانک لندن و بمبئی می‌فرستند ولی اگر خوف خمس نباشد به این پول ملکی می‌خرد که نه پول رعیت به خارج برود و نه رعیت بی‌علاقه باشد که به اندک صدمه به ممالک خارجه فرار کند لهذا چون میل اقدس همایونی همواره متوجه جمعیت و زیادتى تبعه دولت علیه است استدعا داریم که حکم محکم شرف صدور یابد و صورت حکم در روزنامه دولتی چاپ شود که من بعد کسی از بابت خمس متعرض این طایفه نگردد...

فقره پنجم: این است که اگر این طایفه بخواهند لباس سفید یا لباس نو بپوشند مانع می‌شوند و حال آنکه لباس سفید پوشیدن به حکم مذهبی بر این طایفه واجب است معذک به ملاحظه میل اهل اسلام ترک کردند ولی لباس نو پوشیدن را ترک نمی‌توان کرد زیرا که لباس ناچار پاره می‌شود و باز شخص لباس لازم دارد و تعجب در این است که نه در قرآن و حدیث زکری هست که خارجه لباس نو نپوشد و نه به حکم عقل و مصلحت وجهی دارد زیرا که پاکیزه بودن لباس رعیت موجب شکوه دولت است و به عکس مندرس بودن لباس آنها مایه شکست دولت و چون میل اقدس همایونی به آبادی و ترقی ایران است استدعا داریم که حکم محکم به عهده حکام یزد و کرمان صادر شود که کسی در باب لباس معترض این طایفه نشود...

فقره هفتم: این است که به بهانه راه‌داری معترض بیچارگان و پيله‌وران این طایفه می‌شوند که در اطراف به کسب مشغولند و به این بهانه اگر ماکول و مشروب یا ملبوسی همراه آنها باشد بر می‌دارند و اگر این فقره مثل گمرک امر عمومی بود که از همه کس می‌گرفتند دعاگویان حرفی نداشتیم ولی چون این ظلم مخصوص زردشتیان است که به این بهانه در حقیقت مانند راهزنان این‌ها را برهنه می‌کنند لهذا استدعا داریم که

دست خط همایونی به عهده حکام یزد و کرمان شرف صدور یابد و در روزنامه‌ها چاپ شود که من بعد به بهانه راهداری معترض مسافرین این طایفه نشوند.

فقره هشتم: در خصوص وجه جزیه است که با آن که از این طایفه مالیات دیوانی را به اسم‌های مختلف از قبیل مالیات جنسی و نقدی املاک و مواشی و مراعی و پول شیرینی داروغه و پول خلعت و حق الحکومه و غیره‌ها به انواع اقسام می‌گیرند معذک به اسم جزیه یک مالیات علیحده از ایشان دریافت می‌دارند و حال آن که بر خردمند دانا که مطلع از روش ختمی‌مآب صلوات‌الله علیه و آله و ائمه طاهرین و خلفای راشدین باشد روشن است که جزیه‌ای که آن حضرت فرمودند همان مالیات و خراج است زیرا که حضرت رسالت پناه که جوهر عدالت و شارع قواعد انسانیت و مدنیت بودند هرگز راضی نبودند که رعیت آن حضرت دو مالیات بدهند و این تفریق جزیه و مالیات از اهل غرض برخاست و ابداً در قرآن مجید چنین حکمی نیست که ملل خارجه دو خراج یکی به اسم جزیه یکی به اسم مالیات بدهند و اگر کسی صاحب علم لغت و عربیت باشد می‌داند که جزیه به غیر مالیات معنی دیگر ندارد و با وجود این که این فقره ظلم صرف است در زمان خاقان جنت‌مکان با آن که این طایفه در ایران تقریباً چهارهزار خانوار بودند دویست تومان جزیه می‌دادند چنان که قبوضات آن حاضر است و اکنون که تقریباً پانصد خانوارند مبلغ هشت صد تومان می‌دهند حال چنان که مقتضی رای انور باشد که این طایفه را از وجه جزیه معاف فرمایند نوعی مایه نیک‌نامی اعلیحضرت اقدس همایونی می‌شود که در جمیع تواریخ ثبت شود و ملت فخیمه اسلام از بدنامی برهد چنان که مرحوم نایب السلطنه... به همین ملاحظه ارامنه آذربایجان را از ادای جزیه معاف فرمودند و نام نیک اندوختند و هم‌چنین در سایر ممالک اسلام مثل دولت علیه عثمانیه و ترکستان و افغانستان با آن که خارجه از هر ملت بسیاریند سوای مالیات دیناری از آن‌ها نمی‌گیرند و این حکم مطابق است با آن چه امرای عظام و اصحاب حضرت خیرالانام در صدر اسلام در فتح ممالک

معمول می داشتند چنان که صورت عهدنامه های آن ها در جمیع کتب سیر و تواریخ ثبت است به این مضمون معاهده نمودند فلان امیر با رعایای فلان شهر که جنگ نکنند و تبعه و رعیت دولت اسلام باشند و جزیه یعنی خراج دیوانی بدهند دیگر در جمیع امور با اهل اسلام برادر و برابر باشند.

این ها است مراتب ظلمی که بر این طایفه وارد می شود و امیدواریم که نوعی ظل مرحمت و مکرمت بندگان اعلیحضرت اقدس شهریارى بر این طایفه دعاگو گسترده گردد که من بعد در آن سایه بلند پایه آسوده گشته نیک نامی و رعیت پروری بندگان اعلیحضرت ظل الهی در جمیع ممالک انتشار یابد و عموم این طایفه به عنوان ابد نسلا بعد نسل دعاگو و ثناجو و شکرگذار باشند.

باقی امر امر همایونی است.

عریضه وکلای انجمن پارسیان هندوستان به ناصرالدین شاه،
ایران نامه مجله تحقیقات ایران شناسی، سال نوزدهم شماره ۱ و ۲
زمستان ۱۳۷۹ بهار ۱۳۸۰.

دیدگاه‌های شیخ فضل‌الله نوری در مورد اهل ذمه در رساله «حرمت مشروطه»

توضیحات

شیخ فضل‌الله نوری از عالمان و فقهای بزرگ شیعه عصر قاجار است. او در اوایل نهضت مشروطه، با مشروطه‌خواهان همراه شد ولی بسرعت راه خود را از آنها جدا کرد و به مشروطه‌خواهان پیوست. او اقدامات بسیاری بر ضد مشروطیت انجام داد. پس از این که محمدعلی‌شاه از مشروطه‌خواهان شکست خورد و استبداد صغیر پایان یافت، مشروطه‌خواهان شیخ فضل‌الله نوری را دستگیر و محاکمه کردند و او را به دار آویختند.

شیخ فضل‌الله نوری در رساله‌ای به نام «حرمت مشروطه» دیدگاه‌های خود را در مورد مشروطه بیان کرده است. او این رساله را بعد از سال ۱۳۲۴ قمری (۱۹۰۶ میلادی) سال برقراری مشروطیت نوشته است. او این رساله را در پاسخ کسانی نوشته است که از شیخ علت موافقت اولیه او را با مشروطیت سوال کرده‌اند و دلیل تغییر جهت و مخالفت بعدی او را با مشروطیت جویا شده‌اند. شیخ فضل‌الله در این رساله به این سوالات پاسخ داده است. رساله «حرمت

مشروطه» توسط حجت الاسلام دکتر غلامحسین زرگری نژاد تصحیح شده و در کتاب «رسائل مشروطیت» انتشار یافته است. در بخش‌هایی از این رساله می‌توان دیدگاه‌های شیخ فضل‌الله نوری را در مورد اهل ذمه و آزادی قلم و مجلس قانون‌گذاری پیدا کرد. بخش‌هایی از این رساله که او به این دیدگاه‌ها پرداخته است، در این پیوست آورده می‌شود. تمام پای نوشته‌ها از متن اصلی کتاب اقتباس شده است. متن کامل رساله حرمت مشروطه را می‌توان در کتاب رسائل مشروطیت مطالعه کرد.

دیدگاه‌های شیخ فضل‌الله نوری در مورد اهل ذمه در رساله «حرمت مشروطه»

شیخ فضل‌الله نوری

خلاصه متن

یکی از مواد آن ضلالت‌نامه^۱ این است که افراد مملکت متساوی الحقوقند^۲ و در این طبع آخر به این عبارت نوشته شده: "اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی^۳ متساوی الحقوق خواهند بود" و این کلمه مساوات، "شاع وذاع حتی خرق الاسماع"^۴ و این یکی از ارکان مشروطه است که به اخلاص [آن]، مشروطه نمی‌ماند.^۵ نظرم است در وقت تصحیح^۶ در باب این ماده، یکی

۱- مراد متمم قانون اساسی است.

۲- متن اصل هشتم متمم قانون اساسی است.

۳- به نظر می‌رسد ذکر مساوات افراد مملکت در مقابل قانون دولتی و نه قانون شرع، در تنظیم اصل مذکور، با تامل و با عنایت به عدم مساوات مسلمانان و غیر مسلمانان در برابر قوانین شریعت اسلامی، همراه بوده است. به عبارت دیگر از این اصل نمی‌توان مساوات مطلقه مسلمانان و غیرمسلمانان را نتیجه گرفت.

۴- انتشار یافت و پخش شد تا جایی که گوش‌ها را سوراخ کرد. مراد کثرت تبلیغ و تاکید بر مساوات توسط مشروطه‌خواهان است.

۵- مقصود آن است که: از نظر مشروطه‌خواهان مساوات یکی از ارکان مشروطه است که با اخلاص یعنی ناقص و ناتمام بودن و عدم تحقق مساوات همه مردم، مشروطه باقی نخواهد ماند و تحقق نخواهد یافت.

۶- مقصود از وقت تصحیح، هنگام بررسی پیش‌نویس متمم قانون اساسی از مجلس اول است.

نفر از اصول هیات معدود بود، گفت به داعی: که این ماده چنان اهمیت دارد که اگر این باشد و همه مواد را تغییر بدهند، دول خارجه ما را به مشروطه می‌شناسند و اگر این ماده نباشد لیکن تمام مواد، باقیه باشد ما را به مشروطگی نخواهند شناخت. فدوی در جواب او گفت: فعلی الاسلام السلام و برخاستم و گفتم: حضرات جالسین بدانید مملکت اسلامی مشروطه خواهد شد، زیرا که محال است با اسلام حکم مساوات.

حالا ای برادر دینی تامل [کن] در احکام اسلامی که چه مقدار تفاوت گذاشت بین موضوعات مکلفین در عبادات و معاملات و تجارات و سیاسات از بالغ و غیربالغ، و ممیز و غیرممیز، و عاقل و مجنون، و صحیح و مریض، و مختار و مضطر، و راضی و مکره، و اصیل و وکیل، و ولی و بنده و آزاد، و پدروپسر، و زن و شوهر، و غنی و فقیر، و عالم و جاهل، و شاک و متیقن، و مقلد و مجتهد، و سید و عام، و مُعسر^۱ و مُوسر^۲، و مسلم و کافر، و کافر ذمی و حربی، و کافر اصلی و مرتد، و مرتد ملی و فطری، و غیرها... مثلاً کفار ذمی احکام خاصه دارند در مناکحات آن‌ها با مسلمانان که جایز نیست، نکاح آن‌ها با مسلمان را و نکاح مسلمانان در کافرات بوجه انقطاع جایز است [یعنی می‌توان زن ذمی را صیغه کرد و نمی‌توان به عقد دایم در آورد].^۳ دون دوام و هم‌چنین ارتداد احدی الزوجین موجب انفساخ^۴ است و اسلام احدی الزوجین نیز احکام خاصه مختلفه دارد و نیز در باب مواردی، کفر یکی از موانع ارث است و کافر از مسلم ارث نمی‌برد. دون العکس.^۵

و نیز مرتد احکام خاصه مسلمه دارد، مثل انتقال مال به وارث بینونه^۶ زوجه و نجاست بدن و وجوب قتل و هم‌چنین در باب معاملات ربویت احکام مختلفه است. مثل معاملات ذمی در اراضی که اگر بخرد از مسلم باید خمس بدهد و نیز در جنایات و قصاص و دیات احکام مختلفه است.

۱ - معسر: تنگ‌دست، فقیر.

۲ - موسر: توانگر، ثروتمند.

۳ - انفساخ: به هم خوردن، فسخ شدن.

۴ - دون العکس: نه عکس آن. یعنی: مسلمان از کافر ارث می‌برد.

۵ - بینونت: جدایی، طلاق. مقصود آن است که ارثیه و اموال فردی که مرتد شده است به همسری که از او جدا شده و مرتد نشده است می‌رسد.

ای برادر دینی، اسلامی که این قدر تفاوت گذارد، بین موضوعات مختلفه در احکام، چگونه می شود، گفت که [معتقد به] مساوات است. جز آن که خیال این باشد که دکانی در مقابل صاحب شرع باز کند و احکام جدیدی تاسیس کند... و عمده این بازی این مشروطه و از طایفه ضاله شد، محض فرار از احکام اربعه مسلمه در حق مرتدین از اسلام.^۱ ... و من العجب که برای تمویه^۲ و اشتباه بر عموم، [قانون را] تقیید [نمودند]^۳ به قانون دولتی، دروغگو حافظه ندارد.

ای مُلحد اگر این قانون دولتی مطابق اسلام است که ممکن نیست در آن مساوات، و اگر مخالف اسلام است، مُنافی [است] با آن چه که در چند سطر قبل نوشته شده که آن چه که مخالف اسلام است قانونیت پیدا نمی کند. ای بی شرف، ای بی غیرت، ببین صاحب شرع برای این که تو مُنتحل^۴ به اسلامی، برای تو شرف مقرر فرموده و امتیاز داد [ه] تو را، و تو خودت از خودت سلب امتیاز می کنی و می گویی من باید با مجوس و ارمنی و یهودی برادر و برابر باشم "الا لعنة الله على من [لا] يعرف قدره"^۵ و اعجب من الكل،^۶ این که می گوید: مواد قانونیه قابل تغییر است.^۷ آیا این تغییر از اسلام به کفر است یا از کفر به اسلام است؟...

ای بی دین، تو می خواهی بدعتی تازه در دین بگذاری و تغییر بدهی [دین را] به این تدلیسات^۸ و تلبیسات^۹...

۱ - یعنی چون بابیان و بهائیان با انتخاب این مسلک ها مرتد شده بودند، برای آن که قدرت اسلام و مسلمین ضعیف شود و امکان اجرای احکام اربعه مرتد درباره آن ها وجود نداشته باشد، مشروطیت را ایجاد کردند.

۲ - تمویه: دروغ آراستن، خلاف حقیقت جلوه دادن.

۳ - تقیید نمودن: مقید ساختن.

۴ - منتحل: وابسته، منتسب.

۵ - لعنت خدا بر کسی باد که قدر خویش را نمی شناسد.

۶ - و شگفت تر از همه.

۷ - ظاهراً اشاره است به اصل هفدهم قانون اساسی که می گوید: "لوائح لازمه را در ایجاد قانونی یا تغییر و تکمیل و نسخ قوانین موجود. مجلس شورای ملی در موقع لزوم حاضر می نمایند که با تصویب مجلس سنا به صحه همایونی رسانده به موقع اجرا گذارده شود."

۸ - تدلیس: فریب، پنهان کردن عیب و کاستی.

۹ - تلبیس: نیرنگ، مکر، پنهان کردن حقیقت.

ماده دیگر که در این ضلالت نامه است، آزادی قلم و آزادی مطبوعات است. بعد از تغییرات و تبدیلات عین عبارت این است:

«عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال مواد مضره به دین مبین آزاد، و ممیزی در آن‌ها ممنوع است».^۱ به موجب این ماده، بسیاری از محرمات ضروری الحرمة تحلیل^۲ شد، زیرا که مستثنی فقط دو امر شد و حال آن که یکی از محرمات ضروریه افتراست و یکی از محرمات مسلم غیبت از مسلم است. و هم‌چنین قذف^۳ مسلم، و ایذاء و سب و فحش و توهین و تخویف و تهدید و نحو آن... آزادی این امور. آیا غیر از تحلیل ما حرمة الله است؟... حال او معلوم و حکم آن مبین است.

والعجب که در غیر مورد مستثنی، منع از ممیزی شد و حال آن که نهی از منکر از اصول عملیات است و این نویسنده و رای دهنده، نهی از منکر کرده است و اعجب من ذلک که در ذیل این ماده حکم مجازات برای مخالفت مقرر شد و حواله به قانون مطبوعات شد، و این هم غلط و بدعت است، زیرا که مجازات مالی در شرعیات، در ارتکاب مُنْهیات نداریم و آن جا برای این کار مجازات مالی معین نموده.

ای مسلمان برادر، فقد ضاق الصدر،^۴ تمام این مزخرفات و خرافات برای هدم اساس دین و اضمحلال شریعت سیدالمرسلین بوده... که دزدان دین، داخل شدند و تمام هم آن‌ها به بردن دین و اهلاك اهل آن بود،... از جمله مواد آن ضلالت نامه این است:

«حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر به موجب قانون»^۵ این حکم

۱ - متن کامل اصل هجدهم متمم قانون اساسی به شرح زیر است: «عامه مطبوعات غیر از کتب ذلال و مواد مضره به دین مبین آزاد و ممیزی در آن‌ها ممنوع است. ولی هر گاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آن‌ها مشاهده شود، نشر دهند یا نویسنده درطبق قانون مطبوعات مجازات می‌شود. اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد، ناشر و تابع و موضع از تعرض مصون هستند».

۲ - تحلیل: حلال، روا.

۳ - قذف: دشنام، هجو، افترا، تهمت.

۴ - مراد قانون مطبوعات است.

۵ - سینه تنگ شد. کنایه از گرفتگی دل.

۶ - اصل دوازدهم متمم قانون اساسی.

مخالف مذهب جعفری علیه السلام است که در زمان غیبت امام علیه السلام، مرجع، در حوادث، فقها از شیعه هستند. و مجاری امور به ید ایشان است. و بعد از تحقیق موازین، احقاق حقوق و اجرا حدود می نمایند و ابدا منوط به تصویب احدی نخواهد بود و از جمله از مواد، تقسیم قوای مملکت [است]، به سه شعبه که اول قوه مقننه است. و این بدعت و ضلالت محض است زیرا که در اسلام برای احدی جایز نیست تقنین و جعل حکم، هر که باشد. و اسلام ناتمامی ندارد که کسی او را تمام نماید. و در وقایع حادثه باید به باب الاحکام که نواب امام علیه السلام هستند رجوع کنند و او استنباط از کتاب و سنت نماید نه تقنین و جعل. و از این قبیل، در این ضلالت نامه بسیار [است]...

رساله حرمت مشروطه، شیخ فضل الله نوری، کتاب رسائل مشروطیت، به کوشش دکتر غلامحسین زرگری نژاد، انتشارات کویر، تهران، ۱۳۷۴، صفحه های ۱۵۱ تا ۱۶۷.

دورساله از میرزا ملکم خان

میرزا ملکم خان

میرزا ملکم خان را می‌توان یکی از اولین رهبران فکری مشروطه دانست، او در سال ۱۲۴۹ قمری/۱۸۳۱ میلادی در خانواده‌ای ارمنی، در اصفهان به دنیا آمد و در سال ۱۳۲۶ قمری/۱۹۰۸ میلادی دو سال پس از برقراری مشروطیت فوت کرد. او با این که در خانواده‌ای ارمنی به دنیا آمده بود، ولی به دین اسلام گروید. میرزا ملکم خان تحصیلات اولیه خود را در ایران انجام داد و تحصیلات بعدی خود را در اروپا ادامه داد. پس از بازگشت به ایران به تدریس و مترجمی در دارالفنون مشغول شد. او سمت‌های زیادی در خارج از کشور به عهده داشت. او مترجم سفارت ایران در استامبول بود و چندی بعد هم سمت سر کنسولی ایران را در مصر به عهده گرفت. در سال ۱۲۹۵ قمری/۱۸۷۸ میلادی وزیر مختار ایران در لندن شد. میرزا ملکم خان روزنامه قانون را منتشر کرد. او در سال ۱۳۱۷ قمری/۱۹۰۰ میلادی سفیر ایران در رم شد و تا سال ۱۹۰۸ میلادی که فوت کرد در این سمت باقی ماند. رساله کنسلیطوسین یکی دیگر از رسالات میرزا ملکم خان است که

بین سال‌های ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۵ قمری/ ۱۸۷۵ تا ۱۸۷۸ میلادی نوشته شده است.^۱

نکته‌ای که در رساله کنسلیطوسین جالب به نظر می‌رسد آن است که ملک‌خان در پشت پرده دفاع از دین و قوانین اسلام و علما و فقها پنهان شده است و در حالی که از دولت دفاع می‌کند، ولی اعتقاد زیادی به آن‌ها ندارد، او در پشت پرده‌ای که برای حفاظت از خود ایجاد کرده است، نظرات اصلاحی خود را بیان می‌کند. او از این شیوه برای مصون ماندن مقام خود و پیشگیری از صدماتی که امکان داشت بر او وارد شود، استفاده کرده است. آن چه را که میرزا ملک‌خان در این رساله در رابطه با مشروطیت، آزادی، برابری، عدالت، و اقلیت‌های مذهبی ایرانی بیان کرده است، در این جا آورده می‌شود.

۱- شرح حال مختصر میرزا ملک‌خان، از مقدمه خانم هما ناطق که در ابتدای رساله کنسلیطوسیون آمده است، اقتباس شده است.

بخشی‌هایی از رساله کنسٹیطوسیون

میرزا ملکم‌خان

... دولتی که کنسٹیطوسیون ندارد از هیچ‌گونه تدبیر صاحب فایده و ثمر شایسته نخواهد داشت، مثل زمین کم آب که هر قدر در آن درخت بنشانی و از هر تخم مشهور آورده بر آن بیفشانی، بی‌حاصل خواهد بود و زحمت و سلیقه و دلسوزی و هر نوع مراقبت باغبان به هدر خواهد رفت...

پراکندگی، مثل طایفه مجوس زارع و کاسب که امروز سبب آبادی بمبئی شده و تفرقه مثل پراکندگی یهود سالم که وارث شریعت اسلام است، گرچه از جهالت و گمراهی از قبول و تصرف چنین ارث حلال خویش رمیده و متفرق گشته‌اند، و پاشیدگی ارامنه که به تجارت و کاسبی با ولایات خارجه مایه آبادی هر مملکت بوده و این‌ها همه نداشتند سببی مگر بی‌انصافی و بی‌رحمی علمای گرام ایران.

این حکایت «نجس» و «پرهیز» را یک مشیت شیعیان ایران از کجا آورده‌اید؟

این که خون‌بهایی غیر مسلم قیمت یک خر مصری است، رای کدام بی‌انصاف است؟

این که جدید الاسلام وارث شرعی و مقدم بر سایر وراث است، یادگار کدام عادل و فاضل است؟

جدید الاسلام را از سیاست قتل اقربای خویش معاف داشتن، موافق کدام مذهب و آیین مملکت‌داری است؟

با غیر مسلم همسفر نشدن و طبخ آنان را نجس دانستن، در روز بارندگی ملاقات با آن‌ها را جایز ندانستن و در حمام یک جا نرفتن و غیره چقدر مایه انزجار انسانی است.

بی‌موقع نمی‌دانم بیان این فقره را!

ملا بهرام گبر مشهور که ادعای ریاست طایفه مجوس را داشت، روزی در مجلس بنده که چند نفر مردمان صاحب سواد حضور داشتند، شکایت می‌کرد که: "در یزد و کرمان بچه‌های ما را تمام کردند، از بس بی‌مواخذه کشتند. به این طورها ماندن گبر در یزد و کرمان ممکن نیست، مگر این که حکم شاهنشاهی این باشد که هر که گبری بکشد، عوضش هر که قاتل است بکشند."

حضار مجلس از این حرف او همه خندیدند که: "غریب ادعا بهم رسانیده‌اند. جواب چنین استدعا، تو دهنی است. دیوان همایون چگونه می‌تواند حکم شرع و حکم خدا را تغییر دهد و کدام منشی است که این چنین مطلب را به تحریر آورد."

بیچاره ملا بهرام آب شد. دلم به حالش سوخت. گفتم: پس فردا بیا عریضه‌ات را من، دل‌سوخته‌تر خواهم نوشت. مختصر به این مضمون مسوده و عریضه نوشتم که ما مطیع الاسلام حرفی با احکام و قوانین شرع نداریم و مطیع و منقادیم، می‌خواهیم بدانیم، تمرد و مخالفت رای پادشاه، تبعید و سیاست لازم دارد یا نه؟ معلوم است دارد. اگر قتل بیچاره مجوس خلاف رای سلطان است، تنبیه مخالفت رای شاه را معین کنید. اگر کسی مجوس را بکشد و به این واسطه خلاف رای شاه به عمل آورد تنبیه آن چیست؟

مختصر در جواب چنان عریضه حکم همایون از این قرار شرف صدور یافت:

"هر کس مجوسی را به قتل رساند بلاد رنگ او را مغلول [در غل و زنجیر] به تهران بفرستند تا پادشاه حق خود را وصول نماید."

چنین حکم همایون به داد بیچارگان رسید و دیگر به اطمینان و اغماض و تفسیر و کلاء شرع، جهال یزد و کرمان در قتل و نهب مجوسان دست نگاه داشتند، و فهمیدند که مخالف رای پادشاه هم واجب‌القتل است...

بیشتر از لجاجت علما و مسلمین است که ارمنی و یهود و مجوس بر سر جهل‌شان ثابت و محکم ایستاده‌اند. اگر در عوض این نوع معاملات

تعصب آمیز و نجس و پرهیز، طریقه موانست و موالفت را شعار خود می کردند در مساجد و معابد آن ها را به ملاطفت راه می دادند و واعظان اسلام گاه گاه در مجامع آن ها حاضر می شدند، بی حرف رفع جهالت شان به تدریج می شد. چه ضرر می داشت از آن یهودی های متمول بغداد چند نفر هم در طهران و اصفهان می داشتیم، یا از آن ارامنه که از اصفهان رفته در هند مایه اعتبار دولت انگلیس و آبادی مملکت آن ها شده اند به حالت قدیم خود... در اصفهان باقی می ماندند. یا گبرهایی که امروز در هند رونق ملک آن جا شده اند، در یزد و کرمان می آرامیدند... خوشا زمانی و روزی که آقایان گرام قدری به حقیقت و شرایط انسانیت التفات کرده و با غیر مذهب موالفت می فرمودند و با آن ها هم سفره می شدند، بی تحاشی آن ها را به حمام خود راه می دادند و عقد و نکاح [نکاه آمده است] مختلف را میان مسلم و غیر مسلم مساعدت می کردند.^۱

۱- ملکم خان، رساله کنسلیطوسیون: هما ناطق، درباره رساله کنسلیطوسیون، برای مشاهده متن کامل رساله و شرحی که هما ناطق بر رساله نوشته است، می توان به نشریه الفبا دوره جدید، جلد پنجم زمستان ۱۳۶۳. صفحه های ۴۱ تا ۵۳ مراجعه کرد.

بخش های از رساله یا دفتر تنظیمات

میرزا ملکم خان

خط کلی صدارت میرزا آقاخان^۱ این بود که عهد خاقان مغفور^۲ را میزان آئین مملکت داری قرار داده بود. متصل اعمال آن ایام را شاهد می آورد و معایب آن عهد را سند ترقی عهد خود قرار می داد. خیال می کرد که واقعاً عهد خاقان مغفور سی سال قبل از این بوده است. غافل از این بوده که از آن عهد تا امروز پانصد سال گذشته است. نقشه آسیا را در پیش خود بگذارید تاریخ این صد سال گذشته را باز نمائید و روش این دو سیل های را که از کلکته و پطرزبورگ رو به ایران راه افتاده، درست تحقیق نمائید و ببینید این دوسیل که در اول محسوس نبودند در اندک مدت چقدر بزرگ شدند، چه شهرها را خراب کردند و چه دولت ها را غرق نمودند و پس از تحقیق هر گاه بتوانید که خود را از عقاید عوام فی الجمله بالاتر بکشید و از آن بلندی، درجه سرعت این دو سیل را که از یک طرف به تبریز و استرآباد رسیده و از طرف دیگر داخل هرات و سیستان شده معین نمائید و بعد به من بگوئید که از عمر این دولت چند دقیقه باقی مانده است.^۳

وزرای ایران قدمت تاریخ ایران را سد جمیع بلاها می دانند. هر چه فریاد می کنی سیل رسید، می گویند سه هزار سال است همین طور بوده ایم و بعد از این هم خواهیم بود.

سرکار وزیر، آن وقتی که شما در آسیا به طور دلاخواه خود سلطنت می کردید، [در] آن وقت کسی دویست فرسخ راه را در ده ساعت طی نمی کرد. آن وقتی که انتظام دولت را به وَقرْ بی معنی و قَطر شکم می دانستند، آن ایام مدتی است گذشته است. حالا در سه هزار

۱- میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدین شاه، که پس از قتل امیرکبیر به صدارت رسید.

۲- فتحعلیشاه قاجار دومین پادشاه قاجاریه.

۳- مقصود ملکم گوشزد کردن خطراتی است که از جانب انگلستان و روسیه ایران را تهدید می کردند.

۴- سنگین و با وقار بودن (فرهنگ فارسی عمید سه جلدی).

فرسخی ایران يك قلعه آهني می سازند^۱ و می آیند محمّر^۲ را در دو ساعت منهدم می کنند. حالا در مقابل اقتدار دول همجوار نه الفاظ عربی به کار می آید، نه استخوان های اجدادی، حالا چیزی که لازم داریم علم است و بصیرت. هزار قصیده عربی حفظ داشته باشید و هزار فرمان نجابت ابراز نمائید، باز نخواهید فهمید که دولت ساردانیا^۳ که از آذربایجان کوچک تر است و ده سال قبل از این دوازده کرور^۴ مالیات داشت، چطور شد که حالا سی کرور مالیات دارد. می دانم خواهید فرمود ولایت را نظم دادند، مردم را آسوده ساختند، مملکت را آباد کردند. این الفاظ را ردیف کردن آسان است، اما وقتی که از شما بپرسند: راه آبادی ولایت کدام است، همان الفاظ بی معنی را خواهید گفت که هر آحمقی در هر ایام گفته است.

عقل تنها برای وزارت این ایام کافی نیست. میرزا آقاخان از اغلب وزرای فرنگ بلاشک عاقل تر بود، با وصف این هرگاه ادنی محرّر^۵ وزارتخانه های فرنگ به جای میرزا آقاخان [وزیر] می شد، هزار بار بهتر از او وزارت می کرد. اگر به یک رعیت بسیار عاقل دهات سیستم کسی بگویند در ده ساعت از کرمان می توان رفت به هرات، خواهد خندید.

اگرچه اکثر از رجال دولت علیّه بر حسب نجابت با دویست نفر فراش راه می روند و اگر چه بر حسب فهم دو هزار بیت شعر عربی می دانند، ولی در مراسم ترقیات مملکت داری [با] سیستمی مزبور هیچ فرقی ندارند. مثلاً هزار بار فریاد بکنید که در دو سال، مالیات مازندران را می توان با کمال آسانی به دو کرور رسانید، باز خواهند گفت: در ایام انوشیروان هم چنین چیزی نبوده است. بلی در ایام انوشیروان لفظ انگلیس وجود نداشت حالا چند نفر تاجر انگلیسی در خانه خود می نشینند و به همان تدابیری که شما منکر هستید در پنج

۱- منظور کشتی جنگی است.

۲- نام سابق بندر خرمشهر

۳- پادشاهی ساردنی که بعداً دولت متحد ایتالیا را تشکیل داد.

۴- هر کرور پانصد هزار تومان است.

۵- نویسنده جزء مقصود کارمند ساده است.

هزار فرسخی وطن خود به قدر ده مقابل دولت انوشیروان را مطیع و مملوک خود می‌کنند. بلی اکثر عقاید و اعمال ملل فرنگ در ظاهر خلاف عقل می‌نماید ولی اگر ما بخواهیم فقط به عقل طبیعی خود حرکت کنیم منتهای ترقی ایران مثل ایام کیومرث خواهد بود.

علم و رای عقل است. هرگاه اوضاع فرنگ را به حالت چهار هزار سال قبل از این برگردانند، وزرای ایران به زور عقل خود، عالم را مسخر خواهند کرد اما امروز درجه اجتماع علوم بشری به جایی رسیده که عقل طبیعی در تصور آن حیران است.

مثلاً هرگاه دو هزار نفر آدم بسیار عاقل ایرانی جمع بشوند و تا یک سال با هم خیال بکنند که بانک چه چیز است، یقیناً در اولین نقطه آن معطل خواهند ماند. عقل فرنگی به هیچ وجه بیشتر از عقل ما نیست، حرفی که هست در علوم ایشان است و قصوری که داریم این است که هنوز نفهمیده‌ایم که فرنگی‌ها چقدر از ما پیش افتاده‌اند. ما خیال می‌کنیم که درجه ترقی آن‌ها همان قدر است که در صنایع ایشان می‌بینیم و حال آن که اصل ترقی ایشان در آئین تمدن بروز کرده است و برای اشخاصی که از ایران بیرون نرفته‌اند، محال و ممتنع است که درجه این نوع ترقی فرنگ را بتوانند تصور نمایند. این مطلب عمده را نمی‌توان بیان بکنم مگر به تشبیه مطالب مأنوس.

کارخانجات یورپ^۱ بر دو نوع است: یک نوع آن را از اجسام و فلزات ساخته‌اند و نوع دیگر از افراد بنی نوع انسان ترتیب داده‌اند. مثلاً از چوب و آهن یک کارخانه ساخته‌اند که از یک طرف پشم می‌ریزند و از طرف دیگر ماهوت برمی‌دارند. و همچنین از بنی نوع انسان یک کارخانه ساخته‌اند که از یک طرف اطفال بی‌شعور می‌ریزند و از سمت دیگر مهندس و حکمای کامل بیرون می‌آورند. محصول کارخانجات فلزی کم و بیش در ایران معروف است، مثل ساعت و تفنگ و تلگراف و کشتی بخار. از وضع ترتیب این قسم کارخانجات فی الجمله اطلاع داریم. اما از تدابیر و هنری که فرنگی‌ها در کارخانجات انسانی به کار برده‌اند، اصلاً اطلاعی نداریم. مثلاً هیچ نمی‌دانیم که الان در لندن یک

کارخانه هست که اگر از پانصد کرویر مالیات دیوان کسی ده تومان بخورد، در آن کارخانه لامحاله معلوم می‌شود و نیز در پاریس چنان کارخانه‌ای هست که اگر در میان هفتاد کرویر نفس، به یکی ظلم بشود حُکماً در آن جا بروز می‌کند و همچنین کارخانه‌ای دارند وقتی که ده کرویر پول در آن جا بریزند بعد می‌توانند صد و بیست کرویر پول نقد از همان کارخانه بیرون بیاورند و خرج کنند.

ملل یوروپ هر قدر که در کارخانجات و فلزات ترقی کرده‌اند، صد مراتب بیشتر در این کارخانجات انسانی پیش رفته‌اند. زیرا که اختراعات صنایع فرنگ، اغلب حاصل عقل یک نفر یا نتیجه اجتهاد چند نفر از ارباب صنایع بوده است و حال آن که این کارخانجات انسانی حاصل عقول و اجتهاد کل حکمای روی زمین است. مثلاً هرگز بیست نفر مهندس جمع نشده‌اند که یک کارخانه ساعت بسازند، اما حال هزار سال است که در انگلیس و فرانسه سالی هزار نفر از عقلا و حکمای ملت جمع می‌شوند و در تکمیل کارخانجات انسانی مباحثات و اختراعات تازه می‌نمایند.

از این یک نکته می‌توان استنباط کرد که فرنگی‌ها باید چقدر در این کارخانجات انسانی ترقی کرده باشند. حال چیزی که در ایران لازم داریم این کارخانجات انسانی است. مثل کارخانه مالیات، کارخانه لشکر، کارخانه عدالت، کارخانه علم، کارخانه امنیت، کارخانه انتظام و غیره. هرگاه بگوئیم ما این‌ها را داریم سهو غریبی خواهیم کرد و اگر بخواهیم ما خودمان بنشینیم و این نوع کارخانجات [را] اختراع بکنیم مثل این خواهد بود که بخواهیم از پیش خود کالسکه آتشی^۱ بسازیم. در فرنگ میان این کارخانجات انسانی یک کارخانه دارند که در مرکز دولت واقع شده است و محرک جمیع سایر کارخانجات می‌باشد. این دستگاه بزرگ را «دستگاه دیوان» می‌نامند.^۲

۱ - لکوموتیو، قطار راه آهن.

۲ - مجموعه آثار میرزا ملکم‌خان، تدوین و تنظیم و مقدمه و حواشی محمد محیط طباطبایی، تهران، کتابخانه دانش، ۱۳۲۷، صفحه‌های ۷ تا ۱۱.

واژه‌های کلیدی

برای این که خوانندگان تصویر بهتری از زمان اتفاقات و رویدادها داشته باشند، جدول زمانی حکومت پادشاهان صفوی در جدول زیر آورده می‌شود و سعی می‌گردد که درمورد اصطلاح‌های فقهی و واژه‌هایی که در متن کتاب آورده شده، توضیحی داده شود.

جدول زمانی حکومت پادشاهان صفوی

جدول زمانی حکومت پادشاهان صفوی - افغانه - نادر شاه افشار^۱

نام پادشاه	شروع سلطنت	پایان سلطنت	شروع سلطنت	پایان سلطنت
	هجری قمری	هجری قمری	میلادی	میلادی
شاه اسماعیل اول	۹۰۷	۹۳۰	۱۵۰۲	۱۵۲۴
شاه طهماسب	۹۳۰	۹۸۴	۱۵۲۴	۱۵۷۶
شاه اسماعیل دوم	۹۸۴	۹۸۵	۱۵۷۶	۱۵۷۷
سلطان محمد خدابنده	۹۸۵	۹۹۵	۱۵۷۷	۱۵۸۷
شاه عباس اول	۹۹۵	۱۰۳۸	۱۵۸۷	۱۶۲۹
شاه صفی	۱۰۳۸	۱۰۵۲	۱۶۲۹	۱۶۴۲
شاه عباس دوم	۱۰۵۲	۱۰۷۷	۱۶۴۲	۱۶۶۷
شاه سلیمان	۱۰۷۷	۱۱۰۵	۱۶۶۷	۱۶۹۴
شاه سلطان حسین	۱۱۰۵	۱۱۳۵	۱۶۹۴	۱۷۲۲
حکومت افغانه	۱۱۳۵	۱۱۴۸	۱۷۲۲	۱۷۳۶
نادرشاه افشار	۱۱۴۸	۱۱۵۹	۱۷۳۶	۱۷۴۷

۱- این جدول با استفاده از کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی نوشته دکتر ابراهیم باستانی پاریزی تهیه شده است صفحه ۱۴.

واژه‌های کلیدی

اجماع فقها:

در اصطلاح شیعه اگر مجتهدین و متخصصین علم فقه بر یک مسأله اتفاق نظر داشته باشند آن را اجماع فقها گویند. در هر مسأله فقهی وقتی که به کتاب (قرآن) و سنت (روایت) نتوان استناد کرد، به اجماع استناد می‌کنند و می‌گویند مسأله اجماعی است.

امر به معروف:

خواستن و وادار کردن دیگران به انجام احکام و سنتی که از نظر شرع اسلام به رسمیت شناخته شده است

اهل ذمه:

یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان که با قبول احکام و شرایط اهل ذمه می‌توانستند در کشورهای اسلامی زندگی کنند.

اهل کتاب:

غیر مسلمانی که خود را تابع یکی از پیامبران صاحب کتاب می‌دانند مانند یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان، که اهل کتاب محسوب می‌شوند.

انوسیم:

یهودیانی که به اجبار تغییر دین می‌دادند، اما در پنهان یهودیت خود را حفظ می‌کردند.

تعزیر:

در اصطلاح شرع: تادیبی است که مادون حدّ شرعی باشد، و فرق آن با حدّ، آن است که حدّ مقدّر و معلوم است و تعزیر به نظر امام یا نائب امام است، دیگر آن که حدّ به شبهه، دفع می‌شود بر خلاف تعزیر، و دیگر آن که تعزیر در مورد اطفال نیز اجرا می‌شود به خلاف حد و از حیث شدت نباید بالغ بر حدّ باشد. (فرهنگ معارف)

جدید الاسلام:

کسانی که دین دیگری داشتند و تغییر دین می دادند و مسلمان می شدند.

جزیه:**جزیه از نظر فقه اسلامی:**

آن چه که بر کفار ذمی در سال مقرر دارند، در اصطلاح فقهی، مالی است که بر ذمی وضع شود و آن را خراج و مالیات سرانه نیز گویند. نوعی مالیات که پیغمبر اسلام و نیز حکام اسلامی پس از آن حضرت، طی شرایطی از اهل کتاب: یهود - مسیحیان و زردشتیان که در جوار اسلام می زیسته اند در قبال تامین امنیت از آن ها می گرفتند.

جزیه از نگاه غیر مسلمانان:

مالیات یا باجی است که به طور سرانه بر هر یک از اهل کتاب که در سرزمین های اسلامی زندگی می کردند و نمی خواستند مسلمان شوند و می خواستند دین خود حفظ کنند بسته می شد و آن ها همه ساله مجبور به پرداخت آن بودند. عملاً وسیله ای بود برای تحت فشار قرار دادن آن ها که تغییر دین دهند و مسلمان شوند.

جُنُب:

آن که بر وی غسل واجب شده باشد به سبب جماع (آمیزش جنسی) یا خروج منی یا هر دو، واحد و جمع و مؤنث و مذکر در آن یکسان است. (و ان کنتم جنبا فاطهروا). (مائده: ۶)^۱

حایض:

اسم فاعل از حیض، زن حیض دیده، زنی که عادت ماهیانه، زنانگی داشته باشد.

حدّ شرعی:

مجازات بدنی طبق دستور شرع اسلام در اثر ارتکاب اموری چند، قانون کیفری معروف و معهود اسلامی.

۱- معارف و معاریف، تالیف: سید مصطفی حسینی دشتی.

دیه:

مالی که به جبران خون و یا نقص عضو بدنی پرداخت می‌شود.

شرایط اهل ذمه:

شرایطی که اهل ذمه در سرزمین‌های اسلامی باید قبول می‌کردند و به آن‌ها عمل می‌کردند تا جان و مالشان محفوظ باشد.

غنا:

موسیقی

قصاص:

در اصطلاح فقه اسلامی: مجرم را به مانند [به همان صورت که] جرمی که مرتکب شده مجازات کردن.

طاغوت:

هر چه جز خدا که پرستیده شود، سرپیچی از طاعت هرچه که مخالف خدا باشد.

فتوا:

حکم، رای یا بیان حکم فقیه اسلامی.

کافر:

کافر از دیدگاه فقه شیعی کسی است که منکر خداست، یا برای خدا شریک قرار می‌دهد، یا پیغمبری حضرت محمد را قبول ندارد.

کافر ذمی:

مسیحیان، یهودیان و زردشتیان از نظر فقه شیعی جزو کفار ذمی محسوب می‌شوند.^۱

۱- توضیح المسائل آیت‌الله خمینی، بخش نجاسات، کافر مسئله ۱۰۶

توضیح المسائل آیت‌الله عبدالکریم اردبیلی، بخش نجاسات، کافر مسئله ۹۱

توضیح المسائل آیت‌الله سید علی سیستانی، بخش نجاسات، کافر مسئله ۱۰۷

توضیح المسائل آیت‌الله فاضل لنکرانی، بخش نجاسات، کافر مسئله ۱۰۹

کافر حربی:

تمام غیر مسلمانان، غیر مسیحی، یهودی و زرتشتی کافر حربی هستند، که مسلمانان باید با آنها جنگ کنند تا همه آنها مسلمان شوند یا کشته شوند.

کفاره:

عملی که انسان باید برای جبران گناهش انجام دهد.

گالوت:

جایگاه بیرون از اسرائیل [برای یهودیان] که معمولاً [برای آنها] مشحون از درد و رنج است.^۱

مَتَّعَه:

عقد و ازدواج موقت، صیغه.

مرتد:

از دین برگشته، کسی که از اسلام برگشته و به دینی دیگر گراییده باشد. مسلمانانی که منکر خدا و رسول یا حکمی از ضروریات دین شده که انکارش به انکار خدا و رسول بر می گردد

مرتد فطری:

کسی که از پدر یا مادر یا پدر و مادر مسلمان متولد شده و خودش نیز مسلمان بوده و سپس دینی دیگر انتخاب کرده است.

مرتد ملی:

کسی که از پدر و مادر غیر مسلمان متولد شده ولی خودش مسلمان شده و مجدداً به دینی دیگر غیر از اسلام گراییده است.

مسکرات:

چیزهایی که مست کننده هستند.

۱- نتصر، امنون: پادیاوند، پژوهش نامه یهود ایران، به کوشش امنون نتصر، جلد یکم پای نوشت صفحه ۱۱۳.

مصافحه:

دست دادن به شیوه سنتی اسلامی.

نجس:

ناپاک، پلید.

نهی از منکر:

بازداشتن دیگران از هر عملی که به حکم شرع اسلام ناپسند است.

هبه:

بخشش.

منابع:

کتاب‌های فارسی

- ۱- آبادیان. حسین: مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴.
- ۲- آجودانی. ماشاءالله: مشروطه ایرانی، تهران، اختران، چاپ هفتم ۱۳۸۵.
- ۳- آخوندزاده. فتحعلی: مکتوبات، به کوشش بهرام چوبینه، فرانکفورت آلمان، ۲۰۰۶.
۴. آدمیت. فریدون: امیرکبیر و ایران، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱ خورشیدی چاپ ششم،
- ۵- آدمیت. فریدون: اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱.
- ۶- آدمیت. فریدون: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام، چاپ اول ۲۵۳۵ شاهنشاهی، (۱۳۵۵ خورشیدی).
- ۷- آدمیت. فریدون: فکر دمکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام، چاپ سوم ۱۳۶۳.
- ۸- آدمیت. فریدون: مجلس اول و بحران آزادی، تهران، روشنگران،
- ۹- آصف. محمد هاشم: رستم التواریخ، به اهتمام محمد مشیری
- ۱۰- آفاری. ژانت: انقلاب مشروطه ایران، ترجمه رضا رضایی، تهران، نشر بیستون، ۱۳۷۹.
- ۱۱- ابراهیمی ورکیانی. محمد: ازدواج با بیگانگان، قم، انتشارات تبلیغ اسلامی، ۱۳۷۷.
- ۱۲- ابن خلدون. ابوظیر عبدالرحمان: تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۴.
- ۱۳- اشپولر. برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد

- فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۴.
- ۱۴- اشپولر. برتولد: تاریخ مغول در ایران، ترجمه دکتر محمود میرآفتاب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱.
- ۱۵- اشرفیان. ک. ز. -م. ر. آروانو: دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمید مومنی، تهران، شبگیر، چاپ دوم ۲۵۳۶ (۱۳۵۶ خورشیدی)
- ۱۶- انوری، دیوان اشعار، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۶.
- ۱۷- اوبن. اوژن: ایران امروز ۱۹۰۶-۱۹۰۷، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، زوار، ۱۳۶۲.
- ۱۸- بازگیر. یدالله: قصاص عضو و دیه اعضا، تهران، ققنوس، ۱۳۷۸.
- ۱۹- باستانی پاریزی. ابراهیم: جامع المقدمات، نشر کرمان، چاپ اول ۱۳۶۳.
- ۲۰- باستانی پاریزی. ابراهیم: حصیرستان، تهران، علمی، چاپ اول ۱۳۸۲.
- ۲۱- باستانی پاریزی. ابراهیم: سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تهران، صفی علیشاه، چاپ سوم ۱۳۶۲.
- ۲۲- باستانی پاریزی. ابراهیم: ماه و خورشید و فلک، قم، نشر خرم، ۱۳۷۶.
- ۲۳- باستانی پاریزی. ابراهیم: وادی هفت واد - بحثی در تاریخ اجتماعی و آثار تاریخی کرمان، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۲۵۳۵ (۱۳۵۵ شمسی).
- ۲۴- بامداد. مهدی: شرح حال رجال ایران، تهران، زوار، ۱۳۵۷.
- ۲۵- بدلیسی. امیرشرف خان: شرفنامه بدلیسی یا تاریخ مفصل کردستان، به قلم محمد عباسی، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی.
- ۲۶- براون. پرفسور ادوارد گرانویل: تاریخ ادبیات در ایران، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ابن سینا، چاپ سوم ۱۳۴۵.
- ۲۷- براون. پرفسور ادوارد گرانویل: یکسال در میان ایرانیان، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات ماهریز، چاپ اول ۱۳۸۱.
- ۲۸- بلادری. احمد ابن یحیی: فتوح البلدان، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش،

- به تصحیح استاد محمد فرزانه، تهران، سروش، ۱۳۶۴ چاپ دوم.
- ۲۹- پولاک. یاکوب: سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ اول ۱۳۶۱.
- ۳۰- پیرزاده زاهدی. شیخ حسین: سلسله النسب صفویه، به کوشش پرفسور ادوارد براون، برلین، انتشارات ایرانشهر، ۱۳۴۳ قمری، صفحه‌های ۱۰ و ۱۱، چاپ مجدد در تهران، اقبال، ۱۳۵۱.
- ۳۱- تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، گروه پژوهش‌گران روس، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، چاپ چهارم ۱۳۵۴.
- ۳۲- تاریخ ایران کمبریج، گردآورنده جی. آ. بویل، مترجم حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ چاپ اول، جلد پنجم.
- ۳۳- تاورنیه. ژان باتیست: سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، تهران، کتابخانه سنایی - کتابفروشی تایید.
- ۳۴- تودلایی. ربای بنیامین: سفرنامه ربای بنیامین تودلایی، ترجمه مهوش ناطق، تهران، انتشارات کارنگ، سال ۱۳۸۰.
- ۳۵- جعفریان. رسول: بست نشینی مشروطه خواهان در سفارت انگلیس، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸.
- ۳۶- جعفریان. رسول: دین و سیاست در دوره صفوی، قم، انصاریان، ۱۳۷۰.
- ۳۷- جعفریان. رسول: صفویه از ظهور تا زوال، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸.
- ۳۸- جعفریان. رسول: علل برافتادن صفویان، دیدگاه‌های سیاسی قطب‌الدین نیریزی، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۲.
- ۳۹- جعفریان. رسول: مقالات تاریخی، قم، نشر الهادی، ۱۳۷۷، دفترهای اول تا چهارم.
- ۴۰- جعفریان. به کوشش رسول: میراث اسلامی ایران، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، دفترهای اول تا هشتم.
- ۴۱- جکسن. ویلیامز: سفرنامه ویلیام جکسن، ترجمه منوچهر امیری و

- فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات خوارزمی، سال ۱۳۵۷ چاپ دوم.
- ۴۲- جمال‌زاده. محمدعلی: *سروته یک کرباس*، تهران، کانون معرفت، بدون تاریخ انتشار.
- ۴۳- *جهود کشان*: از نویسنده‌های ناشناخته در عصر مشروطه، تصحیح هارون و هومن، انتشارات کتاب ارزان، استکهلم سوئد، چاپ اول زمستان ۱۳۸۳/فوریه ۲۰۰۵.
- ۴۴- حائری. عبدالهادی: *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران، امیرکبیر.
- ۴۵- حزین. شیخ محمدعلی: *تاریخ حزین*، اصفهان، کتاب‌فروشی تایید، چاپ دوم، سال ۱۳۳۴.
- ۴۶- خاقانی: *دیوان شعر*، ویراسته دکتر میرجلال‌الدین کزازی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵.
- ۴۷- خالقی. علی: *اندیشه سیاسی فیض کاشانی - بخش زندگی و شخصیت فیض کاشانی*، بوستان کتاب.
- ۴۸- خمینی. روح‌الله: *تحریر الوسيله*، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، جلد‌های اول و چهارم.
- ۴۹- دره‌وهانیان. هاروتون: *تاریخ جلفای اصفهان*، ترجمه لئون. گ. میناسیان و م.ع. موسوی فریدنی، اصفهان، نشر زنده‌رود.
- ۵۰- دلاواله. پی‌ترو: *سفرنامه پی‌ترو دلاواله*، ترجمه دکتر شعاع‌الدین شفا، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم.
- ۵۱- دلاواله. پی‌ترو: *سفرنامه پی‌ترو دلاواله*، ترجمه محمود به‌فروزی، تهران، دیدآور، ۱۳۸۰.
- ۵۲- دوسری: *ایران در ۱۸۳۹ و ۱۸۴۰ میلادی*، سفارت فوق‌العاده کنت دوسری، ترجمه احسان اشراقی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- ۵۳- دولت‌آبادی. یحیی: *حیات یحیی*، تهران، فردوسی، چاپ چهارم ۱۳۶۳.
- ۵۴- راوندی. مرتضی: *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹، جلد چهارم بخش دوم.
- ۵۵- راوندی. مرتضی: *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹،

جلد سوم.

۵۶- رضوی. سید محمد: خاطرات نواب وکیل، (نماینده دوره سوم مجلس شورای ملی)

۵۷- رهر برن. کلاوس: نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهاندار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۳۵۷ شاهنشاهی (۱۳۵۷ شمسی)

۵۸- زرین کوب. عبدالحسین: دو قرن سکوت، تهران، جاویدان، چاپ هفتم ۲۵۳۶ (۱۳۵۶ خورشیدی)

۵۹- زمانی، محمدحسین: طهارت و نجاست اهل کتاب و مشرکان در فقه اسلامی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۸.

۶۰- سانسون: سفرنامه سانسون، ترجمه دکتر تقی تفضلی، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۶.

۶۱- سایکس. سرپرسی: تاریخ ایران سرپرسی سایکس، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم.

۶۲- سپنتا. عبدالحسین: تاریخچه اوقاف اصفهان، اصفهان، انتشارات اداره کل اوقاف استان اصفهان، ۱۳۴۶.

۶۳- سروشیان. جمشید: سواد آموزی و دبیری در دین زرتشت، اروین - کالیفرنیا، ۱۹۸۸.

۶۴- سفرنامه ونیزیان در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹.

۶۵- سیوری. راجر: ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، انتشارات نشر مرکز، چاپ ششم، ۱۳۷۲.

۶۶- شاردن: سیاحت نامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵، نه جلد.

۶۷- شاملو. ولی قلی بن داود قلی: قصص خاقانی، تصحیح و پاورقی از سید حسن سادات ناصری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ چاپ اول.

۶۸- شریعتی. دکتر علی: تشیع علوی و تشیع صفوی، بدون ذکر محل چاپ - نام ناشر و سال انتشار.

- ۶۹- شهردان. رشید: تاریخ زرتشتیان - فرزندگان زرتشتی، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۶۳.
- ۷۰- صفا. دکتر ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس، چاپ سوم ۱۳۶۶، جلد پنجم.
- ۷۱- طالبوف. عبدالرحیم: مسالک المحسنین، با مقدمه و حواشی باقر مومنی، تهران، انتشارات شبگیر، ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ شمسی).
- ۷۲- طالبوف. عبدالرحیم: کتاب احمد، با مقدمه و حواشی باقر مومنی، تهران، انتشارات شبگیر، ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ شمسی).
- ۷۳- طاهری. ابوالقاسم: تاریخ سیاسی اجتماعی ایران، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۹.
- ۷۴- طبری. محمدبن جریر: تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۴ چاپ سوم.
- ۷۵- طهرانی. محمد شفیع: مرآت واردات، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات دکتر منصور صفت گل، تهران، میراث مکتوب، چاپ اول ۱۳۸۳.
- ۷۶- ظهیرالدوله: خاطرات ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۱.
- ۷۷- عالم آرای صفوی: به کوشش یدالله شکری، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳.
- ۷۸- عاملی (شیخ بهایی). بهالدین: جامع عباسی، تهران، فراهانی
- ۷۹- عقیقی بخشایشی: فقهای نامدار شیعه، قم، دفتر نشر نوید اسلام.
- ۸۰- عمید زنجانی. عباسعلی: حقوق اقلیت‌ها، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم پاییز ۱۳۶۳.
- ۸۱- فشاهی. محمدرضا: واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فنودال، تهران، جاویدان، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶ شمسی).
- ۸۲- فلور. ویلم: اشرف افغان بر تخت‌گاه اصفهان، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۷ چاپ اول.
- ۸۳- فوریه: سه سال در دربار ایران - خاطرات دکتر فوریه پزشک ویژه ناصرالدین شاه، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، دنیای کتاب.
- ۸۴- فیض کاشانی. محسن: دیوان فیض کاشانی، با تصحیح سیدعلی

- شفیعی، تهران، نشر چکامه، چاپ چهارم ۱۳۷۵.
- ۸۵- قمی. حسن ابن محمد: تاریخ قم، به تصحیح و تحشیه استاد جلال الدین تهرانی، تهران، انتشارات طوس، ۱۳۶۱.
- ۸۶- کرمانشاهی. حشمت‌الله: تحولات اجتماعی یهودیان ایران در قرن بیستم، لس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۳۸۶ خورشیدی/۲۰۰۷ میلادی.
- ۸۷- کرمانی. میرزا آقاخان: سه مکتوب، به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، استکهلم سوئد، آپریل ۲۰۰۵.
- ۸۸- کرمانی. میرزا آقاخان: صد خطابه، ویراستار دکتر محمدجعفر محبوب، لس آنجلس، شرکت کتاب، ۲۰۰۶ میلادی.
- ۸۹- کرمانی. ناظم الاسلام: تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات آگاه- نوین، چاپ چهارم ۱۳۶۲.
- ۹۰- کرمر. جوئل. ل: احیای فرهنگی آل بویه، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، سال ۱۳۷۵، چاپ اول.
- ۹۱- کروسینسکی. تاووزیودا: سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق دُنبل، تصحیح دکتر مریم احمدی، تهران، توس، چاپ اول ۱۳۶۳.
- ۹۲- کسروی. احمد: تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، چاپ دوازدهم ۲۵۳۵ شاهنشاهی/۱۳۵۵ خورشیدی.
- ۹۳- کسروی. احمد: شیخ صفی و تبارش، تهران، انتشارات جار، ۲۵۳۵ شاهنشاهی(۱۳۵۵ شمسی).
- ۹۴- کمپفر. انگلبرت: سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، خوارزمی، چاپ دوم سال ۱۳۶۰.
- ۹۵- کیا. صادق: نقطویان یا پسیخانیان، تهران، انتشارات انجمن ایرانویج، ۱۳۲۰ یزدگردی.
- ۹۶- گردیزی. ابوسعید عبدالحی: زین الاخبار گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- ۹۷- گیلاننتر. پطرس دی سرکیس: سقوط اصفهان گزارش‌های گیلاننتر درباره حمله افغانان و سقوط اصفهان، مترجم محمد مهیار، اصفهان، انتشارات گلها، چاپ دوم ۱۳۷۱.
- ۹۸- لسان‌الملک سپهر. محمد تقی: ناسخ التواریخ، تهران، کتاب‌فروشی

- اسلامیه، ۱۳۵۳.
- ۹۹- لکهارت. لارنس: انقراض سلسله صفویه واستیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، مروارید، چاپ دوم.
- ۱۰۰- لوی. دکتر حبیب: تاریخ یهود ایران، باز نوشته دکتر هوشنگ ابرامی، لس آنجلس ۱۳۷۶.
- ۱۱۱- لوئیس و برنارد: تاریخ اسماعیلیان، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات توس، اسفند ۱۳۶۲.
- ۱۰۲- محیط مافی. هاشم: مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی - جواد جان فدا، تهران، انتشارات علمی.
- ۱۰۳- مجد همگر، دیوان شعر.
- ۱۰۴- مجلسی. محمدباقر: ۲۵ رساله فارسی، رساله صوایق الیهود، تحقیق سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۱۲.
- ۱۰۵- مجلسی. محمدباقر: حلیۃ المتقین، تهران، بهزاد، ۱۳۷۵.
- ۱۰۶- مجلسی. محمدتقی: احکام اهل ذمه یا رساله جهادیه، میراث اسلامی ایران دفتر سوم، به کوشش سید ابوالحسن مطلبی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۵.
- ۱۰۷- مجیر شیبانی. دکتر نظام‌الدین: تشکیل شاهنشاهی صفویه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- ۱۰۸- مدرسی. آیت‌الله حاج سید محمدتقی: الفقه الاسلامی.
- ۱۰۹- مراغه‌ای. زین‌العابدین: سیاحتنامه ابراهیم‌بیک، به کوشش محمدعلی سپانلو، تهران نشر اسفار، ۱۳۶۴.
- ۱۱۰- مروارید. یونس: ادوار مجلس قانون گذاری در دوران مشروطیت، تهران، نشر اوحدی، بهار ۱۳۷۷.
- ۱۱۱- مسعود سعد سلمان، گزیده اشعار مسعود سعد، به کوشش حسین لسان، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هفتم ۱۳۷۸.
- ۱۱۲- مشیرزی. میرمحمد سعید: تذکره صفویه کرمان، مقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، نشر علم، چاپ اول.
- ۱۱۳- ملک‌زاده. دکتر مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، علمی، چاپ سوم ۱۳۶۳.

- ۱۱۴- ملکونف. بینا: سفرنامه ایران و روسیه، تالیف عزالدوله و ملکونف، به کوشش محمد گلبن و فرامرز طالبی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳۶۳.
- ۱۱۵- میرزا صالح. غلامحسین: مذاکرات مجلس اول، تهران، مازیار، ۱۳۸۴.
- ۱۱۶- مینورسکی: سازمان اداری حکومت صفوی، تحقیقات و حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر تذکرةالملوک، ترجمه مسعود رجب‌نیا، به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- ۱۱۷- ناصر خسرو قبادیانی، دیوان شعر. تنظیم و نظارت جهانگیر منصور، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۱۸- نتصر. امنون: پادیاوند، پژوهش نامه یهود ایران، به کوشش امنون نتصر، جلد یکم، لس‌آنجلس، مزدا، ۱۹۹۶.
- ۱۱۹- نتصر. امنون: مقاله گزارشات آلیانس، پادیاوند، پژوهش نامه یهود ایران، به کوشش امنون نتصر، جلد دوم، لس‌آنجلس، مزدا، ۱۹۹۷.
- ۱۲۰- نراقی. حسین: تاریخ اجتماعی کاشان، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۵.
- ۱۲۱- نظام‌الملک طوسی. خواجه ابوعلی: سیر الملوک یا سیاست‌نامه، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم سال ۱۳۶۴.
- ۱۲۲- نظامی گنجوی، دیوان شعر.
- ۱۲۳- نوری. شیخ فضل‌الله: رساله حرمت مشروطه، از کتاب رسائل مشروطیت، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران، انتشارات کویر، چاپ اول ۱۳۷۴.
- ۱۲۴- نوین. دکتر پرویز و عباس خواجه پیری: حقوق مدنی (۸)، تهران، گنج دانش، چاپ اول ۱۳۷۸.
- ۱۲۵- وزیری. احمدعلی‌خان: تاریخ کرمان، به کوشش دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، علمی، چاپ سوم ۱۳۶۴، در دو جلد.
- ۱۲۶- وزیری کرمانی. احمدعلی‌خان: جغرافیای کرمان، به کوشش دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، تهران ابن‌سینا، ۱۳۵۲.

- ۱۲۷- وحید قزوینی. محمدطاهر: عباسنامه، به تصحیح ابراهیم دهگان، اراک، انتشارات کتابفروشی داوری، ۱۳۲۹.
- ۱۲۸- وحیدی. حبیب‌الله: قانون مجازات اسلامی، تهران، نشر آبتین، تابستان ۱۳۷۱.
- ۱۲۹- وقایع اتفاقیه، گزارش‌های خفیه نویسان انگلیس: به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات نوین، چاپ دوم ۱۳۶۲.
- ۱۳۰- یزدانیان. حسین: زندگی یعقوب لیث، تهران، انتشارات طوس، چاپ سوم ۲۵۳۶ (۱۳۵۶ خورشیدی).
- ۱۳۱- یعقوب. احمدبن ابی: تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۶ چاپ پنجم، در دو جلد.
- ۱۳۲- یکتایی. مجید: پیدایش مشروطه در ایران، اقبال، ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ شمسی).

کتاب‌های انگلیسی:

1- Moreen. Vera Basch: Iranian Jewry's Hour of Peril and Heroism, New York- Jerusalem, The American Academy for Jewish Research, 1987.

2-The History of Vardapet Arak'el of Tabriz, Translated by George A. Bournoutian, Costa Mesa, California, Mazda Publisher, 2005.

3- Tudela. Benjamin: The Itinerary of Benjamin of Tudela, Philipp Feldheim Inc, First Edition 1907.

نشریات و مقالات:

- ۱- ابراهیمی. محمد: مقاله تاثیر دین بر میزان ديه، سایت اینترنتی دادگستری جمهوری اسلامی.
- ۲- امینی. تورج: مقاله مجلس اول و تساوی حقوق اقلیت‌های مذهبی
- ۳- بهار. ملک الشعرا: مقاله یک قصیده پهلوی، مجله سخن، سال دوم شماره ۸ شهریور سال ۱۳۲۴، صفحه‌های ۵۷۷ تا ۵۸۱.
- ۴- بهبو. هویک: مقاله مبانی برابری ديه، مصاحبه با هویک بهبو، روزنامه همشهری، ۷ خرداد ۱۳۸۲/۲۸ می ۲۰۰۳، شماره ۳۰۶۲.
- ۵- تبریزی. محمدحسین بن علی: رساله کشف المراد من المشروطه و الاستبداد، آورده شده در کتاب مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، آبادیان، صفحه ۴۹.
- ۶- تقوی اخوی. سید نصرالله: رساله سئوال و جواب در فواید مجلس ملی، کتاب رسایل مشروطیت، صفحه‌های ۲۶۱ تا ۲۷۲.
- ۷- جعفریان. رسول: مقاله پیشینه تشیع در کاشان، از کتاب: مقالات تاریخی دفتر دوم، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۶.
- ۸- خالقی. علی: مقاله اندیشه‌های سیاسی شیخ علی نقی کمره‌ای، نشریه حکومت اسلامی شماره ۲.
- ۹- خلخالی. عماد العلما: رساله بیان سلطنت مشروطه و فوائدھا، کتاب رسایل مشروطیت، صفحه‌های ۲۹۵ تا ۳۳۴.
- ۱۰- دانش پدژوه. محمد تقی: مقاله یک پرده از زندگانی شاه طهماسب صفوی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال هفتم شماره چهارم شماره مسلسل ۲۸، زمستان ۱۳۵۰.
- ۱۱- ستوده. منوچهر: مقاله تبریز در روزگار خواجه رشیدالدین فضل‌الله، از کتاب: مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله همدانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰ شمسی.
- ۱۲- سلطان محمدی. ابولفضل: مقاله مروری بر زندگانی سیاسی علامه محمد باقر مجلسی، فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۲۰.

- ۱۳- شهبازی. عبدالله: مقاله کالبد شکافی تخریب حسینیّه در اویش گنابادی، خبرگزاری انتخاب، ۲۰ فروردین ۱۳۸۵.
- ۱۴- صانعی. آیت الله یوسف: مقاله برابری دیه زن و مرد مسلمان و غیر مسلمان.
- ۱۵- صوراسرافیل: دوره کامل نشریه صوراسرافیل، چاپ دوباره، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱ شمسی.
- ۱۶- طبیب منشادی. سید محمد: شرح شهادت شهدای منشاد.
- ۱۷- عابدینی. احمد: مقاله بحثی در باره پاک بودن ذاتی انسان، کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۷.
- ۱۸- عابدینی. احمد: ناپاکی کافران و مشرکان از نگاه دلیل اجماع، کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۷.
- ۱۹- عریضه وکلای انجمن پارسیان به ناصرالدین شاه، ایران نامه، سال دوازدهم شماره ۱ و ۲ زمستان ۱۳۷۹ بهار ۱۳۸۰.
- ۲۰- غریبیان. روییک: سرنوشت ارامنه در جمهوری اسلامی - تراژدی قتل عام سفید، منتشر شده در سایت خبری اخبار روز.
- ۲۱- فرهمند. یونس: شروط العمریه - معرفی متنی کهن در باب اهل ذمه، فصل نامه تاریخ اسلام، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۸۱.
- ۲۲- فصلنامه تاریخ معاصر ایران: مقاله شرح اولین سالگرد مشروطه، نوشته ولد میرزا نصرالله تفرشی، به اهتمام محمد معینی، سال نهم، شماره ۳۴، تابستان ۱۳۸۴.
- ۲۳- فصلنامه تاریخ معاصر ایران: مقاله صورت ماده دوم متمم قانون اساسی ایران پیشنهادی حاج شیخ فضل الله نوری مصوبه در مجلس شورای ملی، سال دهم، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۵.
- ۲۴- فصلنامه تاریخ معاصر ایران: عریضه زرتشتیان مبنی بر تقاضای داشتن نماینده در مجلس شورای ملی، سال دهم شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۵.
- ۲۵- فلاح زاده. محمد حسین: حفظ حرمت مسجد (مقاله)، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم - مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی
- ۲۶- کریمی. علیرضا: مقاله سلطان علما، فصلنامه حکومت اسلامی،

شماره ۶.

۲۷- کدیور. محسن: مقاله مساله برده‌داری در اسلام معاصر، برگرفته از سایت اختصاصی محسن کدیور در اینترنت.

۲۸- کدیور. محسن: مقاله حقوق بشر و روشنفکر دینی، مجله آفتاب، شماره ۲۷، تیرماه ۱۳۸۲.

۲۹- کلانتری. علی اکبر: چشم اندازی به نظام جزیه و مناسبات جدید جهانی، فصل‌نامه فقه اهل بیت فارسی شماره ۵ و ۶.

۳۰- لاری. سید عبدالحسین: رساله قانون مشروطه مشروعه، از کتاب رسایل مشروطیت، صفحه‌های ۳۸۶ و ۳۸۷.

۳۱- لایحه مراد از مشروطیت در سایر ممالک - مقصود از مشروطیت در ایران، عبدالله مازندرانی و محمد کاظم خراسانی، نقل شده در کتاب رسائل مشروطیت زرگری‌نژاد. صفحه‌های ۴۸۵ و ۴۸۶.

۳۲- لطفی. اسدالله: مقاله توارث مسلمان و کافر، فصلنامه مشکوة شماره ۵۷.

۳۳- لک‌زایی. نجف: مقاله درآمدی بر اندیشه سیاسی محقق سبزواری، فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۵.

۳۴- لک‌زایی. نجف: مقاله رابطه فرد و دولت در اندیشه سیاسی محقق سبزواری، فصلنامه حکومت اسلامی شماره ۲۰.

۳۵- لک‌زایی، نجف: مقاله روضة الانوار عباسی - رابطه مجتهد و سلطان، فصلنامه علوم سیاسی شماره ۱.

۳۶- لک‌زایی. نجف: نگاهی به اندیشه سیاسی فقهی سبزواری در کفایة الاحکام، فصلنامه حکومت اسلامی.

۳۷- لنگرودی. شمس: مقاله عصر مشروطه تغییر در فرم و محتوا، مجله تلاش، سال ششم، شماره ۲۶، مرداد ماه ۱۳۸۵، آگوست ۲۰۰۶.

۳۸- محلاتی غروی. محمد اسماعیل: رساله الثالی المربوطه فی وجوب المشروطه، کتاب رسائل مشروطیت، صفحه‌های ۴۸۹ تا ۵۴۹.

۳۹- ملک‌خان: رساله کنسلیطوسیون: فصل‌نامه ایران نامه، سال نوزدهم شماره ۱ و ۲، زمستان ۱۳۷۹ و بهار ۱۳۸۰ صفحه‌های ۲۱۰ و ۲۱۱، به نقل از هما ناطق، درباره رساله کنسلیطوسیون، نشریه الفبا دوره جدید،

- جلد پنجم زمستان ۱۳۶۳.
- ۴۰- ملک خان: رساله یا دفتر تنظیمات.
- ۴۱- ملکوتی فر. ولی الله: مقاله غنا از دیدگاه محقق سبزواری، فصلنامه مشکوة شماره ۵۳.
- ۴۲- نجفی. محمدحسین: ورود کافران به مساجد و اماکن مقدسه، کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۱۰.
- ۴۳- نجفی مرندی. شیخ ابوالحسن: رساله دلائل براهین الفرقان فی بطلان قوانین نواسخ محکّمات القرآن، رسائل مشروطیت به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، صفحه‌های ۱۹۵ تا ۲۵۵.
- ۴۴- نوری. شیخ فضل الله: رساله حرمت مشروطه، از کتاب رسائل مشروطیت، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، انتشارات کویر، چاپ اول ۱۳۷۴، صفحه ۱۶۰.
- ۴۵- هاشمی (رئیس قوه قضاییه در جمهوری اسلامی). سید محمود: مقاله میراث غیرمسلمان، فصلنامه فقه اهل بیت فارسی، شماره ۲۹.
- ۴۶- هاشمی (رئیس قوه قضاییه در جمهوری اسلامی). سید محمود: مقاله دیه اهل ذمه و شهروندان غیرمسلمان، مجله فقه فارسی، شماره ۲۸.
- ۴۷- هدایتی. سید هاشم: اقلیت‌های قومی و توسعه سیاسی، ماهنامه آفتاب، شماره ۳۴، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۳.
- ۴۸- ناطق. هما: انجمن شورایی در انقلاب مشروطه
- ۴۹- نشریه ایرانشهر چاپ لس آنجلس سال هشتم: مقاله آیا زرتشتیان کافرند؟ شماره ۱۳۳، تاریخ جمعه ۱ تیرماه ۱۳۸۰، ۲۸ ژوئن ۲۰۰۱.
- ۵۰- یوسفی اشکوری. حسن: روح و جان مشروطه برابری انسان‌ها است، گفتگو با ناصر رحیم‌خانی.

فهرست اعلام

نام اشخاص

- آقاسیدمحمدباقر ۳۶۷
 آقا سیدمحمدحسن ۳۶۷
 آقاسیدمیرزامحمد ۲۸۸
 آقاسیدیحیی ۳۶۷، ۲۱۸، ۳۷۶، ۳۷۷
 آقامیرزامحمود ۳۶۷
 آقامیرزاهاشم ۳۶۷
 آقانجفی-رجوع کنید به نجفی اصفهانی.
 محمدتقی
 آقاها. ملیک ۱۱۷
 آملی. محمدتقی ۲۲۶
 آملی. ملامحمد ۳۴۸، ۳۷۹
 آنتونیو(پدر) - رجوع کنید به جدیدالاسلام.
 علی قلی
 آنجوللو ۲۱
 آنقوره (اسقف اعظم). ۱۱۱
 آیتی. عبدالمحمد ۲۰۵، ۴۹۹
 آیتی. محمدابراهیم ۱۶۸، ۲۰۵، ۵۰۸
 آرمین. محسن ۳۴۲
 آروانو. م. ر. ۱۹۳، ۵۰۰
 آرین پور. یحیی ۳۰۲، ۳۱۵
 آژییر ۱۶۱
 آذرتاش. دکتر آذرنوش ۷۶، ۱۵۹، ۱۶۵، ۵۰۰
 آذری. رضا ۳۸۵
 آصف. محمدهاشم ۱۲۰، ۴۹۹
 آفاری. ژانت ۳۸۷، ۴۹۹
 آقازاریان. کاتان ۱۱۷
 آقاسیدابراهیم ۳۶۷
 آقاسیدمحمدباقر ۳۶۷
 آقا سیدمحمدحسن ۳۶۷
 آقاسیدمیرزامحمد ۲۸۸
 آقاسیدیحیی ۳۶۷، ۲۱۸، ۳۷۶، ۳۷۷
 آقامیرزامحمود ۳۶۷
 آقامیرزاهاشم ۳۶۷
 آقانجفی-رجوع کنید به نجفی اصفهانی.
 محمدتقی
 آقاها. ملیک ۱۱۷
 آملی. محمدتقی ۲۲۶
 آملی. ملامحمد ۳۴۸، ۳۷۹
 آنتونیو(پدر) - رجوع کنید به جدیدالاسلام.
 علی قلی
 آنجوللو ۲۱
 آنقوره (اسقف اعظم). ۱۱۱
 آیتی. عبدالمحمد ۲۰۵، ۴۹۹
 آیتی. محمدابراهیم ۱۶۸، ۲۰۵، ۵۰۸
 آرمین. محسن ۳۴۲
 آروانو. م. ر. ۱۹۳، ۵۰۰
 آرین پور. یحیی ۳۰۲، ۳۱۵
 آژییر ۱۶۱
 آذرتاش. دکتر آذرنوش ۷۶، ۱۵۹، ۱۶۵، ۵۰۰
 آذری. رضا ۳۸۵
 آصف. محمدهاشم ۱۲۰، ۴۹۹
 آفاری. ژانت ۳۸۷، ۴۹۹
 آقازاریان. کاتان ۱۱۷
 آقاسیدابراهیم ۳۶۷

- ابن بلخی ۱۶۵
 ابن خلدون. ابوظیر عبدالرحمان ۲۰۵، ۴۹۹
 ابن حمزه معروف به عمادالدین ۱۴۸
 ابن حنیف، عثمان ۱۶۸
 ابن الخطاب. عمر (خلیفه دوم) ۲۰، ۲۱، ۷۲،
 ۸۳، ۱۰۹، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳،
 ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۴، ۲۶۸، ۴۸۸
 ابن زهره. سید ابوالمکارم ۱۴۸، ۱۶۵، ۲۲۵
 ابن عباس ۱۷۵
 ابن فوطی ۲۱۰
 ابن سینا. شیخ رئیس ابوعلی ۱۲۹، ۱۳۰،
 ۵۰۳، ۵۰۷
 ابوالفتح میرزا - رجوع کنید به قاجار،
 ابوالفتح میرزا
 ابوبکر ۲۱
 ابوحفص ۱۶۷
 ابو عبیده ۱۶۸
 ابولصیدا ۱۷۴
 ابومسلم - رجوع کنید به خراسانی،
 ابومسلم
 ابو یوسف ۱۶۶، ۱۶۹
 ابی بکره. عبدالرحمان بن ۱۶۸
 ابی عبید ۱۷۲
 اتحادیه. منصوره ۳۷۴
 احتشام السلطنه ۳۹۰
 احمدی. دکتر مریم ۱۲۱، ۵۰۵
 احمدی. عقاب علی ۲۵۲
 احمدی نژاد. محمود ۴۱۳
 اراکی. محمد علی ۲۲۷
 ارباب جمشید - رجوع شود به زرتشتی،
 جمشید
 ارباب کیخسرو ۳۸۹، ۳۹۶
 اردبیلی. آیت الله عبدالکریم ۲۲۳، ۴۹۶
 اردبیلی. شیخ صفی الدین ۱۷، ۱۸
 ارغون خان ۱۸۲
 استرآبادی، امیر اسحاق ۶۹، ۲۰۹
 اسدالله خان (سرتیپ قزاقخانه) ۳۹۴
 اشیپولر. برتولد ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۲، ۴۹۹،
 ۵۰۰
 اشرافیان. ک. ز ۱۹۳، ۵۰۰
 اشراقی. احسان ۱۹۴، ۵۰۲
 اشرش. ۱۷۴
 اشرف قاینی. محمد خلیل بن محمد ۱۳۲
 اشیدری. جهانگیر ۳۹۰
 اصفهانی. آقامیرزا محمد ۳۶۳
 اصفهانی. سید ابوالحسن ۲۲۶
 اصفهانی. محمدباقر ۲۹۱
 اصفهانی. محمدتقی ۲۹۱
 اصفهانی. میرزا علی ۳۳۳
 اعتمادالدوله. محمدییک ۳۱، ۳۶، ۳۹، ۴۴،
 ۴۶، ۵۰، ۵۲-۶۱، ۶۷، ۸۷، ۸۸، ۹۶، ۱۸۹
 افتخارالعلماء ۳۶۷
 افشار، ایرج ۲۹۶، ۵۰۴
 افشار. نادرشاه ۱۱۳، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۹۱،
 ۱۹۳، ۳۷۷، ۴۹۳، ۵۰۰
 افشین ۱۷۶
 افغان. اشرف ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۹۲، ۵۰۴
 افغان. محمود ۱۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۲،
 ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۹۱، ۱۹۲
 اقبال آشتیانی. عباس ۱۴۳، ۵۰۴
 البحرانی. یوسف ۲۲۵
 البلازری. احمد ۷۶
 الحسنی العاملی ۲۲۶
 الشهید الثاني. زین الدین، ۲۲۵
 الشهید اول. محمد المکی ۲۲۵
 المحقق الثاني الکرکی - رجوع کنید به
 کرکی. شیخ علی
 النجفی. محمد حسین، ۲۲۶
 الوند شاه ۲۱
 الهام. غلامحسین ۴۰۸
 الهذلی. یحیی ابن سعید ۲۲۵
 الهی قمشه ای. مهدی ۲۲۲، ۳۳۵
 الیزابت - ملکه انگلستان ۲۴۵
 امام جعفر صادق ۷۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۶۱،
 ۲۶۱، ۴۲۱
 امام محمدباقر ۱۰۱، ۲۳۱
 امام موسی کاظم ۱۸، ۱۰۳، ۲۳۰
 امام مهدی غایب ۱۲۳، ۳۶۳، ۳۸۸

- امام ناصرالدین. ابراهیم ۲۰۷
 امیرکبیر. میرزاتقی خان ۴۹، ۵۲، ۱۳۴، ۱۵۴، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۰۹، ۲۸۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۴۷۳، ۴۸۸، ۴۹۹، ۵۰۱-۵۰۵، ۵۰۷
 امیری. دکتر منوچهر ۲۰، ۱۸۵، ۲۱۷، ۵۰۱، ۵۰۳
 امین الدوله - صدر اعظم ۳۸۴
 امینی. تورج ۲۸۲، ۳۹۰، ۵۱۰
 انزابی. رضا ۱۷۶
 انصاری. شیخ مرتضی ۲۲۶، ۲۴۹
 انوری. محمد بن محمد ۲۰۶، ۵۰۰
 انوشه. حسن ۱۸۱، ۱۸۴، ۵۰۱
 انوشیروان - رجوع کنید به ساسانی.
 انوشیروان
 اوبن. اوژن ۲۰۱، ۲۱۷، ۵۰۰
 اوزبک. شیبک خان ۲۴
 ازبک. عبید ۲۴
 اوزن حسن ۱۸۴
 اولجایتو ۱۸۳
 اویسی. میرزا علی محمد خان ۳۸۷
 ایروان. شیخ الاسلام... ۱۵۱

پ

- پاپازیان. آ.و. ۱۵۱، ۱۸۴
 پارسی، فریدون رجوع کنید به زرتشتی،
 فریدون
 پاشا، فواد ۳۰۱
 پاینده. ابوالقاسم ۱۶۰
 پولاک. دکتر یاکوب ۲۵۰، ۵۰۱
 پهلوی. رضاشاه ۲۵۲، ۳۹۷
 پیرزاده زاهدی. شیخ حسین ۱۸، ۵۰۱

ت

- تامسون (وزیر مختار انگلیس) ۱۹۷
 تاورنیه. ژان باتیست ۳۰، ۳۱، ۵۷، ۵۹، ۹۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۸۷، ۲۱۱، ۲۴۶-۲۴۸، ۵۰۱
 تهرانی. استاد جلال الدین ۱۶۷، ۵۰۵
 تبریزی. آراکل ۳۲، ۴۱
 تبریزی. آیت الله... ۲۴۰
 تبریزی. آیت الله شیخ میرزا جواد ۴۰۱، ۴۰۲

ب

- باب. سید محمد علی ۲۸۱
 بابایی. بن لطف ۳۵، ۳۷، ۸۹، ۲۱۱
 بابایی. بن فرهاد ۳۵، ۱۲۷
 بازگیر. یدالله ۴۰۴، ۵۰۰
 باستانی پاریزی. دکتر ابراهیم ۲۳، ۲۵، ۹۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۹، ۱۲۱، ۲۱۶، ۲۴۵، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۷۷، ۴۹۳، ۵۰۰، ۵۰۶، ۵۰۷
 بامداد. مهدی ۳۹۵، ۳۹۶، ۵۰۰
 بختیاری. علیمردان خان ۲۱۳
 بدره‌ای. دکتر فریدون ۱۸۰، ۲۱۷، ۵۰۲، ۵۰۶
 بدلیسی. امیر شرف خان ۱۸۶، ۵۰۰
 براون. پرفسور ادوارد گرانویل ۱۸، ۲۵، ۹۹، ۱۱۳، ۱۵۵، ۲۱۶، ۲۴۹، ۵۰۱
 برگشاد. جلال ۱۷۶

- تبریزی. سید محمد ۳۲۹
 تبریزی. محمدحسین بن علی اکبر ۳۲۹، ۳۳۸، ۳۵۶، ۵۱۰
 تبریزی. میرزا قاسم خان ۳۲۳
 تطیلی. بنیامین- رجوع کنید به تودلایی.
 ربای بنیامین
 تفرشی. ظهیرالدین ۱۳۲
 تفرشی. مجید ۳۸۷، ۵۰۶
 تفضلی. دکتر تقی ۹۶، ۱۸۷، ۵۰۳
 تقوی اخوی. سید نصرالله ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۵۰، ۵۱۰
 تقی موسرخیه - رجوع کنید به ساروتقی.
 اعتمادالدوله
 تقی زاده ۲۹۸، ۳۸۱، ۳۹۱
 تنکابنی. سپهسالار ۳۶۸
 تودلایی. ربای بنیامین ۱۷۹، ۱۸۰، ۵۰۱
 تونو ۱۸۷
 تهرانی. حجت الاسلام شیخ مرتضی آقا
 ۴۱۳
 تهرانی. شیخ محمدحسین ۳۲۹، ۳۴۴، ۳۴۵

ث

- ثابتیان. دکتر... ۲۴
 ثانی. نجم ۲۲

ج

- جامی. عبدالرحمن ۲۵، ۲۰۹، ۳۰۶، ۳۰۷
 جان فدا. جواد ۳۸۷، ۵۰۶
 جدیدالاسلام. صادق ۱۸۸
 جدیدالاسلام. علی قلی (پدر آنتونیو) ۱۳۲-
 ۱۳۵، ۲۷۶
 جراح بن عبدالله ۱۷۳
 جزایری، نعمت الله ۶۹
 جعفرابن برقان ۱۶۸
 جعفریان. رسول ۱۸، ۱۹، ۴۴، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۹، ۸۰، ۱۰۰، ۱۲۴، ۱۳۱-۱۳۶، ۱۶۴، ۲۶۴، ۲۷۶، ۳۷۲، ۴۱۶، ۴۲۸
 جلال الدوله (حکمران) ۲۸۹
 جلوه. ابوالحسن ۳۴۷
 جکسن. ویلیامز ۲۱۶، ۲۱۷، ۵۰۱
 جم پیشدادیان، جمشید ۹۱
 جمال زاده. محمدعلی ۲۸۷-۲۹۰، ۲۹۲، ۳۱۹، ۵۰۲
 جنگینسون. آنتونی ۲۴۵
 جواد. محمد ۳۶۷
 جواهرکلام. ... ۲۳۰
 جهانبخش ۲۵۰
 جهاننداری. کیکاووس ۳۰، ۱۰۱، ۲۵۰، ۵۰۱، ۵۰۳
 جهانیان. ارباب فریدون ۳۷۲، ۳۷۳
 جی. آ بویل ۱۸۴

چ

- چلنگریان. آرشاوی ۳۶۸
 چوبینه. بهرام ۲۵۰، ۲۸۵، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۹، ۴۹۹، ۵۰۵

ح

- حائری. عبدالهادی ۱۳۴، ۵۰۲
 حاتمی. میرشاهی بن محمد ۲۶۹
 حاجی میرزا جانی ۲۸۴
 حاج میرزا لطف الله ۳۴۸
 حاجب الدوله. حاجی علی خان (فراشباشی)
 ۲۸۳
 حافظ شیرازی. شمس الدین محمد ۲۵
 حافظیان. ابوالفضل ۲۶۹
 حبیبی. عبدالحی ۱۷۸، ۵۰۵
 حزین. شیخ محمدعلی ۳۳، ۵۰۲
 حسین. سیدعلاءالدین - رجوع کنید به
 خلیفه سلطان
 حسینی شاهرودی. آیت الله محمد ۲۳۱، ۲۳۵
 حضرت امیرالمومنین - رجوع کنید به علی
 ابن ابی طالب
 حضرت خاتم النبیین - رجوع کنید به

- محمدابن عبدالله
حضرت ختمی مآب - رجوع کنید به
محمدابن عبدالله
حضرت داود ۷۱، ۴۳۷
حضرت صادق - رجوع کنید به امام
جعفرصادق
حضرت علی - رجوع کنید به علی ابن
ابی طالب
حضرت محمد - رجوع کنید به محمدابن
عبدالله
حضرت مسیح ۲۲۳
حضرت مهدی ۱۲۳
حکمت. میرزاهمدی خان (زعیم الحکما)
۲۸۱
حکیم. سیدمحسن ۲۲۶
حلبی. علاءالدین ۲۲۵
حلی. علامه... ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۴
حلی. محمدبن ادریس ۱۴۸
حلی. یحیی بن سعید ۱۴۸
حنایی کاشانی. محمد سعید ۱۷۹، ۵۰۵
حیدری. علیرضا ۳۰۲
حیثم. موسیو... ۱۵۶
- خ**
خاتون آبادی. سید عبدالحسین ۶۹
خاقان - رجوع کنید به قاجار.
آقامحمدخان
خاقانی شروانی. علی ۲۹، ۲۰۶، ۲۰۷،
۵۰۲، ۵۰۳
خالدبن ولید ۲۶۱
خالقی. علی ۶۸، ۸۱، ۵۰۲، ۵۱۰
خامنه‌ای. آیت‌الله سیدعلی ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۲،
۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۵۴-۲۵۶، ۴۰۸، ۴۱۱
خبیرالملک ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰
خراسانی، آخوند - رجوع کنید به خراسانی.
محمدکاظم
خراسانی، ابومسلم ۱۷۵-۱۷۷
خراسانی. سیدحسن ۲۸۳
خراسانی. محمدکاظم ۳۲۹، ۳۴۱، ۳۴۴-۳۴۴
- ۳۴۷، ۳۵۳، ۵۱۲
خراسانی. ملاحسین ۲۸۳
خرمگس - رجوع کنید به دهخدا. علی اکبر
خداشاده مجوسی، ابونصر ۱۷۹
خرمدین. بابک ۱۷۶
خسروپناه. محمد حسن ۳۶۸
خشاریارشاه - رجوع کنید به هخامنشی.
خشایارشاه
خلخال. عمادالعلماء ۳۴۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۵۱۰
خلیدة بن قره‌یربوعی ۱۷۵
خلیفه سلطان ۵۱، ۵۷، ۵۸، ۶۷، ۷۹
خلیل‌الله. ابراهیم ۴۳۷
خلیلی. بیژن ۱۴
خلیلی. مینو ۱۴
خمامی. حاجی ملامحمد ۳۶۴
خمسه ۲۸۴
خمینی. آیت‌الله روح‌الله ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۶۴،
۱۶۹، ۱۷۰، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۴،
۲۶۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۲-۴۰۵،
۴۳۵، ۴۳۶، ۴۹۶، ۵۰۲
خواجه ابوعلی ۲۴۴
خواجه پیری. عباس ۱۵۶، ۴۱۱، ۵۰۷
خواجه رشیدالدین - رجوع شود به
فضل‌الله. خواجه رشیدالدین
خواجه سعدالدین ۱۸۳، ۱۸۴
خواجه صفر ۱۳۸، ۲۴۶
خواجه علی ۱۷
خواجه نظام‌الملک - رجوع کنید به
نظام‌الملک طوسی. خواجه ابوعلی
خواجه نظر ۱۳۸، ۲۴۶
خوانساری. آقااحسین ۹۸
خوانساری. سیداحمد ۲۲۶
خویی. آیت‌الله ۱۴۹
- د**
دارک. هیوبرت ۲۴۴، ۵۰۷
داروغه. میرزا قاسم ۵۳، ۵۹
دالساندری. وینچنتو ۱۸۵، ۱۸۶
دانش پژوه. محمدتقی ۱۷، ۲۰، ۵۱۰

رئیس‌نیا. رحیم ۱۷۶

داود پیامبر رجوع شود به حضرت داود

داوید دوم. کشیش ۱۱۶

دبیرسیاقی. دکتر سیدمحمد ۱۸۷، ۵۰۷

دخو- رجوع کنید به دهخدا. علی اکبر

درویش فانی- رجوع کنید به مانکجی

درهوهانیان. هاروتون ۵۱، ۵۰۲

دلواله. پیتر ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۵۰۲

دماوندی. میرزا نبی ۲۸۴

دُنبلِی. عبدالرزاق ۱۲۱، ۵۰۵

دوسری. کنت... ۱۹۴، ۵۰۲

دوگوبینو. کنت... ۱۴۲، ۱۹۷، ۲۹۵

دولت‌آبادی. میرزاهادی ۳۱۹

دولت‌آبادی. یحیی ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۷۱،

۳۷۳، ۳۷۸-۳۸۰، ۵۰۲

دهخدا. علی اکبر ۲۰۷، ۲۹۸، ۳۲۳، ۳۲۴،

۳۲۵، ۳۲۶، ۳۸۱

دهگان. ابراهیم ۲۹، ۵۰۸

دینوری. ابوحنیفه احمد ابن داود ۱۶۶

ر

راوندی. سعید ۲۲۵

راوندی. مرتضی ۵۲، ۳۷۷، ۵۰۲

راوندی. قطب ۲۳۳

رجایی. سیدمهدی ۱۰۷، ۴۳۴، ۵۰۶

رجب‌نیا. مسعود ۱۸۷، ۵۰۷

رحمیم. عزیز آشرببی ۳۶۸

رحیم‌خانی. ناصر ۲۰۰، ۳۴۲، ۳۴۴، ۵۱۳،

رستم‌آبادی. آخوند ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۵،

۳۴۵، ۳۷۶، ۳۸۰

رشدیه. حاجی میرزا حسن ۳۸۴-۳۸۶

رشید یاسمی. ... ۲۶، ۹۹، ۵۰۰

رضاشاه - رجوع کنید به پهلوی.

رضاشاه

رضاقلی میرزا ۱۹۳

رضایی. رضا ۳۸۷، ۴۹۹

رضوی. سید محمد: ۲۸۸، ۵۰۳

روحانی ۲۵۱

روحی. شیخ احمد ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰

رهر برن. کلاوس ۱۰۱، ۵۰۳

ز

زایری. محمدرضا ۱۳۳

زردشت ۳۷۶، ۴۱۷، ۴۳۰

زردشتی، ارباب بهمن ۳۹۵

زردشتی، ارباب جمشید ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۸۹،

۳۹۰، ۳۹۴-۳۹۶

زرتشتی. سندباد ۱۷۶

زرتشتی. فریدون (فریدون فارسی، فریدون

پارسی) ۳۲۸، ۳۴۹، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸،

۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۶

زرگر. نجم ۲۰

زرگری‌نژاد. حجت‌الاسلام دکتر

غلامحسین ۱۵۵، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۶، ۴۷۸،

۴۸۲، ۵۰۷، ۵۱۳

زرین‌کوب. دکتر عبدالحسین ۱۷۱، ۵۰۳

زمانی. محمد حسین ۸۶، ۲۲۴، ۵۰۳

زنجانی. میرزا ابوطالب ۳۷۹

زند. کریم‌خان ۱۹۳، ۲۱۳

زند. لطفعلی‌خان ۱۲۱

زنگنه. نجف‌قلی بیگ ۵۳

زنوزی. آقا سیدعلی ۲۸۱

س

سادات‌ناصری. سیدحسن ۲۹، ۵۰۳

ساروتقی. اعتمادالدوله ۵۷

ساسانی. انوشیروان ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۷۳،

۳۳۸، ۴۸۹، ۴۹۰

ساسانی. خان ملک ۳۰۰

سالارالدوله - رجوع کنید به قاجار،

ابوالفتح‌میرزا

سالیسبوری. لرد... ۳۱۳

سانسون ۹۵، ۹۶، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۸۷، ۱۸۹،

۵۰۳

ساوجی. شیخ نظام‌الدین ۶۳، ۴۱۶

سایکس. سرپرسی ۳۱، ۲۴۶، ۵۰۳

سبزواری. محمدباقر- رجوع شود به محقق

سبزواری. محمدباقر

- سپانلو. محمدعلی ۳۱۵، ۵۰۶
 سپهسالار. میرزا حسین خان ۲۹۶، ۲۹۸
 سینتا، عبدالحسین ۱۳۰، ۵۰۳
 ستوده. منوچهر ۱۸۴، ۵۱۰
 سروشیان. جمشید ۱۴۰، ۱۹۵، ۵۰۳
 سری. دکتر ابوالقاسم ۱۹۲، ۵۰۴
 سعدالدوله ۲۰۹
 سعدسلیمان. مسعود ۲۰۷، ۵۰۶
 سعد وقاص ۳۰۳
 سعدی. شیخ مصلح الدین ۲۵، ۲۰۹، ۳۰۶، ۳۰۷
 سعیدخان ۱۹۸
 سعیدی. علی اصغر ۲۰۱، ۲۱۷، ۵۰۰
 سعیدی سیرجانی. علی اکبر ۲۹۰، ۳۷۲، ۳۹۵، ۵۰۵، ۵۰۸
 سگ حسن دله- رجوع شود به دهخدا.
 علی اکبر
 سلجوقی. سلطان سنجر ۱۸۰، ۲۰۶
 سلطان اويس ۱۸۴
 سلطان سلیم ۲۴
 سلطان محمدی. ابوالفضل ۹۹، ۵۱۰
 سلطان یعقوب ۲۱
 سلیمان. نعیم ۲۷۸
 سهل بن حنیف ۱۷۵
 سیدعلاءالدین ۳۵۲
 سید محمدعلی ۱۵۳، ۱۵۴
 سید مرتضی ۱۴۸، ۲۲۴، ۲۲۸
 سیس. استاد... ۱۷۶
 سیستانی. آیت الله سیدعلی ۲۲۳، ۲۴۰، ۴۹۶
 سیف الاسلام. شیخ سلمان ۳۶۵
 سیوری. راجر ۴۹، ۱۱۰، ۵۰۳
- ش**
 شاردن (سیاح) ۴۹، ۵۶، ۶۱، ۸۸، ۹۵، ۱۰۲، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۵۰۳
 شاکری. خسرو ۳۶۸
 شاملو. ولی قلی بن داود قلی ۲۹، ۵۰۳
- شاه بهرام- رجوع کنید به ورجاوند.
 شاه بهرام
 شاه جهان. ارباب پرویز ۳۷۴
 شاهرخ. کیخسرو ۳۹۰، ۳۹۶
 شاهزاده جلال الدوله ۲۸۶، ۳۰۱
 شاهزاده عمادالدوله ۱۵۵
 شاهزاده کمال الدوله ۳۰۱
 شبستری. شیخ محمود ۱۳۶
 شبلی. دکتر... ۱۰۰، ۱۰۱
 شریعتی. دکتر علی ۱۳۶، ۵۰۳
 شریف کاشانی. ۳۸۴، ۳۸۵
 شریفی. هارون ۲۵۱
 شریفی. یوسف ۱۵
 شفا. دکتر شعاع الدین ۱۳۰، ۵۰۲
 شفیعی. سیدعلی ۸۳، ۵۰۴
 شکری. یدالله ۱۹، ۵۰۴
 شوشتری. شیخ عبدالله ۶۹
 شهبازی. عبدالله ۴۱۳، ۵۱۱
 شهرمدان. رشید ۱۴۲، ۲۷۰، ۵۰۴
 شهید. آقا علی ۲۸۸
 شهید ثانی ۶۲، ۴۱۵
 شهیدی قزوینی. میرزا ابوتراب ۳۳۳
 شببانی. منوچهر ۲۸۳
 شیخ ابراهیم ۱۷
 شیخ ابوالقاسم ۳۲۵، ۳۶۵
 شیخ الاسلامی. میرزا ابوالقاسم ۱۲۶، ۳۶۷
 شیخ بهایی- رجوع کنید به عاملی. شیخ بهالالدین
 شیخ جنید ۱۷، ۲۰
 شیخ خزعل ۳۸۵
 شیخ حسین بن عبدالصمد ۶۲، ۳۸۵
 شیخ حیدر ۱۷
 شیخ صدوق ۶۹، ۲۲۴، ۲۲۷، ۴۱۵
 شیخ صفی ۱۷، ۱۸
 شیخ عرب ۱۹
 شیخ کرکی- رجوع کنید به کرکی.
 شیخ علی
 شیخ مرتضی الانصاری- رجوع کنید به انصاری. شیخ مرتضی

- شیخ مفید ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۲۸، ۲۳۰، ۴۲۷
شیرازی. آقا میرزا محمدابراهیم ۲۸۹، ۳۶۷
شیرازی. سیدمحمدجعفر ۳۶۴
شیرازی. محمدتقی ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۸۳
شیرازی. میرزا ۳۴۱، ۳۴۷
شیفته. ... ۳۷۲

ط

- طالبوف. عبدالرحیم ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۱، ۳۱۲
طالبی. فرامرز ۱۹۵، ۵۰۷
طاهری. ابوالقاسم ۱۸، ۵۰۴
طاهری. مهندس ... ۴۰۵-۴۰۷
طاهری نجفآبادی. مصطفی ۴۰۷
طباطبایی. سیدعلی ، ۲۲۶، ۲۴۹
طباطبایی. سیدمحمد ۳۲۹، ۳۴۱، ۳۴۷
۳۹۲، ۳۹۳

- طباطبایی. سید عبدالعزیز ۲۲۸
طباطبائی. محمدبن صادق ۳۴۸
طبری. محمد بن جریر ۱۶۰، ۱۶۷، ۵۰۴
طبرسی. ... ۲۲۵
طیب منشادی. سید محمد ۲۸۸، ۵۱۱
طوسی. ابی حمزه ۲۲۵
طوسی. شیخ ۱۶۵، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۳، ۴۴۶، ۴۰۷، ۲۶۶
طوسی. شیخ ابوجعفر ۱۴۸
طوسی. نظام الملك رجوع کنید به خواجه نظام الملك
طهرانی. محمد شفیع ۱۲۰، ۵۰۴
طهماسب قلی خان ۱۲۶
طهماسب میرزا ۱۲۵
طه ی کندی. حسن ابن العمر ۱۷۴
- صافی گلپایگانی. آیت الله ... ۲۴۰، ۴۱۳
صانعی. آیت الله یوسف ۲۴۰، ۴۰۵، ۵۱۱
صبح ازل. میرزایحیی ۳۱۹
صدر. میرزاهدی ۵۹
صدرالدین ۱۷
صدر العلما ۳۶۷
صدرالممالک. محمد مهدی ۵۸
صفا. دکتر ذبیح الله ۹۸-۱۰۰، ۱۲۱، ۵۰۴
صفاری. عمرو بن لیث ۱۷۸
صفاری. یعقوب لیث ۱۷۶، ۱۷۷، ۵۰۸
صفت گل. دکتر منصور ۱۲۰، ۵۰۴
صفوی. شاه اسماعیل ۱۷-۲۳، ۱۸۵، ۲۴۴-۲۴۶، ۴۹۳
صفوی. شاه سلطان حسین ۲۴، ۹۸، ۱۰۹-۱۱۶، ۱۱۸-۱۲۶، ۱۳۰-۱۳۴، ۱۸۹-۱۹۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۷۴، ۴۱۲، ۴۹۳
صفوی. شاه سلیمان ۳۳، ۴۹، ۹۵-۹۸، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۲، ۲۴۷، ۲۷۴، ۴۹۳
صفوی. شاه صفی ۲۹، ۸۱، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۱۹، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۸، ۲۴۶، ۴۹۳
صفوی. شاه صفی دوم ۹۵
صفوی. شاه طهماسب ۱۷-۲۰، ۱۲۷، ۱۸۵، ۲۴۵، ۲۴۶، ۴۹۳، ۵۱۰
صفوی. شاه عباس اول ۲۴، ۳۱، ۶۲، ۶۳، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۶۳، ۱۸۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۴۶، ۳۰۱، ۴۱۶، ۴۹۳
صفوی. شاه عباس دوم ۲۹، ۳۰-۳۳، ۴۰، ۴۴-۶۱، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۸-۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۹

ظ

- ظهیرالدوله (حاکم همدان) ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۶۳، ۳۷۲، ۳۸۵، ۵۰۴

ع

- عابدینی. حجت الاسلام احمد ۲۲۴، ۲۲۸

۵۱۱، ۲۵۳

ف

- عاملی. شیخ بهالدین (شیخ بهایی) ۲۶، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۹، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۱۰، ۲۳۴، ۲۹۴، ۴۱۶، ۴۲۰، ۵۰۴
عباسی. محمد ۴۹، ۱۸۶، ۵۰۰، ۵۰۳
عبدالعزیز ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۲۸
عبداللهی. شیرزاد ۳۸۴
عبدالملک ابن مروان. عبدالله ۱۶۹
عبیدخان ۲۴
عثمان ۲۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۵
عزالدوله ۱۹۵، ۵۰۷
عُزَیر (عزرا) ۲۲۳
عزیزی. کامبیز ۴۹، ۱۱۰، ۵۰۳
عضدالدوله ۱۷۹
عطار. زین العابدین ۲۸۸
عقیقی بخشایشی ۶۲، ۱۴۷، ۴۱۵، ۵۰۴
علاالدوله (حاکم شیراز) ۲۸۹
علامه. شیخ حسن بن یوسف ۱۴۸
علامه حلی. حسن ابن یوسف ۲۲۵، ۲۳۴
علم الهدی. سیدمرتضی ۱۴۸، ۲۲۵
علوی عاملی. میرسیداحمد ۱۳۲
علی ابن ابی طالب ۱۸، ۶۴، ۱۰۲، ۱۳۵، ۱۷۵، ۳۳۸، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۶
علی بن جهم ۴۶۷
علی بن فهم ۲۰۴
علیمردان خان- رجوع کنید به بختیاری.
علیمردان خان
عماد. مصطفی قلی ۹۶، ۵۰۶
عمادالاسلام ۳۷۷
عُمر ۷۶
عُمر ۲۰۹، ۲۶۷
عمر بن عبدالعزیز ۱۷۳
عمید زنجانی. آیت الله عباسعلی ۲۳۳، ۵۰۴

ق

- قاجار. آقامحمدخان (خاقان) ۹۱، ۱۵۳، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۸۸
قاجار. ابوالفتح میرزا (سالارالدوله) ۳۸۵
قاجار. فتحعلیشاه ۳۰۰، ۴۸۸
قاجار. محمدشاه ۱۹۴، ۲۱۴، ۲۵۰
قاجار. محمدعلی شاه ۱۵۴، ۳۱۹، ۳۲۰

غ

- غازان خان ۱۸۲، ۱۸۳
غربیان. روبیک ۴۱۰، ۵۱۱
غوزک ۱۷۴

- ۳۴۵-۳۴۷، ۳۶۱-۳۶۳، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۹-۵۰۵
 ۳۸۱، ۳۸۵، ۴۷۷
 قاجار. مظفرالدین شاه ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۸
 قاجار. ناصرالدین شاه ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۲-
 ۱۵۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷-۲۰۱، ۲۱۵، ۲۱۶،
 ۲۵۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۹۵-۲۹۹، ۳۰۸، ۳۰۹،
 ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۵۴، ۳۷۰، ۳۷۱،
 ۴۶۹، ۴۷۶، ۴۸۸، ۵۰۴، ۵۱۱
 قبادیانی. ناصر خسرو ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۸،
 ۵۰۷
 قراچه‌داغی. محمدجعفر ۳۰۱، ۳۰۶
 قزل ارسلان. مظفرالدین ۲۰۷
 قزوینی. ... ۳۲۰
 قزوینی. علامه... ۲۵، ۲۶
 قزوینی. محمدشفیع ۲۹۶
 قمی. آخوند ملا محمدصادق ۳۰۴، ۳۶۶
 قمی. حسن ابن محمد ۱۶۷، ۵۰۵
 قمی. شیخ الاسلام محمدطاهر ۱۳۳
 قمی. علی بن بابویه ۱۴۸
 قمی. ملافتح الله ۲۸۳
 قمی. ملا محمدطاهر ۱۳۳
 قوام‌الملک ۲۷۸

گ

- گبر. رستم ۳۷۲
 گبر. ملابهرام ۳۶۹، ۴۸۶، ۳۷۰
 گبر. نصرالله خان ۱۱۲
 گردیزی. ابوسعید عبدالحی ۱۷۸، ۵۰۵
 گرگین خان ۱۱۹، ۱۲۲
 گلبن. محمد ۱۹۵، ۵۰۷
 گلپایگانی. آیت الله ۲۳۵، ۲۳۶
 گلپایگانی. محمدرضا ۲۲۶
 گور. نصرالله - رجوع شود به گبر. نصرالله
 گوهرزاد. رضا ۱۴
 گیلاننتر. پطرس دی سرکیس ۱۱۲، ۱۴۱،
 ۵۰۵

ل

- لاری. سیدعبدالحسین ۲۰۰، ۲۰۱، ۳۴۰،
 ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۵۱۲

ک

- کازرونی. حاج محمد ۲۱۸
 کاشانی ۳۹، ۶۲، ۸۰-۸۴، ۱۷۹، ۲۴۱،
 ۲۷۳، ۲۸۴، ۳۷۸، ۳۸۴-۳۸۶، ۵۰۲، ۵۰۴،
 ۵۰۵
 کاشف‌الغطاء، محمدحسین ۲۲۶
 کبیر مازندرانی. محمد حسن ۳۶۵
 کدیور. محسن ۲۰۰، ۲۳۷، ۲۶۳-۲۶۶،
 ۲۹۲، ۴۰۴، ۵۱۲
 کرکی. شیخ علی ۱۸، ۱۹، ۲۶، ۲۲۵،
 ۲۱۸
 کرمانشاهی. حشمت الله ۲۸۱، ۵۰۵
 کرمانی. میرزا آقاخان ۲۵۰، ۲۸۴، ۲۸۵-
 ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۱۸-
 ۳۲۲، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۰۵
 کرمانی. ناظم الاسلام ۳۱۵، ۳۹۳، ۳۹۵،

- لاری. ملا محسن ۲۱۱
 لاری. ملا مردخای ۲۱۱
 لتسنون ۱۳۸، ۲۴۶
 لسان. حسین ۲۰۷، ۵۰۶
 لسان الملك سپهر. محمد تقی ۲۸۲-۲۸۴، ۵۰۵
 لطفی. اسدالله ۱۴۷، ۵۱۲
 لك زایی. نجف ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۵۱۲
 لكهارت. لارنس ۹۶، ۹۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۴، ۵۰۶
 لنكرانی. آيت الله فاضل ۴۹۶
 لنكرودی. شمس ۲۹۴، ۵۱۲
 لوی. دكتر حبيب ۳۲، ۳۵، ۲۱۱، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۶۸، ۳۸۰، ۳۹۶، ۵۰۶
 لئون. گ. میناسیان ۵۱، ۵۰۲
 لوئیس. برنارد ۱۸۰، ۵۰۶
- م**
 مازندرانی. ثقة الاسلام آقا شیخ محمد حسین ۳۶۵
 مازندرانی. شیخ عبدالله ۳۲۹، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۷۷، ۵۱۲
 مانكجی. فرزانه ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۴۷۰
 مانی صالحی. علامه ۱۵۵، ۵۰۰
 متوكل خلیفه اسلامی ۲۰۴، ۴۶۵
 مجتهد. میرزا ابراهیم ۲۸۹
 مجدالاسلام کرمانی. شیخ احمد ۲۹۲
 مجد همگر. ... ۲۰۸، ۵۰۶
 مجلسی اول- رجوع کنید به مجلسی. محمدتقی
 مجلسی. محمدتقی ۲۶، ۴۸، ۶۱-۶۳، ۶۵، ۶۹-۷۳، ۷۶-۷۹، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۸، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۲-۱۶۴، ۲۱۰-۲۱۲، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۹۴، ۳۹۸، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۳۵، ۵۰۴، ۵۰۶
 مجلسی. علامه محمدباقر ۲۶، ۴۸، ۶۱، ۶۹-۷۳، ۷۶-۷۹، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۸-۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹-۱۱۱، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۶۰
 مجیرشیبانی. دكتر نظام الدین ۱۸، ۵۰۶
 محبوب. دكتر محمد جعفر ۳۱۸، ۳۱۹، ۵۰۵
 محقق ثانی - رجوع کنید به كركی. شیخ علی
 محقق حلی ۲۳۴، ۲۶۷
 محقق خوانساری ۶۹
 محقق سبزواری. محمدباقر ۶۱، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۴-۸۷، ۲۴۲، ۵۱۲، ۵۱۳
 محلاتی ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۵۱۲
 محلاتی غروی. شیخ محمد اسماعیل ۳۵۵، ۳۵۶، ۵۱۲
 محمدابن عبدالله - پیامبر اسلام ۷۴، ۱۰۴، ۱۶۱، ۱۷۴، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۷۷، ۳۶۴، ۴۱۸، ۴۳۱، ۴۴۴، ۴۷۳، ۴۸۱، ۴۹۶
 محمدعلی شاه - رجوع کنید به قاجار. محمدعلی شاه
 محمدعلی میرزا - رجوع کنید به قاجار. محمدعلی شاه
 محیط مافی. هاشم ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۲، ۵۰۶
 مدرس. شیخ ابوالقاسم ۳۶۵
 مدرسی. آیت الله حاج سید محمدتقی ۱۶۱، ۵۰۶
 مراغه ای. زین العابدین ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۵۰۶
 مرتضوی. حاجی مرتضی ۳۸۰، ۳۸۱
 مرغشی. آیت الله ۲۶۹
 مرندی. شیخ ابوالحسن ۳۳۶
 مروارید. یونس ۳۷۷، ۳۸۱، ۵۰۶
 مریم بیگم ۱۳۰
 مستشارالدوله. میرزا یوسف خان ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۲۲

- مستوفی. عبدالله ۳۱۵
 مشهدی. میرزا محمد ۲۲۵
 مشیری. محمد ۴۹۹، ۱۲۰
 مشیرزی. میر محمد سعید ۱۸۸، ۵۰۶
 مصباح یزدی. آیت الله... ۴۱۳
 مطلبی. سید ابوالحسن ۱۶۴، ۴۲۸، ۵۰۶
 معاویه ۱۶۸
 معتصم - خلیفه عرب ۱۷۶
 معتمد. موریس ۱۵۷، ۴۱۱، ۴۱۲
 معینی. محمد ۳۷۵، ۵۱۱
 مغول. چنگیز خان ۱۸۲
 مقدس اردبیلی. احمد ۲۲۵
 مقدونی. اسکندر ۱۲۱
 مکارم شیرازی. آیت الله... ۲۴۰، ۴۰۵، ۴۱۳
 مگردیچ. ... ۱۸۹
 ملا ابراهام... (راب تهران) ۳۸۰
 ملا العازار - رجوع کنید به موسایی همدانی.
 العازار رحیم
 ملا زعفران ۱۹۲
 ملا عبدالکریم ۳۷۷
 ملک التجار. آقامهدی ۲۸۴
 ملک الشعراء بهار - رجوع کنید به بهار،
 محمدتقی
 ملک المتکلمین - رجوع کنید به بهشتی.
 میرزا نصرالله
 ملک خان - رجوع کنید به ناظم الدوله.
 میرزا ملک خان
 ملک زاده. دکتر مهدی ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۶۳-
 ۳۶۷، ۳۷۹، ۵۰۶
 ملکوتی فر. ولی الله ۵۱۳
 ملکوف. بینا ۱۹۵، ۵۰۷
 مقانی. حجت الاسلام ملا محمد ۲۸۱
 منشی الممالک، میرزا رضی ۱۰۲
 منشی کرمانی. ناصرالدین ۲۴۵
 منتظری. آیت الله حسین علی ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸
 منصور. جهانگیر ۲۰۸، ۵۰۷
 موحد. دکتر محمد علی ۱۶۹
 موریین. ورا ۱۰۴
 موسایی همدانی. العازار رحیم ۲۹۵
 موسوی اردبیلی. آیت الله ۲۹۳
 موسوی همدانی. محمد باقر ۱۴۹، ۴۳۵،
 ۴۳۶، ۵۰۲
 موسوی فریدنی. م.ع. ۵۱، ۵۰۲
 موسی (پیامبر) ۱۸، ۱۰۳، ۲۰۹، ۲۳۰
 مولانا - رجوع کنید به مولوی، جلال الدین
 محمد
 مولوی، جلال الدین محمد ۲۵
 مؤمنی. باقر ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۵۰۴
 مؤمنی. حمید ۱۹۳، ۵۰۰
 مورخ لاری. سید علاء الدین ۳۵۲
 مهرشتی. نظام الدین ۲۳۳
 مهریار. محمد ۱۱۲، ۱۴۱، ۵۰۵
 میر آخور. اسد الله خان ۲۸۳
 میر آفتاب. دکتر محمود ۱۸۲، ۵۰۰
 میر داماد. ... ۶۹
 میرزا آقاخان - رجوع کنید به کرمانی.
 میرزا آقاخان
 میرزا اشرف خان ۳۹
 میرزا سعید خان ۲۸۳
 میرزا شفیع ۳۰۰
 میرزا صالح. غلامحسین ۳۷۹، ۳۹۱، ۵۰۷
 میر فطروس. علی ۲۷۳
 میرفندرسکی. ... ۶۹، ۷۹
 میرلوحی. سید محمد بن محمد ۱۳۳
 میر عبدالرزاق ۱۹۰
 میر عبدالله ۱۲۲
 میرویس. ... ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
 مینورسکی. ... ۱۸۷، ۵۰۷
 موید الاسلام ۳۷۱
 ن
 نایپر ملک ۲۱۵
 ناتاف. مسیو... ۲۷۸
 نادرقلی - رجوع شود به افشار. نادرشاه
 ناصرالدوله ۳۲۰
 ناصرالدین شاه - رجوع کنید به قاجار.
 ناصرالدین شاه
 ناصر خسرو - رجوع کنید به قبادیانی.

- ناصر خسرو
ناطق. هما ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۰، ۳۸۸، ۴۸۴، ۴۸۷، ۵۱۲
ناطق. مهوش ۱۸۰، ۵۰۱
ناظم الدوله، میرزا ملکم خان ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۸-۳۱۱، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۱۲، ۵۱۳
نامی. آقا سید حسن ۲۴۳، ۳۴۲
نامیرا. سید محمد علی ۱۵۳، ۴۷۲
نائبینی. آیت الله محمد حسین ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۳
نتصر، امنون ۱۵۶، ۲۷۹، ۴۹۷، ۵۰۷
نجار تبریزی. عبدالرحیم بن شیخ ابوطالب ۳۱۱
نجف آبادی. محمد علی ۲۸۴
نجف قلی بیگ ۵۲
نجفی. محمد حسن ۵۱۳
نجفی. محمد حسین (محقق) ۲۲۲
نجفی. محمد حسین (فقیه شیعه عصر قاجار) ۲۴۹
نجفی اصفهانی. روح الله ۳۶۱
نجفی روحانی. آقا ۲۹۰-۲۹۳، ۳۴۱
نجفی مرعشی. آیت الله شهاب الدین ۶۳
نجفی. شیخ ابوالحسن ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۳۸
نجفی مرندی. شیخ ابوالحسن ۳۲۹، ۳۳۶، ۵۱۳
نراقی. حسین ۳۵، ۳۸، ۵۰۷
نراقی. ملا احمد ۲۲۶، ۲۲۶، ۲۴۹، ۲۴۹
نصرا الله تفرشی، ولد میرزا ۳۷۵، ۵۱۱
نظام الملک طوسی. خواجه ابوعلی ۲۴۴، ۲۸۳، ۵۰۷
نظامی گنجوی ۲۰۹، ۵۰۷
نفیسی. سعید ۱۷۶، ۲۰۶، ۵۰۰
نوری. ابوتراب ۳۱، ۵۰۱
نوری. حاج شیخ عبدالنبی ۳۳۳
نوری. حاج شیخ فضل الله ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۲۷، ۲۴۹، ۲۹۳، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲-۳۳۵، ۳۴۵-۳۴۸، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۷۹-۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۲
- ۳۹۸، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۲، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۳
نوری. میرزا حسین علی ۳۱۹
نوبین. دکتر پرویز ۱۵۶، ۴۱۱، ۵۰۷
نوری همدانی. آیت الله حسین ۱۴۹، ۱۵۸، ۴۰۱، ۴۱۳
نیاکی. آقا سعید صادق ۳۶۳
نیریزی. قطب الدین ۱۲۴، ۵۰۱
نیکبخت. فریار ۱۴
- و**
واعظ اصفهانی. سید جمال الدین ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۱۹
واقدی. ... ۱۶۸
وحید قزوینی. محمد طاهر ۳۲، ۳۳، ۴۱، ۵۰۸
وحیدی. حبیب الله ۲۵۸، ۵۰۸
ورجاوند. شاه بهرام ۱۷۱ - ۱۷۳
ورعی. سید جواد ۲۹۳
وزیری کرمانی. احمد علی خان ۱۱۲، ۲۷۲، ۵۰۷
وسترگارد ۱۹۴
وکیل الرعایا ۳۶۷
ولید ۱۶۸، ۲۶۱
وهومن. هارون ۲۱۴، ۵۰۲
- ه**
هاروارد. کاپیتان. ... ۲۸۰
هاشمی شاهرودی، آیت الله سید محمود ۱۴۸، ۱۶۲، ۲۲۶، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۷، ۵۱۳
هاکوب جان ۵۰
هخامنشی. خساریار شاه ۲۷۲
هدایت. صادق ۱۷۱، ۲۹۲
هدایت. مخبر السلطنه ۲۰۰، ۳۵۲
هدایتی. سید هاشم ۴۱۰، ۵۱۳
همدمی کاشانی ۲۷۳

انجمن‌ها، گروه‌ها، سازمان‌ها، احزاب، اقوام، مذاهب

ا

اتحادیه زرتشتیان ۳۷۴
اجتماعیون عامیون ایران ۲۹۷
ارامنه آذربایجان ۴۷۵
ازبکان ۲۲
اسماعیلیه ۳۰۶
اعراب ۲۴، ۷۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴،
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲،
۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۵، ۱۹۶،
۲۰۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۳۰۳، ۳۵۵
افاغنه ۸۷، ۹۶، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷،
۱۹۱، ۲۴۷، ۴۹۳، ۵۰۶
افغانان غلجایی ۱۲۱
افغان‌ها ۹۸، ۹۹، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵،
۱۹۲
آلیانس ایسرائیلیت ۱۵۵
الیانس فرانسه ۱۴۳، ۲۵۱
امامیه ۲۲۸، ۳۳۴، ۳۵۱، ۴۳۰
انجمن اتحادیه آذربایجان ۳۲۸، ۳۷۴
۳۷۵
انجمن اخوت ۳۷۲
انجمن آذربایجان ۳۷۴، ۳۸۱
انجمن آذربایجان در تهران ۳۸۱
انجمن آلیانس فرانسه ۱۴۳
انجمن ایالتی آذربایجان ۳۸۱
انجمن ایالتی کرمان ۳۷۴
انجمن پارسیان ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۹۷، ۲۱۵،
۳۷۹، ۳۸۱، ۴۶۹، ۴۷۶، ۵۱۱
انجمن پارسیان هندوستان ۱۴۲، ۱۵۲-
۱۵۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۵، ۲۱۶، ۳۷۰، ۳۷۹،
۴۶۹، ۴۷۶
انجمن زرتشتیان کرمان ۱۹۹، ۲۴۳، ۲۵۰
انجمن طایفه و ملت زردشتی ۳۹۵
انجمن ناصری زرتشتیان کرمان ۳۷۰
انجمن یهودیان انگلستان ۱۵۵

ی

بیرم‌خان ارمنی ۳۶۸، ۳۸۵
یزدگرد سوم ۱۶۰
یزدانیان. حسین ۱۷۶، ۵۰۸
یزدی. رجب ۴۷۰
یزدی. رشید ۴۷۰
یزدی. سیدعلی ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱
یزدی. سیدمحمدکاظم ۲۲۶
یزدی طباطبایی، سیداحمد ۳۳۳
یزید ۱۶۷، ۱۶۸
یساول. نجف‌قلی بیک ۵۳
یعقوب ۲۱، ۱۶۸، ۱۷۶-۱۷۸، ۲۰۵، ۳۶۷،
۵۰۸، ۳۶۸
یعقوب. احمد بن ابی ۱۶۸، ۵۰۸
یعقوب پرفروش. حاجی داود ابراهام ۳۶۸
یعقوب‌لیث-رجوع کنید به صفاری.
یعقوب‌لیث
یکتایی. مجید ۳۷۲، ۳۷۳، ۵۰۸
یوسفی اشکوری. حسن ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴،
۳۵۹، ۵۱۳
یهودی حلبی. محسن ۲۴۵
Angolello. Giovan Maria 21
Aubine. Eugene 201, 217, 500
Bournoutian. George A 32, 40, 48,
55, 509
D' Alessandri Vincentio 185, 186
Della Valle. Pietro 129
Fischel. Walter Joseph 131
Malcolm. Napier 215
Moreen. Vera Basch 91, 104, 509
Rohrborn. Klaus michael 101
Spuler. Bertold 182
Thevenot 187
Tudela. Benjamin. 180, 509
Vechietti. G 131
Vesterguard 194

انجمن‌های فراماسونری ۱۴۳
 انوسی‌ها ۲۷۷
 ایروانی‌ها ۵۰، ۵۵

۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۰-۲۶۵، ۲۷۰-۲۷۲،
 ۲۷۴، ۲۷۹، ۳۰۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۵۳، ۳۶۷-
 ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱،
 ۳۹۳-۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۷،
 ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۹۴، ۵۰۴، ۵۱۱، ۵۱۳

ب

بابیان ۲۷۴، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸،
 ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۱۹، ۳۳۲،
 ۳۴۱، ۳۹۲، ۴۸۰

ق

قزل‌باشان ۱۹، ۲۲
 قشقایی ۲۷۸

ک

کمیته سوسیال دمکرات ایران ۲۹۷

ت

تاتار ۱۲۱
 ترکان عثمانی ۱۳۹، ۱۵۰

گ

گبن. ۴۱، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۳۱، ۳۶۵، ۳۶۹،
 ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۳، ۴۸۶
 گرجیان ۱۲۰
 گرجی‌ها ۱۴۶
 گروه حج اسلام فارس ۳۶۷
 گروه پژوهشگران روس ۱۱۹

ج

جبل‌عاملی‌ها ۱۸، ۱۹

ح

حزب سوسیال دمکرات قفقاز ۲۹۶
 حزب سوسیال دمکرات کارگران روس
 ۲۹۶
 حنبلی‌ها ۴۰۷

م

مدارس الیانس اسرائیلیت ۲۵۱
 مدرسه آلیانس کرمانشاه ۲۸۱
 مزدکیان ۲۷۳
 مشروطه‌خواهان ۱۵۴، ۲۵۰، ۳۲۹، ۳۳۰،
 ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸،
 ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲،
 ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵،
 ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۵، ۴۷۷،
 ۴۷۸، ۵۰۱

د

دراویش گنابادی ۴۱۲، ۴۱۳، ۵۱۱
 دشتی‌ها ۵۰، ۵۵

ز

زرتشت، زرتشتی، زردشت، زردشتی ۱۳،
 ۲۷، ۴۱، ۴۳، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۶۳، ۹۷، ۱۰۳،
 ۱۰۴، ۱۱۱-۱۱۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰-۱۴۲،
 ۱۴۵، ۱۵۲-۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۷، ۱۷۹،
 ۱۸۱، ۱۸۵-۱۸۸، ۱۹۲-۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۷،
 ۲۱۵-۲۱۷، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۴۲-۲۴۴، ۲۴۶

ن

نصارا ۷۲، ۱۳۲، ۱۳۵، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۸،
 ۲۶۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۴۲۲، ۴۳۰، ۴۳۲

نصاری ۲۳۱، ۲۵۰، ۳۳۷، ۳۳۸، ۴۱۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۲۲، ۳۶۸، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۷، ۴۶۵
 نصرانی ۱۳۲، ۱۴۷، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۰، ۴۰۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۳۸، ۴۴۶، ۴۵۱، ۴۵۶، ۴۵۹
 یهودیان آنوسی مشهد، ۲۷۸
 یهودیان فرح آباد ۴۷، ۱۴۰

اسم مکان

ه

هیئت فاطمیون قم ۴۱۳

آ

آتشکده ۷۴، ۹۷، ۱۰۵، ۱۸۲، ۴۳۲، ۴۴۷، ۴۵۱
 آران - آذربایجان ۱۱۹
 آمریکا ۱۲، ۳۰۱

ا

اجمیاتسین ۴۰
 آذربایجان ۱۱۹، ۱۵۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۰، ۲۰۹، ۳۱۶، ۳۲۸، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۸۹
 اراک ۲۹، ۳۶۷، ۵۰۸
 اردبیل ۴۷، ۱۸۱، ۲۰۹، ۳۰۰
 ارس ۲۳
 اروین ۱۴۰، ۱۹۵، ۵۰۳
 اروپا ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۵۴، ۲۷۶، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۴۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۸۵، ۴۸۳، ۴۹۰
 اروپای غربی ۲۹۷
 ازبکستان ۲۳
 استامبول ۳۰۸، ۳۱۹، ۴۸۳
 استخر ۱۶۷، ۱۷۵
 استرآباد ۴۷، ۱۹۵، ۳۶۷، ۴۸۸
 استکهلم سوئد ۲۱۴، ۲۵۰، ۵۰۲، ۵۰۵
 اصفهان ۱۷، ۳۰-۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۰-۵۶، ۵۹، ۶۰-۶۳، ۶۷-۷۰، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۶-۹۹، ۱۰۰، ۱۱۱-۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۷، ۱۸۰

ی

یهود ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۵، ۴۶، ۷۱، ۷۲، ۸۷، ۸۸، ۹۷، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۵۶، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۵۰، ۲۶۱، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۲۱-۴۲۳، ۴۳۰، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۶، ۵۰۷
 یهودی ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۵-۴۹، ۶۶، ۷۲، ۷۸، ۹۰، ۹۷، ۱۰۶-۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴-۱۸۲، ۱۹۵، ۲۰۷-۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۷۶-۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۳۲، ۳۶۸، ۳۸۰، ۳۹۲، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۸۰، ۴۸۷، ۴۹۷، ۵۱، ۵۳، ۵۶-۵۸، ۶۳-۶۶، ۶۸-۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۶-۹۰، ۹۵، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶-۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵-۱۳۷، ۱۴۰-۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۷۹-۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۶-۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷

پ

پادشاهی ساردنی - رجوع کنید به ایتالیا
پاریس ۱۵۵، ۴۹۱
پاکستان ۱۱، ۱۲
پرتقال ۱۳۴
پطرزبورگ ۴۸۸
پوشنگ ۱۷۵

ت

تاجیکستان ۱۱، ۲۳، ۲۳
تبریز ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۹، ۴۷، ۵۸، ۶۲، ۱۸۳،
۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۰،
۳۰۱، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۸-۳۲۲، ۳۲۳، ۳۷۳،
۳۸۴، ۴۱۵، ۴۸۸، ۵۱۰
ترکیه عثمانی ۲۹۷
تفلیس ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۲۲
تمرخان شورا - حاکم نشین داغستان
۳۱۱

تهران اکثر صفحات
توس ۱۲۱، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۲، ۵۰۴، ۵۰۵،
۵۰۶

ج

جبل عامل لبنان ۱۸، ۲۶، ۲۲۷، ۲۴۵
جزیره هرمز ۱۹۶
جلفا ۵۰، ۵۱، ۹۶، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷،
۱۲۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۸۹
جلفای جدید ۴۱، ۵۴، ۱۱۱
جیحون ۲۳، ۱۸۰

چ

چین ۲۴، ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱

ح

حجاز ۶۵، ۱۲۰، ۱۲۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۴۱۹،
۴۵۰
حسین آباد ۱۱۱

۱۸۹-۱۹۲، ۲۰۱، ۲۱۰-۲۱۳، ۲۱۸، ۲۳۸،
۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۸۹-
۲۹۲، ۳۰۸، ۳۱۹، ۳۴۱، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۷،
۳۹۴، ۳۹۵، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۸۳،
۴۸۷، ۵۰۲-۵۰۵
افغانستان ۱۱۹، ۱۹۱، ۴۷۵
انگلستان ۱۳۷، ۱۵۵، ۲۴۵، ۲۸۰، ۳۱۰،
۳۱۳، ۳۴۶، ۴۸۸
انگلیس ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۹۷، ۲۴۵، ۲۷۵،
۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۰، ۳۱۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۷۲،
۳۹۵، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۱، ۵۰۱، ۵۰۸
اهواز ۲۸۵
ایتالیا ۴۸۹
ایران اکثر صفحات
ایروان ۵۹، ۱۵۱، ۱۸۴
ایلش ۱۱۷

ب

بابل ۱۹۵
بابوکمال ۲۷۱، ۲۷۲
بادغیس ۱۷۵
بادکوبه ۲۹۶، ۲۹۷
بارفروش - رجوع کنید به بابل
بحرین ۱۸، ۲۶، ۲۴۵، ۲۶۱
بردسیر کرمان ۳۱۸
برلین ۱۸، ۵۰۱
بغداد ۱۴۸، ۱۷۹، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۸،
۴۴۷، ۴۸۷
بلخ ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۰۸
بلوچستان ۱۱، ۲۳
بلژیک ۳۸۷
بمبئی ۶۳، ۱۹۶، ۳۵۲، ۳۷۲، ۴۷۴، ۴۸۵
بندر بوشهر ۳۷۳
بندر خرمشهر ۴۸۹
بندر شوشتر ۴۷
بندرعباس ۱۳۷
بندر گمبرون ۱۳۷
بهرود ۱۷۲

حسینیہ شریعت ۴۱۳

حسین آباد ۱۱۱

سفارت روسیه ۲۹۰

سمرقند ۱۷۴، ۱۸۰

سمنان ۱۲۶

سنجان (در هندوستان) ۱۹۶

سورات (در هندوستان) ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۶

سویس ۳۸۵

سیحون ۲۳

سیستان ۱۷۶، ۱۷۷، ۴۸۸، ۴۸۹

ش

شام ۶۲، ۱۶۹، ۲۰۴، ۴۱۶

شاه عبدالعظیم ۳۳۵، ۳۴۸، ۳۹۲

شرف آباد یزد ۴۷۱

شمس آباد ۵۰

شیراز ۳۸، ۴۷، ۶۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۴۰،

۱۶۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۳، ۲۱۱، ۲۴۷، ۲۷۸،

۲۷۹، ۳۷۲، ۴۱۲

شیروان ۱۱۹

ط

طائف ۲۳۳، ۲۳۴

طیس ۲۲

طهران ۴۸۷

عالی قاپو ۱۰۱

ع

عثمانی ۲۴، ۵۵، ۶۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۵۰،

۱۸۶، ۲۴۸، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۱۹

عثمانیه ۴۷۵

عراق ۳۶۷، ۳۸۵، ۴۴۷

عشرت آباد ۳۸۵

علی آباد ۲۸۹

ف

فارس ۲۳، ۵۹، ۱۲۷، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۷،

۲۰۰، ۳۵۲، ۳۶۷

فرات ۲۳

فرانسه ۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۷،

خ

خانقین ۱۶۸

خراسان ۲۲، ۴۷، ۵۹، ۱۶۷، ۱۷۳-۱۷۶،

۲۲۸، ۲۷۰، ۳۸۲

خرمشهر ۴۸۹

خسروآباد ۶۰

خوانسار ۳۸، ۴۷

خیابان شمس العماره ۲۸۵

د

دارالفنون (دبیرستان) ۲۸۴، ۲۹۴، ۲۹۵،

۳۰۸، ۳۲۷، ۴۶۹، ۴۸۳

دامغان ۶۰

دجله ۲۳

دماوند ۴۷

دمشق ۱۸۳

دهکده فرح آباد ۴۷

ر

روسیه ۱۱۶، ۱۳۷، ۱۹۵، ۲۹۰، ۲۹۶، ۲۹۷،

۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۳۸، ۳۶۸، ۳۸۵، ۴۸۸،

۵۰۷

روسیه تزاری ۲۹۷، ۳۱۰

ری ۱۸، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱

ز

زاهدان ۱۱، ۱۲

زفره ۲۸۰

ژ

ژاپن ۲۴۱

س

سغد ۱۷۱، ۱۷۴

۲۰۱، ۲۱۷، ۲۵۱، ۲۷۵، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۱۴، ۵۰۰، ۵۰۶، ۵۰۷
 ۳۱۹، ۳۸۷، ۴۹۱
 ۴۷، ۴۸، ۷۶، ۱۴۰
 ۸۹، ۹۰، ۲۷۳
 ۴۸۱، ۳۷۱، ۱۱۷
 ۱۱۵
 ۱۱۵
 ۱۱۵
 ۳۶۷
 ۲۹۰
 ۴۴۷
 ۴۹

ق

قاهره ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۹۰، ۴۷۲
 قبرس ۳۱۹
 قدس ۶۲، ۴۱۶
 قرشی ۲۲
 قریه نعیم آباد ۴۷۱
 قزوین ۲۹، ۳۳، ۴۷، ۵۳، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۸۱، ۲۴۶، ۲۸۲، ۳۶۷، ۳۸۰
 قفقاز ۱۱۹، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۶
 قلعه کلات ۳۸۲
 قم ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۴۷، ۵۹، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۷، ۸۰، ۸۶، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۷، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۳۴، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۱۱
 قندهار ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲

گ

گیرآباد ۵۴، ۱۱۱
 گیر محله ۴۱، ۱۱۲
 گرگان ۱۷۵
 گلون آباد ۱۲۲
 گلپایگان ۳۸، ۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۳۶۷
 گنجه ۲۰۹، ۳۰۰
 گیلان ۴۷، ۳۶۸

ل

لار ۳۸، ۴۷، ۱۴۰، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۴۷، ۳۵۲
 لبنان ۱۸، ۲۶، ۶۲، ۲۲۷، ۲۴۵، ۴۱۵
 لس آنجلس ۳۵
 لنجان ۱۸۹
 لندن ۳۰۸، ۳۷۲، ۴۶۹، ۴۷۴، ۴۸۳، ۴۹۰

م

ماریانان ۵۰
 مازندران ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۳۶۷، ۴۸۹
 محله خواجه ۱۳۰
 محله ششکلان تبریز ۳۸۴
 محله شیخ یوسف ۵۰
 محله عودلاجان ۲۵۲
 محله یهودیان ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۷۷، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۴
 کردستان ۲۳، ۱۱۹، ۱۸۶، ۳۸۵، ۵۰۰
 کرمان ۹۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۴
 کرمان ۴۸۹
 کراچی ۱۲
 کریلا ۳۴۷، ۳۴۹
 کالیفرنیا ۴۰، ۱۴۰، ۱۹۵، ۵۰۳

ک

کابل ۱۷۵

کاشان ۱۸، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۷۰، ۸۱، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۷۳، ۲۸۹، ۵۰۷، ۵۱۰

۵

هرات ۱۷۵، ۱۸۱، ۴۸۸، ۴۸۹
 همدان ۳۸، ۴۷، ۱۱۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۳۴۷،
 ۳۸۵، ۳۶۷
 هند ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۹۹، ۱۱۶، ۱۴۲، ۱۵۲،
 ۱۵۴، ۱۷۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۶،
 ۱۹۷، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۷۳، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۷۰،
 ۴۸۷، ۳۷۱
 یزد ۴۷، ۱۱۳، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۷۷، ۱۹۴، ۱۹۶،
 ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸،
 ۲۴۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۲۷،
 ۳۲۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷،
 ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۶، ۴۸۷
 Jerusalem 91.509

۲۸۱، ۳۸۰

محمره- رجوع کنید به مدائن ۱۶۰

مدرسه آلیانس شیراز ۲۷۸

مدرسه دارالفنون ۲۸۴، ۲۹۴

مدرسه دولتی فردوسی ۲۵۱

مدرسه رشديه ۳۸۴

مدینه ۶۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۴۱۹

مراغه ۱۸۱، ۲۸۰، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۲، ۳۱۴،

۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۵۰۶

مسجدالحرام ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳،

۲۳۴، ۴۴۹، ۴۵۰

مسجد النبی ۲۲۲، ۲۳۳

مسجد سپهسالار ۳۸۰

مسکو ۱۳۷

مشهد ۱۷، ۶۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۸۴، ۴۱۶،

۵۱۰

مصر ۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۸۵،

۴۱۵، ۴۸۳

معبد ۱۰۵، ۱۱۱، ۴۲۳، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۱،

۴۶۵

منشاد ۲۸۸، ۵۱۱

مکه ۶۵، ۱۶۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۴۱۹، ۴۵۰

میدان توپخانه ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲

میدان شاه ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷

میدان شاه اصفهان ۲۸۷

میرجاوه ۱۲

ن

نائین ۳۴۱

نجف ۵۲، ۵۳، ۶۹، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۲۸۴،

۲۹۱، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷،

۳۵۶، ۳۶۲، ۳۷۶، ۳۹۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷،

۵۱۲

نجف آباد ۴۰۵، ۴۰۶

نخشب ۲۲

نطنز ۳۸

نهاوند ۱۸۰، ۳۸۵

نیشابور ۱۷۵، ۱۸۱

مؤسسات انتشاراتی

آ

آگاه ۳۹۵، ۵۰۵

چ

چاپ پرچم ۳۹۰

خ

خوارزمی ۲۰، ۳۰، ۱۸۵، ۲۱۷، ۲۵۰، ۲۸۲،
۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۷، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳،
۵۰۵

د

دانشگاه تهران ۱۸، ۱۸۴، ۵۰۶، ۵۱۰
دفتر تبلیغات اسلامی ۸۶، ۲۳۷، ۴۹۹،
۵۰۳
دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۲۳۳، ۵۰۴
دفتر نشر نوید اسلام ۶۲، ۱۴۷، ۵۰۴
دنیای کتاب، ۳۱، ۱۴۳، ۱۹۵، ۲۴۶، ۵۰۳،
۵۰۴، ۵۰۷
دیدآور ۵۰۲

ر

روشنگران ۳۸۷، ۴۹۹

ز

زوار ۲۰۱، ۲۱۷، ۳۹۶، ۵۰۰

س

سازمان اسناد ملی ایران پژوهشکده اسناد
۳۸۵
سازمان انتشارات فروهر ۱۴۲، ۵۰۴
سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ
و ارشاد اسلامی ۲۹، ۵۰۳

ب

بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۰۱، ۱۸۲، ۵۰۰،
۵۰۳

پ

پخشیران ۲۸۵
پیام ۱۱۹، ۱۸۷، ۵۰۱
پیراسته ۲۲۲

ت

توس ۱۲۱، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۲، ۵۰۴، ۵۰۵،
۵۰۶

ش

- شبگیر ۳۱۲، ۵۰۰، ۵۰۴
 شرکت سهامی کتاب‌های جیبی ۱۸، ۵۰۴
 شرکت کتاب ۲۸۱، ۵۰۵
 کتابفروشی تایید ۵۰۱، ۵۰۲
 کتابفروشی دآوری ۵۰۸
 کویر ۱۵۵، ۳۳۴، ۴۸۲، ۵۰۷، ۵۱۳

گ

ص

- صفی‌علیشاه ۹۷، ۵۰۰
 گل‌ها ۱۱۲، ۱۴۱، ۵۰۵
 گنج دانش ۱۵۶، ۴۱۱، ۵۰۷

م

ط

- مازیار ۵۰۷
 ماه ریز ۱۵۵، ۵۰۰
 مجله راهنمای کتاب ۱۳۱
 مزدا ۱۸۰، ۵۰۷
 طه‌وری ۱۸۱
 طوس ۱۶۷، ۱۷۶، ۵۰۵، ۵۰۸

ع

- علمی ۱۴، ۲۷، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۴۴، ۳۸۷، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۰۷
 علمی فرهنگی ۱۳۰، ۱۶۸، ۲۰۷، ۲۴۴، ۵۰۲
 ۵۰۸، ۵۰۷، ۵۰۶
 مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ۸۶، ۵۰۳
 مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی ۱۲۴، ۵۰۱
 مرکز نشر دانشگاهی ۱۷۹، ۱۹۴، ۵۰۲، ۵۰۵

ف

- فراهانی ۶۳، ۱۶۳، ۴۲۰، ۵۰۴
 فردوس ۹۹، ۵۰۴
 فردوسی ۵۰۲
 فروغی ۱۷۶
 فروهر ۲۷۰
 موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر ۷۹، ۴۱۶، ۵۰۱، ۶۳
 موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران ۳۷۲، ۵۰۱
 موسسه مطبوعاتی علمی ۱۸۶، ۵۰۰
 میراث مکتوب ۱۲۰، ۵۰۴

ن

ق

- نقنوس ۴۰۴، ۵۰۰
 نشر آبتین ۲۵۸، ۵۰۸
 نشر اسفار ۳۱۵، ۵۰۶
 نشر الهادی ۱۸، ۶۷، ۶۸، ۲۴۹، ۲۶۴، ۵۱۰
 نشر اوحیدی ۳۹۶، ۵۰۶
 نشر بیستون ۳۸۷، ۴۹۹
 نشر تاریخ ایران ۳۲۳، ۵۱۱
 نشر چکامه ۸۳، ۵۰۵
 نشر خرم ۲۳، ۵۰۰
 نشر زنده رود ۵۱، ۵۰۲
 نشر علم ۱۸۸، ۵۰۶
 نشر کرمان ۵۰۰

ک

- کارنگ ۱۸۰، ۵۰۱
 کانون معرفت ۲۸۸، ۵۰۲
 کتاب ارزان، استکھلم ۲۱۴، ۵۰۲
 کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی ۷۷، ۱۰۷، ۲۶۹، ۳۹۹، ۴۳۴، ۵۰۱، ۵۰۶
 کتابخانه سنایی ۵۰۱
 کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۳۳۶
 کتابفروشی اسلامیة ۲۸۲، ۵۰۵

نشر مرکز ۴۹، ۱۱۰، ۲۰۶، ۵۰۲، ۵۰۳

نشر نی ۳۳۶، ۳۴۴، ۴۹۹

نگاه ۱۷۶، ۲۰۶، ۲۰۸، ۵۰۰، ۵۰۷

نوین ۳۷۲، ۳۹۵، ۵۰۵، ۵۰۸

Mazda Publisher 40, 509

Philipp Feldheim Inc 180, 509

The American Academy for

Jewish Research 509

The Suffering of the Dhimmitude in Iran
A study of the Life of Religious Minorities at the End of
the Safavid Dynasty in Iran

By: Yousef Sharifi

Editor: Reza Goharзад

First Edition-2009

I S B N: 1-59584-173-3

©Yousef Sharifi



Printing & Distribution by: Ketab Corp.

1419 Westwood Blvd.

Los Angeles, CA 90024 U.S.A.

Tel: (310) 477-7477

Fax: (310) 444-7176

Website: www.Ketab.com

e-mail: Ketab1@Ketab.com

The Suffering of the Dhimmitude in Iran

*A study of the Life of Religious Minorities
at the End of the Safavid Dynasty in Iran*

By: Yousef Sharifi

Editor: Reza Goharзад